

# الایقان فی الجمعۃ

بالبرهان علی الحجۃ

لمؤلف الغلام الخیر المحدث الشهیر شیخ

محمد بن الجیسر الحنفی العارف رضی اللہ عنہ

المنوفی

صحیحہ و اشرف علی طبعہ

الفاضل الشیخ الحاج الشیخ اسماعیل بن علی الجاد

بترجمہ فارسی تعلیم فاضل محترم آقای احمد طنبی

انتشارات نوید

تهران - ناصر خسرو کوچه حاجی نایب





کتاب  
الایقان فی المجمع

بإبرههان علی الحجة

لمؤلف العلامة الخبير المحدث الشهير الشيخ

محمد الجسّار الجعافلي رضي الله عنه

المنوف بالله

صححه و اشرف على طبعه

الفاضل المتبحر الحاج السيد شمس الدين المحمدي

بترجمة فارسي بقلم فاضل محترم آقاي احمد حنفي

انتشارات نوید



# أهداء ثواب أجر هذا العمل للمرحوم الحاج جبار صالح العوادي (الفاخرة والدعاء)

شناسنامه کتاب :

---

نام کتاب :	الايقاظ من الهجعه
تالیف :	شیخ محمد بن الحسن الحر عاملی
ترجمه :	فاضل محترم آقای احمد جنتی
فیلم وزینک :	طراوت
چاپ :	بوذرجمهری
صحافی :	عابدینی
تیراژ :	۳۰۰۰ جلد
تاریخ چاپ :	آذرماه ۱۳۶۲

---

انتشارات نوید ، تهران - خیابان ناصر خسرو ، کوچه حاج نایب

بقلم سید هاشم رسولی (مصحح کتاب)

## بسم الله و له الحمد

از موضوعاتی که از صدر اسلام تا بحال مورد بحث و گفتگو بین شیعه و سنی است موضوع رجعت است که در تمام ادوار، علمای شیعه در يك طرف معتقد بآن و سنیان در طرف دیگر منکر آن بوده اند، گوا اینکه بین دانشمندان شیعه در باره کیفیت رجعت اختلاف نظر و عقیده پیدا شده؛ ولی در اصل موضوع اتفاق دارند، و در اثبات مطلب رسائل و کتابهای بسیاری نوشته شده که این کتاب یکی از آنهاست، و چون بحث در پیرامون این موضوع و اثبات آن از روی ادله و جواب از شبهات منکرین از وضع این مقدمه خارج است، لذا در این رشته بحثی نمی کنیم و برای پی بردن خواننده محترم ب اهمیت موضوع بذکر نام قسمتی از کتابهایی که در این باره تألیف شده باز گردیم مؤلفین آنها مبادرت ورزیده و پس از آن بخواست خداوند متعال بمنظور اداء شمه از حقوق مؤلف عالیه مقام شرح حال مختصری از آن عالم جلیل القدر نقل می کنیم.

\*\*\*

کتابهایی که در اثبات رجعت نوشته شده بر دو نوع است **نوع اول** : آنها که مستقلاً در کیفیت رجعت و ذکر ادله آن از روی کتاب و سنت تدوین شده که جامعترین آنها شاید همین کتاب « الايقاظ من الهجعة . . . » باشد که بر ۱۲ باب (بعد از ائمه طاهرین) مرتب شده و در هر بابی مؤلف محترم بنحوی اثبات مطلوب را نموده و در آخر کتاب چنین گوید :

« ما در این کتاب بیش از ۶۷۰ حدیث و دلیل و آیه ذکر کردیم و گمان نمی رود در هیچیک از مسائل اصول و فروع اینقدر دلیل یافت شود . »



نوع دوم کتابها و رسائلی است که فقط در ردّ مخالفین و یا نوشته‌های آنان تعریف شده‌ودر این نوع از کتابهای «الامامیه والرجعه» تألیف میرزا عبداللّه رزاق همدانی و کتاب «دلائل الرجعه» نوشته شیخ حسن علامی کرمانشاهی میتوان نام برد، که این مردود در ردّ بر کتاب «اسلام و رجعت» شریعت سنگلجی نگاشته شده؛ و مادر اینجا قسمتی از مردود نوع را بترتیب حروف تهجی نقل می نمائیم:

۱- «اثبات الرجعه» تألیف محدث متبحر جلیل‌القدر مرحوم علامه ملا محمد - فر مجلسی متوفای سال ۱۱۱۱ و مؤلف کتاب بحار الانوار و سایر تألیفات عدیده در این کتاب مؤلف محترم ۱۴ حدیث درباره رجعت و وقایع آخر الزمان و ظهور حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه الشریف و احوال آنبزرگوار نقل نموده و تحقیقات رشیده نیز در هر حدیثی فرموده و در آخر آن دعای معروف بدعای عهد را نقل نموده است (۱).

۲- «اثبات الرجعه» تألیف مرحوم علامه بزرگوار آقا جمال خونساری متوفی سال ۱۱۲۵. مؤلف از علمای شهر شیعہ و در فقه امامیه تألیفاتی داشته و نزد فقہ اسلام مقام ارجمندی را دارا است (۲).

۳- «اثبات الرجعه» تألیف شیخ حسن بن سلیمان حلی صاحب کتاب «مختصر البصائر» که از محدثین عالی قدر شیعه در قرن هفتم هجری بوده است.

۴- «اثبات الرجعه» تألیف آیه الله علامه حسن بن یوسف بن مطهر حلی متوفی سال ۷۲۶ از فقهایی بزرگ امامیه و دارای تألیفات عدیده در اصول و فقه و سیر فتون.

(۱) مرحوم مجلسی در جلد سیزدهم کتاب بحار الانوار نیز در باره رجعت بابی مفصّل فرموده و در حدود ۲۰۰ حدیث در اثبات مطلب ایراد نموده است.

(۲) مطابق گفته علامه بزرگوار آقای آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی در کتاب

رجعه مرحوم آقا جمال این کتاب را بنام شاه سلطان حسین در سال ۱۱۰۶ تدوین

فرموده است.

۵ - « اثبات الرجعة » تألیف شیخ نورالدین علی بن حسین بن عبدالعالی متوفای سال ۹۴۰ از علمای نامی شیعه امامیه .

۶ - « اثبات الرجعة » تألیف میر محمد عباس بن علی اکبر موسوی تستری مفتی لکهنو متوفای سنه ۱۳۰۶ .

۷ - « اثبات الرجعة » تألیف ملا سلطان محمود بن غلام علی الطبسی از محدثین عالیقدر قرن یازدهم هجری و از شاگردان مرحوم علامه مجلسی رضوان الله تعالی علیه .

۸ - « اثبات الرجعة » تألیف شیخ شرف الدین یحیی بحرانی شاگرد محقق کرکی و مؤلف کتاب « اسامی المشایخ فی ذکر علماء الشیعة » .

۹ - « اثبات الرجعة » تألیف میرزا حسن بن ملا عبدالرزاق لاهیجی قمی مؤلف کتاب « شمع الیقین » و « زواهر الحکم » و غیره .

۱۰ - « اثبات الرجعة » تألیف فاضل معاصر شیخ محمد رضا طبسی نزیل نجف اشرف، مؤلف از فضلاء میرزونیسندگان نامی است .

۱۱ - « اثبات الرجعة » تألیف شیخ سلیمان بن احمد آل عبدالجبار قطیفی نزیل مسقط متوفای سال ۱۲۶۶ (۱) .

۱۲ - « اثبات الرجعة » تألیف فضل بن شاذان نیشابوری متوفای سال ۲۶۰ و از اصحاب حضرت جواد و حضرت هادی علیهما السلام و از فقهاء و متکلمین عالی قدر عصر خود بوده است (۲)

(۱) در الذریعة کتاب دیگر نیز بنام « اثبات الرجعة و وجوبها من التلاوة والسنة »

نقل شده لکن چون نامی از مؤلف آن در آورده لذا از ذکر آن در اینجا خودداری شد

(۲) شیخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسی در باره او در کتاب فهرست چنین

گوید : « الفضل بن شاذان النیشابوری فقیه متکلم جلیل القدر له کتب ... کتاب فی

اثبات الرجعة ... » و نجاشی در کتاب رجال خود چنین گوید : « الفضل بن شاذان بن

الجلیل أبو محمد الازدی النیشابوری کان أبوه من اصحاب یونس و روی عن أبی جعفر



۱۳- «ارشاد الجهيلة المصرين على انكار الغيبة والرجعة» منسوب بمرحوم ملا محمد هاشم هروي خراسانی از علماء و محدثین قرن یازدهم هجری .

۱۴- «الامامية و الرجعة» تألیف میرزا عبد الله رزاق همدانی از فضایی معاصر (۱) .

۱۵- «الایقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة» همین کتاب شریفی که اکنون در دست شما است .

۱۶- «بشارة الفرج» تألیف ملا محمد بن عاشور کرمانشاهی مؤلف کتاب «اعتذار الحقیق» نویسنده از فضایی زمان فتحعلی شاه قاجار بوده است (۲)

۱۷- «تفريخ الكربة عن المنتقم لهم في الرجعة» تألیف سید جلیل محمود بن فتح الله حسینی کاظمی متوفاي سال ۱۰۸۵ . نویسنده از معاصرین مرحوم شیخ حر عاملی (مؤلف همین کتاب) بوده و مرحوم شیخ اشاره بنام این کتاب و مؤلف محترم آن کرده است (۳) .

- الثاني ايضاً ، وكان ثقة أحد أصحابنا الفقهاء والمتكلمين ، وله جلالة في هذه الطائفة وهو في قدره أشهر من أن يصفه ، و ذكر الكجی انه صنف مائة وثمانين كتاباً وقع البنا .... كتاب اثبات الرجعة، كتاب الرجعة ...» از این كلام استفاده میشود که دو کتاب در رجعت تألیف کرده است و کتاب رجعت پس از این ذکر خواهد شد.

(۱) همانطور که قبلاً گفته شد این کتاب در رد بر رساله «اسلام و رجعت» سنگلجی نوشته شده است .

(۲) مؤلف الذريعة کتابی هم بنام «تحقیق الرجعة» ذکر میکند ولی چون نامی از مؤلف آن نبرده از ذکر آن خودداری شد.

(۳) آنجا که در اول کتاب گوید «قد جمع بعض السادات المعاصرين رسالة في اثبات الرجعة ...» .

۱۸ - «الجواهر المنضود فی اثبات الرجعة الموعود» تألیف شیخ احمد بیان اصفهانی از فضایل معاصرو متولد سال ۱۳۱۴ قمری .

۱۹ - «حیة الاموات بعد الموت» تألیف شیخ احمد بن ابراهیم بحرانی متوفای سال ۱۱۳۱ .

۲۰ - «دحض البدعة من انکار الرجعة» تألیف شیخ محمد علی بن حسنعلی همدانی معروف بسنقری ، از علماء قرن ۱۳ هجری و کتاب دیگری نیز بنام «خصائص الزهراء» تألیف کرده است .

۲۱ - «دلائل الرجعة - یا ایمان ورجعت» این کتاب بنام میرزا غلامعلی عقیقی کرمانشاهی منتشر شده لکن بگفتهٔ صاحب الذریعة مؤلف حقیقی کتاب آقای شیخ حسن علامی کرمانشاهی فاضل معاصر است که نام خود را مستور داشته (۱)

۲۲ - «الرجعة وأحادیثها المنقولة عن آل العصمة» تألیف سید احمد بن المحسن از احفاد میر احمد بن موسی الکاظم علیه السلام و از علماء قرن ۱۳ هجری بوده است .

۲۳ - «الرجعة وظهور الحجة» تألیف سید جلیل میرزا محمد مؤمن استرآبادی داماد مرحوم ملا محمد امین استرآبادی است که در سال ۱۰۸۸ پس از نوشتن این کتاب در مکه معظمه شهید گشته .

۲۴ «الرجعة» تألیف محمد بن مسعود عیاشی سمرقندی صاحب کتاب تفسیر واز معاصرین ثقة الاسلام شیخ کلینی بوده است .

۲۵ - «الرجعة» تألیف فضل بن شاذان نیشابوری متوفای سال ۲۶۰ (۲)

۲۶ «الرجعة» تألیف رئیس المحدثین محمد بن علی بن بابویه مشتهر بصندوق متوفای سال ۳۸۱ وصاحب تألیفات کثیرة .

(۱) این کتاب نیز مانند کتاب «الامامة والرجعة» در رد بر «اسلام ورجعت» سنگلجی نگاشته شده .

(۲) در تحت شماره ۱۲ ترجمه فضل بن شاذان در پاورقی گذشت واز کلام نجاشی معلوم گردید که این کتاب (الرجعة) غیر از کتاب اثبات الرجعة او است .



- ۲۷ - «الرجعة» تألیف شیخ ملا حبیب الله کاشانی متوفای سال ۱۳۴۰ .
- ۲۸ - «رسالة فی اثبات الرجعة» تألیف ملا محمد بن هاشم سرابی تبریزی از علماء معاصر. این کتاب در سه جزء بطبع رسیده است .
- ۲۹ - «النجعة فی اثبات الرجعة» تألیف علامه بزرگوار سیدعلی نقی لکهنوی این بود قسمتی از رسائل و کتبی که ما بنام آنها دست یافتیم و فرصت مراجعه بکتاب مفصله که در این باره تدوین شده پیدا نکردیم و گرنه از جوزه ها و رسائل دیگری نیز در موضوع رجعت ذکر شده که اکنون نام آنها در دست ما نیست و زحمت تتبع بیشتر را در این باره بعهده اهل تحقیق میگذاریم . و اینک بشرح حال مختصری از مؤلف کتاب می پردازیم .

### شرح حال مؤلف

محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حر عاملی معروف بشیخ حر در شب جمعه هشتم ماه رجب بسال ۱۰۳۳ در قریه مشغری (۱) از قراء جبل عامل (۲) (بخشی از لبنان) بدنیا آمد .

وی دوران کودکی را در دامان پدر گذرانده سپس در محضر پدر بزرگوار وجد مادری خویش مرحوم شیخ عبد السلام ( که هر دو از دانشمندان نامی آن سامان بودند ) شروع بفرا گرفتن خط و آموختن مقدمات کرد و در مدت کمی سر آمد اقران خویش گشت .

- (۱) مشغری : - بفتح میم و سکون شین و فتح غین و الف مقصوره - این قریه در دامان کوهی واقع شده و بخوشی آب و هوا و فراوانی میوه معروف است .
- (۲) جبل عامل ناحیه کوهستانی لبنان است که بجهت انتساب به عامله - یکی از اولاد سبا - باین نام معروف گشته . و از تاریخ ابوالفدا نقل کنند که بنی عامله از قبایل یمانی (منسوب یمین) است که پس از سیل عرم بشام کوچ کردند و نزدیکی دمشق در کوهستانی که معروف بجبل عامله شد سکنی گزیدند .

بلاد جبل عامل در زمان قدیم محل اقامت شیعیان آن حدود بوده و جمع زیادی از علمای شیعه مانند شهید اول و شیخ بهائی و دیگران از این بلاد برخاسته اند که اسامی آنها -

آنگاه بقریه جبع (۱) که در نزدیکی مشغری است رهسپار و در آنجا از محضر علمای بزرگ آن بلد مانند شیخ حسین ظهیری و شیخ زین الدین نواده شهید ثانی و شیخ محمد حر عموی خود و دیگران (که در محل خود نام آنها ذکر خواهد شد) در علوم مختلف کسب فیض کرده و در حدود ۳۰ سال در این بلاد توقف کرد و طی این مدت گذشته از مشاغل علمی و تدوین کتاب دوم رتبه به حج مشرف شده و دوبار نیز بقصد زیارت عتبات عالیات بعراق مسافرت فرمود.

تا آنکه در سال ۱۰۷۲ بعزم زیارت مرقد منور حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء بصوب مشهد حرکت کرد و پس از ورود باین شهر و زیارت مرقد مطهر چون محیط این کشور را برای رسیدن به هدف مقدس خود یعنی ترویج دین مبین و مذهب حق و نشر احادیث اهل بیت مناسبتر دید لذا تصمیم بر اقامت در آنجا گرفت و باین ترتیب از وطن اصلی بدانجا هجرت فرمود و بافاده و ادامه کار تألیف و تدوین و جمع احادیث پرداخت و رویهمرفته عوامل زیادی موجب این هجرت و ترک وطن مألوف شد که از آن جمله رقابت شدید بین سلاطین صفوی و عثمانی بود، که کار این رقابت از جنگ و قطع روابط گذشته بآداب و رسوم مذهبی کشیده بود، و منشأ پیدایش بسیاری از رسوم دینی امروز همین رقابت شدید آنروزها بوده است و روی این جهت شیعیان بلاد جبل عامل که در تحت سلطه سلاطین عثمانی بودند سخت تحت فشار تعصب سنیان و دچار تفرقه شدیدی بودند، و بالعکس سلاطین صفویه در کشور ایران جداً طرفدار و پشتیبان آنها بوده و عموماً علما را در کارها دخالت میدادند، و احیاناً بدون مشورت آنها کاری را انجام

---

را مرحوم مؤلف در جزء اول کتاب امل الامل با شرح حال آن ها مفصلاً ذکر کرده است.

(۱) جبع: بضم جیم و فتح باء موحدہ۔ این قریہ یکی از قراء بسیار آباد جبل عامل و محل سکونت آل حراست و قبری جمعی از علماء مانند صاحب معالم و صاحب مدارک و شیخ حسین ظهیری در آنجا است.



نمیدادند و از وزارت مرحوم سلطان العلماء ( صاحب حاشیه بر معالم ) در سلطنت شاه عباس و وزارت شیخ علی خان زنکنه در زمان شاه سلیمان میتوان با اهمیت علماء در آن زمان پی برد و رویه گرفته تمام عوامل برای پیشرفت هدف عالی مرحوم شیخ حر عاملی مهیا بود ؛ و لذا شیخ يك سره جلاء وطن کرده و اقامت در ایران را بر مراجعت ترجیح داد ، و کم کم کار این هجرت به بستگان و برادران شیخ نیز سرایت کرده آنها نیز از جیل عامل بخراسان کوچ کردند ، و تا پایان عمر در آن سامان رحل اقامت افکندند شیخ در زمانی بایران وارد شد که مرحوم علامه مجلسی در اصفهان ( پایتخت آنروز ایران ) حوزه درس مهمی داشت و بطور کلی سرآمد علمای آن عصر بود . و چون مرحوم علامه مجلسی بلکه عموم علمای آن زمان همذوق با شیخ بودند و اصولاً این عصر را میتوان قرن طلائی نشر حدیث نامید لذا برای شیخ فرصتی بهتر و محیطی مناسبتر از این پیدا نمی شد ، و از روی طیب خاطر يك سره دل از وطن کنده و مجاور قبر مطهر حضرت ثامن الائمه گشته و بنشر احادیث همت گماشت . چندی از توقف شیخ در طوس نگذشت که نبوغ علمی و تبحر او در حدیث و فقه موجب شد که دانشمندان در مقابل او خاضع گردند و خانه شیخ مرجع خاص و عام و محل افتاء و استفتاء شود ، تا آنجا که منصب شیخ الاسلامی و قاضی القضاتی آن ناحیه از طرف پادشاه وقت بدو تفویض گردید (۱) .

مرحوم شیخ در طی توقف در مشهد دومرتبه دیگر (و بعضی گویند سه مرتبه) بحج و زیارت قبور ائمه عراق مشرف شد (۲) و در یکی از این سفرها در مراجعت

(۱) بعضی احتمال داده اند که تفویض این دو منصب بشیخ بر حسب پیشنهاد مرحوم علامه مجلسی پس از سفر شیخ باصفهان و ملاقاتهایی که بین شیخ و مجلسی واقع شد انجام گرفته و بطور مسلم نظر علامه مجلسی در این باره دخالت داشته است .

(۲) درباره یکی از این سفرها اشعاری سروده که قسمتی از آن چنین است

وحرکنا شوق الزیارة فانشنت لناهم لا ترهب المطلب الوعرا

نسیر و نسری ننتجی صاحب الاسرا فاکرم به قصداً و اکرم به مسری

بقیه در صفحه بعد

باصفهان وارد شد، مرحوم علامه مجلسی و سایر علماء مقدم شیخ را گرامی داشته و تجلیل شایانی از وی نمودند تا آنجا که شاه وقت (شاه سلیمان صفوی) را بدیدن از شیخ وادار نمودند و بدین ترتیب ملاقاتهایی بین شاه و مرحوم شیخ واقع شد و گفتگوهای بین آنها رد و بدل شده که بعضی از آنها خالی از لطف نیست (۱).

### خاطرات زندگی شیخ

شیخ در باب سی و سوم کتاب اثبات الهداة قسمتی از خاطرات زندگی خویش را ضمن چند داستان نقل میکند که ما عیناً قسمتی از ترجمه آنها را بفارسی در اینجا ذکر میکنیم.

از جمله اینکه میفرماید: در دوران کودکی آنزمانیکه که حدود ده سال بیش نداشتم گرفتار مرض بسیار سختی شدم بطوریکه بستگانم از سالم شدنم مأیوس و یکسره دست از من شسته شروع بگریه و زاری نموده مهایای عزای شدند، و یقین داشتند که من همان شب خواهم مرد، در همان موقع من در بین خواب و بیداری بزیارت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و دوازده امام مشرف شدم و بآنان سلام کرده با يك يك مصافحه کردم، و خوب نظر دارم که بین من و حضرت صادق علیه السلام کلامی رد و بدل شد که اکنون بخاطر ندارم، جز اینکه میدانم آنحضرت در حق من دعا فرمود، چون بحضرت صاحب الزمان رسیدم بر آنحضرت سلام کرده و پس از مصافحه شروع بگریه.

تمت از صفحه قبل

وطیبة قصدی و الغری و کربلا	ومن بعدها الزور و اوطوس و سامرا
فجاج لنا من طیبة طیب عرفها	و لاح لنا نور و نور بها سری
وعجنا فردنا با لغری اما منا	وفی کربلا و الشوق لی بالسری
ونلنا بسامراء خیر مشوبة	فیالیت عاد القرب لی والا سی مرا
وفی زورة الزوراء لما تیسرت	لنا لم نخف من زور قول امرء اذری
وعدنا الی طوس برغم العدی وقد	أقمنا بها اذ کان ذاک بنا احری

(۱) برای توضیح بیشتری بروضات الجنات ص ۶۱۸ مراجعه شود.



نموده و عرض کردم : ایمولای من میترسم قبل از اینکه بهره خود را از علم و عمل بگیرم در این مرض بمیرم ، حضرت ( نظری بمن نموده ) فرموده : ترس بخود راه مده که در این مرض نخواهی مرد و خدا ترا از این مرض نجات داده عمر طولانی خواهی کرد ؛ سپس قدحی که در دست او بود بمن مرحمت نموده از آن نوشیدم ( و در همان حال از خواب بیدار شده ) مرضم بکلی زائل گردید برخواستم نشستم بستگانم که این حال را دیده سخت در شگفت شدند ولی من تا چند روز جریانی که دیده بودم برای آنها نقل نکردم .

و از جمله اینکه در مشهد مقدس رضوی علیه السلام در خواب دیدم که میگویند حضرت مهدی عجل الله فرجه الشریف داخل شهر شده و پس از تفحص منزل حضرت را پیدا کرده بر او داخل شدم و آنحضرت در طرف مغرب مشهد در باغی که در آن عمارتی بود نزول اجلال فرموده بوده ؛ پس من در حالیکه در کنار حوضی نشسته بود و قریب بیست نفر در نزد او حضور داشتند بر آنحضرت وارد شدم و ساعتی با آن بزرگوار گفتگو کردیم تا وقتی که غذا آوردند و شروع بخوردن کردیم ، و با آنکه غذا اندک بود بسیار غذای لذیذی بود و همگی خورده سیر شدیم و از آن چیزی کم نشد ، پس از فراغت از غذا وقت کردم در اصحاب آنجناب دیدم از چهل نفر تجاوز نمی کند ، با خود گفتم : این بزرگوار با این لشکر اندک خروج کرده کاش میدانستم آبا سلاطین زمین چگونه اطاعت او را خواهند کرد ، و با این لشکر کم اگر با آنجا جنگ کند چگونه بر آنها غلبه میکند ( بمحض اینکه این فکر در قلب من خطور کرد ) آنحضرت نگاهی بمن کرده لبخندی زد و فرمود : از کمی یاور بر من خوف نداشته باش زیرا من کسانی دارم که اگر بآنها امر کنم تمام دشمنانم سلاطین و غیر آنها را ( بدون جنگ ) نزد من حاضر کرده آنها را گردن زنند « وما یعلم جنود ربك الا هو » یعنی لشکریان خدا را کسی جز او نمی داند .

از این بشارت خورسند شدم و دوباره شروع بگفتگوی با آن حضرت کردیم سپس آنجناب بر خواسته باطاق خواب رفتند و آنان که حاضر بودند متفرق

شده از باغ خارج شدند؛ من هم بدنبال آنها روان شدم لکن گاهگاهی بعقب سر خویش نگاه میکردم و با خود میگفتم ایکاش حضرت صاحب الزمان خدمتی بمن رجوع میکردند و مرا ببذل عطا و خلعتی مفتخر میفرمودند؛ در همین فکر تا در باغ آمدم (بآنجا که رسیدم) دلم حاضر نشد که از باغ خارج شوم لذا همانجا نشستم ناگاه دیدم غلامی بنزد آمد پاره سفیدی که از پنبه و حریر بود با مقداری پول برایم آورد و گفت آقا میفرمایند: این است آنچه میخواستی و بهمین زودی خدمتی نیز بتورجوع خواهیم کرد از باغ خارج شو.

و از آن جمله اینکه دفعه دیگری آنحضرت را در خواب دیدم و با عجله خود را بآنجناب رسانده سلام کردم و خواستم از فرج و ظهور آن بزرگوار سؤال کنم که چه وقت است؟ قبل از آنکه این پرسش را بکنم فرمود: انشاء الله نزدیک است (پس این آیه را خواند): «قل لا یعلم من فی السماوات والارض الغیب الا الله» یعنی ای پیغمبر بگو آنها که در آسمان و زمینند غیب نمیدانند مگر خدا، پس از آن مسائل بسیاری بقلبم بطور کرد که قبل از سؤال حضرت جواب آنهارا بمن فرمود. و از آن جمله اینکه در کاظمین خواب دیدم که آنجناب در منزل مردی بنام ابراهیم وارد شده و من حضور آنحضرت شرفیاب شده و خواستم از او خواهش معجزه کنم، حضرت پیش از اظهار این خواهش فرمود: اکنون وقت معجزه خواستن نیست چون هنوز خروج نکرده ام و پس از آنکه خروج کردم هر چه خواهید پرسش کنید؛ از آن پس ساعتی گفتگو کردیم و پس از گفتگو حضرت امر با حضار اسبانی برای سواری فرموده حاضر کردند و بابت کمتراز ده نفر سوار شدند، قبل از سوار شدن فرمود: نزد ما زین اسبی است که مابدان احتیاج نداریم و آنرا بشین - و بمن اشاره فرمود - بخشیدیم تا بدران تبرک جوید، من با خود گفتم: چگونه بزینی که از صاحبش اعجازی ندیدم تبرک جویم؟ بمن متوجه شده باتبسم فرمود: اکنون احتیاجی باعجاز نیست و از این زین برکت و اعجازی خواهی دید، ناگهان بیدار شدم و پس از آن در خطرهای عظیمه و مهالك شدیده واقع شدم و خداوند بیرکت

آن حضرت نجاتم داد.

و از آن جمله روز عیدى در قریه خودمان «مشغری» با جمعی از طلاب و صلحاء نشسته بودیم من بدانها رو کرده گفتم: کاش میدانستیم سال آینده چنین روزی کدام يك ازما زنده و کداميك مرده است؟ یکی از آن جماعت که نامش شیخ محمد و همدرس با ما بود گفت: من که یقین دارم که عید سال آینده و سال بعد از آن و بعد از آن و هم چنین تا بیست و شش سال دیگر زنده هستم و این سخن را از روی یقین بدون مزاح میگفتم، (از روی تعجب) بدو گفتم: مگر تو علم غیب داری؟ گفت: نه ولی من سخت مریض شدم و در همان مرض حضرت مهدی علیه السلام را در خواب دیدم بدو عرض کردم: مولای من سخت مریضم و می ترسم در این مرض بمیرم و عمل صالحی که خدا را بدان ملاقات کنم ندارم؟ حضرت فرمود: نترس که تو در این مرض نخواهی مرد و خدا تو را شفا داده بیست و شش سال دیگر در دنیا زندگانی خواهی کرد، و پس از این کلام کاسه که در دست داشت بمن مرحمت فرموده از آن نوشیدم و مرض من بکلی رفع شد و از این جریان برای من قطع حاصل شد که خواب شیطانی نبوده، و تا بیست و شش سال دیگر زنده خواهم بود، وقتی من کلام او را شنیدم فوراً تاریخ آن روز را یاد داشت کردم و این قصه در سال ۱۰۴۹ بود و از این داستان دیر زمانی گذشت و در سال ۱۰۷۲ بمشهد منتقل شدم و پس از مدتی در سال آخر متوجه شدم که مدت (این مرد) سر آمده بتاریخ مراجعه کردم دیدم بیست و شش سال تمام گذشته، با خود گفتم: قاعدتاً باید آن مرد فوت شده باشد، یکی دو ماه نگذشت که نامه از برادرم که در آن بلاد بود برایم آمد که در آن نوشته بود که آن مرد فوت کرد.

این بود ترجمه قسمتی از این داستانها که مربوط بخاطرات مرحوم شیخ حر عاملی است و مجملابجز آنچه را بطله با اهل بیت عصمت و ائمه اطهار علیهم السلام داشته خاطره دیگری از شیخ در دست نیست و این خود ارادت و اخلاص عجیب این عالم جلیل را نسبت بساحت قدس موالیان عظامش می رساند، و این علاقه عجیب

مهمترین عامل پشتکار و توفیق و تحمل زحمات طاقت فرسای او در جمع کلمات و احادیث آنان بوده و گرنه تدوین کتابهایی مانند وسائل الشیعه و اثبات الهداة کار عادی و آسانی بنظر نمیرسد، و این اخلاص عجیب شیخ را نیز از اشعار و قصائدی که در مدح ائمه اطهار سروده و حاکی از احساسات درونی است میتوان درک کرد و ما برای نمونه چند قطعه از آن اشعار را ذکر میکنیم.

از آنجمله فرماید:

انا اودی عشراً مع ائین مع	ان جمیع الانام اضحوا فدائی (۱)
عدد الا عین المواتی تفجّر	لموسی و عدّة النقباء
و افقوا عدّة حواری عیسی	بعد الاسباط مع بروج السماء
و در قصیده دیگری فرماید:	

فالهوی مهلك سوي حب قوم	برعوا فی العلی سنأ و سنأ
النبی المختار والعترۃ الاطهار	أز کی النوری علا و ارتقاء
شر فوا سائر البطاح عموماً	و خصوصاً قد شرفوا البطحاه
در جای دیگر فرموده:	

ان حبی لآل بیت رسول	الله ینسني الهوی و الحبیبا
در قصیده طویلۀ دیگری گوید:	

رجائی فی يوم المعاد تجد	نبی غزیر الفضل المرسل سید
ومن بعده حسبی علی و ولده	فلیس لهم مثل من الخلق یوجد
فکان باصحاب الکساء تمسکی	سؤالهم منی مغیب و مشهد
و در قصیده دیگری است:	

بطیبة و بطوس و الغری و سا	مراء و الطف او زوراء بغداد
قلبی ثوی و هو یبغی شفاعتهم	والقلب لی حیث بهوی خیر مرتاد

(۱) برای استفاده از ترجمۀ فارسی این اشعار و قسمتی از اشعار بعدی بجلد سوم

اثبات الهداة مراجعه شود.

بحور علم رکبنا فی سفینتها  
لم نخش من لجة تطفي ولا واد  
در جای دیگر گوید :

انا الحر لکن برهم یستر قنی  
وبالبرو الاحسان یستعبد الحر  
و در قصیده دیگر فرموده :

و اهدینا بالمرتضی و بنیه  
فیه البقیع و کربلا و غری  
غرفات الجنان مال الیهن  
ولعمری لو کان قلبی حدیداً  
و در قصیده دیگر فرموده :

لی اربعة وعشرة هم املی  
اذ حببهم عندی خیر العمل  
القلب الی سواهم لم یمل  
بل أصبح فی هواهم کالنمل  
و در یکی از قصیده هائی که در باره امیر المؤمنین علیه السلام فرموده چنین گوید :

و انی له عبدو عبد لعبدہ  
وحاشا ان ینسی غداً عبدہ الحرا

و در قصیده که ۸۰ بیت و بدون الفاست چنین گوید :

ولیت علیّ حیث کنت ولیه  
و مخلصه بل عبد عبد لعبدہ  
لعمرك قلبی مغرم بمحبتی  
له طول عمری ثم بعد لولده  
و هم مہجتی هم منیتی هم ذخیرتی  
و قلبی بحبهم مصیب لرشدہ  
و کل کبیر منهم شمس منبر  
و کل کمی منهم لیث حربہ  
و بذلت له جہدی بمدح مہذب  
بلذت و مثلی حسبہ بذل جہدہ  
و کلفة فکری حذف حرف مقدم  
علی کل حرف عنده حی لمجدہ

و غیر از اینها از اشعار بسیاری که در مدح ائمه معصومین (ع) سروده و در دیوان او ثبت است



### خاندان شیخ

نسب شریف شیخ بحر<sup>۱</sup> بن یزید ریاحی (شهید وقعه طف) منتهی میشود و معروف شدن خاندان شیخ بآل حرنیز بهمین مناسبت است، و در بین این خاندان جلیل دانشمندان بسیاری نشو و نما کرده اند که ما بذکر چند تن از آنان اکتفا می کنیم :

۱- پدر مرحوم شیخ یعنی شیخ حسن بن علی بن محمد بن حسین حر عاملی یکی از بزرگان این خاندان و از علماء نامی شیعه امامیه است که صرف نظر از دارا بودن علوم مختلفه از شعر و ادب نیز بهره وافیه و کاملی داشته و قسمتی از اشعار او را مؤلف در کتاب امل الامل ذکر کرده است، این عالم جلیل در سال ۱۰۶۲ بعزم زیارت مرقد حضرت رضا علیه السلام از «جبج» بسمت طوس حرکت کرد ولی قبل از رسیدن بمشهد در بسطام طی کسالت مختصری در سن ۶۳ سالگی از دنیا رفت و جنازه وی توسط یکی از فرزنداناش (شیخ زین العابدین) که در این سفر همراه او بود بمشهد منتقل و در سمت پائین پا در رواق مطهر بخاک سپرده شده، قضا را شیخ در این جریان حضور نداشت و برای دومین بار بحج مشرف شده بود، و خبر فوت پدر در منی بدورسید و بقول خود عید اضحی از این مصیبت براو عاشوراشد.

تأثیر مرگ پدر در روحیه شیخ بسیار شدید بود و تأثرات روحی او از اشعاری که در رثاء پدر سروده معلوم می شود که از آن جمله است :

کنت ارجو والآن خاب رجائی	فصرت همتی و طال عنائی
عز منی العزاء فی الدهراذ	اودی ابی صرفه فذل ابائی
أخبر واعنه فی المنی والمنی	تدنو و صرف المنون عنی نائی
فمنی کربلا عندی وعید	النحراضحی کیوم عاشوراء
لیس شیء من الجواهر أغلی	ثمناً من جواهر الفضلاء
فلهدا هم أقل بقاء	لیتهم خصصوا بطول البقاء

لا تلمنى على البكاء عسى أن يذهب اليوم بعض وجدى بكائى

۲- عموى والد شيخ: محمد بن محمد بن حسين حر عاملى از فقهاء و محققين و ادباء بزرگ عصر خود و از شاگردان شيخ بهائى و صاحب مدارك و صاحب معالم بوده و داراى تأليفات بسيارى است كه از آن جمله است كتاب «نظم تلخيص المفتاح فى علوم البلاغة» و رساله در اصول؛ و رساله در عروض و غيره؛ وفات او در سال ۹۸۰ بوده است.

۳- جد پدرى شيخ: محمد بن حسين حر عاملى از فقهاء مبرز و از شاگردان شهيد ثانى و پدر عيال او بوده است.

۴- جد مادري شيخ (كه عموى والداو نيز بوده است) شيخ عبد السلام بن محمد بن حسين حر عاملى عالم جليل القدرى كه در زهد و ورع كم نظير و حافظ تمام قرآن بوده است، و در نزد پدر و برادرش شيخ على و صاحب مدارك و صاحب معالم تلمذ كرده و صاحب تأليفات زيادى در فقه و اصول و فنون مختلفه ديگر بوده است، و از تأليفات او است كتاب «ارشاد المنيف الى الجمع بين اخبار التقصير» اين بزرگوار در سن ۸۰ سالگى نابينا گشته و پس از ده سال از اين سانحه در سال ۱۰۴۱ در قريه مشغري از دنيا رفت و در همانجا بخاك سپرده شد (۱)

۵- عموى شيخ: حسين بن على بن محمد بن حسين حر عاملى از فقهاء عالقدر و از شاگردان صاحب معالم و صاحب مدارك بوده و چون كار بر شيعيان جيل عامل در آن زمان سخت بود، و در مضيقه تعصبات اهل سنت قرار گرفته بودند (همانطور كه قبلا گفته شد) اين عالم جليل از بلاد خویش باصفهان هجرت فرمود و روى سابقه ديرينه

(۱) مرحوم شيخ در رثاء او اشعار زيادى سروده كه از آنهاست:

آه ما جنت بد الموت فى	أ كمل اهل العلى و خير الا نام
زاهد عابد تقى نقى	طاهر النفس عالم غلام
كان بدعى عبد السلام فاضحى	سيداً مالكاً لدار السلام
قدس الله روحه و سقامه	من غمام الرضوان غيث السلام

که با مرحوم شیخ بهائی داشت بر او وارد شد و شیخ بهائی نیز مقدمش را گرامی داشته تا آخر عمر معزز آنزد وی بسر برد .

۹-۶- چهار برادر شیخ (شیخ زین الدین ، شیخ زین العابدین ؛ شیخ احمد ، شیخ علی) که هر یک از علماء مبرز و دانشمندان نامی شیعه بوده و هر کدام بنوبه خود خدمات شایانی از راه تألیف و تصنیف و سایر مشاغل علمی بشیعه نموده اند ؛ کتاب شرح اثنا عشریه شیخ بهائی و رساله در هیئت از تألیفات شیخ زین الدین است و کتاب در المسلوک (۱) و حاشیه بر مختصر نافع و «جواهر الکلام فی الخصال المحموده فی الانام» تألیف شیخ احمد است .

و بالجمله بیت شیخ بیت علم و دانش و منشأ علماء و دانشمندان بوده است در اعقاب و احفاد شیخ نیز علمای بسیاری بوده اند که از آنجمله است :

۱- فرزند شیخ یعنی حسن بن محمد حر عاملی که نزد پدر تلمذ کرد و پس از او بکار مراجعات مردم میپرداخته و کتابی در شرح بر کتاب هدایه (تألیف شیخ) نوشته و دیوان شعری نیز دارد، و گویند در کنار قبر پدر مدفون میباشد .

۲- فرزند دیگر شیخ احمد بن محمد از فقهاء بزرگ و دارای ذوق شعری هم بوده است . و تعلیقۀ نیز بر کتاب شریف کافی نوشته است .

۳- فرزند دیگر شیخ : شیخ محمد رضا از فقهاء و محدثین عالی مقام و از علم تفسیر نیز بهره وافق داشته و سالها نزد پدر تلمذ کرده و در سال ۱۱۱۰ دار فانی را وداع و نزد پدر دفن شده .

و بالجمله در اعقاب شیخ نیز علماء بسیاری بوده اند که ما بهمین مقدار اکتفا نموده برای اطلاعات بیشتر خوانندگان را بر رساله سجع البلابل ( که در مقدمه

(۱) محدث قمی در کتاب فوائد الرضیة در احوالات شیخ عبدالسلام حر عاملی بمناسبتی این کتاب را از تألیفات شیخ علی دانسته و چنین گوید: «شیخ علی برادر شیخ حر عاملی در در مسلوک فرموده ... ولی دیگران مانند صاحب الذریعة و غیره از مؤلفات شیخ احمد دانسته اند و شاید اشتباه در کتاب فوائد الرضویه از نساخته بوده است .

اثبات الهداة طبع شده) وفوائد الرضویه وروضات الجنات و سایر کتابها راهنمایی  
میکنیم (۱)

### اسانید و مشایخ اجازه شیخ

شیخ نزد جمعی از علماء آل حر و دیگران تلمذ کرده و با اجازه نقل حدیث از  
طرف آنان مجاز گشته که از آنجمله است :

- ۱ - پدر شیخ : مرحوم شیخ حسن حر عاملی
  - ۲ - شیخ محمد حر عاملی (عموی شیخ)
  - ۳ - شیخ عبد السلام (جد مادری شیخ)
  - ۴ - شیخ حسن ظهیری عاملی
  - ۵ - شیخ زین الدین نواده شهید ثانی
  - ۶ - شیخ عبد الله حرفوشی .
  - ۷ - علامه بزرگوار ملا محمد باقر مجلسی .
  - ۸ - محمد بن مرتضی مشهور بفیض کاشانی صاحب کتاب وافی
  - ۹ - ملا محمد طاهر قمی .
  - ۱۰ - سید شرف الدین مشتهر بسید میرزا جزائری
  - ۱۱ - شیخ علی حفید شهید ثانی و مؤلف کتاب در المنثور و غیره .
  - ۱۲ - آقا حسین خونساری شارح دروس
  - ۱۳ - محدث شهر سید هاشم توبلی بحرانی صاحب تفسیر برهان و غیره .
- و جمعی دیگر از علماء که نام آنان در تاریخ زندگی شیخ ذکر شد .

### شاگردان شیخ

چنانکه اشاره شد شیخ پس از آنکه حدود ۴۰ سال در بلاد خویش با فاده  
و استفاده مشغول بود بایران مهاجرت و در مشهد مقدس اقامت گزیده بنشر احادیث

---

(۱) مؤلف کتاب « جام گیتی نما » و فاضل معاصر حجة الاسلام شیخ عبد الغنی و

جمعی دیگر از علمای گذشته و معاصر از احفاد شیخ حر عاملی میباشند

و تعلیم پرداخت ، و در مدت توقف در مشهد شاگردان بسیاری تربیت کرد که بسیاری از آنان کتب حدیث را نزد او قرائت کرده بکسب اجازه کتبی از طرف شیخ نائل شدند و از آنجمله است :

۱- شیخ مصطفی حویزی نزیل مشهد رضوی که شیخ در امل الآمل فرموده او تمام کتاب و سائل را بر من قرائت کرد .

۲- فرزندش شیخ : شیخ محمد رضا که سالها نزد پدر تلمذ کرده و بنقل حدیث مجاز گشت .

۳- فرزند دیگرش شیخ حسن حر عاملی

۴- سید محمد اعرجی نائینی مؤلف کتاب شرح بدایة الیهادیة و صمدیه در نحو و شرح زیارت جامعه کبیره و تلخیص کتاب شافی

۵- سید محمد بن محمد بدیع رضوی مشهدی

۶- ملا محمد فاضل بن محمد مهدی مشهدی

۷- سید محمد بن علی موسوی عاملی که منصب قضاوت مشهد مقدس رضوی را داشته است .

۸- ملا محمد صالح قزوینی شهیر بروغنی مؤلف کتاب ترجمه صحیفه کامله و عیون اخبار الرضا و غیره .

و از کمالیکه از شیخ اجازه حدیثی داشته اند

۱- علامه بزرگوار ملا محمد باقر مجلسی (ره) ، همانطور که در جلد ۲۵ بحار ص ۱۵۸ (مجلد اجازات) فرموده

۲- ملا محمد صالح هروی

۳- ملا محسن قزوینی مؤلف کتاب عوامل در نحو وزینة السالك در شرح الفیه ابن مالک .

۴- ملا محمد تقی استرآبادی متوفای سال ۱۰۵۸ صاحب کتاب شرح فصوص

۵- ملا محمد تقی دهخوار قانی صاحب حاشیه بر عده شیخ طوسی (فده)

۶ - علامه بزرگوار سید محمد حسینی جیلانی صاحب رساله در حکم صلوٰه جمعه .

۷ - عالم جلیل شیخ محمود بن عبد السلام تعنی  
۸ - شیخ ابو الحسن نباطی عاملی که او از مشایخ شیخ احمد جزائری است  
۹ - علامه جلیل ملا محمد صادق مشهدی صاحب کتاب فهرست الکافی و غیر  
از اینها از محدثین و علمای بزرگی که بکسب اجازه نقل حدیث از طرف شیخ  
نائل شدند .

### تألیفات شیخ

مرحوم شیخ دارای تألیفات زیادی در فنون مختلفه میباشد که مؤلفات او بالغ بر پنجاه کتاب است و چون ذکر تمام آنها از وضع این مقدمه ( که مبنی بر اختصار است ) خارج میباشد لذا بذکر مقداری از آنها اکتفا میشود .  
۱ - کتاب « وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة » که با تألیف این کتاب شریف منت بزرگی بر فقهاء و مجتهدین شیعه گذارده و از این جهت حق بزرگی بر مکتب فقهی شیعه دارد ، شیخ در تدوین و جمع احادیث آن زیاده از هفتاد کتاب از کتب حدیثی شیعه را مورد استفاده قرار داده ، و بالغ بر بیست سال از عمر شریف خود را در راه تألیف این کتاب سپری کرده است و بقول خود میگوید : « منع القلب فیها راحة و الطرف سنة » و نظر بجا معیتی که دارد پس از شیخ در تمام ادوار علمی مورد استفاده و توجه خاص دانشمندان بوده و چندین مرتبه به چاپ رسیده است .  
در اواخر عمر مرحوم شیخ در فکر نوشتن شرحی بر وسائل افتاد و این فکر کم کم قوت گرفت و بمرحله عمل درآمد و مقداری از آن را نیز نوشت و آنرا بطوری که در امل الامل میفرماید - : « تحریر وسائل الشیعة » نام نهاده و تا آن جائیکه اطلاع در دست هست يك جلد آن را نوشته که نسخه خطی آن موجود است ( ۱ ) ولی حال بقیه مجلدات روشن نیست و گمان نمیرود شیخ توانسته باشد در تتمه عمر



که حدود ۴ سال بیش نبوده این کتاب را تمام کرده باشد .  
 جمع دیگری از علماء شرحهائی بر این کتاب نوشته اند که از آن جمله است:  
 شرح کبیر مرحوم آیة الله سید حسن آل صدر الدین کاظمی .  
 شرح الوسائل علامه بزرگوار شیخ یوسف بحرینی حویزی .

مرحوم شیخ پس از فراغت از تألیف کتاب وسائل الشیعه فهرستی برای آن نوشته که در این فهرست عناوین ابواب و عدد احادیث و مضمون آنها در هر باب ذکر شده و آن را بمن لایحضره الامام نامیده است که بعداً توسط یکی از شاگردانش بفارسی ترجمه و بمنزله رساله عملیه شیخ مورد استفاده مقلدین قرار گرفته است .

۲- «هدایة الامة الى احکام الائمة» این کتاب منتخبی از کتاب وسائل الشیعه است که مکرات و آسانید آن حذف شده و هر مطلبی را بعدد ۱۲ ختم فرموده است و شیخ در سبب تألیف آن چنین گوید: «که پس از نوشتن وسائل جمعی از من خواستار شدند که فهرستی بر آن نوشته و عناوین ابواب را باز کر احادیث مرویه در آن بیان سازم ، سپس درخواست نمودند که احکام منصوصه را با احادیث داله بر آن در کتابی جمع آوری کنم تا کسانی را که حوصله مراجعه بتمام اخبار نیست وسیله کار باشد .... فجمعت لهم هذا الكتاب الذی مالف احسن منه فی هذا الباب .... الخ»

۳- «اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» در این کتاب متجاوز از بیست هزار حدیث (صرف نظر از آیات مبارکات و اشعار بسیاری از شعرای عرب) در اثبات نبوت خاصه و امامت ائمه معصومین علیهم السلام جمع آوری شده و شیخ در تدوین و جمع آوری احادیث آن از ۱۹۲ کتاب از کتب شیعه (با واسطه و بدون آن) و هم چنین از ۲۴۷ کتاب از کتب عامه استفاده کرده و از آنها حدیث نقل میکند و رویم رفته در تألیف این کتاب هم مانند و سائل الشیعه زحمات طاقت فرسائی را متحمل گردیده . (۱)

---

(۱) این کتاب اخیراً در ۷ مجلد با ترجمه فارسی و تصحیح کامل تحت نظر نگارنده

- ۴- «جواهر السننية في الاحاديث القدسية» .
- ۵- «صحيفة ثانية سجادية» دعاهاى که در صحيفه اولی ذکر نشده .
- ۶- «فوائد طوسية» مشتمل بر فوائد کثیره و مطالب متنوعه .
- ۷- «فصول المهمه فى اصول الاثمة» حاوی مطالب کلیه مآثوره از ائمه اطهار علیهم السلام .
- ۸- «أمل الامل» در علم رجال .
- ۹- «الايقاظ من الهجة بالبرهان على الرجعة» همین کتابی که اکنون در دست شماست .
- ۱۰- «بداية الهداية في الواجبات والمحرمات المنصوصة» در این کتاب از اول تا آخر احکام فقه بطور اختصار ذکر شده و در آن از احکام واجب ۱۵۳۵ و حرام ۱۴۴۸ حکم ذکر شده
- ۱۱- «اثنا عشرية في الرد على الصوفية» این کتاب را بر ۱۲ باب و ۱۲ فصل ترتیب داده و بطور کلی یک هزار حدیث در رد بر صوفیه در این کتاب نقل فرموده .
- ۱۲- «كشف التعمية في حكم التسمية» این کتاب را در جواز نام بردن حضرت مهدی عليه السلام در زمان غیبت بنام «م ح م د» تألیف کرده و یکی از نفیس ترین کتابهای است که در این باب نوشته شده و يك نسخه خطی آن که بنظر نگارنده رسیده در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است
- ۱۳- «رسالة في اثبات وجوب صلاة الجمعة» این کتاب را شیخ در رد بر کتابی که ملا محمد ابراهیم نیشابوری تألیف فرموده است، نگاشته .
- ۱۴- «نزهة الاسماع في الاجماع» در این کتاب اقسام اجماع و احکام آن بطور تفصیل ذکر شده
- ۱۵- کتابی در احوال صحابه که در آن احوال صحابه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرين علیهم السلام جمع آوری شده است .
- ۱۶- کتابی در اثبات تواتر قرآن .

۱۷- کتابی در اخلاق . این کتاب مانند شرحی بر کتاب «طهارة الاعراق» ابن مسکویه است که روایات ائمه معصومین را بر آن اضافه فرموده است .

۱۸- کتابی در تنزیه معصوم از سهو و نسیان ؛ این کتاب را ردبر کتابی که مرحوم شیخ صدوق در اثبات سهو آنان تألیف کرده نوشته است .

۱۹- کتابی در وصیت بفرزندش شیخ محمد رضا حر عاملی ( که قبلاً نام او ذکر شد ) این کتاب را بترتیب کتاب کشف المحجبة لثمره المطهجة تألیف سید بن طاوس تنظیم کرده است .

۲۰- کتابی در رد بر عامه

و کتب بسیار زیاد دیگری که ما بذکر همین مقدار اکتفا مینمائیم .  
شیخ دارای ذوق سرشاری در ادبیات بوده و از شعری بزرگ زمان خویش بشمار میرفته و اشعار بسیاری از مدح ائمه اطهار علیهم السلام و مسائل علمی سروده که خود دیوانی جدا گانه است و ما مقداری از آن اشعار را قبلاً ذکر نموده و اینجا بذکر چند قطعه دیگر مبادرت میورزیم از آن جمله در غزلیات گوید :

و ذات خال خدّها مشرق	نور آکر کن الحجر الاسود
کعبه حسن و لها برقع	من الحریر المحض والعسجد
قد اکسبت کل امرء فتنة	حتی امام الحی و المسجد
کم هم از شاهدها جاهل	بل هم فیها عالم المشهد (۱)

و نیز گوید :

سترت محاسنها الحسان بلؤلؤ	و بجوهر و بفضة و بعسجد
هیئات ذاک الستر اظهر حسننها	حتی لقد فتنت امام المسجد

و در مدح ائمه اطهار و ارادات خود بساحت قدس آنان فرماید :

انا حر عبد لهم ناذا ما	شرفونی بالعتق عدت رقیقاً
انا عبد لهم فلو اعتقونی	ألف عتق ماصرت يوماً عتیقاً

ودرموعظه گوید :

لا تكن قانعاً من الدين بالدون      وخذ في عبادة المعبود  
واجتهد في جهاد نفسك وابذل      في رضى الله غاية المجهود  
ونيز فرمايد :

يا صاحب الجاه كن على حذر      لاتك ممن يغتر بالجاه  
فان عز الدنيا كذلتها      لاعز الا بطاعة الله  
وگاهي احاديث قدسية و يا گفتارهای پیغمبر اکرم وائمه عليهم السلام را  
بنظم در آورده كه از آن جمله است :

فضل الفتى بالجود والاحسان      والجود خير الوصف للانسان  
اوليس ابراهيم لما اصبحت      أمواله وقفاً على الضيفان  
حتى اذا أفنى الله اخذ ابنه      فسخر به للذبح و القربان  
ثم ابتغى النمرود احراقاً له      فسخر بمهجته على النيران  
بالمال جاد وبابنه وبنفسه      و بقلبه للواحد الديان  
اضحى خليل الله جل جلاله      ناهيك فضلاً خلة الرحمان  
صح الحديث به فيالك رتبة      تعلو با خمسها على التيجان  
و أصل حديث بنا بر آن چه از مسعودي در كتاب اخبار الزمان روايت  
شده چنین است :

« ان الله أوحى الى ابراهيم عليه السلام انك لما سلمت مالك للضيفان ، وولدك للمقربان  
ونفسك للنيران ؛ وقلبك للرحمان ، اتخذناك خليلاً » . (۱)

### وفات شيخ

شيخ پس از آنكه عمر خویش را در خدمت بآثار اهل بيت معصومين عليهم السلام -  
السلام و تحكيم مباني مذهب جعفری گذراند بالاخره در شب بیست و یکم ماه  
مبارك رمضان سال ۱۱۰۴ دارفانی را وداع گفته بسرای جاودانی شتافت و برادر

اوشیخ احمد مؤلف کتاب درالمسلوک بر جنازه او نماز خوانده در ایوان حجره از حجرات صحن شریف رضوی جنب مدرسه میرزا جعفر او را دفن کردند و اکنون مقبره شیخ در یکی از زوایای مدرسه، زیر یکی از غرفه‌های صحن مطهر عتیق قرار دارد و در روی آن ضریح کوچکی است که مزار مؤمنین و دانشمندان است «جزاه الله عنا و عن المسلمین خیر الجزاء وجعل بحبوحه جنازه مقبره ومثواه والحمد لله اولاً و آخراً»

سیدهاشم رسولی محلاتی

۱۴ ذی قعد ۱۳۸۱

## کتابهایی که در تدوین مقدمه مورد استفاده قرار گرفته

نام کتاب	مؤلف
امل الامل	شیخ حر عاملي
وسائل الشیعه	« »
اثبات الهداة	« »
روضات الجنات	سید محمد باقر خونساری
تنقیح المقال	مامقانی
رساله سجع البابل	آیه الله نجفی
فوائد الرضویه	محدث قمی
الذریعة	آقا شیخ آقا بزرك طهرانی
نامه آستان قدس شماره ۱۱	
فهرست	شیخ طوسی
رجال	نجاشی



## بسم الله الرحمن الرحيم

### ان الدین عندالله الاسلام

من نمیخواهم در اثبات رجعت چیزی بنویسم، این مطلب بعهدۀ این کتاب و امثال این کتاب است: میخواهم مطلب بالاتری بگویم که در پرتو آن مشکلات زیادی از قبیل رجعت - حل شود، و شبهه های بسیاری باطل گردد.

بشهادت صریح آیات متعدد قرآن، روح و جان و حقیقت دین عبارت از تسلیم و خضوع در برابر پروردگار است که گاهی بلفظ تسلیم و غالباً بلفظ اسلام تعبیر شده: دین نزد خدا؛ اسلام است. آل عمران ۱۹ هر که بجز اسلام دینی جوید هرگز از او پذیرفته نشود آل عمران ۸۵، چرا، هر که در برابر خدا گردن نهد و نکو کار باشد اجرش نزد خدای او است بقره ۱۱۲ نه پروردگارت قسم! ایمان ندارند تا وقتی که ترادرم را فعات خود حکم قرار دهند، سپس از حکمی که میکنند در دل نگرانی نداشته باشند و بیچون و چرا گردن نهند، نساء، ۶۵ و آیات دیگر که بیش از چهل آیه است و همین قدر برای نمونه کفایت میکند البته دونکته را نباید فراموش کرد: یکی اینکه این تسلیم و خضوع مراتب مختلف دارد که درجات ایمان بحسب آنها مختلف میشود، مثلاً یکی تا آنجا تسلیم است که در نهاد خود رأیی، و در دل اراده ای، و در سر شوری بجز خدا ندارد و در مقابل او با کمال صفا از همه چیز میگذرد، دیگری تنها دلش بوجد و دوی معترف است، و در این میان هم مراتب بی شماری است دوم اینکه این تسلیم هر کجا جلوه ای دارد و هر زمان بصورتی درمی آید؛ زمانی بشکل دین حضرت ابراهیم - «اذ قال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین» و گاهی بلباس آئین حضرت کلیم، و مدتی در قالب دستورهای حضرت مسیح، و دورانی بهیئت تعلیمات روحانیت پیغمبر اسلام ﷺ، یکروز اقتضای مسالمت

و نرمی دارد ، يك روز تقاضای جنگ و خونریزی ، گاهی بردهاں مهر مینهد و گاهی زبان رامیگشاید ، با اینکه يك حقیقت بیش نیست لکن : هر وقتی بمتناسب اقتضائی دارد ، و از جمله مظاهر این حقیقت است تسلیم در پیشگاه وحی و مطالبی که بعنوان اخبار از واقعه‌ای یا بنام دستور و قانونی ، بوسیله کتابی یا از زبان پیغمبر و امامی بیان میشود ؛ که چون این سلسله همه بخدا مربوط است و اینها وسائط میان خالق و مخلوق اند و از خود چیزی ندارند تسلیم در برابر آنان ، تسلیم در برابر خداست و البته این مطالب با اندك توجهی کاملاروشن و مورد تصدیق خواهد شد .

اما گاهی از دستگاه مربوط بوحی مطالبی صادر میشود که عقول عادی از درك حقیقتش عاجز میماند و چه بسا این کوتاهی فکرو یا بلندی مطلب موجب شبهه و تردید میگردد ، از طرفی موضوع را امنای وحی و جانشینان حق فرموده‌اند و از طرفی عقل معمولی از رسیدن بکنهش قاصر است از این رو بعضی که تهورشان زیاد و خردشان کم است از در انکار وارد میشوند و جمعی که احتیاطشان بیشتر است راه توجیه و تأویل پیش میگیرند . چنانکه در بحث : معاد جسمانی ، معجزات شفاعت ، و امور مربوط بامام زمان علیه السلام نمونه این دو دسته بسیار است ؛ ولی دسته سومی هستند که عقلشان نیرومند تر ، تسلیمشان قوی تر ، و فکرشان روشن تر است از طرفی با عقلشان نمیجنگند ؛ اقرار میکنند که ما نمی فهمیم ، و از طرفی از مطالب مسلم دین دست نکشیده میگویند چون از جانب خداست بآن ایمان داریم «والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوالالباب» و با توجه بدو جهت باید تصدیق کرد که افکار این طبقه عالی تر و دانششان بیشتر است ؛ اول اینکه باید ارزش فکری و علمی بشر را در نظر گرفت و تاریخ علمی وی را بدقت مطالعه کرد و دید پایه‌های علوم بشری تا چه درجه بی ثبات و لرزان است ، این همان بشری است که وقتی بهوس ستاره شناسی و اطلاعات آسمانی و زمینی افتاد زمین را ساکن کرد و مرکز عالم قرار داد ؛ نه فلك پوست پیازی مقعر و محدب با آن تشکیلات بدورش چرخاند ؛ ستاره‌ها را چون گل میخهای نقره با چکش او هام بجسم غیر قابل خرق و التیامش کوبید و آن دستگاه عجیب و غریب

هیئت را برای انداخت؛ قرنهای متمادی دانشمندان بشر! آری دانشمندان! مجامع علمی را از هیاهوی این فرضیه‌ها پر کردند، بافکار بلند خود بالیدند، بقدرت فکری نابغه‌هایی که این پایه‌ها را نهادند آفرینها گفتند، وبروحشان درودها فرستادند؛ مدت‌ها گذشت تا دیگران آمدند وزمین را با هزار ماجرا بحرکت در آوردند، پرده افلاک را دریدند گل میخها را از جسم بیجان بیرون کشیده در فضا معلق کردند؛ فضای عالم را تجزیه کرده منظومه‌های شمسی بيشماري تشکیل دادند ووو .. این همان بشری است که از نظریه‌های علمیش گرفته تا صنعتش تا تجربیاتش تا عادات و رسومش هر روز طرحی تازه میریزد و بهزار زبان آنرا میستاید، فردا خیره خیره بآن نگاه میکند واز نادرستیش فاه فاه میخندد گاهی هم زار زار میگرید.

با توجه باین جهت معلوم میشود بشر هر چه علمش زیادتیر شود عاقبت جهلش بیشتر است وهرچه تیزبین تر شود باز آنچه از نظرش پنهان است ملیاردها مرتبه زیاد تر است، نشانه کوتاهی فکر همین است که گمان کند همه چیز را میداند یادست کم آنچه میداند بیشتر است از آنچه نمیداند، چنانکه بسیاری از دانشمندان وقتی که با وج دانش رسیدند بنا دانی خویش اعتراف کردند عماد اصفهانی - متوفای ۵۹۷ - گوید: «انی رأیت انه لایکتب انسان کتابی یومه الا قال فی غده: لو غیر هذا لکان حسن ولو زید لکان یرستحسن ولو قدم هذا لکان افضل ولو ترک هذا لکان اجمل، و هذا من اعظم العبر، وهو دلیل علی استیلاء النقص علی جملة البشر» این جهت اول - با رعایت کمال اختصار -

**جهت دوم** توجه بعظمت و قدرت خدا است که نمیتوان آنرا بحدی محدود کرد ویا بحقیقتش پی برد، خداوندی - که هرچه بشر بحقایق بیشتری میرسد خواه ناخواه در برابر عظمت و قدرتش انگشت حیرت میگذرد، خدائی که در وصف قدرت ویا سایر صفاتش هیچ عبارتی شایسته تر و زیباتر از این نیست که بگویند عقل ما و صدها هزار درجه بزرگتر از ما کوچکتر از آن است که بتواند بآن واقف گردد؛ البته هر کس کم و بیش این قدرت بزرگی را حس میکند

اگر انسان باین دو جهت توجه کامل کند بی اختیار بطور قطع و یقین در برابر آنچه از منبع وحی می رسد بدون چون و چرا گردن مینهد و این خود علامت متانت عقل است، و اگر تسلیم نشد نشانه این است که یا خویش را درست نشناخته و بیش از آنچه است تصور کرده، یا خدا را نشناخته و او را - نعوذ بالله - کوچک شمرده و این هر دو علامت سستی فکر است، مادر باره خود افراد انسان می بینیم اگر جمعی بنبوغ فکری و عقلی یا تقدم صنعتی - شخصیتی یا گروهی - اقرار کردند قهراً در برابرش تسلیم و خاضع میشوند تا آنجا که اگر مطالب او را هم نتوانند باور کنند نقص را بخودشان متوجه میکنند، مثلاً يك نفر را که اول ریاضی دان دنیا میشناسند و بمقام علمیش اقرار دارند، می بینیم که نظریه هایی میدهد که همه در تصورش میمانند و چه بسا بعقلشان هم درست در نمی آید، و اگر دیگری میگفت قطعاً مجنونش می شمردند و یادست کم بیدرنگ ردش میکردند.

اما چون دانشمندی گفته جرئت انگارش را نمیکنند و با کمال احتیاط بامید درك آن هادور و پرش میچرخند و در اطرافش تأمل میکنند؛ این نشانه تسلیم در برابر يك فکر بلند است، پس باید بآنهائی که در برابر خدازانو میزنند و مطالب وحی را اگر نفهمیدند با کمال ایمان میگویند: درست است و مانمی فهمیم، حق داد و بعقل متینشان آفرین گفت چنانکه خداهم اینان را خردمند شمرده است اینان می گویند: ما هزاران چیز دیدیم که اول بنظرمان محال یا بعید میآمد و بآنها بدیده مسخره نگاه میکردیم سپس علاوه بر اینکه واقع شد طولی نکشید بسیار هم عادی شد چنانچه بالعکس مطالبی اول بنظرمان صحیح و قطعی و انکارنا پذیر میآمد بعداً بطلانش روشن شد، ما که در برابر يك فرد بشر عادی که هزاران اشتباه از او می بینیم وقتی عظمت مقام علمیش را شناختیم نادانیها را بخودمان نسبت میدهیم و دعاوی درك نشدنی او را می پذیریم پس چرا در برابر آفریننده علم و قدرت و خالق اندیشه و خرد زانو نزائیم و گردن نمیم؟ خطوط ناخوانده و نقاط تاریک - که بشر در امید کشفش نشسته، در جهان بسیار است این هم یکی از آنها، ما بامید تسخیر ستارگان چشم بآسمان دوخته ایم، و در انتظار کشف اسرار حیات و

اطلاع بر حقایق عالم روز شماری می‌کنیم پس چرا بمحض اینکه يك عمر طولانی بنظرمان، بعید آمد - با اینکه احتمال می‌دهیم سرانگشت علم بزودی راز این معما بگشاید- منکر شویم؟!

اگر دیگران بگویند ممکن است داروی ضد مرگ کشف شود باور کنیم . اما اگر خدا وعده دهد يك مصلح جهانی را که برای روز بیچارگی ذخیره کرده بفرستد باشك و شبیه تلقی کنیم پس چرا بانتظار رسیدن وعده‌های خدا و فهمیدن رموز دین ننشینیم و بجای اقرار بکوتاهی فکرو نا رسائی عقل خویش - که با اندك تأملی روشن میشود لب بانکار گشائیم یادست بتأویل زنییم و توقع داشته باشیم همه چیز بفکرمان درست بیاید و هر حقیقت را بی مقدمه بفهمیم؟ مخصوصاً نسبت باموری که راجع بعالم دیگر، ویا ربط بین این عالم و آن عالم است که بکلی از حیطه دانش بشر بیرون است، و راهی جز وحی آسمانی ندارد، مگر بشر بحقیقت هر چیز بی برده و تنها همین مطالب زیر پرده مانده؟! مگر استبعاد هم در عالم عقل و منطق دلیلی است که بتواند در برابر کوچکتزین دلیل تاجه رسد بوحی آسمانی مقاومت کند؟! گویا باهمه این بانگ و فریادها هنوز دوران استدلالهای «أبی بن خلف» سپری نشده؟! او میخواست با يك استخوان پوسیده منکر قرآن شود، امروز با این همه ترقیات علمی میخواهند با مطالبی از آن استخوان پوسیده تر حقایق ثابت دین را انکار کنند، پیدا است سر چشمه هر دوستی ایمان وعدم تسلیم در برابر حق است، و منشأ آن هم کم کردن خویش یا نشناختن خدا است؛ «فان لم یستجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله وان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون»؟ در این ترجمه مطالب واضح و رسا بیان شده، تفسیر و توضیحهها و تذکرات لازم مترجم در پرانتز اضافه گشته؛ عبارات مبهم و مجمل کلمات مشکل، بامراجعه مدارك ترجمه شده است.

احمد جنئی

فروردین ماه ۱۳۴۱

—



کتاب  
الایقان فی المجمع

بالبرهان علی السجعة

لمؤلف الغلام الخبير المحدث الشهير الشيخ

محمد الجسّ الجعافی رضی اللہ علیہ

المنوفی

صححه و اشرف علی طبعه

الفاضل المتبحر الحاج السيد شمس الدين المحمدي

بترجمة فارسی بقلم فاضل محترم آقای احمد صنتی

انتشارات نوید

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله محيي الاموات ، ومميت الاحياء ، الذي لاتعجز قدرته عن شيء من الاشياء ، الذي فضل الانبياء والاولياء علي جميع القبائل والعشائر ، وفضل بعدهم المؤمنين فبشرهم بأحسن البشائر ، وذخر لاهل العصمة وشيعتهم أشرف الكنوز و الذخاير ، وخصهم بأفضل المفارخ وأكمل المآثر ، وأتم لهم الفضائل الباطنة والظاهرة وجعل لهم البشارة في الحياة الدنيا والآخرة ، فوعدهم بالدولة الظاهرة والصلوة القاهرة ، والصلوة والسلام على محمد وآله الطاهرين صلوة وسلاماً دائماً دائمين الى يوم الدين و بعد : فيقول الفقير الى الله الغني محمد بن الحسن الحر العاملي عامله الله بلطفه

---

### بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدا را که مردگان زنده میکند ؛ وزندگان میمیراند ، چیزی از حیطه قدرتش بیرون نرود خداوندی که پیمبران و اوصیا را بر همه طوائف برتری داد ، و پس از آنان مؤمنان را فضیلت بخشید ، بهترین نویدها بدانها داد ، برای معصومین و شیعیان نشان بالاترین گنجها اندوخت ، گزیده ترین فخرو والاترین مجد خاص آنها کرد ، فضیلت های ظاهر و باطن بر آنان تمام کرد ، در زندگی دنیا و آخرت بشارتشان داد ، دولت ظاهر و سلطنت قاهرشان وعده داد ، و تا قیامت درود بر روان تابناک محمد و آل پاکش باد سپس این بنده محتاج : محمد بن حسن حر عاملی - که خدا با لطف نهان و عیاننش

الخفى والجلی : قد جمع بعض السادات المعاصرين رسالة اثبات الرجعة التي وعد الله بها المؤمنين ، والنبي والائمة الطاهرين ، سلام الله عليهم أجمعين وفيها أشياء غريبة مستبعدة لم يعلم من أين نقلها ليظهر انها من الكتب المعتمدة ، فكان ذلك سبباً لتوقف بعض الشيعة عن قبولها حتى انتهى الى انكار أصل الرجعة وحاول ابطال برهانها ودليلها ، وربما مال الى صرفها عن ظاهرها وتأويلها ؛ مع ان الاخبار بها متواترة والادلة العقلية والنقلية على امكانها ووقوعها كثيرة متظاهرة .

وقد نقل جماعة من علمائنا اجماع الامامية على اعتقاد صحتها واطباق الشيعة الاثنا عشرية على نقل أحاديثها وروايتها وتأويلها معارضها على شذوذ وندور بالحمل على التقية اذ لا قائل بها من غير الشيعة الامامية و ذلك دليل واضح على صحتها وبرهان ظاهري على ثبوتها ونقل روايتها ، فالتمس مني بعض الاخوان جمع ما حضرني من اخبارها والكشف عن حقيقة أسرارها ، وما ورد فيها من أحاديث الكتب المعتمدة من الروايات ، وما يمكن اثباته من كلام علمائنا الاثبات فرأيت ذلك من جملة المهمات بل من

با وى عمل کند - چنین گوید : که یکی از بزرگان این دوره درباره رجعتی که خدا به پیغمبر وائمه - عليهم السلام - و مؤمنین وعده داده ، کتابی نوشته و مطالب غریب و عجیبی در آن ثبت کرده است ، معلوم نیست اینها را از کجا آورده ، از کتابهای معتبر است یا غیر معتبر ، و این باعث تردید بعض شیعیان گشته تا آنجا که کار بانکار اصل رجعت کشیده و بفکر افتاده اند که ادله آنرا رد و یا تأویل کنند ، با اینکه اخبار در این موضوع بعد تواتر ، و دلیلهای عقل و نقل بر امکان و وقوعش فراوان است ، بسیاری از علمای ما مدعی اند که همه امامیه بصحتش معتقد اند و باتفاق احادیث آنرا نقل کرده اند و اگر خبر مخالفی هم بیابند حمل بر ترقیه میکنند ، زیرا غیر شیعه امامی کسی بدان عقیده مند نیست ، و این خود دلیل روشنی بر صحت مطلب و نقل روایات آن است .

از این رو بعضی از برادران در خواست کرده اند که من آنچه روایات در این زمینه در اختیار دارم گردآورم و پرده این اسرار بردارم ، و هر چه حدیث در کتابهای معتبر هست و آنچه از کلمات دانشمندان معتمد شیعه قابل اثبات است همه را جمع کنم .

نظر باینکه دیدم این عمل از کارهای مهم ، بلکه واجب است ، بمنظور خیرخواهی

الفروض الواجبات فشرعت في جمعها اظهاراً للنصيحة المؤمنين، ودفعاً للشبهات عن أحكام الدين مع ضيق الوقت وتراكم الاشغال وكثرة الموانع الموجبة للكلال واشتغال البال وقلة وجود الكتب التي يحتاج ويعول في مثل ذلك عليها، وفيما حضر من ذلك كفاية ان شاء الله تعالى لذوى الانصاف، الذين يتنكبون طريق البغى والاعتساف، فان الذى وصل الينا فى هذا المعنى قد تجاوز حد التواتر المعنوى، وأوجب لاهل التسليم العلم القطعى اليقيني، وقد سميت هذه الرسالة بالايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة وسائلاً من الله التوفيق والتسديد، رغباً من كرمه في المعونة والتأييد راجياً منه جزيل الثواب، وأن ينفع بهاني الدنيا ويوم الحساب، وهى مرتبة على أبواب اثني عشر تبر كآبهذا العدد الشريف.

### الاول فى المقدمات .

**الثانى :** فى الاشارة الى الاستدلال على الرجعة وامكانها و وقوعها .

**الثالث :** فى جملة من الآيات القرآنية الدالة على ذلك و لو بانضمام الاحاديث

فى تفسيرها .

مؤمنين ودفع شبهه از احكام دين بدان دست زدم، با اينكه وقت كم، وكار زياد، و موانع خسته كننده بسيار، وخاطر مشغول، و كتابهاى موردنياز واعتماد درچنين امرى اندك است، ولى بخواست خدا همين مداركى كه در دست است براى مردم منصفى كه خيال كجروى وانحراف ندارند كفايت ميكند، زير احديشائى كه در اين موضوع بدست ما رسیده از حد تواتر معنوى گذشته، وبراى آنان كه در برابر حقيقت تسليم اند موجب قطع يقين است، نام كتاب را «الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة» نهادم؛ توفيق وسداد از خدا ميطلبم، واز كرمش كمك ميخواهم، اميد است اجر فراوان وسود دنيا و آخرت عطا فرمايد، وبعدد دوازده تبرك جسته دوازده بابش كردم .

**باب اول در مقدمات «دوم» در استدلال بر رجعت وامكان و وقوعش «سوم» در قسمتي**

از آيات قرآن كه بضميمة تفسير ائمه عليهم السلام دليل بر رجعت است .

- الرابع** في اثبات ان ما وقع في الامم السابقة يقع مثله في هذه الامة.
- الخامس** في اثبات ان الرجعة قد وقعت في الامم السابقة .
- السادس** في اثبات ان الرجعة قد وقعت في الانبياء والاصياء السابقين .
- السابع** في اثبات ان الرجعة قد وقعت في هذه الامة في الجملة ليزول الاستبعاد عن الرجعة الموعود بها في آخر الزمان .
- الثامن** : في اثبات ان الرجعة قد وقعت للانبياء والائمة عليهم السلام في هذه الامة في الجملة ليزول بها الاستبعاد المذكور
- التاسع** : في جملة من الاحاديث المعتمدة الواردة في الاخبار بالرجعة لجماعة من الشيعة وغيرهم من الرعية .
- العاشر** : في جملة من الاحاديث المعتمدة الواردة في الاخبار بالرجعة لجماعة من الانبياء و الائمة عليهم السلام .
- الحادي عشر** : في انه هل بعد المهدي عليه السلام دولة ام لا ؟

- «چهارم» در اثبات اينكه آنچه در امتهاى گذشته واقع شده نظيرش در اين امت واقع شود .
- «پنجم» در اثبات رجعت در ساير امتها .
- «ششم» در اثبات رجعت در پيغمبران و اوصياى گذشته .
- «هفتم» در اثبات رجعت در اين امت اجمالاً ، تا آن رجعت موعود آخر الزمان را بعيد شمارند .
- «هشتم» در اينكه ميان اين امت هم درباره پيغمبران و ائمه عليهم السلام اجمالاً رجعت بوده تا آن استبعاد بر طرف گردد .
- «نهم» در قسمتي از حديثهاى معتبر كه در رجعت مردم - از شيعة وغيره - وارد شده
- «دهم» در پاره اى از روايات معتبر در رجعت گروهى از انبياء و ائمه عليهم السلام .
- «يازدهم» در اينكه آيا بعد از حضرت مهدي عليه السلام دولتي هست يا نه ؟ .

**الثاني عشر** فی ذکر شبهة منكر الرجعة و الجواب عنها ، والله وليّ التوفيق وبيده أزمة التحقيق .

## الباب الاول

فی المقدمات التي لا بدّ منها قبل الشروع في المقصود ليكون الطالب لتحقيق هذه المسئلة على بصيرة في طلبه ، و نذكرها على وجه الاختصار اذ يكفي التنبيه عليها والاشارة اليها وهي اثنا عشرة .

**الاولى** في وجوب التسليم لما ورد عنهم (ع) والاحاديث في ذلك كثيرة جداً ولا بأس بايراد شيء منها .

روى الشيخ الجليل ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني في باب التسليم عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد البرقي عن احمد بن محمد بن أبي نصر عن حماد بن عثمان عن عبد الله بن يحيى الكاهلي ، قال : قال أبو عبد الله (ع) : لو ان قوماً عبدوا الله وحده لا شريك له ، و أقاموا الصلوة و آتوا الزكوة و حجّوا البيت وصاموا شهر رمضان ، ثم قالوا الشيء صنعته الله وصنعه رسوله صلى الله عليه وآله : ألا

«دوازدهم» در بيان شبهة منكرين رجعت وجواب آن

## باب اول

در مقدماتی که پیش از شروع بمقصد باید تذکر داد تا اهل تحقیق با بصیرت وارد مطلب شوند و آنها دوازده مقدمه است که بطور اختصار ذکر میشود ، زیرا اندک تنبيه و اشاره ای کفایت میکند

**اول** در وجوب تسلیم در برابر آنچه از ائمه علیهم السلام وارد شده ، احادیث در این باره بسیار زیاد است ، و اشاره بقسمتی از آنها ضرر ندارد .

شیخ کلینی در باب تسلیم از عبد الله بن یحیی کاهلی نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : اگر جمعی خدای یگانه را بپرستند و نماز گزارند و زکوة دهند و حج کنند ، و روزه ماه رمضان گیرند ولی در مقابل کاری که خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله

صنع خلاف الذى صنع؟ كانوا بذلك مشركين، ثم تلا هذه الآية «فلا وربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا في أنفسهم حرجاً مما قضيت ويسلموا تسليماً» ثم قال: عليكم بالتسليم.

وعن على بن محمد عن بعض أصحابنا عن الخشاب عن العباس بن عامر عن ربيع المسلى عن يحيى بن زكريا الانصارى عن أبي عبد الله عليه السلام قال: من سره أن يستكمل الايمان كله فليقل القول منى في جميع الاشیاء قول آل محمد فيما أسرّ وأوما أعلنوا وفيما بلغنى عنهم ومالم يبلغنى.

«وفى باب معرفة الامام والردّ اليه» الحسين بن محمد عن الحسن بن على عن أحمد بن عائذ عن أبيه عن ابن اذينة عن غيره احد عن احدهما عليهما السلام قال: لا يكون العبد مؤمناً حتى يعرف الله ورسوله والأئمة كلهم وامام زمانه ويردّ اليه ويسلم له. وعن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن عن ذكره عن محمد بن

کرده اند (بنحو اعتراض) بگویند: چرا چنین نکرد بهمین جمله مشرک شوند سپس این آیه خواند: «نه، پیرو در گارت قسم! ایمان ندارند تا ترا در مراعات خود حکم کنند سپس در دلهاى خود از آنچه حکم کرده اى ملالى نیابند و بی چون و چرا گردن نهند سورة نساء آیه ۶۵».

واذ یحیی بن زکریا انصارى نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمودند: هر که دوست دارد ایمان کامل داشته باشد بگوید: رأى من در هر چیز رأى آل محمد است، چه آنها که نهان کرده اند و چه آنان که عیان گفته اند، چه آنها که آگاه شده ام و چه آنها که خبر ندارم.

واذ جمعى نقل میکند که حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام فرمودند: کسى بمقام ایمان نرسد تا خدا و پیغمبر و همه امامان و امام زمان خویش بشناسد و دین خود باو ارجاع کند، و در برابرش گردن نهد.

واذ ابن أبی لیلی نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود: شما مردمی

عبد الرحمن بن أبی لیلی عن أبیه عن أبی عبد الله عليه السلام قال: لا تكونون صالحين حتى تعرفوا ولن تعرفوا حتى تصدقوا ولن تصدقوا حتى تسلموا أبوأباً أربعة ، لا يصلح آخرها إلا بآولها ، ضل أصحاب الثلاثة وتاهوا تيهاب بعيداً .

**افول :** والادلة العقلية والنقلية على ذلك كثيرة .

**الثانية :** فی ان حدیثهم علیهم السلام صعب مستصعب وانه لا يجوز انكاره

روی الكلینی فی «باب ان حدیثهم صعب مستصعب» عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن جابر قال: قال أبو جعفر عليه السلام : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ان حدیث آل محمد صعب مستصعب ، لا یحتمله الا ملك مقرب أو نبي مرسل ، أو عبدا متحن الله قلبه للإيمان ، فما ورد علیکم من حدیث آل محمد فلا نت له قلوبکم وعرفتموه فاقبلوه ، و ما أشمازت منه قلوبکم وأنکرتموه فردوه الی الله و الی الرسول والی العالم من آل محمد ، وانما الهلاك أن یحدث أحدکم

صالح وشایسته نشوید تا معرفت پیدا کنید ، و معرفت پیدا نکنید تا تصدیق کنید و تصدیق نکنید تا تسلیم شوید ، اینها چهار دراست که آخرش راست نیاید مگر باولش (یعنی صلاح معرفت ، تصدیق ، و تسلیم همه بهم پیوسته است) هر که بیش از سه قدم بر نداشت (و به در چهارم نرسید) سخت گمراه شد .

**مؤلف گوید :** دلیلهای عقلی و نقلی بر لزوم تسلیم در برابر ائمه علیهم السلام زیاد است .

**مقدمه دوم** در اینکه حدیثهای اهل بیت سخت و دشوار است و (بمحض نفهمیدن) انکارش

جایز نیست .

کلینی در باب اینکه «حدیثهای آنان سخت و دشوار است» از جابر از حضرت باقر علیه السلام نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود : احادیث آل محمد سخت و دشوار است جز فرشته ای مقرب یا پیمبری مرسل ، یا بنده ای که خدا قلبش را برای ایمان آزموده باشد نپذیرد ، پس اگر حدیثی از آنها نقل شد و دلتان در برابرش نرم شد و توانستید تصدیق کنید بپذیرید ، و اگر حدیثی را دلتان نگرفت و نتوانستید بپذیرید بخدا و پیغمبر



بحديث لا یحتمله ، فيقول : والله ما كان هذا والانكار هو الكفر .

و رواء الصفار في بصائر الدرجات عن محمد بن الحسين ببقية السند .

۲ - وعن أحمد بن ادريس عن عمران بن موسى عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ذكرت التقية عند علي بن الحسين عليه السلام فقال : والله لو علم أبوذر ما في قلب سلمان لقتله ، و لقد آخى رسول الله صلى الله عليه وآله بينهما فما ظنكم بسائر الخلق ؟ ان علم العلماء صعب مستصعب ، لا یحتمله الانبي مرسل أو ملك مقرب ، أو عبد مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان ، قال : وانما صار سلمان من العلماء لانه امرء مناهل البيت فلذلك نسبته الى العلماء .

**اقول :** قوله : « لقتله » یحتمل وجوهاً ذكرها السيد المرتضى في الدرر و الفرر وغيره و أقربها ان الضمير المرفوع عائد الى العلم الذي في قلب سلمان ، و الضمير المنصوب عائد الى أبي ذر ، و المعني ان أباذر لا یحتمل كل ذلك العلم فلو علمه لقتله علمه به .

و امام بر گردانید و انکار نکنید ، هلاک آنجا است که چنین حدیثی برای کسی نقل شود و بطور قطع بگوید : بخدا ! این طور نیست ، البته انکار کفر است .

و این حدیث را صفار هم در بصائر الدرجات نقل میکنند .

و از مسعدة بن صدقة نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : خدمت حضرت سجاد علیه السلام صحبت تقیه بمیان آمد آنجناب فرمود : بخدا ! اگر ابوذر آنچه در دل سلمان بود میدانست او را میکشت ، با اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله میان آنها برادری ایجاد کرد ، دیگر شما نسبت بسایر مردم چه گمان دارید ؟ علم دانشمندان سخت و دشوار است ، جزیمبری مرسل ، یا فرشته ای مقرب ، یا بنده ای که خدا دلش را برای ایمان آزموده باشد آنرا نپذیرد ، سلمان از این جهت از علما شد که یکی از ما اهل بیت بود ، لذا او را از دانشمندان حساب کردند .

**مؤلف گوید :** اینکه فرماید « او را میکشت » احتمالاتی دارد که مرحوم سید

مرتضی در کتاب غرر و درر و غیره ذکر میکند ، و از همه مناسبتر این است که : اگر ابوذر علم سلمان را داشت در اثر اینکه تاب تحمل نداشت این علم سبب قتل ابوذر میشد

و یؤیده الحدیثان الآتیان ، الا ترى أن بعضهم جنّ و ذهب عقله بسبب حدیث واحد ، و بعضهم شاب رأسه و لحیته لاجل ذلك ولو لم ينس الحدیث لمات و قتلہ علمه .

وروی الشیخ الجلیل قطب الدین سعید بن هبة الله الراوندی فی کتاب نوادر المعجزات الذی جعله ملحقاً بکتاب الخرائج و الجرایح و مضافاً الیه قال أخبرنی جماعة منهم أبو جعفر محمد بن علی بن الحسن النیسابوری و محمد بن علی بن عبد الصمد عن أبيه قال حدثنا أبو محمد احمد بن محمد المعمری عن محمد بن علی بن الحسن بن بابویه عن محمد بن الحسن بن الولید عن محمد بن الحسن الصفار عن یعقوب بن یزید عن ابن أبی عمیر عن علی بن الحکم عن عبد الرحمن بن کثیر عن أبي عبد الله عليه السلام قال : أتى الحسين بن علی عليه السلام اناس من أصحابه فقالوا له : یا أبا عبد الله عليه السلام حدثنا بفضلک الذی جعل الله لکم ، فقال : انکم لا تطیقون ، فقالوا : بلی فقال : ان کنتم صادقين فلیتنحّ اثنان و أحدث واحداً فان احتمل حدّتکم ، فتنحی اثنان فحدّ واحداً فقام طائر العقل فخرج علی وجهه و ذهب و کلمه صاحباه فلم یرد علیهما و انصرفوا .

چنانکه دو حدیث بعدی هم شاهد همین مدعی است ، و بهمین جهت بود که بشنیدن یک حدیث مشکل یکی عقلش ربوده میشد ، و دیگری مویش سفید میگردید ، و اگر آنرا فراموش نمیکرد میمرد و همین علم سبب قتلش میشد .

قطب راوندی در کتاب نوادر - که ملحق بکتاب خرائج است - از عبد الرحمن بن کثیر نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : عده ای از اصحاب حضرت سید الشهداء علیه السلام خدمت آنجناب رسیده عرض کردند : آن فضائی را که خدا بشما عطا کرده برای مابیان فرمائید ، فرمود : شما طاقت ندارید گفتند : چرا طاقت داریم فرمود : اگر راست میگوئید دو نفرتان کنار روید تا با یکی سخن گویم ، اگر وی تاب تحمل داشت برای شما هم خواهم گفت ، دو نفر کنار رفتند ، حضرت بآن یکی مطالبی فرمود ناگاه دیوانه وار برخاست راه خود پیش گرفت و رفت ، هر چه آن دو نفر با وی صحبت کردند جوابی نداد آنها هم برگشتند .

وبهذا الاسناد قال : أتى رجل الحسين عليه السلام فقال : حدثني بفضلکم الذي جعل الله لكم ، قال : انك لن تطيق حمله ، قال : بلى حدثني يا بن رسول الله فانني احتمله ، فحدثه الحسين بحديث فمافرغ الحسين عليه السلام من حديثه حتى أبيض رأس الرجل ولحيته وأنسى الحديث ؛ فقال الحسين عليه السلام : ادر كته رحمة الله حين أنسى الحديث .

وروى الشيخ الاجل رئيس المحدثين ابو جعفر بن بابويه في كتاب الامالي في المجلس الاول عن علي بن الحسين بن شقيق الهمداني عن جعفر بن احمد بن يوسف الازدي عن علي بن بزرج الحنط عن عمرو بن اليسع عن شعيب الحداد قال : سمعت ابا عبد الله الصادق عليه السلام يقول : ان حديثنا صعب مستصعب لا يحتمله الا ملك مقرب أو نبي مرسل ، أو عبد امتحن الله قلبه للايمان ، أو مدينة حصينة فسئلته عنها ؛ فقال : هي القلب المجتمع .

**اقول :** و الاحاديث في هذا المعنى ايضاً كثيرة جداً .

**الثالثة :** في عدم جواز التأویل بغير نص ودلیل .

ونیز از حضرت صادق علیه السلام نقل میکنند که : مردی خدمت حضرت امام حسین علیه السلام رسیده تقاضا کرد فضائل خاندان خود را بیان کنید ، فرمود : تو تاب تحمل نداری ، عرض کرد : چرا ، دارم بفرمائید حضرت سخنی فرمود که هنوز تمام نشده سرو ریش مرد سفید شد وحديث را هم فراموش کرد ، حضرت فرمود : رحمت خدايش در يافت که فراموش کرد ، تا آخر حديث .

شيخ صدوق در مجلس اول کتاب امالي از شعيب حداد نقل میکند گفت : شنيدم حضرت صادق عليهم السلام میفرمود : حديث ما سخت ودشوار است ، بجز فرشته ای مقرب یا پيمبري مرسل یا بنده ای که خدایش را برای ايمان آزموده باشد یا قلعه ای محکم تاب تحمل آنرا ندارد ، گفتم : قلعه محکم چیست ؟ فرمود : قلب مجتمتع ( یعنی دلی که از پیروی هواها دچار اوهام باطل وشبهه های گمراه کننده نشده باشد ) .

**مؤلف گوید :** حديث در این باره نیز بسیار زیاد است .

**مقدمه سوم** در اینکه تأویل مطالب دین بدون دلیل محکمی جایز نیست .

روى الكليني في باب صفة العلم و فضله عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن أحمد بن خالد عن أبي البختري عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ان العلماء و رثة الانبياء الى أن قال : فانظروا علمكم هذا عمن تأخذونه فان فينا أهل البيت في كل خلف عدولا ينفون عنه تحريف الغالين وانتحال المبطلين وتأويل الجاهلين .

و روى العامة و الخاصة بأسانيد متعددة ان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال لعلي عليه السلام : انك تقاتل على تأويل القرآن كما فاتلت على تنزيله .

و روى جماعة من علمائنا منهم الرضى في نهج البلاغة و الطبرسى في الاحتجاج عن أمير المؤمنين عليه السلام انه قال : فى كلام له : انا أصبحنا نقاتل اخواننا فى الدين على ما دخل فيه من الزيغ و الشقاق و الشبهة و التأويل .

**اقول :** و الاحاديث في ذلك ايضا كثيرة جداً منها ماورد في تفسير قوله تعالى : «وما يعلم تأويله الا الله و الراسخون في العلم» و ردت احاديث كثيرة ان المراد بهم النبى و الائمة عليهم السلام .

شيخ كلينى در باب «صفت علم» از ابو البختري نقل ميکند که : حضرت صادق عليه السلام فرمود : علما وارث پيغمبرانند بنگريد اين علوم را از که فرا ميگيريد که در هر طبقه‌ای در ميان ما اهليت عادلانى هستند که تحريف گزافگويان ، و افترای مبطلان و تأويل جاهلان را از چهره دين ميز دايند .

سنی و شيعه بسته‌های زياد روايت کنند که پيغمبر صلى الله عليه و آله بعلى عليه السلام فرمود : تو بتأويل قرآن ميچنگي چنانکه من بتنزيل (و صريح آيات) قرآن چنگيدم .

جمعی از علمای ما از جمله سيد رضى در نهج البلاغه و طبرسى در احتجاج از امير المؤمنين عليه السلام نقل ميکند که در ضمن کلامى فرمود : اکنون ما در اثر تحريفات و اختلافات ، و شبهه ها و تأويلاتى که در دين پيدا شده ، بابرادران دينى خود پيکار ميکنيم **مؤلف گويد :** در اين موضوع نيز حديث زياد است ، از جمله در تفسير اين آيه :

«تأويل قرآن جز خدا و ثابته‌دلمان در علم کسی نداند سورة آل عمران آيه ۷» حديثهای زيادى وارد شده که مراد از ثابته‌دلمان در علم پيغمبر و ائمه عليهم السلام است .

#### الرابعة فی عدم جواز التعمق والتدقيق المنافی للتسليم .

روی الكلینی فی باب «دعائم الکفر وشعبه» عن علی بن ابراهیم عن أبیه عن حماد بن عیسی عن ابراهیم بن عمر الیمانی عن سلیم عن أبان بن أبی عیاش عن سلیم بن قیس الہلالی عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: بنی الکفر علی أربع دعائم علمی الفسق و الغلو و الشک و الشبهة الی أن قال و الغلو علی أربع شعب علی التعمق بالرأی و التنازع فیہ والزیغ والشقاق ؛ فمن تعمق لم ینب الی الحق ، ولم یزد الا غرقاً فی الغمرات ولم تنحسر عنه فتنة الاغشیته اخرى ، وانخرق دینه فهو یهوی فی أمر مریج ، ومن نازع بالرأی و خاصم شهر بالفشل من طول اللجاج ، ومن زاغ فبحث عنده الحسنة و حسنت عنده السيئة ، ومن شاق أو عرت علیه طرقه ؛ واعترض علیه أمره فضاقت علیه

**مقدمه چهارم** در اینکه تعمق و موشکافی (و اعتماد ب فکر خود) بحدی که منافی تسلیم باشد (و بطوری که محور عقاید و اعمال ر افکر مستقل خود قرار دهد و اگر کلامی از ائمه مخالف آن دید تاویل کند) جایز نیست

**شیخ کلینی** در باب : « دعائم کفر » از سلیم بن قیس هلالی نقل میکند که علی علیه السلام فرمود : پایه های کفر چهار چیز است : فسق ( یعنی خروج از فرمان خدا ) غلو ( یعنی مقامی را بیش از آنچه هست بالا بردن ) شک و شبهه در امر دین... و غلو چهار شعبه دارد : موشکافی و استقلال در رأی ( بطوری که کلمات پیشوایان دین را هم تاویل کند ) ، اختلافات در آراء ، انحراف و دشمنی پس هر که ( بنحو مذکور ) تعمق و موشکافی کند بحق باز نگردد و جز غرق شدن در گردابها نتیجه نگیرد ، و هیچ پرده ای از جلو چشمش عقب نرود جز اینکه پرده دیگری بیاید ، و دینش پاره پاره شود ، و همیشه در امور درهم و برهمی سرنگون باشد ، و هر که باتکای رأی خویش ( در امور دین ) نزاع و مخاصمه کند از کثرت لجاجت و دشمنی بسستی شهره شود ، و هر که منحرف شود ، زیبا در نظرش زشت ، و زشت زیبا آید ، و هر که ستیزه کند راهپایش ناهموار گردد ، و

مخرجه اذ لم يتبع سبيل المؤمنين «الحديث» ورواه السيد الرضي فی نهج البلاغة .  
 وفي باب «النسبة» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن النضر  
 بن سويد عن عاصم بن حميد قال: سئل علي بن الحسين عليهما السلام عن التوحيد ، فقال : ان الله  
 عز وجل علم انه يكون في آخر الزمان قوم متعمقون فأنزل الله «قل هو الله أحد » و  
 الايات من سورة الحديد الى قوله : «عليهم بذات الصدور» فمن رام وراء ذلك فقد هلك  
 وروى الحسن بن سليمان بن خالد القمي عنهم عليهم السلام انهم قالوا نجى  
 المسلمون وهلك المتكلمون ، والاحاديث في هذا المعنى ايضا كثيرة .

**الخامسة :** فی وجوب الرجوع فی جمیع الاحکام الی اهل العصمة عليهم السلام  
 روى الكليني في باب الضلال عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن  
 عبد الرحمن بن الحجاج عن هاشم صاحب البريد قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : اما والله انه شر  
 عليكم أن تقولوا لشيء ما لم تسمعه منا وفي «باب من مات وليس له امام» عن بعض أصحابنا

كاش دشوار ، وراه برويش بسته شود ، زیرا غير از راه مؤمنان پيش گرفته . تا آخر حديث  
 واین حديث را سيد رضى هم در نهج البلاغة نقل ميکند .

و از عاصم بن حميد نقل ميکند که : از حضرت سجاد عليه السلام راجع بتوحيد  
 پرسيدند ، فرمود : خدای عز وجل ميدانست که در آخر الزمان عده ای متعق پيدا ميشوند  
 ( که بخیال احاطه بهمة موجودات يا از محیط ادراکات خود فراتر نهاده ، وبفکر احاطه  
 بذات حق مياقتند ) لذا سورة قل هو الله ، وآيات اول سورة حديد - تا وهو عليهم بذات  
 الصدور - را ( برای معرفی خویش بقدر طاقت بشر ) نازل فرمود ، پس هر که دنبال اطلاع  
 بیشتری نسبت بذات حق برود هلاک شود .

حسن بن سليمان بن خالد قمی از ائمه عليهم السلام نقل ميکند که فرمودند : آنها  
 که تسليم شوند نجات يافتند و آنها که بسخنان بيجا بپردازند هلاک گردند . واحاديث در این  
 زمینه فراوان است .

**مقدمه پنجم** در وجوب رجوع در همه احکام باهل عصمت عليهم السلام .

شيخ کليني در باب «ضلال» از هاشم - بازرس کل ( که شايد در دستگاه منصور بوده )  
 نقل ميکند که حضرت صادق عليهم السلام فرمود : بدانيد بخدا قسم ! اگر چیزی را  
 از ما نشنیده از پيش خود بگوئيد ، برای شما شر بزرگی است .  
 و در باب «من مات وليس له امام» از مفضل بن عمر نقل ميکند که حضرت صادق

عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی عن مالک بن عامر عن المفضل بن زایدة عن المفضل بن عمر قال : قال أبو عبد الله علیه السلام : من دان بغیر سماع عن صادق الزمه الله التیه الى العنا ، ومن ادعی سماعاً من غیر الباب الذی فتحه الله تعالی فهو مشرک وذلك الباب المأمون علی سرّ الله المکنون .

**اقول :** والا حادیث فی ذلك أكثر من ان تحصى وأو فرمن أن تستقصی قد تجاوزت حد التواتر بمراتب ، و الادلة العقلیة والنقلیة علی ذلك کثیرة .

**السادسة :** فی وجوب العمل بما لا یحتمل التقیة من الا حادیث و ترك ما عارضه اذا وافق التقیة .

روی الكلینی فی باب اختلاف الحادیث عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن عیسی عن صفوان بن یحیی عن داود بن الحصین عن عمر بن حنظلة عن أبی عبد الله علیه السلام فی حدیث طویل انه قال له فان كان الخبران مشهورین عنکم قد رواهما الثقات عنکم ؟ قال : ينظر فما وافق حکمه حکم الكتاب و السنة

علیه السلام فرمود : هر که بدون شنیدن از امامی امری را بنام دین بپذیرد خدا همیشه سر گردانش کند تا دچار رنج شود ، و هر که بقول غیر امام اعتماد کند و از غیر دری که خدا گشوده وارد شود مشرک است ، این همان دری است که بر سر پنهان خدا مأمون است ( و رازهای الهی بوی سپرده شده ) .

**مؤلف گوید .** حدیث در این باره از شماره بیرون و از حد تواتر برایابی افزون است و دلیلهای عقلی و نقلی بر این مطلب فراوان است .

**مقدمه ششم :** در وجوب عمل بحدیثهایی که احتمال تقیه ندارد ، و ترك حدیثهای معارض آنها ؛ اگر موافق تقیه باشد .

شیخ کلینی در باب «اختلافات حدیث» در حدیثی طولانی از عمر بن حنظله نقل میکند که گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم : اگر هر يك از دو خبر مخالفرا ، معتمدان از شما نقل کنند چه باید کرد ؟ فرمود : هر يك حکمش موافق قرآن و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله ، و مخالف سنیان است بگیری ، و آنرا که مخالف کتاب و سنت و موافق

و خالف العامة فیؤخذ به و یترک ما خالف حکمه حکم کتاب و السنة و وافق العامة .

قلت : رأیت ان کان الفقیهان عرفا حکمه من الکتاب و السنة و جدنا أحد الخبرین موافقاً للعامة و الآخر مخالفاً لهم ؟ قال : ماخالف العامة ففیه الرشاد « الحدیث » .

وروی الشیخ الجلیل محمد بن أبی جمهور المحسائی فی کتاب غوالی اللثالی قال : روی العلامة مرفوعاً عن زرارة قال : سئلت ابا جعفر علیه السلام فقلت : یا تینا عنکم حدیثان متعارضان الی أن قال : انظر واماوافق منهما العامة فاترکه ، وخذ بما خالفهم فان الحق فیما خالفهم « الحدیث » .

**اقول :** و الاحادیث فی ذلك كثيرة جداً و قد روی ما يدل علی جواز الاخذ بالحدیث الذی ورد من باب التقیة و لکن ذلك غیر صریح فی وجود المعارض فی عدم وجود معارض له ، أو علی عدم العلم بکونه من باب التقیة ، لعدم الاطلاع علی اعتقاد العامة فیه ، فیعمل بالمترجحات الباقية .

سنیان استرہا کنید ، گفتیم : اگر هر دو فقیه ( که در مرافعه حکم میکنند ) حکم واقعه را از کتاب و سنت گرفته باشند و حکم یکی موافق سنیان و حکم دیگر مخالف آنها باشد چه کنیم ؟ فرمود مخالف سنیان را بگیر که هدایت در همان است « تا آخر حدیث » .

ابن ابی جمهور احسائی در کتاب غوالی از زراره نقل میکند که گفت : از حضرت باقر علیه السلام پرسیدم : اگر دو حدیث مخالف از شما نقل شد چه کنیم ؟ فرمود : به بینید هر یک موافق سنیان است و اگر گذارید و هر یک مخالف ایشان است بگیرید که حق در جهت مخالف آنان است « تا آخر حدیث » .

**مؤلف گوید :** حدیث در این باب هم بسیار است ، و در بعضی احادیث است که عمل بآنچه موافق آنها است هم جایز است ولی شاید مراد جائی باشد که حدیثی مخالف آن نباشد ، یا جائی که در اثر عدم اطلاع بر رأی آنها ننمیدانیم حدیث موافق آنها است یا مخالف ، از این جهت باید بر اهای دیگر حدیث صحیح را تشخیص داد .



اذا تقرّر هذا فاعلم ان أحادیث الرجعة لاتوافق العامة بوجه فيجب العمل بها ، و لا يظهر لها معارض صريح أصلاً ، وعلى تقدير وجوده يجب حمله على التقية قطعاً كما اشار اليه ابن بابويه .

**المادة** في وجوب الرجوع في جميع الاحكام الى رواة الحديث فيما روه عنهم عليهم السلام .

روى رئيس المحدثين ابن بابويه في كتاب كمال الدين ، ورئيس الطائفة الشيخ الطوسي في كتاب الغيبة ، وأمين الدين ابو منصور الطبرسي في كتاب الاحتجاج بأسانيدهم الصحيحة عن مولانا صاحب الزمان عليه السلام انه كتب في جواب مسائل اسحق بن يعقوب وأما الحوادث الواقعة فارجعوا الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم و انا حجة الله .

**اقول :** والاحاديث الدالة على وجوب الرجوع الى رواة أحاديثهم عليهم السلام عموماً وخصوصاً كثيرة جداً لاتحصى ويكفى الاشارة اليها ومن جملة ما رواه الكليني في باب اختلاف الحديث بالاسناد السابق عن عمر بن حنظلة قال : سألت أبا عبد الله

بنابر اين چون حديثهاى رجعت بهيچ وجه با سنيان موافقت ندارد بايد آنها را پذيرفت ، علاوه حديث معارض ومخالف صريحى هم ندارد ، اگر هم داشته باشد قطعاً بايد حمل بر تقية کرد ، چنانكه مرحوم صدوق نيز ميفرمايد .

**مقدمه هفتم** اينكه در همه احكام بايد برايان حديث رجوع كرد و بحديثهاى كه از ائمه نقل ميكنند عمل كرد .

شيخ صدوق در كتاب اكمال و شيخ طوسى در كتاب غيبه : و طبرسى در احتجاج بسندهاى صحيح از حضرت صاحب الزمان عليه السلام نقل ميكنند كه در جواب سئوالهاى اسحاق بن يعقوب نوشتند : و اما حوادث و اتفاقاتى كه ، رخ ميدهد ! برايان حديث ما رجوع كنيد كه آنان از جانب من بر شما حجت اند ، و من حجت خدايم .

**مؤلف گويد :** حديثهاى كه بر وجوب رجوع برايان حديث عموماً يا خصوصاً دلالت ميكنند بقدرى زياد است كه بشمار نيابد و اشاره اى بآنها كافى است ، و از جمله همان حديث سابق است كه عمر بن حنظله ميگويد از حضرت صادق عليه السلام پرسيدم : دو نفر از شيعة بر

۱۸۴ عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث فتحاكما الى السلطان او الى القضاة أحل ذلك ؟ فقال : من تحاكم اليهم في حق أو باطل فانما تحاكم الى الطاغوت ، وما يحكم له فانما يأخذ سحتاً وان كان حقاً ثابتاً الى أن قال : ينظران الى من كان منكم قد روى حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف أحكامنا ، فليرضوا به حكماً ، فاني قد جعلته عليكم حاكماً ، فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما استخف بحكم الله وعلينارد ، والراد علينا راد على الله ، وهو على حد الشرك بالله وروى ابن بابويه في الامالي في المجلس الرابع والثلاثين عن الحسين بن أحمد بن ادریس عن أبيه عن محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري عن محمد بن علي بن عيسى بن عبد الله العلوي العمري عن أبيه عن آبائه عن علي ۱۸۵ قال : قال رسول الله اللهم ارحم خلفائي ثلثاً قيل : يا رسول الله ومن خلفائك ؟ قال : الذين يأتون بعدي يبلغون حديثي و سنتي ثم يعلمونها امتي . ورواه ايضاً في آخر كتاب من لا يحضره الفقيه مرسل .

سرطلبي یا ارثی مراغه دارند ، جایز است بدستگاه دولت بنی امیه یا قضات آنها رجوع کنند ؟ فرمود : هر که در دعوی حق یا باطلی حکومت بدانها برد محاکمه بظالم طغیانگر برده و هر چه بحکم وی بگیرد بحرام گرفته اگر چه حق ثابت او باشد - تا آنجا که ( چون می پرسد : پس بکه مراجعه کنند ؟ ) می فرماید : - بنگرند هر کس از شیعیان که حدیث ما را روایت کند ، و در حلال و حرام ما نظر کند ، و احکام بشناسد بدوری او تن دهند که من او را بر شما حاکم قرار دادم ، آنگاه اگر بحکم ما حکومت کرد و نپذیرفتند ، بحکم خدا اهانت کرده و ما را رد کرده اند ، و هر که رد ما کند رد خدا کرده و در مرز شرک بخدا است .

ابن بابویه در کتاب امالی در مجلس ۳۴ از عبد الله علوی از پدرانش از علی علیه السلام نقل میکند که پیغمبر صلی الله علیه و آله سه مرتبه فرمود : خداوندا ! جانشینان مرا رحمت کن ، پرسیدند : جانشینان شما کیانند ؟ فرمود : آنها که پس از من بیایند ؛ حدیث و سنت مرا فرا گیرند و بامتم پیاموزند .

و این حدیث را در کتاب من لا يحضر هم بدون سند نقل میکند .

وقد روی الخاصة والعامة عن رسول الله ﷺ انه قال : علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل .

وروی الثقة الجلیل محمد بن الحسن الصفار فی بصائر الدرجات فی باب ما یلقى الی الائمة علیهم السلام فی لیلة القدر عن عبدالله بن محمد و محمد بن الحسین بن أبی الخطاب عن محمد بن عبدالله عن یونس عن عمر بن یزید قال : قلت لابی عبدالله علیه السلام : رأیت من لم یقر بانکم فی لیلة القدر کما ذکرتم ولم یجحدہ ؟ قال : اما اذا قامت علیہ الحجۃ ممن یشق بہ فی علمنا فلم یشق بہ فهو کافر ، وأما من لم یسمع ذلك فهو فی عذر حتی یسمع ، ثم قال أبو عبدالله علیه السلام : « یؤمن بالله ویؤمن للمؤمنین » .

**اقول :** والاحادیث فی ذلك كثيرة جدّا قد تجاوزت حدّ التواتر وقد جمعت منها جملة فی موضع آخر ، وهی كما ترى لیس فیها تعرض لاشتراط الملكة التي ذکرها بعض المتأخرین ولا فیها رخصة للمذکورین فی أن یعلموا

شیعه وسنی روایت کنند که پیغمبر صلی الله علیه وآله فرمود : علمای امت من مانند یمبران بنی اسرائیل اند .

صفار در بصائر الدرجات - در باب چیزهایی که شبهای قدر بائمہ علیهم السلام القا میشود - از عمر بن یزید نقل میکند که گفت : بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم : اگر کسی باین مقام شما راجع بشب قدر اقرار نکند و انکاری هم نداشته باشد حکمش چیست ؟ فرمود : اگر مرد موثق این مراتب را بوی گفت و حجت برایش تمام گشت و اقرار نکرد کافر است ، و اگر بگوشش نرسید ، تا نشنیده معذور است ؛ سپس حضرت این آیه خواند ( که خداوند در صفات عالی پیغمبر صلی الله علیه وآله میفرماید ) : « بخدا ایمان آورد و مؤمنان را نیز تصدیق کند ، سرور توبه : آیه ۶۱ » ( اشاره باینکه مسلمانان هم باید از پیغمبر صلی الله علیه وآله پیروی کنند و حدیثهایی که مؤلفان نقل میکنند بپذیرند )

**مؤلف گوید** حدیث در این باره زیاد و از حد تواتر متجاوز است که من قسمی از آنها را جای دیگر جمع کرده ام ، و چنانکه واضح است شرط عدالت راوی و طبیعت خدا ترسی که بعضی از متأخرین قید کرده اند در این احادیث نیست ( بلکه تنها بوثوق و اطمینان

بظنهم ، أو يقولوا شيئاً لم يثبت عندهم عن الأئمة عليهم السلام .  
 اذا عرفت ذلك ظهر لك صحة الرجعة فانها مذهب جميع رواة الحديث ،  
 وقد نقلوها عن الأئمة عليهم السلام كما ستعرفه ان شاء الله تعالى .  
**الفائنة في وجوب عرض الحديث المشكوك فيه ، و الحديثين المختلفين**  
 على القرآن وقبول ما وافقه خاصة .

روى الكليني في باب الاخذ بالسنة وشواهد الكتاب عن عدة من أصحابنا عن  
 احمد بن محمد بن خالد عن أبيه عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن أيوب بن  
 الحر قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : كل شيء مردود الى الكتاب والسنة ، و كل  
 حديث لم يوافق كتاب الله فهو زخرف .  
 وعن علي بن ابراهيم عن أبيه عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله  
 عليه السلام قال : ان على كل حق حقيقة ، و على كل صواب نوراً ، فما وافق كتاب الله  
 فخذوه ، وما خالف كتاب الله فدعوه .

برای اکتشاف شده ، چنانکه عده زیادی از علمایم بیش از اعتماد بر استگونی راوی لازم  
 نیدانند و نیز روایات بکسی اجازه نداده که بگمان خویش عمل کند یا رأی که از ائمه  
 نرسیده بگوید از این مقدمه هم صحت رجعت معلوم میشود زیرا همه راویان حدیث بآن معتقد اند  
 و آنرا از ائمه علیهم السلام نقل میکنند .

**مقدمه هشتم** اینکه اگر حدیثی مورد شک شد ، یا دو حدیث مخالف نقل شد  
 باید آنها را بقرآن عرضه کرد ، هر يك موافق قرآن بود پذیرفت .

شیخ کلینی در باب «اخذ سنت وشواهد کتاب» از ایوب بن حر نقل میکند که گفت :  
 از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود : هر چیز باید بقرآن و سنت ثابت پیغمبر  
 ارجاع شود ، و هر حدیثی که مخالف کتاب خدا بود ساختگی است .

و از سکونی نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : هر حقی را حقیقتی  
 است ، و هر مطلب صحیحی را نوری ، هر حدیثی موافق قرآن است بگیری ، و هر چه  
 مخالف است واگذارید .

**اقول :** و الا حادیت فی ذلك ایضاً کثیره جداً و يفهم من حدیث آخر ان المراد عرض الحديث على الواضحات من القرآن ، أو على الايات التي وردت تفسيرها عنهم عليهم السلام .

اذ اعرفت ذلك فنقول : أحادیث الرجعة كلها من هذا القبيل الذي يوافق القرآن فتجب الاخذ بها لما يأتي ان شاء الله تعالى .

**التاسعة :** في وجوب ترجیح الحديث الموافق لاجماع الشيعة بدل الموافق للمشهور بينهم .

روی الكلینی فی باب اختلاف الحديث بالاسناد السابق عن عمر بن حنظلة عن أبي عبد الله عليه السلام فی حدیث قال : انظر الى ما كان من روايتهم عنا في ذلك الذي حكمابه المجمع عليه بين أصحابك ، فيؤخذ به من حكمنا و يترك الشاذ النادر الذي ليس بمشهور عند أصحابك ، فان المجمع عليه لا ريب فيه «الحديث» .

**اقول :** والنصوص في ذلك كثيرة ، اذا تقرر هذا فاعلم ان أحادیث الرجعة

**مؤلف گوید :** حدیث در این زمینه بسیار زیاد است ، و از بعض آنها معلوم میشود مراد عرضه حدیث بر آیات واضح قرآن است ؛ یا آیه هائی که از ائمه علیهم السلام تفسیرش رسیده .

و حدیثهای رجعت همه موافق قرآن است پس باید پذیرفت ، چنانکه خواهد آمد .  
**مقدمه نهم** اینکه در دو حدیث مخالف ، آنرا که موافق اجماع شیعه و یا مشهور بین آنها است باید گرفت .

شیخ کلینی در باب «اختلاف حدیث» از عمر بن حنظله از حضرت صادق علیه السلام در حدیثی ( راجع باختلاف دو حاکم در حکم مرافعه ) نقل میکند که فرمود : بنگرید هر يك که در حکم خویش ، بروایتی استناد میکند که بین شیعه مورد اتفاق است حکم او را بگیرید ، و حکم آن يك را که روایتش نادر است و میان اصحاب شهرت ندارد رها کنید که آنچه اتفاقی شیعیان است شك ندارد «تا آخر حدیث» .

**مؤلف گوید :** در این موضوع نیز حدیث زیاد است و بحسب این احادیث هم باید

موافقة لاجماع الشيعة كما يأتي ان شاء الله تعالى ، فتعين العمل بها .

**العاشر:** في الاشارة الى جملة من وجوه الترجيح المنصوص في محال التعارض اعلم ان الاحاديث في هذا المعنى كثيرة جداً و تؤيدها أدلة عقلية متعددة ، و أنا اشير الى الوجوه المذكورة اختصاراً وهي اثنا عشر: «الاول» عدم موافقة أحد الخبرين للعامة و موافقة الاخر لهم «الثاني» مخالفة أشهر مذاهب العامة و موافقة المعارض له «الثالث» كون راوى أحدهما عدلاً دون الآخر «الرابع» كون أحد الراويين أعدل من الآخر «الخامس» كون أحدهما أروع من الآخر «السادس» موافقة أحدهما للاجماع دون معارضة «السابع» موافقة أحدهما للمشهور بين الشيعة دون معارضة «الثامن» كون أحد الراويين فقيهاً أو أفقه من الآخر «التاسع» موافقة أحدهما للقرآن دون الآخر «العاشر» موافقة أحدهما للسنة الثابتة دون الآخر «الحادي عشر» كثرة رواة أحدهما بالنسبة الى الآخر «الثاني عشر» موافقة الاحتياط ، فهذه وجوه الترجيح المشهورة في الاحاديث وأقواها الاول عند التحقيق ، ولها أحكام مفصلة في محل آخر

روايات رجعت را پذيرفت ، چون مورد اتفاق شيعة است چنانكه بعداً تذكر مبداهيم .

**مقدمه ۹ و ۱۰** اينكه در مورد معارضه و مخالفت و حديث ، در روايات زيادى دوازده وجه براى ترجيح يكي از آنها وارد شده ، دليلهاى عقلى چندي هم موافق آنها است و ما مختصراً باين وجوه اشاره ميكنيم : ۱- مخالفت بك خبر باسنينان - و موافقت ديگرى با آنان ۲ - مخالفت با مشهور ترين مذاهب سنينان - و موافقت ديگرى با آن ۳ - راوى يكي عادل باشد - و راوى ديگرى غير عادل ۴ - راوى يكي عادلتر باشد ۵ - راوى يكي پرهيزگاتر باشد ۶ - موافقت يكي با اجماع - و عدم موافقت ديگرى ۷ - موافقت يكي با مشهور بين شيعة - و عدم موافقت آن ديگر ۸ - راوى يكي فقيه يا فقيه تر از ديگرى باشد ۹ - موافقت يكي با قرآن ۱۰ - موافقت يكي با سنت ثابت ۱۱ - يكي بيش از ديگرى نقل شده باشد ۱۲ - موافقت با احتياط . اينها وجوه مشهور در ترجيح احاديث است ، و بشهادت تحقيق ، اولى از همه قوى تر است ، و اينها احكامى دارد كه تفصيلش در جاى

وَأَكْثَرُهَا مُتَلَازِمَةٌ كَمَا يَعْرِفُهُ الْمُتَتَبِعُ الْمَاهِرُ، وَإِذَا تَأَمَّلْتَ عَلِمْتَ أَنَّ أَكْثَرَهَا أَوْكَلَهَا  
مَوْجُودَةٌ فِي أَحَادِيثِ الرَّجْعَةِ عَلَيَّ تَقْدِيرِ وَجُودِ مُعَارَضٍ صَرِيحٍ لَهَا .  
الحادية عشر في وجوب الرجوع الى الكتب الاربعة و أمثالها من الكتب  
المعتمدة .

روى الكليني في باب رواية الكتب والحديث وفضل الكتابة والتمسك بالكتب  
عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن فضال عن ابن بكير  
عن عبيد بن زرار قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : احتفظوا بكتبكم فانكم سوف  
تحتاجون اليها .

وعن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن بعض أصحابه عن أبي سعيد  
الخيرى عن المفضل بن عمر قال : قال لى أبو عبدالله عليه السلام : اكتب وبت علمك في  
أخوانك ، فإدامت فأورث كتبك بينك ، فانه يأتي على الناس زمان هرج لا يأنسون  
فيه الا بكتبهم .

و عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن محمد بن الحسين عن الحسن بن  
محبوب عن عبدالله بن سنان قال : قلت لابي عبدالله عليه السلام : يجيئنى القوم فيسمعون

خود مذکور است ، غالباً هم - چنانکه اهل خبره ماهر میدانند - بیشتر آنها یکجا جمع  
میشود ، و چون نیک بنگری معلوم میشود همه این وجوه بایست ترش در حدیثهای رجعت  
موجود است ، پس اگر هم خبر مخالفی در کار باشد ترجیح با اینها است .

**مقدمه یازدهم** در وجوب رجوع بچهار کتاب معتبر ، و سایر کتابهای معتبر شیعه

کلینی در باب «روایت کتب و حدیث» از عبيد بن زرار نقل میکند که حضرت صادق  
علیه السلام فرمود : کتابهای خود را حفظ کنید که بعداً بآنها محتاج میشوید .

و از مفضل بن عمر نقل میکند که گفت : حضرت صادق علیه السلام بمن فرمود : علم خود

بنویس و در میان برادران منتشر کن و پس از مرگ برای فرزندان بگذار که دوره هرج و مرجی  
بیاید که مردم جز بکتابهای شما انس نگیرند (وراه دیگری بر فهم احکام دین نداشته باشند)

و از عبدالله بن سنان نقل میکند که گفت : حضرت صادق علیه السلام عرض کردم .

متنی حدیثکم فاضجر ولا أقوی ، قال فافقرء علیهم من أوله حدیثاً ومن وسطه حدیثاً ومن آخره حدیثاً .

وعنه عن أحمد بن عمر الحلال قال : قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام : الرجل من أصحابنا یعطیني الكتاب ولا یقول اروه عنی یجوز لی أن أرویه عنه ؟ قال : اذا علمت ان الكتاب له فاروه عنه .

وعن علي بن محمد عن أحمد بن محمد عن أبي ایوب المدنی عن ابن أبي عمیر عن حسین الاحمسی عن أبي عبد الله علیه السلام قال : القلب یتکمل علی الكتابة .

وعن الحسين بن محمد عن معلى بن محمد عن الوشاء عن عاصم بن حمید قال : سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول : اکتبوا فانکم لاتحفظون حتی تکتبوا .

وعن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن ابن أبي نصر عن جمیل بن دراج قال قال أبو عبد الله علیه السلام : أعربوا حدیثنا فانا قوم فصحاء .

گاهی عده‌ای برای شنیدن حدیث می‌بایند، و من (دائر طول حدیث و درازی سخن) خسته و ناتوان می‌شوم ( و نمیتوانم حدیث را بآخر برسانم ) فرمود : قسمتی از اول ، و قسمتی از وسط ، و قسمتی از آخر آن بگو ( و جمله‌های غیر مرتبط درائنها را اسقاط کن ) .

و از احمد بن عمر نقل میکند که گفت : بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم : گاهی یکی از اصحاب ما کاغذی بدست من میدهد ( که در آن حدیثی است ) و نمیگوید : این حدیث را از من نقل کن ، برای من جایز است از او روایت کنم ؟ فرمود : اگر میدانی کاغذ از خود اوست روایت کن .

و از حسین احمسی نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : دل بنوشتن اعتماد میکند ( و اگر مطلبی نوشته شد قلب مطمئن است که ضایع نمیشود ) .

و از عاصم بن حمید نقل میکند که گفت شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود : ( حدیث را ) بنویسید که تا ننویسید محفوظ نمی‌ماند .

و از جمیل بن دراج نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : حدیثهای ما را با اعراب صحیح ضبط کنید که ما مردم فصیحی هستیم ( و اگر اعراب نشود بفصاحت کلام و گاهی بمعنایش خلل میرسد ) .



و عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن محمد بن الحسن بن أبي خالد شينوله ، قال : قلت لأبي جعفر الثاني عليه السلام : ان مشايخنا رووا عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام و كانت التقية شديدة ، فكتموا كتبهم فلم يرووا عنهم ، [ فلما ماتوا صارت الكتب البينا ] فقال : حدّ ثوابها فانها حق .

**اقول:** والاحاديث في ذلك كثيرة جداً قد تجاوزت حد التواتر و قد نقل جماعة من عظماء العلماء الاجماع على ذلك ، ويستفاد بالتتبع والاستقراء انهم كانوا يكتبون ما يسمعون من أهل العصمة عليهم السلام بأمرهم ، ويعرضون كلما يشكّون في صحته من حديث و كتاب عليهم ، و انهم جمعوا أربع مائة كتاب سموها اصولاً ، و أجمعوا على صحتها ، فكانوا لا يعملون الا بها و لا يرجعون الا اليها ، و ذلك بأمر الأئمة عليهم السلام ، و ان الكتب الاربعة و أمثالها مأخوذة من تلك الاصول ، فكل حديث منها مجمع على ثبوته عن المعصوم ، و كل كتاب منها متواتر عن مؤلفه ، و بتحقيق هذه المقدمات يظهر

و از محمد بن حسن نقل میکند که گفت : حضرت جواد علیه السلام عرض کردم : بزرگان ما از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام حدیثهایی روایت کرده اند ؛ و چون در شدت تقیه بوده اند کتابهای خود بکسی ننموده اند و کسی از آنان نقل نکرده یس از مرگشان کتب بدست ما افتاده چه کنیم ؟ فرمود : این حدیثها را نقل کنید ، صحیح است .

**هؤلف گوید :** حدیث در این باب فراوان و از حد تواتر متجاوز است ، و عده ای از بزرگان علماء هم بر این مطلب دعوی اجماع میکنند ، و از گردش و تفحص بدست می آید که در او یان هر چه از ائمه علیهم السلام میشنیدند بدستور آنها مینوشتند و اگر باز هم در صحت حدیثی یا نوشته ای شک میکردند میپرسیدند ، و بدین ترتیب چهار صد کتاب جمع آوری کردند و آنها را « اصول » نامیدند ، و صحت آنها اتفاقی بود ، بغیر آنها عمل نمیکردند و مرجع دیگری نداشتند ، و این جمله بامر ائمه علیهم السلام بود ، سپس چهار کتاب معتبر و امثال آنها را از آن اصول گرفتند ، بنابر این هر يك از حدیثهای این کتب هم صحتش اجماعی است ، و استناد این کتابها بمؤلفانش هم بتواتر ثابت است (مثلاً همه میگویند که

لمن طالع كتاب الفوائد المدنية وأمثاله ، واذ اعرفت ذلك ظهر لك ان أحاديث الرجعة ثابت عن أهل العصمة عليهم السلام ، لوجودها في الكتب الاربعة وغيرها من الكتب المعتمدة ، وكثرة القرائن القطعية الدالة على صحتها ، وثبوت روايتها ، ويتحقق ذلك في محل آخر ، على انها لا تحتاج الي شيء من القرائن لكونها قد بلغت حد التواتر ، بل تجاوزت ذلك الحد ، وكل حديث منها يفيد العلم مع القرائن المشار اليها ، فكيف يبقى شك مع اجتماع الجميع ؟ !

**الثانية عشر** في ذكر الكتب المعتمدة التي قد نقلت منها أدلة الرجعة وأحاديثها ومقدماتها ، ولم تحضرني جميع الكتب التي تشتمل على الاحاديث في هذا المعنى وفيما حضر فيها بل في بعضها ، بل في كتاب واحد منها ، بل في حديث واحد كفاية لاهل التحقيق والتسليم ، ولم استوف جميع ما حضرني من الكتب ، ولا نقلت جميع ما فيها ، وانما نظرت في مظان تلك الاحاديث ، وكثيراً ما يوجد أحاديث في غير مظانها

كتاب كافي را كليني و تهذيب را شيخ طوسي ، ومن لا يحضر را ابن بابويه نوشته (و صحت اين مقدمات با مطالعه كتاب «فوائد المدنية» و امثال آن روشن ميشود ، از اين مقدمه معلوم ميشود كه حديثهاى رجعت از ائمه عليهم السلام صادر شده ، زيرا در چهار كتاب و ساير كتابهاى معتبر ثبت است ، و نشانه هاى قطعى زيادى هم در دست است كه بر صحت و ثبوت اين روايات گواهى ميدهد ، علاوه كه احتياج بشاهد و قرينه هم ندارد ، چون بعد تواتر يا متجاوز است ، و هر يك از اين حديثها بملاحظه قرائنى كه گفتيم ، قطعى است تا چه رسد كه همه مجتمع شود ؟ .

**مقدمه دوازدهم** در ذكر كتابهاى معتبرى كه دليلها و حديثها و مقدمات رجعت را

از آنها نقل ميكنيم ، كتابهاى اين موضوع را جمع كرده همه نزد من نيست ولى همن مقدارى كه هست بلكه قسمتي از آنها ؛ بلكه يك كتابش ، بلكه يك حديثش براى اهل تحقيق و تسليم كافى است ، و نيز همه احاديث كتيبى را كه در دست دارم نقل نكردم ، فقط موارد مناسب آنها را پيدا كرده احاديثش را آوردم ، و چه بسا در ابواب

و من تتبع أمکنه الزیادة علی ما نقلت من تلك الكتب ، وأنا اذ کراسما ئها هنا  
تیمناً وتبرکاً بها وهی :

کتاب الله القرآن الکریم ، الصحيفة الكاملة ، کتاب الکافی للکلینی ، کتاب التهذیب  
للشیخ الطوسی ، کتاب من لا یحضره الفقیه للشیخ الصدوق ابن بابویه ، کتاب عیون  
الاخبار له ، کتاب معانی الاخبار له ، کتاب الخصال له ، کتاب کمال الدین وتمام النعمة  
له ، کتاب الاعتقادات له ، کتاب ثواب الاعمال وعقاب الاعمال له ، کتاب علل الشرايع  
والاحکام له ، کتاب الامالی له ، کتاب التوحید له ، کتاب المصباح الکبیر للشیخ الطوسی  
کتاب المصباح الصغیر له ، کتاب الغیبة له ، کتاب الامالی لولده ، کتاب المصباح للکفعمی  
کتاب الخلاصة للعلامة ، کتاب النجاشی فی الرجال کتاب ابن داود فی الرجال ، کتاب  
الفهرست للشیخ فی الرجال ، کتاب میرزا محمد الاسترآبادی فی الرجال ، کتاب الکشی  
فی الرجال ، کتاب الاختیار من الکشی للشیخ فی الرجال ، کتاب تفسیر علی بن ابراهیم  
بن هاشم ، کتاب المحاسن لاحمد بن أبی عبدالله البرقی ؛ کتاب المزار المسمی بکامل  
الزیارة للشیخ أبی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه ؛ کتاب الکفایة فی النصوص علی عدد  
الاثمة لمحمد بن علی بن الخزاز القمی ، رسالة المحکم و المتشابه للسید المرتضی  
کتاب قصص الانبیاء للثقة الجلیل سعید بن هبة الله الراوندی ، کتاب الارشاد فی حجج

غیر متناسب هم حدیثهای هست که اگر کسی بگردد بیابد ، اینک نام این کتب بعنوان  
تبرک ذکر میشود : قرآن کریم ، صحیفه سجادیه ، کافی کلینی ، تهذیب شیخ طوسی ،  
من لا یحضر صدوق ، عیون الاخبار ، معانی الاخبار ، خصال ، کمال الدین ، اعتقادات ، نواب الاعمال  
عقاب الاعمال ، علل ، امالی ، توحید که این جمله همه از صدوق است ، مصباح کبیر مصباح صغیر  
وغیبت از شیخ طوسی ، امالی فرزند شیخ ، مصباح کفعمی ، خلاصة علامه ، رجال نجاشی ،  
رجال ابن داود ؛ فهرست شیخ ، رجال استرآبادی ؛ رجال کشی ، اختیار کشی ، تفسیر  
علی بن ابراهیم ، محاسن برقی ؛ مزار ، کامل الزیارة ابن قولویه ؛ کفایة محمد بن علی خزاز ،  
رسالة محکم و متشابه سید مرتضی ، قصص الانبیاء راوندی ، ارشاد مفید ، کشف الغمہ اوبلی ،

الله على العباد للشيخ المفيد ، كتاب كشف الغمة في معرفة الائمة للشيخ أبي الحسن هلي بن عيسى الاربلي ، كتاب الخرايج والجرايج للشيخ قطب الدين سعيد بن هبة الله الراوندي ، كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن للشيخ أبي علي الفضل بن الحسن الطبرسي ؛ كتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار ، كتاب قرب الاسناد لعبد الله بن جعفر الحميري ، كتاب مشارق أنوار اليقين في حقايق أسرار أمير المؤمنين للحافظ رجب البرسي ، كتاب الاحتجاج على أهل اللجاج للشيخ أبي منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي كتاب الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم للشيخ زيد الدين علي بن يونس العاملي ، كتاب جامع الاخبار للشيخ حسن بن الشيخ أبي علي الطبرسي ، كتاب الملهوف على قتلى الطوف للسيد رضى الدين علي بن طاوس ، كتاب مهج الدعوات له ، كتاب كشف المحجة لثمرة المهجة له ، كتاب ارشاد القلوب الى الصواب للشيخ أبي الحسن بن محمد الديلمي ، كتاب مسكن الفؤاد للشيخ زين الدين علي بن أحمد العاملي ، كتاب اعلام الورى للشيخ أبي علي الطبرسي ، كتاب نهج البلاغة للسيد الرضى محمد بن الحسين الموسوى ، كتاب سليم بن قيس الهلالي رسالة للشيخ الجليل الحسن بن سليمان بن خالد القمى .

**اقول :** وهنا كتب اخر لم تحضرنى وقت جمع هذه الاحاديث ، لكن نقل منها أصحاب الكتب السابقة ؛ .

منها كتاب القائم للفضل بن شاذان ، كتاب الدلائل لعبد الله بن جعفر الحميرى

---

خرائج راوندى ؛ مجمع البيان طبرسى ، بصائر الدرجات صفار ، قرب الاسناد حميرى ، مشارق حافظ رجب برسى ، احتجاج طبرسى ، صراط المستقيم على بن يونس عاملى ؛ جامع الاخبار شيخ حسن طبرسى ، ملهوف سيد بن طاووس مهج الدعوات ، وكشف المحجة سيد ، ارشاد القلوب ديلمى ، مسكن الفؤاد شيخ زين الدين عاملى ؛ اعلام الورى طبرسى ؛ نهج البلاغة سيد رضى كتاب سليم بن قيس هلالى ، رسالة شيخ حسن بن سليمان بن خالد قمى .

كتابهائى ديگرى هم هست كه هنگام جمع آورى اين احاديث در دسترس نبود و در كتب مذکور از آنها نقل شده ، از جمله كتاب قائم فضل بن شاذان ، دلائل حميرى ،

کتاب تفسیر العیاشی ، کتاب العیون و المحاسن للشیخ المفید ، کتاب دلائل النبوة ، کتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبد الله ، کتاب تفسیر النعمانی ، کتاب الواحدة للحسن بن محمد بن جمهور ، کتاب التنزیل للسياری ، کتاب الفصول للمفید ، کتاب مختصر البصائر ، کتاب کنز الفوائد للشیخ أبي الفتح الکرآجکی ، کتاب المزار للمفید ، کتاب المزار لابن طاوس ، رسالة سعد بن عبدالله فی أنواع آیات القرآن ، کتاب تأویل ما نزل من القرآن فی محمد وآله لمحمد بن العباس بن مروان الثقة ، کتاب الغيبة للنعمانی ، کتاب زوائد الفوائد ، کتاب الخطب ، کتاب المناقب کتاب المشیخة ، و غیر ذلك من الكتب التي تأتي انشاء الله تعالى .

## الباب الثاني

### فی الاستدلال علی صحة الرجعة وامكانها ووقوعها

اعلم ان الرجعة هنا هی الحیوة بعد الموت قبل القيمة ، وهو الذي يتبادر من معناها ، وصرح به العلماء هنا كما يأتي ، و يفهم من مواقع استعمالها و وقع التصريح به فی أحاديثها ، كما تطلع علیه فيما بعد ، وقد صرح بذلك ايضاً علماء

تفسیر عیاشی ، عیون ومحاسن شیخ مفید ، دلائل النبوة ، بصائر الدرجات سعد بن عبدالله تفسیر نعمانی ؛ کتاب واحدة حسن بن محمد بن جمهور تنزیل سیاری فصول مفید ، مختصر البصائر کنز الفوائد کراچکی ، مزار شهید ، مزار ابن طاووس ، رسالة سعد بن عبدالله در اقسام آیات قرآن ، کتاب تأویل محمد بن عباس ثقة ، غیبت نعمانی ، زوائد الفوائد ؛ خطب ، مناقب ؛ مشیخه و کتابهای دیگر که انشاء الله خواهد آمد .

## باب دوم

### در استدلال بر صحت ، وامكان ، و وقوع رجعت

اینجا مراد از رجعت زنده شدن بعد از مرگ و پیش از قیامت است ، و متبادر از آن هم همین معنی است ، و چنانکه خواهد آمد علما نیز بآن تصریح فرموده اند ، موارد استعمال هم گواه است ، در حدیثها نیز بآن تصریح شده - چنانکه بعد از این بیاید - علمای لغت

اللغة ، قال الجوهري في الصحاح : وفلان يؤمن بالرجعة اي بالرجوع الى الدنيا بعد الموت ، و قال ايضاً : الكر : الرجوع ، يقال : كره و كرهت بنفسي يتعدى ولا يتعدى « انتهى » وقال صاحب القاموس ايضاً : و يؤمن بالرجعة اي الرجوع الى الدنيا بعد الموت انتهى ، فعلم ان هذا معناها الحقيقي ؛ فلا يجوز العدول عنه في موضع لاقرينة فيه ، والذي يدل على صحتها وجوه اثني عشر :

**الاول :** الدليل الذي استدلوا به على صحة المعاد بانه ممكن وقد أخبر الصادق به ، فيكون حقاً ، أما الاولى فظاهرة فان ذلك قد وقع مراراً كثيرة ، والوقوع دليل الامكان ، واما الثانية فمتواترة ويأتى تحقيق الوقوع والاخبار المشار اليها ان شاء الله تعالى ، وانه قد حصلت الحيوة بعد الموت لجماعة من الرعية والانبياء والاصياء ايضاً ، بل استقامة هذا الدليل في اثبات الرجعة أوضح من استقامته في اثبات المعاد لان أمر المعاد أعظم وأحواله أعجب وأغرب ؛ و لم

هم همین معنی را تصدیق دارند ؛ در صحاح جوهري است : گویند : فلان بر جعت معتقد است یعنی بزنده شدن در دنیا بعد از مرگ ، و نیز گویند : « کر » رجوع است ، گویند : « کره و کر بنفسم » متعدی و لازم هر دو آمده . در قاموس است : ( گویند : ) ایمان بر جعت دارد یعنی بر رجوع بدنیا بعد از مرگ . پس معلوم میشود معنای حقیقی رجعت همین است ، لذا هر جا قرینه ای در کار نباشد نمیتوان تفسیر دیگری بر آن کرد . اما ادله صحت رجعت ؛ دوازده تا است :

**اول :** دلیلی که بر صحت معاد بآن استدلال کرده اند ، و حاصلش اینکه امری است ممکن ( یعنی محال نیست ) و گوینده راستگو هم خبر داده ، پس حق است ، اما امکانش ؛ که روشن است ؛ زیرا مکرراتفاق افتاده ( که مرده ای زنده شد نظیر معجزه حضرت عیسی و غیره ) و وقوع ؛ دلیل امکان است ، و اما اخبار گوینده راستگو هم که بتواتر رسیده چنانکه بعداً هر دو موضوع خواهد آمد ، و بیان میکنیم که عده ای از پیمبران و اوصیا و غیره پس از مرگ زنده شدند ، و این دلیل برای اثبات رجعت و برهانه تر از اثبات معاد است

يقع مثله قطّ ، بخلاف الرجعة وفي الكتاب و السنة اشارات الى هذا الدليل ، وردّ عظيم على من ينكر احياء الموتى ، واعلم ان هذا الدليل شامل للدلالة الآتية أو أكثرها فهو كالأجمال وما بعده كالتفصيل .

**الثاني** الايات الكثيرة القرآنية الدالة على ذلك امانصاً صريحاً ، او بمعونة الاحاديث المعتمدة الواردة في تفسيرها ، و يأتي جملة منها ان شاء الله تعالى .

**الثالث** الاحاديث الكثيرة المتواترة عن النبي والائمة عليهم السلام المروية في الكتب المعتمدة التي هي صريحة أكثرها لا مجال الى تأويله بوجه ؛ فلا معنى لتأويل الباقي ولو جاز ذلك لجاز تأويل الاحاديث كلها حتى النصوص على الاثمة عليهم السلام فان أكثرها قابل للتأويل لكن ذلك لا يجوز للنص والاجماع على وجوب الحمل على الحقيقة ، وعدم جواز العدول عن الظاهر مادام ممكناً ، واذ تأملت أحاديث الرجعة وجدتها لا تقصر عن أحاديث النص على واحد من الاثمة عليهم السلام كالرضا مثلاً ،

ذيرا امر معاد بالاتر ، وحالات عجب وغريبتر است ، ونظيرش تا كنون پيدا نشده بخلاف رجعت ، و در قرآن و اخبارهم اشاره باین دلیل هست ، و بر منكران زنده شدن مردگان سخت اعتراض شده و این دلیل مشتمل بر همه دلیلهای آئنده یا بیشتر آنهاست ، و تقریباً اجمالی از آن تفصیلهای است !

**دوم** آیات بسیاری که بصراحت یا بكمك حدیثهای معتبری که در تفسیرش وارد شده بر مطلوب دلالت دارد و انشاء الله قسمتی از آنها خواهد آمد .

**سوم** حدیثهای متواتری که در کتابهای معتبر از پیغمبر و ائمه علیهم السلام نقل شده که اغلب آنها صریح است و بهیچ وجه قابل تأویل نیست ، و چون این عده صریح است در مابقی هم تأویل راه ندارد ، و اگر این احادیث قابل تأویل باشد همه حدیثها را میتوان تأویل کرد ، حتی روایاتی که امامت ائمه را تعیین میکند ، چون اغلب آنها قابل تأویل است ولی بحکم حدیثهای صریح و اجماع علماء لفظ باید بر معنی حقیقی حمل شود ، و تا ممکن است نباید از ظاهر کلام دست کشید ، و چون نیک بنگری حدیثهای رجعت دست کمی از حدیثهایی که دلیل بر امامت یکی از ائمه - مانند حضرت رضا علیه السلام -

وان شئت فقابل بين النصوص الموجودة في عيون الاخبار ، وبين ما جمعناه من أحاديث الرجعة ، وارجع الى الانصاف ، مع اننا ندعى الاحاطة بها ، ولعل ما لم نطلع عليه في هذا الوقت من أحاديث الرجعة أكثر مما اطلعنا عليه .

وقد رأيت ايضاً أحاديث كثيرة في الرجعة غير ما جمعته في هذه الرسالة ولم أنقلها ، لان مؤلف ذلك الكتاب غير مشهور ، ولا معلوم الحال ، و رأيت رسائل في الرجعة لبعض المتأخرين تشتمل على أحاديث غير ما أوردته ولم أنقلها ايضاً لاشتغالها على امور مستبعدة ينكرها أكثر الناس في بادى الامر ، مع انها لاتخرج عن قدرة الله ، لكن الاقرار بها صعب على الناظر فيها ، وتحتمل الحمل على المبالغة اذا ثبت ما يعارضها ، وفي الاحاديث التي أوردناها بل في بعضها كفاية ان شاء الله تعالى ، و قد قسمناها اقساماً كل قسم منها في باب ، فاذا نظرت الى مجموعها لا يبقى عندك شك ولا ريب وهي نصوص صريحة و أحاديث خاصة ، فهي مقدمة على العمومات و الظواهر على تقدير معارضتها ، فانه يجب تخصيص العام والعمل بالخاص قطعاً ، بل

است نداد ، واگر میخواهی حدیثهای کتاب عیون الاخبار (راجع بامامت حضرت رضا علیه السلام) را با حدیثهایی که ما در باره رجعت جمع کرده ایم بسنج سپس خود انصاف ده که کدام صریح تر است ، با اینکه ما ادعا نمیکنیم همه احادیث رجعت را ضبط کرده ایم شاید آنچه بدست ما نرسیده ، از آنچه رسیده بیشتر باشد ، چنانکه حدیثهای بسیاری نیز یافتیم و چون مؤلف کتابش غیر معروف یا مجهول الحال بود در اینجا ثبت نکردم و باز رساله های در رجعت از بعض متأخرین دیدم که حدیثهای دیگری داشت ولی چون مشتمل بر مطالب فریبی بود - که غالب مردم در اولین وهله منکر میشوند - آنها را نقل نکردم ، با اینکه همان مطالب هم از قدرت خدا بیرون نیست ولی اقرار بآنها بر مردم مشکل است ، و اگر خبر معارض و مخالفی داشته باشد ممکن است اینها را حمل بر مبالغه کرد ، و بهر حال همین مقداری که اینجا ثبت کرده ایم بلکه قسمتی از اینها کفایت میکند ، و ما این حدیثها را دسته بندی کرده هر دسته ای را در بابی ذکر میکنیم ، و با مطالعه همه آنها شك و تردیدی باقی نماند ، و چون صریح و خاص است اگر حدیث عام یا ظاهری با اینها معارض و مخالف شود تقدم با اینها است ، که باید عام را تخصیص زد



لیس هنا تعارض حقیقی كما یأتی بیانه ان شاء الله ، ولاریب فی بلوغ الاحادیث المذکورة حد التواتر المعنوی بدلیل ایجابها للیقین ، لکل من خلا قلبه من شبهة أو تقلید ، و بدلیل جزم العقل ، وباستحالة تواطؤ جمیع رواتها علی الکذب ، وبدلیل الاستقراء و التتبع للاخبار التي یذکرون انها متواترة معنی کاخبار کرم حاتم مثلاً ، فانما یجزم بأن احادیث الرجعة اکثر منها بكثير بل من أخبار النصوص علی کل واحد من الائمة علیهم السلام كما ذکرنا ، ومن المعلوم من حال السلف عند التتبع انهم كانوا یعتمدون فی النص علی تعیین الامام علی خبر واحد محفوف بقرائن قطعية توجب العلم من حال ناقله و غیر ذلك او علی أخبار یسيرة فان حصول یقین غیر منحصر فی طریق التواتر .

ومما یدل علی ذلك قصة زرارة و ارساله ولده لیأتی به بخبر النص علی الکاظم علیه السلام ، أو بخبر دعواه الامامة و اظهاره للمعجزات وای نسبة لذلك الی احادیث الرجعة **الرابع** اجماع جمیع الشيعة الامامية و اطباق الطائفة الاثنی عشرية علی

و بغض عمل کرد ، بلکه در حقیقت ، این تعارض نیست چنانکه خواهد آمد ، وبدون تردید بعد تواتر معنوی میرسد ؛ بدلیل اینکه هر کس در دل شبهه و تقلیدی نداشته باشد با مطالعه آنها یقین میکند ، و عقل محال میدانند که تمام این راویان توطئه بر دروغ کرده باشند ، چنانکه سایر اخباری که دعوی تواتر آنها را دارند - از قبیل سخاوت حاتم - عددش بیش از اینها نیست ، بلکه یقیناً احادیث رجعت بمراتبی از آنها و نیز از احادیث امامت هر يك از ائمه بیشتر است ، و بشهادات تتبع و تفحص ، پیشینیان در باره تعیین امام بیک خبری که نشانه های قطعی یقین آور - از قبیل اعتماد بر اوی و غیره - همراهش باشد یا بچند خبر اکتفا میکردند ، زیرا راه پیدایش یقین منحصر بتواتر نیست ، از جمله شواهد این مطلب قضیه زراره است که (برای تعیین امام هفتمین) پسرش را فرستاد خبر آورد که حضرت صادق امام کاظم علیه السلام را تعیین کرده یانه ؟ یا خود آنجناب دعوی امامت قرین با معجزه دارد یانه ؟ با اینکه حدیثهای رجعت با این موضوع هیچ قابل قیاس نیست .

**چهارم** اجماع و اتفاق همه شیعیان دوازده امامی بر صحت رجعت ، که از علمای قدیم

اعتقاد صحة الرجعة ، فلا يظهر منهم مخالف يعتد به من العلماء السابقين ولا اللاحقين ، وقد علم دخول المعصوم في هذا الاجماع بورود الاحاديث المتواترة عن النبي وائمة عليهم السلام الدالة على اعتقادهم بصحة الرجعة ، حتى انه قد ورد ذلك عن صاحب الزمان محمد بن الحسن المهدي عليه السلام في التوقيعات الواردة عنه وغيرها مع قلة ماورد عنه في مثل ذلك بالنسبة الى ما ورد عن آبائه عليهم السلام ، و ممن صرح بثبوت الاجماع هنا ونقله : الشيخ الجليل أمين الدين أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي في كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن في تفسير قوله تعالى **وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ** استدلل بهذه الآية على صحة الرجعة من ذهب الى ذلك من الامامية بان دخول «من» في الكلام يفيد التبعية فدل على ان المشار اليه في الآية يوم يحشر فيه قوم دون قوم ، وليس ذلك صفة القيمة الذي يقول الله فيه **وَحُشِرَ نَاهُ فِيهَا** و **نَلْفَاذُ مِنْهُمْ أَحَدًا** [وقد تظاهرت الاخبار] عن ائمة الهدى من آل محمد عليهم السلام ، ان الله سيعيد عند قيام المهدي عليه السلام قوماً ممن تقدم موتهم من أوليائه و شيعته ليفوزوا بثواب

وجديد شخص قابل اعتنائي مخالفت نكرده ، واذ اینجا که حدیهای متواتر از پیغمبر و ائمه عليهم السلام که دلیل بر اعتقاد آنها بصحت رجعت است وارد شده ، معلوم است که معصوم هم در این اجماع شریک است ، تا آنجا که در حدیهای امام زمان علیه السلام در ضمن نامه‌ها و غیره هم وارد شده ، با اینکه احادیث آنجناب در این موضوع نسبت پیدران بزرگوارش اندک است ، و از جمله کسانی که بثبوت اجماع در این مسأله تصریح میکنند مرحوم امین الدین طبرسی است که در مجمع البیان در تفسیر این آیه : « روزی که از هر جمعیتی ، دسته‌ای از آنها را که آیات ما تکذیب کنند برانگیزیم سورة نمل آیه ۸۳ » میفرماید : امامیه‌ای که قائل بر رجعت اند باین آیه استدلال کنند زیرا میفرماید « از هر جمعیتی دسته‌ای محشور کنیم » و این حشر خصوصی است ، نه آن حشر عمومی که درباره آن میفرماید : « همه را محشور کنیم و احدی را فر و نگذاریم سورة کهف آیه ۴۸ » و در روایات زیادی از ائمة هدی عليهم السلام نقل است که خداوند هنگام قیام مهدی آل محمد علیه السلام جمعی از دوستان و شیعیان وی را که مرده اند زنده کند ، تا بثواب یاری او نائل و بظهور

نصرتہ و معونتہ ، و بپتہجوا بظہور دولتہ ، و یعیذ ایضاً قوماً من اعدائہ لینتقم منهم وینالوا ما یستحقونہ من العقاب فی الدنیا ، من القتل علی ایدی شیعتہ ، و الذل و الخزی بما یرون من علو کلمتہ ، و لایشک عاقل ان هذا مقدور لله تعالی غیر مستحیل فی نفسہ ، و قد فعل الله ذلك فی الامم الخالیة و نطق القرآن بذلك فی عدة مواضع مثل قصة عزیر و غیرہ علی ما فسرناه فی موضعه ، و صح عن النبی ﷺ انه قال سیکون فی امتی کل ما کان فی الامم السابقة حذو النعل بالنعل ، و القذة بالقذة حتی لو أن أحدهم دخل فی حجر ضب لدخلتموه الی ان جماعۃ من الامامیۃ تأولوا ماورد من الاخبار فی الرجعة علی رجوع الدولة و الامر و النهی ، دون رجوع الاشخاص و احیاء الاموات ، و تأولوا الاحادیث الواردة فی ذلك ، لما ظنوا ان الرجعة تنافی التکلیف ، و لیس كذلك لانه لیس فیہا ما یلجئ الی فعل الواجب و الامتناع من القبیح ، و التکلیف یصح معها کما یصح مع ظهور المعجزات الباهرة و الایات

دولتش شادمان شوند و نیز جمعی از دشمنانش را بدنیایا برگرداند تا از آنان انتقام گیرد و بکیفر دنیائی خود برسند ، بدست شیعیانش کشته شوند ، و از دیدن سیطره آنجناب خفت و خواری چشند و هیچ عاقل شک نکند کہ این امر تحت قدرت خداوند است محال و ممتنع نیست ، و بصریح چند جای قرآن در امتهای سابق هم واقع شده ، مانند قصه عزیر و غیرہ چنانکہ تفسیر هر یک در محل خود گذشت ، و بسند صحیح از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده کہ فرمود : هر چه در امتهای گذشته رخ داده بدون کم و زیاد در امت من هم واقع شود ، حتی اگر یکی از آنها در خانه سوسماری رفته باشد شما هم میرید .

اما عده ای از امامیه اخبار رجعت را تأویل کرده اند کہ مراد : رجوع دولت و فرمان بدست آنها است نه اینکه اشخاصی برگردند و مرده ها زنده شوند ، سبب این تأویل هم آن است کہ گمان میکنند رجعت با تکلیف سازگار نیست ( چون اگر چنین کاری بشود مردم مجبور بپذیرفتن دین و عمل با احکام میگردند ) در صورتی کہ این اشتباه است ، زیرا رجعت کسی را بانجام واجب ، و ترک حرام و ادا نیکند و همان طور کہ با دیدن معجزات

القاهرة ، كفلق البحر ، وقلب العصا ثعباناً وما أشبه ذلك ، ولان الرجعة لم تثبت بظواهر الاخبار المنقولة فيتطرق اليها التأويل عليها ، و انما المعول في ذلك على اجماع الشيعة الامامية وان كانت الاخبار تؤيده وتعضده «انتهى» .

ولا يخفى ان قوله في أوّل الكلام «من الامامية» ينبغي ان لا تكون فيه من تبعيضية ، بل هي بيانية ، بدلالة التصريح في آخر الكلام بالاجماع من جميع الشيعة الامامية ، والازم تناقض الكلام ولم يعتبر من تأوّل الاخبار ، اما لكونهم معلومي النسب فلا يقدح خلا فهم في الاجماع ، او كونهم شذاً لا يعتبر قولهم اصلاً لم للعلم بدخول المعصوم في أقوال الباقيين ، أو لكونهم من أهل التأويل الذين أوّلوا أكثر الشريعة ، او علماً منه بانهم أظهرها ذلك مراعاة للتقية ، اولانهم تأوّلوا بعض الاخبار ؛ ولم يصّرّحوا بالانكار ونفى الرجعة ، لان أكثرها لاسبيل الى تأويله بوجه ، وقد أشار الى ذلك بقوله ان الرجعة لم تثبت بظواهر الاخبار ، فيتطرق

روشن ونشانه های قطعی - از قبیل : شکافتن دریاها و اژدها شدن عصا و امثال آنها - مردم مجبور بایمان نشدند ، بارجعت هم اختیار از کسی گرفته نمیشود ، علاوه رجعت باظاهر اخبار اثبات نشده که قابل تأویل باشد ، دلیلش اجماع شیعیان امامی است ، گرچه اخبار هم آنرا تأیید میکند ، کلام طبرسی تمام شد و اینکه اول کلامش میفرماید : «من الامامية» کلمه «من» برای تبعیض نیست برای تبیین است ( یعنی مرادش این نیست که بعضی برجعت معتقدند ) بدلیل اینکه در آخر کلام تصریح باجماع همه امامیه میکند و اگر «من» برای تبعیض باشد تناقض لازم آید ، و با اینکه عده ای احادیث رجعت را تأویل کرده اند ایشان بگفتار آنان اعتنا نکرده دعوی اجماع میکند برای یکی از چند جهت است (۱) نسبت اینها معلوم است و (مطابق مبنای عده ای از علما) مخالفت اشخاص معلوم الحال باجماع ضرر نمیزند (۲) چون عددشان بسیار کم است بقولشان اعتباری نیست (۳) میدانیم که قول امام علیه السلام (که حیات اجماع بسته باوست) موافق دیگران است (۴) این دسته اندک کسانی اند که بیشتر مبانی دین را تأویل برده اند (۵) اینها بملاحظه تقیه این تأویلها را کرده اند (۶) قسمتی از اخبار را تأویل کرده اند و صریحاً منکر رجعت نیستند ، چون بیشتر احادیث مسأله بهیچ وجه قابل تأویل نیست چنانکه در ذیل کلام باین مطلب اشاره کرده فرمود : «رجعت باظاهر اخبار

لها التأويل (ويمكن سبق تحقيق الاجماع على من اختار التأويل او انعقاده بعد ربه) ثم ان العلم بدخول المعصوم بالاحاديث الصريحة يوجب حجية الاجماع و نقل مثل الطبرسي حجة في مثل هذا ، و سيأتي نقله ان العترة الطاهرة أجمعت عليه فكيف اذا انضم اليه غيره .

وقال ايضاً في مجمع البيان في تفسير قوله تعالى : «وعاد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم أمناً يعبدونني لا يشركون بي شيئاً» روى العياشي عن علي بن الحسين عليه السلام انه قال : هم والله أهل البيت يفعل الله ذلك بهم علي يدي رجل منا وهو مهدي هذه الامة . وروى ذلك عن أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام .

ثابت نشده ، که قابل تأویل باشد» (۷) پیش از زمان این دسته اجماع محقق بوده یا بعد از آنها منعقد شده . بهر حال اجماع بنقل طبرسی - که سخنش در اینگونه امور حجت است ثابت میشود ، و بملاحظه اخبار صریح ، موافقت معصوم علیه السلام هم (که مدرك اجماع است) بدست میآید پس این اجماع طبرسی حجت است ، علاوه بعد از این کلامی از طبرسی که خود اهلیت علیهم السلام هم بر صحت رجعت اتفاق دارند ، تاجه رسد که اتفاق دیگران هم ضمیمه شود (این قسمت کلام مرحوم مؤلف پس از نقل کلام طبرسی ربط کامل بمسائل اصول فقه دارد و توضیح آن بنحوی که قابل فهم عموم باشد از وضع ترجمه خارج است) و نیز در مجمع البیان در تفسیر این آیه : «خداوند بکسانی از شما که ایمان آورده عملهای صالح کردند وعده داده که در زمین جانشینان کند ، چنانکه پیشینیان را جانشین کرد ، و دینشان را که برای آنها پسندیده استقرار دهد ، و ترسانان را بایمنی تبدیل کند تا مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نکنند سورة نور آیه ۵۵» میفرماید : عیاشی از حضرت سجاد علیه السلام نقل میکند که فرمود : بخدا ! مراد اهلیت اند که خدا بدست یکی از ما که مهدی این امت است این وعده را عملی کند ، و این مضمون از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نیز روایت شده .

قال الطبرسی : فعلى هذا يكون المراد بالذين آمنوا وعملوا الصالحات النبى وأهل بيته وتضمنت الاية البشارة لهم بالاستخلاف والتمكين فى البلاد ، وارتفاع الخوف عنهم عند قيام المهدي ويكون [ المراد بقوله ] : « كما استخلف الذين من قبلهم » ان جعل الصالح للخلافة خليفة مثل آدم وداود و سليمان عليهم السلام و مما يدل على ذلك قوله تعالى : « انى جاعل فى الارض خليفة » و « يا داود انا جعلناك خليفة فى الارض » وغير ذلك قال الطبرسى وعلى هذا اجماع العترة الطاهرة واجماعهم حجة لقوله ﷺ : انى تارك فيكم الثقليين ما ان تمسكتهم بهما لن تضلوا كتاب الله وعترتى أهل بيتى ، و ايضا فان التمكين فى الارض على الاطلاق لم يتفق فيما مضى ، فهو مرتقب لان الله لا يخلف وعده « انتهى » وهذا أوضح تصريحاً فى نقل الاجماع على رجعة النبى والائمة عليهم السلام ، و يظهر ذلك من ملاحظه ضمائر الجمع فى الاية و فى كلام

سپس طبرسى فرماید : بنابر این مراد از آنان که ایمان آورده عملهای صالح کردند پیغمبر و اهلبیت اویند ، و آیه بآنان بشارت میدهد که پس از ظهور حضرت مهدى علیه السلام در شهرها جانشینشان کند و ترس از آنها بردارد ، و مراد از اینکه فرماید « چنانکه پیشینیان آنها را جانشین کرد » این است که اشخاص صلاحیتدار - مانند حضرت آدم ، داود ، و سليمان عليهم السلام - را خلافت داد بدلیل آیات دیگر از قبیل اینکه راجع بحضرت آدم فرماید : « من در زمین جانشین قرار خواهم داد سورة بقره آیه ۳۰ » و راجع بحضرت داود فرماید : « داود ! ما ترا در زمین جانشین کردیم سورة ص ۲۶ » و آیات دیگر ، اجماع عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله نیز بر همین است و اجماع آنان حجت است ، بدلیل اینکه آنجناب فرمود : من میان شما دو چیز نفیس باقی میگذارم که اگر بآنها چنگ زنید هر گز گمراه نشوید : کتاب خدا و عترتم یعنی اهلبیت ، و شاهد دیگر ( بر اینکه مراد از آیه سابق ظهور حضرت مهدى است ) اینکه استقرار بدون مزاحم در روی زمین ( که آیه وعده میدهد ) تا کنون اتفاق نیفتاده پس باید در آینده منتظرش بود زیرا خداوند خلف وعده نمیکند کلام طبرسى پایان یافت .

اینجا اجماع بر رجعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه عليهم السلام را صریح تر بیان کرده ، و مطلب با توجه بضمیرهای جمع در آیه و کلام طبرسى ، و بلفظ : « استخلاف

الطبرسی ، ومن لفظ الاستخلاف والتمکین وزوال الخوف والعبادة ، وما هو معلوم من وجوب الحمل علی التقية ، ولو حملناه علی مجرد خروج المهدی علیه السلام لزم حمل الجميع علی المجاز والتأویل البعيد من غیر ضرورة ولا قرينة ولما صدقت المشابهة بین الاستخلافین وكيف يشبهه ملك الميت الذي ملك واحد من أولاد اولاده بملك سليمان ؛ علی انه لو كان مراده تمکین أهل البيت مجازاً بمعنی خروج المهدی من غیر رجعتهم لما كان لتخصیص الاجماع بالعترة وجه ، لان ذلك اجماع من جميع الامة وهو ظاهر ، والاحادیث الصريحة الآتية لاتبقى معها شك .

وقد قال الشيخ الجلیل رئیس المحدثین عمدة الاخبارین أبو جعفر ابن بابويه في كتاب الاعتقادات : «باب الاعتقاد في الرجعة» ، قال الشيخ أبو جعفر : اعتقادنا

تمکین ؛ زوال خوف ، وعبادت معلوم میشود زیرا نتیجه میدهد که : در زمین جانشین و مستقر شوند ، ترس و بیمی نداشته باشند و عبادت خدا کنند و نیز معلوم است که روایات مغالف باید بر تقيه حمل شود و اگر این مطالب را بر مجرد خروج حضرت مهدی (بدون رجعت) تطبیق کنیم حمل بر مجاز و تأویل بعید بدون ضرورت و شاهد لازم آید ، و شباهت بین دو جانشین (یعنی جانشینی پیشینیان و جانشینی پیغمبر وائمه) راست نیاید (چون آیه وعده میدهد که پیغمبر وائمه را - که پیشوای مؤمنان اند - در زمین جانشین کنند چنانکه اسلافشان را جانشین کرد و لابد باید بین این دو امر شباهت باشد و اگر در این امت تنها امام زمان ظاهر شود بین این دو جانشینی شباهتی نباشد) چگونه سلطنت کسی که از دنیا رفته ( یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله ) و یکی از نواده هایش سلطنت میکند بسلطنت سلیمان میماند ، و اگر مراد طبرسی که دعوی اجماع میکند : تمکین و استقرار اهلیت باشد (نه پیغمبر ص) و مقصود تنها خروج حضرت مهدی باشد نه رجعت دیگران پس چرا میگوید : عترت پیغمبر (ص) بر آن اجماع دارند ، خروج حضرت مهدی که مورد اجماع همه امت است ، علاوه با ملاحظه حدیثهای صریحی که بعداً ذکر میشود جای شک نمیماند .

شیخ صدوق (ره) در کتاب اعتقادات فرماید : باب اعتقاد در رجعت ، اعتقاد ما - یعنی

يعنى معشر الامامية - فى الرجعة انها حقّ وقد قال الله تعالى «الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم» و هؤلاء كانوا سبعين ألف بيت ، فماتوا جميعاً وذكر قصتهم الى أن قال : ثم احياهم وبعثهم ورجعوا الى الدنيا ، ثم ماتوا بأجلهم وقد قال الله تعالى : «او كالذى مر على قرية وهى خاوية على عروشها قال انى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه» فهذا مات مائة عام ثم رجع الى الدنيا وبقي فيها ثم مات بأجله وهو عزيز وروى انه ارميا عليه السلام .

وقال تعالى فى قصة السبعين المختارين من قوم موسى فماتوا : «ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون» وقد قال الله تعالى لعيسى عليه السلام : «واذ تخرج الموتى باذنى» فجميع الموتى الذين احياهم الله لعيسى عليه السلام رجعوا الى الدنيا و

اماميه - در باره رجعت اين است كه آن برحق است ، خداوند فرمايد : «مگر قصه آنها كه هزارها بودند و از ترس مرگ از ديار خود بيرون رفتند ندانستى ، كه خدا بآنها فرمود : بميريد ، آنگاه زنده شان كرد ، سوره بقره آيه ۲۴۳» اينها هفتاد هزار خانوار بودند همه مردند - سپس قصه آنان را شرح ميدهد تا آنجا كه مى فرمايد : - آنگاه زنده شان كرد و بدنيا برگشتند ، و بعد بمرگ طبيعى مردند .

و نيز خدا فرمايد : «يا مثل آن كه بدهكده اى گذشت كه همه سقفهايش روى هم ريخته بود ، گفت : چگونه خدا اهل اينجا را پس از مرگ زنده ميكند ؟! خدا وى را يك صدسال ميراند ، سپس زنده اش كرد ، سوره بقره آيه ۲۵۹» پس اين شخص كه عزيز و بروايتى ارميا عليه السلام بود يكصدسال مرده بود ، سپس بدنيا برگشت و مدتى ماند و بمرگ خود مرد .

و نيز خداوند در قصه آن هفتاد نفر انتخابى قوم موسى مي فرمايد : «سپس بعد از مرگ شمارا زنده كرديم شايد شكر كنيد» بقره ، ۵۵ و نيز بحضرت عيسى مي فرمايد : «آن دم كه باذن من مردگان زنده ميگردد ، مائده ، ۱۱۰» همه مردگاني كه حضرت مسيح زنده



بقوا فيها ، ثم ماتوا بأجالهم و أصحاب الکهف لبثوا فی کهفهم ثلاثاً سنين و ازدادوا تسعاً ثم بعثهم الله فرجعوا الى الدنيا ، وقصتهم معروفة .

فان قال قائل : «وتحسبهم أيقاظاً وهم رقود» ؟ .

فیلله انهم كانوا موتی وقد قال الله « من بعثنا من مرقدها هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون » وان كانوا قالوا ذلك فانهم كانوا موتی ومثل هذا كثير .

فقد صحَّ ان الرجعة كانت فی الامم السالفة ، و قد قال النبی ﷺ : يكون فی هذه الامة كل ما كان فی الامم السالفة حذو النعل بالنعل ، و القذة بالقذة ، فيجب علي هذا الاصل أن يكون فی هذه الامة رجعة ، و قد نقل مخالفوننا انه اذا خرج المهدي ﷺ نزل عيسى بن مريم فصلی خلفه ، و نزوله و رجوعه الى الدنيا بعد موته لان الله تعالى قال : « انی متوفیک ورافعک الی » و قال الله عزوجل : « و يوم

کرد بدنیا برگشتند و مدتی مانندند ، سپس بمرگ خود مردند ، و نیز اصحاب کف سبصد و نه سال درغار مانندند ، آنگاه بدنیا برگشتند ، که قصه شان معروف است ، اگر گویند : ( اینها نمرده بودند ، خواب بودند ، زیرا ) خدا میفرماید : « گمان میکنی بیدارند در صورتی که خواب اند » جواب گوئیم خداوند درباره مردگان هم میفرماید : « گویند که ما را از خوابگاه خویش برانگیخت ؟ ! این همان است که خدای رحمان وعده داد ، و پیمبران راست گفتند ، سوره بس ، آیه ۲۵ » پس اینها با اینکه قطعاً مرده بودند قبر را خوابگاه گفتند ، و امثال این تعبیرات فراوان است .

پس رجعت درامتهای سابق بثبوت رسید ، و پیغمبر (ص) هم که فرماید : هر چه در امتهای سابق واقع شده بدون کم و کاست در این امت هم واقع شود ، پس باید رجعت نیز در اینها انجام گیرد ؛ سنیهام روایت میکنند که : چون حضرت مهدی (ع) ظهور کند ، عیسی بن مريم نازل شود و پشت سرش نماز گذارد ، و باز گشت او بدنیاهم پس از مرگ خواهد بود زیرا خداوند میفرماید : « من ترا بر میگیرم و بسوی خویش بالا میبرم سوره آل عمران آیه ۵۵ » ( شاید مرحوم صدوق در مقام نقل کلمات سنیان و استدلال

نحشر من كل امة فوجاً « فالیوم الذی يحشر فيه الجميع غير اليوم الذی يحشر فيه وقال تعالى : « واقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت بلى وعداً عليه خفاً » وذلك في الرجعة لانه عقبه بقوله : « ليعين لهم الذی اختلفوا فيه » و التبين انما يكون في الدنيا لا في القيمة ، و سأجرد كتاباً في الرجعة اذكر فيه كيفيتها ، والادلة على صحة كونها ان شاء الله تعالى ، و القول بالتناسخ باطل ؛ و من قال بالتناسخ فهو كافر ، لان التناسخ ابطال الجنة و النار « انتهى كلام ابن بابويه » .

وقد صرح في أول الكتاب بانّ ما فيه اعتقاد الامامية ، وذكره في أول باب وأحال الباقي عليه ، وهذا يدل على الاجماع من جميع الشيعة .  
و مما يدل على ثبوت الاجماع اتفاقهم على رواية أحاديث الرجعة حتي انه

بمبنای آنها چنین فرموده ؛ و گر نه جای شك نیست که حضرت عیسی زنده است و از روایات و آیات قرآن هم استفاده میشود که زنده با آسمان عروج کرد ، آیه مذکور هم معنایش همین است که در ترجمه ذکر شد و ابداً دلالت بر مرگ وی ندارد و تحقیق مطلب در جای خود شده).

و نیز خداوند فرماید : « روزی که از هر گروهی دسته ای را محشور کنیم سوره نمل ؛ آیه ۸۳ » و البته روزی که همه زنده شوند غیر از روزی است که دسته ای زنده شوند ، و نیز فرماید : « بخدا قسم خوردند قسمهای مؤکد که هر که بمیرد خدا زنده اش نمیکند ، چرا وعده ای است که بر او ثابت است ، سوره نحل ، آیه ۳۸ » این آیه مربوط بر رجعت است چون پشت سرش میفرماید : « تا آنچه در آن اختلاف کردند بر ایشان بیان کند » و بیان در دنیا است نه در قیامت ، و بزودی کتابی در خصوص رجعت بنویسم که چگونگی و دلیلهای صحت آنرا تفصیل دهم ، و عقیده تناسخ ( که روح بشر بعد از مرگ در قالب یکی دیگر از موجودات این عالم میرود ) باطل و معتقدش کافر است ، زیرا تناسخ بهشت و دوزخ را باطل میکند . پایان کلام صدوق ره . در اول کتاب نامبرده هم تصریح میکند که آنچه در آن می نویسد اعتقاد همه امامیه است پس مطلبی که میفرماید مورد اتفاق همه شیعیان است .  
و از جمله ادله ثبوت اجماع این است که همه شیعه متفقاً حدیثهای رجعت را نقل میکنند

لایکاد یخلو منها کتاب من کتب الشیعة ، ولاتراهم یضعفون حدیثاً واحداً منها ، ولا یتعرضون لتأویل شیء منها ، فعلم انهم یعتقدون مضمونها لانهم یضعفون کل حدیث یخالف اعتقادهم ، أو یصرّحون بتأویله و صرفه عن ظاهره ، و هذا معلوم بالتبع لکتبهم .

وقد استدلل الشیخ فی التبیان علی ما نقل عنه علی صحة اعتقاد الرجعة وقد ألف بعض المتأخرین وهو الحسن بن سلیمان بن خالد القمی رسالة فی ذلك وقال فیها ما هذا لفظه : الرجعة مما أجمع علیه علما ونا بل جمیع الامامیة و قد نقل الاجماع منهم علی هذه المسئلة الشیخ المفید والسید المرتضی و غیرهما «انتهی» وقال صاحب کتاب صراط المستقیم کلاماً طویلاً فی الرجعة ظاهره نقل الاجماع ایضاً ، ویأتی فی محله انشاء الله ، وعادته أن یبالغ فی ذکر الخلاف ، ولم ینقل هنا خلافاً اصلاً ؛ ویأتی ما یؤید ثبوت الاجماع هنا ایضاً ان شاء الله تعالی . ومما یدل علی ذلك ایضاً کثرة النصوص الصریحة الموجودة فی الکتب الاربعة

بطوری که هیچک از کتبشان از آنها خالی نیست ، نه هیچکدام را ضعیف می‌شمارند ، نه تأویل میکنند ، پس معلوم میشود بمضمون آنها معتقدند ، چون هر حدیثی مخالف عقیده‌شان باشد با ضعیف می‌شمارند یا صریحاً تأویلش کرده ، در ظاهرش تصرف میکنند چنانکه بگردش در کتابهایشان معلوم میشود .

از شیخ طوسی نقل است که در کتاب تبیان استدلالهای برای اثبات رجعت میکند و یکی از علمای اخیر یعنی حسن بن سلیمان بن خالد قمی در این باره کتاب مستقلی نوشته ، در آنجا چنین میگوید : مسأله رجعت از چیزهایی است که علمای ما بلکه همه امامیه بر آن متفق اند ، چنانکه شیخ مفید سید مرتضی و دیگران هم دعوی اجماع میکنند .

صاحب کتاب صراط المستقیم در رجعت بخشی طولانی دارد که در جای خود بیاید ، و از کلماتش ادعای اجماع استفاده میشود ، و با اینکه عادتش مبالغه در ذکر خلاف است اینجا اصلاً اختلافی نقل نمیکند ، و مادر جایی که مطالب او را نقل میکنیم شاهد ثبوت اجماع را بیان خواهیم کرد .

و باز از جمله نشانه‌های اجماع : بسیاری حدیثهای صریحی است که در چهار کتاب و

وغيرها من الكتب المعتمدة المذكورة سابقاً، فان ذلك يدل على وجود هذه الاحاديث بل الاحاديث الكثيرة التي تزيد على هذا القدر في الاصول الاربعمائة التي أجمع الامامية على صحتها، وعرضوها على أهل العصمة (ص)، فأمرُوا بالعمل بها ووجود حديث واحد في تلك الاصول يدل على ان هذا المعنى مجمع على صحته وثبوت نقله، لدخوله في المجمع عليه.

ومما يدل على اجماع على صحة النقل ايضاً هنا ان كثرة الجماعة الذين اجتمعت العصابة على تصحيح ما يصح عنهم وأقرّوا لهم بالعلم والفقه وهم ثمانية عشر بل أكثر، قد رووا أحاديث الرجعة فظهر اجماع على الثبوت و صحة الروايات.

ومما يدل على اجماع ايضاً ما أشار اليه الشيخ في الاستبصار من ان كل حديث لامعارض له فهو مجمع عليه وعلى صحة نقله، و معلوم ان أحاديث الرجعة لم ينقلوا لها معارضاً صريحاً على ما يظهر.

سائر كتابهای معتبری که قبلاً اشاره شد ثبت است، که این خود دلیل بر وجود این حدیثها - بلکه حدیثهای بیش از این - در آن چهارصد اصل معروف است که همه امامیه بر صحتش متفق اند، و آنها را بعرض ائمه علیهم السلام رسانده اند، و دستور داده اند بآنها عمل کنند، در صورتی که بودن يك حدیث در این اصلاً دلیل است که صحتش اجماعی و نقلش ثابت است چون وقتی همه کتاب مورد اجماع و صحیح باشد البته هر يك از احادیث آن هم چنین خواهد بود.

و باز از نشانه های اجماع بر صحت نقل این حدیثها این است که : آن هیچده نفر یا بیشتری که علماً بر صحت حدیثی که نسبتش بآنان ثابت شود متفق اند، و بدانش و فقه آنها اقرار دارند، همه حدیثهای رجعت را روایت میکنند، پس معلوم میشود مطلب اجماعی و این حدیثها صحیح است.

و نیز از نشانه های اجماع این است که مرحوم شیخ طبرسی در کتاب استبصار میفرماید هر حدیثی که معارض ندارد، مضمونش؛ و صحت نقلش اجماعی است. حدیثهای رجعت هم که معارض صریحی ندارد پس صحتش اتفاقی است.

ومما يدلّ علی ذلك كثرة المصنفین الذين رووا أحاديث الرجعة فی مصنفات خاصة بها أو شاملة لها ؛ وقد عرفت من أسماء الكتب التي نقلنا منها ما يزيد علی سبعين كتاباً قد صنفها عظماء علماء الامامية ، كثقة الاسلام الكليني ، ورئيس المحدثين ابن بابويه ، ورئيس الطائفة أبي جعفر الطوسي ، والسيد المرتضى ، والنجاشي ، والكشي ، والعياشي ، وعلی بن ابراهيم ، وسليم الهلالي ؛ والشيخ المفيد ، والکراجکی والنعماني ، والصفار ، وسعد بن عبد الله ، وابن قولويه ، وعلی بن عبد الحميد ، و السيد علی بن طاوس و ولده ، ومحمد بن علی بن ابراهيم ، وسعد بن هبة الله الراوندي وفرات بن ابراهيم واليساري وأبي علی الطبرسي وولده ، وأبي منصور الطبرسي ، و ابراهيم بن محمد الثقفي ، ومحمد بن العباس بن مروان ، و البرقي ، وابن شهر آشوب والحسن بن سليمان ، والقطب الراوندي ، والعلامة ، وعلی بن عبد الکريم ، وأحمد بن داود ، والحسن بن علی بن أبي حمزة ، و الشهيد الاول ، و الشهيد الثاني ، و الحسين بن حمدان ، والحسن بن محمد بن جمهور ، والحسن بن محبوب ، وجعفر بن محمد بن مالك ، وظهير بن عبدالله ، وشاذان بن جبرئيل ، وأبي علی الطوسي ، وميرزا محمد

وباز از نشانه های اجماع این است که عده زیادی از مصنفین احادیث رجعت را در کتاب هائی مختص باین موضوع یاد رضمن مطالب دیگر نقل میکنند که نام بیش از هفتاد کتاب آنها سابقاً ذکر شد ؛ و اینها را بزرگان علمای شیعه مانند : ثقة الاسلام کلینی ، ابن بابویه - رئیس اهل حدیث - شیخ طوسی - رئیس طائفه امامیه - سید مرتضی ، نجاشی ، کشی ، عیاشی ، علی بن ابراهیم ؛ سلیم بن قیس ، شیخ مفید ، کراجکی ، نعمانی ؛ صفار ؛ سعد بن عبدالله ، ابن قولویه ، علی بن عبد الحمید ، ابن طاوس ، پسرش ، محمد بن علی بن ابراهیم ، سعد بن هبة الله راوندی ، فرات بن ابراهیم ، یساری ، ابوعلی طبرسی ، پسرش ؛ ابو منصور طبرسی ، ابراهیم بن محمد ثقفی ، محمد بن عباس بن مروان ، برقی ؛ ابن شهر آشوب ، حسن بن سلیمان ، قطب راوندی ؛ علامه ، علی بن عبد الکريم ، احمد بن داود ، حسن بن علی بن أبي حمزة ، شهید اول ؛ شهید ثانی ، حسین بن حمدان ، حسن بن محمد بن جمهور ؛ حسن بن محبوب جعفر بن محمد بن مالك ، ظهیر بن عبدالله ، شاذان بن جبرئيل ، أبوعلی طوسی ، میرزا محمد

الاسترا بادی ، و محمد بن علی الخراز القمی ، و علی بن عیسی الاربلی ، و عبد الله بن جعفر الحمیری ، والحافظ رجب البرسی ، و علی بن یونس العاملی ، والحسن بن محمد الدیلمی ، والسید الرضی و غیرهم فقد صرحوا بصحة الرجعة ونقلوا أحاديثها كما ستعرفه ان شاء الله تعالى ، وقد نقل جماعة منهم الاجماع على ذلك ولم يظهر مخالف وتقدم بعض عباراتهم .

وقد قال الشيخ المفيد في أجوبة المسائل العكبرية حين سئل عن قوله تعالى «انا لننصر رسلنا والذين آمنوا في الحياة الدنيا ويوم يقوم الاشهاد» فأجاب بوجوه فقال وقد قالت الامامية ان الله تعالى ينجز الوعد بالنصر للاولياء قبل الاخرة عند قيام القائم الكربة التي وعد بها المؤمنون في العاقبة .

وروى المفيد في كتاب الفصول عن الحارث بن عبد الله انه قال : كنت جالسا في مجلس المنصور هو بالجسر الاكبر و سوار القاضي عنده ، و السيد الحميري ينشده :

استرا بادی ، محمد بن علی خراز قمی ، اربلی ، حمیری ، حافظ رجب برسی ؛ علی بن یونس عاملی ، دیلمی . سید رضی ، و دیگران مینویسند و همه بصحت رجعت تصریح دارند و - چنانکه خواهد آمد - حدیثهای رجعت را نقل میکنند بعضی هم نقل اجماع میکنند ، مخالفی نیز پیدا نشده و قسمتی از عبارات آنها قبلا گذشت .

شیخ مفید در جواب مسئله هائی - که از دهکده کنار دجله بنام عکبر ابرسیده بودند درباره سؤالی راجع باین آیه : «ما یمبران خود . و کسانی را که ایمان آورده اند در این زندگی دنیا و روزی که گواهان برخیزند یاری میکنیم سورة مؤمن . آیه ۵۱» چند جواب میدهد از جمله میفرماید : امامیه معتقدند که خداوند تعالی بانصرت دوستان خود . پیش از آخرت هنگام قیام حضرت قائم ، و در آن رجعتی که راجع باخر کار بمؤمنین وعده داده ، بوعده خویش وفا میکند .

و نیز مرحوم مفید در کتاب فصول از حارث بن عبد الله نقل میکند گفت : در کنار جسر بزرگ در مجلس منصور نشسته بودم ، «سوار» قاضی هم آنجا بود ؛ سید حمیری این اشعار را خواند : «ترجمة اشعار» :

ان الاله الذی لاشیء الا یشهد      اُتاکم الملك للدنیا وللدین  
 اُتاکم الله ملکاً لا زوال له      حتی یقاد الیکم صاحب الصین  
 وصاحب الهند مأخوذ برمتہ      وصاحب الترتک محبوس علی هون  
 حتی أتى علی القصيدة والمنصور مسرور ، فقال سوار : ان هذا یعطیک  
 بلسانه ماليس فی قلبه ، الی أن قال : وانه لیقول بالرجعة ویتناول الشیخین بالسب  
 والوقیعة ، فقال السید : اماقوله : انی اقول بالرجعة فانی اقول بذلك علی ما قال الله  
 تعالی : «و یوم نحشر من کل امة فوجاً ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون» و قال فی  
 موضع آخر : «وحشرناهم فلم نغادر منهم احداً» فعلمنا ان هاهنا حشرین أحدهما عام  
 والآخر خاص و قال سبحانه : «ربنا أمتنا الاثنین و أحيیتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا»  
 و قال تعالی : «فأما ته الله مائة عام ثم بعثه» وقال تعالی : «الم ترالی الذین خرجوا  
 من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم » فهذا کتاب الله و قد

آن خدائی که هر چیز را میندشمارد اسطنت دنیا و دین عطا کرد

سلطنتی که زوال ندارد ! پادشاه چین را بسوتیان میکشند

سلطان هند در قبضه شما است رئیس ترکان بخواری در زندان تان بسرمیبرد

قصیده را با آخر رساند و منصور با مسرت گوش میداد «سوار» گفت : این مرد چابلو سی  
 میکند ، زبان و دلش در مدح شما موافق نیست . . . . . برگشت معتقد است عمرو ابوبکر  
 را دشنام میدهد ، و بیدی یاد میکنید ، سید جواب داد : اما رجعت ! آری من بآن عقیده مندم  
 و از قرآن و سنت دلیل دارم : خدا میفرماید : «روزی که اهر جمعیتی دسته ای از آنها را  
 که آیات ما را دروغ پندارند محشور کنیم ، و بازداشت شوند ، سوره نمل؛ آیه ۸۳» و جای  
 دیگر فرماید : «آنان را محشور کنیم و احدی را و انگذاریم ، کهف ، ۴۷» پس معلوم میشود  
 دو حشر در کار است یکی عمومی دیگری خصوصی و نیز فرماید «پرورد گارا ما را دوبار میراندی  
 و دوبار زنده کردی آنگاه بگناهان خویش اقرار کردیم ، غافر: ۱۱» و نیز فرماید : «آن  
 گاه وی را صد سال میراند ، سپس زنده اش کرد بقره ۲۵۹» و باز میفرماید : «مگر قصه  
 آنها ندانستی که هزارها بودند و از بیم مرگ از دیار خود بیرون شدند ، آنگاه خداوند  
 فرمود ؟ بمیرید سپس زنده شان کرد ، بقره ۲۴۳» این از قرآن ، و اما سنت ! پیغمبر (ص) فرماید :

قال رسول الله ﷺ : يحشر المتكبرون في صورة الذر يوم القيمة .

وقال ﷺ : لم يجز في بني اسرائيل شيء الا ويكون في امتي مثله حتى الخسف والمسح والقذف .

وقال حذيفة : ما أبعد أن يمسح الله كثيراً من هذه الامة قرده وخنزير؛ فالرجعة التي أذهب اليها ما نطق به القرآن وجاءت به السنة ، و اني لا اعتقد ان الله يرد هذا يعني سواراً الى الدنيا كلباً أو قردهاً أو خنزيراً أو ذرة ، فانه والله متكبر متجبر كافر ، فضحك المنصور وانشأ السيد يقول :

جائيت سواراً بشماله      عند الامام الحاكم العادل

الى آخر الايات .

وقال المفيد ايضاً في الكتاب المذكور سأل بعض المعتزلة شيخاً من أصحاب الامامية وانا حاضر في مجلس فيهم جماعة كثير من أهل النظر و المتفقه فقال : اذا كان من قولك ان الله يرد الاموات الى دار الدنيا قبل الآخرة عند القائم ليشفى

روز قيامت متكبران بصورت مورچه محشور شوند .

ونيز فرمايد : هيچ چيز در بني اسرائيل واقع نشد مگر اينكه نظيرس درامت من هم واقع شود حتى خسف (بزمن فرود رفتن) ومسح (بصورت حيواني تبديل شدن) و قذف (كه ظاهرأمراد سنگ باریدن است) وحذيفه گويد : من بعيد نميدانم كه خدا بسيارى از اين امت را بصورت ميمون و خوك كند .

پس رجعتي كه من معتقدم قرآن وسنت تصديق ميكند ، ومن عقیده دارم كه خدا اين «سوار» را بصورت سگ يا ميمون ، يا خوك يا مورچه بدنيا برميگرداند ، زيرا بخدا قسم متكبر و سرکش و كافراست ، منصور خنديد و سيد اين اشعار را خواند :

« ترجمه شعر » در حضور امام حاكم عادل برابر سوار طرف چپ دانه زد تا آخر اشعار

ونيز شيخ مفيد در همان كتاب فرمايد : در مجلسي بودم كه عده زيادي از محققين وفقهاء حضور داشتند بكي از معتزليها (فرقه اي از سنين) از شيخي امامي مذهب پرسيد : بنابر اعتقاد شما كه : پيش از قيامت هنگام قيام حضرت قائم (ع) خداوند براي شفای دل مؤمنين



المؤمنين كما زعمتم من الكافرين ، و ينتقم لهم منهم كما فعل من بنى اسرائيل ، حيث يتعلقون بقوله تعالى «ثم رددنا لكم الكرة عليهم» فما الذى يؤمنك أن يتوب يزيد وشمرو ابن ملجم ويرجعوا عن كفرهم ، فيجب عليك ولايتهم والقطع بالشواب لهم ، وهذا خلاف مذهب الشيعة ؟ فقال الشيخ المسئول عنه : القول بالرجعة انما قلته من طريق التوقيف ، وليس للنظر فيه مجال ، وانا لأجيب عن هذا السؤال لانه لانص عندى فيه ، ولا يجوز لى ان أتكلف من غير جهة النص الجواب ، فشنع السائل وجماعة من المعتزلة عليه بالعجز والانقطاع .

قال الشيخ أيداه الله : فأقول انا ان عن هذا السؤال جوابين أحدهما : ان العقل لا يمنع من وقوع الايمان ممن ذكره السائل ، لانه يكون اذا كان قادراً عليه ومتمكناً منه ، لكن السمع الوارد عن ائمة الهدى بالقطع عليهم بالخلود فى النار ، والتدين بلعنهم والبراءة منهم الى آخر الزمان منع من الشك فى حالهم ، وأوجب القطع على سوء اختيارهم ، فجزوا فى هذا الباب مجرى فرعون وهامان وقارون ، ومجرى من

وانتقام از كفار مردگان رازنده ميكنند چنانكه در بنى اسرائيل زنده كرد ، وباین آیه استشهاد ميكنيد : «سپس بر ضد آنها دولت بشما داديم ، بنى اسرائيل آیه ۶» پس ممكن است يزيد وشمرو وابن ملجم از كفر خویش باز گردند ، در این صورت تو باید با آنها طرح دوستی افکنی و مطمئن باشی که خداوند ثوابشان میدهد با اینکه این خلاف مذهب شیعه است ؟ شیخ گفت : رجعت از مسائل دینی محض است و بدلیل عقلی ثابت نشده تا قابل بحث و تحقیق باشد ، و من چون حدیثی در موضوع این سؤال در دست ندارم از پیش خود نمیتوانم پاسخی بدهم ، شخص سائل و جمعی از معتزلیان شیخ را که در جواب مانند ملامت کردند . بنظر من این پرسش دو جواب دارد :

**اول** اینکه گرچه عقلاً ممکن است نامبردگان ایمان آرند ، چون قدرت بر ایمان پیدا میکنند ، اما شرعاً ممکن نیست ، زیرا روایاتی از ائمه علیهم السلام رسیده که اینها همیشه در آتش اند ، و تا آخر الزمان مردم موظف اند لعنتشان کنند ، و از آنان بیزاری جویند ، بحکم این روایات بدون شك باید مطمئن بود که اینها ایمان نیارند ، چنانکه در حال فرعون وهامان وقارون و سایر اشخاصی که خداوند وعده آتش هیشگی بآنها

قطع الله على خلوده في النار ، ودلّ القطع على انهم لا يختارون الايمان ممن قال الله « ولو أننا نزلنا اليهم الملائكة وكلمهم الموتى وحشرنا عليهم كل شيء قبلا ما كانوا ليؤمنوا الا أن يشاء الله » يريد الآن يلجئهم الله ، والذين قال الله تعالى فيهم: «ولو أسمعهم لتولّوا وهم معرضون» و قال تعالى لابلّيس « لا ملأنّ جهنم منك وممن تبعك منهم أجمعين » وقال «وانّ عليك لعنتى الى يوم الدين» وقال «ولورده العادوا لمانهوا عنه» وقال : « سيصلى ناراً ذات لهب » فقطع عليه بالنار و امن من انتقاله الى ما يوجب له الثواب واذا كان الامر على ما وصفناه بطل ما يتوهموه «والجواب الاخر» ان الله سبحانه اذ ارد الكافرين الى الرجعة لينتقم منهم لم يقبل لهم توبة و جروا في ذلك مجرى فرعون لما ادركه الفرق قال : « آمنت انه لا اله الا الذى آمنت به بنو اسرائيل وانا من المسلمين » قال سبحانه له «آلآن وقد عصيت قبل و

داده و خبر داده که ایمان نمیآوردند ، نباید شك کرد ، چون در قرآن (نسبت بعدهای) می فرماید : «اگرما فرشتگان را بسوی آنها فرستیم ، و مردگان با آنان سخن گویند ، و هر چیزی را دسته دسته بر آنها بفرستیم ایمان نیارند مگر اینکه خدا بخواهد - یعنی مگر اینکه خدا مجبورشان کند - انعام : ۱۱۱» و نیز (درباره عده دیگر) میفرماید : « و اگر (گوش دل) آنها را شنوایم می کرد بحال اعراض پشت می کردند . انفال: ۲۳) و بشیطان میفرماید : «جهنم را از وجود تو و از همه پیروانت از بنی آدم پر کنم ص ۸۵» و نیز فرماید «لعنت من تاروژ قیامت بر تو باد ص : ۲۸» و فرماید : «اگرهم (بدنیا) برگردند باز بکارهای حرام میگیرند انعام: ۲۸» و (راجع باب اوله) فرماید : «بزودی در آتش شعله وری داخل شود لهب: ۳» وی را جزماً از اهل آتش شمرده و اطمینان داده که بر اخیار باز نیگردد ، بنابراین پندار معترض باطل میشود .

**جواب دوم** اینکه خدا توبه کفاری را که برای انتقام در رجعت باز میگرداند قبول نفرماید چنانکه توبه فرعون را در حال غرق نپذیرفت که «گفت ایمان آوردم که جز خدائی که بنی اسرائیل بوی ایمان آورده اند خدائی نیست و من از مسلمینم - خداوند فرمود : - اینک ؟ ! با اینکه پیش از این نافرمانی کردی و جزء مفسده جوین بودی ؟ سوره یونس

كنت من المفسدين « فرد الله عليه ايمانه ولم ينفعه في تلك الحال ندمه و اقلاعه و كاهل الاخرة الذين لا يقبل الله لهم توبة ولا ينفعهم ندم لانهم كالملاحين الى ذلك الفعل ولان الحكم تمنع من قبول التوبة ابدأ و توجب اختصاصها ببعض الاوقات و هذا هو الجواب الصحيح على مذهب الامامية وقد جاءت به آثار متظافرة عن آل محمد فيروى عنهم في قوله تعالى : « يوم يأتي بعض آيات ربك لا ينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت من قبل او كسبت في ايمانها خيراً قل انتظروا انا منتظرون » فقالوا ان هذه الآية هي القائم فاذا ظهر لم تقبل توبة المخالف و هذا يبطل ما اعتمده السائل .

**فان قيل** فيكون الله قد اغرى عباده بالعصيان و اباحهم الهرج والمرج و

۹۰، ۹۱» خداوند ایمان وی را رد کرد ، و بشیمانی آنوقت سودش نبخشید ، همانطور که توبه کفار در آخرت مقبول نشود ، و بشیمانیشان سود ندمد ، زیرا شبیه توبه اضطراری است و از روی میل و اختیار نیست علاوه حکم که (برای مجرم) صادر شد برای همیشه مانع قبول توبه است و جواب صحیح موافق مذهب امامیها همین است ، روایتهای زیادی هم باین مضمون از آل محمد (ص) وارد شده ، چنانکه در تفسیر این آیه : « روزی که بعضی از نشانه های پروردگارت بیاید آنکس که قبلاً ایمان نیاورده ، یا در ایمانش خیری بدست نیاورده دیگر ایمانش سود ندهد بگو منتظر باشید ما هم منتظریم انعام ، ۱۵۸ » از ائمه نقل میکنند که مراد از این نشانه : حضرت قائم است ، که چون ظاهر شود توبه مخالف قبول نشود ، و با این بیان بطلان مبنای اعتراض روشن شود .

(بعضی دیگر از آیات قرآن هم همین معنی را تأیید میکند ، مثل این آیه : چون عذاب ما بدیدند گفتند : بخدای یگانه ایمان آوردیم و بآنچه شریک وی قرار داده بودیم کافر شدیم ، ولی هنگامی که عذاب ما را دیدند ایمان آورد نشان سودی نداد ، این روش خدا است که درباره بندگانش جاری بوده ، و آنجا کافران زبان کرده اند سوره مؤمن آیه ۸۴ ۸۵ این آیه بطور واضح میگوید : روش خدائی این است که ایمان وقت گرفتاری بعد از عذاب خدا نتیجه بخش نیست . مترجم) .

«اگر گویند» : بنابراین خداوند بندگان را بمعصیت واداشته ، هر ج و مرج وطنیان

الطغيان ، لانهم اذا كانوا يقدرّون علي الكفر وأنواع الضلال وقد يثسوا من قبول التوبة ، لم يدعهم داع الى الكفّ عما في طباعهم ، ولا انزجروا عن فعل قبيح ، ومن وصف الله باغراء خلقه بالمعاصي فقد اعظم الفرية عليه .

**قيل لهم :** ليس الامر على ما ظننتموه ، وذلك ان الدواعي لهم الي المعاصي تكون مرتفعة اذ ذاك ، لانهم علموا بما سلف لهم من العذاب الي وقت الرجعة ، على خلاف ائمتهم ، ويعلمون في الحال انهم معذبون على ما سبق لهم من العصيان ، وانهم ان راموا فعل قبيح تزايد عليهم العقاب في الحال ، وان لزمنا هذا السؤال لزم جميع أهل الاسلام مثله في أهل الاخرة ، وابطال توبتهم ، فما أجابوا به فهو جوابنا .

**فان قيل :** على الجواب الاول كيف يتوهم من القوم الاقامة علي العناد ، و قد عاينوا العقاب في القبور وحلّ بهم عند الرجعة العذاب ، وكيف يصح ان تدعوهم الدواعي الي ذلك ؟ .

را روا دانسته زیرا وقتی که عده ای از قبول توبه ناامید شوند و قدرت بر هر گونه کفر و انحرافی هم داشتند دیگر چیزی از طبع سرکش و کارهای زشتشان جلو گیری نمیکند ، و البته هر کس بخدا نسبت دهد که بندگان را بمعصیت و امیدارد تهمت بزرگی زده .

«جواب گوئیم» : مطلب این طور نیست که شما پنداشتید ، چون این عده تا موقع رجعت عذابهایی را که در اثر مخالفت با ائمه دچار شده اند فهمیده اند و خبر دارند که گناهان سابق چه عذابهایی برایشان اندوخته و هر چه بیشتر گناه کنند عذابشان سخت تر خواهد شد و اگر این اعتراض بما وارد باشد نظیر این - راجع بقبول نشدن توبه کافران در آخرت - بهمه مسلمانان وارد است هر چه دیگران - در آنجا - جواب دادند ما هم اینجا جواب میدهم .

«اگر گویند» بنابر جواب اول چگونه ممکن است اشخاصی که در قبر کیفر کار بد دیدند و در رجعت عذاب حق چشیده اند باز بر سختی خود ادامه دهند و داعی کفر و دشمنی با اهل حق در وجودشان باشد ؟

قيل: یصحّ ذلك لان جميع ما عددتموه لا يمنع من دخول الشبهة عليهم في استحسان الخلاف، لانهم یظنون انهم انما بعثوا بعد الموت تكريماً لهم و لیلوا الدنيا كما كانوا یظنون، و اذا حلّ بهم العقاب توهموا قبل مفارقة ارواحهم أجسادهم ان هذا ليس علی سبيل الاستحقاق، و انه من الله تعالى كما حلّ بالانبياء، و لأصحاب هذا الجواب ان یقولوا: ليس ما ذكرناه بأعجب من أمر قوم موسى و عیادتهم العجل، و قد شاهدوا منه الايات و عاينوا ما حلّ بفرعون و ملائكة من العذاب علی الخلاف، و لأبأعجب من اقامة أهل الشرك علی خلاف رسول الله ﷺ و هم یعلمون عجزهم عن مثل ما أتى به من القرآن، و یشهدون معجزاته و آیاته و یجدون وقوع ما یخبر به علی حقایقه، من قوله «سیهزم الجمع و یولّون الدبر» و قوله: «لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله آمنین» و قوله: «غلبت الروم فی أدنى الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون» و غیر ذلك، و ما حلّ بهم من العذاب بسیفه، و هلاك من

«جواب گوئیم»: این مانعی ندارد، چون این جهاتی که گفتید هیچیک از ورودشبهه دردل اینها و خوش داشتن مخالفت خدا جلو گیری نمیکنند، زیرا ممکن است گمان کنند بعد از مرگ زنده شده اند تا بآرزوهای سابق برسند و زمام امور را بدست گیرند و عذابهای خدا را کيفر عمل ندانند بلکه خیال کنند نظیر مصیبتهایی است که بر پیغمبران وارد می شد این مطلب از گوساله پرستی قوم موسی عجیب تر نیست که با دیدن معجزات موسی و گرفتاری فرعون و یارانش بعد از خدا باز از خدای موسی دست برداشتند.

و نیز از مخالفت مشرکان با پیغمبر (ص) عجب تر نیست، که فهمیدند با قرآن تاب مقاومت ندارند، معجزات دیگر وی را دیدند، صحت خبرهای غیبی او را یافتند دیدند (راجع بکفار مکه از زبان قرآن) فرمود: «بزودی این گروه شکست میخورند و بجنگ پشت میکنند» و شد، بمسلمین وعده داد: «بخواست خدا این وارد مسجد الحرام شوید» و شدند در باره رومیان فرمود: «رومیان در نزدیک این سرزمین مغلوب گشتند و باز پس از شکست غالب میشوند روم ۱ - ۲» و شدند، اخبار غیبی دیگر را دیدند عذاب شمشیرش را چشیدند

توعده بالهلاك هذا ، و فيمن اظهر الايمان به المتناقضون ينصافون في خلافه السي  
أهل الشرك .

على ان هذا السؤال لايسوغ لاصحاب المعارف من المعتزلة لانهم يزعمون ان  
اكثرا المخالفين على الانبياء كانوا من أهل العناد ، وان جمهور الذين يظهرون الجهل  
بالله تعالى يعرفونه على الحقيقة ، ويعرفون أنبياءه وصدقهم ، ولكنهم على اللجاجة  
والعناد ، فلا يمتنع أن يكون الحكم في الرجعة وأهلها على هذا الوصف ، وقد قال الله  
تعالى : «ولو ترى اذ وقفوا على النار فقالوا ياليتنا نردو لانكذب بآياتنا و نكون  
من المؤمنين بل بدلهم ما كانوا يخفون من قبل لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم  
لكاذبون » فأخبر الله سبحانه ان أهل العقاب لو ردهم الى الدنيا لعادوا الى  
الكفر والعناد ؛ مع ما شاهدوا في القبور في المحشر من الاهوال ، و ما ذاقوا من  
أليم العذاب .

ديدند هر که را وعده هلاک داد هلاک شد با اینکه همه این اعجازها را دیدند باز جمعی  
مشرك از مخالفت وی دست نکشیدند ، و جمعی منافق ظاهر مسلمان با مشرکان همدست  
شدند .

علاوه معتزلیهای «اصحاب معارف» نباید چنین اعتراضی بکنند چون اینها معتقدند  
بیشتر مخالفین پیمبران اهل ستیزه و دشمنی اند و همه آنها که دعوی نشناختن خدا میکنند  
دروغ میگویند و واقعاً خدا را میشناسند پیمبران را میشناسند درستی گفتار آنان را میدانند  
ولی از سر لجاجت و دشمنی اقرار نمیکنند ، بنابر این ممکن است در رجعت هم مطلب از  
همین قرار باشد .

چنانکه خداوند (درباره دوزخیان) میفرماید : «اگر به بینی آندم که بر سر دوزخ  
نگاهشان داشته اند میگویند : ایکاش (بدنیا) بر میگشتم و دیگر آیات خدا را تکذیب نمی  
کردیم و از مومنان بودیم بلکه آنچه را قبلاً مخفی میکردند بر آنان هویدا شده ، اگر  
هم باز گردند چیزی که از آن منعشان کرده اند بر گردند ، و اینان دروغگویند سوره  
انعام آیه ۲۷» خداوند خبر میدهد که اگر چه نمیان را بدنیا بر گردانند بکفر و ستیزه باز  
گردند با اینکه در قبر و قیامت وحشتناک و عذابهای دردناک چشیده اند .

وقال فی الارشاد عند علامات ظهور القائم عليه السلام : و أموات ينشرون من القبور الى الدنيا ، فيتعارفون فيها و يتزاورون .

و قال فی جواب المسائل المروية لما سئل عما يروى عن الصادق عليه السلام فی الرجعة و ما معنى قوله : ليس منا من لم يقبل بمتعتنا و يؤمن برجعتنا ، أهي حشر فی الدنيا مخصوص للمؤمن أو لغيره من الظلمة الجبارين قبل يوم القيمة ؟ فكتب الشيخ بعد الجواب عن المتعة و اما قوله : من لم يقبل برجعتنا فليس منا ، فانما أراد بذلك ما يختصه من القول به ، في ان الله تعالى يحشر قوماً من امة محمد بعد موتهم قبل يوم القيمة و عذامذهب يختص به آل محمد ، و القرآن شاهد به قال الله تعالى في ذكر الحشر الاكبر يوم القيمة « و حشرنا هم فلم نغادر منهم أحداً » و قال سبحانه في حشر الرجعة قبل يوم القيمة : « و يوم نحشر من كل امة فوجاً ممن يكذب بآياتنا » فاخبر ان الحشر حشران عام و خاص .

وقال سبحانه مخبراً عن يحشر من الظالمين انه يقول يوم الحشر الاكبر :

در کتاب ارشاد در نشانه‌های ظهور حضرت قائم (ع) میفرماید : و نیز مردگانی از قبرها بدنيا برگردند همدیگر را بشناسند ، و بدیدن یکدیگر گردوند .

و در جواب مسائلی که از « مرو » پرسیده بودند ، در جواب این سؤال که : از حضرت صادق (ع) نقل است که فرمود : هر که متعه ما را نپذیرد و بر رجعت ما ایمان نیارد از ما نیست . این رجعت مربوط بدنيا است یا نه ؟ مخصوص مؤمنان است یا غیر مؤمنان از مستمگران و جباران هم زنده میشوند ؟ (در جواب این سؤال) پس از جواب راجع بمتعه **هیچگونه** میفرماید : هر که بر رجعت ما ایمان نیارد از ما نیست ، مراد آن رجعتی است که عقیده بآن مختص آل محمد است ، یعنی محشور شدن جمعی از امت محمد (ص) پس از مرگ پیش از قیامت و این عقیده مختص بآل پیغمبر است قرآن نیز گواه آن است که درباره قیامت کبری میفرماید « همه را محشور کنیم و احدی را وانگذاریم » و درباره رجعت پیش از قیامت میفرماید : « روزی که از هر گروهی دسته‌ای از آنها را که آیات ما را تکذیب کنند محشور کنیم » پس بحکم قرآن حشر دو قسم است : عمومی و خصوصی ، و نیز راجع بستمگرانی که (در رجعت)

«ربنا أمتنا اثنتين وأحييتنا اثنتين فاعترفنا بذنوبنا فهل إلى خروج من سبيل» وللعمامة في هذه الآية تأويل مردود ، وهو أن قالوا : المعنى انه خلقهم أمواتاً ثم أمتهم بعد الحيوية وهذا باطلا لا يستمر على لسان العرب ، لان الفعل لا يدخل الاعلى من كان بغير الصفة التي انطوى اللفظ على معناها ، ومن خلقه الله أمواتاً لا يقال أمتاه ، وانما يدخل ذلك فيمن طرأ عليه الموت بعد الحيوية ؛ كذلك لا يقال أحياء الله ميتاً الا أن يكون قبل احيائه ميتاً ، وهذا بين لمن تأمله وقد زعم بعضهم ان المراد الموت التي يكون بعد سؤالهم في القبور فتكون الاولى قبل الاقبار ، والثانية بعده ؛ وهذا ايضاً باطل من وجه آخر هو ان الحيوية للمسائلة ليس للتكليف ، فيندم الانسان على ما فاتته في حاله ، وندم القوم على ما فاتهم في حياتهم المرتين يدل على انهم لم يرد الحيوية المسائلة لكنه أراد حيوة الزجعة التي يكون لتكليفهم الندم على تقريطهم

محشور شوند ميفرمايد : « روز قيامت ميگویند : پروردگارا ! ما را دونوبت میراندى و دو نوبت زنده کردى سپس بگناهان خویش اقرار کردیم آیاداهى بسوى بیرون رفتن هست مؤمن : ۱۱ » سنیان در این آیه تأویل مردودی دارند ، گویند : مراد این است که : اول بحالت مرده و بیجان بودند (یعنی حالت پیش از نطفه) آنگاه زنده شدند (یعنی بصورت بشر زنده درآمدند) سپس بمیرند و بعد از مرگ در قیامت زنده شوند این تأویل باطل است و بازبان عرب راست نباید چون موجودی که از افاضل خلقت مرده و بیجان است نمیگویند خدا آنرا میراند ، بلی اگر زنده باشد و بمیرد این گفتار صحیح است همچنین نمیگویند خدا زنده اش کرد مگر اینکه سابقاً مرده باشد و تمام کادهاى که بکسى نسبت میدهند همینطور است ، باید حالت قبلى با حالت بعدى مخالف باشد تا نسبت صحیح باشد ، و این مطلب با تأمل واضح میشود .

بعضی گمان کرده اند مراد از زنده شدن اول هنگام سؤال قبر است ، پس مرگ اول همین مرگ عادى است ، و مرگ دوم بعد از سؤال قبر ، این هم از راه دیگر باطل است ، زیرا زنده شدن در قبر برای تکلیف نیست که آنجا انسان از چیزهاى که از دستش رفته پشیمان شود در صورتی که این عده بر آنچه در هر دو زندگانی از دستشان رفته پشیمان میشوند پس معلوم میشود مراد زنده شدن قبر نیست ، زندگانی رجعت است که موظف اند از تندرویهای



فلا يفعلون ذلك فيندمون يوم العرض على ما فاتهم من ذلك ، والرجعة عندنا يختص بمن محض الايمان و محض الكفر ، دون من سوى هذين الفريقين ، فاذا اراد الله تعالى على ما ذكرناه اوهم الشياطين اعداء الله عزو جل انهم انما ردوا الى الدنيا لطغيانهم على الله ، فيزدادوا عتوا فينتقم الله منهم بأوليائه ، ويجعل لهم الكفرة عليهم ، فلا يبقى منهم الا امن هو مغموم بالعذاب ، و تصفوا الارض و يكون الدين لله وقد قال قوم : كيف يعود الكفار بعد الموت الى طغيانهم وقد عاينوا عذاب البرزخ ؟ فقلت : ليس ذلك بأعجب من الكفار الذين يشاهدون العذاب فيقولون : « ياليتنا نرد » ولانكذب بآيات ربنا و نكون من المؤمنين » فقال الله تعالى : « ولوردوا لعادوا لما نهوا عنه » فلم يبق للمخالف بعد هذا شبهة يتعلق بها

وقال السيد المرتضى علم الهدى في جواب المسائل التي وردت من الرى حيث سألوا عن حقيقة الرجعة لان شاذ الامامية يذهبون الى أن الرجعة رجوع دولتهم في أيام القائم دون رجوع أجسامهم .

خوبش توبه کنند و نمیکند از این جهت در قیامت برای ازدست دادن فرصت پشیمان میشوند و رجعت نرد مامختص مؤمن خالص و کافر خالص است چون کافران باراده خدا زنده شوند شیطان بدل آنها میافکند که چون شما مردمی یاغی و سرکش بودید بد دنیا برگشتید این خیال شیطانی سرکشی آنان را زیاد میکند ، خدا هم دوستانش را بر آنان مسلط میکند و بدست ایشان از آنان انتقام میکشد ، عذاب همه را فرا میگیرد ، زمین از وجود پلیدشان پاک میشود و دین بخدا منحصر میگردد ، بعضی گویند : چگونه ممکن است این عده با دین عذابهای برزخ باز بطغیان خود برگردند ؟! جواب اینکه این موضوع از حال کفاری که عذاب قیامت را می بینند عجیب تر نیست که میگویند : ایکاش بر میکشتم و آیات خدا را تکذیب نمیکردیم و از مؤمنان میشدیم ، و باز خدا میفرماید : اگر هم برگردند باز بکارهایی که منعشان کردند بر میگردند ، پس دیگر جای شبهه برای مخالف رجعت نیماند .

سید مرتضی در جواب مسائلی که از روی سؤال کرده بودند در جواب این سؤال که : حقیقت رجعت چگونه است ؟ چون عده کمی از امامیهها گویند مراد رجوع دولت اهل بیت (ع) در زمان حضرت قائم علیه السلام است نه رجوع بدن آنها ؟ .

**الجواب** ان الذى تذهب اليه الشيعة الامامية ان الله يعيد عند ظهور امام الزمان المهدي عليه السلام قوماً ممن كان تقدّم موته من شيعته ليفوزوا بثواب نصرته ومعونته ، ومشاهدة دولته ، ويعيد ايضاً قوماً من أعدائه لينتقم منهم ، والدليل على صحة ذلك ان ذلك لا شبهة على عاقل انه مقدور لله غير مستحيل فانا نرى كثيراً من مخالفينا ينكرون الرجعة انكار من يراها مستحيلة ، و اذا ثبت جواز الرجعة فالطريق الى اثباتها اجماع الامامية ، فانهم لا يختلفون فى ذلك ، واجماعهم قد بينا فى غير موضع من كتبنا انه حجة ، وبيننا ان الرجعة لا تنافى التكليف فلا يظن ظان ان التكليف معها باطل ، فان التكليف كما يصح مع ظهور المعجزات فكذا يصح مع الرجعة لانه ليس فى ذلك ملجى الى فعل الواجب وترك القبيح ، فأما من تأول الرجعة بان معناها رجوع الدولة دون رجوع الاشخاص و احياء الاموات ، فان قوماً من الشيعة لما عجزوا عن نصره الرجعة يأولوا على هذا التأويل ، وهذا غير

**هيفرمايد :** جواب اينكه شيعة امامى مذهب معتقدند كه هنگام ظهور امام زمان (ع) خداوند جمعى از شيعة را كه مرده اند زنده مي كند تا بواب بارى او برسد و دولتش رابيه يابند ، و نيز عده اى از دشمنانش را هم بر مي گردانند تا از آنان انتقام گيرد ، و دليل صحت آن اينكه بدون شبهه امرى است ممكن و تحت قدرت خداوند - گرچه از شدت انكار بعض مخالفين بنظر ميرسد كه آنرا محال ميدانند امكانش كه معلوم شد راه اثباتش اجماع اماميه است زيرا در آن اختلافى ندارند ، در كتابهاى خود چند جا تذکره داده ايم كه اجماع آنان حجت است و بيان کرده ايم كه رجعت با تكليف منافات ندارد ، كسى خيال نكند كه تكليف باطل ميشود (يعنى زنده شدن مردگان خواه ناخواه سبب ايمان آوردن آنان ميشود و نميتوانند ب كفر سابق برگردند) زيرا همانطور كه ظهور معجزات از تكليف جلو گيرى نمي كند ، رجعت هم نخواهد كرد ، چون مردم را بانجام واجبات و ترك گناهان و ادار نمي كند .

**اما** آنها كه رجعت را تأويل كرده ، گویند مراد باز گشت دولت امامه است نه باز گشت مردگان به دنيا اينها چون نميتوانند رجعت را اثبات كنند دست بتأويل ميزنند ، ولي اينجا

صحیح لان الرجعة لم تثبت بظواهر الاخبار المنقولة فتطرق التأویلات علیها ، و کیف تثبت ما هو مقطوع علی صحته باخبار الآحاد التي لاتوجب العلم ، وانما المعول فی اثبات الرجعة علی اجماع الامامية علی معناها ، بان الله یحبی أمواتاً عند قیام القائم من أولیائه و أعدائه ، فکیف یتطرق التأویل علی ما هو معلوم فالمعنی غیر محتمل « انتهى » .

وقال السید رضی الدین بن طاووس فی الطرائف : روى مسلم فی صحیحہ فی أوایل الجزء الاول باسناده الی الجراح بن ملیح ، قال : سمعت جابراً یقول : عندي سبعون ألف حدیث عن أبي جعفر الباقر عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله تركوها كلها . ثم ذكر مسلم فی صحیحہ باسناده الی محمد بن عمر الرازی قال : سمعت جریراً یقول لقیتم جابر بن یزید الجعفی فلم أكتب عنه لانه كان یؤمن بالرجعة . قال ابن طاووس : انظر کیف حرموا أنفسهم الانتفاع بروایة سبعین ألف حدیث

تأویل را ندارند ، زیرا دلیلش ظواهر اخبار نیست تا قابل تأویل باشد ، امر حتمی و قطعی ممکن نیست مدرکش خبر واحد هائی باشد که یقین آور نیست ، دلیلش اجماع امامیه است که باتفاق معتقداند . هنگام قیام حضرت قائم (ع) خداوند جمعی از دوستان وعده ای از دشمنان خود را زنده میکند ، پس مطلب قطعی و حتمی است ، احتمالی نیست که تأویل پذیر باشد ؛ پایان کلام سید مرتضی (ره) .

سید رضی الدین بن طاووس در کتاب طرائف میفرماید : مسلم در أوائل جزء اول صحیح خود از جراح بن ملیح نقل میکند که گفت : شنیدم جابر میگفت : من هفتاد هزار حدیث از حضرت باقر از پیغمبر اکرم (ص) دارم که هیچک را (سنیان) از من فرا نمیگیرند و نقل نمیکنند .

سپس در همان کتاب صحیح از محمد بن عمر رازی نقل میکند که گفت : شنیدم جریر میگفت : من جابر جعفی را ملاقات کردم ولی حدیثی از او یاد داشت نکردم ، چون بر جعت عقیده داشت .

« ابن طاووس فرماید » ببین چگونه خود را از هفتاد هزار حدیث پیغمبرشان - که

عن نبیهم بروایة أبی جعفر علیه السلام الذی هو من أعیان أهل بیته ، الذین أمرهم الله بالتمسك بهم ، و ان أكثر المسلمین أو کلسهم قدروا احياء الاموات فی الدنیا ، و حدیث احياء الله الاموات فی القبور للمسئلة ، وقد تقدمت روايتهم عن أهل الکھف و هذا کتابهم يتضمن «الم ترالی الذین خرجوا من دیارهم وهم ألوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياءهم» و السبعون الذین أصابهم الصاعقة مع موسى ، و حدیث العزیر و من أحياء عیسی بن مریم ، و حدیث جریج الذی أجمع علی صحته ، و حدیث الذین یحییهم الله فی القبور للمسائلة ، فأی فرق بین هؤلاء و بین ما رواه أهل البیت و شیعتهم من الرجعة ، و أی ذنب لجابر فی ذلك حتی یسقط حدیثه «انتهی» و یأتی جملة اخرى من عبارات علمائنا فی هذا المعنی ان شاء الله تعالی .

**الخامس :** الضرورة فان ثبوت الرجعة من ضروریات مذهب الامامية عند جمیع العلماء المعروفین و المصنفین المشهورین ، بل یعلم العامة ان ذلك من مذهب

حضرت باقر (ع) نقل می کند - محروم کرده اند باینکه حضرت باقر از بزرگان اهل بیت آن جناب است که خداوند تمسک و چنگ زدن بآنها را واجب کرده ، و باینکه حدیث زنده شدن مردگان در دنیا ، و در قبر را خودشان روایت میکنند ؛ چنانکه روایت آنان را جمیع باهل کھف سابقاً نقل شد ، این قرآن آنهاست میگوید : «مگر قصه آنها را ندانستی که هزارها بودند و از بیم مرگ از وطن خویش بیرون رفتند ، خدا بآنان فرمود بمیرد پس زنده شان کرد ؛ بقره : ۲۴۳» و جریان آن هفتاد نفر قوم موسی که بصاعقه مبتلا شدند « و باز زنده شدند » و قصه عزیر ، و زنده شدن مردگان بدست حضرت عیسی همه در همین قرآن است ، حدیث جریج و حدیث زنده شدن در قبر را همه صحیح میدانند ، اینها با حدیث رجعت که اهل بیت و شیعیان شان نقل میکنند چه فرق دارد ؟ گناه جابر در این باره چیست که باید حدیثش ترك شود ؟ پایان کلام سید رضی (ره) باز هم بعداً قسمت دیگری از عباراتهای علماء را در این موضوع نقل میکنیم .

**دلیل پنجم** ضرورت است ، که صحت رجعت از ضروریات مذهب امامیه است ، همه علمای معروف ، نویسندگان مشهور بلکه عموم مردم میدانند که این جزء مذهب شیعه

الشیعة ، فلا ترى أحداً يعرف اسمه و يعلم له تصنيف من الامامية یصرّح بانكار الرجعة ولا تأویلها ، و معلوم ان الضروری و النظری یختلف عند الناظرین ، فقد یكون الحكم ضرورياً عند قوم نظریاً عند آخريں و الذی یعلم بالتتابع ان صحة الرجعة أمر محقق معلوم مفروغ منه مقطوع به ضروریّ عند أكثر علماء الامامية او الجميع ، حتى لقد صنّفت الامامية كتباً كثيرة فی اثبات الرجعة كما صنّفوا فی اثبات المتعة واثبات الامامة و غیر ذلك ولا یحضرنی أسماء جميع تلك الكتب وانا ذکر ما حضرنی من ذلك .

قال الشيخ الجلیل رئیس الطائفة أبوجعفر الطوسی فی فهرست علماء الشیعة ومصنفیهم : أحمد بن داود بن سعید الفراری یکنی أبا یحیی الجرجانی کان من أجلّة أصحاب الحديث من العامة ، و رزقه الله هذا الامر و استبصر ، و له مصنفات كثيرة فی فنون الاحتجاج علی المخالفین الی أن قال : فمن کتبه کتاب خلاف عمر الی أن قال : کتاب المتعة ، کتاب الرجعة .

است ، هیچ شیعه و امامی مذهبی نیست که نام و نسبش معروف و کتابی داشته باشد و صریحاً رجعت را انکار یا تأویل کند ، البته واضح است که ضروری (یعنی مطالبی که ازبس واضح است احتیاج با استدلال ندارد) و نظری (یعنی اموری که بکمال دلیل و برهان باید ثابت کرد) در نظر اشخاص مختلف است ، گاهی حکمی در نظر عده ای ضروری و واضح است ، در نظر عده دیگر نظری و محتاج بدلیل است ، و بشهادت تتبع و تفحص رجعت در نظر بیشتر یا همه علمای امامیه ضروری و قطعی است ؛ بطوری که در اثبات آن کتابهای زیادی نوشته اند ؛ چنانکه در اثبات متعه و امامت و أمثال آن ، من اکنون نام همه آن کتابها را مستحضر نیستم اما آنچه را حاضر دارم مینویسم ، شیخ طوسی (ره) در فهرست علماء و نویسندگان شیعه میفرماید : أحمد بن داود بن سعید فراری کنیه اش أبو یحیی و از اهل جرجان است ، از بزرگان اهل حدیث سنین بود ، سپس بلطف خدا بشیعیان پیوست ، کتابهای زیادی در اقسام استدلال بر سنین دارد . . . . از جمله کتاب : خلاف عمر . . . کتاب متعه و کتاب رجعت .

وقال النجاشي في كتاب الرجال : أبو يحيى الجرجاني قال الكشي : كان من أجلة أصحاب الحديث ، ورزقه الله هذا الامر و صنف في الرد على الحشوية تصنيفاً كثيراً فمنها كتاب خلاف عمر ، الى أن قال : كتاب المتعة والرجعة .

وقال النجاشي في ترجمة الحسن بن علي بن أبي حمزة : له كتب منها كتاب القائم ، كتاب الدلائل ، كتاب المتعة ، كتاب الرجعة ، كتاب فضائل أمير المؤمنين عليه السلام .

وقال النجاشي ايضاً : الفضل بن شاذان كان ثقة اجل أصحابنا الفقهاء والمتكلمين وله جلالة في هذه الطائفة ، وهو في فضله أشهر من أن تصفه ، و ذكر الكشي انه صنف مائة و ثمانين كتاباً وقع الينا منها كتاب النقض على الاسكافي الى أن قال : كتاب اثبات الرجعة ، كتاب الرجعة ، كتاب حذو النعل بالنعل (الظاهر انه في مشابهة احوال هذه الامة لاحوال بني اسرائيل في الرجعة وغيرها وقد ألف الراوندي كتاباً مختصراً في ذلك وجعله ملحقاً بكتاب الخرائج والجرائح منه) «انتهى» .

وقال الشيخ الطوسي في الفهرست : الفضل بن شاذان متكلم جليل القدر له كتب منها كتاب الفرائض ، الى أن قال : كتاب في اثبات الرجعة «انتهى» .

**مرحوم نجاشي** در کتاب رجال میفرماید: کشی گوید : ابویحیی جرجانی از بزرگ ترین اصحاب حدیث است ، خداوند تشیع را نصیبش فرمود ، کتابهای زیادی در رد حشویه نوشته ، از جمله کتاب خلاف عمر . . . کتاب متعه و رجعت .

**و نیز** نجاشی در شرح حال حسن بن علی بن ابی حمزه میفرماید : کتابهایی نوشته از جمله کتاب دلائل ، کتاب متعه ، کتاب رجعت ، و کتاب فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام **و نیز** فرماید : فضل بن شاذان مورد اعتماد از بزرگترین فقها و متكلمین شیعه است ، در میان شیعه جلالته دارد ، فضیلتش بیش از آن است که بتوان گفت ، «کشی» گوید وی را یکصد و هشتاد کتاب است ، کتابهایی که از او بدست ما رسیده کتاب : نقض براسکافی . . . کتاب اثبات رجعت ، کتاب رجعت و کتاب حذو النعل بالنعل است - «و ظاهراً کتاب اخیر در شباهت احوال این امت - در رجعت و غیره - باحوال بنی اسرائیل است و مرحوم راوندی در این باره کتابی تألیف کرده و ملحق بکتاب خرائج فرموده است» پایان کلام نجاشی .

شیخ طوسی در فهرست فرماید : فضل بن شاذان متكلم ارجمندی است ؛ و کتابها نوشته از جمله کتاب : فرائض . . . کتاب اثبات رجعت .

وروی الکشی فی مدحه و جلالتہ أحادیث بلیغة تدل علی صحة اعتقاداته ، و الاعتماد علی مؤلفاته ، فانظر الی هذا الشیخ الذی هو أجل علماء الشيعة و مصنفیهم قد صنف کتابین فی اثبات الرجعة بل ثلثة فکیف اذا انضم الیه غیره .  
وقد ذکر النجاشی فی ترجمة محمد بن علی بن الحسین بن بابویه بعد ما ذکر له مدایح جلیلة و انه ألّف کتباً کثيرة و عد منها کتاب المتعة ، کتاب الرجعة و نحوه ، ذکر الشیخ فی الفهرست و ذکر من کتبه و مصنفاته کتاب حذو النعل بالنعل .

وقال العلامة فی الخلاصة محمد بن مسعود العیاشی ثقة صدوق عین من عیون هذه الطائفة و کبرها ، جلیل القدر و اسع الاخبار بصیر بالروایة ، مضطلع بهاله کتب کثيرة ، تزید علی ماتى مصنف و نحوه ، قال النجاشی و الشیخ و ذکرنا من جملة کتبه و مصنفاته کتاب الرجعة ، وقد نقل جمیع ما ذکرناه من علماء الرجال هنا مولانا

کشی نیز در مدح فضل بن شاذان حدیثهای رسائی نقل میکند که دلیل بر صحت عقیده و اعتماد بر کتب او است ، اکنون ببین این بزرگوار که از محترمترین علماء و نویسندگان شیعه است ؛ دو سه کتاب در رجعت دارد ، تاچه رسد که کتابهای دیگران هم ضمیمه شود .

باز مرحوم نجاشی در شرح حال محمد بن علی بن بابویه - پس از ستایشهای عالی مینویسد : کتابهای زیادی دارد از جمله کتاب متعه و کتاب رجعت .

شیخ هم در فهرست نظیر همین عبارت را مینویسد و از جمله کتب وی کتاب حذو النعل بالنعل را نام میبرد .

علامه حلی در کتاب خلاصه میفرماید : محمد بن مسعود عیاشی معتمد ؛ راستگو ؛ از بزرگان شیعه و جلیل القدر است ، اخبار زیاد نقل میکند ، در روایات بصیر و روشن است ، در امر حدیث توانا است ، کتابهای زیادی دارد که از دوست متجاوز است عبارت نجاشی و شیخ هم در مدح وی همینطور است ، لکن آنها در ضمن کتابهای او کتاب رجعت را هم نام میبرند ، و آنچه ما اینجا از علمای رجال نقل کردیم میرزا محمد استرآبادی همه

ميززا محمد الاستر ابادى فى كتابه فى الرجال .

ومما يدل على ان صحة الرجعة أمر قد صار ضرورياً ما يأتى نقله عن كتاب سليم بن قيس الهلالي الذى صنّفه فى زمان امير المؤمنين عليه السلام وقوله : حتى صرت ما انا بيوم القيمة أشدّ يقيناً منى بالرجعة « انتهى » .

وقد تجد بعدده من الاحاديث التى يأتى ذكرها ما يزيد ذلك اليقين أضعافاً مضاعفة وقد صنّف المتأخرون من علمائنا ايضاً رسائل وكتب فى اثبات الرجعة ، وقد حضرني منها ثلاث رسائل ولم تصل اليها الكتب السابقة المذكورة فى اثبات الرجعة لنقل بعض ما فيها من الاحاديث والادلة ، وفيما وصل اليها من الاحاديث المتفرقة فى الكتب المشهورة كفاية ان شاء الله تعالى .

وقال السيد الجليل رضى الدين على بن طاووس فى كتاب كشف المحجة لثمرة المهجة : جمعنى وبعض أهل الخلاف مجلس منفرد فقلت لهم : ما الذى تمكرون على الامامية ؟ فقالوا : نأخذ عليهم تعرّضهم بالصحابة ، ونأخذ عليهم القول بالرجعة وبالمتعة ، ونأخذ عليهم حديث المهدي وانه حى مع تطاول زمان غيبته ، قال : فقلت

رادر كتاب رجال خود نقل ميکند .

واذ جمله ادله ضرورى بودن رجعت حديثى است که بعد از کتاب سليم بن قيس هلالى که در زمان على عليه السلام تأليف شده - نقل ميکنيم که در آن حديث ميگويد . . . تا کار بجائى رسيد که يقين من بر رجعت کمتر از يقينم بقيامت نبود . حديثهاى هم که بعد ذکر ميشود بمراتبى پيش از اين ايجاد يقين ميکند ، علمای اخير شيعه نيز رساله ها و کتابهاى در رجعت دارند که اکنون سه رساله آنها نزد من است ، کتبى که در رجعت نوشته اند و سابقاً اشاره شد در دسترس مانست که قسمتى از احاديث و ادله آنها را نقل کنيم ، اما همان حديثهاى متفرقى که از کتب مشهور بدست ما رسيده کفايت ميکند .

سيد بن طاووس در کتاب كشف المحجة ميفرمايد : در مجلسى خصوصى با بعضى از سنينان بوديم من گفتم . شما چه اعتراضى بشيعه داريد ؟ گفتند . ما راجع بدشنام بصحابه ، عقيده بر رجعت و متعه و اعتقاد بزنده بودن مهدى با اين غيبت طولانى ايراد داريم ؛ من گفتم



لهم : أما تعرض من اشرتم اليه بدم الصحابة الى أن قال : وأما ما أخذتم عليهم من القول بالرجعة فانتم تروون ان النبي ﷺ قال : انه يجري في امته ما جرى في الامم السابقة وهذا القرآن يتضمن «الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الواف حذرا الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم» فشهد انه قد أحياهم في الدنيا وهي رجعة، فينبغي ان يكون في هذه الامة مثل ذلك فوافقوا على ذلك ، ثم ذكر كلامه معهم في القول بالمتعة وفي غيبة المهدي عليه السلام .

وروى ابن بابويه في كتاب كمال الدين وتمام النعمة والشيخ الطوسي في كتاب الغيبة والطبرسي في كتاب الاحتجاج بأسانيدهم في توقعات صاحب الامر عليه السلام على مسائل محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري انه سأله عن رجل ممن يقول بالحق ويرى المتعة ويقول بالرجعة ، الا ان له أهلا موافقة له قد عاهدوا ان لا يتزوج عليها ولا يتمتع ولا يتسرى «الجواب» يستحب له ان يطيع الله بالمتعة ليزول عنه الحلف في المعصية ولو مرة واحدة .

اما نكوهش صحابه . . . . . اما عقیده برجعت ! شما خود روایت میکنید که پیغمبر (ص) فرمود : هر چه در امتهای سابق واقع شده در امت من هم واقع شود ؛ قرآن ( نسبت بعدهای از امتهای گذشته ) میفرماید : « مگر قصه آنها ندانستی که هزاران بودند و از بیم مرگ از وطن خود بیرون رفتند ، آنگاه خداوند بآنها فرمود : بپسید ، سپس زنده شان کرد ، بقره ۲۴۳ » بشهادت قرآن این عده در دنیا زنده شدند ، این رجعت است ، پس باید در این امت هم نظیرش باشد ، این جواب را نتوانستند رد کنند ، سپس گفتگویشان را راجع بمتعه و غیبت امام زمان (ع) نقل میکند .

شیخ صدوق در کتاب کمال الدین ، و شیخ طوسی در کتاب غیبت ، و طبرسی در احتجاج بسندهای خود در نامه های حضرت صاحب الامر (ع) در جواب مسائل حمیری روایت میکنند که حمیری پرسید : مردی شیعه مذهب است ، متعه و رجعت را قبول دارد زنی دارد که او هم شیعه است جز اینکه باوی قرار داد کرده زن دیگر نگیرد ، صیغه هم نکند کنیز هم نگیرد (باین شرط عمل بکند یا نه) جواب آمد : مستحب است بصیغه کردن - ولو یک دفعه - اطاعت خدا کند ، تا پیمان در معصیت از او زایل شود .

**اقول:** فهذا يدل على ان القول بالرجعة من خواص الشيعة وعلامات التشيع مثل اباحة المتعة ونحوها من الضروريات ، وتقرير المهدي عليه السلام له على ذلك يدل على صحته وروى الطبرسي في الاحتجاج قال: قد كانت لابي جعفر مؤمن الطاق مقامات مع أبي حنيفة فمن ذلك ما روى انه قال يوماً لمؤمن الطاق: انكم تقولون بالرجعة؟ قال: نعم قال أبو حنيفة: فاعطني الآن ألف درهم حتى اعطيك الف دينار اذارجعنا، قال الطاقى لابي حنيفة: فاعطني كفيلاً انك ترجع انساناً ولا ترجع خنزيراً.

**اقول:** هذا كما ترى ايضاً يدل على ان القول بالرجعة أمر معلوم من مذهب الامامية يعرفه المؤلف والمخالف ، وهذا معنى ضروري المذهب ، وهذا أعلى مرتبة من الاجماع ، وفيه دلالة واضحة على بطلان تأويل الرجعة برجوع الدولة وقت خروج المهدي عليه السلام ، مضافاً الى التصريحات الباقية الآتية

وقد قال النجاشي ايضاً في كتاب الرجال: محمد بن علي بن النعمان مؤمن الطاق روى عن أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام فاما منزلته في العلم وحسن

---

**مؤلف گوید:** این سؤال دلیل است که عقیده رجعت - نظیر متعه و سایر ضروریات مذهب - از مختصات شیعه و نشانه های تشیع است ، ایراد نکردن امام (ع) بر آن هم دلیل صحت آن است .

طبرسی در احتجاج فرماید: مؤمن الطاق (یکی از اصحاب حضرت صادق ع) با ابوحنیفه گفتگوها داشتند ، از جمله روزی ابوحنیفه بوی گفت: شما بر رجعت عقیده دارید؟ گفت: آری ، گفت: پس الآن هزار درهم بمن بده تا در رجعت هزار دینار باز دهم مؤمن گفت: تو ضامنی بده که بصورت انسان برگردی ، وبشکل خوک نباشی .

**مؤلف گوید:** این جریان هم دلیل است که سنی و شیعه همه میدانسته اند که رجعت جزء مذهب شیعه است ، و این معنی ضروری مذهب است که از اجماع بالاتر است و نیز این سخن مؤمن نشانه روشنی بر بطلان تأویل رجعت بپاز گشتن دولت در وقت خروج حضرت مهدی (ع) است علاوه بر تصریحات دیگری که بعداً نقل میشود .

و نیز نجاشی در کتاب رجال میفرماید: مؤمن الطاق از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام روایت میکند ، مقامش در علم و بدیهه گوئی مشهور تر از این است که گفته

الخاطر فأشهر من أن يذكر ، ثم ذكر جملة من كتبه الى أن قال : و كان له مع أبي حنيفة حكايات منها انه قال له : يا أبا جعفر أتقول بالرجعة ؟ فقال : نعم ، قال أقرضني من كيسك هذا خمسمائة دينار ، فاذا عدت أنا وأنت رددتها اليك ، فقال له في الحال : أريد ضميماً يضمن لي انك تعود انساناً فاني أخاف ان تعود قرداً فلا أتمكن من استرجاع ما اخذت مني « انتهى » .

ومما يدل على ان صحة الرجعة قد صارت ضرورة عند كل من تتبع الاحاديث انك لا تجد في الضروريات كوجوب الصلوة وتحريم الزنا أكثر من الاحاديث الدالة على صحة الرجعة ؛ و مما يدل على ذلك ان العامة قد نقلوا في كتبهم عن الامامية انهم قائلون بالرجعة و انكروا عليهم ذلك ، فعنهم الرازي ، و النيشابوري ، و الزمخشري ، و الشهرستاني ، و ابن أبي الحديد وغيرهم ، فقد ذكروا ان الشيعة يعتقد صحة الرجعة و انكروا عليهم ذلك ، و هو دال على صحتها و انها من خواص الشيعة و ضروريات مذهبهم ، قال محمد بن عبد الكريم الشهرستاني في كتاب

شود ، سپس قسمتی از کتابهای او را نام میبرد تا آنجا که میگوید : با ابوحنیفه حکایتها دارد ، از جمله روزی ابو حنیفه بوی گفت : ابو جعفر ! تو بر جعت عقیده مندی ؟ گفت آری ، گفت : از این کیسهات پانصد دينار بمن قرض بده ، وقتی که ( در رجعت ) بدنيا بر گشتیم رد میکنم ، مؤمن الطاق فوراً جواب داد : ضامنی بیاور که بصورت انسان برگردی ، من میترسم بشکل میمون رجوع کنی و نتوانم طلب خود را وصول کنم پایان کلام نجاشی .

و از جمله ادله اینکه رجعت صحیح ، و در نظر هر که با اخبار آشنا باشد ضروری است اینکه : در هیچیک از ضروریات - مثل وجوب نماز و روزه یا حرمت زنا بیش از رجعت حدیث وارد نشده ، شاهدش اینکه سنیان - مانند : فخر رازی ، نیشابوری ، زمخشري شهرستاني ابن أبي الحديد و دیگران - در کتابهای خود شیعه را معتقد رجعت میدانند و بآنان اعتراض میکنند ، این خود دلیل است که رجعت صحیح و مختص بامامیه ، و از ضروریات مذهب ایشان است ، شهرستاني در کتاب ملل و نحل در بحث از جعفریهسا -

الملل والنحل فى بحث الجعفرية القائلين بامامة جعفر بن محمد الصادق عليه السلام ما هذا لفظه : وهو ذو علم غزير في الدين ، وأدب كامل في الحكمة ، وزهد بالغ في الدنيا ، وقد أقام بالمدينة مدة يفيد المنتمين اليه من الشيعة أسرار العلوم الى أن قال : وقد تبرء من خصائص مذاهب الرافضة وحمافاتهم من القول بالغيبة و الرجعة ، والبداء ثم قال : لكن الشيعة بعده افترقوا واتحل كل واحد منهم مذهباً ، وأراد أن يروج على أصحابه فنسبه اليه وربطه به والسيد يرى ، من ذلك « انتهى » .

**السادس :** ان الرجعة قد وقعت في بنى اسرائيل والامم السالفة في الرعية و في الانبياء و الاوصياء ، و كل ما وقع في الامم السالفة يقع مثله في هذه الامة حذو النعل بالنعل ، والقذة بالقذة ؛ والرجعة تقع في هذه الامة البتة و المقدمتان ثابتان بالكتاب و السنة و الاجماع ، فتكون النتيجة حقاً و هو المطلوب ، و يأتى اثبات المقدمتين ان شاء الله تعالى .

يعنى عقیده مندان بامامت حضرت صادق علیه السلام - میگویند : وی جعفر بن محمد - علمی وافر در دین ، و ادبی کامل در حکمت ، و زهدی بسیار در دنیا داشت ، مدتی در مدینه ماند ، اسرار علوم را بشعیان خود میآموخت . . . . وی از مطالب اختصاصی مذاهب را فضیان و نادانیهای ایشان - از قبیل عقیده غیبت و رجعت و بداء - بیزار بود ولی شعیانش پس از او پراکنده شدند و هر يك برای خود مذهبی ساختند و برای ترویجش بآن جناب نسبت دادند ، در صورتی که آن بزرگوار از آن بیزار بود . پایان کلام شهرستانی .

**دلیل ششم** اینکه رجعت در بنی اسرائیل و امتهای گذشته در میان پیمبران و اوصیاء و مردم عادى اتفاق افتاده ، و البته هر چه در آنان واقع شده بدون کم و زیاد در این امت هم واقع خواهد شد ، پس رجعت هم باید واقع شود ، و دو مقدمه ( یعنی بودن رجعت در سایر امم ، و اینکه هر چه در میان آنان بوده در ما هم باید باشد ) بحکم قرآن و سنت و اجماع ثابت است ، پس نتیجه هم باید ثابت باشد ؛ و دو مقدمه را بعداً بتفصیل اثبات خواهیم کرد .

**السابع :** ان صحة الرجعة و ثبوتها و وقوعها من اعتقادات أهل العصمة علیهم السلام و کلّ ما كان من اعتقاداتهم فهو حقّ بل قد أجمعوا علی صحتها ، و اجماعهم حجة ، و قد صرح الطبرسي فیما تقدم بنقل اجماعهم و زوی الحديث الدال علی حجیته ؛ و لها ادلة اخرى كثيرة، أما الصغری فثابتة بالاحادیث المتواترة الاتية و اما الکبری فثابتة بالادلة العقلية و النقلية فتكون الرجعة حقاً .

**الثامن :** انا مأمورون بالافرار بالرجعة و اعتقادها و تجديد الاعتراف بها فی الادعية و الزیارات و يوم الجمعة ، و کلّ وقت كما انا مأمورون بالافرار فی كثير من الاوقات بالتوحيد و النبوة و الامامة و القيامة ، و کلّ ما كان كذلك فهو حقّ و الصغری ثابتة بالنقل المتواتر الاتي ، و الکبری بدیهية فالرجعة حقّ .

**التاسع :** ان الرجعة أمر لم یقل بصحته أحد من العامة علی ما یظهر ، و قد قال بها الشيعة ، و کلّ ما كان كذلك فهو حقّ اما الصغری فظاهرة و

**دلیل هفتم** اینکه : ائمه علیهم السلام همه باتفاق بصیحت و ثبوت رجعت معتقد بوده اند ، و البته اعتقاد آنان حق ، و اجماعشان حجت است ، چنانکه طبرسی هم در کلام سابقش باجماع آنان تصریح دارد ، و حدیثی که دلیل حجیت آن است نقل میکند ، علاوه دلیل های زیاد دیگری هم دارد ، اما اینکه ائمه بر آن متفق اند ؛ دلیلش حدیث های متواتری است که خواهد آمد ، و اما حجیت اجماعشان ؛ بدلیل های عقلی و نقلی ثبوت رسیده ، بنابر این رجعت ثابت است .

**دلیل هشتم** اینکه : ما (از جانب ائمه ع) مأموریم که بر رجعت اقرار کنیم . در دعاها و زیاراتها ، روز جمعه یا هر وقت دیگر اقرار خویش تجدید کنیم ، چنانکه در باره اقرار بتوحيد ، نبوت ؛ امامت و قیامت چنین دستوری داریم و البته هر چه این قدر تأکید در باره اش بشود ضروری است ، مقدمه اول بحديث های متواتر ثابت است ، و مقدمه دوم بدیهی است .

**دلیل نهم :** اینکه هیچیک از سنیان بر رجعت عقیده ندارند و آن از مختصات شیعه است و هر مطلبی چنین باشد بر حق است ، اما مقدمه اول ؛ واضح است و احتیاج بذلیل

أما الكبرى فالادلة عليها كثيرة تقدّم بعضها في المقدمة السادسة ، و قد روى عن الائمة عليهم السلام انهم قالوا في حق العامة : و الله ما هم على شيء مما أنتم عليه ، و لا أنتم على شيء مما هم عليه ، فخالقوهم فما هم من الحنيفية على شيء .

و روى الشيخ في كتاب القضاء من التهذيب و ابن بابويه في عيون الاخبار حديثاً مضمونه ان الانسان اذا كان في بلد ليس فيه أحد من علماء الشيعة يسأله عن مسئلة خاصة ينبغي ان يسأل عنها قاضي البلد ، فما أفتاه بشيء فليأخذ بخلافه فان الحق في خلافه ، و الاحاديث في مثل هذا كثيرة جداً و اذا خرج بعض الافراد بنص بقي الباقي ، و قد قال بعض المحققين من علمائنا المتأخرين : ان من جملة نعماء الله على هذه الطائفة المحقة انه خلّى بين العامة و بين الشيطان فأضلّهم في جميع المسائل النظرية حتى يكون الاخذ بخلافهم ضابطة لنا ، و نظيره ما ورد في حق النساء

ندارد ، و اما مقدمه دوم ! دليهای بسیاری دارد که قسمتی از آنها در مقدمه ششم گذشت و روایاتی هم از ائمه عليهم السلام نقل است که میفرمایند : بخدا ! اینان از عقاید و احکام حق شما چیزی ندارند ، شما هم از مطالب سخیف و باطل آنان چیزی ندارید ، با آنان مخالفت کنید که از دین حنیف اسلام بی نصیب اند .

شیخ طوسی در کتاب قضای تهذیب ، و ابن بابویه در عیون حدیثی باین مضمون نقل میکنند که : اگر انسان در شهری باشد که یک عالم شیعه که مسأله ای از او پرسد نیست مسأله ای که محتاج است از قاضی سنیان پرسد ، هر چه گفت برخلافش رفتار کند که حق در خلاف او است .

در این زمینه حدیث بسیار زیاد است ، البته هر کجا صحت عمل آنها دلیل داشته باشد ما هم میگوئیم اما هر جا دلیلی در کار نیست حکم همین است ، یکی از محققان علمای اخیر میفرماید : از جمله نعمتهای خدا دوباره شیعه این است که سنیان را از چنگال شیطان رها نمیکند تا در همه مسائل استدلالی گمراهشان کند که عمل برخلاف گفته های آنان برای شیعه قانونی کمالی باشد چنانکه در باره زنان هم وارد شده با آنان مشورت کنید ، و

شاوروهن وخالفوهن «انتهی» .

**العاشر :** ان الامام يجب أن يكون مستجاب الدعوة فإذا دعا الله باحياء الموتى وقع ذلك باذن الله ، والمقدمة الاولى ثابتة بالنصوص الكثيرة المذكورة في محلها ، والثانية بديهية ، فهذا دليل على الامكان واضح قريب ، اذ لا دليل على استحالة دعاء الامام بذلك ، وعدم قيام دليل الاستحالة كاف .

**الحادى عشر** ان الله ما أعطى أحداً من الانبياء فضيلة ولا علماً الا وقد أعطى نبينا ﷺ مثله بل أعظم منه ، ومعلوم ان كثيراً من الانبياء السابقين أحى الله لهم الموتى ، ولاريد ان الامام يرث علم الرسول وفضله ، و المقدمات كلها ثابتة بالاحاديث الاتية وغيرها ، بل وقد وقع احياء الله الموتى لغير المعصومين من أهل العلم والعبادة ، كما يأتي ان شاء الله تعالى ، فيثبت مثلهنا بطريق الاولوية .

**الثانى عشر** ان الامام عالم بالاسم الاعظم الذى اذا دعى الله به لاحياء الموتى احياءهم ، والتقريب ما تقدم ، فهذا ما يدل على الامكان بل الوقوع ؛ وهذه الادلة

مخالفتشان كنيد .

**دليل دهم :** اینکه دعای امام مستجاب است ، پس اگر دعا کند ، باذن خدا مرده ها زنده شوند ؛ اما استجاب دعای او ، بر و ایتهاى زیادى که در محلى مذکور است ثابت شده و اما اینکه اگر دعا کند مرده ها زنده شوند ، واضح است ، لکن این دلیل تنها امکان رجعت را ثابت میکند ، چون دلیلى بر محال بودن دعای امام نیست ، و همین جهت در اثبات امکان کافى است .

**دلیل یازدهم** اینکه : خداوند هیچ فضیلت و علمى بهیچ پیغمبرى نداده جز اینکه نظیر آن با بالاترش را به پیغمبر ماعطا کرده ، و واضح است که خدا برای بسیاری از پیمران مرده زنده کرده (پس برای آنجناب نیز خواهد کرد) امام هم وارث علم و فضیلت پیغمبر است ، و مقدمات همه بجدیهای آینده و غیره ثابت است ، بلکه بعداً خواهیم گفت که برای بعضی از علما و زهادهم مرده زنده شده ، پس برای معصوم بطریق اولی میشود .

**دلیل دوازدهم** اینکه : امام (ع) اسم اعظم را میداند و اگر خدا را بآن بخواند مردگان را زنده کند ، این دلیل هم در مقدمه و نتیجه مثل دلیل سابق است . این دلایلها بعضی با

وان كان فيها بعض التداخل ، وان بعضها يدل على الامكان و بعضها على الوقوع و يمكن الزيادة فيها ، لكن اقتصرنا عليها لاجل العدد الشريف ، و اما ما يتخيل فيها من المفسد فلا وجه له ، و يأتي الكلام في ذلك في آخر هذه الرسالة ان شاء الله .

## الباب الثالث

في جملة من الايات القرآنية الدالة على صحة الرجعة ولو بانضمام الاحاديث في تفسيرها

اعلم ان مذهب قد مائتا وجميع الاخبار بين انه لا يجوز العمل والاعتماد في تفسير القرآن وغيره من الامور الشرعية الاعلى كلام أهل العصمة عليهم السلام ، و فعلهم و تقريرهم ، و الاحاديث في ذلك متواترة ، و الايات المذكورة قد وردت الاحاديث في تفسيرها ، و ان المزايا بها الرجعة ، فيجب الاعتماد عليها و اعتقاد مضمونها ، ثم انه اذا ورد حديثان في تفسير آية بمعنيين مختلفين أحدهما في الرجعة

بعض دیگر متحدث است ، و بعضی دلیل امکان و بعضی دلیل وقوع است ، ممکن هم بود ازدوازه تجاوز کند لکن باین عدد شریف اکتفا کردیم ، اما اشکالهایی که بعضی درباره رجعت میکنند در آخر کتاب تفصیلاً بیان میکنیم که هیچیک تمام نیست .

## باب سوم

در قسمتی از آیات قرآن که ولو بضمیمه حدیثهایی که در تفسیرش وارد

شده بر صحت رجعت دلالت میکند

عقیده قدمای ما همه اخباریها این است که مطالب دینی مطلقاً از تفسیر و غیره مدرك منحصرش حدیث بعمل یا اعضای امام است و بغیر اینها اعتمادی نیست حدیث هم در این باره متواتر است ، آیات مزبور ، در تفسیرش روایاتی وارد شده که مراد از آنها رجعت است ، پس باید بمضمونش معتقد بود اینک اگر در تفسیر آیه ای دو حدیث مختلف رسید ،



مثلاً ، والاخر في غيرها ، فلا يجوز انكار أحد الحديثين فانه قد ورد ان للمقرآن ظاهراً وباطناً ، وانه قد يراد بآية واحدة معنيان فصاعداً ، و الاحاديث الواردة في تفسير الآيات تأتي في بابها ان شاء الله تعالى .

اذا تقر ر هذا فالذى يدل على الرجعة ووقوعها والاخبار بها آيات كثيرة وانا اذكر ماتيسر ذكره وما وصل الى في تفسيره من حديث أو أحاديث ، وذلك آيات :  
**الاولى** قوله تعالى : «و يوم نحشر من كل امة فوجاً ممن يكذب بآياتنا فهم يوزعون» قد وردت الاحاديث الكثيرة في تفسيرها بالرجعة ، على انها نص واضح الدلالة ظاهر بل صريح في الرجعة ، لانه ليس في القيامة قطعاً ، وليس بعد القيامة رجعة اجماعاً فتعين كون هذه الرجعة قبلها و انما آية القيامة «وحشرناهم فلم نغادر منهم أحداً» و اذا ثبت انه يحشر من كل امة فوج ممن يكذب بآيات الله ؛ ثبت باقى أقسام الرجعة والالزم احداث قول ثالث ، مع انه لا قائل بالفرق ، فان الامامية تقر بالجميع ، والعامة تفكر

يكى در رجعت ، دیگری در غیر آن ، انکار هیچیک روانیست ، چون در احادیث است که قرآن ظاهر و باطن دارد و ممکن است يك آیه ، دو معنی یا بیشتر داشته باشد ، حدیثهایی که در تفسیر آیات وارد شده مستقلاً در باب خود ذکر میشود .  
آیات مربوط بر رجعت - که بروقوع آن دلالت دارد - زیاد است ، ما هر چه میسر شود و در تفسیرش حدیثی وارد شده باشد ذکر میکنیم .

**اول :** «روزی که از هر گروهی دسته ای از آنان را که آیات ما را تکذیب میکنند محشور کنیم و باز داشت شوند ، نمل : ۸۳» حدیثهای زیادی این آیه را بر رجعت تفسیر میکنند ، علاوه که دلالت خودش هم واضح و صریح است ، زیرا قطعاً مربوط بقیامت نیست ؛ بعد از قیامت هم با تعلق رجعتی نیست ؛ پس باید قبل باشد ، آیه مربوط بقیامت این است : «همه را محشور کردیم و هیچیکشان را واکنداریم ؛ کهف : ۶۷» وقتی که بازگشت دسته ای از هر گروهی - از تکذیب کنندگان آیات خدا - ثابت شد ، سایر اقسام رجعت (یعنی زنده شدن دسته های دیگر مانند جمعی از مؤمنان ) هم ثابت میشود ، و گرنه باید بین افراد بر رجعت و انکار آن قول سومی احداث کرد ، و کسی آنرا نگفته ، چون امامیه همه اقسام رجعت را قبول دارند ، سنیان همه را انکار میکنند ، قول سوم

الجميع ، فالفارق خارق للاجماع .

**الثانية** قوله تعالى: « وعاد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلهم من بعد خوفهم أمناً يعبدونني لا يشركون بي شيئاً ومن كفر بعد ذلك فأولئك هم الفاسقون » قدوردت أحاديث كثيرة بتفسيرها في الرجعة ، على انها نص في ذلك لاتحتمل سواه الا أن تصرف عن ظاهرها ، وتخرج عن حقيقتها ، ولا ريب في وجوب الحمل على الحقيقة عند عدم القرينة ، وليس هنا قرينة كما ترى وقد تقدّم نقل الطبرسي اجماع العترة الطاهرة على تفسير هذه الآية بالرجعة ، و معلوم ان الافعال المستقبلية الكثيرة وضمائير الجمع المتعددة ولفظ الاستخلاف والتمكين والخوف والامن والعبادة وغير ذلك من التصريحات والتلويحات ، لا تستقيم الا في الرجعة ، وأي خوف وأمن واستخلاف وتمكين وعبادة يمكن نسبتها الي الميّت بسبب تملكك شخص من أولاد

مطلبی است که نه شیعه گفته نه سنی .

**دوم :** « خداوند بکسانی از شما که ایمان آورده عمل صالح کردند وعده داده که در زمین جانشینان کند ، چنانکه پیشینیان را جانشین کرد ، و دینشان را که برایشان پسندیده استقرار دهد ، و پس از ترس و بیم اینشان گرداند ؛ ( تا ) مرا بپرستند ، و چیزی باین شریک نکنند ، آنان که پس از این کافر شوند همانان از راه (خدا) بیرون اند ، سوره نور آیه ۵۵ » حدیثهای بسیاری این آیه را بر جعت تفسیر میکند ، با اینکه خود آیه هم صریح است واحتمال دیگری ندارد ، مگر اینکه معنی ظاهرش را بگردانند ، و از حقیقتش بیرونش کنند ، والبتّه اگر قرینه ای در کار نباشد ، معنای حقیقی جمله را نباید از دست داد اینجا هم که قرینه ای نیست ، و قبل از طبرسی نقل کردیم که آل پیغمبر علیهم السلام متفقاً این آیه را بر جعت تفسیر کرده اند ، ( و اگر کسی بخواهد آیه را بسلطنت حضرت قائم (ع) بدون زنده شدن پیغمبر (ص) و مؤمنین اول اسلام تفسیر کند با ظاهر آیه ناسازگار است چون ) فعلهای مستقبل زیاد ( : جانشینان کند استقرار دهد ، اینشان کند ، مرا بپرستند ، شرک نیاورند - یعنی در آینده - ) و ضمیر های جمع متعدد ( که افعال سابق را بطور جمع ذکر فرموده ) و لفظ : جانشین کردن ،

أولاده بعد أحد عشر بطناً، والتصریحات فی الاحادیث الاتية تزیل کل شک وشبهة .

**الثالثة** قوله تعالى : « ونريدان نمنّ علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمةً ونجعلهم الوارثین » ونمکنّ لهم فی الارض و نرى فرعون وهامان و جنودهما منهم ما كانوا یحذرون » وهذه أوضح مما قبلها ، لانها تدل علی ان المنّ علی الجماعة المذکورین وجعلهم ائمة و ارثین ، والتمکین لهم فی الارض و حذر أعدائهم منهم ، کله بعد ما استضعفوا فی الارض ، وهل يتصور لذلك مصداق الا الرجعة ، وهل يجوز التصدی لتأویلها و صرفها عن ظاهرها ودلیلها بغير قرينة ، و ضمائر الجمع وألفاظه فی المواضع الثمانية یتعین حملها علی الحقيقة ، و لا يجوز صرفها الی تأویل بعيد ولا قریب ، الا أن یرجّح الناظر فیها عن الانصاف ، و یکذب الاحادیث الكثيرة المتواترة التي یأتی بعضها فی تفسیر الایة و الاخبار بالرجعة .

استقرار دادن ، ترس ، ایمنی ، پرستش و سایر تصریحات و اشارات هیچک با غیر رجعت سازگار نیست ؛ کسی که از دنیا رفته و پشت یازد همش سلطنت میکند چگونه میتوان ترس و امن و جانشینی و تمکن و عبادت را بوی نسبت داد ؟ علاوه تصریحاتی که در حدیثهای آینده وارد شده هر گونه شک و شبهه ای را رفع میکند .

**سوم :** « میخواهیم بر آنان که در زمین ضعیفشان کرده اند منت نهیم ؛ پیشواشان کنیم ، و وارثان قرار دهیم ، در زمین تمکن و استقرارشان دهیم و بدست آنان بفرعون و هامان و لشکرشان آنچه را که از آن میترسیدند بنمایانیم ، قصص : ٦٠٥ » این آیه از آیه سابق واضحتر است . زیرا دلالت دارد که منت نهادن بر اینان ، و پیشوا و وارث کردن و در زمین استقرار دادنشان ، و ترس دشمنان از ایشان همه بعد از آن است که ضعیف شده اند ، آیا این بجز رجعت مصداقی دارد ؟ میشود بدون قرینه تأویلش کرد یا از ظاهرش دست کشید ؟ پیدا است که ضمیرها و الفاظ جمع هشتگانه ( : الذین ، استضعفوا ، نجعلهم ائمة ، نجعلهم الوارثین ، لهم ؛ منهم ) باید بر معنای حقیقی حمل شود ؛ و تأویل بعید یا قریب در آنها جایز نیست ، مگر اینکه کسی از راه انصاف بیرون رود ، و حدیثهای متواتری که آیه را بر رجعت تفسیر میکند . - چنانکه قسمتی از آنها بیاید - همه را تکذیب کند .

**الرابعة :** قوله تعالى : «واذا وقع القول عليهم أخرجناهم دابة من الارض تكلمهم ان الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون » فان ظاهرها ان تلك الدابة تخرج من الارض ، لان الاصل عدم التقدير والاضمار ، وانها تكلم الناس وانها حجة عليهم ، و الا لكان كلامها لهم عبثاً لا يجب قبوله ، خصوصاً مع ملاحظة قوله تعالى : « و اذا وقع القول عليهم » ويؤيد هذا الظاهر الاحاديث الاتية الدالة على ان المراد بها أمير المؤمنين عليه السلام .

**الخامسة :** قوله تعالى : «وأقسموا بالله جهد أيمانهم لا يبعث الله من يموت بلى وعداً عليه حقاً ولكن أكثر الناس لا يعلمون » ليبيّن لهم الذي يختلفون فيه « روى الكليني والصدوق وعلى بن ابراهيم وغيرهم انها نزلت في الرجعة ، ولا يخفى انها لاستقيم في انكار البعث ، لانهم ما كانوا يقسمون بالله بل كانوا يقسمون باللات والعزى ، ولان التبين انما يكون في الدنيا كما تقدّم ، ويأتى التصريح بمقتضاه في الاحاديث ان شاء الله .

**جهارم :** «هنگامی که عذاب بر آنان واجب میشود جنبنده ای از زمین بیرون آریم با آنان سخن گوید که مردم بآیات ما یقین نداشتند ، نمل : ۸۲ » ظاهر آیه این است که این جنبنده از زمین بیرون آید چون قاعدتاً نباید چیزی تقدیر گرفت ، و نیز ظاهرش این است که با ایشان حرف میزند ، و بر آنها حجت است زیرا اگر کلام وی بر آنان حجت نباشد حرفش بیهوده است ، و قبولش لازم نیست . خصوصاً بملاحظه اینکه فرماید : « چون عذاب واجبهان شود » وحديثهای آینده هم که میگوید مراد حضرت امیرالمؤمنین (ع) است این مدعی را تأیید میکند .

**پنجم :** «بخدا قسم خوردند ، قسمهای مؤکد : که هر که بمبرد خدا زنده اش نمیکند چرا ! این وعده ای است بر او ثابت ، اما بیشتر مردم نمیدانند ، تا هر چه در آن خلاف دارند برایشان بیان کند : نحل ۳۸ - ۳۹ » کلینی و صدوق ، و علی بن ابراهیم و دیگران روایت میکنند که درباره رجعت است ، و واضح است که با انکار قیامت سازش ندارد ، چون منکران قیامت بخدا قسم نمیخوردند ، بلات و عزى قسم میخوردند ، و نیز بیان اختلافات آنان مربوط بدنیاست ؛ چنانکه در حدیثهای آینده بهمین مطلب تصریح شده .

**السادسة** قوله تعالى : «ان الله على كل شيء قدير» و هي تدلّ على امكان الرجعة ، و قد تکررت هذه الایة فی القرآن فی مواضع كثيرة فی مقام الردّ علی من ینکرا حیاء الموتی و غیر ذلك ، و فیها مبالغات كثيرة تستفاد من لفظ قدير ، و التأكيد بانّ الجملة الاسمية والتنوين فی «شیء» و «قدير» والتصریح بالعموم و غیر ذلك ، و قد ورد فی بعض الاحادیث انهم علیهم السلام سئلوا عن الرجعة ؟ فقالوا : تلك القدرة ولا ینکرها الا کافر .

**السابعة** : قوله تعالى «أليس ذلك بقادر علی أن یحیی الموتی» و هی دالة علی امكان الرجعة فانها من قسم احياء الموتی لاتزید علی ذلك ، ولا شک فی تساوی نسبة قدرة الله الی جمیع الممكنات .

**الثامنة** قوله تعالى : «أو لیس الذی خلق السموات والارض بقادر علی أن یخلق مثلهم بلی و هو الخلاق العليم» و هی دالة کما ترى علی امكان الرجعة ولو مع مادل علی وقوعها فی الامم السابقة من الایات والروایات .

**ششم** : «خدا بر همه چیز توانا است بقره: ۲۰» این دلیل بر امکان رجعت است ، و این آیه در چند جای قرآن در مقام رد منکران زنده شدن مردگان و غیره تکرار شده و چند وجه تأکید در آن هست : لفظ قدير ( که صیغه مبالغه است ) ان- که حرف تأکید است - جمله اسمیه تنوین کلمه «شیء» و «قدير» تصریح بعموم ( یعنی بر هر چیز ) و غیره ، در بعض احادیث هم وارد است که چون از ائمه راجع بر رجعت سؤال شد ، فرمودند : این ( مربوط به ) قدرت پروردگار است و غیر از کافر منکر نشود .

**هفتم** : «مگر این خدا قدرت ندارد که مردگان را زنده کند ؟ ! سوره قیامت ۴۰» این آیه هم دلیل امکان رجعت است ، چون آن هم يك قسم مرده زنده کردن است ؛ و بیش از آن نیست ، و بی شک قدرت خدا نسبت بهمة کلاهای ممکن مساوی است .

**هشتم** : «مگر آنکه آسمانها و زمین را آفرید نمیتواند امثال اینان را بیافریند ؟ چرا ، و او آفریدگار دانا است . یس : ۸۱» این آیه هم دلیل امکان رجعت است ، و لو بضمیمه آیات و روایاتی که میفرماید : درامتهای سابق واقع شده .

**التاسعة :** قوله تعالى : « و ضرب لنا مثلاً ونسى خلقه قال من يحيي العظام وهي رميم قل يحييها الذي أنشأها أول مرة وهو بكل خلق عليم » وهي دالة على امكان الرجعة دلالة واضحة ظاهرة .

**العاشره :** قوله تعالى : « ألم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم » دلت على وقوع الرجعة وهو يستلزم امكانها وعدم جواز انكارها، وفيها دلالة على وقوعها ايضاً بضميمة الاحاديث الدالة على ان ماوقع في الامم السابقة يقع مثله في هذه الامة ، وقد روى في الاحاديث الآتية وغيرها ان المذكورين في هذه الآية كانوا سبعين ألفاً فأماهم الله مدة طويلة ثم احياهم فرجعوا الى الدنيا و عاشوا ايضاً مدة طويلة .

**الحادية عشر :** قوله تعالى : « او كالذي مر على قرية وهي خاوية على عروشها قال أنسى يحيي هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه قال كم لبثت

**نهم :** « مثلى براى ما زد ، و آفرينش خویش را فراموش کرد ، گفت : اين استخوان ها را كه پوسيده كى زنده ميكند ؟ بگو : همانكه اول بار ايجادش كرد ؛ زنده اش ميكند ، و او بهر آفرينش دانا است . يس : ۸۱ » اين نيز دليل امكان رجعت است ، و دلالتش واضح است .

**دهم :** « مگر قصه آنان ندانستی كه هزارها بودند و از بیم مرگ از وطن خویش بیرون رفتند ، آنگاه خدا بآنان فرمود : بمیرید سپس زنده شان كرد ؟ بقره ۲۴۳ » اين آیه دليل است كه زنده شدن مرده سابقاً اتفاق افتاده پس امر ممكنی است و نبايد انكار كرد ؛ و بضميمة حديثهاى كه ميگويد : هر چه درامتهاى سابق واقع شده در اين امت هم واقع شود دليل بر وقوع رجعت هم هست ؛ و در حديثهاى آينده وغيره وارد شده كه اين عده هفتاد هزار نفر بودند مدت درازى بامر خدا مرده بودند ، سپس زنده شان كرد ، بدنيا برگشتند و باز هم مدتی زندگي كردند .

**يازدهم :** « يا مثل آنكه بقره ای - كه همه سقفهايش روى هم ريخته بود - گذر كرد ، گفت خدا چگونه مردم اينجا را كه مرده اند زنده ميكند خدا وى را صد سال ميراند سپس زنده اش

قال لبثت يوماً أو بعض يوم قال بل لبثت مائة عام فانظر الى طعامك و شرابك لم يتسنه و انظر الى حمارك و لنجعلك آية للناس و انظر الى العظام كيف ننشرها ثم نكسوها لحماً فلما تبين له قال أعلم ان الله على كل شيء قدير . فهذه الآية الشريفة صريحة فی ان المذکور فیها مائة سنة ثم أحياء الله وبعثه الى الدنيا و أحيى حماره ، و ظاهر القرآن يدل علی انه من الانبياء لما تضمنه من الوحي و الخطاب له ، وقد وقع التصريح فی الاحاديث الآتية بانه كان نبياً ، ففي بعض الروايات انه ارميا النبي ، وفي بعضها انه عزيز النبي عليهما السلام ، وقد روى ذلك العامة والخاصة وبملاحظة الاحاديث المشار اليها سابقاً يجب ان يثبت مثله في هذه الامة .

**الثانية عشر** قوله تعالى : « اذ قال الله يا عيسى اذكر نعمتي عليك » الى قوله : « و اذ تخلق من الطين كهيئة الطير باذني فتنفخ فيها فتكون طيراً باذني و تبريء الاكمه و الابرس باذني و اذ تخرج الموتى باذني » الآية وهي

کرد گفت چقدر در این حال ماندی گفت يك روز يا قسمتي از روز گفت بلکه يكصد سال ماندی ، خوردنی و نوشیدنی خویش بنگرد گر گون نشده الاغت را بين تاترا برای مردم نشانه ای قرار دهیم ؛ استخوانها را بين چگونه بلند میکنیم (و بهم می پیوندیم) سپس بگوشت می پوشانیم چون مطلب برایش آشکار شد گفت : میدانم که خدا بر هر چیز توانا است ، سورة بقره آیه ۲۵۹ ، این آیه صریحاً میفرماید این شخص صد سال مرد ، سپس زنده شد و بدنیا برگشت ، والاغش هم زنده شد؛ و ظاهر قرآن دلیل است که این مرد از پیبران بوده چون باو وحی شده ، و خدا با او سخن گفته ، چنانکه در حدیثهای آینده نیز تصریح شده که پیبر بوده ؛ در بعض آنها میگوید ارمیای پیبر است ، و در بعضی گوید : عزیر است ، و این حدیث داسنی و شیعه نقل میکنند ؛ و بملاحظه آن حدیثها که میگوید هر چه در سائر امتها بوده در این امت هم هست ، باید نظیرش در این امت هم واقع شود .

**دوازدهم :** « آندم که خدا بعیسی فرماید : نعمت من یاد آور که . . . . . و

باذن من از گل شبیه مرغ میساختی و در آن میدمیدی ، باذن من پرنده میشد ، و کور مادر زاد و پس را باذن من شفا میدادی ، و مردگان را باذن من زنده میکردی . . . مائده

دالة على امكان الرجعة و وقوعها في الامم السابقة ، و بملاحظة الاحاديث المشار اليها المذكورة في الباب الآتي يجب أن يثبت في هذه الامة .

**الثانية عشر :** قوله تعالى : « و اذ قالت الملائكة يا مريم ان الله يبشرك بكلمة منه اسمه المسيح عيسى بن مريم » الى قوله : « و رسولا الي بنى اسرائيل اني قد جئتكم بآية من ربكم اني اخلق لكم من الطين كهيئة الطير فانفخ فيه فيكون طيراً باذن الله و ابرىء الاكمه والابرص واحيي الموتى باذن الله » و هذه الآية دالة على المقصود كما تقدم .

**الرابعة عشر :** قوله تعالى : « يا بنى اسرائيل اذكروا نعمتى التى انعمت عليكم » الى قوله : « و اذ قلتم يا موسى لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة فأخذتكم الصاعقة و أنتم تنظرون \* ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون » و ظللنا عليكم الغمام و أنزلنا عليكم المن والسلوى كلوا من طيبات ما رزقناكم » و وجه الاستدلال بها ما تقدم و هى أوضح من السابقة ، و قد ورد في الاحاديث الاتية ان المذكورين

۱۱۰ « این آیه هم دلیل بر امکان رجعت ، و وقوع آن در امتهای گذشته است ، و بمقتضای همان احادیث باید دو این امت هم واقع شود .

**میزد ۵م :** « آدم که ملائکه گفتند : ای مريم خداوند ترا بكلمة خویش که نامش عيسى بن مريم است . . . . . بشارت میدهد . . . . . پیمبری بسوی بنی اسرائیل باشد (گوید) بامعجزه ای از طرف خدا بتان سوی شما آمده ام ، برای شما از گل شبیه مرغی میسازم و در آن میدم ، باذن خدا برنده میشود و کور مادر زاد و پسر را باذن خدا زنده میکنم ، آل عمران ، ۴۴ - ۴۹ » این آیه هم نظیر دو آیه سابق است .

**چهاردهم :** « ای پسران اسرائیل نعمت مرا که بشما دادم یاد آرید . . . و آدم که گفتید : ای موسی ما تا خدا را علانیه نه بینیم بتو ایمان نیاریم ، آنگاه صاعقه شما را که مینگریستید گرفت ، سپس شما را از پس مرگتان زنده کردیم باشد که شکر گزارید و ابر را سایبان شما کردیم و ترنجبین و مرغ بریان برایتان فرود آوردیم ، از چیزهای پاکیزه ای که روزیتان کرده ایم بخورید سورة بقره ، ۴۶ - ۵۷ » استدلال باین آیه هم مانند آیات سابق است اما این واضح تر است ، و در حدیثهای آینده آمده که اینان هفتاد



كانوا سبعين رجلاً وان الله احياهم وبعثهم أنبياء ، فهذه رجعة عظيمة ينبغي ان لا ينكر الاخبار بوقوع مثلها في هذه الامة ، لما يأتي من الاخبار برجعة جماعة من الانبياء والائمة عليهم السلام .

**الخامسة عشر** قوله تعالى : « واذ قال ابراهيم رب أرني كيف تحيي الموتى قال أولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبي قال فخذ أربعة من الطير فصرهن اليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزءاً ثم ادعهن يأتينك سعيّاً » وهذه تدل على احياء الموتى في الامم السابقة ، و ذلك يدل على الامكان و الوقوع لما أشرنا اليه سابقاً .

**السادسة عشر** قوله تعالى : « واذ قال موسى لقومه ان الله يأمركم أن تذبحوا بقرة » الى قوله : « واذ قتلتم نفساً فادّارءتم فيها و الله مخرج ما كنتم تكتمون \* فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيي الله الموتى ويريكم آياته لعلكم تعقلون » وجه الاستدلال بها ما تقدم سابقاً .

مرد بودند که خدا زنده‌شان کرد و پیمبرشان قرارداد باو این رجعت بزرگی است ، البته اگر نظیر آن را باین امت هم وعده دهند نباید منکر شد ، و در اخبار است که جمعی از پیمبران و امامان علیهم السلام نیز زنده شوند چنانکه خواهد آمد .

**پانزدهم :** « آدم که ابراهیم گفت : پروردگارا ! بمن بنما چگونه مردگان را زنده میکنی خطاب شد : مگر باور نداری ؟ گفت : چرا ، برای اینکه دلم آرام شود ، خطاب شد : چهار مرغ بگیر و نزد خویش پاره پاره کن سپس بر سر هر کوهی قسمتی از آنها بگذارد ، و آنها را بخوان شتابان جانب تو می‌آیند ، بقره : ۲۶۰ » این آیه هم بتقریری که گذشت دلیل بر امکان وقوع است .

**شانزدهم :** « آدم که موسی بقومش گفت : خدا بشما دستور میدهد گاوی سر ببرید . . . . و آدم که کسی را کشتید و در باره او کشمکش کردید ، و خدا آنچه کتمان میکردید آشکار کرد ، گفتیم قسمتی از آنها برده بزنید ، اینطور خدا مردگان را زنده میکند و آیات و نشانه های خود را بشما مینماید ، شاید بعقل آئید ، بقره ۶۶ ، ۷۳ » استدلال باین آیه نظیر آیه‌های سابق است .

**السابعة عشر** قوله تعالى : «الم تر الى الذى حاجّ ابراهيم في ربه ان آتاه الله الملك اذ قال ابراهيم ربى الذى يحيى ويميت» وفيها دلالة على امكان الرجعة بل على وقوعها لما يأتى من الحديث في ان الله أحيى بدعائه الموتى ، وان ما كان فى تلك الامم يقع مثله فى هذه الامة .

**الثامنة عشر** قوله تعالى : «ولبثوا فى كهفهم ثلاثمئة سنين وازدادوا تسعاً» الى قوله : «وكذلك بعثناهم ليستاءلوا بينهم» روى ابن بابويه فى اعتقاداته وغيره انهم ماتوا ثم أحياهم الله وقد تقدمت عبارته فارجع اليها .

**الثانية عشر** قوله تعالى : «انال ننصر رسلنا والذين آمنوا فى الحياة الدنيا و يوم يقوم الاشهاد» وردت الاحاديث المتعددة الاتية فى ان المراد بها الرجعة ويؤيد تلك التصريحات ظاهر الآية ، فان كثيراً من الرسل والائمة والذين آمنوا لم ينصروا

**هفدهم :** « مگر قصه آنرا ندانستی که در باره خدایش که سلطنت بوى داده بود با ابراهيم محاجه «ومجادله کرد » آندم که ابراهيم گفت : پروردگار من کسى است که زنده میکند و میمیراند ؟ بقره : ۲۵۸ » این هم دلیل امکان رجعت است ، بلکه بضمیمه حدیثی که میگوید : خداوند بدعاى او مردگان را زنده کرد ، و آنها که میگوید : وقایع امتهای سابق در این امت هم هست - چنانکه خواهد آمد - دلیل وقوع رجعت نیز هست .

**هیجدهم :** « سیصد سال در غارشان ماندند و نه سال بر آن افزودند » . . . و در آیات قبل میفرماید : - « اینچنین آنان را براى گنجیستیم تا از همدیگر پرسش کنند ، كهف ۱۹ ، ۲۵ » صدوق در کتاب اعتقادات و دیگران هم روایت میکنند که ایشان مرده بودند خدا زنده شان کرد ، عباوت صدوق سابقاً گذشت .

**نوزدهم :** « ما پیمبران خود و مؤمنان را در این زندگی دنیا و روزی که گواهان بیاخیزند نصرت دهیم ، سورة غافر : ۵۱ » حدیثهای متعددی که خواهد آمد و آورده شده که مراد موقع رجعت است ، و ظاهر آیه هم آن تصریحات را تأیید میکند ، چون بسیاری از پیمبران و امامان

والفعل مستقبل والله لا یخلف المیعاد والحمل علی ارادة خروج المهدي علیه السلام فيه «اولاً» انه خروج عن الحقيقة الی المجاز بغير قرينة وهو باطل اجمالاً ، و«ثانياً» انه خلاف التصريحات المشار الیهها .

**العشرون** قوله تعالی : «واسئل من أرسلنا من قبلك من رسلنا» وردت الاحادیث الكثيرة ان الله جمع له الانبياء ليلة المعراج ، وانهم اقتدوا به وصلّوا خلفه ورجوع الانبياء السابقين مراراً متعددة لاشك فی وقوعه و ثبوته فيقع مثله فی هذه الامة لما يأتي انشاء الله .

**الحادية و العشرون** قوله تعالی : «و اذ أخذ الله ميثاق النبين لما آتيتكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمننّ به ولتنصرنه» ومعلوم ان ذلك لم يقع بعد ، فلا بد من وقوعه فان الله لا یخلف المیعاد ، فظاهر الایة نصّ

و مؤمنان یاری نشدند ، وآیه هم میفرماید : نصرت میدهد (بعداً) خدا هم خلف وعده نمیکنند و نمیشود گفت : مراد خروج حضرت مهدی (ع) است ، زیرا اولاً لازم آید بدون قرینه از معنای حقیقی آیه دست بکشیم و بمعنای مجازی حمل کنیم ( چون آیه میفرماید : پیبران و آنها را که ایمان آورده اند) و این باجماع باطل است ، و ثانیاً برخلاف تصریحهای روایات است .

**یستتم :** «از آن پیبران ما که پیش از تو فرستادیم سؤال کن ، سوره زخرف آیه ۴۵» حدیثهای بسیاری وارد شده که شب معراج خداوند پیبران را جمع کرد پشت سر پیغمبر ما (ص) نماز گذاشتند ، و شکی نیست که پیبران سابق مکرر بدنیا بر گشتند ؛ پس بدلیلی که بعداً ذکر میشود - در این امت هم نظیرش باید باشد .

**نیمت ویکم :** «آندم که خدا از پیبران پیمان گرفت : این کتاب و حکمتی را که بشما دادم اگر بعداً پیبری نزدتان آمد و آنچه همراه شما است تصدیق کرد باید بوی ایمان آرید و یاریش کنید آل عمران : ۸۱» واضح است که این مطلب هنوز واقع نشده پس باید بعداً واقع شود ، چون خدا خلف وعده نمیکنند و ظاهر آیه مربوط بر جعت است ،

في الرجعة ويدل على ذلك ايضاً أحاديث صريحة يأتي بعضها ان شاء الله فيها تفسير الآية بذلك .

**الثانية والعشرون** قوله تعالى : «ربنا أمتنا اثنتين و أحييتنا اثنتين» وردت الاحاديث بان المراد باحدى الحيوتين والموتين الرجعة ، ومعلوم ان ذلك لا يمتنع ارادته من الآية ، وانها ليست بطريق الحصر، ولا يدل على نفى الزيادة وان الحيوة في القبر ليست حياة تامة ، كما يفهم من بعض الاحاديث .

**الثالثة والعشرون** قوله تعالى : « كيف تكفرون بالله و كنتم أمواتاً فأحياكم ثم يميتكم ثم يحييكم ثم اليه ترجعون» وجه الاستدلال انه أثبت الاحياء مرتين ، ثم قال بعدهما : «ثم اليه ترجعون» والمراد به القيامة قطعاً ، والعطف خصوصاً بتم ظاهر في المغايرة ، فالاحياء الثاني اما الرجعة أو نظير لها ، و بالجملة ففيها دلالة على وقوع الاحياء قبل القيامة بعد الموت في الجملة .

**الرابعة والعشرون** قوله تعالى في حق عيسى : « انى متوفيك ورافعك الى »

چنانکه روایات بسیاری در تفسیر آیه - که قسمتی از آنها باینکه شاهد این مدعی است .  
**بیست و دویم :** « پروردگارا ! ما را دو نوبت میراندی و دو نوبت زنده کردی ، غافر ۱۱ » حدیثهای زیادی وارد است که یکی از این دو نوبت در رجعت است و واضح است که اراده این معنی از آیه ممتنع نیست ، ودلالت بر انحصار هم نمیکند که غیر از اینها دیگر زندگی و مرگی نیست ، زنده شدن قبرهم - چنانکه از حدیث هائی استفاده میشود - زندگی کلملی نیست ( تا کسی بگوید مراد : مرگ دنیا و زنده شدن قبر ، و مرگ در قبر و زنده شدن قیامت است ) .

**بیست و سوم :** « چگونه بخدا کافر میشوید با اینکه مرده بودید زنده تان کرد ، باز میبراند ، و دو باره زنده تان میکند ، سپس بسوی وی بر میگردد ، بقره ۲۸ » آیه دو زنده شدن اثبات میکند و بعد میفرماید : سپس بسوی وی بر میگردد ، و قطعاً مراد از باز گشت باو قیامت است ، پس اجمالاً معلوم میشود یک زنده شدن قبل از قیامت هست یا رجعت یا نظیر آن .

**بیست و چهارم** درباره حضرت عیسی میفرماید : « من ترا از زمین بر گیرم و بسوی

نقل الطبرسی عن ابن عباس ان المراد انی متوفیک وفاة موت ، و قد تقدم مثله عن رئیس المحدثین محمد بن علی بن بابویه ، والایة ظاهرة واضحة في ذلك ، وهی تدل علی ان نزول عیسی علیه السلام فی آخر الزمان الی الارض من قسم الرجعة ، وقد أجمع علی نقل ذلك جمیع المسلمین ، و نقل اجماعهم علیه جماعة من العلماء ، و نقل الطبرسی عن بعض العامة ان عیسی لم یمت ، و انه رفع الی السماء من غیر وفاة ، و تعرضوا لتأویل الایة تارة بالحمل علی وفاة النوم وتارة بما هو أبعد من ذلك ، و ظاهر ان ذلك كله باطل و غلوّ عظیم فی انکار الرجعة ، والا امامیه لا یقبلون ذلك التأویل ولا یلزمهم العمل به .

خود بردارم آل عمران ، ۵۵

طبرسی از ابن عباس نقل میکند که یعنی ترا بوسیله مرگ برگیرم ، و قبلاً از شیخ صدوق هم نظیر این نقل شد و ظاهر خود آیه نیز همین است ، و دلیل است که فرود آمدن حضرت عیسی در آخر الزمان از اقسام رجعت است ، و فرود آمدن آنجناب را همه مسلمین نقل میکنند ، عده ای از علما هم نقل اجماع میکنند طبرسی از بعض سنیان نقل میکند که حضرت عیسی نمرده ، زنده با آسمان رفته و آیه را گاهی بخواب تأویل میکنند ( یعنی ترا خواب کنم و گویند مراد از « گرفتن » گرفتن روح در حال خواب است ) و گاهی بمعنائی از این بعید تر ، البته واضح است که این تأویلات باطل و در مقام انکار رجعت کزاف کونی بزرگی است ، اما امامیه این تأویلهارا نمی پذیرند و بآنها متلزم نیستند ( قضیه زندگی و مرگ حضرت عیسی سلام الله علیه مورد گفتگوی مختصری هست و آنچه عده زیادی از علما میفرمایند که تحقیق و تأمل در آیات قرآن هم تأیید میکند این است که زنده است و زنده با آسمان رفته و اینان گویند عقیده بر مرگ آنحضرت از کلمه وفات ناشی شده که گمان کرده اند بمعنی مرگ است و بس در صورتی که مشتقات آن همه در معنی : گرفتن تمام گرفتن ، تمام برداختن استعمال میشود ، و باین حساب در قرآن بر خواب مرگ برداشتن از روی زمین اطلاق شده در مقابل این دسته عده دیگر مانند مؤلف کتاب و دیگران عقیده بر مرگ آنحضرت دارند ، و مرحوم بلاغی در مقدمه تفسیر خود این بحث را تفصیلاً دنبال کرده خواننده محترم چنانچه مایل تحقیق بیشتری است بدانجا مراجعه کند )

**الخامسة والعشرون** قوله تعالى حكاية عن عيسى عليه السلام : «و كنت عليهم شهيداً مادمتم فيهم فلما توفيتني كنت أنت الرقيب عليهم» وهي ظاهرة واضحة في وفاة عيسى **عليه السلام** لانه يقول ذلك يوم القيمة بل لفظ : «توفيتني» والعطف بالفاء الدالة على التعقيب من غير تراخ ولفظ «مادمتم فيهم» وغير ذلك صريح في ان نزول عيسى عليه السلام في آخر الزمان من قسم الرجعة .

**السادسة والعشرون** قوله تعالى : «واختار موسى قومه سبعين رجلاً لميقاتنا فلما أخذتهم الرجفة قال رب لو شئت أهلكتهم من قبل و آيتاي» الآية وروى ابن بابويه و الطبرسي وعلی بن ابراهيم وغيرهم ان الله أحياهم بعد موتهم ، بل بعثهم أنبياء كما مضى وياتي ان شاء الله .

**السابعة والعشرون** قوله تعالى : «ولو أن قرآنًا سيرت به الجبال أو قطعت

**يمنت و پنجم** از قول حضرت عیسی نقل میکند : «تامن در میان آنان بودم برایشان گواه بودم ، چون مرا بر گزفتی تو خود نگهبان و مراقبان بودی مائده ۱۱۷» این آیه هم ظاهر در وفات حضرت عیسی است ، چون در قیامت این سخن را میگوید ، خصوصیات خود آیه هم مانند : مرا بر گزفتی و (بتفسیر مرحوم مؤلف : مرا میراندی) عطف بفاء که دلیل بر تعقیب بدون فاصله است (یعنی بر گرفتن و بقول مرحوم مؤلف : میراندن بامیان ایشان بودن فاصله ای نداشته) و کلمه «مادمتم فیهم» و غیره همه صریح است که نزول آنجناب در آخر الزمان از اقسام رجعت است (یعنی پس از مرگ است ، استدلال باین آیه هم نظیر آیه سابق به بیانی است که گذشت).

**یمنت و هشتم** : «موسی هفتاد تن از قوم خویش برای وعده گاه انتخاب کرد ، سپس چون دچار زلزله شدند گفت : پرورد گارا ! اگر خواسته بودی پیش از این من و اینان را هلاک کرده بودی ، اعراف : ۱۵۵» صدوق و طبرسی ، و علی بن ابراهیم و دیگران روایت میکنند که خداوند این هفتاد نفر را پس از مرگ زنده کرد ، علاوه - چنانکه گذشت و باز هم بیاید - پیمبرشان قرار داد .

**یمنت و نهم** : «اگر قرآنی باشد که بوسیله آن کوهها حرکت کند ، و زمین پاره

به الارض او کلم به الموتی » ذکر جماعة من المفسرين والنحويين ان جواب لوم محذوف ای لکان هذا القرآن :

وروی کلینی فی حدیث انهم قالوا علیهم السلام : عندنا هذا القرآن الذی تسیر به الجبال وتقطع به الارض وتکلم به الموتی ، ویأتی ان شاء الله ، و قال الطبرسی : « او کلم به الموتی » ای احیی به الموتی حتی یعیشوا ویتکلموا « انتهى » وفيه دلالة واضحة على امکان الرجعة بل على وقوعها عند التأمل .

**الثامنة والعشرون** قوله تعالى : « وقضينا الى بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین ولتعلن علواً کبیراً فاذا جاء وعد اولیہما بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید فجاؤا خلال الدیار وکان وعداً مفعولاً ثم رددنا لکم الكرة علیهم وأمددناکم باموال وبنین » روى کلینی و علی بن ابراهیم و غیرهما انها فی الرجعة ، و یأتی توجیه ذلك ان شاء الله تعالى .

**التاسعة والعشرون** قوله تعالى : « ویسألونک عن ذی القرنین قل سأتلو

بارہ شود و مردگان بسخن آیند . . رعد: ۳۱ » جمعی از مفسران و نحویان گویند جواب « لو » محذوف است یعنی اگر قرآنی باین اوصاف باشد همین قرآن است کلینی هم در حدیثی از ائمه علیهم السلام نقل میکند که : آن قرآنی که کوهها را بحرکت آورد و زمین را پاره پاره کند ؛ و مردگان را بسخن آورد نزد ما است این حدیث بعد از کرمیشود طبرسی - پس از جمله « او کلم به الموتی » ، فرماید : یعنی مردگان زنده شوند تا زندگی کنند و سخن گویند . دلالت این آیه بر امکان رجعت بلکه وقوع آن روشن است .

**بیست و هشتم :** « در آن کتاب به بنی اسرائیل اعلام کردیم که : دوبار در این سرزمین فساد میکنید ؛ و سرکشی میکنید سرکشی بزرگی چون نوبت نخستین رسید بعضی از بندگان خود را که صلابتی سخت داشتند بر شما گماشتیم تا در خلال خانه ها ( بجستجوی شما ) گردش کردند ، و این وعده ای حتمی بود ، سپس شما را بر آنان غلبه دادیم و بمال و اولاد مددتان دادیم سوره بنی اسرائیل آیه ۴ - ۶ » کلینی و علی بن ابراهیم و دیگران روایت میکنند که آیه مربوط بر رجعت است و توجیه این معنی خواهد آمد .

**بیست و نهم :** « ترا از ذوالقرنین پرسند بگو قصه ای از وی برای شما خواهم خواند

علیکم منه ذکرأ انا مکنتا له فی الارض و آتیناه من کل شیء سبباً . الآیة . روی علی بن ابراهیم و غیره ان قومه ضربوه علی قرنه فمات خمسمائة سنة ، ثم احياء الله وبعثه اليهم فضربوه علی قرنه الآخر فأماته الله خمسمائة عام ، ثم احياء وبعثه اليهم فملكه الارض .

وقد روی عن أمير المؤمنين عليه السلام انه نقل حديث ذي القرنين ثم قال: و فيكم مثله یعنی نفسه و یا تي ذلك ان شاء الله و قال الطبرسي : قيل ان ذا القرنين نبی مبعوث فتح الله علی يديه الارض ، ثم قال : في قوله تعالى : « قلنا يا ذا القرنين » استدلال من ذهب الى ان ذا القرنين كان نبياً بهذا ، لان قول الله لا يكون الا بالوحی ، و الوحی لا يجوز الا علی الانبياء ، و قيل ان الله ألهمه ولم يوح اليه « انتهى » .

**اقول :** ومع ضمیمة الاحادیث الدالة علی ان ما كان في الامم السابقة يكون مثله في هذه الامة ، يتم الاستدلال علی صحة الرجعة بقصة ذي القرنين و أمثالها .

ما اورا دوزمین مکننت دادیم و ازه رچیز و سیله ای بوی عطا کردیم . . . کھف ۸۳-۸۴ علی بن ابراهیم و غیره روایت میکنند کہ : در اثر ضربتی کہ قوم او بیک طرف پیشانیش زدند مرد ؛ و پس از پانصد سال خداوند زنده اش کرده بسوی آنان مبعوث فرمود ، باز ضربتی بر طرف دیگر پیشانیش زدند و مرد ، دوبارہ پس از پانصد سال خداوند زنده اش کرد و بر آنان مبعوث کرد ، و سلطنت روی زمین بوی داد و در روایتی است کہ امیر المؤمنین (ع) پس از نقل قصہ ذو القرنین فرمود : در میان شما هم نظیر وی هست ؛ یعنی خود آنجناب این حدیث هم بعداً ذکر میشود طبرسی فرماید : ذو القرنین پیغمبری بود کہ بدست او خداوند همه روی زمین را گشود سپس در تفسیر این آیه : « گفتیم : ای ذو القرنین . . . » فرماید : آنان کہ گویند : ذو القرنین پیغمبر بوده باین آیه استدلال کنند ، چون گفتگوی خدا با او جز از راه وحی نیست ، وحی هم مختص پیبران است ، بعضی گویند : مراد الهام است ( یعنی بدلش اقتاده ، نه اینکه سخنی شنیده ) و وحی در کار نبوده .  
**مؤلف گوید :** بضمیمہ حدیثهایی کہ گوید : هر چه در امتهای گذشته بوده ، در این امت هم هست ، بحکایت ذو القرنین و امثال آن میتوان بر صحت رجعت استدلال کرد .



**الثلاثون** قوله تعالى : «يُوبِ اِذْ نَادَى رَبَّهُ اِنِّى مُسْنِى الضَّرِّ و انت اَرْحَمُ الرَّاحِمِیْنَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَ كَشَفْنَا مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ اٰتَيْنَاهُ اَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ » الآية .  
 روى الطبرسى وعلی بن ابراهیم و غیرهما ان الله اُحیی له من اهلہ من مات وقت البلاء «ومثلهم معهم» ممن مات من قبل كما یأتی ان شاء الله ، فینبغی أن یقع مثله فی هذه الامة بدلالة الاحادیث المشار الیه .

**الحادية و الثلاثون** قوله تعالى : « و حرام على قرية اهلکناها انهم لا یرجعون » روى الطبرسى وعلی بن ابراهیم و غیرهما انها فی الرجعة ؛ وان کل قرية هلکت بعذاب لا یرجع اهلها فی الرجعة ، واما فی القيامة فیرجعون .

**الثانية و الثلاثون** قوله تعالى : « ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد » روى فی عدة احادیث تأتی ان شاء الله ان المراد بها الرجعة ، و معلوم انها خطاب للرسول ﷺ .

**الثالثة و الثلاثون** قوله تعالى : « وان من اهل الكتاب الا لیؤمنن به قبل

**سی ام** : « وایوب دا ( یاد کن ) که پروردگار خویش را ندا کرد ، که بمحنت دچارم و تو از همه مهربانان مهربان ترى پس اجابتش کردیم و محنتی را که داشت بر طرف کردیم ، و کسانش را با مثلشان بوی عطا کردیم ، سورة انبیاء ۸۳ - ۸۴ » طبرسی وعلی بن ابراهیم و دیگران روایت میکنند که خداوند کسان ایوب را که هنگام گرفتاری و امتحان مرده بودند ؛ و بعدد ایشان از آنان که قبلاً مرده بودند همه را زنده کرد - چنانکه حدیثش انشاء الله بیاید - پس بضمیمه همان احادیثی که اشاره شد باید نظیرش در این امت هم باشد .

**سی و یکم** : « برقریه ای که هلاک کرده ایم مقرر است که باز نیگردند ؛ انبیاء ۹۵ » طبرسی وعلی بن ابراهیم و دیگران روایت میکنند که آیه مربوط بر رجعت است ، یعنی هر قومی که بعذاب خدا گرفتار شدند در رجعت بر نیگردند ، اما در قیامت ، بر میگردند .

**سی و دوم** « آنکه این قرآن بر عهده تو نهاد بیاز گشتگاہت بر میگرداند . »

موتہ، روى على بن ابراهيم وغيره فى تفسيرها ان رسول الله ﷺ اذا رجع آمن به الناس كلهم .

**الرابعة والثلاثون** قوله تعالى : «ان الله قادر على ان ينزل لآية» روى على بن ابراهيم فى تفسيره عن أبى جعفر عليه السلام انه تلى هذه الآية ثم قال : سيريك فى آخر الزمان آيات منها : دابة الارض ، والدجال ، ونزول عيسى بن مريم ، و طلوع الشمس من مغربها .

**الخامسة والثلاثون** قوله تعالى : « واما نريناك بعض الذى نعدهم» روى على بن ابراهيم وغيره من جملة الرجعة ، ويأتى ان شاء الله .  
**السادسة و الثلاثون** قوله تعالى : « أثم اذا ما وقع آمنتم به » روى على بن

قصص : ۸۵» در حدیثهای چندی است که مراد رجعت است - این حدیثها هم بیاید - و معلوم است که خطاب به پیغمبر (ص) است .

**سی و سوم :** «هیچیک از اهل کتاب نیست جز اینکه بوی (یعنی بعیسی) پیش از مرگش ایمان آرد ، نساء : ۱۵۹» علی بن ابراهیم و غیره در تفسیر آیه روایت کنند که چون پیغمبر (ص) برگردد ، همه مردم بوی ایمان آورند .

**سی و چهارم :** «خداوند قدرت دارد که نشانه‌ای فرود آرد ، انعام : ۳۷» علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که حضرت باقر (ع) پس از خواندن این آیه فرمودند در آخر الزمان خدا نشانه‌هایی - مانند : جنبیده‌ای که از زمین بیرون آید ، دجال ؛ فرود آمدن عیسی بن مریم ، و طلوع آفتاب از مغرب بتومینماید .

**سی و پنجم :** « یا قسمتی از آنچه بآنان وعده میدهم بتو مینمایانیم ، یونس ، ۴۶ ، رعد ؛ غافر » علی بن ابراهیم و غیره روایت میکنند که از جمله این عذابهایی که خدا بمرکان وعده داده و به پیغمبر (ص) مینمایاند در رجعت است ، این حدیث هائیز بعد از ذکر میشود .

**سی و ششم :** «آیا پس از وقوع عذاب بآن ایمان می‌آورید ! یونس ۵۱» علی بن

ابراهيم ان معناه صدقتم به في الرجعة فيقال : الآن تؤمنون به يعني أمير المؤمنين عليه السلام .  
**الحابعة و الثلاثون** قوله تعالى: «ولو ان لكل نفس ظلمت ما في الارض جميعاً لافتدت به » روى على بن ابراهيم انها نزلت في الرجعة .

**الثامنة و الثلاثون** قوله تعالى : « فان كنت في شك مما أنزلنا اليك فاسئل الذين يقرؤن الكتاب من قبلك » روى على بن ابراهيم وغيره ان الله جمع الانبياء لمحمد عليه السلام ، فأحياهم و رجعوا و صلّوا خلفه ، وان هذا معنى الآية وهذه الآية دالة على الرجعة للرسول عليه السلام لما تقدم .

- **التاسعة و الثلاثون** قوله تعالى : « فالذين لا يؤمنون بالآخرة قلوبهم منكرة وهم مستكبرون » روى على بن ابراهيم ان معنى قوله : « لا يؤمنون بالآخرة » لا يؤمنون بالرجعة قلوبهم منكرة كافرة .

**الاربعون** قوله تعالى: « فأصابهم سيئات ما عملوا و احاق بهم ما كانوا به يستهزؤن »

ابراهيم روايت كند كه معنى : در رجعت تصديق ميكنيد آنگاه گويند اكنون بوى - معنى بأمر المؤمنين (ع) - ايمان آوريد ؟ !

**سی و هفتم :** « اگر هر کس ستم کرده همه روى زمین را داشته باشد (برای رهايى از عذاب) حاضر است بعوض خویش دهد ، یونس : ۵۴ » على بن ابراهيم روايت كند كه مربوط بر رجعت است .

**سی و هشتم :** « اگر در اجمع بآنچه بر تو نازل کرده ایم درشكى از آنان كه پيش از تو كتاب ( آسمانى ) ميخواندند پيرس ، يونس : ۹۴ » على بن ابراهيم و غيره روايت ميكنند كه خداوند همه پيغمبران را زنده كرد ، بدنيا برگشتند ، و پشت سر پيغمبر (ص) نماز خواندند و مراد از آيه اين است (يعنى آنجا امر شد از آنان پيرسد ) و چنانكه گذشت آيه - بنابر اين تفسير - دليل است كه براى حضرت رسول (ص) نيز رجعت واقع شده .

**سی و نهم :** « آنان كه بآخرت ايمان نياورند دلهاشان بانكار خو گرفته ، و متكبرند ، نحل : ۲۲ » على بن ابراهيم روايت ميكنند كه معنى : آنان كه بر رجعت ايمان ندارند دلهاشان بانكار خو گرفته و كافر است .

**چهلیم :** « آنگاه سزای کارهای بدشان بایشان رسید ، و عذابی كه آنرا مستخرمه

روى على بن ابراهيم ان المراد العذاب في الرجعة .

**الحادية والا ربعون** قوله تعالى: «يوم ندعو كل اناس بامامهم» روى على بن ابراهيم ايضاً ما ظاهره انها في الرجعة ويأتى ان شاء الله .

**الثانية والا ربعون** قوله تعالى «فان له معيشة ضنكا» ونحشره يوم القيامة أعمى» روى على بن ابراهيم وغيره انها في النصاب و ان تلك المعيشة في الرجعة و انهم يأكلون العذرة .

**الثالثة والا ربعون** قوله تعالى: « ولقد آتينا داود منا فضلاً» روى على بن ابراهيم في تفسير ذلك الفضل ان من جعلته ان الله نزل عليه الزبور فيه توحيد الله وتمجيد ودعاء و اخبار رسول الله وامير المؤمنين والقائم و اخبار الرجعة .

**الرابعة والا ربعون** قوله تعالى: « ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادى الصالحون » روى على بن ابراهيم وغيره ان المراد بها

ميكردند دامنگيرشان شد ، نحل : ۳۴ « على بن ابراهيم روايت كند كه : مراد عذاب رجعت است .

**چهل و يكم :** « روزى كه هر عده اى را به پيشوايشان بخوانيم ، بنى اسرائيل ، ۷۱ » باز على بن ابراهيم روايتى نقل ميكند كه ظاهرش اين است كه آيه مربوط بر جنت است ، روايت بعداً بيايد .

**چهل و دوم :** « هر كه از ياد من اعراض كند زندگاني سختى دارد ، و روز قيامت كور محشورش كنيم ، طه ۱۲۴ » على بن ابراهيم وغيره روايت ميكند كه درباره دشمنان اهليت است كه در رجعت زندگى سختى دارند ، و خورا كشان عذره است .

**چهل و سوم :** « داود را از جانب خویش فضیلتی دادیم ، سبأ ، ۱۰ » على بن ابراهيم روايت كند كه از جمله اين فضيلت اين بود كه خداوند زبور را - كه مشتمل بر : توحيد و تجيد خدا ، دعا ، اخبار پيغمبر و على و حضرت قائم (ع) و اخبار رجعت بود مردى نازل كرد .

**چهل و چهارم :** « در زبور پس از ذكر نوشتيم كه زمين را بندگان صالح من بارش برند انبياء ۱۰۵ » باز على بن ابراهيم و غيره روايت ميكند كه مراد خبرهاى

اخبار الرجعة .

**الخامسة والاربعون** قوله تعالى : « او لم یروا انا نسوق الماء الی الارض الجرز فخرج به زرعاً تأکل منه انعامهم و انفسهم أفلا یبصرون » ویقولون متی هذا الفتح ان کنتم صادقین « روی علی بن ابراهیم ان الایتین فی الرجعة

**السادسة و الاربعون** قوله تعالى : « أولم یسیروا فی الارض » قال أولم ینظروا فی القرآن والاکبار برجعة الامم الهالکة ، رواه علی بن ابراهیم فی تفسیرها .

**السابعة والاربعون** قوله تعالى : « ویریکم آیاته » روی علی بن ابراهیم ان المراد أمير المؤمنین والائمة علیهم السلام وانها فی الرجعة .

**الثامنة والاربعون** قوله تعالى : « وترى الظالمین لما رأوا العذاب یقولون هل الی مرد من سبیل » روی علی بن ابراهیم ان المراد بالعذاب هنا علی بن أبیطالب وخروجه فی الرجعة .

رجعت است ( که در ذبور نوشته شده ) .

**چهل و پنجم :** « مگر ندیده اند که ما آب را بزمین بی گیاه میفرستیم ، سپس با آن کشتی بیرون آریم که خود و حیوانا تشان از آن میخورند ، مگر نمی بینند ؟ ! میگویند . اگر راست میگوئید ، این فتح و فیروزی کسی میرسد ؟ سجده : ۲۷ - ۲۸ » باز هم او روایت میکند که این دو آیه مربوط بر رجعت است .

**چهل و ششم :** « مگر در زمین نگشته اند ؟ دوم ۹ » باز هم او روایت کند که : مراد نظر در قرآن و خبرهای رجعت امتیانی است که هلاک شدند .

**چهل و هفتم :** « آیات خویش بشما بنمایاند ، بقره ، ۷۳ » علی بن ابراهیم روایت کند که مقصود نمایاندن امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام در رجعت است .

**چهل و هشتم :** « ستمگران را به بینی که چون عذاب را بینند ، گویند . آیا برای باز گشت راهی هست ؟ شوری : ۴۴ » علی بن ابراهیم روایت میکند که یعنی چون در رجعت علی بن أبیطالب را بینند ( که میخواهد از آنان انتقام بگیرد ) گویند راه فراری هست ؟

**التاسعة والاربعون** قوله تعالى : «وجعلها كلمة باقية في عقبه لعلهم يرجعون»  
 روى علي بن ابراهيم انها في الائمة عليهم السلام وانهم يرجعون الى الدنيا.  
**الخمسون** قوله تعالى: «فارتقب يوم تأتى السماء بدخان مبين» روى علي بن ابراهيم  
 ان ذلك اذا خرجوا في الرجعة من القبر .

**الحادية والخمسون** قوله تعالى : «ووصينا الانسان بوالديه احساناً حملته  
 امه كرها ووضعتہ كرها» روى علي بن ابراهيم وغيره انها في الحسين عليه السلام ، وان الله  
 أخبر رسوله وبشّره به قبل حملہ ، وأخبره بما يصيبه من القتل ، وانه يردّه الى  
 الدنيا وينصره حتى يقتل أعداءه ، ويملكه الارض فحملته كرهاً أى اغتمت وكرهت  
 لما أخبرت بقتله .

**الثانية والخمسون** قوله تعالى : «يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج»  
 روى علي بن ابراهيم ان المراد بها الرجعة .

**چهل و نهم :** « بکتا پرستی را در نسل خویش سخنی پاینده کرد ، شاید باز  
 باز گردند ، زخرف : ۲۸ » علی بن ابراهیم روایت کند که درباره ائمه علیهم السلام است  
 که بدنیا بر میگرددند .

**پنجاهم :** « منتظر آنروز باش که آسمان دودی آشکارا آورد ، دخان : ۱۰ »  
 هم اوروایت کند که مربوط بوقتی است که در رجعت از قبرها بیرون آیند .

**پنجاه و یکم :** بانسان سفارش کردیم که باید در مادرش نیکی کند مادرش بامشقت وی  
 راعمل کرد وباسختی زائید احقاف ۱۵ » علی بن ابراهیم ودیگران روایت میکنند که در  
 باره حضرت امام حسین (ع) است خدا پیش از حمل او به پیغمبر (ص) بشارت داد وخبر داد که  
 کشته شود و باز بدنیا بر گردد آنگاه خدا نصرتش دهد تا دشمنان خویش بکشد و  
 سلطنت روی زمینش دهد ، مادرش چون خبر قتلش شنید اندوهگین شد و با کراحت  
 بار دار او شد .

**پنجاه و دوم :** « روزی که صیحه را بحق بشنوند اینروز بیرون آمدن است ، ق ،  
 ۴۲ » علی بن ابراهیم روایت کند که مرادهنگام رجعت است .

**الثالثة والخمسون** قوله تعالى: «يوم تشقق الارض عنهم سراعاً» روى على بن ابراهيم ان المراد بها الرجعة .

**الرابعة والخمسون** قوله تعالى: «وفى السماء رزقكم وما توعدون» روى على بن ابراهيم ان المراد به اخبار الرجعة والقيامة، «فرب السماء والارض انه لحق» يعنى ما وعدتكم.

**الخامسة والخمسون** قوله تعالى: «وان للذين ظلموا عذاباً دون ذلك» روى على بن ابراهيم ان المراد عذاب الرجعة بالسيف .

**السادسة والخمسون** قوله تعالى: «مهيّطين الى الداع يقول الكافرون هذا يوم عسر» روى على بن ابراهيم ان المراد بذلك الرجعة .

**السابعة والخمسون** قوله تعالى: «سنسمه على الخرطوم» روى على بن ابراهيم انها فى الرجعة، اذا رجع أمير المؤمنين ورجع اعداؤه فيسمهم بميسم معه .

**پنجاه و سوم:** «روزی که زمین برای در آمدن نشان شکافته شود» و بشتابند، ق، ۴۴» باز علی بن ابراهیم روایت میکند که راجع بر جعت است .

**پنجاه و چهارم:** «روزیتان و چیزی که بشما وعده میدهند در آسمان است، ذاریات، ۲۲» علی بن ابراهیم روایت میکند که مراد از آنچه وعده میدهند خبرهای رجعت و قیامت است، که بعد میفرماید: «بغدادی آسمان و زمین! این برحق است» یعنی این وعده حتمی است .

**پنجاه و پنجم:** «برای آنان که ستم کردند عذابى نزدیک تراز این هست؛ طور، ۴۷» علی بن ابراهیم روایت میکند که مراد عذاب شمشیر در موقع رجعت است .

**پنجاه و ششم:** «شتابان بسوی دعوتگر روند؛ و کافران گویند: این روز دشواری است، قمر، ۸» علی بن ابراهیم روایت کند که در موقع رجعت است .

**پنجاه و هفتم:** «یزودی برینى اوداغ نهم، قلم، ۲۶» علی بن ابراهیم روایت میکند که مربوط بر جعت است، هنگامی که امیر المؤمنین (ع) و دشمنانش برگردند، ایشان را با آهنی که دارد داغ میکند .

**الثامنة والخمسون** قوله تعالى : « حتى اذا رآو اما يوعدون » روى على بن ابراهيم المراد بها القائم وأمير المؤمنين في الرجعة .

**التاسعة والخمسون** قوله تعالى : « قل ان أدرى أقرب ما توعدون أم يجعل له ربي أمداً » روى على بن ابراهيم ان المراد بها الرجعة .

**الستون** قوله تعالى : « عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحداً الا من ارتضى من رسول » روى على بن ابراهيم في تفسيرها ان الله أخبر رسوله بما يكون من بعده من أخبار القائم والرجعة والقيامة .

**الحادية والستون** قوله تعالى : « قتل الانسان ما أنكره » الى قوله : « ثم اذا شاء أنشره » روى على بن ابراهيم انها نزلت في امير المؤمنين و انه الانسان المذكور ، « ما أنكره » اي ما فعل وأذنب حتى قتلتموه « ثم اذا شاء أنشره » قال ينشره

**پنجاه و هشتم :** « تا چون وعده ای که بآنان میدهند به بینند . . . مريم : ۲۵ »

على بن ابراهيم روايت ميکند که مراد از وعده : حضرت قائم و حضرت امير المؤمنين (ع) است که در رجعت بينند .

**پنجاه و نهم :** « بگو نديدانم وعده ای که بشما میدهند نزديك است يا خدای من برايش مدتی ميگذارد ، جن : ۲۵ » على بن ابراهيم روايت کند که مربوط بر رجعت است

**شصتم :** « غيبدان است ، و کسی را از غيب خوش مطلع نکند ، مگر پيغمبری را که مورد رضای او باشد ، جن : ۲۶ - ۲۷ » على بن ابراهيم در تفسير روايت ميکند که خداوند حوادثی را که پس از پيغمبر (ص) رخ ميدهد - از جريان حضرت قائم ، و رجعت ، و قيامت - همه را بآنجناب خبرداد .

**شصت و يکم .** « مرگ براين انسان که چه نمک شناس است ؟ » ( اين ترجمه ظاهر آيه است ، اما ترجمه اش بملاحظه حديثی که ذيل از کرميشود چنين است : انسان کشته شد مگر چه گناهی کرده بود ؟ ) سپس هر وقت بخواهد زنده اش کند ، سوره عبث ۱۷-۲۲ »

على بن ابراهيم روايت ميکند که آيه درباره على (ع) است يعنی آنجناب کشته شد مگر چه گناهی داشت که وی را کشتند خدا او را - در رجعت زنده ميکند ، « نه چنين است مأموريت



فی الرجعة «کلاً» لما یقض ما أمره» فقال : لم یقض أمير المؤمنین ما أمره و سیرجع حتی یقضی ما أمره .

**الثانیة والستون** قوله تعالى : «انه علی رجعه لقادر» روى علی بن ابراهیم ان المراد یرده الی دنیا والی القيامة .

**الثالثة والستون** قوله تعالى «و ذکرهم بأیام الله» روى ابن بابویه و غیره انها ثلثة : یوم یقوم القائم ، یوم الکرة ، و یوم القيامة .

**الرابعة والستون** قوله تعالى : «ومن كان فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی» روى سعد بن عبد الله فی مختصر البصائر ان المراد بها الرجعة .

**اقول :** و ربما یأتی بعض الایات الواردة فی الرجعة فی تضاعیف الاحادیث الاتیة ان شاء الله تعالى ، وقد أُلّف بعض المتأخرین کتباً متعددة فی تفسیر القرآن و تأویلہ ، و الایات النازلة فی شأن أهل البیت علیهم السلام و الرجعة ، ولم تحضر فی وقت جمع هذه

خویش انجام نداد» یعنی آنجناب را فرصت ندادند که دستور خدا را اجرا کند و در رجعت باز میگردد تا اجرا کند .

**شصت و دوم :** خدا بر باز گرداندنش توانا است ، طارق : ۸ علی بن ابراهیم روایت میکند که مراد بر گرداندن انسان در رجعت و قیامت است .

**شصت و سوم :** «آنان را بروزهای (عذاب) خدا متذکر کن» ابراهیم : ۵ ابن بابویه و غیره روایت میکند که این روزها سه تا است : روز قیام امام زمان (ع) ، روز رجعت ، روز قیامت .

**شصت و چهارم :** «هر که در این جهان کور دل باشد در جهان دیگر هم کور است بنی اسرائیل : ۲۲ سعد بن عبد الله در کتاب مختصر البصائر روایت میکند که مراد این است که در رجعت کور بدنی می آید .

**مؤلف گوید :** ممکن است آیاتی که درباره رجعت وارد شده ، ضمن حدیثهای بعد ایراد شود یکی از علمای اخیر کتابهای چندی در تفسیر قرآن و تأویل آیاتی که در شأن ائمه علیهم السلام و رجعت نازل شده تألیف کرده ، اماموقع جمع آوری این کتاب در دست نبود ،

الرسالة وفيما ذكر كفاية انشاء الله تعالى .

## الباب الرابع

في اثبات ان ما وقع في الامم السابقة مثله يقع في هذه الامة

اعلم ان هذا المعنى ثابت عنهم عليهم السلام قد رواه العامة والخاصة ويمكن ان يستدل عليه من القرآن بقوله تعالى : «سنة الله في الذين خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلا» ومن السنة بالاخبار الدالة على التصريح بثبوته و استدلال أهل العصمة عليهم السلام به على المعاندين وأعداء الدين كما يأتي ان شاء الله ، وبإجماع المسلمين في الجملة ، فان الاخبار بذلك كثيرة من طريق العامة والخاصة ، وقد صنف علماءنا كتباً في اثباته مذكورة في كتب الرجال ، و تقدم ذكر بعضها ، وأنا اذكر الذي يحضرني من الاخبار في هذا المعنى ، وقد رأيتها في عدة كتب معتمدة مروية من عدة طرق مسندة ومرسلة فأقول :

ولي انشاء الله آنچه ذكر ميشود كفايت ميكند .

## باب چهارم

در اثبات اینکه هر چه در اتمهای سابق واقع شده در این امت هم

خواهد شد

البتة این موضوع را بیغمبر و ائمه علیهم السلام فرموده اند ، سنی و شیعه هم نقل میکنند . از قرآن ممکن است باین آیه استدلال کرد : «این روش خدائی است ، و روش خدائی را هرگز تغییر پذیر نیایی ، فتح : ۲۳» از حدیث هم ، آنچه صریحاً بر مطلب دلالت دارد ، و ائمه علیهم السلام در مقام استدلال بر دشمنان بآن تمسک فرموده اند - چنانکه خواهد آمد - اجماع مسلمین هم اجمالاً در کار هست .

اما حدیث ، از طریق سنی و شیعه بسیار است ، علمای ما کتابها در اثباتش نوشته اند که در کتب رجال ثبت است ؛ و قسمتی از آنها اشاره کردیم ، اینک احادیثی که در کتابهای معتبر بچند طریق - باشند و بی سند ، مذکور است :

**الحديث الاول** مما يدل على ذلك ما رواه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبو جعفر ابن بابويه في كتاب من لا يحضره الفقيه الذي صرح بانه لا يورد فيه الا ما يفتى بهو يحكم بصحته ، و يعتقد انه حجة بينه و بين ربه ، وشهد بأن كلما فيه مأخوذ من كتب مشهورة ، عليها المعول و اليها المرجع ، قال في باب فرض الصلوة : قال النبي ﷺ : يكون في هذه الامة كل ما كان في بني اسرائيل حذو النعل بالنعل، والقذة بالقذة.

**الثاني** ما رواه ابن بابويه ايضاً في أواخر كتاب كمال الدين و تمام النعمة ، قال : قد صح عن النبي ﷺ انه قال : كلما كان في الامم السالفة يكون مثله في هذه الامة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة .

**الثالث** ما رواه الشيخ الجليل ثقة الاسلام أبو جعفر الكليني في باب «ان الائمة ورثوا علم النبي و جميع الانبياء و الاوصياء عليهم السلام» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن علي بن النعمان عن ابن مسكان عن أبي بصير يعني ليث المرادي ، عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ان الله لم يعط الانبياء شيئاً الا وقد أعطاء محمد ﷺ الحديث .

**اول** رئيس محدثين ابن بابويه در كتاب من لا يحضر - كه بتصريح خودش هرچه آنجا نقل ميكنند بأن فتوى ميدهد ، و در نظرش صحيح است ، و ميان خود و خدا حجتش ميداند ، و گواهي ميدهد كه همه از كتابهاي مشهور و معتبر گرفته شده در باب : فرض صلوة ، روايت ميكنند كه پيغمبر (ص) فرمود : هر اتفاقي كه در بني اسرائيل رخ داد بدون ذره اي كم و زياد در اين امت هم رخ دهد .

**دوم** باز مرحوم صدوق در كتاب كمال الدين فرمايد : بسند صحيح از پيغمبر (ص) نقل است كه فرمود : آنچه در امتهاي سابق و آقع شده بدون كم و زياد در اين امت هم واقع شود .

**سوم** : ثقة الاسلام كليني در باب : «ان الائمة ورثوا علم النبي . . . » از ابو بصير نقل ميكنند كه حضرت صادق (ع) فرمود : خدا هيچ چيز بساير پيبران نداد مگر اينكه بمحمد (ص) هم عطا فرمود « تا آخر حديث »

**الرابع** مارواه الكليني ايضاً في الباب المذكور عن محمد بن يحيى عن أحمد بن أبي زاهر وغيره عن محمد بن حماد عن أخيه أحمد بن حماد عن أبيه عن أبي الحسن الاول عليه السلام قال : قلت له : أخبرني عن النبي صلى الله عليه وآله ورث النبيين كلهم ؟ قال : نعم ، قلت : ان عيسى بن مريم كان يحيى الموتى باذن الله ؟ قال : صدقت ، وسليمان كان يفهم منطق الطير ، وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يقدر على هذه المنازل «الحديث» وفيه ان الائمة عليهم السلام ورثوا ذلك .

**الخامس** ما رواه الكليني ايضاً في «باب ما أعطى الله الائمة من الاسم الاعظم» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد ومحمد بن خالد عن زكريا بن عمران القمي عن هارون بن الجهم عن رجل قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول ان عيسى بن مريم عليه السلام أعطى حرفين كان يعمل بهما ، وأعطى موسى أربعة أحرف ، وأعطى ابراهيم ثمانية أحرف ، وأعطى نوح خمسة عشر حرفاً ، وأعطى آدم خمسة وعشرين حرفاً ، فان الله جمع ذلك كله لمحمد صلى الله عليه وآله ، وان الاسم الاعظم ثلثة وسبعون حرفاً أعطى محمد صلى الله عليه وآله اثنين وسبعين حرفاً وحجب عنه حرف واحد .

**چهارم** : باز كليني در همان باب از حماد نقل ميكنند كه گفت : بحضرت كاظم (ع) عرض كردم : پيغمبر ما (ص) وارث علم همه پيبران است ؟ فرمود : آري ، گفتم : عيسى بن مريم باذن خدا مرده زنده ميكرد ؟ فرمود : راست ميگوئي ، سليمان هم سخن مرغان را مي فهميد ، پيغمبر (ص) نيز بر همه اين امور قدرت داشت « تا آخر حديث » و در همين حديث است كه : ائمه عليهم السلام هم اين مقامات را از آنجناب ارث ميبرند .

**پنجم** : باز هم كليني در باب «ما اعطى الله الائمة من الاسم الاعظم» از هارون بن جهم از مردی روايت ميكنند كه گفت : شنيدم حضرت صادق (ع) مي فرمود : عيسى بن مريم را دو حرف (از اسم اعظم) دادند بوسيله آنها اعجاز ميكرد ، موسى را چهار حرف ، ابراهيم را هشت حرف ، نوح را پانزده حرف ، و آدم را بيست و پنج حرف ، و خداوند همه را بمحمد (ص) عطا كرد ، اسم اعظم هفتاد و سه حرف است ، هفتاد و دو تا را بآنجناب دادند و يكي را ندادند .

السادس مارواه الكلینی ایضاً فی « باب مولد أبی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام » عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن علی بن الحکم عن مثنی الحنات عن أبی بصیر قال ! دخلت علی أبی جعفر علیه السلام فقلت له : أنتم ورثة رسول الله؟ قال : نعم قلت : ورسول الله وارث الانبياء کلهم علم کل ما علموا؟ قال : نعم ، قلت : فأنتم تقدرون علی أن تحيوا الموتی وتبرؤا الاکمه والابرص؟ قال : نعم باذن الله « الحديث » .

ورواه الراوندى فی الخرايج والجرايج فی الباب السادس .  
و رواه علی بن عیسی فی کشف الغمة نقلاً من کتاب الدلائل لعبد الله بن جعفر الحمیری .  
و رواه الکشی فی کتاب الرجال عن محمد بن مسعود العیاشی عن علی بن محمد القمی عن محمد بن أحمد عن أحمد بن الحسن عن علی بن الحکم مثله .  
اقول : و الاحادیث فی هذا المعنى كثيرة جداً و دلالة علی مضمون الباب ظاهرة لا يخفى .

السابع مارواه الكلینی ایضاً فی الروضة قریباً من النصف عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد جميعاً عن ابن محبوب عن عمرو بن أبی

---

ششم باز کلینی در باب « مولد حضرت باقر ع » از ابو بصیر روایت میکند که گفت : خدمت حضرت باقر (ع) رسیده عرض کردم شما وارث پیغمبرید فرمود : آری گفتم پیغمبر وارث همه انبیاء بود هر چه میدانستند میدانست فرمود : آری گفتم : شما میتوانید مرده زنده کنید ، و کور مادر زاد و بیس راشفا دهید ؟ فرمود : آری باذن خدا « تا آخر حدیث » این حدیث را راوندی هم در باب ششم خرائج روایت میکند ، و علی بن عیسی هم در کشف الغمة از کتاب دلائل حمیری نقل میکند ، کشی نیز در کتاب رجال از علی بن حکم بهمین نحو روایت میکند **مؤلف گوید** : در این زمینه حدیث بسیار زیاد است ، و دلالتش بر مقصود ما ظاهر و روشن است .

هفتم باز کلینی در حدود نیمه کتاب روضه ، از ابوالمقدام نقل میکند که گفت :

المقدم عن أبيه عن أبي جعفر عليه السلام انه قال له : ان العامة يقولون ان بيعة أبي بكر حيث اجتمع الناس عليها كانت لله رضا ، و ما كان الله ليفتن امة محمد من بعده الي أن قال : فقال أبو جعفر عليه السلام : أليس قد أخبر الله عن الذين من قبلهم من الامم انهم اختلفوا من بعد ما جاءتهم البينات ، حيث قال : «وآتينا عيسى بن مريم البينات و آتيناه بروح القدس ولو شاء الله ما اقتتل الذين من بعدهم من بعد ما جاءتهم البينات و لكن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من كفر » وفي هذا ما يستدل به على أن أصحاب محمد اختلفوا من بعده ؛ فمنهم من آمن ومنهم من كفر .

**اقول :** هذا دال على مضمون الباب ، والا لمصح الاستدلال .

**الثامن :** مارواه أبو جعفر بن بابويه في كتاب كمال الدين و تمام النعمة في باب ما أخبر به الصادق عليه السلام من وقوع الغيبة ، باسناده عن ابي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ان سنن الانبياء و ما وقع فيهم من الغيبة جارية في القائم منا أهل البيت ، خذو النعل بالنعل والقذة بالقذة .

بحضرت باقر (ع) عرض کردم : سنيان ميگویند : بيعت ابو بكر چون مورد اجماع و اتفاق همه امت بود ، مورد رضای خدا بود ، زیرا خداوند امت معهد را بعد از وی بفتنه و گمراهی نیندازد ، . . . . حضرت فرمود : مگر خدا از امتهای سابق خبر نمیدهد که پس از آمدن حجتها اختلاف کردند چنانکه میفرماید . « عیسی بن مریم را حجتها دادیم ، و بروح القدس تأییدش کردیم ، اگر میخواست کسانی که پس از پیغمبران بودند بعد از حجتهای که بسویشان آمد باهم کارزار نمیکردند ولی مختلف شدند عده ای مؤمن بودند و جمعی کافر شدند ؛ بقره : ۲۵۳ » از این آیه استفاده میشود که امت محمد (ص) نیز پس از او مختلف شدند بعضی باایمان بودند و بعضی کافر شدند **مؤلف گوید :** این حدیث هم دلیل است که حوادث سایر امتها در این امت نیز واقع شود و گر نه استدلال باختلاف سایرین بر اختلاف این امت ناتمام است .

**هشتم :** شیخ صدوق در اكمال درباب «خبرهای حضرت صادق از غیبت امام زمان (ع)» از ابو بصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : سنتهای پیغمبران و غیبتی که در میان آنان بود بدون ذره ای کم و زیاده در قائم ما اهل بیت جاری شود .

**الناسع** مارواه الطبرسی فی آخر کتاب اعلام الوری حیث قال : قد صحّ عن النبی ﷺ انه قال : کل ما کان فی الامم السالفة فانه یكون فی هذه الامة مثله حدو النعل بالنعل والقذة بالقذة . ورواه علی بن عیسی فی کشف الغمة نقلاً عنه .

**العاشر** مارواه ابن بابویه فی اعتقاداته فی باب الاعتقاد فی الرجعة حیث قال : وقال النبی ﷺ : یكون فی هذه الامة ما کان فی الامم السالفة حدو النعل بالنعل والقذة بالقذة .

**الحادی عشر** ما رواه الشیخ الثقة الجلیل أبو عمر والکشی فی کتاب الرجال فی ترجمة حیان السراج عن حمدویه قال : حدثنا الحسن بن موسی قال : حدثنی محمد بن اصبح عن مروان بن مسلم عن بريد العجلی قال : دخلت علی أبی عبد الله ﷺ فقال : لو سبقت قليلاً لادرکت حیان السراج (کان حیان کیسانياً متعصباً منه ره) و کان هنا جالساً ، فذکر له محمد بن الحنفیه و ذکر حیوته فقلت له : أليس نزعهم و تزعمون ونروی وتروون : انه لم یکن فی بنی اسرائیل شیء الا و فی هذه الامة مثله ؟ قال : بلی قلت : فهل رأیتهم ورأینا ، و سمعتم و سمعنا ، بعالم مات علی أعین الناس فنکح

---

**نهم** : طبرسی در آخر کتاب اعلام الوری میفرماید بسند صحیح از پیغمبر (ص) نقل است که فرمود آنچه در سایر امتها بوده بدون کم و زیاد نظیرش در این امت خواهد بود ، علی بن عیسی هم در کشف الغم این حدیث را روایت میکند

**دهم** صدوق در کتاب اعتقادات ، در اعتقاد بر رجعت نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : هر چه در امتهای گذشته بود بدون کم و زیاد در این امت هم میباشد .

**یازدهم** شیخ برزگوار مرحوم کشی در کتاب رجال در شرح حال حیان سراج از بريد عجلی نقل میکند که گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم فرمود اگر اندکی زودتر آمده بودی حیان سراج راهم میدیدی (حیان از پیروان متعصب محمد حنفیه بوده که آنانرا کیسانی گویند) اینجا نشسته بود ، صحبت از محمد حنفیه و زنده بودن وی بمیان آمد (چون کیسانیها میگویند محمد حنفیه نمرده بلکه غائب شده است) من باو گفتم مگر ماو شما معتقد نیستیم و از پیغمبر روایت نمیکنیم که هر چه در بنی اسرائیل بوده در این امت هم نظیرش هست گفت چرا ، گفتم : تا کنون ما یا شما دیده ایم یا شنیده ایم که عالمی در جلو چشم مردم مرده

نساء و قسمت امواله وهو حي لا يموت ؟ فقام ولم يرد على شيئاً .

ورواه ميرزا محمد بن علي الاسترآبادي في كتاب الرجال نقلاً عن الكشي و  
رواه الشيخ في كتاب الاختيار من الكشي مثله .

**الثاني عشر** مارواه الكشي ايضاً في ترجمة سلمان الفارسي عن محمد بن مسعود  
العياشي عن الحسين بن اشكيب عن الحسين بن خرزاذ القمي عن محمد بن حماد الساسي  
عن صالح بن نوح عن زيد بن المعدل عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام قال :  
خطب سلمان فقال : الحمد لله الذي هداني لدينه الى أن قال : لتركبن طبقاً عن  
طبق ، سنة بني اسرائيل القذة بالقذة ، ثم قال بعد كلام من جملة الخطبة : والسبعين  
الذين اتهموا موسى على قتل هارون فأخذتهم الرجفة فماتوا ، ثم بعثهم الله أنبياء  
مرسلين و غير مرسلين ، و أمر هذه الامة كأمر بني اسرائيل فأين يذهب بكم ؟ ثم  
ذكر تمام الخطبة . ورواه الشيخ في الاختيار ؛ وما رواه ميرزا محمد في كتاب الرجال  
نقلاً عن الكشي .

باشد زنانش را تزويج کرده باشند اموالش را قسمت کرده باشند باز هم زنده جاويد  
باشد ؟ ( يعني زندگي دنياي او مستدام باشد ) جوابي نداد و برخاست . اين حديث  
را ميرزا محمد استرآبادي در كتاب رجال ، و شيخ طوسي در كتاب اختيار هم روايت  
ميکنند .

**دوازدهم :** باز کشي در شرح حال سلمان فارسي از عبدالله بن سنان از حضرت صادق  
(ع) روايت ميکند که فرمود : سلمان در خطبه اي گفت : شکر خداي را که مرا بدین خود  
رهبري کرد . . . . ازحالي بحال ديگر منتقل خواهيد شد ( و اوضاعتان تحول يابد ) بدون  
کم و زياد از روش بني اسرائيل پيروي ميکنند . . . ( و قوم موسي از آن هفتاد نفري که  
موسي را بکشتن هارون متهم کردند ، و دچار زلزله شده همه مردند ، و سپس خدا زنده شان  
کرد و آنان را پيبران مرسل با غير مرسل قرارداد ( برگشتند ) امر اين امت هم مثل امر بني  
اسرائيل است ، شما را بکجا ميکشند ؟ تا آخر خطبه . شيخ طوسي هم در كتاب اختيار اين  
خطبه را روايت ميکند ، ميرزا محمد استرآبادي نيز در كتاب رجال از کشي نقل ميکند



**الثالث عشر** ما رواه ابن بابویه فی کتاب کمال الدین فی باب ما أخبر به الصادق علیه السلام من وقوع الغيبة ورواه الطبرسی فی اعلام الوری ، وعلی بن عیسی فی کشف الغمة ، عن سدید الصیر فی عن ابی عبد الله علیه السلام فی حدیث طویل قال : و اما العبد الصالح یعنی الخضر علیه السلام فانه ما طول عمره لنبوۃ قدر هاله ، ولا کتاب نزل علیه ولا بشریعة ینسخ بها شریعة من کان قبله من الانبیاء ، و لا امامة یلزم عبادہ الاقتداء بها ، ولا لطاعة یرضاهالہ ، بل ان الله لما کان فی سابق علمه ان یقدر من عمر القائم من ایام غیبتہ ما یقدر ، و علم ما یشکون من انکار عبادہ لمقدار ذلك العمر فی الطول ، عمر العبد الصالح من غیر سبب أوجب ذلك الا لعلۃ الاستدلال به علی عمر القائم ، ولیقطع به حجة المعاندين لئلا یشکون للناس علی الله حجة «الحدیث».

**الرابع عشر** ما رواه الشیخ أبو منعم وراحمہ بن علی بن أبیطالب الطبرسی فی کتاب الاحتجاج علی اهل اللجاج فی احتجاج رسول الله صلی الله علیہ و آله و سلم عن أبی محمد الحسن العسکری علیه السلام انه قیل لامیر المؤمنین علیه السلام : هل کان لرسول الله صلی الله علیہ و آله و سلم مثل آية موسى فی

**سیزدهم** : صدوق در اکمال در باب «خبرهای حضرت صادق (ع) راجع بغیبت امام زمان (ع)» و طبرسی در اعلام الوری و علی بن عیسی در کشف الغمة از سدید صیر فی نقل میکنند کہ حضرت صادق (ع) در حدیثی طولانی فرمود : اما بنده صالح یعنی خضر (ع) ، خداوند طول عمرش نداد کہ بعداً نبوتی برسد ، یا کتابی برایش نازل شود ، یا دینی بیاورد کہ دین پیمبران سابق را نسخ کند ، یا امامتی نصیبش شود کہ پیرویش بر مردم لازم باشد ، یا روزی بیاید کہ اطاعتش بر مردم واجب شود .

بلکہ چون در علم خدا گذشته بود کہ عمر حضرت قائم را در دوران غیبتش طولانی کند و میدانست کہ عده ای این عمر طولانی را منکر میشوند ، عمر حضرت خضر را طولانی کرد و هیچ سببی نداشت جز اینکه بدانند عمر دراز هم ممکن است و حجت دشمنان (یعنی استبعاد طول عمر) از دستشان گرفته شود تا مردم را بر خدا حجتی نباشد «تا آخر حدیث» .

**چهاردهم** : طبرسی در کتاب احتجاج در استدلالهای پیغمبر (ص) از حضرت عسکری علیه السلام روایت میکنند کہ : از امیر المؤمنین (ع) پرسیدند : پیغمبر ما (ص) هم معجزه ای مثل معجزه حضرت موسی داشت کہ کوه را (برای بنی اسرائیل) بلند میکرد ؟ فرمود : بآن

رفعه الجبل؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام : و الذي بعثه بالحق نبياً ما من آية كانت لاحد من الانبياء من لدن آدم الى ان انتهى الى محمد الا وقد كان لمحمد مثلها او أفضل منها « الحديث » .

**الخامس عشر** ما رواه الطبرسی ايضاً في الاحتجاج عن أبي عبد الله عليه السلام قال :  
خطب سلمان بعد دفن النبي صلى الله عليه وآله بثلاثة أيام فقال : أيها الناس اسمعوا حديثي الى ان قال : انكم اخذتم سنة بني اسرائيل اما والله لتر كبن طبقاً عن طبق سنة بني اسرائيل حذوا النعل بالنعل والقذة بالقذة .

**السادس عشر** ما رواه الشيخ الجليل قطب الدين الراوندی في كتاب الخراج والخراج في باب اعلام النبي و الائمة عليهم السلام عن أبي حمزة الثمالي قال : قلت لعلي بن الحسين عليهما السلام الائمة منكم يحيون الموتى ويبرءون الاكمه والابرص ويمشون على الماء ؟ فقال عليه السلام ما أعطى الله نبياً شيئاً الا وقد أعطى الله محمد أمثله ، واعطاءه مالم يعطهم ولم يكن عندهم ، و كل ما كان عند رسول الله صلى الله عليه وآله فقد أعطاه امير المؤمنين ثم الحسن ثم الحسين ، ثم اماماً بعد امام الي يوم القيمة ، مع الزيادة التي تحدث في

خدائي که اورا به پيمبری مبعوث کرد! هيچ پيغمبری - از آدم تا خاتم - هيچ معجزه ای نداشت جز اينکه محمد (ص) هم مثلش بابالانرش را داشت « تا آخر حديث » .

**پانزدهم :** باز طبرسی در احتجاج از حضرت صادق (ع) روايت ميکند که : سه روز پس از دفن پيغمبر صلی الله عليه وآله سلمان خطبه ای خواند و در ضمن خطبه فرمود : مردم سخن مرا گوش کنيد شماروش بني اسرائيل را پيش گرفته ايد بخدا ! مثل بني اسرائيل بدون کم و زياد و ضعفتان تغيير يابد ، از حالي بحال ديگر شويد .

**شانزدهم :** قطب راوندی در کتاب خرائج در باب نشانه های پيغمبر و ائمه (ع) از ابو حمزة ثمالی نقل ميکند که گفت : بحضور سجاد عليه السلام عرض کردم ائمه اهليت هم ميتوانند مرده زنده کنند و کور مادر زاد و پيس را شفادهند و بر آب حرکت کنند و فرمود خداوند بهيچ پيغمبری چيزی نداد جز اينکه نظيرش را بحضور محمد (ص) داد و فضيلتهائی بآن جناب عطا کرد که بآنان نداد و هر چه پيغمبر (ص) داشت بامير المؤمنين (ع) داد و از او بامام حسن و از وی بامام حسين منتقل شد و همین طور تا قيامت از امامی بامام ديگر باز ياد هائی که سال بسال

کل سنة ، و کل شهر و کل يوم « الحديث » .

**الحابع عشر** ما رواه الشيخ الجلیل امین الدین ابو علی الفصل بن الحسن الطبرسی فی کتاب مجمع البیان عند تفسیر قوله تعالی : « و يوم نحشر من کل امة فوجاً » قال : و صح عن النبی ﷺ قوله : سیکون فی امتی کل ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة . حتی لو ان أحد هم دخل فی حجر ضب لدخلتموه .

**الثامن عشر** ما رواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام فی باب ما جاء عن الرضا علیه السلام فی وجه دلائل الائمة علیهم السلام الرد علی الغلاة و المفوضة قال : حدثنا تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشی ، قال : حدثنی ابي قال : حدثنا أحمد بن علی الانصاری عن الحسن بن الجهم عن الرضا علیه السلام فی حدیث طویل ان المؤمن سألہ فقال : یا أبا الحسن ما تقول فی الرجعة ؟ فقال الرضا علیه السلام : انها الحق فكانت فی الامم السالفة ، و نطق بها القرآن و قد قال رسول الله ﷺ : یکون فی هذه الامة کل ما کان فی الامم السالفة حذوا لنعل بالنعل و

و ما بهاء ، و روز بروز اضافه میشود منتقل میگردد ، « تا آخر حدیث » ..

**هفدهم** : فضل بن حسن طبرسی در مجمع البیان . در تفسیر این آیه : « روزی که از هر گروهی دسته ای ( از آنان ) را ( که آیات ما در دروغ پنداشتند ) محشور کنیم ، نمل : ۸۳ » فرماید : بسند صحیح از پیغمبر (ص) نقل شده که فرمود : هر چه در بنی اسرائیل واقع شد ، بدون ذره ای کم و زیاد - در امت من هم واقع شود ، تا آنجا که اگر یکی از آنان در سوراخ سوسماری رفته باشد شما هم خواهید رفت .

**هیجدهم** : مرحوم صدوق در کتاب عیون در باب « حدیثهایی که در بیان معجزات ائمه ورد اهل غلو و تفویض از حضرت رضا (ع) وارد شده » از حسن بن جهم در حدیثی طولانی نقل میکند که : مأمون از آنجناب پرسید ، در باره رجعت چه میفرمائید ؟ فرمود : حق است ، بشهادت قرآن در امتهای سابق بوده و در این امت هم خواهد بود ، زیرا پیغمبر (ص) فرمود : هر چه در سایر امتها بوده بدون ذره ای کم و زیاد در

القذة بالقذة «الحديث» .

**التاسع** عشر ما رواه الشيخ قطب الدين الراوندي كتاب الموازنة بين المعجزات الذي ألحقه وأضافه الى كتاب الخرايج والجرايح قال : قال الصادق عليه السلام : ان الله ردّ على أيوب أهله وماله الذين هلكوا ، ثم ذكر قصة عزيز وان الله أماته وأحياه ، وقصة الذين خرجوا من ديارهم وهم ألوف ، وقال لهم الله موتوا ثم أحياهم « وغير ذلك ثم قال : فمن أقرّ بجميع ذلك كيف ينكر الرجعة في الدنيا ؟ وقد قال النبي صلى الله عليه وآله : ما جرى في الامم انبياء قبلي شيء الا ويجري في امتي مثله .

**العشرون** ما رواه الشيخ الجليل الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته نقلا من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين عن صفوان بن يحيى عن أبي خالد القمط عن حمran بن أعين عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت له : هل كان في بني اسرائيل شيء لا يكون مثله ههنا ؟ قال : لا ، «الحديث» .

**الحادي والعشرون** ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً نقلا من كتاب

ابن امت هم ميباشد ، «تا آخر حديث» .

**نوزدهم** : قطب راوندي در كتاب : موازات ؛ كه بكتاب خرائج ملحق کرده ، روايت ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند كسان ايوب را كه مرده بودند با مالش كه تلف شده بود بوي بر گرداند ، سپس قصه عزيز را - كه مرد و زنده شد - وقصه كساني را كه از ترس مرگ از وطن آواره شدند و خداوند ايشان را ميراند و باز زنده كرد ، و ديگران را نقل ميكند و ميگويد : آنان كه باينها اقرار دارند چگونه ربعت دنيا را منكر ميشوند ؟ در صورتی كه بيغمير (ص) فرمود : هيچ چيز در امت بيغميران گذشته واقع نشده جز اينكه در امت من هم واقع شود .

**بيستم** حسن بن سليمان قمي در رساله خود از حمran بن اعين نقل ميكند كه گفت : بحضرت صادق (ع) عرض كردم : چيزی در بني اسرائيل بوده كه نظيرش در اين امت نباشد ؟ فرمود : نه ، «تا آخر حديث» .

**يستم ويكم** : باز حسن بن سليمان از ابو الصباح كناني نقل ميكند كه گفت : مطالبی

مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن عبد الجبار عن أحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن عبيد عن شعيب الحداد عن ابي الصباح الكناني قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن أشياء جعلت اكره ان اسميها فقال : لعلك تسأل عن الكرات ؟ قلت : نعم ، قال : تلك القدرة ولا ينكرها الا القدريه ؛ ان رسول الله صلى الله عليه وآله أتى بقاع من الجنة عليه عذق يقال له سنة ، فتناولها (فتأولها) رسول الله صلى الله عليه وآله سنة من كان قبلكم .

**الثاني والعشرون** ما رواه العامة و الخاصة من قوله عليه السلام : علماء امتي كانبیاء بنی اسرائیل ، والاستدلال به لا يخفى على المتأمل .

**الثالث والعشرون** ما رواه علي بن ابراهيم في تفسيره عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال : لم يكن في بنی اسرائیل شی الا وفي امتی مثله .

**الرابع والعشرون** ما رواه الشيخ الجليل علي بن محمد الخراز القمي في كتاب الكفاية في النصوص على الائمة عليهم السلام في باب ابن عباس قال : حدثنا أبو

از حضرت باقر (ع) مبرسیدم وهی از تصریح بمقصود کراحت داشتم ، فرمود : گویا راجع برجمتها میخواهی سؤال کنی ؟ گفتم : آری فرمود : این قدرت خداوند است و جز قدریه ( که خدا را قادر نمیدانند ) کسی انکار نکند ؛ پیغمبر اکرم (ص) قطعه زمینی که بر آن نخلی بود نزدش آمد حضرت آنرا تاویل فرموده که این سنت پیشینیان شما است ( این حدیث از جهت کلمه « قاع » و « تناولها » قدری مجمل است و شاید تفسیراتی در کلمات آن واقع شده باشد ) .

**بیست و دوم** : سنی و شیعه روایت میکنند که پیغمبر (ص) فرمود : علمای امت من مانند پیمبران بنی اسرائیل اند . وجه استدلال باین حدیث براهل دقت پوشیده نیست ( چون لازمه این حرف این است که هر کاری که بدست آنان انجام گرفته اینان هم قدرت انجامش را داشته باشند ) و از جمله زنده کردن مردگان است .

**بیست و سوم** : علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود : هیچ حادثه ای در بنی اسرائیل رخ نداده جز اینکه نظیرش در امت من هم رخ دهد .

**بیست و چهارم** : علی بن محمد خراز قمی در کتاب کفایه از ابن عباس روایت میکند که پیغمبر (ص) در حدیثی طولانی فرمود : هر چه در بنی اسرائیل بود - بدون ذره ای کم و

المفضل محمد بن عبدالله بن المطلب الشيباني عن احمد بن مظفر عن أبي حاتم المهلبى المغيرة بن محمد عن عبد الغفار بن كثير الكوفى عن ابراهيم بن حميد عن أبي هاشم عن محامد (مجاهد دخل) عن ابن عباس عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى حديث طويل قال : كايين فى امتى ما كان فى بنى اسرائيل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة .

**الخامس والعشرون** ما رواه ابن طاووس فى كتاب كشف المحجة لثمرة المهجة من طريق العامة والخاصة عن رسول الله ﷺ انه يجرى فى امته ما جرى فى الامم السالفة .

**السادس والعشرون** ما رواه الشيخ الثقة الجليل سعد بن هبة الله الراوندى فى كتاب قصص الانبياء باسناده عن ابن بابويه عن ابيه عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سيف بن عميرة عن أخيه على عن محمد بن مارد عن عبد الاعلى بن أعين قال : قلت لابی عبد الله عليه السلام : حديث يرويه الناس ان رسول الله ﷺ قال : حدث عن بنى اسرائيل ولا حرج ؟ قلت : نعم (كذا) فنحدث عن بنى اسرائيل ولا حرج علينا ؟ قال اما سمعت ما قال كفى بالمرء كذباً ان يحدث بكل ما سمع ؟ قلت : كيف هذا ؟ قال : ما كان فى الكتاب

زیاد درامت من هم هست .

**بیست و پنجم** ابن طاووس در کتاب كشف المحجة از طریق سنن وشيعه روايت میکند که پیغمبر صلى الله عليه وآله فرمود : آنچه در سایر امتها جریان داشته در این امت هم دارد .

**بیست و ششم** : سعد بن هبة الله راوندی در قصص الانبياء از عبد الاعلى بن اعين نقل میکند که گفت : بحضور صادق علیه السلام عرض کردم : حدیثی از پیغمبر (ص) نقل میکنند که فرمود : هر چه میخواهی بى پروا راجع به بنى اسرائيل نقل کن ، ما میتوانیم هر چه میخواهیم بآنان نسبت دهیم ؟ فرمود : مگر نشنیده اى که پیغمبر (ص) فرمود : دروغگوئى شخص همین بس که هر چه بشنود نقل کند گفتیم : پس مراد از این حدیث چیست ؟ فرمود : مقصود این است که : هر چه قرآن در باره بنى اسرائيل میفرماید : بى پروا در

انه كان في بنى اسرائيل، فحدث انه كائن في هذه الامة ولا حرج .  
**أقول :** والاحاديث في ذلك كثيرة متواترة بين الشيعة والعامّة ، ولم أوردّها كلها لضيق المجال وقلة وجود الكتب ، وفيما أوردته منها بل في بعضه كفاية ان شاء الله ، وهى دالة بعمومها وخصوصها على صحة الرجعة ، وعلى تقدير ان يثبت تخصيص العموم في بعض الافراد بدليل شرعى صحيح صريح فانه يقبل ، و اما في الرجعة فلا سبيل الى تخصيص هذا العموم لان هذه الاحاديث كما رأيت تدلّ على صحة الرجعة عموماً وخصوصاً ، والنصّ على الخصوص صريح فى دخول هذا الفرد في العموم ، وعدم امكان اخراجه لكثرة التصريحات وقوة الدلالة وتظافر الادلة و المساواة المستفادة من قولهم حذوا النعل بالنعل والقذة بالقذة ، يمكن حملها على الغالب او على المبالغة او على المساواة من بعض الوجوه ، ان ثبت التباين في بعض الخصوصيات والتفاصيل ، ومعلوم ان المساواة لا تفيد العموم والالزام والاتحاد

باراهن امت هم بگو .

**هؤلاف گوید :** حديث در اين زمينه بين شيعة وسنى بسيار ، وبعد تواتر است ؛  
 لكن بجهت نداشتن فرصت و كمى كتاب بيشتر ذكر نشد ، اما همين مقدار بلكه قسمتى از آن كافى است .

این احادیث بنحو عموم یا خصوص دلیل صحت رجعت است و اگر این عموم در مواردی بدلیل شرعى صحیح و صریح تخصیص خورده باشد (یعنی جاهائى باشد که استثناً این امت شبیه بنی اسرائیل نباشد) ممکن است پذیرفت اما در باره رجعت تخصیص ممکن نیست (و قطعاً در این جهت باهم شبیه اند) چون حدیثهای صریحی در میان آنها هست که در خصوص رجعت ، با این امت نظیر سایر امتها است ، و در اثر زیادى تصریح و قوت دلالت ، و بسیاری ادله ، نمیتوان گفت این فرد (رجعت) از عموم خارج است و در این جهت شباهتی نیست اما اینکه میفرماید : این امت در هر چیز بدون کم و زیاد ، طابق النعل بالنعل با سایر امتها مساوی است ، شاید مراد مساوات در غالب جهات باشد ، یا از باب مبالغه گفته شده ، یا نظر بتساوی در بعض جهات باشد - البته این در صورتی است که ثابت شود در همه جهات مساوی نیستند - علاوه

وهی بمنزلة المشابهة ، ومعلوم ان التشبيه صادق مع الاتفاق في وصف من الاوصاف دون الجميع ، وانما يلزم الحكم بالعموم في اول الحديث للتصريح فيه بلفظ العموم وتأکید الحكم بوجوه لا تخفى ، واذا ثبت مضمون هذا الباب ظهر ان كل حديث في البابین الآتیین حجة ودلیل على صحة الرجعة ، وانها لا بد أن تقع في هذه الامة لجماعة كثيرة من الرعية واهل العصمة عليهم السلام مضافة الى الابواب الآتية المشتملة على الاحاديث الصريحة والله الهادي .

## الباب الخامس

### في اثبات ان الرجعة قد وقعت في الامة السابقة

اعلم ان هذا المعنى لا خلاف ولا شك فيه عند أحد من المسلمين ، وقد نطق به به القرآن كما تقدم وانا اذكر هنا جملة من الاحاديث الواردة في ذلك ولا ادعى

برابری این امت با سایر امتها دلیل نیست که در همه جهات برابر باشند وگرنه باید با هم متحد شوند ، بلکه معنی تساوی : شباهت بیکدیگر است ، و پیدا است که اگر در يك صفت هم متفق باشند شباهت درست است لکن چون در اول حدیث تصریح شده که در همه جهات شبیه اند ، و این عمومیت بوجوهی تأکید شده ، میگوئیم شباهت عمومی است ، اکنون که ثابت شد حوادث سایر امتها در این امت هم رخ میدهد ، معلوم میشود که احادیث دو باب بعدی (باب ۵ ، ۶) دلیل بر صحت رجعت است ، و بحکم آنها حتماً باید عده ای از مردم وائمه علیهم السلام بدنیا برگردند ، علاوه بر احادیث سایر بابهای آینده که صریح در مطلوب است .

## باب پنجم

### در اثبات اینکه رجعت در امتهای گذشته بوده

این موضوع مورد اختلاف نیست ، و هیچیک از مسلمین هم در آن تردیدی نکرده ، قرآن هم چنانکه گذشت بر آن گواه است ( که اجمالاً در سایر امتها بعضی از مردگان زنده شده اند ) من اینجا قسمتی از حدیثهای آنرا نقل میکنم ، و مدعی نیستم که همه را جمع



الاستقصاء فانها أكثر من ان تحصى ، وقد تضمنت كتب العامة والخاصة شيئاً كثيراً من ذلك ، وقد نقلوا هذا المعنى فی كتب التواريخ و كتب الحديث والتفاسیر وغيرها ، ولم أنقل الا بعض ماورد من طریق علماء الخاصة واقتصر على أحادیث .

**الاول** مارواه الشيخ الجلیل رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی کتاب عیون الاخبار فی باب الاخبار المنثورة قال : حدثنا أبی رضی الله عنه قال : حدثنا علی بن موسی بن جعفر الکمیدانی ، و محمد بن یحیی العطار جميعاً عن أحمد بن محمد بن عیسی عن أحمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی قال : سمعت الرضا عليه السلام يقول : ان رجلاً من بنی اسرائیل قتل قرابة له ، فطرحه علی طریق أفضل سبط من أسباط بنی اسرائیل ، ثم جاء یطلب بدمه فقال لموسی : ان سبط آل فلان قتلوا فلاناً فأخبرنا من قتله ، فقال : ایتونی ببقرة «قالوا أتتخذنا هزواً قال أعوذ بالله ان أكون من الجاهلین» ولو انهم عمدوا الی بقرة أجزءتهم ولكن شددوا فشد الله علیهم الی أن قال : فاشتروها و جائوا بها فامر بذبحها ثم امر أن یضرب المیت بذنبها ، فلما فعلوا ذلك حیى المقتول فقال : یا رسول الله ان ابن عمی قتلنی دون من یدعی علیه

آورده ام ، زیرا همه آنها از شماره بیرون است ، کتابهای سنی و شیعه از تاریخ و كتب حدیث ، و تفسیر و غیره بسیاری از آنها را ثبت کرده است ، تنها بنقل قسمتی از آنها که از طریق علمای شیعه وارد شده اکتفا میکنم :

**اول** رئیس المحدثین مرحوم صدوق در کتاب عیون در باب «أخبار منثورة» از بزنی نقل میکند که گفت : شنیدم حضرت رضا (ع) میفرمود : يك نفر اسرائیلی یکی از خویشانش را کشت ، و جسدش را بر سر راه محترمتربین قبیله بنی اسرائیل انداخت ، سپس آمدخونبهای وی را مطالبه کرد ، و بحضرت موسی گفت : فلان قبیله فلانکس را که کشته اند ، قاتل او کیست ؟ موسی دستور داد گاوی بیاورید ، «گفتند ما رامسخره کرده ای ؟ گفت بخدا پناه میبرم که از جاهلان باشم» اگر بدون ایراد و گفتگو گاوی آورده بودند کفایت میکرد ، اما سختگیری کردند خدا هم بر آنان سخت گرفت . . . . عاقبت گاو را خریده آوردند ، دستور داد سرش را ببرند ، و دمش را بکشته زدند فوراً زنده شد و گفت : ای پیغمبر خدا پسر عمویم مرا کشت ، نه آنان که متهمشان کرده

قتلی «الحديث» .

**الثانی :** مارواه ابن بابویه ایضاً فی کتاب عیون الاخبار فی باب مجلس الرضا (ع) مع أهل الادیان وأهل المقالات فی التوحید عند المأمون قال : حدثنا أبو محمد جعفر بن علی بن أحمد الفقیه القمی قال : أخبرنا أبو محمد الحسن بن محمد بن حسن بن علی بن صدقة القمی قال : حدثنی أبو عمرو محمد بن عبدالعزیز الانصاری قال : حدثنی من سمع الحسن بن محمد النوفلی ثم الهاشمی يقول : ثم ذکر احتجاج الرضا علیه السلام علی أهل المقالات الی أن قال الرضا علیه السلام لبعض علماء النصارى : ما أنكرت ان عیسی علیه السلام كان یحیی الموتی باذن الله ؟ قال الجائلیق : أنكرت ذلك من قبل أن من أحيى الموتی وأبریء الاکمه والابرص فهو ربّ مستحق لان یعبد فقال الرضا علیه السلام : فان الیسع قد صنع مثل ما صنع عیسی علیه السلام ، مشى علی الماء وأحيى الموتی وأبریء الاکمه والابرص فلم تتخذہ امته ربّاً ولم یعبده أحد من دون الله ، ولقد صنع حزقیل النبی مثل ما صنع عیسی بن مریم علیه السلام ، فأحيى خمسة وثلاثین رجلاً بعد موتهم بستین سنة ، ثم التفت الی رأس الجالوت فقال له : أتجد هؤلاء فی شباب بنی اسرائیل فی التوراة ، اختارهم بخت

« تا آخر حدیث » .

**دوم** باز شیخ صدوق در کتاب عیون در باب « مذاکرات حضرت رضا (ع) » در حضور مأمون با علمای مذاهب در باره توحید از حسن بن محمد نوفلی روایت میکند که حضرت رضا (ع) در ضمن بحث بیکى از علمای نصارى فرمود : تو از چه رو انکار میکنی که حضرت عیسی باذن خدا مرده زنده میگرد ؟ « یعنی چگونه این را نشانه خدائی او میدانى » جائلیق گفت : از این جهت که هر کس مرده زنده کند ، و کور مادر زاد و پسر اشفا دهد خدای مستحق پرستش است ، فرمود : « الیسع » هم از این کارها میگرد روی آب راه میرفت مرده زنده میگرد ، کور مادر زاد و پسر اشفا میداد ، ولی امتش خدایش نخواندند ، واحدی وی را نپرستید حزقیل پیغمبر هم نظیر کارهای عیسی را میگرد ، سی و پنج نفر را شصت سال پس از مرگشان زنده کرد ، سپس برأس الجالوت (عالم یهودی ) رو کرده فرمود قصه این عده از جوانان اسرائیلی را در تورات میخوانی که بخت النصر در جنگ بیت

نصر من سبى بنی اسرائیل حین غزی بیت المقدس ، ثم انصرف بهم الى بابل فارس له الله اليهم فأحياهم هذا في التورية لا يدفعه الا كفر منكم؟ قال رأس الجالوت : قد سمعنا به وغرفناه قال : صدقت ، ثم أقبل على النصراني فقال : يا نصراني هؤلاء كانوا قبل عيسى أم عيسى كان قبلهم؟ قال: بل كانوا قبله، قال الرضا عليه السلام: لقد اجتمعت قريش الى رسول الله ﷺ فسألوه أن يحيى لهم موتاهم ، فوجه معهم علي بن أبي طالب عليه السلام فقال : يا علي اذهب الى الجبانة فناد بأسماء هؤلاء الرهط الذين يسألون عنهم بأعلى صوتك يا فلان ويا فلان ويا فلان، يقول لكم محمد ﷺ : قوموا باذن الله ، فقاموا ينفضون التراب عن رؤسهم ، فأقبلت قريش تسألهم عن أحوالهم ثم أخبروهم ان محمداً قد بعث نبياً قالوا : وددنا أن انا در كناه فنؤمن به، الى أن قال : ان قوماً من بنی اسرائیل خرجوا من ديارهم من الطاعون وهم الوف حذر الموت ، فأماتهم في ساعة واحدة فعمد أهل القرية فحظروا عليهم حظيرة، فلم يزلوا فيها حتى نخرت عظامهم وصارت رميماً فمر بهم نبي من أنبياء

المقدس اذ میان اسرای بنی اسرائیل انتخابشان کرد ، و بیا بلشان بردو ( پس از مردن ، ) خداوند حزقیل را فرستاد تا زنده شان کرد ؟ - این قصه در تورات است ، و هیچکس از شما بجز کافر منکر نشود ، رأس الجالوت گفت : آری ما این قصه را شنیده ایم و خبر داریم ، فرمود : راست گفתי ، سپس بنصرانی رو کرد و فرمود : نصرانی ! اینان پیش از عیسی بوده اند یا عیسی پیش از اینان گفت : اینان قبل بوده اند ، فرمود : قریش خدمت پیغمبر (ص) جمع شده خواهش کردند مرد گانشان را زنده کند حضرت ، بعلي بن ابیطالب فرمود با اینان بقبرستان برو ، و اشخاصی را که اینها میگویند با صدای بلند بنام صدا بزن بگو : ای فلان ! ای فلان ای فلان ! محمد (ص) میفرماید باذن خدا برخیزید ( چون بدستور عمل کردند ) همه بر خاسته گردو خاک از سر خود افشاندند ، قریش از حالات آنان پرسش کردند ، و از بعث پیغمبر (ص) آگاهشان کردند ، گفتند : ایکاش ما هم او را درک میکردیم و بوی ایمان میآوردیم . . . و نیز عده ای از اسرائیلیان که هزاران نفر بودند از بیم مرگ از طاعون گریخته ، از وطن بیرون رفتند ، خداوند همه را یکجا میراند ، مردم قریه دور آنان حصاری کشیدند ، مدتها بدین حال بودند ، استخوانهایشان خرد شد و پوسیده یکی

بنی اسرائیل فتعجب من كثرة العظام البالية ، فأوحى الله اليه : أتحب أن احييهم لك فتذرهم ؟ قال : نعم يارب ، فأوحى الله اليه : نادهم فقال : أيتها العظام البالية قومي باذن الله تعالى ، فقاموا أحياءً أجمعون ، ينفضون التراب عن رؤسهم ، ثم ابراهيم خليل الرحمن حين أخذ الطير فقطعهم قطعاً ثم وضع على كل جبل منهم جزءاً ثم نادا هنّ فأقبلن سعياً اليه ، ثم موسى بن عمران و أصحابه الذين كانوا سبعين اختارهم فصاروا معه الى الجبل ، فقالوا : انك قدر أيت الله سبحانه فارناه كما رأيته ، فقال : اني لم أره ، فقالوا : لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة ، فأخذتهم الصاعقة فاحترقوا عن آخرهم ، فبقى موسى وحيداً فقال : يارب اني اخترت منهم سبعين رجلاً فجئت بهم وارجع وحدي فكيف يصدقني قومي بما اخبرهم به فأحياهم الله تعالى من بعد موتهم و كل شيء ذكرته لك لا تقدر علي دفعه لان التورية والانجيل والزبور والفرقان قد نطقن به « الحديث » ورواه ابن بابويه ايضاً في كتاب

از پیغمبران بنی اسرائیل از آنجا عبور کرد از این همه استخوان پوسیده تعجب کرد ، خداوند بوی وحی کرد : میخواهی اینان را زنده کنم تا ( از عذاب آخرت ) بیمشان دهی ، ( و بدین حق دعویشان کنی ) ؟ عرض کرد : آری پروردگارا ! وحی شد آنان را صدا زن ، فرمود : ای استخوانهای پوسیده ! باذن خدا برخیزید همه در حالی که خاک از سرو صورت میافشانند از جا حرکت کردند ، حضرت ابراهیم خلیل هم از این معجزات داشت ، که مرقان را گرفت ، پاره پاره کرد ، و هر قسمتی را بر سر کوهی گذاشت ، سپس آنها را صدا زد همه شتابان بسویش آمدند ؛ موسی بن عمران هم هفتاد نفر از میان اصحابش انتخاب کرده باهم بکوه طور رفتند ، گفتند : ای موسی تو خدا را دیدی ای ما هم بنمایان ؛ گفت : من ندیده ام ، گفتند : ما بتو ایمان نیاریم تا علانیه خدا را به بینیم ، آنگاه صاعقه آنان را گرفت و همه سوختند ، موسی تنهامانده گفت : پروردگارا ! من این هفتاد نفر را انتخاب کردم و اینجا آوردم ، اینک تنها بر کردم و جریان را بگویم ، چگونه مردم از من می پذیرند ! خداوند آنان را پس از مرگ زنده کرد ، اینها که گفتم همه در تورات وانجیل وزبور وقرآن است ، و تو نمیتوانی رد کنی . « تا آخر حدیث » .

التمو حيد فى الباب المذكور با لا سناد السابق و رواه الشيخ الطبرسى فى كتاب الاحتجاج مرسلًا .

**أقول :** قوله : « ما انكرت » الخ معناه أى شىء انكرت من احياء عيسى للموتى باذن الله ، حتى زعمت انه ينافى البشرية و يستلزم الربوبية فان النصارى لم ينكروا احياء الموتى وانما انكروا البشرية و هو ظاهر .

واعلم ان هذا الحديث الشريف يدل على ان الرجعة لا تستلزم التكليف و لا تنافيه ، بل يمكن كون أهل الرجعة [كلهم] مكلفين ، وأن يكونوا غير مكلفين ، وان يكون بعضهم مكلفاً و بعضهم غير مكلف ، لان الجماعة من قريش لما احياهم الله لم يكونوا مكلفين و الا لما قالوا : وددنا اننا ادر كناه فتؤمن به ، وان الجماعة من بنى اسرائيل لما احياهم الله بعد موتهم كانوا مكلفين و يأتى تحقيق ذلك ان شاء الله .

**الثالث** مارواه ابن بابويه ايضاً فى عيون الاخبار فى باب ذكر مجلس آخر للرضا عليه السلام عند المامون فى عصمة الانبياء عليهم السلام قال : حدثنا تميم بن عبد

ابن حديث را در كتاب توحيد هم در همان باب نقل ميکند ؛ طبرسى هم در احتجاج بدون سند روايت ميکند .

**مؤلف گويد :** اينکه در اول حديث ميفرمايد : از چه و وانکار داری که حضرت عيسى (ع) مرده زنده ميکرد - مقصود اين است که راجع برده زنده کردن عيسى باذن خدا چه انکاری داری که ميگوئي با بشريت سازش ندارد ، و مستلزم خدائي است زير انصاري منکر مرده زنده کردن وى نيستند بشر بودن او را انکار ميکنند .

ابن حديث شريف دلالت دارد که رجعت نه مستلزم تکليف است نه منافي با تکليف ممکن است همه آنها که زنده ميشوند مکلف باشند ممکن است همه نباشند ، ممکن است بعضى باشند ، بعضى نباشند چون قريشها که زنده شدند تکليف نداشتند - و گر نه نمى گفتند : ايكاش ما هم او را درك ميکرديم و بوى ايمان مياوريم - و اسرائيليان که زنده شدند مکلف بودند چنانکه تحقيق مطلب بعداً بيايد .

**سوم :** باز مرحوم صدوق در كتاب عيون در باب « مذاكرات حضرت رضا (ع) در مجلس مأمون ؛ راجع بعصمت انبياء » از على بن محمد بن جهم در حديثى طولانى روايت

الله بن تمیم القرشی عن ابيه عن حمدان بن سليمان النيسابوري عن علي بن محمد بن الجهم في حديث طويل ان المأمون قال للرضا عليه السلام : فأخبرني عن قول ابراهيم « رب أرني كيف تحيي الموتى قال أولم تؤمن قال بلى ولكن ليطمئن قلبي » فقال الرضا عليه السلام : ان الله أوحى الى ابراهيم عليه السلام اني متخذ خليلاً ان سألتني احياء الموتى أحييتها له ، فوقع في قلب ابراهيم انه ذلك الخليل فقال : رب أرني كيف تحيي الموتى ، قال : أولم تؤمن ؟ قال : بلى ولكن ليطمئن قلبي على الخلة ، قال فخذ أربعة من الطير فصرهن اليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزءاً ثم ادعهن يأتينك سعياً ، فأخذ ابراهيم عليه السلام نسرأ وبطاً وطاووساً وديكاً فقطعن وخلطنه ، ثم جعل على كل جبل من الجبال التي كانت حوله - و كانت عشرة - منهن جزءاً وجعل مناقيرهن بين أصابعه ، ثم دعاهن بأسمائهن ووضع عنده حباً وماءً فتطايرت تلك الاجزاء بعضها الى بعض حتى استوت الابدان ، وجاء كل بدن حتى انضم الى رقبته ورأسه ، فخلق ابراهيم عن مناقيرهن فطرن ، ثم وقعن فشربن من

مبکنده که مأمون بآنجناب عرض کرد : حضرت ابراهيم که گفت « پروردگار! بمن بنما چگونه مردگان را زنده میکنی ؟ خطاب شد مگر ایمان نیاورده ای ؟ عرض کرد چرا ولی تاqlبم آرام گیرد » قضیه این چگونه بوده ؟ فرمود : خداوند بعضرت ابراهيم وحی کرد من دوستی میگیرم که اگر از من بخواهد ، مرده ها را برایش زنده میکنم ، درقلب آنجناب خطوط کرد که آنخلیل ودوست خداوند هم او است عرض کرد : پروردگار! بمن بنما چگونه مردگان را زنده میکنی ؟ خطاب شد مگر ایمان نیاورده ای ؟ گفت چرا ، ولی تاqlبم مطمئن شود که آن دوست منم خطاب شد چهار مرغ بگیر وپاره پاره کن سپس بر سر هر کوهی قسمتی بگذار ، آنگاه آنها را بخوان شتابان بسوی تو می آیند ، حضرت ابراهيم کرکس ، ومرغابی ، و طاوس ، و خروسی را گرفت پاره پاره کرد و با یکدیگر مخلوط کرد ، ده کوه اطرافش بود ؛ هر قسمتی را بر سر کوهی گذاشت ، سپس متقارهای آنها را میان انگشتان نهاد و يك يك را بنام صدا زد - و آب و دانه ای هم نزد خویش نهاد این اجزاء بیرواز آمد هریک بدیگری پیوست تا بدنها تکمیل شد و هر بدنی آمد سر و گردن خود پیوست حضرت ابراهيم متقارها راها کرد ، پرواز کردند سپس

ذلك ، والتقطن من ذلك الحبّ وقلن : يا نبی الله احييتنا احياك الله ، فقال ابراهيم بل الله يحيي ويميت وهو على كل شيء قدير ، فقال المؤمنون : بارك الله فيك يا ابا الحسن الحديث .

و رواه في كتاب التوحيد ايضاً بهذا السند في باب القدرة ، و رواه الطبرسي في الاحتجاج مثله .

**الرابع** - مارواه ابن بابويه في عيون الاخبار في الباب المذكور بالاسناد السابق ان المؤمن سأل الرضا عليه السلام فقال : أخبرني عن قول الله عز وجل : «ولما جاء موسى لميقاتنا وكلمته ربه قال رب أرني انظر اليك قال لن تراني» فقال : ان موسى لما كلمه ربه رجع الى قومه فأخبرهم فقالوا : لن نؤمن لك حتى نسمع كلامه ، وكان القوم سبعمئة ألف ، فاختار منهم سبعين ألفاً ثم اختار منهم سبعة آلاف ، ثم اختار منهم سبعمئة ثم اختار منهم سبعين رجلاً ، فخرج بهم الى طور سيناء ، فلما سمعوا كلام الله قالوا : لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة ، فبعث الله عليهم صاعقة فأخذتهم بظلمهم

بزمين نشسته از آن آب خوردند ، و از آن دانهها بر چیدند و گفتند : ای یسیر خدا ما را زنده کردی خدایت زنده کند ، فرمود : خدا زنده میکند و میسراند ، و او بر هر چیز توانا است ، مأمون گفت : ای ابو الحسن خدایت برکت دهد « تا آخر حدیث » این حدیث را در کتاب توحید ، باب قدرت هم نقل میکند ، چنانکه طبرسی هم در احتجاج بدون ذکر سند روایت میکند .

**چهارم** باز هم صدوق در عیون در همان باب و بهمان سند روایت میکند که مأمون راجع باین آیه سؤال کرد : « چون موسی برای وعده گاه ما آمد و خدا با وی سخن گفت ، عرض کرد پروردگارا ! خود را بمن بنما تا ترا به بینم ، خطاب شد : هرگز مرا نه بینی ، اعراف : ۱۴۳ » حضرت فرمود : چون خداوند با موسی سخن گفت ، موسی بسوی قوم رفته واقعه را خبر داد ، گفتند ما هرگز ایمان نیاریم تا سخن خدا بشنویم ، حضرت موسی از آن جمعیت هفتصد هزار نفری ، هفتاد هزار ، و از آنان هفت هزار ، و از آنان هفتصد و از آنان هفتاد نفر را انتخاب کرده با خود بکوه طور برد ، چون کلام

فما توا فقال موسى : يا ربّ ما أقول لبني اسرائيل اذا رجعت اليهم ؟ فقالوا : انك ذهبت بهم وقتلتهم لانك لم تكن صادقاً ؟ فأحياهم الله وبعثهم معه «الحديث» ورواه الطبرسي في الاحتجاج مثله .

**الخامس :** ما رواه ابن بابويه ايضاً في كتاب الخصال في باب الاربعة قال : حدثنا محمد بن علي ما جيلويه عن عمّه محمد بن ابي القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن موسى بن سعدان عن عبدالله بن القاسم عن صالح بن سهل عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «فخذ أربعة من الطير» قال : أخذ الهدد والصرور والطاوس والغراب فذبحن وعزل رؤسهن ، ثم دقّ أبدانهن حتى اختلطت ثم جزّاهن عشرة أجزاء على عشرة أجبل ، ثم وضع عنده حبّاً وماءً ثم جعل مناقيرهنّ بين أصابعه ، ثم قال : ائتين سعيّاً باذن الله عز وجل ، فتطايير بعضها الى بعض ، اللحم والريش والعظام حتى استوت الا بدان كما كانت ، وجاء كل بدن حتى التزق برقبته التي فيها رأسه والمنقار فخلی

خدا را شنیدند گفتند : ماهر گزبتو ایمان نیاریم تا خدا را آشکارا به بینیم ، خداوند صاعقه ای فرستاد ، در اثر این ظلمشان از صاعقه مردند ، موسی عرض کرد : خداوند ! اگر قوم ، مرا متهم کنند - که تو چون بدروغ دعوی پیگیری میکردی اینان را بردی و کشتی - من جواب آنان را چه بگویم ؟ خداوند دو باره ایشان را زنده کرد و همراه او فرستاد « تا آخر حدیث » این حدیث را طبرسی هم در احتجاج روایت میکند .

**پنجم** باز مرحوم صدوق در کتاب خصال در باب «اربعة» از صالح بن سهل نقل میکند که حضرت صادق (ع) راجع باین آیه که بحضرت ابراهیم خطاب شد « چهار مرغ را بگیر . . . . » فرمود : هدهد و صرد ( که مرغی سبز پشت و سفید شکم است ؛ گنجشک را شکار میکند ) و طاووس ؛ و کلاغ را گرفت سر برید ، سرهایشان را جدا کرد ، و بدنهایشان را کوبید تا باهم مخلوط شد ، سپس آنها را ده قسمت کرده بر سر ده کوه گذاشت ، و آب و دانه ای در کنار خود نهاد ؛ و منقارهای مرغان را میان انگشتانش گرفت و گفت : باذن خدا شتابان بیایید آن گوشت و پر ، و استخوانها هر يك ذره ذره پرواز کرده بهم پیوست تا بدنهای بحالت اول برگشت و هر بدنی آمد بسرو گردنی که در دست او بوده چسبید ، حضرت ابراهیم منقارها را رها کرد ، مرغان همانجا مانده



ابراهیم عن مناقیرهنّ فوقفن وشربن من ذلك الماء ، والتقطن من ذلك الحبّ ، ثم قلن : احييتنا يا نبيّ الله احياك الله ، فقال ابراهيم : بل الله يحيى ويميت .

**السادس -** ما رواه ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني في باب النوادر من كتاب الجنائز عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن ابن محبوب عن بريد الكناسي عن أبي جعفر عليه السلام قال : ان فتية من أولاد ملوك بني اسرائيل كانوا متعبدین خرجوا يسیرون فمرّوا بقبر علی ظهر الطريق قد سقى عليه السافی ليس منه الارسمه ، فقالوا : لو دعونا الله الساعة فينشر لنا صاحب هذا القبر فسايلناه كيف وجد طعم الموت ، فدعوا الله عزوجل فكان دعاؤهم الذي دعوا الله به : أنت الهنا يا ربنا ليس لنا اله غيرك الى أن قال : انشر لنا هذا الميت بقدرتك ، قال : فخرج من ذلك القبر رجل أبيض الرأس و اللحية ، ينفذ رأسه من التراب فزعاً شاخصاً بصره الى السماء ، فقال لهم : ما يوقفكم علي قبري ؟ فقالوا : دعوناك لتخبرنا كيف وجدت طعم الموت ، فقال لهم : قد سكنت في قبري تسعاً و تسعين سنة ما ذهب عني ألم الموت و كربه ، ولا خرج مرارة طعم الموت من حلقى ،

از آن آں خوردند ، و از آن دانه ها برچیدند و گفتند : ما را زنده کردی خدایت زنده کند ، فرمود : خدا زنده میکند و میمیراند

**ششم** ثقة الاسلام كليني ، در باب نوادر كتاب جنائز از « بريد كناسي » روايت ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : جوانانی از پسران سلاطين بنی اسرائيل - كه عابد و زاهد بودند - از راهی ميگذشتند ، در میان راه قبری دیدند كه بادهای بر آن وزیده ؛ و جزائر مختصری از آن نمانده بود ، گفتند : خوب است دعا كنيم خدا صاحب این قبر را زنده كند ، از او بپرسيم : طعم مرگ را چگونه یافتی ؟ باین نحو دعا كردند گفتند : پروردگارا تویی خدای ما ، خدائی غیر از تو نیست . . . . این مرده را بقدرت خویش زنده كن ، چون دعائنام شد مردی با سروریش سفید در حالی كه خاک از سر خویش میفشاند بیمناك از قبر بیرون آمده ، چشم بجانب آسمان دوخت ، گفت : بچه سبب اینجا ایستاده اید ؟ گفتند ترا خواندیم كه بگوئی طعم مرگ را چگونه یافتی ؟ گفت : نود و نه سال است در قبر بسر میبرم هنوز تلخی مرگ از كامم نرفته و سختی و ناراحتش بر طرف نشده گفتند :

فقالوا له : «متّ وأنت على ما نرى أبيض الرأس واللحية ؟ فقال : لا ولكن لما سمعت الصيحة اخرج اجتمعت تربة عظامي الى روعي فبقيت فيه ، فخرجت فزغاً شاخصاً بصرى ، مهطعاً الى صوت الداعي ، فابيضّ لذلك رأسي ولحيتي .

**اقول :** واذا جاز أن يحيى الله الموتى بدعاء اولاء ملوك المتعبدین ، فكيف يجوز ان ينكر احياء الموتى بدعاء اولاد الانبياء المعصومين والائمة الطاهرين مع ما تقدّم في الباب السابق وغيره .

**المابع** - ما رواه الكليني ايضاً في كتاب العقل والجهل عن الحسين بن محمد عن أحمد بن محمد اليساري عن ابي يعقوب البغدادي عن ابي الحسن (عليه السلام) في حديث انه قال : ان الله بعث عيسى (عليه السلام) في زمان قد ظهرت فيه الزمانات ، و احتاج الناس الى الطب فأتاهم من عند الله بما لم يكن عندهم مثله ، وبما أحيى لهم الموتى و ابرئ لهم الاكهم والابرص باذن الله « الحديث » .

بهین حال باسر وریش سفید مردی ؟ گفت : نه چون صدائی شنیدم که بیرون شوخاک استخوانهایم گرد آمد و بروح پیوسته شد و بجانب آن صدا شتافتم و ترسان و خیره بیرون آمدم از این جهت سرو ریشم سفید شد .

**مؤلف گوید :** درجائی که ممکن باشد خداوند بدعای شاهزادگان عابد و زاهد مرده ای را زنده کند ، چگونه میشود انکار کرد که بدعای پسران معصوم پیغمبر (ص)، و امامان پاک مردگان را زنده کند ؟! علاوه بر مطلبی که در باب سابق و غیره اثبات شد که هرچه در امتهای گذشته بوده در این امت هم خواهد بود .

**هفتم** باز کلینی در کتاب عقل و جهل از ابو یعقوب بغدادی - در حدیثی - روایت میکند که حضرت ابوالحسن ( که شاید مراد حضرت کاظم (ع) باشد ) فرمود : خداوند در زمانی که امراض فراوان شده بود و مردم بطلب احتیاج شدید داشتند حضرت عیسی را فرستاد ، نظیر مطالب اطبایا آورد ، و مردگان را زنده کرد و کودکان را و پسران را باذن خدا شفا داد « تا آخر حدیث » .

ورواه ابن بابویه فی کتاب العلل عن جعفر بن محمد بن مسرور عن الحسین بن محمد مثله .

ورواه فی کتاب عیون الاخبار ایضاً قریباً من نصف الكتاب و رواه البرقی فی کتاب العلل من المحاسن .

**الثامن** ما رواه الكلینی فی باب ان الائمة ورثوا علم النبی وجميع الانبياء و الاوصیاء علیهم السلام عن محمد بن یحیی عن أحمد بن أبی زاهر و غیره عن محمد بن حماد عن أخیه أحمد بن حماد عن أبیه عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال : قلت له ان عیسی علیه السلام كان یحیی الموتی باذن الله قال: صدقت، وسیلما كان یفهم منطق الطیر وكان رسول الله صلی الله علیه و آله یقدر علی هذه المنازل « الحدیث » .

ورواه الصفار فی بصائر الدرجات عن محمد بن حماد عن أخیه أحمد بن حماد و ابراهیم عن أبیه عن أبی الحسن علیه السلام مثله .

ورواه فی باب آخر عن محمد بن حماد عن ابراهیم بن عبد الحمید عن أبیه عن أبی الحسن الاول علیه السلام .

**التاسع** ما رواه الكلینی فی الروضة بعد حدیث قوم صالح عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عن عمر بن یزید و غیره بعضهم عن ابی عبد الله علیه السلام و بعضهم

ابن حدیث را صدوق هم در کتاب علل و عیون الاخبار « وبرقی » در کتاب محاسن روایت میکنند .

**هشتم** : باز هم کلینی در باب « اینکه ائمه علم پیغمبر و سایر انبیاء و اوصیا را ارث برده اند » از « حماد » روایت میکند که گفت : بحضرت کاظم (ع) عرض کردم : عیسی باذن خدا مرده زنده میگرد ؟ فرمود : آری ، سلیمان هم سخن مرغان میفهمید ، پیغمبر (ص) هم بر این معجزات قدرت داشت « تا آخر حدیث » .

ابن حدیث را « صفار » هم در کتاب بصائر الدرجات در دو باب روایت میکند .

**نهم** باز هم کلینی در روضه کافی پس از حدیث قوم صالح ، از عمر بن یزید و غیره نقل میکند که حضرت باقر (ع) - و بنقل بعضی حضرت صادق (ع) - در تفسیر این آیه

عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « ألم تر إلى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم » فقال : ان هؤلاء أهل مدينة من مداین الشام وكانوا سبعین ألف بیت ، كان الطاعون يقع فیهم فی كل أو ان و كانوا اذا احسوا به خرج الاغنیاء لقوتهم ، وبقى الفقراء لضعفهم ، فیقل الطاعون فی الذين خرجوا ویکثر فی الذين أقاموا ، قال : فاجتمع رأیهم جمیعاً انهم اذا احسوا بالطاعون خرجوا من المدينة کلهم ، فلما احسوا بالطاعون خرجوا جمیعاً و تنحوا عن الطاعون حذر الموت ، فساروا فی البلاد ماشاء الله ثم انهم مروا بمدينة خربة قد جلا أهلها و أفناهم الطاعون ، فنزلوا بها فلما حطوا و ارحالهم قال لهم الله : موتوا جمیعاً ، فماتوا من ساعتهم و صاروا رمیماً و كانوا علی طریق العارة ، فجمعهم فی موضع فصر بهم نبی من أنبیاء بنی اسرائیل یقال له : حزقیل ، فلما رأى تلك العظام بكی و استعبر و قال رب لو شئت لاحییتهم الساعة كما أمتتهم فعمروا بلادک و ولدوا و عبادک و عبدوک مع من

د مگر قصه آنان را که هزاران نفر بودند و از بیم مرگ از وطن بیرون رفتند ، خداوند بآنان فرمود بمیرید ، سپس همه را زنده کرد ؛ ندانستی ؟ سورة بقره ، آیه ۲۴۳ فرمود اینان هفتاد هزار خانوار ، و اهل یکی از شهرهای شام بودند ، گاهگاه در شهرستان طاعون میآمد و ثروتمندان که قدرت داشتند ، چون مطلب را حس میکردند بیرون میرفتند فقرا که توانائی نداشتند میماندند ، و قهراً طاعون زده در میان باقی مانده ها بیشتر بود از این رو همه تصمیم گرفتند وقتی که آتار طاعون را مشاهده کردند عموماً از شهر بیرون روند ، این دفعه که احساس طاعون کردند همه از بیم مرگ بیرون رفتند ، مدتی در شهرها میگشتند تا بخرابه ای رسیدند که اهلش همه هجرت کرده بودند و طاعون همه را نابود کرده بود ، آنجا پیاده شدند ، چون بارها را بزیر آوردند خداوند امر فرمود : بمیرید ؛ همه در یک ساعت مردند ، و کم کم پوسیدند ، چون در راه عابرین بودند همه را در محلی جمع کردند ، یکی از پیمبران بنی اسرائیل - بنام حزقیل - از آنجا عبور کرد ، این وضع را که دید گریست و اشکش جاری شد ، گفت : پروردگارا ! یکاش همانطور که اینان را میراندی اکنون زنده شان میگردی ، تا شهرها را آباد کنند ، و نسلی بوجود

یعبدک من خلقک ، فأوحی الله الیه أفتحبّ ذلك ؟ قال: نعم یارب ، فأوحی الله الیه ان قل کذا و کذا ؛ فقال الذی أمره الله أن یقول ، قال أبو عبد الله علیه السلام : وهو الاسم الاعظم ، قال : فلما قال حزقیل ذلك الکلام ونظر الی العظام یطیر بعضها الی بعض فعادوا احياءاً ینظر بعضهم الی بعض ، یسبحون الله ویکبرونه ویهلّلونه ، فقال حزقیل عند ذلک : أشهد ان الله علی کل شیء قدير ، قال عمر بن یزید : قال أبو عبد الله علیه السلام فیهم نزلت هذه الآیة .

**العاشر** - مارواه الكلینی ایضاً فی الروضة قریباً من النصف عن عنه بن یحیی عن أحمد بن محمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن خالد و الحسین بن سعید جمیعاً عن النضر بن سويد عن یحیی بن عمران الحلبی عن هارون بن خارجة عن ابی بصیر عن أبی عبد الله علیه السلام فی قول الله عزوجل «وآتیناه أهله ومثلهم معهم» قلت : ولده کیف أو تى مثلهم ؟ قال : أحيى له من ولده الذین کانوا ماتوا قبل ذلك بأجلهم ، والذین هلکوا یومئذ .

**الحادی عشر** مارواه الكلینی ایضاً فی الروضة فی حدیث عنوانه حدیث الملیت الذی

آرند که چون سایر بندگان ترا بیرستند ، از جانب خدا وحی شد : میخواهی زنده شان کنم ! عرض کرد : آری ، خطاب شد : چنین و چنان بگو - آن کلمات اسم اعظم بود - چون بزبان جاری کرد دید استخوانها بجانب یکدیگر پرواز کرد و بهم پیوست و همه زنده شدند ، بنا کردند بیکدیگر نگرستن ، و سبحان الله ؛ والله اکبر ، ولا اله الا الله گفتن اینجا حزقیل گفت : میدانم که خدا بر هر چیز توانا است ، بنقل عمر بن یزید ، حضرت صادق (ع) فرمود : ابن آیه در باره اینها نازل شد .

**دهم** : باز هم کلینی در حدود نیمی کتاب روضه کافی از ابو بصیر نقل میکند که گفت : راجع باین آیه : «کسان ایوب را بامثلشان بوی دادیم ؛ انبیاء ، ۸۴» از حضرت صادق (ع) پرسیدم : چگونه مثلشان را باوداد ؟ فرمود : آن پسرانش را که قبل مرده بودند ، با آنان که در واقعه امتحان مردند همرا زنده کرد .

**یازدهم** : باز هم کلینی در «روضه» در حدیثی تحت این عنوان : «حدیث مرده ای

أحياء عيسى عليه السلام عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن أبان بن تغلب وغيره عن أبي عبد الله عليه السلام انه سئل هل كان عيسى عليه السلام أحيى أحدًا بعد موته حتى كان له أكل ورزق ومدة وولد ؟ قال : نعم انه كان له صديق مواخ له في الله ، وكان عيسى يمر به وينزل عليه وان عيسى عليه السلام غاب عنه حيناً ثم مر به ليسلم عليه ، فخرجت اليه امه فسألتها عنه فقالت : مات يا رسول الله ، قال : أفتحبين أن تريه ؟ قالت : نعم فقال لها : اذا كان غداً فأتيك حتى أحييه لك باذن الله فلما كان من الغد أتاه فقال لها : انطلقى معي الى قبره فوقف عليه عيسى عليه السلام ، ثم دعا الله عز وجل فانفرج القبر و خرج ابنها حياً ، فلما رآته امه ورآها بكيا فرحمهما عيسى عليه السلام ، فقال عيسى : أتحب أن تبقى مع امك في الدنيا فقال : يانبي الله باكل ورزق ومدة أم بغير أكل ولا رزق ولا مدة ؟ فقال عيسى عليه السلام : بل بأكل ورزق ومدة تعمر عشرين سنة ، و تزوج و يولد لك ، قال : نعم اذاً ، فدفعه عيسى عليه السلام الي امه فعاش عشرين سنة و تزوج و ولد له .

که عیسی زنده اش کرد» از «ابان بن تغلب» و غیره نقل میکند که از حضرت صادق (ع) پرسیدند : حضرت عیسی کسی را هم زنده کرد که مدتی بماند و غذا بخورد ، و بچه پیدا کند ؟ فرمود : آری رفیقی داشت که در راه خدا باوی طرح برادری افکنده بود بدیدنش میرفت و منزلش وارد میشد ، مدتی وی را ندید ، چون بسراغش رفت - تا سلامش کند مادرش پیش آمد ، سراغ فرزند از او گرفت ، عرض کرد : از دنیا رفت فرمود : میخواهی او را ببینی ؟ عرض کرد : آری فرمود : فردا میآیم باذن خدا برایت زنده اش میکنم فردا آمد و ما هم بر سر قبر رفته ایستاد دعا کرد ، ناگاه قبر شکافته شد و پسر بیرون آمد چون چشم مادر و فرزند یکدیگر افتاد ، گریستند ، حضرت عیسی بر آنان ترحم کرد ، فرمود میخواهی با مادرت در دنیا بمانی ؟ عرض کرد : یانبی الله باروزی و خوراک و مدت یا بدون اینها ؟ فرمود : با خوراک و روزی و بیست سال عمر که ازدواج هم بکنی و بچه هم پیدا کنی عرض کرد : آری حضرت عیسی پسر را تحویل مادر داد ، بیست سال زندگی کرد ، زن گرفت و بچه دار شد .

**الثانی عشر** - مارواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی کتاب علل الشرایع و الاحکام فی باب العلة التي من أجلها اتخذ الله ابراهيم خليلاً ، قال : سمعت محمد بن عبد الله بن طيفور يقول : ان ابراهيم سأل ربه ان يحيى له الموتى فأمره أن يميت له الحي سواء بسواء لما أمره بذبح ابنه اسمعيل ، وان الله أمر ابراهيم أن يذبح أربعة من الطير طاووساً ونسراً وديكاً وبطاً ، ثم ذكر القصة السابقة وان الله أحياها له و ذكر ما في ذلك من الاشارة .

**الثالث عشر** - مارواه ابن بابويه ايضاً في العلل في باب النوادر بعد أبواب الحج عن أبيه عن سعد بن عبد الله عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن عمرو عن صالح بن سعيد عن أخيه سهل الحلواني عن أبي عبد الله عليه السلام قال : بينا عيسى بن مريم في سياحته اذ مر بقرية فوجد أهلها موتى في الطريق و الدور ، فقال : ان هؤلاء ماتوا بسخط و لو ماتوا بغيرها تدافنوا ، قيل له : يا روح الله ناهم ، فقال : يا أهل القرية فأجابه مجيب : لبيك يا روح الله ، ثم ذكر ما جرى بينهما من الكلام و الخطاب و السؤال و الجواب .

**دوازدهم** شيخ صدوق در کتاب علل در باب «علت اينكه خداوند حضرت ابراهيم را خليل خود خواند» از محمد بن عبد الله طيفور نقل ميكند كه گفت : چون ابراهيم از خدا خواست كه مردگان را براي اوزنده كند ؛ امر شد اوزنده اى را براي خدا بميراند - يعنى پسرش اسماعيل را سرببرد - تا حاجتش را بر آورد آنگاه خدا امر كرد كه چهار مرغ - طاووس ، كركس ، خروس ، و مرغابی را سرببرد . . . سپس قصه اى را كه قبل گذشت نقل ميكند و اشاره اى كه در كشتن اين حيوانات است بيان ميكند .

**سیزدهم** : باز شيخ صدوق در «علل» بعد از أبواب حج - در باب نوادر - از سهل حلواني روايت ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت عيسى در ضمن سياحت بقرية اى رسيد ، ديد مردمش همه مرده اند و بدنهار در راه ، و ميان خانههار افتاده ، گفت : لابد اينان بفضب خدا مرده اند ، و گر نه يكديگر را دفن کرده بودند ، بعضى تقاضا كردند كه آنان را صدا زند ، فريادزد اى اهل قريه ؛ كسى جواب داد : لبيك يا روح الله . سپس گفتگو و سؤال و جواب آنان را بيان ميكند .

ورواه الكليني أيضاً في اصول الكافي . و رواه ابن بابويه أيضاً في كتاب ثواب الاعمال وعقاب الاعمال في عقاب حب الدنيا وعبادة الطاغوت .

**الرابع عشر** - مارواه ابن بابويه في كتاب كمال الدين وتمام النعمة في باب غيبة ادریس النبی عليه السلام عن أبيه و محمد بن الحسن و محمد بن موسى بن المتوكل كلهم عن سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر الحميري و محمد بن يحيى جميعاً عن أحمد بن محمد بن عيسى و ابراهيم بن هاشم جميعاً عن الحسن بن محبوب عن ابراهيم بن أبي البلاد عن أبيه عن أبي جعفر عليه السلام في حديث طويل ان ادریس عليه السلام اضطره الجوع الى أن وقف الى باب عجوز فقال لها: اطعميني فاني مجهد من الجوع فقالت: انهما قرصتان واحدة لي و واحدة لابني فقال لها ان ابنك صغير يجزيه نصف قرصة فيحيي به ، ويجزيني النصف الاخر فأحيي به فأكلت المرأة قرصتها و كسرت النصف الاخر بين ادریس و بين ابنتها ، فلما رأى ابنتها ادریس عليه السلام يأكل من قرصته اضطر حتى مات ، فقالت امه : يا عبدالله قتلتي على ابني جزءاً على قوته ؟ قال ادریس : فانا أحياه باذن الله تعالى فلا تجزعي ، ثم أخذ ادریس بعضدى الصبي فقال : أيتها الروح الخارجة من بدن هذا الغلام باذن الله ارجعي

این حدیث را کلینی در اصول کافی ، و صدوق هم در کتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال در عقاب محبت دنیا و پرستش طاغوت روایت میکنند .

**چهاردهم** : باز هم صدوق در کتاب کمال الدین ، در باب « غیبت ادریس یغمبر » از ابو البلاد در حدیثی طولانی نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : حضرت ادریس از شدت گرسنگی بردر خانه پیرزنی ایستاده گفت : غذائی بمن بده که از گرسنگی سخت در زحمتم گفت من دو گرده نان بیش ندارم یکی برای خودم ، و دیگری برای فرزندانم است فرمود : پسر تو کوچک است نیمه نانی برایش بس است ، و جانش را حفظ میکند ، مراهم نیمه دیگر کافی است که جانم محفوظ بماند زن نان خود خورد ، و نان دیگر میان ادریس و پسر قسمت کرد ، پسر چون دید ادریس از نانانش میخورد مضطرب و بیتاب شده افتاد و مرد ، زن دامن ادریس را گرفت که پسر مرا کشتی ، فرمود : بیتابی مکن باذن خدا زنده میکنم ، سپس بازوان بچه را گرفته گفت : ای روحی که از بدن این پسر بیرون رفتی ! باذن



الى بدنه باذن الله و انا ادریس النبی ، فرجعت روح الغلام اليه باذن الله ، فلما سمعت المرأة ذلك و نظرت الى ابنها قد عاش قالت : اشهد انك ادریس النبی و خرجت تنادی «الحديث» .

**الخامس عشر** مارواه ابن بابويه ايضاً في كتاب كمال الدين وتمام النعمة في حديث الخضر عليه السلام باسناده عن عبدالله بن سليمان قال : قرأت في بعض كتب الله عز و جل ان ذا القرنين كان عبداً صالحاً السى أن قال : فوصفت له عين الحيوة ، وقيل له : من شرب منها شربة لم يموت حتى يسمع الصيحة ، وانه خرج في طلبها حتى انتهى الي موضع فيه ثلثمائة وستون عيناً ، وكان الخضر على مقدمته فأعطاه حوتاً مالحاً واعطى كل واحد من اصحابه حوتاً مالحة وقال لهم : ليغسل كل رجل منهم حوته عند عين فانطلقوا وانطلق الخضر الى عين من تلك العيون ، فلما غمس الحوت في الماء حيى وانساب فلما رأى ذلك الخضر علم انه ظفر بماء الحيوة ؛ فرمى بشيابه وسقط في الماء فجعل يرمس فيه ويشرب منه فرجع كل منهم الى ذى القرنين وحوته

خدا برگرد ؛ من ادریس پیغمبرم ؛ روح باذن خدا برگشت ، زن که این سخن را شنید و دید پسرزنده شد گفت : گواهی میدهم که تو ادریس پیغمبری و فریاد کنان بیرون شد «تا آخر حدیث» .

**پانزدهم :** بازهم صدوق در کتاب کمال الدین - در حدیث خضر - از عبدالله بن سلیمان نقل میکنند که گفت در يك کتاب آسمانی خواندم که : ذوالقرنین بنده صالحی بود چشمه آب حیوان را برایش شرح دادند و گفتند : هر که جرعه ای از آن بنوشد تا صور اسرافیل ندمد نمیرد بدین امید حرکت کرد تا بجائی رسید که سیصد و شصت چشمه بود حضرت خضر هم پیشاپیش او میرفت بخضر و هر يك از همراهانش يك ماهی نك زده ای داد و گفت هر کدام ماهی خویش را در یکی از این چشمه ها بشوید ، هر يك بجانبی رفتند ، خضر هم بر سر چشمه ای رفت چون ماهی را در آب زد زنده شد و برآه افتاد ، خضر که این واقعه دید دانست بآب حیات دست یافته ، جامه ها را دور افکند ، و در آب افتاد بنا کرد زیر آب رفتن ، و از آب خوردن ، سپس هر يك از یاران ماهی بدست نزد ذوالقرنین برگشتند

معه ، ورجع الخضر وليس معه حوت فسأله عن قصته فأخبره فقال له : شربت من ذلك الماء ؟ فقال : نعم فقال له : أنت صاحبها ، فابشر بالبقاء في هذه الدنيا مع الغيبة عن الابصار ، الى النفخ في الصور «الحديث» .

**السادس عشر** - مارواه علي بن ابراهيم في تفسيره مرسل او اورده قصة الخضر عليه السلام وحيوة الحوت المذكور بنحو الرواية السابقة مع مخالفة في كثير من الالفاظ واكتفيت بالاشارة اليها للاختصار .

**السابع عشر** مارواه الشيخ الجليل امين الدين أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي في كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن نقلا من كتاب تفسير القرآن للشيخ الجليل محمد بن مسعود العياشي مرفوعاً عن الصادق عليه السلام في قوله تعالى «فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيى الله الموتى» قال : كان المقتول شيخاً مثيراً قتلته بنو أخيه ، وألقوه على باب بعض الاسباط ، الى أن قال : فأوحى الله الى موسى أن يأمرهم بذبح بقرة ويضربوا القتل ببعضها ، فيحيى الله القتل «الحديث» .

قال الطبرسي : و إنما أمرهم بضرب القتل ببعضها و جعل التخيير في وقت

---

خضر دست خالی برگشت ، سبب پرسید ، قضیه را بیان کرد ، پرسید : از آن آب خوردی ؟ گفت آری ، گفت : تو بر چشمه آب حیات رسیدی . بشادت باد که تا صور اسرافیل غایب از نظرها در این دنیا زندگی میکنی « تا آخر حدیث » .

**شانزدهم** : علی بن ابراهیم در تفسیر قصه خضر و ماهی مذکور را بهمان نحو نقل میکند ، اما در بسیاری از کلمات اختلاف دارند ، و بمناسبت اختصار باشاره اکتفا کردیم .

**هفدهم** : ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البيان در تفسیر این آیه : « گفتیم قسمی از آن (گاو) را بوی بزئید ، خداوند اینطور مردگان را زنده میکند ، بقره ، ۷۳ » از عیاشی نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : مقتول مرد توانگری بود که برادر زاد گانش وی را کشتند و بدنش را بر سر راه یکی از قبائل دیگر افکندند . . . . . خداوند بموسی وحی کرد که گاوی بکشد و قسمی از آن را بکشته بزئید تا خداوند زنده اش کند « تا آخر حدیث » .

طبرسی فرماید : خدا دستور داد قسمی از گاوی را بکشته زنند ، و وقتش را باختیار

الاحياء اليهم ، ليعلموا أن الله قادر على احياء الموتى فى كل وقت من الاوقات .

**الثامن عشر** مارواه الطبرسى فى مجمع البيان ايضاً فى قوله تعالى : « ألم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم » قال : أجمع اهل التفسير على ان المراد بالوف هنا كثرة العدد الا ابن زيد فانه قال : خرجوا مؤتلفى القلوب فجعله جمع ألف مثل قاعد وقعود ؛ واختلف من قال بالعدد فروى انهم كانوا ثلثة آلاف وقيل ثمانية آلاف وقيل عشرة آلاف ، وقيل [بضعة و] ثلثين ألفاً وقيل أربعين ألفاً ، وقيل سبعين ألفاً فقال لهم الله : موتوا معناه فأماتهم الله ثم أحياهم ، قيل : احياءهم بدعاء نبيهم حزقييل ، وقيل : انه شمعون نبي من انبياء بنى اسرائيل « انتهى » وهذا الكلام يشتمل على عدة روايات مرسله .

**التاسع عشر** مارواه الطبرسى ايضاً فى هذه الاية قال : روى ان الله أماتهم جميعاً وأمات دوابهم ، وأتى عليهم ثمانية أيام حتى انتفخوا ، فخرج اليهم الناس فعجزوا عن دفنهم ، فخطر واعليهم خطيرة دون السباع ، ومضت عليهم مدة حتى بليت أجسادهم

آنان گذاشت تابدا نند خدا هموقت قدرت دارد مرده زنده کند .

**هيجدهم :** بازطبرسى در مجمع البيان در تفسير اين آيه : « مگر قصه آنان که هزاران نفر بودند و از بيم مرگ از وطن بيرون شدند ؛ و خداوند بآنان فرمود : بميريد سپس زنده شان کرد » ندانستى ؟ بقره ۲۴۳ « ميفرمايد : همۀ اهل تفسير گويند : « الوف » جمع « الف » است يعنى هزاران نفر بودند ، بجز ابن زيد که گويد : جمع « ألف » است مثل قاعد وقعود - يعنى باهم الفت ودوستى داشتند آن عده هم در تعيين عدد آنان اختلاف دارند ، در روايتى است که سه هزار بودند و هشت هزار و ده هزار ، وسى هزار و چهل هزار و هفتاد هزار هم گفته اند ؛ معنى اينکه « خدا فرمود : بميريد » اين است که آنان را ميراند « سپس » بدعاى پيغمبر شان حزقييل ، و بعضى گويند بدعاى « شمعون » پيغمبر بنى اسرائيلى « زنده شان کرد » پايان كلام طبرسى ، در ضمن اين بيان بچند روايت بى سند اشاره دارد .

**نوزدهم :** باز هم در طبرسى در مجمع در تفسير همان آيه ميفرمايد : روايت شده که خداوند همه آنان را با حيواناتشان ميراند ، پس از هشت روز بدن ها آماس کرد ، مردم

و عريت عظامهم فمرّ عليهم حزقيـل فجعل ايتفكر فيهم متعجباً ، فأوحى الله اليه : تريد أن أريك آية كيف أحيى الموتى ؟ قال : نعم فأحياهم الله تعالى .

**العشرون** ما رواه الطبرسى ايضاً في هذه الاية قال : و روى انهم كانوا قوم حزقيـل فأحياهم الله تعالى بعد ثمانية ايام ، وذلك انه لما أصابهم ذلك خرج حزقيـل فوجدهم موتى ، فبكى فأوحى الله اليه : قد جعلت حيوتهم اليك ، فقال لهم حزقيـل : احيوا باذن الله فعاشوا .

**الحادى والعشرون** ما رواه الطبرسى في هذه الاية قال : سأل حمران بن أعين أبا جعفر عليه السلام عن هؤلاء القوم الذين قال الله لهم موتوا ثم أحياهم ، أحياهم الله حتى نظر الناس اليهم ثم أماتهم أم ردّهم الى الدنيا حتى سكنوا الدور وأكلوا الطعام ؟ قال : لا بل ردّهم الله حتى سكنوا الدور واكلوا الطعام و نكحوا النساء ، و مكثوا بذلك ماشاء الله ثم ماتوا بأجالهم .

برای دفن آمده دیدند ازعهده بیرون است ، دیواری دورشان کشیدند ؛ تا از شر جانوران محفوظ مانند ، مدتی گذشت ، بدن‌ها بوسید استخوان‌ها لخت شد ، حزقیل پیغمبر از آنجا عبور کرد ، منظره آنان را که دید از تعجب بفکرفرو رفت خداوند بوی وحی کرد : می‌خواهی نمونه مرده زنده کردن را بتو بنمایم ؟ عرض کرد : آری آنگاه همه را زنده کرد .

**یستم** : باز هم طبرسی در تفسیر همان آیه می‌فرماید : روایت شده که اینان قوم حزقیل بودند که پس از هشت روز زنده شدند ، زیرا هنگامی که حزقیل آمد بدن‌های بیجان ایشان را دید روی زمین افتاده گریست ، خداوند باو وحی کرد : زنده شدن آنان را در اختیار تو گذاشتم ؛ حزقیل صدا زد : باذن خدا زنده شوید ، همه زنده شدند

**یست و یکم** : باز هم طبرسی در تفسیر همان آیه می‌فرماید : حمران بن أعین از حضرت باقر (ع) پرسید : اینها که خدا فرمود : بمیرید ؛ و باز زنده شان کرد همین قدر زنده شدند که مردم آنان را دیدند و باز مردند ، یا بدن‌ها برگشتند ، در خانه هانشستند و غذا خوردند ؟ فرمود : در خانه ها منزل کردند ؛ غذا خوردند ، زن گرفتند ، و مدتها زنده کی کردند ، سپس بمرگ طبیعی مردند .

**الثانی والعشرون** مارواه الطبرسی فی مجمع البیان فی قوله تعالى «أو کالذی مرّ علی قریة» الایة قال : قیل هو عزیر و هو المروئ عن أبی عبد الله علیه السلام ، وقیل هو ارمیا و هو المروئ عن أبی جعفر علیه السلام ، وقیل هو النضر أحب الله ان یریه احياء الموتی مشاهدة ، «وانظر الی العظام» قیل المراد عظام حماره ؛ وقیل : عظامه وان الله اول ما أحيی منه عینیّه فجعل ینظر الی العظام البالية المتفرقة تجتمع الیه ، والی اللحم الذی أکلتّه السباع تأتلف الی العظام من هنا و من هنا ، و یلتزق بها حتی قام و قام حماره .

**أقول :** و یأتی ما يدلّ علی ذلك ، و علی ان عزیراً و ارمیا من الانبیاء علیهم السلام .

**الثالث والعشرون** مارواه الطبرسی فی تفسیر قوله تعالى : «واذ قال ابراهیم رب أرنی کیف تحیی الموتی» قال : روى عن ابن عباس وسعيد بن جبير والسدي ان الملك

**یست و دوم :** باز هم طبرسی در مجمع البیان در تفسیر این آیه : « یا مثل آنکس که بقریه ای گذشت . . . بقره : ۲۵۹ » میفرماید : بعضی گویند : وی عزیر بوده ، چنانکه از حضرت صادق (ع) هم روایت شده و بعضی معتقدند ارمیا بوده ، این هم از حضرت باقر (ع) نقل است ، بعضی گویند : خضر بوده ، خدا خواست مرده زنده کردن را آشکارا باو بنماید ، و اینکه میفرمایند « استخوانها را بنگر » بعضی گویند مراد استخوانهای الاغها است ( که بهم می پیوست ) بعضی گویند استخوانهای خود او است ، چون اول چشمانش زنده شد ، و بیه که استخوانهای پوسیده پراکنده گرد می آید ، و گوشتهای هم که درندگان خورده اند از اینجه و آنجا جمع میشود ، و باستخوانهای پیوندد ، تا بدن کامل شد و خودش برخاست ، الاغش هم برخاست .

**هوالف گوید :** بعداً روایاتی در همین موضوع و در اینک عزیر و ارمیا هر دو پیغمبر بوده اند خواهد آمد .

**یست و سوم :** باز هم طبرسی در تفسیر این آیه : آندم که ابراهیم گفت : پروردگارا بمن بنما چگونه مردگان را زنده میکنی ؟ بقره : ۲۶۰ « از ابن عباس و سعید بن جبیر ،

بشر ابراهيم بان الله اتخذك خليلاً و انه يجيب دعوتك و يحيى الموتى بدعائك ، فسأل الله أن يفعل ذلك ليطمئن قلبه ، فأجاب الله دعوته وأحيى له الموتى .

**الرابع والعشرون** مارواه الطبرسي أيضاً في هذه الآية قال : روى عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله : « فاجعل على كل جبل منهن جزءاً » ان معناه فرقهن على كل جبل ، وكانت عشرة ، ثم خذ بمنافيرهن وادعهن بالاسم الاكبر يا تينك سعيماً ، قال : ففعل ابراهيم ذلك ثم دعاهن فقال : احيين باذن الله ، وكانت تجتمع وتأتلف وطارت الى ابراهيم (ع) .

**الخامس والعشرون** مارواه الطبرسي في قوله تعالى : « فخذ أربعة من الطير » قال : قيل انها الطاوس والديك والحمام والغراب ، أمر أن يقطعها ويخلط ريشها بدمها وهو المروى عن أبي عبد الله عليه السلام .

**السادس والعشرون** مارواه الطبرسي في تفسير قوله تعالى حكاية عن عيسى :

وسدى نقل میکند که فرشته ای بحضرت ابراهیم بشارت داد که خداوند ترا بدوستی گرفته و دعایت را مستجاب میکند ، و مردگان را بدعایت زنده میفرماید ابراهیم (ع) این خواهش را از خدا کرد تا قلبش مطمئن شود ، خداهم دعایش را مستجاب کرد ، و مرفان را برایش زنده کرد .

**بیست و چهارم :** باز هم طبرسی در تفسیر این جمله که « بر سر کوهی قسمتی از (گوشت) آنها را بگذار ، بقره : ۲۶۰ » از حضرت صادق (ع) روایت میکند که فرمود : یعنی آنها را بر این کوههای دهگانه تقسیم کن ، سپس منقارهای آنها را بگیر و با اسم اعظم خدا صداشان بزن شتابان میآیند : حضرت ابراهیم بدستور عمل کرد ، و صدا زد : باذن خدا زنده شوید ، اجزاء هر یک بهم پیوست و بجانب وی پرواز کردند .

**بیست و پنجم :** باز هم طبرسی در تفسیر این جمله : « چهار مرغ را بگیر » میفرماید بعضی گویند : طاووس و خروس ، و کبوتر ، و کلاغ بوده ، مأمور شد آنها را پاره پاره کند ، و پرهايشان را در خونشان فرو برد ، این قول از حضرت صادق علیه السلام نقل شده .

**بیست و ششم** باز هم طبرسی در تفسیر این آیه : « کور مادر زاد و پسر را شفا

«وایری، الاکمه و الابرص و احيى الموتى باذن الله» قال : قيل : ان عيسى عليه السلام احيى أربعة أنفس : عازر، و كان صديقاً له ؛ و كان قد مات منذ ثلثة ايام ، فقال لاخته : انطلقى الى قبره ، ثم قال : اللهم رب السموات السبع و رب الارضين السبع ، انك أرسلتني الي بنى اسرائيل أدعوهم الى دينك ، وأخبرهم انى احيى الموتى فأحيى عازراً قال : فقام عازر و خرج من قبره ، وبقى وولده ، و ابن العجوز تركته على سريريه ميتاً فدعا الله عيسى عليه السلام فجلس على سريريه ، و نزل عن اعناق الرجال ، و لبس ثيابه و رجع الى أهله وبقى وولده ، و ابنة العاشر قيل له أتحيتها و قد ماتت أمس ؛ فدعا الله فعاثت و بقيت و ولدت ، و سام بن نوح دعاه باسم الله الاعظم فخرج من قبره و قد شاب نصف رأسه ، و قال : قد قامت القيامة ؛ قال : لا ولكنى دعوتك باسم الله الاعظم ، قال : ولم يكونوا ايشييون

دهم و مردگان را باذن خدا زنده کنم ، آل عمران : ۴۹ ، فرمايد : بعضی گویند : حضرت عیسی چهار نفر را زنده کرد .

(۱) عازر که دوستش بود ، سه روز پس از مرگش با خواهر وی بر سر قبرش رفتند ؛ عرض کرد : ای پروردگار هفت آسمان و هفت زمین تو مرا فرستادی تا بنی اسرائیل را بدین تو دعوت کنم ؛ و بآنان خبر دهم که من مرده زنده میکنم ، اینک عازر را زنده فرما پس از این دعا عازر زنده شد ؛ برخاست از قبر بیرون آمد ، مدتی هم زندگی کرد و بچه دار هم شد .

(۲) پسر آن پیر زن که بدنش را در تابوت گذاشته میبردند ، عیسی دعا کرد برخاست نشست ، و از سردوشها بزیب آمد ، لباسش را پوشید ، و بخانه برگشت مدتی زنده بود و بچه هم پیدا کرد .

(۳) دختر «عاشر» گفتند : این دختری که دیروز مرده زنده اش میکنی ؟ باز دعا کرد ، زنده شد مدتی بود و بچه دار هم شد .

(۴) سام پسر نوح ، که اسم اعظم خدا را بر دووی راصدا زد ، از قبر بیرون آمد در حالی که نصف سرش سفید شده بود ، پرسید قیامت برپا شده ؛ فرمود : نه من باسم اعظم خدا ترا خواندم - راوی این قصه گوید : در آن زمان مردم مویشان سفید میشد و آثار پیری

في ذلك الزمان ، وان سام بن نوح قد عاش خمسمائة عام وهو شاب ، فقال له : مت فقال : بشرط أن يعتقني الله من سكرات الموت فدعا الله ففعل .

**السابع والعشرون** - ما رواه الطبرسي في تفسير هذه الآية قال : قيل ان عيسى عليه السلام كان يحيى الموتى بياحى ياقيوم ، وقيل ان الله كان يحيى الموتى عند دعائه .

**الثامن والعشرون** ما رواه الطبرسي في قوله تعالى : «واختار موسى قومه سبعين رجلا لميقاتنا » قال : روى ان موسى اختار سبعين رجلا حين خرج الى الميقات ليكلّمه الله بحضرتهم ، فلما حضروا وسمعوا كلامه سألوا الله الرؤية فأصا بهم الصاعقة ، ثم أحياهم الله قال : ورواه على بن ابراهيم وهو الصحيح .

**التاسع والعشرون** ما رواه الطبرسي في تفسير قوله تعالى « وآتيناه أهله ومثلهم معهم » عن ابن عباس وابن مسعود ان الله ردّ على أيوب أهله الذين هلكوا بأعينهم ، وأعطاه مثلهم معهم و كذلك ردّ الله عليه أمواله و مواشيه بأجمعها ، و

نداشتند ، چنانکه سام پسر نوح با اینکه پانصدسال عمر کرد - بصورت جوانی بود - حضرت عیسی بوی فرمود بمیر گفت : بشرط اینکه خداوند از سختیهای مرگ آزادم کند ، حضرت دعا کرد شدائد مرگ را نچشید .

**یست و هفتم** : بازهم طبرسی در تفسیر همان آیه میفرماید : بعضی گویند حضرت عیسی بنام : یا حی و یا قیوم، مرده زنده میکرد ، بعضی هم گویند دعا میکرد خداوند اش میفرمود .

**یست و هشتم** بازهم طبرسی در تفسیر این آیه «موسی هفتاد نفر از قومش را برای وعده گاه مانتخاب کرد ، اعراف : ۱۵۵» میفرماید روایت شده که چون موسی خواست بوعده گاه خدا رود ، هفتاد نفر را انتخاب کرد که حضوراً سخن خدا را بشنوند وقتی که آمدند و شنیدند تقاضای دیدار خدا کردند ، آنگاه صاعقه همه را گرفت ، سپس خداوند زنده شان کرد ، میفرماید : این حدیث صحیح است و علی بن ابراهیم نیز نقل میکند .

**یست و نهم** بازهم طبرسی در تفسیر این آیه : « کسان ایوب را با مثلشان پاودادیم انبیا : ۸۴ » از ابن مسعود و ابن عباس نقل میکند که خداوند کسان ایوب را که مرده بودند بوی



أعطاه مثلها معها ، وبه قال الحسن و قتادة قال الطبرسی : وهو المروى عن أبي عبد الله عليه السلام و قيل كان له سبع بنات و ثلث بنين ، و قيل: سبع بنين وسبع بنات. **الثلاثون** ما رواه الشيخ الثقة الجليل أبو الحسن على بن ابراهيم بن هاشم القمى في تفسير القرآن قال : حدثني أبي عن ابن عمير عن بعض رجاله عن أبي عبد الله عليه السلام ان رجلا من خيار بنى اسرائيل و علمائهم خطب امرأة فانعمت له و خطبها ابن عمه و كان فاسقا رديا فلم ينعموا له ، فحسد ابن عمه فقعد له فقتله غيلة ، ثم حمله الى موسى فقال : يا نبى الله ان ابن عمى قد قتل ، فقال موسى : من قتله ؟ قال: لا أدري ، وكان القتل عظيما في بنى اسرائيل ، فاجتمعوا وبكوا وضجوا فقال لهم موسى : ان الله يأمركم أن تذبحوا بقرة الى أن قال : فأوحى الله الى موسى قل لهم اضربوه ببعضها ، و قولوا له : من قتلك ؟ فاخذوا الذنب فضربوه به و قالوا : من

برگرداند ، و مثل آنان هم بوى عطا کرد ( يعنى اگر دوازده پسر داشته دوازده پسر ديگر هم باو داد ) و همچنين اموال و چهار پاهایش را نيز دو برابر باو رد کرد ، حسن بصرى و قتاده هم همینطور گویند ، از حضرت صادق (ع) هم روایت شده ؛ عدد فرزندان او را بعضی هفت دختر و سه پسر ؛ بعضی هفت پسر و هفت دختر گویند .

**ص ۱۴۱** : على بن ابراهيم قمى در کتاب تفسير از ابن ابى عمير نقل میکند که شخصی گفت : حضرت صادق (ع) فرمود : یکی از نیکان و علمای بنی اسرائیل زنى را خواستگاری کرد ، زن جواب مثبت داد ، سپس پسر عموى آن مرد که مرد فاسق و نالایقى بود خواستگاری کرد ، وى را رد کردند ، لذا بر پسر عموى خویش حسد برد ، و در کمینش نشست تا بى خبر او را کشت ، و جنازه را نزد موسى آورده گفت : پسر عموى مرا کشته اند ؟ فرمود که کشته است ؟ گفت : نمیدانم ، دو بنى اسرائيل هم قتل جرم بزرگى بشمار میرفت ، بستگانش گرد آمده شروع بگریه و شیون کردند ، حضرت موسى فرمود : خدا دستور میدهد (برای پیدا کردن قاتل) گاوى بکشید . . . . . بموسى وحى شد بگو قسمتى از بدن گاوى را نکشته بزنند و از او بپرسند قاتل تو کیست ؟ دم گاوى را بوى زدند و پرسیدند کی ترا کشت ؟ گفت : فلان ، پسر فلان ، این است که خدا میفرماید «قسمتى از آن را

قتلك يا فلان؟ قال : قتلنى فلان بن فلان وهو قوله : «اضربوه ببعضها كذلك يحيى الموتى ويرىكم آياته لعلكم تعقلون» .

**الحادى والثلاثون** ما رواه على بن ابراهيم فى تفسيره مرفوعاً انه كان وقع طاعون بالشام فخرج منهم خلق كثير هرباً من الطاعون ، فصاروا الى مغارة فماتوا فى ليلة واحدة كلهم ، فبقوا حتى كانت عظامهم يمر بها المار فينحىها برجله عن الطريق ، ثم احياهم الله فردهم الى منازلهم فبقوا دهرأ طويلا ، ثم ماتوا و تدافنوا .

**الثانى والثلاثون** ما رواه على بن ابراهيم ايضاً فى تفسيره قال : حدثنى أبى عن ابن أبى عمير عن أبى ايوب عن أبى بصير عن أبى عبد الله عليه السلام قال : ان ابراهيم نظر الى جيفة على ساحل البحر تأكلها سباع الطير وسباع البحر ، ثم تثب السباع بعضها على بعض ، فتأكل بعضها بعضاً ، فتعجب ابراهيم فقال : «رب أرنى كيف يحيى الموتى» قال الله : «أولم تؤمن قال بلى و لكن ليطمئن قلبى قال

بوى بزید ، اینطور خدا مردگان را زنده میکند ، و آیات خود را بشما مینماید شاید بعقل آید ، بقره: ۷۳» .

**سی و یکم** باز على بن ابراهيم در تفسير روايت ميكند كه : در شام طاعونى آمد و عده زيادى از شهر گريختند ، و بدره اى پناه بردند ، در آن دره همه در يكشب مردند بدن هايشان باين حالت ماند تا استخوانهايش لخت شد و بر سر راه مردم افتاد ، عابرين باپا آنها را پس و پيش ميكردند ، سپس خدا همه را زنده كرد و بمنزله اى برگرداند مدتى دراز ماندند و باز مردند و يكديگر را دفن كردند .

**سی و دوم** باز هم على بن ابراهيم در تفسير از ابو بصير نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت ابراهيم ديد مردارى كنار دريا افتاده مرغان لاشخوار و درندگان دريا از آن ميخورند ، گاهى هم درندگان بجان هم افتاده يكديگر را بازه ميكند و ميخورند ، از اين منظره تعجب كرد و گفت : « پروردگارا بمن بنما چگونه مردگان را زنده ميكنى » خطاب شد : مگرايمان نياورده اى؟ گفت : چرا ، ولى

فخذ اربعة من الطير» الایة فأخذ ابراهيم الطاووس والديك والحمام والغراب ، فقطع عن  
و أخذ لحما تهن ففرقه على عشرة اقبال وأخذ من افيهن ثم دعا هن فقال: احیی باذن الله،  
فكانت تتألف وتجتمع لحم كل واحد و عظمه الى رأسه ، و طارت الى ابراهيم ،  
فعند ذلك قال ابراهيم : «ان الله عزيز حكيم» .

**الثالث والثلاثون** مارواه علی بن ابراهيم فی تفسیره ایضاً مرسلان ان الله لما  
أنزل علی موسى التوریه و کلمه قال فی نفسه : ما خلق الله خلقاً أعلم منی ، فأوحی  
الله الى جبرئیل ان أدرك موسى وأعلمه ان عند ملتقى البحرين رجلاً هو أعلم منك  
فاتبعه و تعلم منه ، فقال لوصیه یوشع : ان الله أمرني ان اتبع عند ملتقى البحرين  
رجلاً وأتلم منه فتزود یوشع حوتاً مملوحاً ، و خرجا و بلغ ذلك المكان ، فأخرج  
وصی موسى الحوت و غسله بالماء ، و وضعه علی الصخرة ، و كان ذلك الماء ماء  
الحيوان فحیی الحوت و دخل فی الماء «الحديث» .

تا دلم آرام گیرد ، خطاب شد چهار مرغ بگیر . . . . . بقره . . ۲۶ «طاووس  
و خروس و کبوتر و کلاغ را گرفت پاره پاره کرد گوشتشان را قسمت کرده بر سر  
ده کوه گذاشت ، منقارهای آنها را در دست گرفت و صداشان زد فرمود : باذن خدا زنده  
شوید ، دید استخوانها و گوشتهای هریک بهم متصل شد ، و بر سرش پیوست و بجانب وی  
پرواز کرد ، اینجا فرمود : خدا عزیز و حکیم است .

**سی و سوم :** باز هم علی بن ابراهيم در تفسیر - بدون ذکر سند - روایت میکند که  
چون خداوند تورات را بر موسى نازل کرد و با وی سخن گفت ، موسى با خود گفت : خدا  
کسی دانشمندتر از من نیافریده از جانب حق بجبرئیل وحی شد موسى را در باب بوی  
بگو آنجا که دو دریا بهم متصل میشود مردی است که از تو دانشمند تر است ، از او پیروی  
کن ، و علم بیاموز ؛ موسى چون دستور را گرفت مأموریت خویش بوسی خود یوشع  
ابراز کرد ، یوشع ماهی نمک زده ای برای توشه راه بر داشت و حرکت کردند ؛ چون  
بوعده گاه رسیدند یوشع ماهی را بیرون آورده در آب شست - و این آب آب حیات بود  
وقتی که آن را روی سنگ گذاشت زنده شد و خود را در آب افکند «تا آخر حدیث»

**الرابع والثلاثون** مارواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثنا جعفر بن أحمد عن عبد الله بن موسى عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سألته عن قول الله تعالى : «ويستلونك عن ذى القرنين» ؟ فقال : ان ذا القرنين بعثه الله الى قومه فضرب على قرنه الايمن فأماته الله خمسمائة عام ، ثم بعثه الله فضرب على قرنه الايسر فأماته الله خمسمائة عام ؛ ثم بعثه الله اليهم بعد ذلك ، فملكه مشارق الارض و مغاربها من حيث تطلع الشمس الى حيث تغرب .

**اقول** : ويأتى مثله في معناه وان امير المؤمنين عليه السلام قال : وفيكم مثله يعنى نفسه .

**الخامس والثلاثون** مارواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثني أبي عن الحسن بن محبوب عن مالك بن عطية عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر عليه السلام قال : سألته عن تفسير هذه الاية « واضرب لهم مثلاً أصحاب القرية اذ جاءها المرسلون اذ أرسلنا اليهم اثنتين فكذبوا هما فعزنا بشالك

**سى و چهارم** : باز هم علي بن ابراهيم در تفسير از ابو بصير روايت ميکند که گفت : از حضرت صادق تفسير اين آيه را پرسيدم : «احوال ذو القرنين اذ تو پرسند که هفت ۸۲» فرمود : خدا ذو القرنين را بسوی قومش فرستاد ، چون دعوتشان کرد ضربتی بطرف راست پيشانيش زدند ، خدا او را ميراند ، و پس از پانصد سال زنده اش کرد ، و باز برای دعوت مردم اعزامش کرد ، اين بار ضربتی بطرف چپش زدند ، و دوباره مرد ، و باز پس از پانصد سال زنده اش کرده برای دعوت قوم مأمورش کرد ، اين بار مشرق و مغرب زمین را در اختيارش گذاشت و پادشاهی روی زمینش داد .

**مواقف گوید** . بعداً حدیثی بهمين مضمون بيايد ، و در آن حدیث است که امير المؤمنين (ع) فرمود میان شما هم نظير روی هست و غرض خود آنجناب بود .

**سى و پنجم** باز هم علي بن ابراهيم در تفسير از ابو حمزه ثمالی نقل ميکند که گفت از حضرت باقر (ع) تفسير اين آيه را پرسيدم « برای ایشان مردم آن قريه را مثل بز نوقتی که پيبران نزدشان آمدند ، آندم که دو نفر را بسوی آنان فرستاديم و تکذيبشان کردند

قال : بعث الله رجلين الى اهل مدينة انطاكية ، فجا آهم بما لا يعرفون ، فغلظوا عليهما فأخذوا هما وحبسوا هما في بيت الا صنم ، فبعث الله الثالث و ذكر القصة بطولها و فيها ان الثالث أظهر دين الملك أولا ثم أمر باحضارهما للمناظرة ، فطلب منهما ان يدعوا الاعمى و مقعد بالشفاء ففعلا مرة بعد اخرى فاجاب الله دعائهما ، فقال : أيها الملك قدأتيا بحجتين ولكن بقى شيء و احذفان فعلاه دخلت معهما في دينهما ، ثم قال : ايها الملك بلغنى انه كان للملك ولد واحد ومات فان أحياء الالههما دخلت معهما في دينهما ، فقال الملك : وأنا ايضا معك ، ثم قال لهما : قد بقيت هذه الخصلة الواحدة ، قدمات ابن للملك فادعوا الهكما فيحييه ، قال : فخر أساجدين فأطالا السجود ثم رفعارأسهماوقالا : ابعث الى قبر ابنك تجده قدقام من قبره ان شاء الله ، قال : فخرج الناس فوجدوه قدخرج من قبره ينفض رأسه من التراب ، فأتى به الملك فعرف انه ابنه فقال له : ما حالك يا بنى ؟

بسومى تقويتشان كرديم ؛ بس : ۱۳ - ۱۴ > فرمود خداوند دو نفر برای دعوت مردم انطاکیه فرستاد ؛ چون مطالب تازه ای برایشان آوردند شدت بخرج داده آنان را گرفتند و دربخانه زندان کردند ، خداوند سومى را فرستاد . . . سومین اول خود را تابع دین پادشاه معرفی کرد ، و دستور داد دو نفر را برای بحث حاضر کردند ، گفت : اگر راست میگوئید و دین شما حق است دعا کنید کوری بینا شود ، و زمینگیری شفا یابد پیبران چند مرتبه دعا کردند و دعایشان مستجاب شد سومین گفت : ای پادشاه اینان برای مدعای خویش حجت و برهان آوردند ، ولی يك کار دیگر مانده که اگر کردند من هم بدین آنان وارد میشوم ، شنیده ام که پادشاه یگانه پسری داشته که مرده است ، اگر خدای اینان آن پسر را زنده کرد من دینشان را می پذیرم ، پادشاه گفت من هم ایمان میآورم سپس به پیبران گفت : يك معجزه دیگر مانده ، پسر پادشاه از دنیا رفته خدایتان را بخوانید تا زنده اش کند ، بسجده افتادند ، سجده ای طولانی کرده سپس سر برداشتند و گفتند : کسی را سرقبر پست بفرست که اینك زنده شود و از قبر بیرون آید مردم بجانب قبر شتافتند ، دیدند از قبر بیرون آمده خاک از سر خود می فشاند ، وی را نزد پدر آوردند ، چون فرزندان را دید شناخت ، احوالش پرسید ، گفت : من مرده بودم دیدم دو نفر در برابر

قال : كنت ميتاً فرأيت رجلين بين يدي ربى الساعة ساجدين يسألانه أن يحيينى فأحيانى ، فقال : يا بنى تعرفهما اذا رأيتهما ؟ قال : نعم ، فأخرج الناس جملة الى الصحراء فكان ينظر الى رجل رجل حتى مرّ با لاول بعد جمع كثير ، فقال : هذا أحدهما ، ثم مرّ أيضاً بقوم كثيرين حتى رأى الآخر فقال : وهذا الآخر ، فأمن الملك وأهل مملكته .

**الحادس و الثلاثون** مارواه على بن ابراهيم أيضاً في تفسيره قال : حدثنى أبى عن ابن فضال عن عبد الرحمن بن أبى نجران عن ابن مسكان عن أبى بصير عن أبى عبد الله عليه السلام قال : سألته عن بلية أيوب وذ كر الحديث الى أن قال أبو عبد الله عليه السلام في قوله تعالى : « ووهبنا له أهله و مثلهم معهم رحمة منا و ذكرى لا ولي الا لباب » قال : فرد الله عليه أهله الذين ماتوا قبل البلاء ، ورد عليه أهله الذين ماتوا بعدما أصابهم البلاء كلهم أحياهم الله تعالى فعاشوا معه .

**العابع و الثلاثون** مارواه الشهيد الثاني الشيخ زين الدين قدس سره في كتاب مسكن الفؤاد عند فقد الاحبة والاولاد ، نقلا من كتاب العيون والمحاسن للشيخ

خدا بسجده افتاده تقاضا ميکنند مر ازنده فرمايد ، خدا بدعاى ايشان مرا زنده کرد ، پند گفت : اگر آنان را بينى ميشناسى ؟ گفت آرى دستورداد مردم بصحراروند وهمه در برابرش صف بکشند پسر در صورت يك يك نگاه ميکرد ، چون چشمش بيكى از آن دو نفر افتاد ، گفت اين يكى از آنهاست ، باز درمیان عده ديگرى گردش کرد چون دومى راديد گفت اين نفر ديگر است اينگاه پادشاه واهل مملکت همه ايمان آوردند .

**سى و ششم** : باز هم على بن ابراهيم در تفسير از ابو بصير نقل ميکند که شرح گرفتارى ايوب را از حضرت صادق (ع) پرسيدم - سپس قصه را نقل ميکند تا اينجا که ميگويد - در تفسير اين آيه : « کسانى را با مثلشان باو داديم ، رحمتى از ما و پندى براى خردمندان بود ، ص : ۴۳ » فرمود : خداوند کسانى را که پيش از گرفتارى مرده بودند ، با آنان که بعد مردند همه را زنده کرد ، ومدتى باوى زندگى کردند

**سى و هفتم** : شهيد ثاني در کتاب «مسکن الفؤاد» از معاوية بن مره نقل ميکند که ابو طلحه پسرى داشت بسيار مورد علاقه ؛ از دنيا رفت ، زنش در اين مصيبت صبر

المفید، عن معویة بن مرة قال : کان ابو طلحة یحب ابنه حباً شديداً ، فتو فی الولد ثم ذکر ان امرأته صبرت صبراً عظيماً ، وان أباه ايضاً صبروا ن رسول الله ﷺ لما علم بذلك قال : الحمد لله الذی جعل فی امتی مثل صابرة بنی اسرائیل ، فقیل : یا رسول الله ما کان من خبرها ؟ فقال: کان فی بنی اسرائیل امرأة لها زوج ولها منه غلامان ، فأمرها بطعام لیدعوا الناس علیه ففعل و اجتمع الناس فی دارها ، فانطلق الغلامان یلعبان فوقعا فی بئرکان فی الدار فماتا ، فکهرت ان تنغص علی زوجها الضیافة فادخلتهما البیت وسجتهما بثوب فلما فرغوا دخل زوجها فقال أين ابناي؟ فقالت: هما فی البیت ، وانها كانت تمسحت بشيء من الطیب ، و تعرضت للرجل حتی وقع علیها ، ثم قال : این ابنای ؟ قالت: هما فی البیت فنادا هما فخرجا یسعیان ، فقالت المرأة : سبحان الله قد والله کانا میتین ولكن الله تعالی احیاهما ثواباً لصبری .

**الثامن و الثلاثون** مارواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی اعتقاداته فی باب الاعتقاد فی الرجعة مرسلانی قوله تعالی : « الم تر الى الذین خرجوا من

عظیمی کرد ، پدر نیز شکیبائی کرد ، پیغیر (ص) چون از جریان خبردار شد فرمود : شکر خدا را که درامت من کسانی نظیر آن زن شکیبای بنی اسرائیلی قرار داد ، پرسیدند صبروی چگونه بوده ؟ فرمود : در بنی اسرائیل زنی بود شوهری داشت با دو پسر ، شوهر دستور داد برای مهمانی غذائی تهیه کند ، غذا آماده شد ومهمانان آمدند ، در این میان پسران که سرگرم بازی شده بودند درچاه افتاده مردند ، زن برای اینکه شوهر اکنون آزرده نشود ومهمانش بهم نخورد بچه ها را برد در اطاق وپارچه ای روی بدنشان کشید ، چون مهمانی برگزار شد شوهر سراغ بچه ها را گرفت ، گفت در اطاق اند ، سپس خود را معطر کرده در برابروی آمد ؛ عمل زنا شوئی انجام گرفت ، باز پرسید بچه ها کجایند ؟ گفت در اطاق ، صدا شان زد ؛ از اطاق بیرون دویدند مادر گفت : سبحان الله بخدا ! مرده بودند ، اما برای صبری که من کردم خداوند زنده شان کرد .

**سی و هشتم** : شیخ صدوق در کتاب اعتقادات در باب رجعت ، در تفسیر این آیه :

« مگر قصه آنان را که هزاران نفر بودند و از بیم مرگ از وطن خود بیرون رفتند

دیارهم و هم الوف» قال : هؤلاء كانوا سبعین الف بیت و كان فیهم الطاعون کل سنة الى أن قال : فأجمعوا علی أن یخرجوا جمیعاً من دیارهم اذا كان و قت الطاعون ، فخرجوا بأجمعهم فنزلوا علی شطّ بحر ، فلما وضعوا رجالهم ناداهم الله موتوا فماتوا جمیعاً ، فكنستهم المارة عن الطريق ، فبقوا بذلک ماشاء الله ، فمر بهم نبی من أنبیاء بنی اسرائیل یقال له ارمیا ، فقال : لو شئت یارب لاحییتهم فیعمروا بلادک ویلدوا عبادک ، ویعبدونک مع من یعبدک ، فأوحی الله الیه أتحب أن احییهم لک قال : نعم فأحیاهم الله وبعثهم معه فهؤلاء ماتوا ورجعوا الی الدنیا ثم ماتوا بآجالهم .

**الناسع والثلاثون** ما رواه ابن بابویه ایضاً فی اعتقاداته مرسل فی قوله تعالی : «أو کالذی مرّ علی قریة وهی خاویة علی عروشها قال انّی یحیی هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه » قال فهذا مات مائة عام ، ثم رجع الی الدنیا ثم مات باجله وهو عزیر وروی انه ارمیا عليه السلام .

ندانستی ؟ بقره : ۲۴۳» حدیثی نقل میکند که : اینان هفتاد هزار خانوار بودند ، هر سال دچار طاعون میشدند ، . . . . سالی اتفاق کرده ، موقع طاعون همه از شهر بیرون شدند ، کنار دریائی منزل کردند ، چون بارها را زمین نهادند فرمان خدا رسید و همه مردند عابرین بدنهای ایشان را از میان راه کنار کشیدند ؛ مدتی گذشت یکی از پیمبران بنی اسرائیل بنام ارمیا از آنجا میگذشت این هیئت را که دید عرض کرد پروردگارا ! ایکاش اینان زنده میکردی تا شهرها را آباد کنند ، و فرزندان تولید کنند که چون دیگران تورا پرستند وحی شد : میخواهی برای تو زنده شان کنم ؟ عرض کرد آری خداوند همه را زنده کرد ؛ و همراه وی فرستاد .

پس این عده هم پس از مرگ بدنیا برگشتند و باز برگ طبیعی خود مردند .

**سی و نهم** باز صدوق در اعتقادات در باره این آیه « یا مثل آنکه بقریه ای که سقف هایش فرو ریخته بود عبور کرد گفت خدا چگونه مردم اینجا را که مرده اند زنده میکند ؟ خدا وی را میراند و پس از صد سال زنده اش کرد بقره : ۲۵۹» می فرماید این هم صد سال مرده بود سپس بدنیا برگشت و باز بأجل خود مرد و این عزیر ، و پروایتی ارمیا (ع) بود .



**الاربعون** مارواه ابن بابويه ايضاً في اعتقاداته مرسلان في قصة المختارين من قوم موسى لميقات ربه وقوله تعالى : « ثم بعثناكم من بعد موتكم » قال : انهم لما سمعوا كلام الله قالوا : لانصدق به حتى نرى الله جبهة فاخذتهم الصاعقة فماتوا فقال موسى : يارب ما اقول لبنى اسرائيل اذا رجعت اليهم ؟ فأحياهم الله عز وجل ثم رجعوا الى الدنيا فأكلوا وشربوا و نكحوا النساء ، وولدت لهم الاولاد ، وبقوا فيها ثم ماتوا بآجالهم .

**الحادي والاربعون** مارواه ابن بابويه ايضاً في اعتقاداته مرسلان ان عيسى كان يحيي الموتى باذن الله و ان جميع الموتى الذين أحياهم عيسى عليه السلام باذن الله رجعوا الى الدنيا وبقوا فيها ثم ماتوا بآجالهم .

**الثاني والاربعون** ما رواه ابن بابويه ايضاً في اعتقاداته مرسلان ان اصحاب الكهف لبثوا في كهفهم ثلثمائة سنين وازدادوا تسعا ثم بعثهم الله فرجعوا الى الدنيا ليتسائلوا بينهم وقصتهم معروفة ، قال ابن بابويه : فان قال قائل : قد قال الله : «وتحسبهم ايقاظاً وهم رقود» ؟ قيل له : انهم كانوا موتى وقد قال الله عز وجل : «من

**چهل و يكم** : بازم صدوق در اعتقادات ، در قصه آن هفتاد نفر انتخاب شده قوم موسى كه خدا مي فرمايد «سپس شما را پس از مرگ زنده كرديم» حديثي نقل ميكند كه : چون كلام خدا را شنيدند گفتند ما تاوي را آشكارا نپيديم تصديق نميكنيم ، آنگاه صاعقه همه را گرفت و مردند ، موسى عرض كرد : پروردگار را ؛ هنگامي كه برگردم جواب بنی اسرائيل را چه گويم ؟ خداوند زنده شان كرد ، بدنيا برگشتند ، خوردند و آشاميدند وزن گرفتند و بچه پيدا كردند ، مدتي هم بودند سپس بمرگ خویش مردند .

**چهل و يكم** : بازم صدوق در اعتقادات روايت ميكند كه حضرت عيسى باذن خدا مرده زنده ميگردد ، و همه مردگاني را كه زنده كرد بدنيا برگشتند ، مدتي هم ماندند ، سپس بمرگ خویش مردند .

**چهل و دوم** : بازم صدوق در اعتقادات روايت ميكند كه : اصحاب كهف سيصدونه سال در غار ماندند ، سپس خدا زنده شان كرد تا با يكديگر سؤال و جواب كردند ، و قصه معروف است ، اگر کسی گوید : اينان نمرده بودند چون خداوند مي فرمايد : « گمان ميكني

بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون» وان قالوا ذلك فانهم كانوا موتي ومثل هذا كثير « انتهى » .

**الثالث والاربعون** ما رواه الشيخ تقي الدين ابراهيم بن علي العاملي الكفعمي في مصباحه في الفصل الثلاثين في ادعية الانبياء عليهم السلام دعاء آصف عليه السلام ، روى انه أتى بعرش بلقيس بهذا الدعاء وان به كان عيسى عليه السلام يحيى الموتى ؛ و هو : « اللهم اني اسئلك بانك لا اله الا انت » و ذكر دعاء أقصراً .

**الرابع والاربعون** ما رواه الشيخ الجليل أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي في كتاب الاحتجاج على أهل اللجاج في احتجاج الصادق عليه السلام على الزنديق الذي سأله عن مسائل كثيرة في حديث طويل يقول فيه الزنديق : فلو ان الله ردّ الينا من الاموات في كل مائة عام لنسأله عمن مضى منا الى ماصاروا وكيف حالهم ؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام : هذه مقالة من أنكر الرسل وكذبهم ، ان الله أخبر

بيداوند در صورتیکه خفته اند سورة كهف ۱۸ .

جواب گوئیم : مردن را هم خفتن میگویند ، بدلیل اینکه خدا از قول اهل محشر نقل میکند که گویند : « که ما را از خوابگاه خویش بر انگیخت ؟ این همان است که خدا وعده میداد و پیمبران راست میگفتند ، پس ۵۲۰ » اینان که قطعاً مرده بودند ، امثال این تعبیرها زیاد است ، پایان کلام صدوق .

**چهل و سوم :** شیخ کفعمی در فصل سی ام مصباح - که در دعا های انبیا است - در دعای آصف علیه السلام روایت میکند که آصف تخت بلقيس را بوسیله این دعا آورد حضرت عیسی هم با همین مرده زنده میکرد و آن دعا این است : اللهم انی اسئلك بانك لا اله الا انت تا آخر دعا که دعای کوچکی است .

**چهل و چهارم :** ابو منصور طبرسی در کتاب احتجاج ؛ در مباحثات حضرت صادق (ع) با آن مرد بی عقیده ای که مسائل زیادی پرسید ، نقل میکند که گفت : خوب بود خدا هر صد سال بعضی از مردگان را زنده کند تا شرح حال مردگان ما را از آنها پیرسیم ، حضرت فرمود این گفتار اشخاصی است که پیمبران را انکار و تکذیب کردند ، زیرا خداوند در کتابهای

فی کتابه علی لسان الانبیاء حال من مات منا أفیكون أحد أصدق من الله و رسله ؟  
وقد رجع الی الدنیا ممن مات خلق کثیر ، منهم أصحاب الکهف أماتهم الله ثلثمائة  
عام وتسعة ثم بعثهم فی زمان قوم انکروا البعث لیقطع حجتهم ، وأمات الله ارمیاء  
النبی ﷺ الذی نظر الی خراب بیت المقدس فقال : أنسی یحیی هذه الله بعدموتها  
فأماته الله مائة عام ثم أحياء وبعثه « الحديث » .

**الخامس والاربعون** ما رواه الطبرسی ایضاً فی الاحتجاج فی احتجاج  
الصادق علیه السلام علی بعض أعداء الدین فی حدیث قال : ان الله أمات قوماً خرجوا عن  
أوطانهم ، هاربین من الطاعون لا یحصی عددهم فأماتهم الله دهرأ طویلاً حتی بلیت  
عظامهم ، وتقطعت أوصالهم وصاروا تراباً ، فبعث الله فی وقت أحب أن یرى عباده  
قدرته نبیاً یقال له حزقیل فدعاهم فاجتمعت أبدانهم و رجعت فیها ارواحهم وقاموا  
کهیئة یوم ماتوا لا یفتقدون من أعدادهم رجلاً ، و عاشوا بذلك دهرأ طویلاً .

آسمانی بزبان انبیاء حال مردگان را بیان کرده ، از خدا و پیغمبر راستگو تر هم هست ؟  
علاوه عده زیادی هم بدنیا برگشتند ، از جمله اصحاب کهف که سیصد و نه سال مرده بودند  
و در زمان مردمی که منکر قیامت بودند خدا زنده شان کرد ؛ تا حجت بر آنان تمام شود ،  
ارمیای پیغمبر را هم که خرابه های بیت المقدس را دید و گفت : چگونگی خدا مردم اینجا را  
زنده میکند ؟ میراند و پس از صد سال زنده اش کرد ، و برای دعوت مردم فرستادش ؛  
« تا آخر حدیث » .

**چهل و پنجم** : باز طبرسی در احتجاج در مباحثات حضرت صادق (ع) با یکی از  
دشمنان دین در حدیثی نقل میکند که فرمود : خدا عده بیشتری را که از طاعون فرار کردند  
میراند ، روزگاری دراز باین حال بودند ، استخوانها پوسید ؛ بدنهای جدا شد ،  
همه خاک شدند ، تا موقعی که خدا خواست قدرت خویش را به بندگان بنماید پیغمبری بنام  
حزقیل فرستاد تا آنان را صدازد ، بدنهای گرد آمد و روحها ببدنهای برگشت و بهمان هیئت  
که مرده بودند همه برخاستند یک نفرشان هم کم نبود ، روزگاری دراز هم در دنیا زندگی  
کردند .

**السادس و الاربعون** ما رواه الطبرسی ايضاً في احتجاج الصادق عليه السلام في حديث طويل قال : وان الله تعالى أمات قوماً خرجوا مع موسى حين توجه الي الله فقالوا : أرنا الله جبهة فأماتهم الله ثم أحياهم «الحديث» .

**السابع و الاربعون** ما رواه الشيخ الجليل قطب الدين سعد بن هبة الله الراوندي في كتاب الخرائج والجرائج في أعلام فاطمة عليها السلام ، عن المفضل بن عمر عن الصادق عليه السلام قال : لما تزوج رسول الله صلى الله عليه وآله خديجة هجرتها نساء قريش و قلن : تزوجت يتيم آل أبي طالب فقيراً لا مال له ، فلما حضرت ولادة فاطمة بعثت اليهن و طلبتهن فلم يأت منهن واحدة ، فاغتمت خديجة ، فبينما هي كذلك اذ دخلت عليها أربع نسوة طوال كانهن من نساء بني هاشم ، ففرغت منهن فقالت احديهن : لا تحزني يا خديجة فاننا رسل ربك اليك ونحن اخواتك اناسارة و هذه آسية بنت مزاحم و هي رفيقتك في الجنة ، وهذه مريم بنت عمران ، و هذه ام البشر أمناحوا ، بعثنا الله اليك لنلي منك ماتلى النساء من النساء ، فجلست واحدة عن يمينها ، و اخرى عن شمالها ،

**چهل و ششم** بازم طبرسی در حدیثی طولانی در مباحثات حضرت صادق (ع) نقل میکند که فرمود : خداوند جمعی را که همراه حضرت موسی بوعده گاه حق رفتند و تقاضای دیدار خدا کردند ؛ میراند و سپس زنده کرد «تا آخر حدیث» .

**چهل و هفتم** قطب راوندى در كتاب خرائج از مفضل بن عمر روايت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هنگامی که خديجه بایغمبر (ص) ازدواج کرد زنان قريش از او بریدند ، گفتند به يتيم آل ابوطالب که فقير بينوائی است شوهر کرده ، چون وقت تولد حضرت زهرا (ع) رسید آنان را برای کمک خواست هیچ يك نیامدند ، از این پیش آمد غمگین بود که ناگاه چهار زن بلند بالا بهیشت زنان بنی هاشم وارد شدند ، خديجه وحشت کرد یکی از آنها گفت اندوهگین مباش که ما فرستادگان خدا ، و خواهران توئیم من ساره ام ، این آسية دختر مزاحم همنشین تو در بهشت است ، و آن مريم دختر عمران ، و آن حوا مادر ما است ، خداوند ما را فرستاده که در کار وضع حمل ترا کمک کنیم یکی طرف راست ، و دیگری طرف چپ ، و دیگری روبرو ، و آن دیگر پشت سرش نشست تا

والثالثة بین یدیها ، والرابعة من خلفها ، فوضعت فاطمة علیها السلام «الحديث» .  
**الثامن والاربعون** ما رواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی کتاب الامالی فی المجلس السابع و الثمانین عن أبی عبدالله أحمد بن محمد الخلیلی عن محمد بن أبی بکر الفقیه عن أحمد بن محمد بن النوفلی عن اسحق بن یزید عن حماد بن عیسی عن زرعة بن محمد الحضرمی عن المفضل بن عمر قال : قلت لأبی عبدالله علیه السلام : کیف كانت ولادة فاطمة علیها السلام ؟ فذكر الحديث بطوله ، و فیه دخول النساء الاربع من الامم السالفة علی خدیجة علیها السلام كما رواه الراوندی ، الا انه لم یدکر حوا ام البشر وانما ذکر مکانها کلثم اخت موسی بن عمران علیه السلام .

**التاسع والاربعون** ما رواه الراوندی فی کتاب الموازاة بین المعجزات الذی ألحقه و أضافه الی کتاب الخرایج والجرایح ، قال : قال الصادق علیه السلام : ان الله ردّ علی ایوب أهله و ولده الذین هلكوا بأعیانهم ، و أعطاه مثلهم معه ، و كذلك ردّ الله علیه ماله و مواشیه بأعیانها و أعطاه مثلها .  
**الخمسون** ما رواه الراوندی فی کتاب الموازاة ایضاً عن الصادق علیه السلام قال : ان عزیزاً أماته الله مائة عام ، ثم بعثه و أحیاه و كان معه اللبن لم یتغیر قال : ولما مرّ

---

حضرت زهرا سلام الله علیها متولد شد «تا آخر حدیث» .

**چهل و هشتم** شیخ صدوق در مجلس هشتاد و هفتم کتاب امالی از مفضل بن عمر نقل میکند که گفت : از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم : تولد حضرت فاطمه سلام الله علیها چگونه بود ؟ - سپس قصه ورود همان چهار زن را نقل میکند اما بجای حوا کلثم خواهر موسی بن عمران را نام میبرد .

**چهل و نهم** راوندی در کتاب موازات که ملحق بخراج است نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند زن و فرزند حضرت ایوب را - که مرده بودند - زنده کرد ، و بعد آنان هم علاوه بوی عطا کرد ؛ و همچنین مال و هشمش را عینش رارد کرد و بمان مقدار هم اضافه کرد .

**پنجاهم** : باز راوندی در همان کتاب نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند «عزیز» را میراند و پس از صد سال زنده کرد مقدار شیری همراه داشت ابداً تنغیری

عزیر علی قریه وهی خاویة علی عروشها خراب أهلها کلهم موتی ، فعلم انهم ماتوا بسخط الله ، فدعاربه فقال تعالی : رش علیهم الماء ففعل فأحیاهم الله وهم الوف وبعثه الیهم رسولا وعاش سنین .

**الحادی والخمسون** ما رواه الراوندی ایضاً فی کتاب الموازاة رفعه قال : ان عیسی عليه السلام بعث رجلاً الی الروم لایدأی رجلاً الا أبراه ، ثم بعث آخر وعلمه الذی یحیی به الموتی ، فدعا الروم فأدخل علی الملك فقال : انا حی الموتی وکان للملك ولد قدمات ، فركب السلك و الناس معه الی قبر ابنه ، فدعا رسول عیسی وآمن طبیب الملك الذی هو رسول المسيح اولاً ، فانشق القبر وخرج ابن الملك ثم جاء یمشی حتی جلس فی حجر أبیه فقال : یا بنی من أحیاك ؟ فنظر الی الرسولین فقال : هذا وهذا ، فقاما وقالا : أیها الملك انا رسول المسيح فأمن الملك

نكرده بود ، و چون بقریه ای گذشت که همه سقفهایش روی هم ریخته بود و مردمش مرده بودند ، فهمید که بغضب خدا مرده اند ، دعا کرد که خدا زنده شان کند ، خطاب شد آب بر آنان بپاش چون پاشید خداوند همه آنان را که هزاران نفر بودند زنده کرد ، و عزیر را پیغمبرشان قرار داد و سالبانی هم در میان شان بود .

**پنجاه و یکم** باز هم راوندی در همان کتاب نقل میکند که حضرت عیسی مردی را برای دعوت و در میان فرستاد که هر مرضی را مداوا میکرد شفامی یافت ، سپس دیگری را فرستاد و مرده زنده کردن را بوی آموخت چون بکار دعوت پرداخت وی را گرفته نزد پادشاه بردند ، دو حضور پادشاه دعوی کرد که من مرده زنده میکنم ، اتفاقاً سلطان پسری داشت مرده بود ، بنامش برای اثبات مدعای خود آن پسر را زنده کند ، شاه سوار شد و مردم هم بدنبالش بجانب قبر رفتند فرستاده عیسی را حاضر کرد ضمناً کتر شاه هم که آن فرستاده دیگر حضرت عیسی بود قبلاً ایمان آورده بود - دعا کرد ، قبر شکافته شد و شاهزاده بیرون آمد ، و بطرف پدر رفت و در دامنش نشست ، شاه گفت : پسر جان ، که تو را زنده کرد ؟ بآن دو نفر نگاه کرده ، گفت : این و این ، این گناه فرستاده ها از جا بر خاسته گفتند : پادشاه ما فرستادگان حضرت مسیحیم ، هماندم شاه و

و أهل بيته في الحال .

**الثاني والخمسون** مارواه رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في أوائل كتاب الغيبة مرسل قال : و ان أصحاب الكهف قد أخبر الله عنهم انهم بقوا في كهفهم ثلثمائة سنة و ازدادوا تسعاً ، ثم أحياهم الله تعالى فعادوا الى الدنيا و رجعوا الى قومهم ، و قد كان من أمر صاحب الحمار الذي نزل بقصته القرآن و أهل الكتاب ، يرون انه كان نبياً فأما ته الله مائة عام ثم بعثه .

**الثالث والخمسون** مارواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته نقل من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن الحسين بن علوان عن محمد بن داود العبدی عن الاصبغ بن نباتة ان عبد الله بن الكوا قام الي أمير المؤمنين عليه السلام فقال : ان أبا المعمر يزعم أنك حدثت أنك سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : انا قدر أينا و سمعنا برجل أكبر سناً من أبيه فقال أمير المؤمنين عليه السلام : ان عزيزاً خرج من أهله و امرأته في شهرها وله يومئذ خمسون سنة ، فابتلاه الله و أماته مائة عام ثم بعثه و رجع الى أهله و استقبله ابنه و كسانش ايمان آوردند .

**پنجاه و دوم :** شيخ طوسي در اوائل كتاب غيبه روايت ميكند كه اصحاب كهف بشهادت قرآن سيصد و نه سال در غار ماندند ، سپس زنده شده بدنيا برگشتند و بسوى قومشان رفتند ، و نیز در باره آن صاحب الاغ هم قرآن گواهی میدهد كه پس از مرگ زنده شد ، و در روايات اهل كتاب است كه وى پیغمبرى بود خداوند میرانش و باز زنده اش كرد .

**پنجاه و سوم :** حسن بن سليمان قمی در رساله خود از اصبغ بن نباته نقل ميكند كه عبد الله كوا بر خاست مقابل حضرت امير المؤمنين (ع) استاد و گفت : ابو المعمر مى گويد شما از پیغمبر نقل ميكنيد كه فرموده : ما شخصى را ديده و شنیده ايم كه از پدرش بزرگتر است ؟ فرمود : آرى «عزيز» در سن پنجاه سالگى موقعى كه عيالش نه ماهه آيستن بود از شهر خویش بيرون رفت ، بآن بليہ دچار شد كه مرد و پس از صد سال خدا زنده اش كرد ، و بكسانش برگشت ، پسرش كه صد ساله شده بود براى برش آمد و عزيز

هو ابن مائة سنة ، ورد الله عزيراً الى الذی كان به ، و ان الله ابتلى قوماً بذنوبهم فأمااتهم قبل آجالهم ، ثم ردّهم الى الدنيا ليستوفوا أرزاقهم ؛ ثم أماتهم بعد ذلك ان الله قال في كتابه : «واختار موسى قومه سبعين رجلاً لميقاتنا » فانطلق بهم فقالوا: «لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة» قال الله عزوجل : « فأخذتهم الصاعقة » یعنی الموت «وانتم تنظرون ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون \* وظللنا عليکم الغمام و انزلنا عليكم المن والسلوى» فهذا بعد الموت اذ بعثهم و ايضاً مثلهم «الملاء الذين خرجوا من ديارهم وهم الوفحذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم» ومثلهم عزيراً أماته الله مائة عام ثم بعثه» يا ابن الكوا فلا تشكّن في قدرة الله عزوجل .

**الرابع والخمسون** ما رواه أيضاً نقلاً من مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين عن صفوان بن يحيى عن أبي خالد القمط عن حمران بن أعين عن أبي

دوباره زندگي را از سر گرفت .

و ايمز خداوند جمعی را بگناهانشان مؤاخذه کرد پيش از وقت ميرانشان، و باز بعد از زنده‌شان کرد تا تتمه رزق مقدر خویش را بخورند ، چنانکه در قرآن مي‌فرمايد : «موسی هفتاد نفر از قومش را برای وعده گاه ما انتخاب کرد» آنان را ابا خود برد «گفتند . ما تا خدا را آشکارا نه بينيم ايمان نيايم » خدا مي‌فرمايد : آنگاه صاعقه - یعنی مرگ - شمارا درحالی که تماشا مي‌کرديد گرفت سپس بعد از مرگ زنده تان کردیم ، شايد سپاسگزاري کنيد ، و ابر را سايبان شما کردیم و ترنجبين و مرغ بريان (از آسمان) براي تان فرستاديم ؛ بقره : ۵۵ - ۵۶ » اينها هم پس از مرگ زنده شدند .

و نیز مي‌فرمايد : « مگر قصه آنان را که هزاران نفر بودند و از بیم مرگ از وطن بيرون رفتند ، خدا فرمود : بپريد ، سپس زنده شان کرد . ندانستی ، بقره ۲۴۳ » عزير هم مثل ايشان بود که مرد و پس از صد سال زنده شد اين کوا در قدرت خدا شک نکن .

**پنجاه و چهارم :** باز حسن بن سليمان از حمران بن اعين نقل مي‌کند که گفت : بحضرت باقر (ع) عرض کردم : در بني اسرائيل چيزی بوده که نظيرش در ما نباشد ؟



جعفر علیه السلام قال : قلت له : هل كان في بنی اسرائیل شیء لا یكون هیئنا مثله ؟ قال : لا ، قال : فقلت : قوله تعالى : «ألم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم» بل أحياهم الله تعالى حتی نظر الناس الیهم ثم أماتهم من یومهم أوردهم الی الدنیا قال : بل ردّهم الی الدنیا حتی سکنوا الدور ، و أكلوا الطعام ونكحوا النساء ، ولبشوا بذلك ما شاء الله ثم ماتوا بالاجال .

**الخامس والخمسون** مارواه ابن بابویه فی کتاب الامالی فی المجلس السابع والثلاثین عن علی بن الحسین بن شاذویه عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری عن ایه عن یعقوب بن یزید عن محمد بن اُبی عمیر عن ابان بن عثمان عن ابان بن تغلب عن عكرمة عن ابن عباس قال : لما مضی لعیسی علیه السلام ثلاثون سنة بعثه الله عزوجل الی بنی اسرائیل فلقیه ابلیس علی عقبة بیت المقدس ، و هی عقبة أفيق ثم ذکر ما جرى بينهما من المكالمات الی أن قال : فقال ابلیس : أنت الذی بلغ من عظم ربوبیتک انک تخلق من الطین کهيئة الطیر ، فتفخخ فیہ فیصیر طیراً فقال عیسی علیه السلام : بل العظمة للذی خلقتنی وخلق ما سخر لی قال ابلیس : فأنت الذی بلغ من عظم ربو بیتک انک تحیی الموتی ؟ قال عیسی : بل العظمة للذی

فرمود . نه گفتم این عده ای که خدا درباره شان میفرماید «مگر قصه آنان را که هزاران نفر بودند . . . تا آخر آیه سابق - » اینها را خدا بدینا برگرداند تا مردم ایشان را دیدند و همان روز مردند یا مدتی ماندند ؟ فرمود بدینا برگشمنند ، بطوری که در خانه هانشستند و غذا خوردند ، زن گرفتند ، و مدتی بودند سپس بمرگ طبیعی مردند

**پنجاه و پنجم** شیخ صدوق در مجلس سی و هفتم کتاب اُمالی نقل میکند که ابن عباس گفت : چون حضرت عیسی بن سی سالگی رسید خداوند برای دعوت اسرائیلیان مبعوث کرد ، در گردنه بیت المقدس - که آنرا گردنه افيق گویند - ابلیس وی را ملاقات کرد و میانشان گفتگوها شد . . . . شیطان گفت : توئی که عظمت خدائیت بجائی رسیده که از کل شبه مرغی مسازی و در آن میدمی پرندہ میشود ؟ فرمود : عظمت آن خدائی دارد که مرا و آن مرغی را که تسخیر من کرده ، آفریده است ، گفت : توئی که عظمت خدائیت با نجا رسیده که مرده زنده میکنی ؟ فرمود : عظمت آن کسی دارد که من باذن او مرده زنده

بأذنه أحبيهم ولا بد من أن يميت ما أحيت ويميتني «الحديث» .

**السادس والخمسون** ما رواه علي بن ابراهيم بن هاشم في تفسيره عند قوله تعالى : «واكذبى مرّ علي قرية» الآية قال : خدّثنى أبي عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن هارون بن خارجه عن أبي عبد الله عليه السلام قال : لما عملت بنو اسرائيل بالمعاصي وذكر الحديث بطوله ، وان الله سلط عليهم بخت نصر فقتلهم الى أن قال : فخرج ارميا فنظر الى سباع البرّ وسباع الطير تأكل من تلك الجيف ، ففكر في نفسه و قال : انى يحيى هذه الله بعد موتها فأما الله مائة عام ثم بعثه اى احياء لما رحم الله بنى اسرائيل ، وأهلك بخت نصر ردّ بنى اسرائيل الى الدنيا .

**اقول :** هذا الحديث مع قوة سنده جدّ آيدلّ على ان الله احيى بنى اسرائيل بعد القتل و احيى نبيّهم بعد الموت وردّه اليهم فرجع و رجعوا الى الدنيا و بقوامدة طويلة .

**السابع والخمسون** ما رواه الراوندى في الباب السابع من كتاب

ميكنم وناچار آن مرده اى را كه من زنده كنم و مرا مينيراند «تا آخر حديث» .

**پنجاه و ششم** على بن ابراهيم در تفسير اين آيه : « يا مثل آنكس كه بقرية اى گذشت » از هارون بن خارجه نقل ميكنند كه حضرت صادق (ع) فرمود چون بنى اسرائيل در معصيت اصرار كردند . . . . خدا بخت النصر را بر آنان مسلط كرد تا ششيرميانشان نهاد . . . . ارميا (از شهر) بيرون آمد ديد درندگان زمينى و هوائى از آن مردارها مى خوردند ، با خود گفت چگونه خدا اينانرا زنده ميكنند ! خداوند ويرا ميراند و پس از صد سال زنده اش كرد ، هنگامى كه رحمت خدا شامل اسرائيليان شد و بخت النصر را هلاك كرد . كشتگان بنى اسرائيل راهم زنده كرد .

**مؤلف گويد** اين حديث - كه سندش هم قوى است - دلالت دارد كه خدا بنى اسرائيل را پس از كشته شدن زنده كرد ؛ و پيغمبرشان راهم بعد از مرگ زنده كرد و بآنها برگرداند ، همه بدنيا برگشتند ، مدتى دراز هم زنده گاني كردند .

**پنجاه و هفتم :** «راوندى» در باب هفتم كتاب غرارج از يونس بن ظبيان نقل ميكنند كه

الخراج و الجرایح عن یونس بن ظبیان قال : قلت للصادق علیه السلام : قوله عز و جل لایراهم : «خذ أربعة من الطیر فصرهن الیک» الآية قال : نعم قد کان ذلك فتحبّبون ان أریکم مثله «الحديث» .

**الثامن والخمسون** مارواه الحسن بن سلیمان بن خالد القمی فی رسالته نقلاً من کتاب مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب عن وهب بن حفص عن أبی بصیر قال : دخلت علی أبی عبد الله علیه السلام فقلت : انا نتحدّث ان عمر بن زمیل رجل کان فی بنی اسرائیل یقال له عبدربه ، وکان یدعو أصحابه الی ضلالة فمات فکانوا یلذون بقبیره ویتحدّثون عنده اذخرج علیهم من قبره ینفض التراب من رأسه ویقول لهم : کیت وکیت .

**التاسع والخمسون** مارواه الثقة الجلیل سعد بن هبة الله الراوندی فی کتاب قصص الانبیاء باسناده عن ابن بابویه عن أبیه عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن خالد البرقی عن اسمعیل بن ابراهیم عن أبی بکر عن زرارة عن أبی عبد الله علیه السلام ان داود کان یدعو أن یعلمه القضاء بما هو الحق عنده ، فأوحی الله الیه ان الناس لا یحتملون ذلك و انی سأفعل و أتاه رجالان استعدی أحدهما

گفت : راجع باین آیه «چهار مرغ بگیری و نزد خویش پاره پاره کن ، بقره : ۲۶۰ » از حضرت صادق (ع) سؤال کردم ، فرمود : آری این قضیه واقع شد ، میخواستید که نمونه آنرا بشما هم بنمایانم ؟ «تا آخر حدیث» .

**پنجاه و هشتم** : حسن بن سلیمان قمی در رساله خویش از ابو بصیر نقل میکند که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) رسیده عرض کردم : در میان ما معروف است که «عمر بن زمیل» مردی بود در بنی اسرائیل که وی را عبدربه میگفتند ، و پیروانش را بگمراهی میخوانده و قتی که مرد قبرش پناهگاه و مجلس انس پیروانش گردید ، روزی ناگهان از قبر بیرون آمد ، خاک از سرافشانند و چنین و چنان گفت .

**پنجاه و نهم** : «راوندی» در قصص الانبیاء از زراره نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : مدتی حضرت داود دعا میکرد که خداوند حکم بحق واقعی بوی بیاموزد ، وحی رسید مردم تاب اینگونه حکم رانده اند اما (برای امتحان) بتومیآموزم ، روزی دو نفر آمدند که یکی

على الآخر فأمر المستعدى عليه أن يقوم الى المستعدى فيضرب عنقه الى أن قال : فأوحى الله اليه ان هذا المستعدى قتل أبا هذه المستعدى عليه ، فأمرت فضربت عنقه قوداً بأبيه وهو مدفون في حائط كذا وكذا تحت صخرة كذا فأتته فناده باسمه فانه سيجيبك ، فسئله فخرج اليه داود فناداه يا فلان فقام ، فقال : لبيك يا نبي الله فقال : من قتلك ؟ فقال : فلان فقالت بنو اسرائيل : سمعناه يقول «الحديث» .

**المستون** مارواه ايضاً فيه عن ابن بابويه عن محمد بن ابراهيم الطالقاني عن أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني عن أحمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن أبان بن عثمان عن محمد الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ان عيسى بن مريم بعث الى رسول الروم و علمه ما به يحيى الموتى فأخبروا الملك وكان ابنه مات ، فركب الملك والناس الى قبر ابن الملك فدعا رسول المسيح و أمّن طبيب الملك الذي هورسوله ايضاً ، فانشقّ القبر فخرج ابن الملك ثم جاء يمشى حتى جلس في حجر أبيه فقال : يا بني من أحياك ؟ فنظر وقال : هذا وهذا «الحديث» .

**اقول :** وقد تقدّم ما يدل على مضمون هذا الباب ، و يأتي ما يدل عليه في الباب الذي بعده وغيره ، ولا يخفى ان مضمون البابين واحد لكنني جعلت الاحاديث

ازديگری شکایت داشت ، از جانب خدا دستور آمد که مدعی علیه برخیزد شاکی را گردن بزند سپس وحی آمد که این شاکی پدر او را کشته بود ، و بعنوان قصاص دستور دادم گردنش را بزند ، اگر میخواهی بدانی بر و بر سر قبر او که در فلان باغ زیر فلان سنگ است ، ووی را بنام صدا زن جوابت میدهد قصه را از خودش پیرس ، داود حرکت کرده رفت بر سر قبر ووی را صدا زد کشته برخاست گفت : لبيك! ای پیغمبر خدا ، فرمود که ترا کشت ؟ گفت : فلان ، بنی اسرائیل گفتند ما همه صدای او را شنیدیم «تا آخر حدیث» .

**شصتم :** باز راوندی در قصص الانبیاء حدیث پنجاه و یکم را از محمد حلبی از حضرت صادق (ع) روایت میکند .

**مؤلف گوید :** علاوه بر این شصت حدیث احادیثی سابقاً گذشت و احادیثی هم در بابهای بعد بیاید که همه دلالت دارد که درامتهای سابق مردگانی زنده شده اند ، و مضمون این باب

قسمین ، لان منکر الرجعة قد رجع الی الاقرار برجعة الشيعة وغيرهم من الرعية وتوقف فی الاقرار برجعة الانبياء والائمة عليهم السلام ، فأردت أن يكون القسم الثاني مجموعاً فی باب مفرد والا فالقسمان دالان علی مضمون واحد ، وقد تجاوزا حد التواتر المعنوی ، مع انی لم أنقل جميع ماورد فی ذلك ، ومع ضمیمه أحادیث الباب الرابع يتم الاستدلال علی الرجعة مع قطع النظر عن الاحادیث الاخبار بالرجعة الصریحه بالکلیه ، فكیف اذا انضم الجميع بعضه الی بعض والله الموفق .

## الباب السادس

فی اثبات ان الرجعة قد وقعت فی الانبياء و الاوصياء السابقین علیهم السلام والاحادیث فی ذلك ایضاً كثيرة وأنا اقتصر منها علی أخبار :

الاول مارواه ثقة الاسلام أبو جعفر الكلینی فی باب النوادر من کتاب الخبائر عن علی بن محمد عن بعض أصحابنا عن علی بن الحكم عن ربيع بن محمد عن عبد الله بن سليم العامری عن أبي عبد الله عليه السلام قال ان عيسى عليه السلام جاء الی قبر یحیی

بامضمون باب بعدیکي است، لکن چون بعضی منکرین رجعت بازگشت شیعیان و مردم عادی را اقرار کردند اما در بازگشت انبیاء و ائمه علیهم السلام تأمل دارند ، دو بابش کردم و مناسب دیدم که قسم دوم را بابی جدا گانه قرار دهم ، و گرنه مضمون دو باب یکی است و با اینکه همه احادیث دو باب را نقل نکردم روایات از حد تواتر معنوی متجاوز است و با ضمیمه حدیثهای باب چهارم - باصرف نظر از حدیثهای صریح در رجعت استدلال بر رجعت تمام میشود تا چه رسد که احادیث همه ابواب بهم ضمیمه شود .

## باب ششم

### در اثبات وقوع رجعت در انبیا و اوصیای گذشته

در این زمینه هم حدیث بسیار است اما بذا که چند روایت اکتفا میشود :

اول ثقة الاسلام کلینی در باب « نوادر از کتاب جنائز » از عبد الله بن سلیم عامری نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت عیسی بر سر قبر یحیی بن زکریا آمد -

بن زکریا عاլیہما السلام وكان سأل ربّه أن یحییہ له ، فدعا ، فأجابہ وخرج الیہ من القبر فقال له : ما تريد منی ؟ قال : أريد أن تؤنسنی كما كنت فی الدنیا ، فقال له یا عیسی : ما سکنت عنی حرارة الموت وأنت تريد أن تعیدنی الی الدنیا و تعود علی حرارة الموت ، فترکہ فعاد الی قبره .

**الثانی** مارواه الکلینی فی اوایل الروضة عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن الحسن بن محبوب عن أبی حمزة الثمالی و أبی منصور عن الربیع عن أبی جعفر عليه السلام ان نافعا قال له : انی قرئت التوریه والانجیل والزبور والقرآن وقد جئت اسئلك عن مسئلة لا یجیب فیها الانبیاء أو وصی نبی قال : سل عما بدالك قال : أخبرنی کم بین عیسی ومحمد عليه السلام ؟ قال : أخبرك بقولی أم بقولك ؟ قال : أخبرنی بالقولین جمیعاً ، قال : أما فی قولی : فخمسة سنة ، واما فی قولك : فستماة سنة قال : فأخبرنی عن قول الله عزوجل « واسئل من أرسلنا من قبلك من رسلنا » من الذی سأل محمد عليه السلام ؟ قال : قتل ابو عبد الله عليه السلام هذه الایة : « سبحان الذی أسرى بعبده لیلاً من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من

وقبلا از خدا خواسته بود که وی را زنده کند - اورا صدا زد جواب داد واز قبر بیرون آمد عرض کرد : از من چه میخواهی فرمود میخواهم مونس من باشی چنانکه در دنیا بودی عرض کرد ای عیسی هنوز تلخی مرگ از کامم بیرون نرفته ، میخواهی مرا بدینا برگردانی و دوباره بچنگال مرگ گرفتارم کنی ؟ عیسی آزادش گذاشت بقبر برگشت .

**دوم** بازهم کلینی در اوائل روضة کافی از ربیع نقل میکند که نافع (غلام پسر عمر که از مخالفین اهل بیت (ع) بوده) بحضرت باقر عرض کرد : من تورات ، انجیل ؛ زبور و قرآن را خوانده ام اینک آمده ام از شما چیزی بپرسم که جز پیغمبر یا وصی پیغمبر نمیتواند جواب دهد فرمود : هرچه میخواهی بپرس گفت فاصله میان حضرت عیسی و پیغمبر اسلام چقدر است ؟ فرمود بقول من یا بقول تو ؟ گفت بهردو قول ، فرمود : بقول من پانصد سال و بقول توش صد سال ، گفت پس چگونه خدا میفرماید : « از پیمبران ما که پیش از تو فرستاده ایم سؤال کن زخرف : ۴۵ » محمد (ص) از که سؤال کرد ؟ حضرت این آیه را خواند « منزّه است آنکه بنده خویش را شبانه از مسجد الحرام بمسجد اقصائی که اطرافش

آیاتنا ، فكان من الايات التي رآها حين اسرى به الى البيت المقدس أن حشر الله عز ذكره الاولين والآخرين من النبيين والمرسلين ، ثم نزل جبرئيل فأذن شفعا وأقام شفعا ، وقال في اذانه : حيّ على خير العمل ثم تقدم محمد ﷺ فصلی بالقوم ثم قال عز وجل : يا محمد واسئل من أرسلنا من قبلك من رسلنا ، ثم ذكر ما وقع بينه وبينهم من السؤال والجواب فقال نافع : صدقت يا أبا جعفر.

**الثالث** ما رواه الكليني ايضاً في الروضة في حديث عنوانه حديث نصراني الشام مع الباقر عليه السلام ، عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن محمد بن خالد عن اسمعيل بن أبان عن عمرو بن عبد الله الثقفي وذكر حديث اخراج هشام بن عبد الملك أبا جعفر الباقر عليه السلام من المدينة الى الشام ، وما وقع بينه وبين عالم النصارى من السؤال والامتحان الي أن قال النصراني : يا معشر النصارى والله لا سئلته عن مسئلة ير تطم فيها كما ير تطم الحمار في الوحل ، فقال له : سل ، فقال : أخبرني عن رجل دنا من امرأته فحملت باثنين ، حملت بهما جميعاً في ساعة واحدة ، و ولدتهما في ساعة واحدة ، وما تافي ساعة واحدة ، و دفننا في ساعة واحدة ، وعاش أحدهما خمسين ومائة

را برکت داده ایم سیرداد تا آیات و نشانه های خویش بدو بنمایم سوره بنی اسرائیل ، آیه ۱۶ ، و فرمود : از جمله نشانه هائی که آن شب دید این بود که خدا همه پیبران مرسل و غیر مرسل را محشور کرد و جبرئیل نازل شد اذان و اقامه را جفت جفت گفت - و در اذان « حی علی خیر العمل » هم بود سپس محمد (ص) بنماز استاد و انبیا بوی اقتدا کردند آنگاه خداوند باو خطاب کرد از آن پیبران ما که پیش از تو فرستادیم سؤال کن بعد سؤال و جواب آنان را نقل میکند ، در آخر نافع میگوید : ای ابا جعفر درست فرمودی .

**سوم** بازم کلینی در کتاب روضه در حدیثی بعنوان حدیث نصرانی شام با حضرت باقر (ع) قصه احضار هشام بن عبد الملك حضرت باقر را از مدینه بشام و پرسشهای امتحانی يك عالم نصرانی از آنجناب را نقل میکند تا اینجا که نصرانی گفت : ای گروه نصاری اینك سؤالی از اوبکنم که در جواب بماند ، فرمود : بپرس ، گفت آن دو پسر که بودند که يك شب مادرشان بهردو آبتن شد ، يك ساعت نطفه شان بسته شد ؛ يك ساعت بدنیا آمدند ، يك ساعت هر دو مردند ، يك ساعت هم بخاك رفتند اما يكي صد و پنجاه سال عمر کرد ،

سنة : وعاش الاخر خمسين سنة ، فقال أبو جعفر عليه السلام : هما عزيز وعزرة ، حملت امهما بهما على ما وصفت ، ووضعتهما على ما وصفت ، وعاش عزيز وعزرة كذا وكذا سنة ، ثم أمات الله عزيزاً مائة سنة ، ثم بعثه فعاش مع أخيه عزرة هذه الخمسين سنة وماتا كلاهما في ساعة واحدة ، فقال النصراني : ما رأيت بعيني قط أعلم من هذا الرجل «الحديث» .

و رواه الراوندى في كتاب الخرايج و الجرايج بلفظ آخر ، و صرح هناك بأن الله أكرم عزيزاً بالنبوة عشرين سنة ، ثم أماته مائة سنة ثم أحياه فعاش ثلاثين سنة .

**الرابع** مارواه الكليني أيضاً في الروضة عن علي بن ابراهيم عن أبيه وأحمد بن محمد الكوفي عن علي بن عمرو بن أيمن جميعاً عن محسن بن أحمد بن معاذ عن أبان بن عثمان عن بشير النبال عن أبي عبد الله عليه السلام قال : بينا رسول الله صلى الله عليه وآله جالساً اذ جاءته امرأة فرح بهوا و اخذ بيدها وأقعدها ، وقال : ابنة نبي ضيعة قوم خالده بن سنان دعاهم فأبوا أن يؤمنوا الى أن قال : ثم قال لهم : تؤمنون بي ؟ قالوا : لا ، قال :

ديگری پنجاه سال ، فرمود عزيز و عزره بودند ، مادرشان بهمان نحو که گفتمی آبتن شد و بهمان نحو زائید و چند سالی باهم زندگی کردند سپس خداوند عزيز را برای مدت صد سال میراند ؛ و پس از صد سال زنده اش کرد ، تتمه مدت پنجاه سال را با برادرش بسر برد و در يك ساعت هردو مردند ، نصرانی گفت : تا کنون از این مرد دانشمند تر ندیده ام «تا آخر حدیث» ،

این حدیث را راوندی هم در خرائج بالفاظ دیگری نقل میکند و در آنجا میگوید : خداوند عزيز را به پیمبری گرامی داشت ، بیست سال زنده بود و مرد سپس زنده شد و باز پس از سی سال مرد .

**چهارم :** بازم کلینی در کتاب روضه از بشیر نبال نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود حضرت رسول (ص) نشسته بود زنی وارد شد ، حضرت باوی تعارف کرد ، و دستش را گرفت نشاندش ، فرمود : دختر خالده بن سنان پیغمبر است که قومش حقش را ضایع کردند ، دعوتشان کرد نپذیرفتند فرمود : بمن ایمان میآوردید ؟ گفتند : نه فرمود من فلان روز میمیرم



فانی مت یوم کذا و کذا ، فاذا أنامت فاد فتونی فانه سیجیء عانة من حمر یقدمها غیر أبتّر ، حتی یقف علی قبری ، فانیشونی و سلونی عما شئتم ، فلعامات دفنوه و کان ذلك الیوم ، اذ جاءت العانة فاجتمعوا و جاءوا ریدون نبشه فقالوا : ماأمنتم به فی حیوته فكیف تؤمنون به بعد موته ؟ فاتر کوه فتر کوه .

ورواه الراوندی فی کتاب الخرایج والجرایج وفی قصص الانبیاء نحوه .

**اقول :** لاریب انهم لونیشوه لعاش و رجیع حیاً كما أخبرهم عليه السلام ، بل لعله عاش فی ذلك الوقت ولو نبشوه لوجدوه حیاً .

**الخامس** ما رواه الكلینی فی کتاب العشرة فی باب حدّ الجوار عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن علی بن اسباط عن عمه یعقوب بن سالم عن اسحق بن عمار عن الكاهلی قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام یقول : ان یعقوب لما ذهب منه یوسف و بنیامین نادى یارب أمتا رحمنی اذهب ابنی ؟ فقال الله عزوجل : لوامتهما لا حییتهما لك «الحديث» .

**السادس** ما رواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی کتاب من لا یحضره

وقتی که مردم بخاکم بسپارید ، طولی نمیکشد يك گله خر وحشی که پشاهنکشان دم بریده است بر سر قبر من میآید ، چون اینها آمدند قبر را بشکافید و هرچه میخواهید از من پرسید ، هنگامی که مرد و روز موعود رسید وحشیان آمدند ، عده ای جمع شده خواستند بوصیتش عمل کنند ؛ بعضی گفتند : درزندگی بوی ایمان نیاوردید ؛ اکنون که مرده ایمان میآورید ؟ و اگذاریدش ؛ از این جهت کنار رفتند ، و وصیت عمل نکردند . این حدیث را راوندی هم در خرائج و قصص الانبیاء بهمین نحو نقل میکند .

**مؤلف گوید :** بی شبهه اگر قبر را شکافته بودند همانطور که خود فرموده بودند زنده میشد ، بلکه شاید اصلاً زنده بوده و اگر قبر را میشکافتند میدیدند زنده است .

**پنجم :** باز هم کلینی در کتاب عشرت ، باب «حد جوار» از اسحاق بن عمار کاهلی نقل میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : هنگامی که یعقوب بفراق یوسف و بنیامین گرفتار شد عرض کرد : پروردگارا ! پسرانم را از جلو چشم بردی ، مرا من ترحم نیکنی ؟ خطاب شد : اگر آنان را هم میرانده بودم بخاطر تو زنده میکردم «تا آخر حدیث» .

**ششم :** شیخ صدوق در کتاب من لا یحضر ، در باب «فرض الصلوة» از حضرت صادق (ع)

الفقيه فی باب فرض الصلوة قال : قال الصادق عليه السلام : ان رسول الله صلی الله علیه و آله لما اسرى به الى السماء امره ربه بخمسين صلوة ، فمر على النبيين نبي نبي لا يسألونه عن شيء حتى مر على موسى بن عمران عليه السلام فقال : بأي شيء امرك ؟ قال : بخمسين صلوة ، قال : اسئل ربك التخفيف ، فان امتك لا تطيق ذلك «الحديث» وفيه كلام طويل بين موسى و محمد عليهما السلام .

**اقول :** قد ظهر من هذا و من الحديث الثاني ان جميع الانبياء السابقين رجعوا و احياهم الله تعالى ليلة الاسرى و يأتي مثل ذلك ان شاء الله تعالى .

**المابع** مارواه ابن بابويه ايضاً في الكتاب المذكور باسناده عن زيد بن علي بن الحسين عليه السلام قال : سألت أبي سيد العابدين عليه السلام عن جدنا رسول الله صلی الله علیه و آله لما عرج به الى السماء و امره ربه بخمسين صلوة كيف لم يسأل التخفيف عن امته حتى سأله موسى بن عمران ؟ فقال : انه كان لا يقترح على ربه و لا يراجعه ، فلما سأله موسى و صار شفيعاً لامته لم يجز له رد شفاعته اخيه موسى عليه السلام «الحديث» .

نقل میکند که شبی که پیغمبر (ص) را با آسمان بردند از جانب خدا به پنجاه نماز مأمور شد ، چون به پیمبران گذشت هیچیک از وی سؤالی نکردند تا بموسی بن عمران رسید ، عرض کرد از طرف خدا چه دستوری داری ؟ فرمود : پنجاه نماز (در شبانه روز) عرض کرد : از خدا بخواهید تخفیف دهد که امت شما طاقت ندارند «تا آخر حدیث» و در این حدیث گفتگوی مفصلی از آنان نقل شده .

**ملف اف گوید :** از این حدیث و حدیث دوم معلوم میشود که شب معراج همه انبیای گذشته زنده شدند و بدنیابر گشتند ، چنانکه نظیر این در حدیثهای بعد هم بیاید .

**هفتم :** باز صدوق در همان کتاب از زید بن علی بن الحسین نقل میکند که گفت : پیدم حضرت سجاد (ع) عرض کردم : شب معراج که جد ما به پنجاه نماز مأمور شد چگونه خود خواست تخفیف نکرد تا وقتی که حضرت موسی اشاره کرد ؟ فرمود : آنجناب در دستور خدا هیچ چون و چرا و خواهشی نداشت اما وقتی که حضرت موسی اشاره کرد و برای امت شفاعت کرد برای وی روان بود که شفاعت برادرش را رد کند «تا آخر حدیث» . این حدیث را در علل -

ورواه فی العلل فی باب مفرد ، و رواه فی الامالی فی المجلس السبعین عن محمد بن محمد بن عصام ، عن محمد بن یعقوب ، عن محمد بن علی ، عن محمد بن سلیمان ، عن اسمعیل ، عن جعفر بن محمد التمیمی ، عن الحسین بن علوان ، عن عمرو بن خالد ، عن زید بن علی مثله .

**الثامن** مارواه ابن بابویه فی عیون الاخبار فی باب ذکر مجلس الرضا علیه السلام مع أهل الادیان و أهل المقالات قال : حدثنا جعفر بن علی بن أحمد الفقیه عن الحسن بن محمد بن الحسن بن صدقة عن محمد بن عمر بن عبد العزیز قال : حدثنی من سمع الحسن بن محمد النوفلی یقول : و ذکر الحدیث یقول فیہ الرضا علیه السلام : ثم موسى بن عمران و أصحابه الذین كانوا سبعین اختارهم و صاروا معه الی الجبل فقالوا : أرنا الله كما رأیته فقال : انی لم أره ، فقالوا : لم نؤمن لك حتی نری الله جهره فأخذتهم الصاعقة فاحترقوا عن آخرهم ، و بقى موسى وحيداً فقال : یا رب انی اخترت منهم سبعین رجلاً ، فجئت بهم و ارجع و حدى فكيف یصدقنى قومى بما أخبرهم به ؟ فأحياهم الله تعالى من بعد موتهم . « الحدیث » و رواه الطبرسی فی الاحتجاج .

**اقول** : سیأتی ما یدل علی ان الله تعالى أحياهم و بعثهم انبیاء مرسلین

در بابی جدا گانه و در مجلس هفتم امالی هم از زید بن علی بهمین نحو روایت میکند .  
**هشتم** : باز هم صدوق در کتاب عیون در گفتگوی حضرت رضا (ع) با علمای ادیان و مذاهب از حسن بن محمد نوفلی - در ضمن حدیثی - نقل میکند که حضرت فرمود : سپس (جمله مربوط بما قبل است) موسی بن عمران و آن هفتاد نفر که انتخابشان کرد و با خود بکوه طور برد ، و گفتند : چنانکه تو خود خدا را دیده ای بما هم بنما ، گفت : من ندیده ام ، گفتند ما تا خدا را آشکارا نه بینیم ایمان نیاوریم ، آنگاه صاعقه همه را سوزاند ، موسی تنها ماند عرض کرد : پرورد گارا ! من این هفتاد نفر را انتخاب کردم و با خود آوردم اکنون چگونه تنها بر گزدم ، و چگونه مردم از من می پذیرند ؟ خدا همه را زنده کرد « تا آخر حدیث » .  
 این حدیث را طبرسی هم در احتجاج نقل میکند ، در بعض احادیث آینده

و غیر مرسلین ، و معلوم ان مقتضی قواعد الامامیه ان الانبیاء معصومون قبل النبوة و بعدها فهذه رجعة لسبعین من المعصومین علیهم السلام فیجب أن یثبت مثله فی هذه الامة لما تقدم ، و یجب حیث أن یقال : انهم لم یطلبوا الرؤیة لانفسهم ، بل طلبوها لقومهم ، فهو كقول موسى : « رب انی انظر الیک » و لابد من توجیهه بذلك و نحوه مما لا ینافی العصمة .

**التامع** - مارواه ابن بابویه فی عیون الاخبار فی باب مجلس آخر للرضا علیه السلام عند المأمون عن تمیم بن عبد الله بن تمیم عن أبيه عن حمدان بن سلیمان عن علی بن محمد بن الجهم عن الرضا علیه السلام فی حدیث طویل قال : ان موسى لما كلمه

نیز وارد شده که خداوند اینان را پس از زنده کردن پیمبر مرسل یا غیر مرسل قرار داد ، و چون بحسب قواعد امامیه پیمبران ما باید هم پیش از پیغمبری هم بعد از آن معصوم از گناه باشند ، بنابراین در این قضیه هفتاد نفر معصوم زنده شدند ، پس بدلیل حدیثی که گذشت باید در این امت هم نظیرش باشد ، اینک اشکالی تولید میشود که اگر اینان معصوم بودند چگونه تقاضای دیدن خدا کردند ؟ اما جوابش اینست که شاید این خواهش ، جدی و بمنظور خودشان نبوده بلکه نظیر حضرت موسی که عرض کرد : « پروردگارا ! خود را بمن بنما تا ترا ببینم » برای دیگران بوده که بآنان بفهمانند خدا دیدنی نیست ، و یا باید توجه دیگری از این قبیل کرد که منامی عصمت نباشد ( این تأویل با ظاهر قرآن سازگار نیست ، چون در آیه ۱۵۳ از سوره نساء میفرماید : اهل کتاب از تو میخواهند از آسمان کتابی برایشان بیاوری ، از موسی بزرگتر از این خواستند ، گفتند : خدا را آشکارا بما بنما و بسزای ستمشان دچار صاعقه شدند ، سپس با وجود آن معجزه هایی که بسویشان آمده بود گوساله پرستیدند . از این آیه صریحاً استفاده میشود که این صاعقه بر اثر ظلم و ستم و گناه آنان بوده ، بنابراین باید برای آن روایات توجیه دیگری کرد ، مترجم ) .

**نهم** : باز هم صدوق دو کتاب عیون در نقل یکی دیگر از بحثهای حضرت رضا (ع) در مجلس مأمون در حدیثی طولانی از محمد بن جهم روایت میکند که حضرت فرمود : هنگامی که موسی کلام خدا را شنید ، برگشت و جریان را بقومش خبر داد ، گفتند : ما تا خود سخن

الله رجع الی قومه فأخبرهم فقالوا : لن نؤمن لك حتى نسمع كلام الله وكانوا سبعمائة ألف رجل ، فاختار منهم سبعین ألفاً ، ثم اختار منهم سبعة آلاف ، ثم اختار منهم سبعمائة ، ثم اختار منهم سبعین رجلاً لمیقات ربه ، فخرج به الی طور سیناء ؛ فلما سمعوا كلام الله قالوا : لن نؤمن لك حتى نری الله جبهة ، فبعث الله علیهم صاعقة فأخذتهم بظلمهم فما توا ، فقال موسى : یا رب ما أقول لبنی اسرائیل اذا رجعت الیهم ؟ فقالوا : انك ذهبت بهم فقتلتهم ، لا نك لم تكن صادقاً فأحياهم الله وبعثهم معه .

و رواه الطبرسی ایضاً فی الاحتجاج مرسل ، و یأتی ما يدل علی نبوتهم ان شاء الله تعالی .

**العاشر** ما رواه ابن بابویه فی کتاب الخصال فی باب الاربعة عن محمد بن الحسن بن الولید عن الصفار عن أحمد بن أبی عبد الله عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عن ذكره عن أبی جعفر علیه السلام قال : ان الله لم یبعث أنبیاء ملوكاً فی الارض الا اربعة بعد نوح ، ذوالقرنین واسمه عیاش ، وداود ، و سلیمان ، و یوسف (ع) الحدیث

خدا را انشویم ایمان نیاریم ، موسی از آن جمعیت هفتصد هزار نفری هفتاد هزار نفر ؛ و از آن هفت هزار ، و از آن هفتصد نفر ، و از آن هفتاد نفر برای وعده گاه خدا انتخاب کرده با خود بکوه طور برد ، چون کلام خدا را شنیدند گفتند : ما تا خدا را آشکارا نه بینیم هرگز ایمان نیاریم در اثر این ظلمی که کردند خدا صاعقه ای فرستاد آنان را گرفت ، و همه مردند ، موسی عرض کرد : پرورد گارا ! اگر بنی اسرائیل گویند : تو چون در دعوی پیگیری راستگو نبودی اینان را بردی کشتی من چه جواب گویم ! خداوند آنان را زنده کرد و همراه وی فرستاد . این حدیث را طبرسی هم در احتجاج نقل میکند در حدیثهای بعد هم بیاید که این عده به پیغمبری مبعوث شدند .

**دهم** باز هم صدوق در کتاب خصال در باب «خصلت های چهار گانه» از هشام بن سالم از شخصی که نام برده نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : خداوند هیچ پیغمبری را سلطنت نداد بجز چهار کس بعد از نوح : ذوالقرنین که : نامش عیاش است ، داود ، سلیمان و یوسف (ع) «تا آخر حدیث» .

**اقول :** و یأتی ما يدلّ علی ان ذا القرنین قد رجع و أحياء الله بعد موته مرتین ، و فی بعض الاخبار انه لم یکن نبیاً و لاملکا بفتح اللام ، ای من ملائكة السماء ؛ لكن تلك الرواية مرجوحة كما یأتی فی سندھا ، و علی تقدیر ترجیح تلك الرواية فكونه ملكا بكسر اللام ای من ملوك الارض كاف فی هذا المقام ، اذلا قائل برجوع أحد من هذه الامة یملك المشرق و المغرب بعد موته ، و یكون من غیر الانبیاء و الائمة علیهم السلام .

**الحادی عشر** مارواه ابن بابویه فی کتاب العلل فی العلة التي من أجلها سمي ذو القرنین ذا القرنین عن أبيه عن محمد بن يحيى عن الحسين بن الحسن بن أبان عن محمد بن اورمة عن القاسم بن عروة عن بريد العجلي عن الاصمغ بن نباتة عن أمير المؤمنين عليه السلام ان ابن الكوا قال له : أخبرني عن ذي القرنین ؟ فقال : لم یکن نبیاً و لا ملكا ، ولم یکن قرنائه من ذهب و لافضة ، ولكن كان عبداً أحب الله فأحبّه الله ، و انما سمي ذو القرنین لانه دعا قومه الى الله فضربوه علی قرنه ، فغاب

**مؤلف گوید** پیغمبری ذو القرنین باین خبر ثابت میشود ، و رجعتش هم باخباری که دلالت میکند دو مرتبه پس از مرگ زنده شد چنانکه خواهد آمد و اینکه در بعضی روایات میفرماید ذو القرنین نه پیغمبر بود و نه فرشته بعداً بیان میکنیم که بسبب ضعف سند پذیرفته نیست بر فرض هم که قبول کنیم پیغمبر نبوده اما پادشاه که بوده همین مقدار هم برای اثبات مطلوب ما کافی است زیرا ثابت میشود که در اتمهای گذشته پادشاهی که مشرق و مغرب را گرفت مردود زنده شد پس باید در این امت هم نظیرش باشد و کسی نگفته که نظیر او غیر از انبیاء و امامان (ع) است .

**یازدهم** باز هم صدوق در کتاب علل در باب علت تسمیه ذو القرنین از اصمغ بن نباته نقل میکند که ابن کوا احوال ذو القرنین را از امیر المؤمنین (ع) پرسید فرموده پیغمبر بود و نه فرشته شاخ طلا و نقره هم نداشت بنده ای بود خدا را دوست میداشت خدا نیز وی را دوست داشت باین جهت او را ذو القرنین - یعنی صاحب دو شاخ گفتند که قوم خویش را بخدا دعوت کرد ، ضربتی بربك طرف پیشانیش زدند ، مدتی از نظرها پنهان شد و باز

عنهم حیثاً ثم عاد الیهیم فضربوه علی قرنه الآخر و فیکم مثله . و رواه الطبرسی فی الاحتجاج مرسل .

**اقول** سیأتی التصریح بانهم لما ضربوه مات ، ثم أحياء الله فرجع مرتین ثم ملک ما بین المشرق والمغرب .

و ذکر رئیس المحدثین فی الخصال و فی کتاب کمال الدین و ذکر علی بن ابراهیم و غیرهما ان المراد بقوله : و فیکم مثله ، یعنی نفسه ای ان امیر المؤمنین علیه السلام أخبر عن نفسه بان حاله کحال ذی القرنین ؛ فعلم من ذلك ان ذا القرنین لما ضرب علی قرنemat کما مات امیر المؤمنین علیه السلام ، وانه يعود کما عاد ، و یملك کما ملک ، و يفهم من کتاب کمال الدین و تمام النعمة ان الله أوحى الی ذی القرنین و خاطبه بکلام طویل ، و کلفه بدعاء الناس الی دینه ، و الحکم بینهم ، و ذلك یدل علی انه کان من الدعاة الی الله و من حجج الله علی خلقه ، و المطلب حاصل علی کل حال و قد تقدم وجهه و یأتی ما یؤیده ان شاء الله .

برگشت و دعوت خویش از سر گرفت ، ضربت دیگری بآن طرف پیشانیش زدند ، در شامهم نظیر او هست .

این حدیث را طبرسی هم بدون سند - روایت میکند - و در حدیثهای بعد بیاید که پس از ضرب خوردن مرد ، سپس خدا زنده اش کرد و دو مرتبه بدنیابرگشت و دفعه آخر سلطنت شرق و غرب یافت ، مرحوم صدوق در خصال ، و اکمال ، و علی بن ابراهیم و دیگران میفرمایند : مراد از اینکه فرمود : در شامهم نظیر او هست ، خود آنجناب است از اینجا معلوم میشود که ذوالقرنین پس از ضربت مرده ، چنانکه امیر المؤمنین (ع) هم شهید شد و آنجناب هم بدنیابر میگردد و سلطنت میکند چنانکه او برگشت و سلطنت کرد ضمناً از کتاب اکمال معلوم میشود که بذو القرنین وحی شد ، و در گفتگوی مفصلی خداوند دستور داد که مردم را بدین حق دعوت کند و میان آنان حکم فرماید از اینجا معلوم میشود دعوت بخدا میکرده و جزء حجت های الهی بوده و بهر حال مقصد ما ثابت میشود ، چنانکه ( در حدیث سابق) بیان کردیم و بعداً هم بیاید .

**الثاني عشر** - مارواه على بن ابراهيم في تفسيره مرسلان ذا القرنين لما ضرب على قرنه مات خمسمائة سنة ، ثم عاش ورجع اليهم فضربوه على قرنه الآخر فمات خمسمائة سنة ثم عاش ورجع اليهم فدعا هم الى الله .

**أقول :** لعل هذا وجه تسميته عياشاً كما تقدم نقله ، والله أعلم .

**الثالث عشر** - ما رواه الطبرسي في مجمع البيان في تفسير قوله تعالى : « او كالذي مر على قرية وهى خاوية على عروشها قال انى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه » قال : الذى مر على قرية قيل : هو عزيز ، وهو المروى عن أبي عبد الله عليه السلام ، وقيل : هو ارميا وهو المروى عن أبي جعفر عليه السلام ، وقيل : هو الخضر أحب ان يريه الله احياء الموتى مشاهدة فانظر الى العظام قيل المراد عظام حماره ، وقيل عظامه وان الله أول ما أحيى منه عينيه ، فجعل يفطر الى العظام البالية المتفرقة تجتمع اليه والى اللحم الذى أكلته السباع ، يأتلف الى العظام من هنا و من هنا ، ويلتزق بها حتى قام وقام حماره .

**الرابع عشر** - مارواه الطبرسي أيضاً في مجمع البيان قال : روى عن علي عليه السلام

**دوازدهم :** على بن ابراهيم در تفسير - بدون ذكر سند - نقل مى كند كه چون ذوالقرنين را ضربت زدند مرد و پس از بانصد سال زنده شد و باز بنای دعوت و تبلیغ را گذاشت .

**مؤلف گوید :** شاید بجهت اینکه زندگى از سر گرفت وى را عياش ( از عيش بمعنى زندگى ) گفتند ، چنانكه ( در حديث دهم ) نقل كرديم ، والله اعلم .

**سیزدهم .** طبرسى در مجمع البيان در تفسير اين آيه : « يا مثل آنكس كه بقریه اى كه سقفهايش روى هم ريخته بود گذشت گفت چگونه خدا مردم اينجا را كه مرده اند زنده مي كند خداوند وى را ميراند و پس از صد سال زنده كرد ، بقره : ۲۵۹ » نقل مي كند كه بعضى گویند : اين كس « عزيز » بوده چنانكه از حضرت صادق (ع) هم روايت شده بعضى گویند ارميا بوده چنانكه از حضرت باقر (ع) نقل شده بعضى گویند خضر بوده ( تا آخر حديث كه در شماره ۲۳ از باب سابق گذشت ) .

**چهاردهم :** با هم طبرسى در مجمع البيان روايت مي كند كه على (ع) فرمود :



ان عزیزاً خرج و امرأته حامل و له خمسون سنة ، فأماته الله مائة سنة ثم بعثه فرجع الى أهله ابن خمسين سنة ، وله ابن له مائة سنة ، فكان ابنه أكبر منه ، فكان ذلك آية من آيات الله ، وقيل : انه رجع و قد أحرق بخت نصر التورية فأملأها من قلبه ، وقال رجل منهم : حدثني أبي عن جدي انه دفن التورية في كرم فان أريتموني كرم جدي أخرجتها لكم فاروه فاخرجها ، فعما رضوه فمأخالف حرف حرفاً ، فقالوا : ما جعل الله التورية في قلبه الا وهو ابنه ، فقالوا : عزيز ابن الله . وروى الكشي في كتاب الرجال في ترجمة أبي الخطاب عن محمد بن مسعود عن عبدالله بن محمد بن خالد عن علي بن حسان عن بعض أصحابنا عن أبي عبدالله عليه السلام في حديث قال : لو ان عزيزاً جال في قلبه ما قالت فيه اليهود طحى الله اسمه من ديوان النبوة «الحديث» .

**اقول :** وفي نسخة اخرى ان عزيزاً جال في قلبه ما قالت فيه اليهود فمحا

هنگامیکه عزیز از وطن بیرون رفت پنجاه ساله بود و دوازده بار حمل داشت ، خدا وی رامیراند و پس از صد سال زنده کرد ، وقتی که برگشت خودش پنجاه ساله بود و پسرش صد ساله ، این پسری بود که از پدر بزرگتر بود ، و این یکی از آیات و نشانه های وجود خدا بود ، بعضی گویند وقتی برگشت که بخت نصر تورات را سوزانده بود ، عزیز تورات را از حفظ گفت و دیگران نوشتند ، شخصی گفت : پدر من نقل میکرد که جدم تورات را زیر درخت تاکی دفن کرده ، اگر تაკ وی را بمن نشان دهید تورات را بیرون می آورم ، درخت را بوی نمودند زمین را شکافت و تورات را بیرون آورد ، با گفته های عزیز مقابله کرده دیدند یک حرف کم و زیاد ندارد ، گفتند : عزیز پسر خدا است و گرنه تورات را بقلب او نمیسپرد ، و از اینجا عزیز را پسر خدا خواندند .

مرحوم کشی در کتاب رجال از بعضی اصحاب - در حدیثی - نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : اگر این گفتار یهود بقلب عزیز خطور میکرد خدا نامش را از دفتر پیمبران محو میکرد «تا آخر حدیث» . در نسخه دیگری است که گفتار یهود بقلب عزیز خطور کرد ، خدا نامش را از دفتر پیمبران محو کرد ، و لازمه این نقل این نیست که وی از درجه

الله اسمه من ديوان النبوة ، وعلى هذه النسخة لا يلزم زوال نبوته بل ذلك محال ، ومحو اسمه أعم من ذلك ولعله محى من ديوان المرسلين فبقى نبياً غير مرسل .

**الخامس عشر** ما رواه الطبرسى أيضاً في تفسير قوله تعالى حكاية عن عيسى عليه السلام : «واحيى الموتى باذن الله» ان عيسى عليه السلام احيى اربعة أنفس عازراً وكان صديقاً له الى أن قال : وسام بن نوح دعاه باسم الله الاعظم فخرج من قبره ، وقد شاب نصف رأسه ؛ فقال : قد قامت القيامة ؛ قال : لا ولكنى دعوتك باسم الله الاعظم «الحديث» .

**أقول :** من المعلوم ان ساماً وصى نوح عليه السلام .

**السادس عشر** - ما رواه الطبرسى في تفسير قوله تعالى : «واختار موسى قومه سبعين رجلاً» قال : ان موسى اختار سبعين رجلاً حين خرج الى الميقات ليكلّمه الله بحضرتهم ، فلما حضروا وسمعوا كلام الله سألوا الرؤية فأصابتهم الصاعقة ثم أحياهم الله .

**الابع عشر** - ما رواه الطبرسى في هذه الآية أيضاً عن على بن أبي طالب عليه السلام قال : انما أخذتهم الرجفة يعنى السبعين الذين اختارهم موسى من اجل دعواهم

ييمبرى ساقط شده باشد ، اما اين محال است ؛ شايد نامش از دفتر پيبران مرسل محو شده باشد كه پيغمبر باشد امام مقام رسالت (و مأموريت تبليغ و دعوت) نداشته باشد .

**پانزدهم :** باز هم طبرسى در مجمع البيان در تفسير اين آيه كه از قول عيسى مي فرمايد «باذن خدا مردگان را زنده مي كنم» نقل مي كند كه عيسى چهار نفر را زنده كرد : عازر كه رفيق وي بود و سام بن نوح كه اسم اعظم خدا را خواند ، از قبر بيرون آمد در حالي كه نصف سرش سفيد شده بود ، گفت : قيامت بر پاشده ؟ فرمود : نه ، لكن ترا بنام اعظم خدا صدا زدم » تا آخر حديث ( كه مفصلات تحت شماره ۲۶ باب سابق گذشت ) .

**مؤلف گويد :** چنانكه معلوم است «سام» وصي حضرت نوح بوده .

**شانزدهم :** ( همان حديث ۲۸ باب سابق است و ترجمه اش گذشت ) .

**هفدهم :** باز هم طبرسى در مجمع البيان در تفسير اين آيه : «موسی هفتاد نفر از میان قوم خود انتخاب کرد» روايت مي كند كه على بن ابي طالب (ع) فرمود : اين هفتاد نفر باين سبب دچار صاعقه شدند كه موسى را بقتل هارون متهم كردند و قتي كه موسى با هارون و پسرانش

یعنی بنی اسرائیل علی موسی قتل هارون و ذلك ان موسی و هارون و شبیراً و شبیراً ابنی هارون خرجوا الی سفح جبل فنام هارون فی سریره فتوفاه الله ، فلما مات دفنه موسی ، فلما رجع الی بنی اسرائیل قالوا له : أين هارون ؟ قال : توفاه الله فقالوا : لابل أنت قلمته حسداً علی خلقه ولینه قال : فاختاروا من شئتم فاختاروا منهم سبعین رجلاً فلما انتهوا الی القبر ، قال موسی : یا هارون أقتلت أم مت ؟ فقام هارون فقال : ما قتلنی أحد و لكن توفانی الله ، فقالوا : لن نعصى بعد هذا الیوم فأخذتهم الرجعة و صعدوا و ماتوا ؛ ثم أحياهم الله و جعلهم أنبیاء .

**اقول :** قد علم من مذهب الامامیه ان الانبیاء معصومون قبل النبوة و بعدها ، فهذه رجعة لهارون الذی هو نبی و امام ، و رجعة لسبعین من المعصومین علیهم السلام ، أفما ینبغی ان یثبت مثله فی هذه الامة بمقتضی الاحادیث السابقة ؟ !

**الثامن عشر -** ما رواه الطبرسی ایضاً عن علی بن أبی طالب (ع) انه قال : کان ذوالقرنین عبداً صالحاً أحب الله فأحبه الله و ناصح لله فنصح الله ، امر قومه بتقوی الله فضر به علی

«شبر و شبیر» بدامنه کوهی رفتند ، هارون بر تختی خوابیده بود که خداوند جانش را گرفت حضرت موسی دفنش کرد هنگامی که برگشت اسرائیلیان سراغ هارون را گرفتند ، فرمود : مرد ، گفتند : نه تو باخلاق خوش و طبع ملایمش حسد برده ای و او را کشته ای ، فرمود : عده ای را از میان خودتان انتخاب کنید تا من حق را بآنها ثابت کنم ، هفتاد نفر انتخاب کردند آنان را بر سر قبر برادر برده صدا زد : هارون ! تو کشته شدی یا خود مردی ؟ هارون برخاسته گفت کسی مرا نکشته ، خدا جانم را گرفت ، گفتند : ازاين پس نافرمانی نکنیم ، آنگاه صاعقه ایشانرا گرفت و همه مردند ، سپس خدا زنده شان کرد ، و مقام پیمبریشان داد .

**مؤلف گوید :** بر حسب قواعد مذهب امامیه پیمبران پیش از بعثت و بعد از آن باید معصوم باشند بنا بر این در حدیث مذکور رجعت هارون - که پیغمبر و امام بود - و رجعت هفتاد نفر معصوم بیان شده ، و بمقتضای حدیث های سابق باید در این امت هم نظیرش باشد .

**هیجدهم** باز هم طبرسی روایت میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : ذوالقرنین بنده صالحی بود خدا را دوست میداشت خدا هم او را دوست داشت و دوستی خویش را برای خدا

قرنه فغاب عنهم زماناً ثم رجع اليهم فدعاهم الى الله فضر بوه علي قرنه الآخر بالسيف، و فيكم مثله يعني نفسه ﷺ .

**اقول:** قد عرفت بعض حقيقة الحال وما يفهم من التشبيه في المقامين ، و يأتي له مزيد تحقيق ان شاء الله .

**التاسع عشر-** ما رواه الطبرسي ايضاً في ذي القرنين قال : وقيل انه نبى مبعوث فتح الله على يديه الارض ، ثم قال في قوله تعالى : « فلنا يا ذا القرنين اما ان تعذب ، الاية استدلالاً من ذهب الى أن ذا القرنين كان نبياً بهذا لان قول الله لا يعلم الا بالوحي ، والوحي لا يجوز الاعلى الانبياء ، وقيل ان الله الههم ولم يوح اليه .

**اقول :** يفهم من الآية ومن أحاديث قصة ذي القرنين انه كان حجة لله على خلقه ، ومأموراً بالحكم والامرو النهي والدعاء الى الله ، و ذلك كاف في الدلالة على

خالص كرد ؛ خدامه براي ش خير مقدر كرد قوم خود را بتقوى امر كرد ضربتي بيك طرف پيشانيش زدند مدتي از نظرها پنهان شد و باز برگشت مشغول دعوت شد دو باره ضربتي با شمشير بطرف ديگر پيشانيش زدند ، در شمامهم نظير او هست .

**مؤلف گويد** قسمتي از شرح حديث ، و بيان غرض از تشبيه - راجع بمشابهت علي (ع) با ذو القرنين در ضربت خوردن و در زنده شدن پس از مرگ سابقاً گذشت با زهم تحقيق بيشترى بيايد .

**نوزدهم** با زهم طبرسي در باره ذو القرنين گويد بعضى گويند پيغمبرى بود كه خدا روى زمين را بدست او فتح كرد ، سپس راجع باین آيه : « گفتم : اى ذو القرنين آيا عذاب ميكنى . . كهف ۸۶ » مي فرمايد آنان كه گويند پيغمبر بوده باین آيه استدلال ميكنند ؛ چون گفتار خدا جز از راه وحى بدست نيايد ، و وحى هم براى غير انبيا نيست بعضى هم گويند اين گفتار از راه الهام بوده .

**مؤلف گويد** از اين آيه و احاديث ذو القرنين معلوم ميشود كه وى حجت خدا بوده و دستور حكم ميان مردم و امر و نهى و دعوت بحق داشته ، و همين قدر براى اثبات مقصود ما (يعنى رجعت دايعيان حق در ساير امتها) كافى است علاوه بر احاديثي كه گذشت

المراد هنا مع ما مضى ویأتی ان شاء الله .

**المشرون-** ما رواه علي بن ابراهيم بن هاشم فی تفسیره مرسلًا ، ان السبعین الذین اختارهم موسى عليه السلام لیسמעوا کلام الله لما سمعوا الکلام قالوا : لن نؤمن لك حتی نرى الله جهرة ، فبعث الله علیهم الصاعقة فاحترقوا ، ثم أحياهم بعد ذلك وبعثهم أنبیاء قال علی بن ابراهيم : فذلك دلیل علی الرجعة فی امة محمد صلى الله عليه وآله ، فانه قال : لم یکن فی بنی اسرائیل شیء الا و فی امتی مثله .

**الحدادی والمشرون-** ما رواه علی بن ابراهيم ایضاً فی تفسیره قال : حدثنی أبی عن النضر بن سوید عن هارون بن خارجه عن أبی عبد الله عليه السلام قال : لما عملت بنو اسرائیل المعاصی و ذکر الحدیث بطوله ، وان الله سلط علیهم بخت نصر بعد ما أوحى الله الی ارمیاما أوحى فی حقّه ، و انه قتل من بنی اسرائیل خلقاً کثیراً الی أن قال : فخرج ارمیا فنظر الی سباع البرّ وسباع الطیر ، تأکل من تلك الجیف ، ففکر فی نفسه و قال : « انی یحیی هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه ، ای أحياء لما

وبأزهم میآید .

**یستمع** علی بن ابراهيم در تفسیر روایت میکند که : آن هفتاد نفری که موسی برای شنیدن کلام خدا انتخاب کرد ، چون شنیدند گفتند : ما تا خدا را آشکارا نه بینیم هرگز ایمان نیاوریم ، از این رو خدا صاعقه ای فرستاد همه را سوزاند ، سپس زنده شان کرد و به پیغمبری مبعوثشان فرمود .

علی بن ابراهيم فرماید : این دلیل رجعت در امت محمد (ص) است زیرا فرمود : هیچ چیزی در بنی اسرائیل نبود جز اینکه در شما هم نظیرش خواهد بود .

**یستویکم** باز علی بن ابراهيم در تفسیر از هارون بن خارجه نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود چون بنی اسرائیل در گناه طغیان کردند . . . . خدا بخت نصر را بر آنها مسلط کرد - و این بعد از آن بود که در باره او وحی «به ارمیا» نازل شد عده زیادی از اسرائیلیان را کشت . . . سپس ارمیا از شهر بیرون رفت دید درندگان زمینی وهوائی از آن مردارها میخوردند ، باخود گفت «چگونه خدا مردم این قریه را پس از مرگ زنده میکند ؟ خداوی را میراند و پس از صد سال زنده اش کرد» این وقتی بود که خدا بر بنی

رحم الله بني اسرائيل و اهلك بخت نصر رد بني اسرائيل الى الدنيا ؛ و بقي ارميا ميّتا مائة سنة ، ثم احياه الله فاوّل ما احيى منه عينيه ، مثل غرقىء البيض ، فنظر فأوحى الله اليه : كم لبثت ؟ قال : لبثت يوماً ، ثم نظر الى الشمس فقال : «أوبعض يوم» فقال الله تعالى : «بل لبثت مائة عام فانظر الى طعامك و شرابك لم يتسنه» اى لم يتغير «وانظر الى حمارك ولنجعلك آية للناس و انظر الى العظام كيف ننشزها ثم نكسوها لحما» فجعل ينظر الى العظام البالية المتفرقة تجتمع اليه و الي اللحم الذى قد أكلته السباع ، تتألف الى العظام ، حتى قام قائماً و قام حماره وقال : «اعلم ان الله على كل شىء قدير» .

**اقول :** هذا كما ترى مع قوّة سنده جداً دال على ان الله ردّ بني اسرائيل الى الدنيا ، و احياهم بعد القتل ، ورد اليهم نبيهم ارميا ، و احياهم جميعاً ، و رجعوا الى الدنيا و بقوا فيها ما شاء الله .

اسرائيل ترحم كرد ، و بخت نصر را هلاك فرمود ، بنى اسرائيل را بدنيا بر گرداند ، و ارميا صدسال بهمان حال افتاده بود اول جزئى كه از او زنده شد چشمانش بود كه ( در نرمى و شفافی ) مثل پوست زبرین تخم مرغ بود ، و قتی كه چشمانش باز شد خدا بوى وحى كرد : «چقدر (باين حال) ماندی گفت يك روز آنگاه بافتاب نگاه كرد و گفت باقسمتى از روز خطاب شد صد سال مانده اى خوردنى و نوشيد نيت را بين كه تغيير نكرده ، و الاغت را بنگر ، و تا ترا براى مردم نشانه اى قرار دهيم و استخوانها را بين چگونه بلندش ميكنيم ، سپس آنها را بگوشت مى پوشانيم» نگاه كرد دید استخوانهای پوسیده پراکنده جمع میشود و با گوشتهايى كه طعمه درندگان شده مى پیوندد تا وقتى كه بدن كامل شد و از جا برخاست و الاغش هم بلند شد آنگاه گفت ميدانم كه خدا بر هر چيز توانا است .

**مؤلف گوید :** اين حديث كه سندی بهياري قوی دارد دلالت ميکند كه خدا بنى اسرائيل را پس از كشته شدن زنده كرد و بدنيا بر گرداند و پيغمبرشان «ارميا» را نيز زنده كرده و دوهمة مدتی در دنيا بودند .

**الثانی والعشرون-** ما رواه علی بن ابراهیم بن هاشم ایضاً فی تفسیره قال : حدثنی ابی عن عمرو بن سعید الراشدی عن ابن مسکان عن أبی عبد الله عليه السلام قال: لما اسرى برسول الله صلى الله عليه وآله الى السماء او حى اليه فى على ما أوحى ، و رده الي البيت المعمور و جمع له النبيين فصلوا خلفه ، فأوحى الله اليه : فان كنت فى شك مما انزلنا اليك فاسئل الذين يقرؤن الكتاب من قبلك ، يعنى الانبياء فقال الصادق عليه السلام : فوالله ما شك وما سئل .

**الثالث والعشرون-** ما رواه علی بن ابراهیم ایضاً قال . حدثني أبی عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبی عبد الله عليه السلام وذكر حديث الاسراء عن رسول الله صلى الله عليه وآله الى أن قال : فاتتهينا الى بيت المقدس ، فدخلت المسجد ومعى جبرئيل ، فوجدنا ابراهيم و موسى و عيسى فيمن شاء الله من انبياء الله ، قد جمعوا لى و أقمت الصلوة ، و لاشك ان جبرئيل يتقدمنا فلما استووا أخذ جبرئيل بيدي فقد منى فأمتهم و لا فخر ثم ذكر صعوده الى السماوات الهى أن قال : فرأيت رجلاً آدم جسيماً فقلت : من هذا يا جبرئيل ؟ قال : هذا أبوك

**بيت و دهم** باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر از ابن مسکان نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : شب معراج در آسمان مطالبی راجع بعلی (ع) به پیغمبر (ص) وحی شد ، و قتی که به بیت المعمور برگشت خدا پیمبران را جمع کرد ، همه پشت سر آنجناب نماز خواندند ، اینجا وحی شد : اگر در آنچه بتو نازل کردیم شک داری ، از آنان که پیش از تو کتاب (آسمانی) میخواندند - یعنی از پیغمبران دیرین - بخدا پیغمبر نه شک کرد ، و نه چیزی پرسید .

**بيت و سوم :** باز هم علی بن ابراهیم از هشام بن سالم در حدیث معراج نقل میکند که حضرت صادق (ع) از پیغمبر (ص) روایت کرد که فرمود : سپس به بیت المقدس رسیدیم ، با جبرئیل وارد مسجد شدیم دیدیم ابراهیم و موسی و عیسی و عده ای از پیمبران در آن انتظار منند اقامه نماز گفته شد ، من یقین داشتم که جبرئیل جلو میایستد ؛ اما چون صفوف منظم شد جبرئیل دست مرا گرفت جلو برد من امامت کردم - و قصد افتخار ندارم - آنگاه جریان رفتن بآسمانها را نقل کرد تا آنجا که میفرماید : مرد گندم گون تو مندی دیدم ، گفتم : جبرئیل ! این کیست ؟ گفت پدرت آدم است ، دیدم فرزندانش را بوی عرضه میکنند میگوید

آدم ، فاذا هو تعرض عليه ذريته فيقول : روح طيب ، وريح طيبة من جسد طيب ، فسلمت على أبي آدم وسلم على ، و استغفرت له واستغفر لي ، وقال : مرحباً بالابن الصالح والنبى الناصح ، ثم قال : وصعدنا الى السماء الثانية فاذا فيها رجالان متشابهان ، فقلت : من هذان يا جبرئيل ؟ قال : ابنا الخالة عيسى و يحيى ، فسلمت عليهما و سلماً على و استغفرت لهما واستغفرالى ، وقال : مرحباً بالاخ الصالح و النبى الناصح ، ثم صعدنا الى السماء الثالثة فاذا فيها رجل فضل حسنه على ساير الخلق كفضل القمر ليلة البدر على ساير النجوم ، فقلت : من هذا يا جبرئيل ؟ قال : هذا اخوك يوسف ، فسلمت عليه و سلم على و استغفرت له و استغفر لي ، و قال : مرحباً بالاخ الصالح و النبى الصالح و المبعوث في الزمن الصالح ثم صعدنا الى السماء الرابعة فاذا فيها رجل فقلت : يا جبرئيل من هذا ؟ فقال : هذا ادريس رفعه الله مكاناً علياً فسلمت عليه وسلم على ، و استغفرت له واستغفر لي ، قال : ثم صعدنا الى السماء الخامسة فاذا فيها رجل كهل عظيم العين لم أر كهلاً أعظم منه ، حوله ثلاثة من امته فقلت ، من هذا ؟ قالوا هذا هارون بن عمران ، فسلمت عليه وسلم على و استغفرت

روحي پاك و بوئى پاك از بدنى پاك ، بىكديگر سلام كرديم ، و براى همديگر استغفار كرديم ، گفت : آفرين براين پسر صالح و پيغمبر نصيحتگوى از آنجا باسمان دوم رفتيم بدو نفر رسيديم كه شبیه يكديگر بودند ، از جبرئيل پرسيدم : اينها كيانند ؟ گفت : دو پسر خاله عيسى و يحيى هستند ، بىكديگر سلام كرديم ، و براى همديگر آمرزش خواستيم ، گفتند آفرين براين برادر شايسته و پيغمبر نصيحتگوى ، سپس باسمان سوم رفتيم ، مردى ديدم كه در زيبائى نسبت بديگران چون ماه شب چهارده نسبت بستارگان بود گفتم : اين كيست ؟ گفت برادر تو يوسف است بىكديگر سلام كرديم و براى همديگر آمرزش خواستيم فرمود آفرين بر برادر شايسته و پيغمبر صالح مبعوث در زمان لايق از آنجا باسمان چهارم رفتيم ، مردى ديدم پرسيدم : اين كيست گفت ادريس است كه خدايش بجای بلندی بالا برده باز بهم سلام كرديم و براى يكديگر آمرزش خواستيم سپس باسمان پنجم رفتيم پير مرد درشت چشمديدم كه از او پير تر ندیده بودم سه نفر از امتش هم دورش نشسته بودند . گفتم : اين كيست گفت هارون برادر موسى است ، بىكديگر سلام ، و براى هم استغفار كرديم از آنجا باسمان



لی ، ثم صعدنا الی السماء السادسة فاذا فیها رجل آدم طویل ، فقلت : من هذا یا جبرئیل ؟ قال : هذا أخوك موسی بن عمران ، فسلمت علیه وسلم علیّ و استغفرت له و استغفر لی ، ثم صعدنا الی السماء السابعة و فیها شیخ أشمط الرأس واللحیة . جالس علی کرسیه فقلت : یا جبرئیل من هذا ؟ قال : أبوك ابراهیم ، فسلمت علیه وسلم علیّ «الحديث» .

**الرابع والعشرون** ما رواه علی بن ابراهیم بن هاشم ایضاً فی تفسیره قال : سئل أمير المؤمنين عليه السلام عن ذی القرنین أنبیاً کان أم ملكاً ؟ قال : لانیباً ولا ملكاً بل عبد أحبّ الله فأحبه الله ، و نصح لله فبعثه الی قومه فضربوه علی قرنه الایمن ، فغاب عنهم ما شاء الله أن یغیب ، ثم بعثه الثانية فضربوه علی قرنه الایسر ، فغاب عنهم ما شاء الله أن یغیب ، ثم بعثه الثالثة فمکنّ له فی الارض و فیکم مثله یعنی نفسه عليه السلام .

**الخامس والعشرون** ما رواه ابن بابویه فی اعتقاداته مراسلاً فی قوله تعالی :

ششم رفتیم ، مرد کندمگون بلند بالائی دیدم پرسیدم : این کیست ؟ گفت : برادرت موسی بن عمران است ، بهمدیگر سلام کردیم و برای یکدیگر آمرزش خواستیم ؛ سپس با سمان هفتم رفتیم ، پیرمردی دیدم که بالای کرسی نشسته و موی سر و صورتش سیاه و سفید است ، گفتیم : جبرئیل ! این کیست ؟ فرمود : پدرت ابراهیم است یکدیگر سلام کردیم «تا آخر حدیث» .

**بیست و چهارم** بازم علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که ازامیر المؤمنین (ع) پرسیدند ذوالقرنین پیغمبر بود یا پادشاه ؟ فرمود : نه پیغمبر بود نه پادشاه بنده ای بود خدایا دوست میداشت خداهم اورا دوست داشت برای خدا مردم را موعظه میکرد خداوند وی را مأمور دعوت قومش کرد ، قوم ضربتی بطرف راست پیشانیش زدند مدتی از نظرها پنهان شد ، باز خدا مأمورش کرد ، این دفعه ضربتی بطرف چپ پیشانیش زدند باز مدتی غایب شد بار سوم که مبعوث شد خدا در زمین مکنت و قدرتش داد در شامهم نظیر او هست و مقصود خود آنجناب است .

**بیست و پنجم** : ابن بابویه در اعتقادات در تفسیر این آیه «یا مثل آنکس که بقریه ای که

«او الكذی مر علی قرية وهی خاویة علی عروشها قال اننی یحیی هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه» قال : فهذا مات مائة ، ثم رجع الى الدنيا وبقي فيها ثم مات بأجله وهو عزیر و روى انه ارميا عليهما السلام، وصرح قبل ذلك بان ارميا نبی من أنبياء بنی اسرائیل .

**المادس والعشرون-** مارواه ابن بابويه فی اعتقاداته ایضاً مرسلان فی قصة المختارين من قوم موسی، انهم لما سمعوا كلام الله قالوا : لن نؤمن لك حتی نرى الله جهرة فأخذتهم الصاعقة ، فماتوا ثم أحياهم الله ثم رجعوا الى الدنيا فأكلوا و شربوا ونكحوا النساء وولدت لهم الاولاد ، وبقوا فيها تم ماتوا بأجلهم .

**السابع والعشرون-** مارواه محمد بن الحسن الصفار فی کتاب بصائر الدرجات عن محمد بن عیسی عن عثمان بن عیسی عن أخبره عن عباية الاسدی قال : دخلت علی أمير المؤمنين عليه السلام وعنده رجل رث الهيئة وأمیر المؤمنین عليه السلام مقبل علیه یكلمه ، فلما قام الرجل قلت : یا أمير المؤمنين من هذا الذی شغلک عنا ؟ قال : وصی موسی بن عمران عليه السلام .

ورواه حسن بن سلیمان بن خالد فی رسالته نقلاً عن بصائر الدرجات مثله ، و رواه الحافظ البرسی فی أواخر کتابه .

سفهایش روی هم ریخته بود گذشت گفت چگونه خدا مردم اینجارا که مرده اند زنده میکند خدا اورا میراند و پس از صد سال زنده کرد ، بقره : ۲۵۹ «یفرماید : این کس مرد و پس از صد سال بدنیا برگشت ، مدتی هم بود ، و باز برگ عادی مرد ، و او عزیر و بروایتی ارمیا بود . و قبلاً تصریح میکند که ارمیا پیغمبر بوده .

**یست و ششم :** ( این همان حدیث چهل باب پنجم است ) .

**یست و هفتم :** «صفار» در بصائر الدرجات از «عبایه» اسدی نقل میکند که گفت : خدمت امیر المؤمنین (ع) رسیدم ، مرد زنده پوشی آنجا بود ، حضرت با وی گفتگو میکرد ، وقتی که آن مرد برخاست ، گفتم : یا امیر المؤمنین ! این مرد که بود که صحبت با او شمارا از توجه بما بازداشت ؟ فرمود : وصی موسی بن عمران بود . این حدیث را حسن بن سلیمان هم در رساله خویش از کتاب بصائر نقل میکند ، و حافظ رجب برسی هم در آخر کتابش روایت میکند .

**الثامن والعشرون -** مارواه أبو عمرو والكشي في كتاب الرجال في ترجمة سلمان

الفارسي عن محمد بن مسعود عن الحسين بن اشكيب عن الحسين بن خرزاد القمي عن محمد بن حماد الساسي عن صالح بن نوح عن زيد بن معدل عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال : خطب سلمان فقال : الحمد لله الذي هداني لدينه الى أن قال : والسبعين الذين اتهموا موسى على قتل هارون فأخذتهم الرجفة ثم بعثهم الله أنبياء مرسلين وغير مرسلين ، وأمر هذه الامة كأمر بنى اسرائيل فأين يذهب بكم ؟ وذكر الخطبة .

**التاسع والعشرون -** مارواه الكشي أيضاً في كتاب الرجال عن خلف بن حامد

عن سهل بن زياد عن ابن أبي عمير عن يحيى بن عمران الحلبي عن أيوب بن الحر عن بشر عن أبي عبد الله عليه السلام وعن محمد بن مسعود عن الحسن بن علي بن فضال عن العباس بن عامر عن أبان بن عثمان عن الحارث بن المغيرة عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث عبد الله بن عجلان وما قاله في مرضه ، فقال أبو عبد الله عليه السلام : هيهات هيهات ان موسى اختار سبعين رجلاً فلما أخذتهم الرجفة كان موسى أول من قام منها فقال : يا رب أصحابي قال : اني ابدلك بهم خيراً منهم ، قال : يا رب اني وجدت ريحهم و عرفت أسمائهم - قال ذلك ثلثاً - فبعثهم الله أنبياء . ورواه ميرزا محمد في كتاب الرجال وكذا الذي قبله .

**يست و هشتم :** ( این همان حدیث دوازدهم باب چهارم است ) .

**یست و نهم :** « د کشی » در کتاب رجال بدو سند از حضرت صادق (ع) نقل میکند که در

حدیث عبد الله بن عجلان و سخنانی که در حال مرض گفته بود نقل میکند که فرمود : هیهات هیهات ، موسی هفتاد نفر را انتخاب کرد و با خود برد ، همه را صاعقه گرفت ، اول کسی که از جا برخاست موسی بود ، عرض کرد : پرورد گارا ! اصحابم را بر گردان ؛ خطاب شد : بهتر از آنها بتمیدهم ، عرض کرد : من با اینها خو گرفته بودم و آشنا شده بودم سه مرتبه این جمله را تکرار کرد خدا زنده شان کرد و به پیمبری مبعوثشان فرمود . این حدیث و حدیث سابق را میرزا محمد استرآبادی هم در کتاب رجال نقل میکند .

**الثلاثون** ما رواه الطبرسي في الاحتجاج في احتجاج الصادق عليه السلام علي بعض الزنادقة حيث قال : لو ان الله رد الينا من الاموات في كل عام لنسأله عمن مضى منا الى ما صاروا ؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام : قد رجع الى الدنيا ممن مات خلق كثير ، منهم أصحاب الكهف الى أن قال : وأما الله ارميا النبي عليه السلام الذي نظر الى خراب بيت المقدس وما حوله حين غزاهم بخت نصر فقال : انسى يحيى هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم أحياه ، ونظر الى أعضائه كيف تلتئم وكيف يلبس اللحم الى مفاصله ، و عروقه كيف توصل ، فلما استوى قاعد أ قال : أعلم ان الله على كل شئ قدير .

**الحادی و الثلاثون** ما رواه الشيخ قطب الدين الراوندي في كتاب الخرايج و الجرايح في الباب الاول في معجزات رسول الله صلى الله عليه وآله قال : ومنها ان أبا جعفر عليه السلام قال : ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال : لما اسرى بي نزل علي جبرئيل بالبراق الى أن قال : فركب و توجه نحو بيت المقدس فاستقبل شيخاً فقال له جبرئيل : هذا ابوك ابراهيم ، فثنى

**سی ۴۱ :** طبرسی در احتجاج در مباحث حضرت صادق (ع) بایکی از یهینان نقل میکند کہ آن مرد گفت : خوب بود خدا هر سال بعضی از مردگان را زنده کند تا ما بیرسیم آنان کہ مردند بچه سرنوشتی دچار شدند ، حضرت فرمود : بسیاری از مردگان زنده شده اند ، از جمله اصحاب کھف . . . و همچنین ارمیای پیغمبر کہ چون خرابه های بیت المقدس و اطراف را - کہ بدست بخت نصر خراب شده بود - دید ، گفت : چگونه خدا مردم اینجا را کہ مرده اند زنده میکند ؟ خدا او را میراند و پس از صد سال زنده اش کرد ، بچشم خود دید کہ چگونه اعضایش بهم می پیوندند و مفاصلش بگوشت پوشیده میشود ، و رگهایش بهم وصل میگردد ، تا چون بدن تکمیل شد و برخاست نشست گفت : میدانم خدا بر هر چیز توانا است .

**سی و یکم :** قطب راوندي در خرائج ، در معجزات پیغمبر (ص) میگوید : و از جمله اینکه حضرت باقر (ع) روایت میکند کہ پیغمبر (ص) فرمود : شب معراج جبرئیل بابر اقی نازل شد . . . سوار شدم و بطرف بیت المقدس رفتیم ، به پیر مردی بر خوردیم کہ جبرئیل گفت : این پدرت حضرت ابراهیم است ، خواستم پیاده شوم ، جبرئیل گفت : سوار باشید ، سپس خدا

رجله و همّ بالنزول فقال له كما أنت فجمع ما شاء الله من الانبياء في بيت المقدس فاذا ن جبرئيل فتقدم رسول الله ﷺ فصلّى بهم «الحديث» .

**الثاني والثلاثون** ما رواه الراوندي في الباب المذكور عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « فان كنت في شك مما أنزلنا إليك فاسأل الذين يقرؤون الكتاب من قبلك » قال : هؤلاء الانبياء الذين جمعوا ليلة الاسرى « فلا تكونن من الممترين » قال : فلم يشك رسول الله ﷺ ولم يسأل .

**الثالث والثلاثون** ما رواه الراوندي ايضاً في الخرايج و الجرايج في الباب الثامن في معجزات الباقر عليه السلام عن الصادق عليه السلام . و ذكر حديث قدوم الباقر و الصادق عليهما السلام على هشام بن عبد الملك بالشام و سؤال عالم النصراني وما امتحن به الباقر عليه السلام الى أن قال : أخبرني عن اللذين ولدا في ساعة واحدة و ماتا في ساعة واحدة ، عاش أحدهما مائة و خمسين سنة و عاش الاخر خمسين سنة من كانا و كيف قصتهما ؟ فقال الباقر عليه السلام : هما عزيزو عذرة أكرم

عدهای از پیمبران را در بیت المقدس حاضر کرد ، جبرئیل اذان گفت و من جلو ایستاده نماز گزاردم و دیگران اقتدا کردند « تا آخر حدیث » .

**سی و دوم** : باز راوندی در همان باب در تفسیر این آیه : « اگر در آنچه بر تو نازل کرده ایم شك داری ، از آنان که پیش از تو کتاب ( آسمانی ) میخوانده اند پرس ، سوره یونس آیه ۹۴ » از حضرت باقر (ع) نقل میکند که فرمود : مراد از آن اشخاص انبیاء است ، که خدا شب معراج جمعشان کرد ، ( و خطاب شد ) از شك آوردن مباش ، پیغمبر هم نه شك داشت و نه از آنان پرشی کرد .

**سی و سوم** : باز هم راوندی در معجزات حضرت باقر (ع) نقل میکند که حضرت صادق (ع) در نقل ورودشان بر هشام و مطالبی که آن عالم نصرانی برای امتحان حضرت باقر (ع) پرسید ، میفرماید : پرسید : آن دو نفر که بودند که در يك ساعت متولد شدند ، در يك ساعت مردند ، و یکی صد و پنجاه سال عمر کرد ، دیگری پنجاه سال ؟ قصه آنان چگونه بوده فرمود : اینها عزیز و عذره بودند که خداوند عزیر را کرامت پیمبری داد و بیست ساله از دنیا

الله عزيراً بالنبوة عشرين سنة ، وأماته مائة سنة ، ثم أحياه فعاش بعدها ثلثين سنة و  
ماتا في ساعة واحدة ، فخر الشيخ مغشياً عليه «الحديث» .

**الرابع والثلاثون** مارواه الراوندى أيضاً فى الخرايج والجرايج فى اعلام النبى  
والائمة عليهم السلام عن على بن حسان عن عبد الرحمن بن كثير الهاشمي عن أبى عبد الله  
عليه السلام قال خرج أمير المؤمنين عليه السلام يريد صفين فلما عبر الفرات وقرب من الجبل وحضر  
وقت صلوة العصر فتوضأ واذن ، فلما فرغ من الاذان انفلق الجبل عن هامة بيضاء  
ولحية بيضاء ووجه أبيض ، فقال : السلام عليك يا أمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته ،  
مرحباً بوصى خاتم النبيين ، فقال : وعليك السلام يا أخى شمعون بن حيون الصفا  
وصى روح القدس عيسى بن مريم كيف حالك ؟ قال : بخير يرحمك الله ثم ذكر ما تكلم  
به شمعون عليه السلام من الشهادة بانهم على الحق والترغيب فى الجهاد ونصرة على  
عليه السلام ثم التام الجبل عليه ، و خرج امير المؤمنين عليه السلام الى القتال فسئل عمار بن  
ياسر ومالك الاشتر وهاشم بن أبى الوقاص وأبو ايوب الانصارى وقيس بن سعد  
الانصارى وعمر بن الحمق وعبادة بن الصامت عن الرجل ؟ فأخبرهم انه شمعون

رفت ، وبس از صد سال زنده شد ، سى سال ديگر هم زند گى کرد و دريك ساعت با برادرش  
مردند پير نصرانى از شنيدن اين جواب غش کرد و روى زمين افتاد «تا آخر حديث» .

**سى و چهارم** : بازم راوندى در خرائج از عبد الرحمن بن كثير نقل ميكند كه حضرت  
صادق (ع) فرمود : وقتى كه امير المؤمنين (ع) در سفر صفين از فرات گذشت و بان كوه نزديك  
شد وقت نماز عصر رسيد ، وضو گرفت ، و اذان گفت ، چون اذان تمام شد كوه شكافته شد ،  
مردى با سر ورش سفيد ، و روى سفيد از شكاف كوه بيرون آمد و گفت : السلام عليك يا  
امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته ، آفرين بروصى ختم پيغمبران ، حضرت فرمود : وعليك  
السلام ، اى شمعون بن حيون صفا وصى عيسى بن مريم ، حالت چو ن است ؟ عرض كرد :  
خدايت رحمت كند ! خوب است ، سپس كلمات شمعون را - كه بحقا نيت امير المؤمنين (ع)  
شهادت داد ، و در جهاد و نصرت آنجناب تحريمى كرد - نقل ميكند و مي فرمايد : سپس كوه  
بهم آمد و امير المؤمنين آماده جنگ شد ، عمار ياسر و مالك اشتر ، و هاشم بن ابو وقاص  
و ابو ايوب انصارى ، و قيس بن سعد و عبادة بن صامت پ رسي دند اين مرد كه بود ؟ فرمود شمعون

بن حیون الصفا وصی عیسی علیهما السلام ، و كانوا یسمعون کلامه فازدادوا بصیرة فی الجهاد معه «الحديث» .

#### الخامس والثلاثون مارواه الراوندى ایضا نقلا من کتاب بصائر الدرجات

لمحمد بن الحسن الصفار عن علي بن الحسن بن فضال عن ابيه عن علي بن يحيى المكفوف عن محمد بن زياد عن عطية الا بزارى انه قال : - طاف رسول الله ﷺ بالكعبة فاذا آدم بعذاء الركن اليماني فسلم عليه ، ثم انتهى الى الحجر فاذا نوح وهو رجل طويل فسلم عليه .

#### السادس والثلاثون مارواه الراوندى ایضاً نقلاً عن الصفار عن الحسن بن

علي بن عبدالله عن علي بن حسان عن عبد الرحمن بن كثير عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ان علياً عليه السلام لماعبر الفرات يريد صفين انفلق الجبل عن هامة بيضاء و هو يوشع بن نون .

#### السابع والثلاثون مارواه الراوندى في كتاب الموازة بين المعجزات الذي

ألحقه و اضافہ الى كتاب الخرايج و الجرايح قال : قال الصادق عليه السلام : ان الله رد على أيوب أهله و ولده الذين هلكوا الى ان قال : و كذلك عزيز لما أماته الله ماء

بن حیون صفا وصی حضرت عیسی بود ، این عده هم چون سخنان او را شنیدند بصیرتشان در جهاد در رکاب آن حضرت زیاد شد «تا آخر حدیث» .

#### سی و پنجم : بازهم راوندی از عطیه نقل میکند که پیغمبر (ص) در حال طواف کعبه

برابر رکن یمانی ناگهان حضرت آدم را دید سلامش کرد ، چون بحجر الاسود رسید نوح را که مردی بلند بالا بود دید و سلامش کرد .

#### سی و ششم : بازهم راوندی از عبد الرحمن بن کثیر نقل میکند که حضرت صادق (ع)

فرمود : وقتی که علی (ع) بقصد صفین از فرات عبور کرد کوه شکافته شد و یوشع بن نون باموی سفید از شکاف کوه بیرون آمد .

#### سی و هفتم : بازهم راوندی در کتاب موازات میگوید : حضرت صادق (ع) فرمود

خداوند زن و فرزند ایوب را که مرده بودند بوی بر گرداند ..... و عزیر را میراند و پس از صد سال زنده کرد ، در صورتی که مقدار شیرى که همراه داشت تغییر نکرده بود و

عام وكان معه اللبن لم يتغير وكان معه حماره لم يتغير ، وكذلك طامر عزير على قرية خاوية على عروشها الى ان قال : فأحياهم الله وهم الوف وبعثه اليهم رسولا وعاش سنين «الحديث» .

**الثامن والثلاثون** ما رواه الراوندى في كتاب الموازية ايضاً مرسلًا قال : ان عيسى كان له معجزات كثيرة لم يكن اليهود ينظرون فيها فيؤمنوا بها ، فسأله أن يحيى لهم سام بن نوح فأتى قبره وقال : قم يا سام باذن الله فانشق القبر فأعاد الكلام فخرج لكواعاد الكلام فخرج فقال له المسيح : أيما أحب اليك تبقى أو تعود ؟ فقال : ياروح الله بل أعود لاجل لذة الموت في جوفي الى هذا اليوم .

**التاسع والثلاثون** ما رواه رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في اوائل كتاب الغيبة مرسلًا قال : وقد كان من أمر صاحب الحمار الذي نزل بقصة القرآن وأهل الكتاب يروون أنه كان نبياً فأماته الله مائة عام ثم بعثه .

**الاربعون** ما رواه الشيخ ايضاً في أواخر كتاب الغيبة معلقاً عن محمد بن عبد الله

الاعش هم بهمان حال بود ، ونيز عزير چون بقریه ای رسید که سقفهایش روی هم ریخته بود خدا همه آن مردم را - که هزاران نفر بودند زنده کرد و او را پیغمبر آنان قرارداد ، سالیانی هم زندگی کرد «تا آخر حدیث» .

**سی و هشتم** : باز هم راوندی در کتاب موازات میگوید : عیسی معجزات زیادی داشت اما یهودیان حاضر نبودند توجه کنند و ایمان آورند ، تا از او خواستند که سام پسر نوح را زنده کند ، عیسی آمد بر سر قبر سام و گفت : ای سام باذن خدا برخیز ، قبر شکافته شد ، باز جمله را تکرار کرد ، بدن حرکت کرد ، بار سوم که گفت بیرون آمد ، فرمود میخواهی بمانی یا برگردی ؟ عرض کرد : یاروح الله ؛ بر میگردم ، چون هنوز گزش و فشار مرگ را در خود حس میکنم .

**سی و نهم** : شیخ طوسی در اوائل کتاب غیبت میفرماید : صاحب الاغ راهم - که خدا در قرآن قصه اش را بیان میکند و بنقل اهل کتاب پیغمبر بوده - خدا میراند و پس از صد سال زنده اش کرد .

**چهارم** : باز شیخ طوسی در آخرهای کتاب غیبت از ابو بصیر نقل میکند که گفت :



بن جعفر الحمیری عن أبیه عن یعقوب بن یزید عن علی بن الحکم عن حماد بن عثمان عن أبی بصیر قال : سمعت أبا عبد الله علیه السلام يقول : مثل أمرنا فی کتاب الله مثل صاحب الحمار ، أماته الله مائة عام ثم بعته .

**الحادی والاربعون** ما رواه الشيخ ایضاً فی آخر کتاب الغیبة معلقاً عن محمد بن عبد الله الحمیری عن أبیه عن جعفر بن محمد الکوفی عن اسحق بن محمد عن القاسم بن ربیع عن علی بن الخطاب عن مؤذن مسجد الاحمر قال : سألت أبا عبد الله علیه السلام هل فی کتاب الله مثل القائم ؟ قال : نعم آیه صاحب الحمار ، أماته الله مائة عام ثم بعته .

**أقول :** المراد بالقائم هنا معناه اللغوی یعنی من قام بالامر ویكون مخصوصاً بمن عدی المهدی علیه السلام ، ویحتمل الحمل علی المشابهة من بعض الوجوه ، فان کلا منهما غاب مدة ثم ظهر و ان کان أحدهما مات و الآخر لم یمت ، أو المراد بالموت أعم من المجازی و الحقیقی ، فان أحدهما مات و الآخر مات ذکره لطول غیبه .

**الثانی والاربعون** ما رواه الحسن بن سلیمان بن خالد القمی نقلاً من کتاب

شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : مثل کار ما در قرآن مثل صاحب الاغ است که خدا وی را میراند و پس از صد سال زنده کرد .

**چهل و یکم :** باز هم شیخ در آخر کتاب غیبت از علی بن خطاب مؤذن مسجد احمر نقل میکند که گفت : از حضرت صادق (ع) پرسیدم : مثل قائم در قرآن هست ؟ فرمود : آری ، همان آیه صاحب الاغ است که خدایش میراند و بعد از صد سال زنده کرد .

**مؤاف گوید :** اینجا مراد از قائم معنای لغوی است ، یعنی آنکس که بکار هدایت خلق قیام کند ، و این مخصوص بغیر حضرت مهدی (ع) است ، گرچه احتمال هم دارد مراد حضرت قائم باشد ، و غرض تشبیه در بعض جهات یعنی ظاهر شدن بعد از غیبت باشد . اگرچه غیبت یکی بر گ بوده و دیگری بغیر مرگ ، و یا اینکه مراد از مرگ : اعم از حقیقی و مجازی باشد ، که آن صاحب الاغ حقیقه مرده ، و حضرت قائم (ع) از طول زمان غیبت نامش میمیرد .

**چهل و دوم :** (این همان حدیث پنجاه و سوم باب پنجم است) .

مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن الحسين بن علوان عن محمد بن داود العبدی عن الاصمغ بن نباتة ان ابن الكوا قام الى أمير المؤمنين عليه السلام فقال : ان أبا المعمر يزعم انك حدثته انك سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : قد رأينا وسمعنا برجل أكبر سنّاً من أبيه ؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام ان عزيزاً خرج من أهله وامراته في شهرها وله يومئذ خمسون سنة ، وأماته الله مائة عام ثم بعثه ورجع الى أهله واستقبله ابنه وهو ابن مائة سنة ورد الله عزيزاً الى الذي كان به «الحديث» .

**الثالث والاربعون** ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر ابن بابويه في كتاب التوحيد في باب الرد على الثنوية والزندقة قال : حدثنا أحمد بن الحسن القطان عن أحمد بن يحيى عن بكر بن عبدالله بن حبيب عن أحمد بن يعقوب بن مطر عن محمد بن الحسن بن عبدالعزيز الاجذب عن أبيه عن طلحة بن زيد عن عبدالله بن عبيد عن أبي معمر السعداني عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث طويل ان الله قال لموسى : ان أردت ان تراني في الدنيا فانظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف تراني ، فابدى الله سبحانه بعض آياته للجبل وتجلّى ربنا للجبل ، فتقطع الجبل فصار رميماً وخر موسى صعباً ، ثم أحياه الله وبعثه فقال : سبحانه تبت اليك «الحديث» .

**الرابع والاربعون** ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في كتاب

**جهل وسوء** : شيخ صدوق در کتاب توحید در حدیثی طولانی از سعدانی نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : بحضورت موسی خطاب شد : اگر میخواستی در دنیا مرا به بنی باین کوه نظر کن ، اگر جای خود ثابت ماند مرا خواهی دید آنگاه خداوند پاک یکی از آیات خویش را بر کوه ظاهر کرد ، و بکوه جلوه کرد ، کوه باره باره شد و خاکستر گشت ، موسی بیهوش افتاد ، سپس خدا زنده اش کرد ، عرض کرد : تو پاک و منزهی ، من بسوی تو باز گشتم «تا آخر حدیث» .

**جهل و چهارم** : بازم شيخ صدوق در مجلس شصت و نهم کتاب امالی از عبدالرحمن

الامالی فی المجلس التاسع والستین عن الحسین بن محمد بن سعید الهاشمی عن فرات بن ابراهیم بن فرات الکوفی عن محمد بن علی بن أحمد بن علی الهمدانی عن الحسین بن علی الشامی عن ابيه عن ابي جریر عن عطاء الخراسانی عن عبد الرحمن بن غنم عن محمد بن علی الباقر عليه السلام قال : أتى جبرئیل الى رسول الله صلى الله عليه وآله بدابة فوق الحمار ودون البغل ، فركب ثم مضى حتى انتهى الى بيت المقدس فدخله ثم أم رسول الله صلى الله عليه وآله في بيت المقدس سبعين نبياً ثم صعد السماء فمر على شيخ فقال : من هذا يا جبرئیل ؟ قال : أبوك ابراهیم ، ثم مضى فمره شيخ فقال : من هذا يا جبرئیل ؟ قال : أبوك آدم ، ثم مضى فمر بموسى بن عمران ، ثم ذكر ما جرى بينهما من الكلام في فرض الصلوة وغيره ، ثم مضى فمر على ابراهیم وذكر ما جرى بينهما من الكلام «الحديث» .

**الخامس والاربعون** ما رواه الشيخ الجليل علی بن محمد الخزاز القمی فی کتاب الکفایة فی باب ما جاء عن جعفر بن محمد عليه السلام قال : حدثنا الحسین بن علی أبو عبد الله قال : حدثنا هارون بن موسى عن محمد بن الحسن عن الصفار عن يعقوب بن يزيد عن ابن أبي عمير عن هشام عن أبي عبد الله الصادق عليه السلام فی حديث طويل

بن غنم نقل میکند کہ حضرت باقر (ع) فرمود : جبرئیل ، چهاربائی بزرگتر از الاغ و کوچکتر از استرخد مت حضرت رسول (ص) آورد حضرت سواد شد و رفت تا به بیت المقدس رسید وارد مسجد شد و هفتاد و نهم پست سرش نماز گذاشتند ، سپس با آسمان رفت ، به پیر مردی برخورد فرمود : جبرئیل ! این کیست ؟ عرض کرد : پدرت ابراهیم است . از آنجا گذشت به پیر مرد دیگری رسید ، پرسید : این کیست ؟ عرض کرد : پدرت آدم است ، از آنجا گذشت بموسی بن عمران رسید - سپس گفتگوی آنها را درباره وجوب نماز و غیره نقل میکند و میفرماید : - از آنجا گذشت بحضرت ابراهیم رسید ، و گفتگوی آنان را نقل میکند «تا آخر حدیث» .

**چهل و پنجم** : علی بن محمد خزاز قمی در کتاب کفایہ در باب «روایات از حضرت صادق (ع)» از هشام نقل میکند کہ حضرت صادق (ع) - در حدیثی طولانی - فرمود : مگر کلام خدا را نشنیده اید کہ میفرماید : «چشمها اورانه بیند ، و او چشمها رامی بیند ، انعام : ۱۰۳»

قال : أَلَمْ تَسْمَعُوا إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى : « لَا تَدْرِكُهُ الْبَصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْبَصَارَ » وَقَوْلُهُ تَعَالَى : « لَنْ تَرَانِي وَلَكِنْ أَنْظُرْ إِلَى الْجَبَلِ فَإِنْ اسْتَقَرَّ مَكَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِي فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَخَرَّ مُوسَى صَعْقًا » أَيْ مَيِّتًا « فَلَمَّا أَفَاقَ » وَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ رُوحَهُ « قَالَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ » الْحَدِيثُ .

**المادس والاربعون** مارواه الحافظ البرسی فی آخر کتابه ان أمير المؤمنين عليه السلام : اذا وضعتما نبي في لحدی فصلیار کعتین ثم انظر اما يكون فلما وضعاء فعلا ما أمرهما و نظرا فاذا آدم و نوح و رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يتحدّثون مع أمير المؤمنين ، و وجد الزهراء و حوا و مريم و آسية ينحن على أمير المؤمنين ويندبونه .

**أقول :** و الا حادیت فی هذا المعنى كثيرة و فی هذا القدر بل فی بعضه كفاية انشاء الله تعالى ، و قد عرفت ان أحاديث هذا الباب و الذى قبله دالة على مضمون واحد و ذكرت السبب الباعث على قسمتها الى بابین ، فاذا ضمنت هذه الاحاديث بعضها الى بعض مع أحاديث الباب الرابع ، حصل اليقين عندك و عند كل منصف بصحة

ونیر (موسی) میفرماید : « مرا نه بینی ، ولكن این کوه را بنگر ، اگر بجای خود برقرار ماند مرا خواهی دید ، آنگاه چون خدایش بر کوه جلوه کرد ، آنرا هوار کرد و موسی بهوش - یعنی بی جان و مرده - افتاد ، سپس چون بهوش آمد - و خدا روحش را بر گرداند - عرض کرد : تو پاک و منزهی ؛ من بسوی تو باز گشتم ، اعراف ۱۴۳ » تا آخر حدیث .

**جهل و شجهم :** حافظ رجب برسی در آخر کتابش نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) بحسن و حسین (ع) فرمود : وقتی که مرا در قبر نهادید دو رکعت نماز بگذارید به بینید چه میشود ؟ چون حسن و حسین پدر را در قبر گذاشتند و نماز خواندند دیدند آدم و نوح و یغمبر صلی الله علیه و آله با آنجناب گفتگو میکنند ، حضرت زهرا و حوا ، و مريم و آسية برایش نوحه سرائی و گریه میکنند .

**مؤلف گوید :** در این زمینه حدیث بسیار است ، و همین قدر بلکه کمتر از این هم کفایت میکند قبلا هم گفتیم که مضمون احادیث دو باب اخیر یکی است ، و سبب دو باب کردن و اتد کردادیم اگر این حدیثها با احادیث باب چهارم ضمیمه شود هر با انصافی بصحت

الرجعة فكيف اذا انضم الى ذلك ما يأتي ان شاء الله تعالى .

وليت شعري أي عاقل يشك في تواتر هذه الاحاديث ويجوز الكذب على جميع رواتها وأي مطلب من مطالب الاصول والفروع يوجد فيه أكثر من هذه النصوص الكثيرة الصريحة المتعاضدة المتظافرة وقد ظهر من هذه الاحاديث ان الرجعة قد وقعت في الامم السالفة في اوقات كثيرة جداً وفي الانبياء والاصياء والملوك السابقين ، بل يظهر منها ان جميع الانبياء السابقين قد رجعوا الى الدنيا بعد موتهم ، وجميع بنى اسرائيل ايضاً رجعوا بعد قتل بخت نصر ايهاهم ، وان كثيراً من الانبياء رجعوا الى الدنيا وبقوا مدة طويلة ، يدعون الناس الى دين الله كعزير وارميا وموسى وغيرهم ، وان ذال القرنين رجع الى الدنيا مرتين وملك مشارق الارض ومغاربها و بقي مدة طويلة و سنين كثيرة يدعون الناس الى الله سبحانه ، وانه قد رجع مرة واحدة سبعون ألف رجل بعد موتهم وعاشوا مدة طويلة ، ورجع مرة اخرى خمسة وثلاثون ألفاً بعد موتهم ، ورجع مرة اخرى سبعون ألف بيت ، ويحتمل ان يكونوا سبعمئة ألف انسان او أكثر فأحياهم الله بعد موتهم وعاشوا مدة طويلة ، وكل ذلك ثابت بروايات العامة

رجعت يقين ميکنند تا چه رسد که ساير روايات گذشته و آينده هم اضافه شود .

ايكاش ميدانستم کدام عاقل دو تواتر اين همه حديث شك ميکند و احتمال ميدهد همه راويان اينها را دروغ گفته باشند ؟ کداميك از مطالب اصول يا فروع دين بيش از اين ، حديث صريح و فراوان دارد ؟ ضمناً از اين احاديث معلوم شد که : در اتمهای گذشته ، در مواقع بسياری رجعت واقع شده ، در پيبران و اوصيا و پادشاهان شان هم بوده ، بلکه همه انبياء بعد از مرگ دنيا برگشتند ، و همه بنی اسرائيل پس از واقعه بخت نصر زنده شدند ، بسياری از پيبران مانند عزير ، ارميا ، موسی وغيره مدتی در دنيا ماندند و مردم را دعوت کردند ، ذوالقرنين دو مرتبه برگشت ؛ و سلطنت شرق و غرب يافت ، مدتی در ازهم زندگي کرد و بهدايت مردم پرداخت ، در يك مرتبه هفتاد هزار نفر پس از مرگ زنده شدند و مدت درازی هم در دنيا بودند ، در مرتبه ديگري سي و پنج هزار نفر و در دفعه ديگر هفتاد هزار خانوار زنده شدند ، که شايد اين هفتاد هزار خانوار هفتصد هزار نفر يا بيشتر بوده اند ، اينها همه

والخاصة موافق للقرآن في آيات كثيرة جداً كما عرفت، فلا بد من وجود مثل ذلك في هذه الامة بمقتضى الاحاديث السالفة وغيرها والله الموفق .

## الباب السابع

في اثبات ان الرجعة قد وقعت في هذه الامة في الجملة ليزول بها استبعاد

الرجعة الموعود بها في آخر الزمان ويدل على ذلك أحاديث

الاول مارواه رئيس المحدثين ابو جعفر بن بابويه في كتاب عيون الاخبار في باب ذكر مجلس الرضا عليه السلام مع أهل الاديان بالسند السابق في الحديث الثاني من الباب الخامس عن الرضا عليه السلام انه قال : لقد اجتمعت قريش الى رسول الله ﷺ فسأله ان يحيى لهم موتاهم ، فوجه معهم علي بن ابي طالب عليه السلام فقال له : يا علي اذهب الي الجبانة فناد هؤلاء الرهط الذين يسألون عنهم بأعلى صوتك : يا فلان ويا فلان يقول لكم محمد : قوموا باذن الله، فقاموا ينفضون التراب عن رؤسهم فأقبلت قريش تسألهم عن أمورهم «الحديث» ورواه الطبرسي مرسل في الاحتجاج .

الثاني ما رواه ابن بابويه أيضاً في عيون الاخبار في باب استسقاء المأمون بالرضا عن محمد بن القاسم المفسر عن يوسف بن محمد بن زياد وعلي بن محمد بن سيار عن أبويهما

بروايتهما سني وشيعه ثابت شده و قبلاً گفتیم که آیات بسیاری از قرآن هم با آنها موافق است بنابراین بمقتضای حدیثهای سابق و غیره باید در این امت هم نظیر آنها باشد .

## باب هفتم

در اثبات اینکه در این امت هم اجمالاً رجعت واقع شده ، تا آن رجعتی را که در آخر الزمان وعده داده اند بعید نشمارند ، دلیل این موضوع هم حدیثهایی است .  
اول : (همان حدیث دوم باب پنجم است که در آخرش زنده شدن مردگان بامر پیغمبر (ص) مذکور است) .

دوم : شیخ صدوق در کتاب عیون در باب «استسقاء مأمون بحضرت رضا (ع)» از محمد بن زیاد و محمد بن سيار از حضرت عسکری از پدران بزگوارش (ع) روایت میکند که چون

عن الحسن بن علی العسکری عن آبائه عن الرضا علیه السلام انه استسقى للناس و ظهر للناس من اعجازه واجابة دعائه و اخباره بما يكون و غیر ذلك ما حمل بعض أعدائه علی ان أخذ رخصته من المأمون لمجادلته ، فكلّمه كلاماً طويلاً فی مجلس عام من جملة ان قال يا بن موسى لقد عدوت طورك و تجاوزت قدرك ان بعث الله مطراً أفدره لوقته كانك قد جئت بمثل آية الخليل لما أخذ رؤس الطير بيده و دعا اعضاءها التي كان فرقها علی الجبال فأتينه سعيّاً ، و تركب علی الرؤس و خفقن و طرن باذن الله ، فان كنت صادقاً فيما توهم فاحي هذين وسلطهما عليّ وأشار الى اسدين مصورين علی مسند المأمون فغضب علی بن موسى الرضا علیه السلام و قال : دونكما الفاجر فافترساه ولا تبقياله عيناً ولا اثرأ ، فوثبت الصورتان وصارتا أسدين فقتنوا الرجل ورضاه و هشماه وأكلاه ولحساده ؛ والقوم ينظرون متحيرين ، فلما فرغا منه اقبلا علی الرضا علیه السلام وقالوا : يا ولي الله في أرضه فما تأمرنا أن نفعل بهذا يشير ان الى المأمون ؟ فغشى علی المأمون مما سمع منهما الى أن قال : فقال عودا الى

حضرت رضا (ع) دعای باران کرد ، در اثر ظهور معجزات و مستجاب شدن دعا و خبرهای غیبی آنجناب و غیره یکی از دشمنان از مأمون اجازه خواست که با آنحضرت مجادله و مباحثه کند ، و در مجلس عمومی حرفهای بسیاری بوی زد ، از جمله گفت : پسر موسی ! تو از اینکه خداوند بارانی را که تقدیر کرده بود بوقت خود فرستاد ؛ پا از حد خود فراتر نهاده ، و از قدر خویش تجاوز کرده ای ، مثل اینکه معجزه ابراهیم خلیل آورده ای که سر مرغان را بدست گرفت و اعضاء آن را که پراکنده کوهها کرده بود خواند همه شتابان آمدند و با سرها ترکیب شدند و باذن خدا پرواز کردند ، اگر راست میگوئی این دو صورت شیر را که در مسند مأمون نقش شده ، زنده گردان و بر من مسلط کن ، حضرت خشمگین شد و بعکسها رو کرده فرمود : این بیدین را بگیر و بدردید ، و اثری از او نگذارید ، نقشها بصورت دو شیر شده هستند مردک را گرفتند بزمین کوبیدند ، و دریدند و خوردند ، خونس را هم لیسیدند در حالیکه مردم با حیرت نگاه میکردند ، چون فارغ شدند بحضرت رضا رو کرده گفتند : یا ولی الله در باره این مأمون چه دستور میفرماید ؟ مأمون از شنیدن این سخن غش کرد

مقرر كما فعاد الى المسند ، وصارتا صورتين كما كانتا «الحديث» .

**الثالث** ما رواه الكليني في باب المسئلة في القبر عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين السعيد عن القاسم بن محمد عن علي بن أبي حمزة عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ان الميت اذا خرج من بيته شيعة الملائكة الى القبر ، و يدخل عليه في قبره منكر ونكير ، فيلقيان فيه الروح الى حقويه فيقعدانه فيسئلانه ثم ذكر المسئلة والسؤال والجواب وذكر في الكافر نحو ذلك .

**اقول :** و في معناه احاديث كثيرة وهذه رجعة في الجملة و حيوة بعد الموت قبل القيامة او نظير للرجعة ، يزول بها الاستبعاد ، و في باب ان الميت يزور أهله احاديث قريبة من هذا المعنى .

**الرابع** ما رواه الكليني ايضا في باب مولد أمير المؤمنين عليه السلام عن محمد بن يحيى عن سلمة بن الخطاب عن عبدالله بن محمد عن عبدالله بن القاسم عن عيسى بن شلقان قال : سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول : ان امير المؤمنين عليه السلام كان له خولة في

.... فرمود : بجای خود برگردید باز بسند برگشتند و بحالت سابق درآمدند تا آخر حدیث .

**سوم :** کلینی در باب «سؤال قبر» از ابو بصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود هنگامی که میت از خانه بیرون برند ملائکه تا قبر دنبالش میروند ، وقتی که در قبرش نهادند ، نکیر و منکر وارد میشوند ، روح را تا کمر او میفرستند ، او را میشناسند و پرسشهایی میکنند سپس سؤال و جوابها را نقل میکنند و درباره کفار هم نظیر آن را میفرماید .

**مؤلف گوید :** در این زمینه حدیثهای بسیاری هست ، و این خود اجمالا رجعتی است بعد از مرگ و پیش از قیامت ، و یا نظیر رجعت است که استبعاد زنده شدن مرده را رفع میکند ، و در باب آمدن مردگان بزیارت کسان خویش هم احادیثی قریب ، باین مضمون وارد شده .

**چهارم :** باز هم کلینی در باب «مولد امیر المؤمنین (ع)» از عیسی بن شلقان نقل میکند که گفت شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : امیر المؤمنین (ع) در قبیله بنی مخزوم همشیره زادگانی داشت ، روزی یکی از آنان آمد و عرض کرد : دایی جان ! برادر من مرده و سخت



بنی مخزوم و ان شاباً منهم أتاه فقال له : یا خالی ان أخي مات وقد حزنت علیه حزناً شديداً قال : فقال له : تشتهي أن تراه ؟ قال : بلى ، قال : فأرني قبره ، قال فخرج معه برده رسول الله ﷺ متزراً بها ، فلما انتهی الى القبر تلملمت شفتاه ثم ركضه برجله فخرج من قبره و هو يقول بلسان الفرس «الحديث» .

**الخامس** مارواه الكليني ايضاً في باب مولد أبي الحسن موسى عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد عن علي بن الحكم عن عبدالله بن المغيرة قال : مر العبد الصالح عليه السلام بامرأة بمنى وهي تبكى وحولها صبيان لها ييكون وقد ماتت لها بقرة فدنا منها وقال : ما يبكيك يا امة الله ؟ قالت : ان لنا صبيانا يتامى وقد كانت لنا بقرة معيشتى ومعيشة صبيانى كانت منها وقد ماتت قال : أتحبين ان أحيينها لك ؟ فإلهمت أن قالت : نعم ، فتنحى وصلى ركعتين ثم رفع يده هنيئة و حرّك شفتيه ثم قام فصوت بالبقرة فذخسها نخسة وضربها برجله ؛ فاستوت على الارض ، فلما نظرت المرأة الى البقرة صاحت وقالت : عيسى بن مريم ورب الكعبة : فخالط الناس وصار بينهم ومضى عليه السلام .

بر او اندوه گينم فرمود ميخواهي او را ببيني عرض كرد آري فرمود : قبرش را بمنما ، سپس حله پيغمبر (ص) را بكم ربست و باهم بر سر قبر رفتند اند كي لبان مقدسش را حرکت داد و پا بغير زد مرده از قبر بيرون آمد و بنا كرد بزبان فارسي سخن گفتن «تا آخر حديث» .

**پنجم :** بازم کليني در باب «مولد حضرت كاظم (ع)» از عبدالله بن مغيرة نقل ميكنند كه : حضرت موسى بن جعفر (ع) در منى ديد زني گاوش مرده نشسته گريه ميكند و كودكانش هم اطرافش ميگريند ، نزديك رفت و فرمود : بنده خدا ! چرا گريه ميكني ؟ عرض كرد : كودكان يتيمي دارم ، گاوي داشتم كه زندگي ما را اداره ميكرد ، اينك مرده ، فرمود : ميخواهي زنده اش كنم ؟ به دل زن الهام شد ، گفت آري ، حضرت كناري رفت دو ركعت نماز گراشت ، واند كي دست برداشت و دعا كرد ، سپس برخاست گاو راهي كرد ، و سيخي بپهلوش زد و پاى مبارك بآن زد ، برخاست ايستاد ، چشم زن كه بگاو افتاد فرياد زد و گفت : بخداي كميه ! اين عيسى بن مريم است ، حضرت خود را لا بلاي جمعيت مخفي كرد و تشریف برد .

ورواه الصفار في بصائر الدرجات في باب ان الائمة عليهم السلام احيوا الموتى عن أحمد بن محمد مثله .

ورواه الراوندي في الخرايج و الجرايج . و رواء على بن عيسى في كشف الغمة نقلا عن الراوندي نحوه .

**السادس** مارواه الكليني في أوایل الروضة عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد و عن علي بن ابراهيم عن أبيه جميعاً عن الحسن بن محبوب عن عبد الله بن غالب عن أبيه عن سعيد بن المسيب عن علي بن الحسين عليه السلام في حديث طويل قال : يا بن آدم ان أجلك أسرع شيء إليك ، وكان قد أوفيت أجلك و قبض الملك روحك و صرت الى قبرك وحيداً ، فرد إليك روحك و اقتحم عليك ملكان ، ثم ذكر ما يقع بينه و بينهما من السؤال و الجواب .

ورواه ابن بابويه في الامالي في المجلس السادس والسبعين عن ابيه عن عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن عبد الله بن غالب الاسدي عن أبيه عن سعيد بن المسيب عن علي بن الحسين عليه السلام مثله .

**السابع** مارواه أبو علي الحسن بن الشيخ أبي جعفر الطوسي في الامالي باسناده عن جعفر بن محمد عليه السلام قال : مر أمير المؤمنين عليه السلام بالمقابر فسلم عليهم ثم قال : السلام

این حدیث را صفار هم در باب «مردۀ زنده کردن ائمه (ع)» بهمین نحو روایت میکنند . و راوندی نیز در خرائج و علی بن عیسی هم در کشف الغمة نقل میکنند .

**ششم** : باز هم کلینی در اوائل روضة کافی در حدیثی طولانی از سعید بن مسیب نقل میکنند که حضرت سجاد (ع) فرمود : ای پسر آدم ! مرگ از هر چیز بتو نزدیکتر است ، طولی نمیکشد که عمرت سر آید و فرشته جانت را بگیرد و تنها وارد قبر شوی ، آنجا روح بر گردد و دو ملک وارد شوند ، سپس سؤال و جواب فرشتگان را بیان میفرماید .

این حدیث را صدوق هم در مجلس هفتاد و ششم امالی از سعید بن مسیب بهمین نحو روایت میکنند .

**هفتم** : فرزند شیخ طوسی در «امالی» از حضرت صادق (ع) روایت میکنند که فرمود : امیر المؤمنین (ع) بقبرستانی گذشت ، بر مردگان سلام کرد ، فرمود سلام بر شما ای ساکنان

علیکم یا اهل التربة ان المنازل قد سکنت ، وان الاموال قد قسمت : الی أن قال : فأجابه هاتف یسمع صوته ولا یرى شخصه : علیکم السلام یا امیر المؤمنین و ذکر الکلام الذی جرى بینهما وان جمیع الحاضرين سمعوه .

**الثامن** ما رواه الشيخ ایضاً فی الامالی باسناده قال : کان رجل من اهل الشام یختلف الی ابی جعفر علیه السلام و کان ینفضه فلم یلبث أن مرض الی أن قال : فجاء ولیّه الی ابی جعفر علیه السلام فقال : ان فلاناً الشامی قد هلك وهو یسئلك أن تصلى علیه ، فقال : کلا لا تعجلن علی صاحبکم حتی آتیکم ثم قام من مجلسه فصلی رکعتین ثم مد یده ماشاء الله ثم سجد حتی طلعت الشمس ، ثم نهض و أتى منزل الشامی و دعا فأجابه ، ثم أجلسه فسنده ثم ما انصرف حتی قوی الشامی فأتی أبا جعفر علیه السلام فقال : اشهدانک حجة الله علی خلقه ، قال : وما بدالك ؟ قال : أشهدانی عمدت بروحی ، وعایتت بعیني فلم یفاجیني الا و مناداسمعه وما انا بالنائم : رد و

خاک ! اموالتان را قسمت کردند .... ناگاه شخصی که صدایش شنیده میشد و خودش دیده نمیشد جواب داد : علیکم السلام یا امیر المؤمنین ! سپس گفتگوی آنان را نقل میکند و میفرماید همه حاضران صدرا شنیدند .

**هشتم** : باز فرزند شیخ در امالی نقل میکند که یک مرد شامی - که از دشمنان اهل بیت (ع) بود - خدمت حضرت باقر (ع) رفت و آمد می کرد طولی نکشید مریض شد (.... و مرد) .... و صییش خدمت حضرت رسید و گفت : فلان مرد شامی مرده و وصیت کرده شما بر جنازه اش نماز بخوانید ، فرمود اشتباه کرده اید ، تمجیل مکنید تا من بیایم ، آنگاه برخاست دور کعت نماز گزارد و مدتی دست برداشت ؛ سپس سر بسجده نهاد تا آفتاب طلوع کرد ، آنگاه حرکت کرد بمنزل شامی رفت ؛ او را صدا زد ، جواب داد پس نشاندش و تکیه اش داد ، و برگشت طولی نکشید شامی سالم شد و خدمت حضرت رسید ، عرض کرد : گواهی میدهم که تو حجت خدائی بر خلقش ، فرمود : چه دیدی ؟ گفت : شهادت میدهم که روح خویش را انگریستم و با چشم خود دیدم ، و چیزی مرا بر نگرداند مگر شخصی که شنیدم فریاد زد - خواب هم نبودم - گفت : روح وی را برگردانید که محمد بن علی او را از ما خواسته ، و بعد از آن از

عليه روحه، فقد سألنا ذلك محمد بن علي وصار بعد ذلك من أصحاب أبي جعفر عليه السلام

**التاسع** مارواه الراوندي في كتاب الخرايج والجرايح وعلي بن عيسى في كتاب كشف الغمة نقلاً عنه في معجزات موسى بن جعفر عليه السلام عن أبي حمزة قال: أخذ بيدي موسى بن جعفر يوماً فخرجنا من المدينة إلى الصحراء، فإذا نحن برجل يبكي على الطريق وبين يديه حمار ميت ورحله مطروح، فقال له موسى ما شأنك؟ فقال: كنت مع رفقاءي نريد الحج فمات حماري ههنا ومضي أصحابي، وقد بقيت متحيراً فقال: لعله لم يموت فقال: أما ترجمني حتى تلهو بي؟ قال: إن عندي رقية جيدة، فقال الرجل: ما تكفيني ما أنا فيه حتى تستهزيء بي؟ فدنا موسى عليه السلام من الحمار ودعا بشيء لم أسمعه وأخذ قضيباً كان مطروحاً فضربه به وصاح عليه فوثب قائماً صحيحاً سالماً فقال يا مغربي ترى ههنا شيئاً من الاستهزاء الحق بأصحابك ومضينا وتركنا.

**العاشر** ما رواه الراوندي وعلي بن عيسى أيضاً في معجزات علي الهادي عليه السلام

اصحاب حضرت باقر (ع) شد.

**نهم**: راوندي در كتاب خرايج، وعلي بن عيسى در كشف الغمة - در معجزات موسى بن جعفر (ع) - اذ ابو حمزه نقل ميکند که گفت: روزی حضرت موسى بن جعفر (ع) دست مرا گرفت و باهم از مدينه بيرون رفتيم، در صحرا مردی را ديديم در راه ميگرديد، الاغش مقابلش مرده و بارش روی زمین افتاده، حضرت فرمود: قضيه چيست؟ گفت: بارفقا بحج ميرفتيم، اينجا الاغ من مرد و رفقا رفتند، اکنون من سرگردان مانده ام، فرمود شايد نمرده باشد، گفت: رحم که نيکنی مزاح هم ميکنی؟ فرمود: من دعای خوبی دارم، گفت: همين غصه ام بس نيست که مسخره ام نيز ميکنی؟ حضرت نزديک آمد و دعائی خواند که من نشنيدم، سپس چوبی که روی زمین افتاده بود برداشت بالاغ زد و آن راهی کرد الاغ از جا جست و صحيح و سالم ايستاد فرمود: ای مرد مغربي! اينجا مسخرگی می بينی؟ برو بر قايتم بر سر اين را فرمود و ما رفتيم.

**دهم**: باز راوندي وعلي بن عيسى در معجزات حضرت هادي (ع) از دربان متوکل

عن زرافة حاجب المتوکل قال : وقع مشعبذ هندی یلعب بالحقوق کان المتوکل لعباً فأراد أن یخجل علیاً فقال للمشعبذ : ان أخجلته فلك ألف دینار ، قال : فأمر أن یخبز رقاق خفاف تجعل علی المائدة و انا الی جنبه ففعل و حضر علی عاید السلام الطعام ، وجعل مسورة علیها صورة أسد و جلس اللاعب الی جنب المسورة ، فمد علی عليه السلام یده الی رفاقة فطیرها اللاعب ثلاث مرات ، فتضاحکوا ف ضرب علی عليه السلام یده الی تلك الصورة وقال : خذه ، فوثبت من المسورة وابتلعت الرجل و عادت الی المسورة فتحیروا ونهض علی عليه السلام ، فقال له المتوکل : سألتناک الا جلست فرددته ؟ فقال : لا والله لا یرى بعد هذا أبداً أتسلط أعداء الله علی اولیائه ؟ و خرج من عنده ولم یر الرجل بعدها .

**اقول :** هذا وما قبله اعجب من الرجعة و اغرب فیزول به الاستبعاد لها .  
**الحادی عشر** مارواه علی بن ابراهیم فی آخر تفسیره سورة الحجر قال : حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن سیف بن عمیرة و عبد الله بن سنان و أبی حمزة الشمالی

نقل میکند که گفت : يك نیرنگ باز حقہ بازی از هند آمدہ بود ، متوکل کہ مرد بازیگری بود خواست حضرت ہادی را شرمندہ کند ، بہندی گفت : اگر او را شرمندہ کردی ہزار دینار میدہم ، ہندی گفت : نانہای نازک سبکی بپزید و در سفرہ بگذارید و مرا کنار او بنشانید ، مجلسی بہمن نحو ترتیب دادند ، ہندی کنار متکائی نشست کہ بصورت شیریں بر آن نقش بود وقتی کہ حضرت بیکی از آن نانہا دست دراز کرد ہندی کلری کرد کہ نان از دستش بریدہ این جریان سہ مرتبہ تکرار شد ، و اہل مجلس خندیدند حضرت دست بآن نقش زد و فرمود این مرد را بگیر ، نقش بصورت شیریں شدہ جست و مردک را بلعید و باز بجای خود برگشت ہمہ متحیر شدند و حضرت از جا برخاست ، متوکل خواہش کرد بنشینند و ہندی را بر گرداند ، فرمود : نہ بخدا ! دیگر کسی او را نمی بیند ، تودشمنان خدا را بر دوستانش مسلط میکنی ؟ این بگفت و از مجلس بیرون رفت ، دیگر ہم کسی آن مرد را ندید .

**مؤلف گوید :** این دو قضیہ اخیر از رجعت عجیب تر است ، و استبعاد رجعت را رفع میکند .

**یازدہم :** علی بن ابراهیم در تفسیر سورة حجر از سیف بن عمیرہ ، و عبد الله سنان و ابو حمزہ نقل میکند کہ گفتند : شنیدیم حضرت صادق (ع) میفرمود : در سفر حجۃ الوداع

قالوا : سمعنا أبا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام لما حج رسول الله صلى الله عليه وآله حجة الوداع نزل بالابطح ، ووضعت له وسادة فجلس عليها ثم رجع يده الى السماء وبكى بكاءً شديداً ، ثم قال : يا رب انك وعدتني في أبي وامى وعمى ان لا تعذبهم ، قال : فأوحى الله اليه انى آليت على نفسى أن لا يدخل جنتى الا من شهد أن لا اله الا الله وانك عبدى ورسولى ، ولكن اتت الشعب فنادهم فان أجابوك فقد وجبت لهم رحمتى فقام رسول الله صلى الله عليه وآله الى الشعب فقال : يا أبتاه ويا اماء ويا عماء ! فخرجوا ينفضون التراب عن رؤسهم ، فقال لهم : ألا ترون الى هذه الكرامة التى أكرمنى الله بها؟ فقالوا : نشهد أن لا اله الا الله وانك رسول الله حقاً حقاً ، وان جميع ماجئت به فهو الحق ، فقال : ارجعوا الى مضاجعكم ودخل رسول الله صلى الله عليه وآله مكة وقدم على عليه السلام من اليمن . فقال : الأبشرك يا على ؟ ثم أخبره الخبر فقال على : الحمد لله .

**الثانى عشر** ما رواه الشهيد الثانى فى كتاب مسكن الفؤاد نقلاً من كتاب دلائل النبوة عن انس بن مالك قال : دخلنا على رجل من الانصار وهو مريض و لم تزل حتى قضى ، فبسطنا عليه ثوباً وله ام عجوز كبيرة عند رأسه ، فقلنا : يا هذه

بيغمبر (ص) در ابطح (جائى است بين مكه ومدينه) بياده شد ، مسندى برايش ترتيب دادند نشست ، و دست با آسمان بلند کرد وسخت گريست ، سپس عرض کرد : پرورد گارا ! تو بمن وعده داده اى كه پدر ومادرم را عذاب نكنى خدا بوى وحى كرد : من بر خود حتم کرده ام كه جز گوینده لا اله الا الله ، محمد رسول الله را وارد بهشت نكنم ، اکنون پرورد اين دره آنها را صدا بزن ، اگر جواب دهند رحمت من شامل حالشان شود ، بيغمبر (ص) برخاست بدره رفت پدر ومادر وعموى خویش را صدا زد ، همه در حالى كه خاك از سرميفشانند از قبر بيرون آمدند ، فرمود : اين كرامتى را كه خدا بمن عطا کرده نمي بينيد ؟ گفتند : شهادت مي دهيم كه جز خدا ، خدايى نيست ، وتو بيغمبر برحق خدايى ، وهرچه آورده اى همه برحق است ، فرمود : بخوابگاه خود بر گرديد ، وبجانب مكه روان شد ، هنگامى كه على (ع) از يمن ب مكه آمد بيغمبر (ص) اين بشارت را باو داد ، امير المؤمنين (ع) فرمود : الحمد لله .

**دوازدهم :** شهيد ثانى در كتاب «مسكن الفؤاد» از انس بن مالك نقل ميكند كه گفت عيادت مريضى از «انصار» رفتيم ، هنوز نشسته بوديم كه بيمار جان داد ، جامه اى روى بدنش كشيديم ، مادر پيرش بالينش بود ، گفتيم : اى زن اجر مصيبت خویش از خدا بخواه ، گفت :

احتبسی مصیبک عندالله عزوجل ، قالت : و مات ابني ؟ قلنا : نعم ، قال : فمَدَّتْ يدها ثم قالت : اللهم انك تعلم اني اسلمت لك وهاجرت الى رسولك رجاءً أن يعينني عند كل شدة وورخاء ، ولا تحمل علي هذه المصيبة اليوم ؛ فكشفت الثوب عن وجهه ثم ما برح حتى طعمنا معه .

**الثالث عشر** مارواه الشيخ الجليل قطب الدين الراوندي في كتاب الخرايج والجرايح في معجزات أمير المؤمنين عليه السلام قال : أخبرنا أبو منصور شهریار بن شيرويه الديلمي عن أبيه عن علي بن محمد بن عمرو عن الحسن بن محمد الرضا أنه سمع راهباً يقول : كنت قاعدًا في صومعة لي فأشرفت منها فإذا طائر كالنسر قد سقط على شاطئ البحر ، فتقياً ربع انسان ثم طار ، فتفقده فعاد فتقياً ربع انسان ثم طار ثم جاء فتقياً ربع انسان ثم طار ، ثم عاد فتقياً ربع انسان ثم دنت الا ربع بعضها الى بعض ، فقام رجل فهو قائم وانا أتعجب منه ، ثم انحدر الطائر عليه فضربه فأخذ ربعه ثم طار ثم عاد فأخذ ربعه ثم طار ، ثم عاد فأخذ ربعه ثم طار فبقيت أتفكر في ذلك حتى رأيت

بسر مرد ؟ گفتیم : آری ، دست برداشت و گفت : خداوند ! تو میدانی که من برای تو اسلام آوردم ، و از وطن خویش صرف نظر کرده خدمت پیغمبر تو آمدم ، با امید اینکه در هر سختی و آسایش یا در من باشد ، اینک این بار مصیبت را بدوش من مگذار ، این بگفت و جامه از صورت فرزند عقب کرد ، پس حالش تغییر کرد و بهبودی یافت بطوری که در همان مجلس با هم غذا خوردیم .

**سیزدهم :** قطب راوندي در كتاب «خرايج» در معجزات امير المؤمنين (ع) از حسن بن محمد «رقا» نقل میکند که : راهبی میگفت : در صومعه نشسته بودم از بالا نظر کردم دیدم مرغی شبیه کرکس کنار دریا فرو آمد و ربع يك آدم را قی کرد و پرواز کرد ، طولی نکشید برگشت و يك ربع دیگر را قی و پرواز کرد ، باز دفعه سوم ربع دیگر و دفعه چهارم ربع دیگر را قی کرد ، سپس این اجزاء بهم پیوست و يك آدمی تشکیل داد که برخاست ایستاد من این منظره را با کمال تعجب تماشا میکردم باز آن مرغ آمد و متناز و دو ربع او را گرفت و مرد و بار دوم آمد ربع دیگر را برد و دفعه سوم ربع سوم و دفعه چهارم ربع چهارم را برد ، من در فکر فرو رفته بودم که باز آمد و همان جریان اول تکرار شد تا چون این دفعه يك مرد کامل تشکیل شد و

قد عاد فتقياً ربع انسان ثم ربعاً حتى تقياً أربعة ثم طار فاذا الرجل قد قام فدنوت منه فسألته من أنت ؟ فسكت فقلت له بحق من خلقك من أنت ؟ قال انا عبد الرحمن بن ملجم فقلت له : و أى شئ عملت من الذنوب ؟ قال : قتل على بن أبى طالب فوكل بى هذا الطائر يقتلنى كل يوم قتلة ، فبيناهو يحدثنى اذا نقض عليه الطائر فضربه فأخذ ربه ثم طار ثم عاد الى ان أخذ كله فسألت عن على بن أبى طالب فقالوا : ابن عم رسول الله ووصيه .

**الرابع عشر** مارواه الراوندى أيضاً في معجزات الحسين عليه السلام عن ابى خالد الكابلى عن يحيى بن أم الطويل قال . كنا عند الحسين عليه السلام اذ دخل عليه شاب يمسكى فقال : ان والدتى توفيت في هذه الساعة ولم توص ولها مال قد كانت امرتنى ان لا احدث في أمرها شيئاً حتى أعلمك ، فقال الحسين عليه السلام : قوموا فقمنا معه حتى انتهينا الى البيت الذى فيه المرأة مسجاة : فأشرف الى البيت ودعا الله ليحييها حتى توصى بما تحب من وصيتها ، فأحياه الله فاذا المرأة قد جلست وهى تتشهد فنظرت الى الحسين عليه السلام ثم ذكر ما جرى بينه وبينها من الكلام والخطاب الى أن قال : ثم صارت

برخاستا يستاد بدو نزدك شده گفتم : تو کیستی ؟ جواب نداد ، گفتم : بحق آنکس که ترا آفرید ! تو کیستی ؟ گفت من ابن ملجم گفتم : چه گناهی کرده ای ؟ گفت على بن ابیطالب را کشته ام ، و این مرغ را مأمور من کرده اند ، هر روز مرا بهین نحو میکشد ، در این سخن بود که باز مرغ آمد و منقار زدو ربش را گرفت و برد ، و برگشت تا کم کم همه را برد ، از مردم پرسیدم على بن ابى طالب کیست ؟ گفتند پسر عم و وصی پیغمبر اسلام است

**چهاردهم** : باز هم راوندی در معجزات امام حسین (ع) از یحیی بن ام طویل نقل میکند که گفت : خدمت حضرت امام حسین (ع) بودم ، جوانی گریه کنان وارد شد ، گفت : الساعه مادرم مرده ، و وصیتی نکرده ؛ مالی دارد دستور داده که بدون اجازه شما تصرف نکنیم ، فرمود : برخیزید ، برخاستیم همراه آنجناب رفتیم ، باطایق رسیدیم که بدن زن را در آن نهاده بودند و پارچه ای رویش کشیده بودند ، حضرت نزدیک اطاق رفت و دعا کرد که خدا او را زنده کند تا هر وصیتی میخواهد بکند ، ناگهان زن برخاست نشست و کلمه شهادت بزبان جاری کرد ، و چشمش بامام حسین (ع) افتاد سپس گفتگوی آنها را نقل میکند



المرأة ميتة كما كانت .

**الخامس عشر** مارواه الراوندى ايضاً في معجزات الصادق عليه السلام عن يونس بن ظبيان قال : كنت مع الصادق عليه السلام في جماعة فقلت : قول الله لابراهيم « فخذ أربعة من الطير فصرهن اليك » فقال : أتحبون ان أريكهم مثله ؟ قلنا : بلى ، قال : يا طاووس فاذا طاووس طار الى حضرته ، فقال : يا غراب فاذا غراب بين يديه ، ثم قال : يا بازى فاذا بازى بين يديه ، ثم قال : يا حمامة فاذا حمامة بين يديه ؛ ثم أمر بذبحها كلها وتقطيعها وتفريشها وأن يخلط ذلك كله ببعضه ببعض ، ثم أخذ برأس الطاووس فقال : يا طاووس فرأيت لحمه وريشه يتميز حتى التصق ذلك كله برأسه وقام الطاووس بين يديه حيّاً ثم صاح بالغراب كذلك ، وبالبازى وبالحمامة كذلك ، فقامت كلها أحياء بين يديه .

**السادس عشر** مارواه ايضاً في الباب المذكور عن أبي الصلت الهروي عن الرضاعن أبيه عليه السلام ان ملك الهند أرسل الى الصادق عليه السلام هدايا وجارية جميلة مع

تا آنجا كه ميگويد : آنگاه بحالت اول برگشت و بيجان روی زمین افتاد .

**پانزدهم** : بازم «راوندى» در معجزات حضرت صادق (ع) از يونس بن ظبيان نقل ميکند که گفت : با جمعی خدمت حضرت صادق (ع) بودم راجع باین آیه سؤال کردم که خداوند بحضرت ابراهيم ميفرمايد : «چهار مرغ بگير و نزد خویش پاره پاره کن ، » بقره ، ۲۶۰ ، فرمود ميخواهيد نظير آنرا بشما بنمايانم ؟ گفتيم آری ، صدازد : طاووس ! ناگاه طاووسى حاضر شد باز صدازد کلاغ ! کلاغى پيدا شد صدازد : باز ! بازى براى برش حاضر شد ، صدازد : کبوتر ! کبوترى حاضر شد ، دستور داد همه را سر ببريدند و پاره پاره کردند و پرهايشان را کنندند و همه را باهم مخلوط کردند ، سپس سر طاووس را گرفت و صدازد : طاووس ! ديدم گوشت و پرهاى آن جدا شد و بهم پيوست و آمد بپوشش متصل شد و حرکت کرد ، سپس کلاغ و باز و کبوتر را هم صدازد و همه بهمين نحو زنده شدند .

**شانزدهم** : بازم در همان باب از اباصلت از حضرت رضا از پدر بزرگوارش (ع) نقل ميکند که فرمود : پادشاه هند هديه هاى باکثير با من فرستاد و بوسيله شخصى براى حضرت

رجل فلم يقبلها ، وقال له : انك خائن فحلف انه ماخان ، فقال له : ان شهد عليك بعض ثيابك بماخنت تشهد أن لا اله الا الله وان تجدا رسول الله ، ثم دعا بدعاء وطلب من الله أن يأذن لفروة الهندي أن يتكلم بلسان عربى مبین ، يسمعه من في المجلس ، ليكون آية من آيات أهل بيت النبوة ، ثم قال : أيتها الفروة تكلمي بما فعله الهندي قال موسى : فانتفضت الفروة وصارت كالكبش وقالت : يا بن رسول الله أئتمنه الملك على هذه الجارية ثم ذكرت قصة طويلة تتضمن كيفية خيانتته بالجارية الى أن قال ثم عاد الكبش ففروة كما كانت .

**المنايع عشر** مارواه أيضاً في كتاب الخرايج والجرايح فى أعلام النبى والأئمة عليهم السلام عن أبي حمزة الثمالى عن على بن الحسين عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان قاعداً فذكر اللحم فقام رجل من الانصار فذبح له عنزاً وشواها وحملها اليه و وضعها بين يديه ، وقال لجميع أهل بيته ومن أحب من أصحابه : كلوا ولا تكسروا لها عظداً ، و

صادق (ع) فرستاد ، حضرت نذيرفت وبقاصد فرمود : تو مرد خائنى هستى ، قسم خورد كه من خيانت نكرده ام فرمود : اگر لباست شهادت دهد كه خيانت کرده اى به يگانگى خدا و پیغمبرى محمد (ص) اقرار مىكنى ؟ سپس دعائى خواند و از خدا خواست كه اجازه دهد بوستين هنديش بزبان عربى واضح بطورى كه همه حاضران بشنوند - سخن گوید ، تانشانه اى براى حقانيت اهلبيت پیغمبر باشد ، آنگاه فرمود : اى بوستين ! كارى كه ابن هندی کرده بگو ، بوستين حر كتمى كرد و مثل قوچى شد و گفت : اى پسر پیغمبر ! پادشاه اين كنيزك را بدست اين مرد امانت داد .... سپس قصه اى طولانى مشتمل بر كيفيت خيانت آن شخص نقل ميكند تا آنجا كه ميفرمايد : آنگاه بوستين بحال اول برگشت .

**هفدهم** : باز هم «راوندى» در كتاب خرايج از ابو حمزه ثمالى نقل ميكند كه حضرت سجاد (ع) فرمود : روزى پیغمبر (ص) نشسته بود صحبت از گوشت كرد ، مردى از قبیله انصار برخاست بزغاله اى داشت سر برید و پخت و آورد برابر آنجناب گذاشت ، حضرت بهمه اهلبيتش و هر كس از اصحابش كه ميخواست فرمود : بياييد بخوريد ولى استخوانهايش رانشكنيد ، همه باهم خوردند ، پس از صرف غذا صاحب بزغاله دید بزغاله زنده شده

أكل معه الانصار واذا العناق قد عاشت وقامت يلعب على بابه .

**الثامن عشر** مارواه ايضاً في الباب المذكور عن رسول الله ﷺ انه دعا عنزاً فلم تجبه فأمر بذبحه ففعلوا وشووه وأكلوا لحمه ولم يكسروا له عظماً ، ثم أمر ان يوضع جلده ويطرح عظامه وسط الجلد فقام الجدى حياً يرعى .

**التاسع عشر** مارواه قطب الراوندى في كتاب الخرايج والجرايح نقلاً من كتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن علي عن العباس بن عامر عن أبان بن بشير النبال عن ابي جعفر عليه السلام قال : كنت خلف أبي وهو على بغلة فنفرت فاذا رجل في عنقه سلسلة ورجل يتبعه ، فقال لابي علي بن الحسين : اسقني فقال الرجل الذي خلفه وكأنه موكل به لانسقه لاسقاه الله فاذا هو معوية .

**العشرون** مارواه ايضاً نقلاً عن بصائر الدرجات عن الحجال عن الحسن بن الحسين عن ابن سنان عن عبد الملك القمي عن أخيه ادریس قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : بينا أنا و أبي متوجهين الى مكة في موضع يقال له ضجنان اذ جاءه رجل

وبر در خانه مشغول بازی است .

**هیجدهم :** بازهم «راوندى» نقل میکند که پیغمبر (ص) بزغالهای را صدا زد پیش نیامد دستور داد سرش را بریدند و پختند و بدون اینکه استخوانش را بشکنند ، گوشتش را خوردند ، سپس دستور داد استخوانهایش را در پوستش ریختند ، برخاست مشغول چریدن شد .  
**نوزدهم :** بازهم «راوندى» در کتاب خراج از «ابان بن بشیر» نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : ردیف پدرم سوار استری بودم ، ناگهان استرم کرد ، دیدم مردی زنجیر بگردن رو به میآید ، و مرد دیگری تعقیبش میکند ، وقتی که رسید پدرم گفت : آبی بمن بده ، مردی که همراهش بود - و گویا مأمور او بود - گفت : آبش ندهید ، خدا سیرابش نکند ! معلوم شد آن مرد تشنه معاویه است .

**بیستم :** بازهم «راوندى» از ادریس نقل میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : در راه مکه همراه پدرم بودم بجائی رسیدیم که آنرا «ضجنان» میگفتند ، ناگهان مردی زنجیر بگردن آمد و گفت : مرا آب بدهید ، پدرم که صدای او را شنید بمن

فی عنقه سلسله ، فقال : اسقني فسمعه أبى فصاح بى لا تسقه لاسقاه الله ، فاذا رجل يتبعه حتى جذب السلسله وطرحه علي وجهه فغاب فى أسفل درك من النار قال أبى : هذا الشامى لعنه الله .

**الحادى والعشرون** مارواه ايضاً عن كتاب بصائر الدرجات عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن ابراهيم بن أبى العلا عن على بن المغيرة قال : نزل ابو جعفر عليه السلام ضجنان فسمعناه تلك مرآت يقول : لا غفر الله لك ، فقال له أبى : لمن تقول ؟ قال : مر بى الشامى لعنه الله يجرب سلسلته التى فى عنقه وقد دلع لسانه يسألنى ان استغفر له ، فقلت : لا غفر الله لك .

**الثانى والعشرون** مارواه الراوندى ايضاً فى اواخر كتاب الخرايج والجرايح قال : كان على عهد رسول الله ﷺ رجل هلك له ابنة فى الجاهلية ، و كان قدر ماها فى واد ، فلما اسلم ندم على ما فعل ، فقال : يا نبي الله اني فعلت كذا وكذا بائنة لى صغيرة ، فجاء عليه السلام الى شفير الوادى فدعا ببنته فقالت : لبيك يا رسول الله ، فقال :

فربادزد : آتش نده ، خدا سيرايش نكند ! در اين بين مرد ديگرى رسيد ، زنجير را كشيد و او را بر او فكنند و در آخرين طبقه دوزخش فرو برد ، پدرم فرمود : اين ، آن مرد شامى است ، خدا لعنتش كند .

**بيست و يكم :** باز هم «راوندى» از على بن مغيره نقل ميكند كه گفت : حضرت باقر (ع) در «ضجنان» (همان منزل ميان مكه و مدينه) منزل كرد ، ناگاه ديديم سه مرتبه فرمود : خدايت نيامرزد ! پدرم پرسيد : كه را ميفرمائيد ؟ فرمود : اينك آن مرد شامى ملعون - زنجير بگردن - از اينجا عبور كرد ، زبانش از دهان بيرون آمده بود ، از من خواست كرد برايش طلب آمرزش كنم ، گفتم : خدايت نيامرزد .

**بيست و دوم :** باز هم «راوندى» نقل ميكند كه در زمان پيغمبر (ص) مردى بود كه دخترش در جاهليت مرده بود ، و او را در دره اى افكنده بود ، هنگامي كه اسلام آورد از كرده خویش پشيمان شد و به پيغمبر (ص) عرض كرد : من ياد دختر كودك خویش چنين كرده ام ، حضرت كنار دره آمد و دختر را صدا زد ، جواب داد : لبيك يا رسول الله ! فرمود : پدر و مادرت مسلمان

ان أردت أن ترجعی الی أبویک فهما الآن قد أسلما، فقالت : یا رسول الله انا عند ربی ولا اختار ابی وامی علی ربی .

**الثالث والعشرون** مارواه رئیس المحدثین محمد بن علی بن بابویه فی الامالی فی المجلس التاسع والعشرين عن محمد بن الحسن بن الولید عن محمد بن الحسن الصفار وسعد بن عبدالله جمیعاً عن أحمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن علی بن یقطین عن أخیه الحسین عن أبیه علی بن یقطین قال : استدعی الرشید رجلاً یبطل به أمرأبى الحسن موسى عليه السلام ویقطعه ویخجله فی المجلس، فانتدب الیه رجل معزم فلما حضرت المائدة عمل ناموساً علی الخبز فكان کلما رام خادم أبی الحسن عليه السلام أن یتناول رغیفاً من الخبز طار من بین یدیه ، فاستنفض هارون الفرح والضحک لذلك؛ فلم یلبث أبوالحسن عليه السلام أن رفع رأسه الی اسد مصور علی بعض الستور فقال : یا أسد الله خذ عدو الله ، قال : فوثبت تلك الصورة کاعظم ما یکون من السباع فاقتربت ذلك المعزم فخرّ هارون وندماؤه علی وجوههم مغشياً علیهم ، وطارت عقولهم خوفاً من هول مارأوه ، فلما أفاقوا قال هارون : یا أبا الحسن أسألك بحقی علیک لما سألت هذه الصورة أن تردّ الرجل ، قال : ان كانت عصا موسى ردّت ما ابتلعتہ من

شده اند ، میخواهی نزد آنها برگردی ؟ گفت : من اکنون در جوار پروردگارم بسمیرم و پدر و مادرم را بخدا ترجیح نمیدهم .

**بیست و سوم :** شیخ صدوق در مجلس بیست و نهم کتاب امالی ، از علی بن یقطین نقل میکند که هارون الرشید دنبال مردی میگشت که دعوی امامت موسی بن جعفر (ع) را رد کند ، و آنجناب را در مجلس عمومی شرمندہ گرداند ، مرد افسونگری برای این کار داوطلب شد ، وقتی که حضرت سر سفره نشسته بود افسونی بنان خواند که هر چه خادم حضرت میخواست نانی بردارد از دستش می پرید ، هارون از خوشحالی و خنده در پوستش نمی گنجید حضرت سر بلند کرد و بشیری که بپرده ای نقش بود رو کرد و فرمود : این دشمن خدا را بگیر نقش بصورت شیر بزرگی شد و افسونگر را درید ، هارون و یارانش غش کرده برودر افتادند ، و از هول این منظره عقل از سرشان پرواز کرد ، چون بهوش آمدند هارون بحضرت عرض کرد : ترا بحق من ! دستورده شیر این مرد را برگرداند ، فرمود : اگر عصای موسی

حبال القوم وعصيتهم فان هذه الصورة ترد ما ابتلعت من هذا الرجل ، فكان ذلك  
أعمل الاشياء في افاتة نفسه .

**الرابع والعشرون** مارواه ابن بابويه أيضاً في الامالى في المجلس التاسع والثلاثين  
عن أحمد بن الحسن القطان عن الحسن بن علي السكري عن محمد بن زكريا الجوهري  
عن محمد بن عماره عن أبيه قال قال الصادق عليه السلام : من أنكر ثلثة اشياء فليس من شيعتنا :  
المعراج والمسائلة في القبر والشفاعة .

**الخامس والعشرون** مارواه علي بن ابراهيم في تفسيره عند قوله تعالى :  
«اولم يسير وافى الارض» رفعه قال : أولم ينظروا في الاخبار والقرآن رجعة الامم الهالكة  
فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم .

**السادس والعشرون** مارواه الصفار في بصائر الدرجات في باب ان الائمة (ع)  
أحيو الموتى أحمد بن محمد عن عمر بن عبد العزيز عن جميل بن دراج قال كنت عند أبي  
عبدالله عليه السلام فدخلت عليه امرأة فذكرت انها تركت ابنها وقد قالت بالملحفة على وجهه ميتاً  
فقال لها : ولعله لم يموت ، فقومى فاذهبي الى بيتك واغتسلى وصلى ركعتين وأجزعي وقولي

طناب وعصاهى ساحران را بر گرداند اين صورت هم افسونگر را بر ميگرداند و اين عمده  
جهتي بود كه هارون را بقتل موسى بن جعفر واداشت .

**يمنت و چهارم** : باز هم شيخ صدوق در مجلس سي و نهم كتاب امالي از «عمار» نقل  
ميکند كه حضرت صادق (ع) فرمود : هر كه سه چيز را انكار كند شيعة ما نيست :  
معراج ، سؤال قبر و شفاعت .

**يمنت و پنجم** : علي بن ابراهيم در تفسير اين آيه : «مگر در زمين گردش نكرده اند ؟  
روم ، ۹ ، و آيات ديگر» روايت ميکند كه مراد مطالعه اخبار و قرآن راجع به باز گشت  
امتهاي گذشته است تا به پيوند عاقبت آنان چگونه بوده است .

**يمنت و ششم** : «صفار» در كتاب بصائر الدرجات از جميل بن دراج نقل ميکند كه  
گفت : خدمت حضرت صادق (ع) بودم زني بي تابانه وارد شد و اظهار كرد كه پسر مرده  
و اکنون چيزي روي بدنش كشيده ام و آمده ام ، حضرت فرمود : شايد مرده باشد ، برودر  
خانه غسل كن ، دور كمت نماز بگزار و زاري كنن بگو : اي خدايي كه اين پسر را بدون

یا من وهبه لی ولم یکن شیئاً جدد هبته لی ثم حرکيه ولا تخبری أحداً، قال : ففعلت وجاءت وحرکتها فاذا هو قد بکی .

**المابع والعشرون** ما رواه الصفار فی الباب المذکور عن عبد الله بن محمد عن محمد بن ابراهیم عن أبی محمد بن بريد عن داود بن كثير الرقی قال حج رجل من أصحابنا فدخل علی أبی عبد الله عليه السلام فقال : فداك أبی وامی ان أهلی توفیت و بقیت و حیداً فقال أبو عبد الله عليه السلام : أكنت تحبها ؟ قال : نعم قال : ارجع الی منزلك فانك تراها وهي تأكل .

**الثامن والعشرون** ما رواه الثقة الجلیل عبدالله بن جعفر الجمیری فی کتاب قرب الاسناد فی الحديث الثالث و الثمانین بعد المائة عن السندی بن محمد عن صفوان بن مهران الجمال عن أبی عبدالله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : لجبرئیل : یا جبرئیل ارنی کیف یبعث الله العباد یوم القیمة ؟ قال : نعم ، فخرج الی مقبرة بنی ساعدة فأتی قبر أفعال له اخرج باذن الله ، فخرج رجل ینفض التراب عن رأسه وهو یقول : والهفاء - والهلف هو الثبور ثم قال : ادخل فدخل ثم قصد

سابقه بمن عطا کردی ! دوباره اورا بمن بیخش ، سپس حرکتش بده و کسی را خبر نکن ، زن رفت بدستور عمل کرد و حرکتش داد ، پسر کم کم بنا کرد گریه کند .

**بیست و هفتم** : بازهم «صفار» ازد او دین كثير نقل میکند که گفت : یکی از شیعیان در سفر حج خدمت حضرت صادق (ع) رسید و عرض کرد : پدر و مادرم بقرانت ! عیالم در این شهر مرده و تنها مانده ام ، فرمود : دوستش میداشتی ؟ عرض کرد : آری فرمود : برگرد منزل ، به بین مشغول خوراک است .

**بیست و هشتم** : «حمیری» در کتاب قرب الاسناد در حدیث ۱۸۳ از «صفوان جمال» از حضرت صادق (ع) نقل میکند که پیغمبر (ص) بجبرئیل فرمود : بمن بنما چگونه خدا مردگان را در قیامت زنده میکند ؟ جبرئیل رفت در قبرستان «بنی ساعده» بر سر قبری صدا زد : باذن خدا بیرون بیا ، مردی - در حالی که خاک از سر میفشاند - و او بلاگویان بیرون آمد ، فرمود : برگرد ، باز وارد قبر شد ، بر سر قبر دیگری رفت و گفت : باذن خدا بیرون بیا

به الی قبر آخر فقال : اخرج باذن الله ، فخرج شاب ينفض رأسه من التراب وهو يقول : اشهدان لا اله الا الله . ثم قال: هكذا تبعثون يوم القيمة .

**التاسع والعشرون** مارواه الحافظ البرسی فی کتابه قریباً من آخره عن زاذان قال : لما جاء امیر المؤمنین علیه السلام لیغسل سلمان وجده قدمات ، فرفع الشملة عن وجهه فتبسم وتحرك وهم أن یقعد فقال له علی علیه السلام : عد الی موتک فعاد .  
**أقول** : ویأتی ما یدل علی ذلك فان أحادیث هذا الباب والذی بعده مضمون واحد قد عرفت سابقاً سبب قسمتها والله ولی التوفیق .

## الباب الثامن

فی اثبات ان الرجعة قد وقعت للانبیاء والائمة علیهم السلام فی هذه الامة فی الجملة لیزول بها استبعاد رجعتهم الموعود بها فی آخر الزمان ، ومن أحادیث هذا الباب یزول ایضاً الاشکال الذی تخيله منکر الرجعة من استلزامها تقدیم المفضول علی الفاضل

جوانی در حالی که خاک از سر میفشاند و اشهدان لا اله الا الله میگفت - ارقبر خارج شد ، فرمود روز قیامت اینطور زنده میشوید .

**یستونهم** : حافظ رجب برسی در کتابش از « زاذان » نقل مینکد که : چون امیر المؤمنین (ع) برای غسل دادن سلمان رفت ، پارچه از صورتش عقب کرد ، سلمان لبخندی زد و حرکتی کرد گویا میخواست برخیزد ، حضرت فرمود : بهمان حال برگرد .  
**مؤلف گوید** : احادیث دیگر بیاید که این حدیثها را تأیید کند ، چون مضمون احادیث این باب و باب بعدیکی است ، و سر دو باب کردن را قبلاً گفتیم .

## باب هشتم

**در اثبات اینکه اجمالاً رجعت انبیاء و ائمه در این امت هم بوده**

تا آن رجعت موعود را بعید ندانند ، و از مطالعه احادیث این باب این اشکال هم بر طرف میشود که بعضی از منکران رجعت گویند : اگر در آخر الزمان ائمه باز گردند ، اگر امام زمان (ع) امام مردم باشد لازم آید آنها که مقامشان بالاتر است مؤخر باشند و امام دوازدهم (ع) مقدم ، و اگر دیگران امام باشند لازم آید او از منصب خود معزول شود ، جواب اینکه این اشکال در



أوعزل المفضل عن الامامة ، فباي توجيه وجه هذه الاحاديث الكثيرة يمكن أن توجه أحاديث الرجعة ويأتى تمام الكلام ان شاء الله ، ونقتصر مما يدل على مضمون هذا الباب على أحاديث .

**الاول** ما رواه الشيخ الجليل ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني في باب ما نص الله ورسوله على الائمة عليهم السلام عن عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد عن احمد بن محمد بن ابى نصر عن فضيل بن سكرة عن أبي عبد الله عليه السلام ورواه في باب حد الماء الذي يغسل به الميت عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن احمد بن محمد بن ابى نصر عن فضيل بن سكرة قال : قلت لأبي عبد الله عليه السلام : هل للماء الذي يغسل به الميت حد محدود ؟ قال : ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لعلى عليه السلام : اذا أنا مت فاستولى سيع قرب من ماء بئر غرس ، فاغسلنى وكفنى وحنطنى ، فاذا فرغت من غسلى وكفنى وحنطى فخذ بمجامع كفنى و اجلسنى ثم سلنى عما شئت ، فوالله لا تسألنى عن شيء الا أجبتك فيه .

و رواه قطب الدين الراوندى في كتاب الخرايج والجرايح نقلا من كتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين بن أبى الخطاب عن أحمد بن محمد بن أبى نصر مثله .

موضوع حدشهای فراوان این باب هم هست ، هر جوابی شما اینجاد اید ما هم آنجا می‌دهیم ، و تتمه مطلب بعداً بخواست خدا بیان میشود ؛ اینک بذکر چند حدیث از حدیثهای مربوط باین باب اکتفا میشود .

**اول :** « کلینی » در باب « تعیین ائمه از طرف خدا و پیغمبر (ص) » و در باب « مقدار آب غسل میت » از « فضیل بن سکره » نقل میکند که گفت : « حضرت صادق (ع) عرض کردم آب غسل میت خدمت منی دارد ؟ فرمود : پیغمبر (ص) بعلی (ع) وصیت کرد : هنگامی که من مردم هفت مثقال آب از چاه « غرس » که چاهی بوده در مدینه - « بکش و مرا با آن غسل بده ، چون از کار غسل و کفن و کافور تمام شدی ، اطراف کفن را بگیر و مرا بنشان ، سپس هر چه میخواهی بپرس که بخدا ! هیچ چیز نپرسی جز اینکه جوابت دهم . این حدیث را « راوندی » هم در کتاب خرائج بهمین نحو روایت میکند .

**الثانی** مارواه الكليني ايضا في باب ما نص الله ورسوله على الائمة عليهم السلام عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن محمد بن أبي حمزة عن ابن أبي سعيد عن أبان بن تغلب عن أبي عبد الله عليه السلام قال : لما حضر رسول الله ﷺ الموت دخل عليه علي عليه السلام فادخل رأسه ثم قال : يا علي إذا أنا مت ففسلني وكفّني ثم أقعدني وسلو اكتب .

**الثالث** ما رواه الشيخ الجليل قطب الدين الراوندي في كتاب الجرايح و الجرايح في باب نوادر المعجزات نقلا من كتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبد الله عن ابراهيم بن محمد الثقفي عن عباد بن يعقوب عن الحسين بن علي بن زيد بن علي عن اسمعيل بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب عن أبيه قال : قال علي بن أبي طالب عليه السلام : أمرني رسول الله ﷺ إذا توفي ان استسقى له سبع قرب من بئر غرس فاغسله بها ، فاذا غسلته و فرغت من غسله أخرجت من في البيت قال : فاذا أخرجتهم فضع فاك علي في ثم سلني عما هو كائن الي يوم القيمة من أمر الفتن ، قال علي عليه السلام ففعلت ذلك فأنبأني بما يكون الي أن تقوم الساعة .

**الرابع** مارواه سعد بن عبد الله ايضا بالسند السابق عن علي عليه السلام قال : قال

**دوم :** بازهم « كليني » در همان باب از « أبان بن تغلب » نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هنگامی که پیغمبر (ص) در حال احتضار بود امیر المؤمنین (ع) وارد شد ، پیغمبر سر آنجناب را در لحاف خود برد و « آهسته » فرمود : وقتی که من مردم غسلم بده ، کفنم کن ، سپس مرا بنشان و بپرس و بنویس .

**سوم :** « قطب راوندي » در کتاب خرائج از جعفر بن ابیطالب نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : پیغمبر (ص) بمن دستور داد که چون از دنیا رود هفت مشک آب از چاه « غرس » بردارم و او را غسل دهم ، پس از غسل هر که در اطاق است بیرون کنم دهن بر دهان او نهیم و هرفتنه را که تا قیامت بر میخیزد از او بپرسم ، من هم بدستور عمل کردم و کلیه حوادث تا روز قیامت را بمن خبر داد .

**چهارم :** سعد بن عبد الله از علی (ع) نقل میکند که فرمود : پیغمبر (ص) وصیت

رسول الله ﷺ : اذا انامت فغسلني بسبع قرب من بئر غرس ، غسلني بثلاث قرب غسلا ، وشنّ عليّ اربعاً شنائم ضع يدك على فؤادي ثم سلني اخبرك بما هو كائن الى يوم القيامة ، قال : ففعلت وكان عليّ ﷺ اذا اخبرنا بشيء يكون يقول : هذا مما اخبرني به رسول الله ﷺ بعد موته .

**الخامس** ما رواه ايضاً نقلاً من كتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبدالله عن جعفر بن اسمعيل الهاشمي عن ايوب بن نوح عن زيد النوفلي عن اسمعيل بن عبدالله بن جعفر عن ابيه عن علي بن ابي طالب ﷺ قال : او صاني النبي ﷺ فقال : اذا انامت فغسلني بسبع قرب من بئر غرس ، فاذا فرغت من غسلي فادخلني في اكفاني ثم ضع اذنك على فمي ، ففعلت فانبأني بما هو كائن الى يوم القيامة ، قال : و روى هذا الحديث بعينه عن الباقر والصادق ﷺ .

**السادس** ما رواه الكليني في باب «ان الائمة عليهم السلام يعلمون متى يموتون» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الوشاعن مسافر عن الرضا ﷺ قال : اني رأيت

کرد که هنگامی که من مردم هفت مشک آب از چاه «غرس» بر گیر ؛ با سه مشک مرا غسل ده ، و چهار مشک دیگر را بر بدنم بریز ، سپس دست بر قلبم بگذار و بپرس که از هر حادثه ای که تا قیامت رخ دهد ترا خبر میدهم ، من هم وصیت او را عمل کردم ، - راوی میگوید : - هر وقت امیرالمؤمنین (ع) خبری بما میداد میفرمود : این از چیزهایی است که پیغمبر (ص) بعد از مرگ بمن فرمود .

**پنجم** : باز هم سعد بن عبدالله از عبدالله بن جعفر نقل میکند که علی (ع) فرمود : پیغمبر (ص) وصیت کرد که : چون من بمیرم هفت مشک آب - که از چاه «غرس» میکشی - مرا غسل ده ، پس از غسل کفتم کن ، سپس گوش بر دهانم بگذار ، وقتی که طبق دستور ؛ گوش بر دهانم نهادم آنچه را که تا قیامت واقع میشود بمن خبر داد . این حدیث را عیناً از حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) هم روایت میکند .

**ششم** : «کلینی» در باب «اینکه ائمه (ع) وقت مرگ خود را میدانند» از «مسافر» نقل میکند که حضرت رضا (ع) فرمود : دیشب پیغمبر (ص) را دیدم فرمود : آنچه نزد ما است

رسول الله ﷺ البارحة وهو يقول : يا علي ما عندنا خير لك .

**المابع** ما رواه الكليني ايضاً بالاسناد المذكور عن الوشاء عن أحمد بن عائذ عن أبي خديجة عن أبي عبد الله عليه السلام قال : كنت عند أبي في اليوم الذي قبض فيه فأوصاني بأشياء في غسله و كفنه فقال : يا أبة ما رأيته منذ اشتكيت احسن حالاً منك اليوم ، فقال : يا بني أما سمعت علي بن الحسين ينادي من وراء الجدار : يا محمد بن علي تعال عجل .

**الثامن** ما رواه الكليني ايضاً في باب الاشارة و النص على الرضا عليه السلام عن أحمد بن مهران عن محمد بن علي عن أبي الحكم الارمني عن عبد الله بن ابراهيم الجعفری و عبد الله بن محمد بن عمارة الجرمي جميعاً عن يزيد بن سليط في حديث طويل ان أبا ابراهيم عليه السلام قال له : اني خرجت من منزلي فاوصيت الى ابني فلان و لقد جاءني بخبره رسول الله ﷺ ثم أرانيه و أراني من يكون معه ، و كذلك لانوصي بأحد منا حتى يأتي بخبره رسول الله ﷺ و جدی علي عليهما السلام و رأيت مع رسول الله ﷺ خاتماً و سيفاً و عصی و كتاباً ، و ذكر ما جرى منهما من الخطاب و الجواب ، ثم قال

برای توبه تراست .

**هفتم** : باز هم کلینی از « ابو خدیجه » نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : روزی که پدرم از دنیا رفت خدمتش بودم در باره غسل و کفش وصیتهائی کرد ، عرض کردم امروز حال شما از هر روز بهتر است (چگونه مقدمات مرگ را فراهم میکنید ؟) فرمود : پسر جان ! مگر نشنیدی زین العابدین (ع). از پس دیوار صدا میزد : ای محمد بن علی ! بیا ، زود باش .

**هشتم** : باز هم کلینی در باب « اشاره و نص بر امامت حضرت رضا (ع) » در حدیثی طولانی از یزید بن سلیط نقل میکند که حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود : من هنگامی که از منزل بیرون آمدم فلان پسر مرا وصی خود قرار داد ، و پیغمبر (ص) آن پسر و سایر برادرانش را بمن نمود و او را برای امامت تعیین کرد و قضیه در همه اوصیاء و ائمه همین طور است ، تا پیغمبر و علی علیهما السلام کسی را نامزد نکنند ما تعیینش نمیکنیم ، موقمی که پیغمبر را دیدم انگشت و شمشیر و عصا و کتابی همراه داشت ، سپس گفتگوی

أبو ابراهيم عليه السلام : ورأيت ولدي جميعاً الاحياء منهم والاموات ، فقال لي أمير المؤمنين عليه السلام : هذا سيدهم ثم ذكر ما جري بينهم من الكلام الطويل والمحاورات الكثيرة **التاسع** ما رواه الكليني ايضاً في باب التهي عن الاشراف على قبر رسول الله صلى الله عليه وآله عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد البرقي عن جعفر بن المثنى الخطيب عن مهران بن أبي نصر و اسمعيل بن عمار انهما سألا أبا عبد الله عليه السلام عن الصعود لنشر على قبر النبي صلى الله عليه وآله لما سقط سقف المسجد ، فقال : ما أحب لاحد أن يعلو فوقه ولا آمنه ان يرى شيئاً يذهب بصره أو يراه قائماً يصلى أو يراه مع بعض أزواجه **العاشر** ما رواه الكليني في باب ما جاء في الاثنى عشر النص عليهم ، عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى ومحمد بن أبي عبد الله الكوفي ومحمد بن الحسن عن سهل بن زياد جميعاً عن الحسن بن العباس بن الجريش عن أبي جعفر الثاني عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام لا بى بكر : « لا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله أمواتا بل أحياء عند ربهم يرزقون » و اشهد ان رسول الله صلى الله عليه وآله مات شهيداً والله ليأتينك فايقن فان الشيطان غير متخيل به ، فأخذ على عليه السلام بيد ابى بكر

خودشان را نقل ميکند و ميفرمايد : همه فرزندانم اعم از زنده و مرده را ديدم و امير المؤمنين (ع) بحضرت رضا اشاره کرد و فرمود : اين بزرگ ايشان است ، بعداً گفتگوى مفصلشان را بيان ميکند .

**نهم** : بازم کليني در باب « نهى از نگاه کردن در قبر پيغمبر (ص) » از مهران بن ابى نصر و اسماعيل بن عمار نقل ميکند که گفتند : هنگامیکه سقف مسجد فرو ريخته بود از حضرت صادق (ع) پرسيديم : بالا رفتن براى ديدن قبر پيغمبر (ص) چگونه است ؟ فرمود دوست ندارم که احدى بالای قبر رود ، و مطمئن نيستم که چيزى به بيند که کور شود ، يا آنجناب را در حال نماز يا باباى کي اذ نانش به بيند .

**دهم** : بازم کليني در باب « احاديثی که در امامت دوازده امام وارد شده » از حسن بن عباس از حضرت جواد (ع) نقل ميکند که : امير المؤمنين (ع) بابو بکر فرمود : « مبندار آنان که در راه خدا شهيد شدند مرده اند ، بلکه زنده اند و نزد خدای خویش روزی ميخورند » من گواهی ميدهم که رسول الله (ص) شهيد مرد ، بخدا ! نزد تو ميآيد ، شک نکن ، که شيطان بصورت او در نيابد ، سپس دست وی را گرفت و پيغمبر را با و نمود :

فأراه رسول الله ﷺ فقال : يا أبا بكر آمن بعليّ وبالأحد عشر من ولدي ، انهم مثلي الا النبوة ، و تب الى الله مما في يدك فانه لا حق لك فيه ، قال : ثم ذهب فلم ير **اقول** : ويأتى أحاديث متعددة في هذا المعنى .

**الحادى عشر** مارواه الشيخ المفيد فى كتاب الارشاه ان ابن زياد أمر برأس الحسين عليه السلام فدير به فى سلك الكوفة ، قال : فيروى زيد بن أرقم انه قال مرّ بي وهو على رمح وأنا فى غرفة لى فلما حاذانى سمعته يقرأ : « ام حسبت ان أصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجباً » فناديت والله يا بن رسول الله أمرك أعجب أعجب **اقول** : هذا أعجب من الرجعة وأغرب لان عود الروح الى مجموع البدن قد كثر وقوعه كما عرفت واما عودها الى الرأس وحده فهو غريب غير معهود ، فيزول بها استبعاد الرجعة الموعود بها .

**الثانى عشر** مارواه على بن ابراهيم فى تفسيره قال : حدثني أبى عن ابن أبى عمير عن هشام بن سالم عن أبى عبد الله عليه السلام قال : قال رسول الله ﷺ و

فرمود : ابوبكر ! بعلى ويازده فرزندنش ايمان بيار كه آنان هم مثل من اند تنها پیغمبر نیستند ، توبه كن و آنچه كه گرفته اى بازده كه ترادر آن حقى نیست ، سپس ناپدید شد ، حدیثهای چندی باین مضمون وارد شده كه بعداً بیايد .

**یازدهم** : شیخ مفید در کتاب ارشاد نقل میکند كه ابن زياد فرمان داد سر مقدس حسين (ع) را در كوجه های كوفه بگردانند ، زيد بن ارقم گوید : من در غره ای بودم دیدم سربالای نیزه است و وارد شد ، هنگامی كه برابر من رسید این آیه خواند : « مگر پنداشته اى كه اصحاب كهف و رقيم از آیات ما عجب بوده اند ، سوره كهف ، ۹ » من صدا زدم : پسر پیغمبر ! بخدا قصه تو بسیار عجیب تر است .

**مؤلف گوید** : این از رجعت عجیب و غریب تر است ، زیرا بر گشتن روح در همه بدن بسیار اتفاق افتاده اما بر گشتن بسر تنها بى سابقه است ، پس رجعت را نباید بعید شمرد .

**دوازدهم** : على بن ابراهيم در تفسير از حضرت صادق (ع) نقل میکند كه پیغمبر

ذکر حدیث الاسری الی أن قال : حتی انتهینا الی بیت المقدس فدخلت المسجد فوجدنا ابراهیم وموسى وعيسى فیمن شاء الله من أنبیاء الله قد جمعوا الی وأقمت الصلوة وأخذ جبرئیل بیدی فقد منی فأمتهم ولا فخر «الحدیث» وقد تقدم احادیث كثيرة فی هذا المعنى .

**الثالث عشر** ما رواه الراوندى فی کتاب الخرايج والجرايح فی اعلام النبى والائمة علیهم السلام عن المنهال بن عمر قال : رأیت رأس الحسین عليه السلام بدمشق وبين يديه رجل یقرء «أم حسبت ان أصحاب الکهف والرقیم كانوا من آیاتنا عجباً» فانطلق الرأس بلسان فصیح فقال : أعجب من أصحاب الکهف قتلى وحملی .

**الرابع عشر** ما رواه الراوندى ایضاً نقلاً من کتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن الحسین العلوی عن ابن سنان عن أبی حمزة الثمالی عن ابن أبی شعبة الحلبی عن أبان بن تغلب عن أبی عبدالله عليه السلام قال : ان أمير المؤمنین عليه السلام لقی أبابکر فقال له : تعلم ان رسول الله صلى الله عليه وآله أمرک ان تسلم علی بامرة المؤمنین وأن تتبعن فجعلى شکک علیه ؟ فقال : اجعل بینى وبينک حکماً ، فقال علی عليه السلام : أترضى

(ص) در حدیث معراج فرمود : وقتی که به بیت المقدس رسیدیم وارد مسجد شدم ، دیدم ابراهیم وموسى وعيسى باجمعی از پیمبران برای ملاقات من جمع شده اند ، ایستادم بنماز جبرئیل دست مرا گرفت وجلو نگه داشت ، برای آنان امامت کردم ، وقصد افتخار ندارم «تا آخر حدیث» . در این زمینه حدیثهای زیادی هم قبلاً گذشت .

**سیزدهم** : «راوندى» در کتاب خرايج از «منهال بن عمرو» نقل میکند که گفت : در شام سرمقدس حسین (ع) را دیدم که شخصی جلوس این آیه را میخواند «مگر پنداشته ای که اصحاب کف ورقیم از آیات ما عجب بوده اند ، کف ، ۹ ، سربزبان فصیح گفت : کشتن من و دور گرداندن سرم از قصه اصحاب کف عجیب تر است .

**چهاردهم** : باز هم «راوندى» از ابان بن تغلب از حضرت صادق (ع) نقل میکند که : امیر المؤمنین (ع) با بوبکر فرمود : میدانی که پیغمبر دستور داد : بنام امیر المؤمنین بمن سلام کنی ، و از من پیروی کنی ؟ ابوبکر اظهار شک و تردید کرد ، و گفت : میان من و خودت حکمی قرار داده ، فرمود : خود پیغمبر را قبول داری ؟ گفت : آری ولی کجاست

بر رسول الله ﷺ فقال : ومن لى به ؟ فأخذ بيده حتى أدخله مسجداً قبا ، فإذ رسول الله ﷺ قاعد في المحراب فقال له رسول الله ﷺ : ألم آمرك أن تسلم لعلي و تتبعه ؟ قال : بلى ؛ قال : فاعتزل وسلم اليه واتبعه ، قال : نعم فلما رجع لقي صاحبه عمر فعرفه الخبر ، فقال له : أنسيت سحر بنى هاشم ؟ وذكروه بأشياء فأمسك وقام على أمره الى أن مات .

**الخامس عشر** مارواه أيضاً نقلاً عن بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن عمار بن سليمان عن أبيه عن عيشم بن أسلم عن معاوية بن عمار قال : دخل أبو بكر على أمير المؤمنين عليه السلام وذكر كلاماً جرى بينهما قال : فقال له علي عليه السلام : رأيتك رسول الله ﷺ حتى يخبرك بأننى أولى بالامر منك و يأمرك أن تعزل نفسك عنه تفعل ؟ فقال : ان رأيت حتى يخبرنى ببعض هذا اكتفيت به ، فقال له علي عليه السلام : فملتقى اذا صليت المغرب حتى أريكه ، قال : فرجع اليه بعد المغرب و أخذ بيده فأخرجه الى مسجد قبا فاذا هو برسول الله ﷺ جالس في القبلة ، فقال له : يا فلان وثبت على مولاك وجلست مجلسه و هو مجلس النبوة لا يستحقه

باو میرسد ؟ حضرت دستش را گرفت و بردش در مسجد قبا ، دید پیغمبر در محراب نشسته ، فرمود : مگر من بتو دستور ندادم که تسلیم علی باشی و از او پیروی کنی ؟ گفت چرا فرمود : کنار برو و حق را باو واگذار ، گفت : بچشم ، وقتی که برگشت و عمر را دید قصه را نقل کرد ، عمر گفت جادوی بنی هاشم را فراموش کرده ای ؟ و حرفهای باو زد که از نیت خویش خودداری کرد و بکار خود ادامه داد تا مرد .

**پانزدهم :** باز هم «راوندی» از معاویه بن عمار نقل میکند که ابوبکر خدمت امیر المؤمنین (ع) رسید . . . . . حضرت (پس از گفتگوی مفصّل) فرمود : اگر پیغمبر را بتو بنمایم و بفرمایم که من از تو سزاوارترم و دستور دهم که بر کنار شوی میپذیری ؟ گفت : اگر او را ببینم و قسمتی از این مطالب را هم گوشزد کند قبول میکنم ، فرمود بعد از نماز مغرب بیا تا او را بتو بنمایم ، پس از مغرب که آمد حضرت دستش را گرفت بمسجد قبا برد . دید پیغمبر رو بقبله نشسته ! فرمود : ای فلان ! با مولای خود مخالفت کردی ، بجای وی نشستی و مقام پیغمبر را اشغال کردی ، در صورتی که کسی غیر از



غیری ، لانه وصیی : ونبذت امری و خالفت ماقلتہ لك ، و تعرضت لسطط الله و سخطی ، فانزع هذا السربال الذی تسر بلتہ بغير حق و لا أنت من أهله ، و الا فموعدك النار الحديث و فيه ان عمر منعه من ذلك ، قال : وروی الثقات عن أبی عبد الله عليه السلام مثل ذلك .

**السادس عشر** ما رواه الصفار ايضاً في بصائر الدرجات نقله عنه الراوندي عن معوية بن حكيم عن الحسن بن علي الوشاعن الرضا عليه السلام قال : قال لي بخراسان : رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله ههنا فالتزمته .

**السابع عشر** ما رواه الراوندي بعد رواية حديث بصائر الدرجات قال : وروی جماعة من أصحابنا تلك روايات عن أبی جعفر وأبى عبد الله عليهما السلام قالوا : لما حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله الوفاة دخل علي عليه السلام فقال له : يا علي اذا انأمت ففسلني وكفني واقعدني وسائلني واحفظ عني ، قال : وقد قدمنا ذلك بروايات سعد بن عبد الله .

علی کہ وصی من است شایسته آن نیست ، فرمان مرا پشت سر انداختی ، دستور مرا مخالفت کردی و غضب خدا و خشم مرا بر خود خریدی ، این جامه ای که بناحق پوشیده ای و تو شایسته اش نیستی ، از تن بدر آر ، و گرنه وعده کاهت دوزخ است «تا آخر حدیث» و در این حدیث است که عمر وی را اذ انجام دستور جلو گیری کرد و راوندی گوید : این مطلب را موفقان از حضرت صادق (ع) نقل میکنند .

**شانزدهم** باز هم «راوندی» از «حسن بن علی و شا» نقل میکند که حضرت رضا (ع) در خراسان بمن فرمود : من اینجا پیغمبر را دیدم ، و دامنش را گرفتم .

**هفدهم** : باز هم «راوندی» میگوید : جمعی از اصحاب مادر سه روایت از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نقل میکنند که : در حال احتضار پیغمبر (ص) علی وارد شد ، پیغمبر بوی فرمود : هنگامی که من مردم غسلم بده ، کفنم کن ، و مرا بنشان و هر چه میخواهی پیرس و هر چه میگویم حفظ کن .

«راوندی» گوید : این مضمون را سابقاً هم ضمن روایتهای سعد بن عبد الله نقل کردیم

**الثامن عشر** مارواه الراوندى في أواخر الخرائج و الجرائح نقلا من كتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن محمد عن علي بن معمر عن أبيه عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال جاء أناس إلى الحسن بن علي عليهما السلام فقالوا : أرنا بعض عجائب أبيك التي كان يريهاها فقال : أتؤمنون بذلك قالوا : نعم قال : أليس تعرفون أمير المؤمنين ؟ قالوا : بلى كلنا نعرفه ، فرفع لهم جانب الستر فقال لهم : انظروا ، فقالوا بأجمعهم : هذا والله أمير المؤمنين ونشهد أنك ابنه ، وأنه كان يرينا مثل ذلك كثيرا .

**التاسع عشر** مارواه الراوندى نقلا عن البصائر لسعد بن عبدالله عن عمران بن أحمد عن يحيى بن أم الطويل عن رشيد الهجرى قال : دخلت على أبي محمد الحسن بن علي عليهما السلام بعد مضي أبيه ، فتذاكرنا شوقنا إليه فقال الحسن عليه السلام : تريدون أن ترونه ؟ قلنا : نعم و أنى لنا بذلك ؟ فضرب بيده إلى ستر كان معلقاً على باب في صدر المجلس ، فرفعه وقال : انظروا إلى هذا البيت فإذا أمير المؤمنين جالس كأحسن ما رأيناه في حياته ، فقال : هو هو ثم أطلق الستر من يده ، فقال بعضنا لبعض : هذا الذي رأيناه من الحسن عليه السلام مثل الذي شاهدناه من أمير المؤمنين عليه السلام ومعجزاته .

**هيجدهم** : بازهم «راوندى» از جابر نقل میکنند که حضرت باقر (ع) فرمود : عده ای خدمت حضرت امام حسن (ع) رسیده تقاضا کردند معجزه ای نظیر معجزات امیر المؤمنین (ع) بآنها بنماید ، فرمود : اگر علی را ببینید میشناسید ؟ گفتند : آری ، دامن پرده را بالا زد و گفت نگاه کنید ، همه قسم خوردند که این امیر المؤمنین است و گفتند شهادت میدهم که تو پسر اوئی و اینگونه عجائب بمایمنمود .

**نوزدهم** : بازهم «راوندى» از «رشید هجرى» نقل میکنند که گفت : پس از شهادت علی (ع) خدمت حضرت مجتبى (ع) رسیده اظهار اشتیاق بآجناب کردیم فرمود میخواهید اورا ببینید ؟ گفتیم : آری ولی کجا دست باو برسد ؟ ! حضرت دست زد دامن پرده ای را که بالای اطاق آویخته بود بالا زد و فرمود : نگاه کنید ، دیدیم امیر المؤمنین (ع) به بهترین حالات زمان حیاتش آنجا نشسته ، فرمود : همان است ، و پرده را رها کرد ، ما یکدیگر گفتیم : این معجزه نظیر معجزاتی است که در زمان حیات امیر المومنین از او میدیدیم .

**العشرون** ما رواه أيضاً نقلاً عن سعد بن عبد الله أنه روى عن الباقر عليه السلام أن الناس جاءوا بعد الحسن إلى الحسين عليهما السلام فقالوا: يا بن رسول الله ما عندك من عجائب أبيك التي كان يريناها؟ فقال: هل تعرفون أبي؟ فقالوا: كلنا نعرفه، فرفع ستراً كان على باب البيت، ثم قال: انظروا في البيت، فنظرنا فإذا أمير المؤمنين عليه السلام، فقلنا: نشهد أنه خليفة الله حقاً وانك ولده.

**الحادي والعشرون** ما رواه أيضاً نقلاً من بصائر الدرجات للصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن سماعة قال: دخلت على أبي عبد الله عليه السلام وأنا أحدث نفسي، فقال: مالك تحدث نفسك تريد أن ترى أبا جعفر عليه السلام؟ قلت: نعم، قال: قم فادخل هذا البيت فانظر، فدخلت فإذا أبو جعفر عليه السلام معه قوم من الشيعة من الذين ماتوا قبله وبعده **الثاني والعشرون** ما رواه أيضاً عن الصفار عن الحسن بن علي باسناده قال: سئل الحسين عليه السلام بعد موت أمير المؤمنين عليه السلام يريهم شيئاً من العجائب فقال: أتعرفون

**يحتّم**: بازهم «راوندى» از حضرت باقر (ع) نقل ميکند که پس از شهادت امام حسن (ع) مردم خدمت حضرت امام حسين (ع) رسیده تقاضای معجزه ای از نظیر معجزات علی (ع) کردند، فرمود: پدرم را میشناسید؟ گفتند: آری، دامن پرده ای را که بالای اطاق آویخته بود بالا زد و فرمود: نگاه کنید، چون نظر کردند علی (ع) را دیدند؟ و گفتند: شهادت میدهم که توجانشین خدا و پسر امیرالمؤمنینی .

**بیست و یکم**: بازهم «راوندى» از «سماعه» نقل ميکند که گفت: خدمت حضرت صادق (ع) نشسته بودم و با خود صحبت میکردم، فرمود: چرا با خود حرف ميزنی؟ میخواهی امام باقر (ع) را ببینی؟ گفتم آری فرمود: بر خیز برو در این اطاق و بنگر چون وارد شدم دیدم حضرت باقر (ع) با جمعی از شیعیانش که پیش از او یا بعد از او مرده بودند آنجا است.

**بیست و دوم**: بازهم «راوندى» نقل ميکند که پس از شهادت علی (ع) بعضی از امام حسين (ع) تقاضای معجزه کردند، فرمود: اگر علی را ببینید میشناسید؟ گفتند:

أُمير المؤمنين عليه السلام إذا رأيتموه ؟ قالوا : نعم ، قال : فارفعوا هذا الستر فرفعوه فإذا هو لا ينكرونه فكلمهم وكلموه .

**الثالث والعشرون** ما رواه أيضاً عن الصفار عن محمد بن عيسى عن إبراهيم بن أبي البلاد عن عبد الرحمن الخثعمي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : خرجت مع أبي عليه السلام الى بعض امواله فلما صرنا في الصحراء استقبله شيخ فنزل اليه أبي وسلم عليه ، فسمعناه يقول له : جعلت فداك ، ثم تحدثنا طويلاً ثم ودعه أبي فقام الشيخ وانصرف وأنا لننظر اليه حتى غاب شخصه عنا ، فقلت لأبي : من هذا ؟ قال : هذا جدك الحسين عليه السلام .

**الرابع والعشرون** ما رواه ابن بابويه في عيون الاخبار في باب ثواب زيارة الرضا عليه السلام عن أحمد بن محمد بن إبراهيم عن داود البكري عن علي بن دعبل بن عاصي الخزاعي قال : لما حضر أبي الوفاة تغير لونه واسود وجهه ، فرأيتُه بعد ذلك في ما يرى النائم ، فقلت : ما فعل الله بك ؟ فقال : ان الذي رأيته من سواد وجهي لم يزل حتى لقيت رسول الله صلى الله عليه وآله « الحديث » .

**أقول :** ظاهره انه رآه وقت الاحتضار كغيره ، وفيه مكالمات جرى بينهما .

آرى ، فرمود : اين پرده را بالا زنيد ، چون بالا زنند اورا ديديد و شناختند و باهم گفتگو کردند

**بيت و سوم :** باز هم «راوندی» از عبدالرحمان خثعمی نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود باید بر سر یکی از مزرعه هارفتیم ، در راه پیر مردی را دیدیم جلو آمد ، پدرم پیاده شد و سلام کرد و مدتی باهم سخن گفتند ، سپس پدرم با او وداع کرد و پیرمرد برخاست و رفت ، و ما باو نگاه میکردیم تا وقتی که ناپدید شد .

**بيت و چهارم :** شيخ صدوق در کتاب عيون الاخبار از علی ، پسر «دعبل» خزاعي نقل میکند که گفت : هنگامیکه پدرم رو قبله شد رنگش تغییر کرد و صورتش سیاه شد ، پس از مرگ خوابش دیدم پرسیدم : خدا با تو چه کرد ؟ گفت آن سیاهی صورت بهمان حال بود تا خدمت پیغمبر (ص) رسیدم « تا آخر حدیث » .

**مؤلف گوید :** ظاهر آدره مان حال جان دادن پیغمبر (ص) و ادیده چنانچه دیگران هم می بینند و در حدیث گفتگویی از آنان نقل شده .

**الخامس والعشرون** ما رواه الكليني في «باب ان المؤمن لا يكره على أخذ روحه» عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن سليمان عن أبيه عن سدير الصيرفي قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: هل يكره المؤمن على أخذ روحه؟ قال: والله إذا جاءه ملك الموت لقبض روحه قال: يا ولي الله لا تجزع الى أن قال ويمثل له رسول الله وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين والائمة من ذريتهم عليهم السلام «الحديث».

**السادس والعشرون** ما رواه الكليني ايضاً في «باب ما يعاين المؤمن والكافر» عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن ابن فضال عن علي بن عتبة عن أبيه عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث انه قال له بعد ما سأله عن حال المحتضر بعد ما سأله سبع عشرة مرة فقال: يراها والله، فقال: من هما؟ قال رسول الله وأمير المؤمنين عليهما السلام، ثم ذكر ما يجري بينهما من السؤال والجواب.

**السابع والعشرون** ما رواه الكليني ايضاً في الباب المذكور عن علي بن ابراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن خالد بن عمار عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: إذا حيل بينه وبين الكلام أتاه رسول الله ومن شاء الله، ثم ذكر ما

**يست و پنجم :** كليني در باب «اینکه مؤمن از جان دادن کراهت ندارد» از سدير صيرفي نقل ميکند که گفت: بحضرت صادق (ع) عرض کردم، مؤمن از دادن جان کراهت دارد؟ فرمود نه بخدا! وقتی که ملک الموت برای گرفتن جانش بيايد، گوید: ای دوست خدا وحشت نکن. . . . . و پیغمبر و امير المؤمنين و حضرت زهرا و حسن و حسين و فرزندان او برابرش مجسم میشوند «تا آخر حديث».

**يست و ششم :** باز هم كليني در باب «آنچه مؤمن و کافر در حال جان دادن می بینند» از «عقبه» نقل ميکند که حضرت صادق (ع) در حديثي پس از عهده مرتبه پرسش از حال محتضر، در جواب - فرمود: بخدا! آن دو نفر را می بیند، گفتم: کيان را؟ فرمود: پیغمبر و امير المؤمنين عليهما السلام را، سپس گفتگو و سؤال و جوابي که بين آنان ميشود بيان فرمود.

**يست و هفتم :** باز هم كليني در همان باب از «ابو بصير» نقل ميکند که حضرت صادق (ع) فرمود: وقتی که زبان انسان - در حال مرگ بند ميايد؛ پیغمبر (ص)

يجرى بينهم من الخطاب الى أن قال : فاذا وضع في قبره ردّ اليه الروح الى  
وركيه «الحديث» .

**الثامن والعشرون** مارواه ايضاً فيه عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن فضال عن  
يونس بن يعقوب عن سعيد بن يسار انه حضر احداً بنى سابور عند موته فبسط يده ثم  
قال : ابضت يدى يا على ، فدخلت على أبى عبد الله عليه السلام فسألنى عن ذلك فأخبرته  
فقال: رآه والله .

**الثامن والعشرون** مارواه فيه عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن محمد بن  
سنان عن عمار بن مروان عن سمع أبا عبد الله عليه السلام يقول في حديث المحتضر : اذا  
كان ذلك واحتضر حضره رسول الله صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين عليه السلام ثم ذكر ما يكون  
بينهم من المحاورات و البشارة للمؤمن وغير ذلك «الحديث» وفيه ان الكافر ايضاً  
يرى الرسول وأمير المؤمنين عليه السلام عند موته .

ورواه الحسن بن سليمان نقلاً من كتاب القائم للفضل بن شاذان عن محمد بن

وبعضى دیگر بالینش میآیند ، سپس گفتگوی آنان را بیان میکند و میفرماید : وقتی که  
در قبرش نهاده اند خداوند روح را تا کمر بر میگردداند «تا آخر حدیث» .

**بیست و هشتم** : باز هم کلینی در همان باب از «سعيد بن يسار» نقل میکند که گفت :  
یکی از دو پسر شاپور در وقت جان دادن دستش را دراز کرد و گفت : یا علی دستم سفید  
شد ، من هنگامی که خدمت حضرت صادق (ع) رسیدم قصه را پرسیدند ، گفتم ، فرمود :  
بخدا ! او را دیده .

**بیست و نهم** : باز هم او در همان باب از «عمار بن مروان» از شخصی که خودش از  
حضرت صادق (ع) شنیده بود نقل ، میکند که آنجناب در حدیث «محتضر» فرمود : هنگامیکه  
رو قبله شد پیغمبر و امیر المؤمنین (ع) حاضر شوند ، سپس سخنانی را که میانشان رد و بدل  
میشود و بشارتی را که بمؤمن میدهد نقل میکند «تا آخر حدیث» .

و در این حدیث است که کافر هم آنها را می بیند . این حدیث را حسن بن سلیمان هم از

اسماعيل عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن زيد الشحام عن أبي عبد الله عليه السلام مثله .

**الثلاثون** مارواه الكليني ايضا في الباب المذكور عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن ابن مسكان عن عبد الرحيم قال : قلت لأبي جعفر عليه السلام : حدثني صالح بن ميثم عن عباية الاسدي انه سمع علي بن أبي طالب عليه السلام يقول : والله لا يبغضني عبد أبداً فيموت على بغضي إلا رآني عند موته حيث يبكره ، ولا يحبني عبد أبداً فيموت على حبي إلا رآني عند موته بحيث يحب ، فقال أبو جعفر عليه السلام نعم ورسول الله باليمين .

**الحادي والثلاثون** مارواه ايضاً فيه عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن علي بن محمد عن معوية بن وهب عن يحيى بن سابور قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : في المؤمن تدمع عيناه عند الموت فذاك عند معاينة رسول الله صلى الله عليه وآله « الحديث » .

**الثاني والثلاثون** ما رواه ايضاً فيه عن حميد بن زياد عن الحسن بن محمد الكندي عن أبان بن عثمان عن عقبة عن أبي عبد الله عليه السلام ان الرجل اذا وقعت

« زيد شحام » بهمين نحو روايت ميكنند .

**سي ۱ :** باز هم كليني در همان باب از عبد الرحيم نقل ميكنند كه گفت : حضرت باقر (ع) عرض كردم : « صالح بن ميثم » از « عباية اسدي » نقل ميكنند كه گفت : از امير المؤمنين (ع) شنيدم كه فرمود : بخدا ! هيچ بنده اي بغض مرا ندارد جز اينكه اگر بهمين حال بميرد دم مرگ مرا بحالي مي بيند كه خوش ندارد ، و هيچ بنده اي مرادوست ندارد جز اينكه اگر بدوستي من بميرد دم مرگ مرا بحالي مي بيند كه دوست دارد ، حضرت باقر (ع) فرمود : آري ، بپنمبر هم درست راست او است .

**سي ويكم :** باز هم كليني در همان باب از « يحيى بن شاپور » نقل ميكنند كه گفت : شنيدم حضرت صادق (ع) درباره اينكه بعضي از مؤمنين هنگام مرگ اشك از چشمان ميايد - فرمود : اين وقتي است كه بپنمبر (ص) دامي بيند « تا آخر حديث » .

**سي و دو م :** باز هم كليني در همان باب از « عقبه » نقل ميكنند كه حضرت صادق (ع)

نفسه هیهنای فی صدره رأی ، قلت : وما یرى ؟ قال : یرى رسول الله و امیر المؤمنین علیه السلام «الحديث» .

**الثالث والثلاثون** ما رواه ایضاً فیہ عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عن عبد العزیز العبدی عن عبد الله بن أبی یعفور انه حضر بعض النوا صب عند موته فسمعه یقول : مالی و لك یا علی ؟ فأخبر بذلك أبا عبد الله علیه السلام فقال : رآه والله ، ثم قال : اذا بلغت نفس أحدکم هذه یقال له : رسول الله و علیّ امامک .

**الرابع و الثلاثون** ما رواه فیہ عن أبی علی الاشعری عن محمد بن عبد الجبار عن صفوان بن یحیی عن أبی المنهیل عن محمد بن حنظلة عن أبی عبد الله علیه السلام فی حدیث ان المحتضری یرى رسول الله و امیر المؤمنین وجبرئیل علیهم السلام و ذکر ما یقولون لهم وما یقولون له .

**اقول :** والاحادیث فی ذلك كثيرة جداً وقد روی البرقی فی المحاسن كثير أمن الاحادیث فی هذا المعنى ، وقد تأولها الشيخ المفید با لحمل علی معرفة المحتضر

فرمود : وقتی که جان شخص باینجا - یعنی سینه اش - میرسد می بیند ، گفتم : چه می بیند ؟ فرمود : پیغمبر و امیر المؤمنین (ع) را «تا آخر حدیث» .

**سی و سوم :** بازم کلینی در همان باب از «عبد الله بن ابی یعفور» نقل میکند که گفت : بالین یکی از «ناصبیان» (یعنی دشمنان علی (ع)) (بودم ، دردم مرگ میگفت : یا علی مرا با توجه کار وقتی که قصه را برای حضرت صادق (ع) نقل کردند فرمود : بخدا او را دیده سپس فرمود وقتی که جان یکی از شما باینجا ( شاید اشاره بسینه باشد) برسد باو میگویند: پیغمبر و علی و برویت هستند .

**سی و چهارم :** بازم کلینی در همان باب از «محمد بن حنظله» در حدیثی نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : شخص «محتضر» پیغمبر و علی و جبرئیل را می بیند ، سپس گفتگوی آنان را باو ی بیان میکند .

**مؤلف گوید :** در این زمینه حدیث فراوان است ، «برقی» هم در کتاب محاسن حدیثهای زیادی در این موضوع نقل میکند ، اما شیخ مفید این احادیث را تأویل کرده



بشمره ولا یتهماعلیهما السلام وهذا کما ترى بعید جداً بل لا وجه له اصلاً ، وقد احتج لذلك لاستحالة حلول الجسم الواحد فی مکانین فی وقت واحد وما ذکره هنا مدفوع «اما اولاً» فلعدم معارض لهذه الاحادیث من کلامهم (ع) ؛ « واما ثانیاً » فلان مکان حضوره <sup>ع</sup> فی مکان معین یراه کل محتضر تلك الساعة ، كما روى ابن بابويه وغيره ان ملك الموت سئل كيف تقبض الارواح من المشرق والمغرب فقال : ان الدنيا بين يدي كالقصة بين يدي أحدكم يتناول منها ما يشاء « واما ثالثاً » فلانه يمكن أن يكون مخصوصاً بالهؤمّن الكامل ، والكافر الكامل ، و مثل هذا لا يتفق فی کل شهر مرة « واما رابعاً » فلان الاحادیث دالة علی الرؤية الحقيقية ، لما فيها من ذکر الخطاب والعتاب والسؤال و الجواب و الاشراف والاقتراب ، والمجىء والذهاب « واما خامساً » فلما مرّ من عدم جواز التأویل بغير نص ودلیل « واما سادساً » فلان الله قد أعطى النبی والائمة علیهم السلام من القدرة والفضل ما لم يعطه أحد أو ما لا يمكن وصفه وما هو اعظم مما ذكر كما يدلّ علیه اصول الکافی و بصائر الدرجات و غیر هما « واما سابعاً » فلان أحوال

میفرماید مراد این است که هر کس دردم مرگ نتیجه دوستی یا دشمنی با پیغمبر و علی علیهما السلام را می بیند ، و سبب این تأویل این است که بودن یک جسم در یک وقت در دو جا محال است ، ولی واضح است که این تأویل بسیار بعید بلکه بچند جهت اصلاً بی مورد است **اول** حدیث معارض و مخالفی در کار نیست که موجب تأویل شود ، **دوم** ممکن است آنجناب در یک جای معین باشد اما هر محتضری او را ببیند ، چنانکه مرحوم صدوق و غیره روایت کنند که از ملک الموت پرسیدند : چگونه جان این افرادی را که یکی در مشرق است و دیگری در مغرب ، میگیری ؟ فرمود : تمام دنیا در برابر من مثل یک کاسه در برابر شماست که هر چه بخواهید از آن بر میدارید ، **سوم** ممکن است این موضوع مخصوص مؤمن کامل و کافر کامل باشد و مرگ اینگونه اشخاص ماهی یک مرتبه هم اتفاق نمی افتد **چهارم** چیزهایی در این حدیثهاست که دلیل بردیدن حقیقی است از قبیل : گفتگو و سؤال و جواب آنها نزدیک شدن ، از بالا نگرستن ، آمد و رفت **پنجم** قبلاً گفتیم که بدون سبب نباید کلامی را تأویل کرد ، **ششم** خداوند قدرت و فضیلتی به پیغمبر و ائمه (ع) عطا کرده که بدیگری نداده و شهادت کتائبی « کافی ، بصائر الدرجات » و غیره فضائل آنان غیر قابل

تلك النشأة اى ما بعد الموت لا يلزم مساواتها لاحوال هذه النشأة، بل لا شك في اختلافهما في أكثر الاحكام «واما ثامناً» فلان الله قد أعطى ملك الموت ومنكراً و نكيراً مثل هذه القدرة فلا ينكر أن يعطى النبي و الائمة مثلها بل ما هو أعظم منها «واما تاسعاً» فلما روى من الاحاديث عنه عليه السلام . من رآنى فقد رآنى حقاً، و في بعض الاحاديث من رآنى في منامه فقد رآنى و الاخبار به كثيرة، و بالجملة فالحمل على الظاهر هنا ممكن بل واجب متعين، لعدم الصارف و وجود المانع من الصرف عن الظاهر والله أعلم.

**الخامس والثلاثون** ما رواه ثقة الجليل سعد بن هبة الله الراوندى فى كتاب قصص الانبياء با سنده عن ابن بابويه عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن النضر بن سويد عن يحيى بن عمران الحلبي عن هارون بن خارجة عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام ان الله أوحى الى نبي من انبياء بنى اسرائيل يقال ارميا، ان بنى اسرائيل عملوا بمعاصي فلا سلطان عليهم من يسفك دماءهم، و

وصفاست، **هفتم** : اوضاع عالم بعد از مرگ لازم نیست شبیه اوضاع این عالم باشد؛ بلکه بدون شك در بیشتر احكام باهم مخالف اند (بهترین جواب همین است، زیرا قطعاً وضع آن عالم قابل قیاس با این عالم نیست و سرتاپا باهم فرق دارد، و لى لازمه این جواب این است که دیدار پیغمبر و علی با چشم دیگر و مربوط به عالم بعد از مرگ باشد و باین حساب ربطی برجعت پیدا نمیکند **هشتم** : در جائیکه خداوند چنین قدرتی بعزرائیل و نکیرو منکر داده باشد، (که بتوانند در يك وقت یکی را در مشرق و دیگری را در مغرب قبض روح کنند و در قبر باوی سؤال و جواب کنند) چه مانعی دارد که نظیر آن با بالاترش رابه پیغمبر و ائمه (ع) داده باشد؟ **نهم** : احادیثی از پیغمبر (ص) رسیده که : هر کس مرا ببیند درست دیده، و در بعض آنهاست که : هر که در خواب مرا ببیند درست دیده (یعنی شیطان بصورت من در نیاید) و در این زمینه حدیث فراوان است، و اجمالاً از ظاهر این حدیثها نباید دست برداشت زیرا تأویل جهت ندارد، بلکه علاوه مانع هم دارد.

**سی و پنجم** : در اوندی، در کتاب قصص الانبياء از «ابو بصیر» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند یکی از پیمبران بنی اسرائیل بنام « ارمیا » وحی کرد که اسرائیلیان نافرمانی پیش گرفته اند، من هم ستمگری را بر آنان مسلط کنم که خوشان

یاخذ اموالهم ، ولا خرب بنّ مدینتهم یعنی بیت المقدس مائة عام ، ثم لاعمرنها الى ان قال : فخرج ارميا فلما كان مدالبصر التفت الى البلدة فقال : « انسى یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام » ثم بعثه حياً سوياً .

**السادس والثلاثون** ما رواه ایضاً فی قصص الانبیاء باسناده عن وهب بن منبه فی حدیث ارمیا ان الله اوحى اليه ان الحق بائلیا فانطلق اليه حتی اذا رفع له بیت المقدس ، فرأى خراباً عظيماً قال : « انسى یحیی هذه الله بعد موتها » فنزل فی ناحية و اتخذ مضجعاً ، ثم نزع الله روحه و أخفی مكانه على جميع الخلائق مائة عام ، الى ان قال : ثم أمر الله عظام ارمیا ان یحیی فقام حياً كما ذكر الله تعالى فی كتابه .

**الحابع والثلاثون** ما رواه ایضاً باسناده عن ابن بابویه عن محمد بن جعفر بن شاذان عن أبیه عن الفضل بن شاذان عن محمد بن زیاد أبی أحمد الازدی یعنی ابن أبی عمیر عن أبان بن عثمان عن ابان بن تغلب عن عكرمة عن ابن عباس قال :

بریزد و مالشان ببرد و این بیت المقدس - شهرشان - را تا صد سال ویران کنم و سپس آبادش کنم . « ارمیا » از شهر بیرون رفت ، وقتی که بقدر چشم اندازی دور شد برگشت نگاهی بشهر کرد و گفت چگونه خدا مردم اینجا را که مرده اند زنده میکند ؟ خدا وی را میراند و پس از صد سال زنده اش کرد باهیکل کاملی از جا برخاست .

**سی و ششم :** باز هم « راوندی » در همان کتاب از « وهب بن منبه » نقل میکند که در قصه « ارمیا » گفت : خدا بوی وحی کرد : برو بجانب بیت المقدس ، ارمیا حرکت کرد ، چون از دور چشمش بشهر افتاد دید سخت ویران شده ، گفت : « چگونه خدا مردم اینجا را که مرده اند زنده میکند ؟ » سپس پیاده شد و گوشه ای خوابید ، آنگاه خدا روحش را گرفت ، و جایش را از دیده ها پنهان کرد ، . . . . . تا - چنانکه قرآن میفرماید - پس از صد سال بفرمان خدا استخوانهای مرده اش زنده شد و از جا حرکت کرد .

**سی و هفتم :** باز هم « راوندی » در همان کتاب از ابن عباس نقل میکند که گفت : خداوند « جر جیس » پیغمبر را برای دهنمائی پادشاه بت پرستی بشام فرستاد ، چون مأموریت خویش ابراز

بعث الله جرجيس عليه السلام الى ملك بالشام يعبد صنماً فدعاه الى الله فعذب به عذاباً شديداً ، فأوحى الله اليه يا جرجيس اصبر وأبشرو لا تخف ، ان الله معك يخلصك وانهم يقتلونك أربع مرات في كل مرة أدفع عنك الالم والاذى ، فأمر الملك بجرجيس الى السجن وعذبه بألوان العذاب ، ثم قطعه قطعاً والقاها في جب فأمر الله ميكائيل فقام على رأس الجب ثم قال : قم يا جرجيس حياً سوياً وأخرجه من الجب ؛ فانطلق جرجيس حتى قام بين يدي الملك وقال : بعثني الله اليكم ليحتج بي عليكم ، فقام صاحب الشرطة وقال : آمنت بالله الذي بعثك بعد موتك واتبعته أربعة آلاف وآمنوا وصدقوا جرجيس فقتلهم الملك جميعاً ثم أمر بلوح من نحاس أوقد عليه النار ، فبسط عليه جرجيس وأوقد عليه النار حتى مات وأمر برماده فذر في الرياح ، فأمر الله ميكائيل فنادى جرجيس صلوات الله عليه الى الملك فأمر به الملك فمد بين خشبتين ووضع المنشار على رأسه حتى سقط المنشار من تحت رجله ، ثم أمر بقدر فالقى فيها زفت وكبريت ورصاص ، والقى فيها جسد جرجيس صلوات الله عليه ، فطبخ حتى

کرد پادشاه ستمگر شکنجه‌های سختش داد ، خدا باو وحی کرد : ای جرجیس ! صبر کن ، خرسند باش و مترس که خدا با تو است ، از چنگال اینان آزادت میکند ، گر چه چهار بار میکشندت امداد هر بار خدا رنج و آزار را از تو دفع میکند ، پادشاه دستور داد زندانش کردند و بانواع مختلف آزارش دادند ، سپس بدنش را پاره پاره کرد و در چاه افکند ، میکائیل بفرمان خدا بر سر چاه آمد و گفت : جرجیس ! زنده و کامل بر خیز ، و از چاه بیرونش آورد ، باز جلو پادشاه آمد و گفت . خدام را فرستاده تا بر شما اتمام حجت کنم ، رئیس شرطیان برخاست و گفت : من بخدای تو که ترا پس از مرگ زنده‌ات کرد ایمان آوردم ، بدن بال و چهار هزار نفر دیگر هم ایمان آوردند ، پادشاه همه را کشت ، سپس دستور داد تخت مسی نهاده و زیرش آتش کردند و جرجیس را روی آن خوابانید تا سوخت ، و خاکسترش را برباد داد ، باز میکائیل آمد و بفرمان خدا زنده‌اش کرد و برای دعوت پادشاه مأمورش کرد ، این دفعه دستور داد باز بدنش را دو نیم کردند ، سپس بدنش را بازفت ، و کبریت ، و سرب در دیگ جوشاند تا همه باهم مخلوط شد ، خداوند

اختلط ذلك كله جميعاً، فبعث الله اسرافيل فصاح صيحة خراً الناس منها لوجوههم، ثم قال : قم يا جرجيس فقام حياً سوياً بقدره الله وانطلق جرجيس الى الملك فجاءته امرأة ، فقالت : كان لنا ثور نعیش به فمات ، فقال لها جرجيس : خذی عصای هذه فضعها على ثورك ، وقولی له : ان جرجيس يقول : قم باذن الله ففعلت ، فقام حياً فآمنت بالله فأمر به الملك ان يقتل بالسيف، فضربوا عنقه فمات ثم أسروا الى القرية فهلكوا كلهم .

**الثامن والثلاثون** ما رواه ايضاً فيه عن ابن بابويه عن محمد بن شاذان بن أحمد البرواذي عن محمد بن محمد بن الحرث عن صالح بن سعيد الترمذي عن منعم بن ادريس عن وهب بن منبه عن ابن عباس في حديث طويل يقول فيه : ان الياس عليه السلام نزل فاستخفى عند ام يونس عليها السلام ستة أشهر ، ثم عاد الى مكانه فلم يلبث الا يسيراً حتى مات ابنها حين فطمته ، فعظمت مصيبتها ، فخرجت في طلب الياس و رقت الجبال حتى وجدت الياس ، فقالت : انى فجعت بابنى وقد ألهمنى الله ان

اسرافيل را فرستاد فریادی زد که همه مردم برو درافتادند ، وفرمود : جرجیس ! برخیز ، باز بقدرت حق زنده شد و برخاست راه خانه شاه پیش گرفت ، در میان راه زنی آمد گفت ما گاوی داشتیم که زندگی ما را اداره میکرد اینک مرده فرمود : این عصارا بگیر و بگاوی زن و بگو : جرجیس میگوید : باذن خدا برخیز ، رفت و بدستور عمل کرد زنده شد ، زن ایمان آورد ، باز پادشاه فرمان داد گردنش را بسا شمشیر زدند و بقریه شتافتند ، این بار خداوند همه را هلاک کرد .

**سی و هشتم** : باز هم «راوندی» در همان کتاب از ابن عباس ضمن حدیثی طولانی نقل میکند که گفت : «الیاس» پیغمبر (از کوه) بزیر آمد و دوشش ماه نزد مادر حضرت یونس پنهان شد ، سپس بجای خویش برگشت ، طولی نکشید پسر بچه آن زن که از شیر بازش گرفته بود ، مرد ، داغش بر دل مادر گران آمد ، حرکت کرد از کوهها بالا رفت تا «الیاس» را پیدا کرد ، گفت : پسر من ناگهان مرد و بدلم الهام شد که ترا شفیع قرار دهم تا خدا

استشفع بك ليحيى لى ابنى ، فقال لها : ومتى مات ؟ قالت : اليوم سبعة ايام ، فانطلق الياس وسار سبعة ايام اخرى حتى انتهى الى منزلها ، فرفع يديه بالدعاء واجتهد حتى أحى الله لقدرته يونس عليه السلام ، فلما عاش انصرف الياس ولما صار ابن اربعين سنة أرسله الى قومه كما قال : « وأرسلناه الى مائة الف أو يزيدون » .

**التاسع والثلاثون** ما رواه ايضاً عن ابن بابويه عن محمد بن يوسف المذكر عن الحسن بن علي بن نصر الطوسي عن أبي الحسن بن قرعة القاضي عن ماد بن عبد الله ( كذا ) عن محمد بن اسحق عن اسحق بن يسار عن عكرمة عن ابن عباس في حديث أهل الكهف : انهم لما آووا الى الكهف أوحى الله الي ملك الموت أن يقبض ارواحهم ، ووكل بكل رجل منهم ملكين يقلبانه ذات اليمين وذات الشمال فمكثوا ثلثمائة سنة وتسع سنين ، فلما أراد الله أن يحييهم أمر اسرافيل الملك أن ينفخ فيهم الروح فنفخ فقاموا من رقدتهم ، فقال بعضهم لبعض : قد غفلنا في هذه الليلة « الحديث » .

**الاربعون** ما رواه ايضاً فيه باسناده عن ابن بابويه عن محمد بن ابراهيم الطالقاني

زنده اش فرمايد ، برسيد : كى مرده ؟ گفت : امروز ، هفتم است ، الياس همراه زن هر كت كرد وهفت روز راه رفت تا بمنزل وى رسيد ، آنگاه دست بدعا برداشت و كوشيد تا خدا بچهارا بقدرت خویش زنده كرد ، الياس برگشت ، و چون پسر (يعنى همان يونس) چهل ساله شد خداوند منصب پيمبريش داد و براى دعوت قومش مبعوث كرد ، چنانكه در قرآن مى فرمايد : « اورا بسوى يكصد هزار يا بيشتر فرستاديم ، صافات ، ۱۴۷ » .

**سی و نهم** : باز هم «راوندى» از ابن عباس در قصه اصحاب كهف نقل ميكند كه : چون در غار جاى گزين شدند خداوند بعزرائيل وحى كرد كه جانسان را بگير ، و براى هريك دو ملك گماشت كه اورا بيهلوى راست و چپ بگردانند ، باين حال سيصد و نه سال ماندند ، هنگاميكه خدا خواست زنده شان كند ، اسرافيل را فرمان داد تا روح در بدنشان دميد ، ار جاحر كت كردند و گفتند : ما مشب غفلت كرديم « تا آخر حديث » .

**چهل و چهارم** : باز هم «راوندى» در همان كتاب از محمد حلبى نقل مى كند كه حضرت صادق

عن ابن عقدة عن أحمد بن عیسی عن البزنطی عن أبان بن عثمان عن محمد الحلبي عن أبي عبد الله (عليه السلام) في حديث عيسى انهم سألوه ان يحيى لهم سام بن نوح فاتي الى قبره فقال : قم يا سام باذن الله ، فانشق القبر ثم أعاد الكلام فتحرك ، ثم أعاد الكلام فخرج سام ، فقال : أيما أحب اليك تبقي أو تعود؟ قال : بل أعود يا روح الله اني لاجد لذعة الموت في جوفي الى يومى هذا .

**اقول :** و الاحاديث في هذا المعنى وغيره من المعانى السابقة كثيرة ، وقد ظهر من هذا الباب والذى قبله ان الرجعة قد وقعت في هذه الامة للرعية واهل العصمة ، ليزول استبعاد الرجعة الموعود بها .

**فان قيل** لعله هذه هي الرجعة الموعود بها ، و التى يحصل بها مساواة أحوال هذه الامة لاحوال الامم السابقة ، كما تضمن الباب الرابع .

**قلت** هذا خيال باطل من وجوه «احدها» ان هذه رجعة ضعيفة لا يكاد يعتد بها ، بل بعضها ليس برجعة حقيقة ، و لهذا قلنا في ساير المواضع انها رجعة في الجملة

(ع) در قصه حضرت عيسى فرمود : مردم از وی خواستند كه «سام» پسر نوح را زنده كند ، آمد بر سر قبرش ، فرمود : ای سام ! باذن خدا برخیز ، قبرش كافته شد ، باذهمان جمله را گفت از قبر بیرون آمد ، فرمود : میخواهى در دنیا بمانى یا برگردى ؟ گفت : بر میگردم ، زیرا من هنوز گزند مرگ را در خود حس مى كنم .

**مؤلف گوید :** در این زمینه و نظائر آن حدیث بسیار است ، و از احادیث دو باب اخير نتیجه میگیریم كه : در این امت هم رجعت (و زنده شدن بعد از مرگ) برای مردم عادى و برای اهل عصمت (ع) بوده ، پس نباید آن رجعت موعود را بعید دانست .

«اگر گویند» پس شاید آن رجعت موعود همین باشد و دیگر رجعتی در كار نباشد و در مساوات این امت با سایر امتها هم كه در باب چهارم گذشت همین مقدار كافى است .  
«جواب گوئیم» : این خیال از چند جهت باطل است .

«اول» اینکه این رجعت ضعیف و غیر قابل اعتناء است بلکه بعضی از مواردش حقیقه رجعت نیست ، و لذا در چند جا تذکر دادیم كه این رجعت اجمالى است ، و این غیر از رجعتی

فهی غیر الرجعة الموعود بهافیمامضی وبأتی .

«وثانیها» انک لاتجد فی شیء من احادیث البایین ان احداً منهم رجع الی الدنیا وعاش فیها زماناً طویلاً الا نادرآ ، والنادر لاحکم له فکیف تصدق المشابهة وحذوا لنعمل بالنعل والقذة بالقذة ؟ .

«و ثالثها» ان هذه الوقایع أفراد معدودة فی مدد متطاولة ، فکیف تساوی أو تقارب تلك الرجعات العظيمة الهائلة التي رجع فی بعضها خمسة وثلاثون ألفاً وفی بعضها سبعون ألفاً ، وفی بعضها جمیع بنی اسرائیل ، وفی بعضها سبعون ألف بیت ؟ الی غیرذلك مما مضی ، فلا بد من الحکم بالمغایرة .

«ورابعها» الاجماع فان كل من قال : بان الرجعة حق قال بالمغایرة ، وقد ثبت ان الرجعة حق فثبتت المغایرة ؛ و كل من قال ببطلان الرجعة من العامة قال بصحة هذه الصور ووجودها ونقلها ، فلهذا أوردناها حجة علیهم فی الاستبعاد فضلا عن الانكار .

«و خامسها » ان الاحادیث الواردة فی الاخبار بالرجعة و الوعد بوقوعها

است که در سایر امتهای بوده یا باین امت وعده داده شده .

«دوم» اینکه در هیچیک از حدیثهای این دو باب نیست که مرده ای که زنده شده مدتی مانده باشد مگر نادر که آن هم مورد حکم نیست ، و باین مقدار شباهت این امت با سایر امتهای درست نمیشود .

«سوم» اینکه در این موارد افراد اندکی در خلال مدتهای درازی زنده شده اند ، این چه تناسبی با آن رجعت های عظیمی دارد که در بعضی سی و پنج هزار و در بعضی هفتاد هزار و در بعضی همه اسرائیلیان و در بعضی هفتاد هزار خانوار زنده شده اند و اگر رجعت ما همین مقدار باشد باید گفت این امت با آنها اختلاف دارد .

«چهارم» اجماع ، زیرا هر که قائل بر رجعت است میگوید آن رجعت معهود ، در آئینه است و این رجعت های گذشته راسیان منکر رجعت هم نقل می کنند و بصحتش معتقدند ، از این رو ما هم اینها را نقل کردیم تا بر آنان حجت باشد .

«پنجم» اینکه حدیث های رجعت هم قبل از این وقایع ، و هم بعد از آنها نقل شده ،



قدورد قبل وقوع هذه الوقایع و بعد ها ؛ حتی فی زمان المهدی علیه السلام كما يأتي ان شاء الله تعالى .

«وسادسها» ان أحادیث الباب الرابع تدل علی ان كل ما وقع فی الامم السابقة یقع فی هذه الامة مثله ، وما هو أعظم منه وأفضل أو أزید ، ووجهه واضح ، فان نبینا أفضل الانبیاء و ائمه أشرف الامم ألا ترى الى الغیبة و أمثالها مما وقع منه فی هذه الامة أضعاف ما وقع فی الامم السابقة ؟ ! .

«وسابعها» ان التصریحات بما یدفع هذا الخیال ویبطله ویردّه أكثر من أن یحصی كما ستقف علیه انشاء الله تعالى والله الهادی .

## الباب التاسع

فی جملة من الاحادیث المعتمدة الواردة فی الاخبار بوقوع الرجعة لجماعة من الشيعة و غیر هم من الرعية ، و ما يدل علی امكانها و عدم جواز انكارها ؛ و الاحادیث فی ذلك كثيرة جداً و قد وقفت فی هذه الايام علی شیء كثير و لم اورد الجميع لما مرّ بل اقتصرت من ذلك علی أحادیث .

حتى قسمتی از آنها-چنانکه بیاید-در زمان حضرت مهدی (ع) صادر شده .

«ششم» اینکه در حدیثهای باب چهارم گذشت که هر چه در امتهای گذشته بوده در این امت هم مثلش یا بهترش هست ، سببش هم واضح است چون پیغمبر ما از همه بیهبران بالاتر است ، و امتش از سایر امتها اشرف اند ، چنانکه می بینی «غیبت» و امثال آن هم در این امت چند برابر سایر امتها است . (رجوع این جواب بجواب سوم است)

«هفتم» در خلال حدیثهای آینده تصریحات بیشماری است که خود این خیال فاسد را رد میکند .

## باب نهم

در قسمتی از حدیثهای معتبر راجع بوقوع رجعت برای جمعی از شیعیان و غیر شیعیان - از افراد عادی - و ادله امکان این مطلب ، در این موضوع هم حدیث بسیار است که من این روزها به مقدار زیادی از آنها دست یافتم اما بملاحظه اختصار قسمتی را ذکر میکنم .

**الاول** مارواه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في كتاب من لا يحضره الفقيه ، وفي عيون الاخبار ، والشيخ الجليل رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في كتاب التهذيب بأسانيد منها الصحيحة عن محمد بن اسمعيل البرمكي عن موسى بن عبد الله النخعي قال : قلت لعلي بن محمد بن علي بن موسى عليهم السلام : علمني قولاً أقوله بليغاً كاملاً اذا زرت واحداً منكم فقال : اذا صرت الى الباب فقف و اشهد الشهادتين وذكر الزيارة الجامعة الى أن قال : « فبنتني الله أبداً ما بقيت على موالاتكم ، و جعلنا ممن يقتص آثاركم ، و يسلك سبيلكم ، و يهتدى بهديكم ، و يحشر في زمركم ، ويكر في رجعتكم ، ويملك في دولتكم ، ويشرف في عاقبتكم ، ويمكن في أيامكم ، و تفر عينه غداً برؤيتكم » .

**الثاني** ما رواه ابن بابويه و الشيخ بالاسناد السابق عن الامام علي بن محمد عليهما السلام في زيارة الوداع قال : اذا أردت الانصراف فقل : « السلام عليكم سلام مودع » الى أن قال : « السلام عليكم حشرني الله في زمركم وأوردني حوضكم وجعلني من حزبكم ومكنني في دولتكم و أحياني في رجعتكم وملكني في أيامكم » .

**اول** : شيخ صدوق در کتاب من لا يحضر ، و عيون الاخبار ؛ و شيخ طوسي در کتاب تهذيب بسندهائی که بعضی صحيح است از موسى بن عبد الله نخعی نقل میکنند که گفت : حضرت هادی (ع) عرض کردم : کلام کامل رسائی بمن بیا موزید که هنگام زیارت یکی از شماها بخوانم حضرت « زیارت جامعه » را تعلیم او کرد که بر در حرم بایستد و بعد از شهادتین بخواند و از جمله این زیارت است : « خدا مرا تا آخر عمر بردوستی شما ثابت دارد ، و از آنان قرار دهد که از شما پیروی می کنند ، در راهتان می روند ، بهدایتان رهبری می شوند ، در زمرة آنان محشور میگردند ، در رجعتان زنده می شوند ، در دولتتان حکومت می کنند ، در آخر کارتان شرف می یابند ، و فردا چشمشان بیدارتان روشن می شود » .

**دوم** : شيخ صدوق و شيخ طوسي از حضرت هادی (ع) نقل می کنند که فرمود : در زیارت وداع وقتی که خواستی برگردی بگو : سلام بر شما ! سلام آن که وداع می کند . . . سلام بر شما ! خدا مراد زمره شما محشور ، و بر سر حوضتان وارد فرماید ، و از حزبشان قرار دهد ، در دولتتان قدرتم دهد ، در رجعتان زنده ام کند ، و در روز گارتان حکومتم دهد .

**اقول:** فی هذين الحديثين و أمثالهما مما يأتي و هو كثير دلالة على ان رجعة الشيعة ليست بعامة ، بل انما يرجع بعضهم ، و الا لكان الدعاء بغير فائدة كما لا يجوز أن يقال : اللهم ابعثنى يوم القيمة واحشرني في الآخرة ، و يأتي ما هو صريح فيما قلناه ان شاء الله .

**الثالث** ما رواه ابن بابويه ايضاً في كتاب معاني الاخبار قبل آخر الكتاب بائنتى عشرة ورقة في النسخة المنقول منها في باب معنى ايام الله عز وجل قال : حدثنا أبى رضى الله عنه قال : حدثنا عبدالله بن جعفر الحميرى قال : حدثنا ابراهيم بن هاشم عن محمد بن أبى عمير عن مثنى الحنط عن جعفر بن محمد عن أبيه عليهما السلام قال : ايام الله ثلاثة يوم يقوم القائم ، و يوم الكرة ، و يوم القيمة .

و رواه في كتاب الخصال في باب الثلاثة عن أحمد بن محمد بن يحيى العطار عن سعد بن عبدالله عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن الحسن الميثمى عن مثنى الحنط عن أبى جعفر عليه السلام مثله و رواه الشيخ على بن يونس في كتاب الصراط المستقيم نقلاً من كتاب الحضرمى .

**اقول:** في هذا تصريح ببطلان تأويل الرجعة بخروج المهدي عليه السلام و رجوع الدولة ، و يأتي ما هو أقوى تصريحاً ان شاء الله تعالى ، مع ما تقدم من تصريح علماء

**مؤلف گوید:** اذان دو حدیث و امثالش استفاده می شود که رجعت شیعیان عمومی نیست ، و گرنه دعا فائده ای نداشت ، مثل این بود که کسی دعا کند : خدا یا مرا روز قیامت زنده کن ، و در آخرت محشور فرما ، بعداً هم حدیثهایی بیاید که صریح در این موضوع است .  
**سوم:** باز هم صدوق در کتاب «معانی الاخبار» دوازده ورق بآخر کتاب بر حسب نسخه ما ، در باب «معانی ايام الله» از حضرت صادق (ع) روایت می کند که حضرت باقر (ع) فرمود : «روزهای خدا سه تا است : روز قیام امام زمان (ع) روز رجعت ، و روز قیامت . این حدیث را در خصال هم نقل می کند و علی بن یونس عاملی هم در کتاب صراط المستقیم روایت می کند .

**مؤلف گوید:** این حدیث ، افتار آنان را که رجعت را بخروج حضرت مهدی (ع) و بازگشت دولت او ، تأویل می کنند صریحاً باطل می کند ، از این صریح تر هم بعداً می آید

اللغة بمعناها وليس في سند الرواية من يحصل فيه شك أو يوجد فيه طعن ، فان ابراهيم بن هاشم والمثنى ممدوحان مدحاً جليلاً مع صحة مذهبهما ، بل لا يبعد الجزم بتوثيقهما عند التحقيق ؛ و الباقي في غاية الجلالة والثقة و صحة المذهب و الحديث .

**الرابع** مارواه الشيخ الطوسي في المصباح الكبير في فضل الزيارات في عمل رجب حيث قال زيارة رواها ابن عياش قال : حدثني حسين بن عبدالله عن مولاة يعنى أبا القاسم الحسين بن روح أحد السفراء قال زراًى المشاهد كنت بحضرتها في رجب ، تقول : « الحمد لله الذى شهدنا مشهداً وليائه فى رجب » الى أن قال : « السلام عليكم ورحمة الله وبركاته حتى العود الى حضرته و الفوز فى كرتكم و الحشر فى زمركم » .

**الخامس** مارواه الشيخ أيضاً فى المصباح فى أعمال شهر ذى حجة زيارة أمير المؤمنين عليه السلام قال : أبو جعفر الباقر عليه السلام مضى أبى على بن الحسين عليه السلام الى قبر أمير المؤمنين عليه السلام ثم بكى وقال : « السلام عليك يا أمين الله فى أرضه » و ذكر الزيارة ثم قال :

علاوه بر تصريح علمای لغت در معنای رجعت که سابقاً گذشت ، در سند حدیث هم شخص مشکوک الحال یا بدنامی نیست زیرا « ابراهیم بن هاشم » و « مثنی » را علماستوده اند ، و شیعه هم هستند ، بلکه به شهادت تحقیق می توان گفت قطعاً مورد اطمینان اند ، سایر افراد سند هم در منتهای بزرگواری و اطمینانند و عقیده و حدیثشان هر دو صحیح است .

**چهارم** : شیخ طوسی در « مصباح کبیر » در فضیلت زیارت در ماه رجب از حسین بن روح نایب امام زمان (ع) نقل می کند که فرمود : در هر زیارتگاهی که هستی در ماه رجب ، بگو : « شکر خدایا که زیارت دوستانش را در ماه رجب نصیب من کرد . . . . . » درود و رحمت و برکتهای خدا بر شما مستدام باد ، تا وقتی که دو باره حضورتان مشرف شوم ، و در رجعتان کامیاب گردم ، و در زمهره تان محشور شوم .

**پنجم** : با زهم شیخ طوسی در کتاب مصباح - در زیارت حضرت امیر (ع) در ماه ذیحجه - از حضرت باقر (ع) نقل میکند که فرمود : پدرم حضرت سجاد بر سر قبر امیر - المؤمنین (ع) ارفت قدری گریست و این زیارت را خواند : « السلام عليك يا أمين الله فى أرضه »

قال الباقر (ع) ما قاله أحد من شيعتنا عند قبر أمير المؤمنين أو أحد من الأئمة عليهم السلام إلا وضع في درج من نور حتى يسلم إلى القائم (ع) فيلقى صاحبه بالبشرى والتحية والكرامة إن شاء الله تعالى ، ورواه الكفعمي في مصباحه وكذا ما قبله **أقول** : الظاهر أنه يسلم إلى القائم (ع) بعد ظهوره بقرينة الطبع وغيره ، وإن ضمير يلقى عائد إليه (ع) ، بل لا يحتمل غير ذلك وهو وعد بالرجعة وأخبار بهالمن زار بالزيارة المذكورة علي تقدير موته قبل خروجه (ع) . مضافاً إلى التصريحات الكثيرة .

**السادس** ما رواه الشيخ في المصباح والكفعمي أيضاً في مصباحه في أدعية يوم الجمعة في دعاء السمات المروى عن العمرى رضي الله عنه : « اللهم اني اسئلك باسمك العظيم الاعظم الا عز الاجل الاكرم الذي اذا دعيت به على مغالق ابواب السماء للفتح بالرحمة انفتحت ، و اذا دعيت به على مضائق أبواب الارض للفرج انفرجت ، و اذا دعيت به على اليسر اليسر تيسرت و اذا دعيت به على

تا آخر زیارت سبب حضرت باقر (ع) میفرماید : هر يك از شيعيان ما كه بر سر قبر آنجناب يا امام ديگرى اين زیارت را بخواند ، آنرا در مخزنى از نور ذخيره كنند تا وقتى كه حضرت قائم (ع) تسليم شود ، و آنجناب صاحبش را با بشارت و درود ملاقات فرماید . دو حديث اخير را « كفعمي » هم در كتاب مصباح خود نقل ميكنند .

**مؤلف گوید** ظاهراً مراد تسليم حضرت قائم (ع) بعد از ظهور اوست ، وهم او است كه صاحب زیارت و ملاقات میفرماید ، و این وعده زنده شدن در رجعت ، و اخبار از رجعت خواننده این زیارت است - البته در صورتی كه پیش از خروج آنجناب بمیرد - علاوه بر تصريحات بسیار دیگر .

**ششم** بازم شیخ طوسی و شیخ كفعمی در كتاب مصباح - در دعاهاى روز جمعه - در دعای «سمات» نقل میکنند كه «عمرى» (وکیل و نایب خاص امام زمان (ع) فرمود بگو : « خداوندا ! مرا باسم عظيتم ، بزرگترین ، و بزرگوارترین و شریف ترین نامت ، آن نامی كه اگر ترا بآن بخوانند كه در هاى بسته آسمان را بر حمت بگشائی میگشائی و یا تنگناهاى درهاى زمین را گشایش دهی ، میدهی ، و با سختیها و شدائد امور ، را سهل و آسان کنی ، میكنی ، و یا مردگان را از نو حیات تازه بخشی ، میبخشی »

الاموات المنشور انتشرت ، الدعاء .

**اقول :** لا شك انهم عليهم السلام يعلمون ذلك الاسم ، فاذا دعا المهدى عليه السلام به نشر الله الاموات فهو دال على امكان الرجعة قطعاً ، وعلى وقوعها ايضاً باعتبار ان اذا موضوعه لما هو محقق الوقوع كما تقرر ، فهو مؤيد للتصريحات الكثيرة .

**المابع** مارواه الشيخ ايضاً في المصباح والكفعمي ايضاً في أعمال ذى القعدة في يوم الخامس و العشرين منه انه يستحب ان يدعى فيه بهذا الدعاء « اللهم داحي الكعبة » الى أن قال : « واشهدنى أوليائك عند خروج نفسي و حلول رمسى وانقطاع عملي و انقضاء أجلى » الى أن قال : « اللهم عجل فرج أوليائك واردد عليهم مظالمهم و اظهر بالحق قائمهم » ثم قال : « اللهم صل عليه و على جميع آبائه و اجعلنا من صحبه و ابعثنا فى كرتة حتى نكون فى زمانه من أعوانه .

**الثامن** ما رواه الشيخ ايضاً فى المصباح فى زيارة امير المؤمنين عليه السلام الى أن

تا آخر دعا .

**مؤاف گوید** بدون تردید آنمه (ع) اسم اعظم را می دانند پس اگر حضرت مهدی (ع) برای زنده شدن مردگان آنرا بخواند قطعاً زنده شوند ، و این دلیل امکان قطعی رجعت است ، بلکه باعتبار اینکه کلمه « اذا » ( که در دعا است ) برای کارهای واقع شدنی وضع شده ، دلیل وقوع آنهم هست ، بنابراین تصریهای بسیار دیگر را تأیید می کند .

**هفتم :** باز هم شیخ طوسی و کفعمی در مصباح در اعمال روزیست و بنجم ذی قعدة نقل می کنند که مستحب است این دعا را بخوانند : « ای خداوندی که زمین کعبه را پهن کردی ... هنگام برون آمدن جان ، و فرو رفتن در خاک ، و تمام شدن عمل ، و سر آمدن اجل ؛ دوستان را بیالین من برسان . . . خداوند ! فرج دوستان را زودتر برسان آنچه از روی ستم از آنان گرفته اند بدانها برگردان ، قائمشان را ظاهر فرما ، خداوند ! بر آن سرور و همه پدران بزرگوارش درود فرست ، و ما را از صاحبش قرار ده ، و در رجعتش زنده میان فرما تا در زمان وی از یارانش باشیم .

**هشتم :** باز هم شیخ طوسی در کتاب مصباح در زیارت امیر المؤمنین (ع) چنین نقل

قال: فقلبي لك مسلّم ونصرتي لك معدّة ثم قال: «اللهم كما مننت عليّ بزيارة أمير المؤمنين وولايته فاجعلني ممن ينصره وينتصر به وتمنّ عليه بنصرك لدينك في الدنيا والاخرة» .  
ورواه الشيخ ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويه في المزار بالاسناد الآتي عن  
ابي الحسن عليه السلام ورواه الكفعمي في مصباحه في الفصل الحادي والاربعين .  
**التاسع** ما رواه الشيخ ايضاً في المصباح في زيارة الاربعين للحسين عليه السلام  
بالاسناد الآتي في محله عن الصادق عليه السلام في جملة زيارة «اشهد اني بكم مؤمن و  
بايا بكم موقن» الى أن قال: «و نصرتي لكم معّة حتى يأذن الله لكم فمعكم معكم  
لامع عدوكم» .

**العاشر** ما رواه الكليني في زيارة الحسين عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن  
أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيوب عن نعيم بن الوليد عن يوسف  
الكناسي عن أبي عبدالله عليه السلام قال: اذا أتيت قبر الحسين عليه السلام فقل وذكر الزيارة  
الى أن قال: «اللهم العن قتلة الحسين اللهم اجعلنا ممن ينصره وينتصر به وتمنّ

می کنند... قلب من در برابر شما تسلیم، و یاریم برایتان آماده است . . . . . خداوندا !  
چنانکه بر من منت نهادی و زیارت و ولایت علی (ع) نصیبم کردی، مرا از آنها قرار ده که او  
را یاری می کنند و از او کمک می گیرند، دنیا و آخرت بر آنان منت می گذاری، و یاری  
دینت موفق می شوند .

ابن حدیث را «ابن قولویه» هم در کتاب مزار از حضرت ابوالحسن (که ظاهر امراد  
حضرت کاظم (ع) است) روایت می کند و «کفعمی» هم در کتاب مصباح در فصل چهل و یکم  
نقل میکند .

**نهم**: باز هم شیخ طوسی در کتاب مصباح در زیارت اربعین از حضرت صادق (ع)  
چنین نقل میکند: «شهادت میدهم که من شما ایمان، و برحقشان یقین دارم . . . . . یاری من  
برای شما آماده است، تا وقتی که خدا شما را اذن دهد، باشمایم باشما، نه بادشمنان شما»  
**دهم**: کلینی در زیارت امام حسین (ع) از «یوسف کناسی» نقل میکند که حضرت  
صادق (ع) فرمود: وقتی که بر سر قبر آنجناب رفتی بگو . . . . . خداوندا ! قاتلان او را لعنت  
کن خداوندا ! ما را از آنان قرار ده که او را یاری میکنند و از او کمک میگیرند، و بر

عليه بنصر كك لدينك في الدنيا والاخرة» .

**الحادی عشر** مارواه الكلینی فی باب ان الائمة ورثوا علم النبی وجميع الانبياء والاصياء عن محمد بن يحيى عن أحمد بن أبي زاهر أو غيره عن محمد بن حماد عن أخيه أحمد بن حماد عن أبيه عن أبي الحسن الاول عليه السلام قال : قلت له : أخبرني عن النبي صلى الله عليه وآله ورث النبيين كلهم ؟ قال : نعم ، قلت : ان عيسى بن مريم كان يحيى الموتى ؟ قال : صدقت ، و داود كان يعلم منطق الطير ، و كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقدر على هذه المنازل ؟ الى أن قال : وان الله يقول في كتابه : «ولو ان قرآنا سيرت به الجبال أو قطعت به الارض أو كلفتم به الموتى» وقد ورثنا نحن هذا القرآن الذي تسير به الجبال ، وتقطع به الارض وتحیی به الموتی «الحديث» .

**اقول :** فی هذا دلالة واضحة على امكان الرجعة وعدم جواز انكارها .  
**الثاني عشر** مارواه الكلینی ایضاً فی باب ما أعطي الله الائمة من الاسم الاعظم عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد ومحمد بن خالد عن زكريا

آنان منت میگزاردی دنیا و آخرت درصف یاوران دین تواند .

**یازدهم :** باز کلینی در باب «اینکه ائمه (ع) علم پیغمبر و همه انبیاء و اوصیا را بارت برده اند» از «حماد» نقل میکند که گفت : بحضرت کاظم (ع) عرض کردم : پیغمبر (ص) از همه پیمبران ارب برد ؟ فرمود : آری ، گفتم : عیسی مرده زنده میکرد ؟ فرمود : آری داود هم سخن مرغان دمی فهمید ، پیغمبر (ص) هم بر همه اینها قدرت داشت . . . . . خداداد قرآن میفرماید : «اگر قرآنی بود که بوسیله آن کوهها بحرکت میآمد ، یازمین شکافته میشد ، یامردگان بسخن میآمدند . . . رعد ؛ ۳۱» آن قرآنی که کوهها را حرکت میدهد و زمین را میشکافد ، و مردگان را «زنده میکند» بارت بمارسیده «تا آخر حدیث» .

**مؤلف گوید :** این حدیث دلالت روشن دارد که رجعت ممکن است و انکارش جایز نیست .

**دوازدهم :** باز هم کلینی در باب «اسم اعظمی که خدا بائمه علیهم السلام عطا کرده» از هارون بن جهم نقل میکند که مردی گفت شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : عیسی بن



بن عمران القمی عن هارون بن الجهم عن رجل قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : ان عیسی بن مریم أعطی حرفین کان یعمل بهما ، ثم ذکرما أعطی الانبیاء وان الله جمع ذلك كله لمحمد عليه السلام «الحديث» .

**اقول :** وهذا يدل على امکان الرجعة ایضاً بل وقوعها عند التحقيق .

**الثالث عشر** ما رواه الكلینی فی باب مولد أبی جعفر محمد بن هلی الباقر عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن علی بن الحکم عن مثنی الحنط عن أبی بصیر قال : دخلت علی أبی جعفر عليه السلام فقلت له : أنتم ورثة رسول الله صلى الله عليه وآله ؟ قال : نعم ، قلت : رسول الله ورث الانبیاء کلهم علم کل ما علموا ؟ قال : نعم ، قلت : فأنتم تقدرون أن تحيوا الموتی وتبرؤا الاکمه والابرص ؟ قال : نعم باذن الله ، ثم قال لی : ادن منی یا با محمد ، فدنوت منه فمسح علي وجهی وعلي عینی فأبصرت الشمس والسماء و البيوت وكل شيء فی البلد ، ثم قال لی : أتحب أن تكون هكذا ولك ما للناس وعلمک ما علیهم يوم القيامة أو تعود كما كنت ولك الجنة خالصاً ؟ فقلت : أعود كما كنت فمسح علي عینی فعدت كما كنت .

مریم را دو حرف (اذا اسم اعظم) دادند که با آنها معجزه میکرد ، - سپس نصیب سایر پیمران اذا اسم اعظم را بیان میکند و میفرماید : - خداوند همه آن حروف را بجمعه (ص) عطا فرمود «تا آخر حدیث» . این حدیث دلیل بر امکان - بلکه اگر دقت شود دلیل بر وقوع - رجعت است .

**سیزدهم :** بازم کلینی در باب «مولد حضرت باقر (ع)» از ابو بصیر نقل میکند که گفت : خدمت حضرت باقر (ع) رسیده عرض کردم : شما وارث پیغمبرید ؟ فرمود : آری گفتم : پیغمبر (ص) وارث انبیا بود ، هر چه آنان میدانستند ، میدانست ؟ فرمود : آری . گفتم : شما میتوانید مرده زنده کنید ، و کور مادرزاد و پسر راشقا بخشید ؟ فرمود : آری باذن خدا ، سپس فرمود : نزدیک بیا ، رفتم ، دست بچشم و صورتم کشید ، خورشید و آسمان ، و اطاقها ، و هر چه در شهر بود دیدم (این ابو بصیر نابینا بوده) فرمود : میخواهی بهمین حال بمانی و در نفع و ضرر در قیامت بامردم شریک باشی ، یا بحال اول برگردی و بدون چشیدن غذایی بیهشت روی ؟ گفتم : میخواهم برگردم ، باز دست بچشمانم کشید

و رواه الراوندى فى الخرايج و الجرايج . ورواه على بن عيسى فى كشف الغمة نقلا من كتاب الدلائل لعبد الله بن جعفر الحميرى ورواه الكشى فى كتاب الرجال عن محمد بن مسعود العياشى عن على بن محمد القمى عن محمد بن أحمد عن على بن الحسن عن على بن الحكم مثله وهذا أيضاً دال على امكان الرجعة و عدم جواز انكارها .

**الرابع** عشر ما رواه الكلينى أيضاً فى باب دعاء فى حفظ القرآن عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن ذكره عن عبدالله بن سنان عن أبان بن تغلب عن أبي عبدالله عليه السلام و ذكر دعاء يقول فيه « واسئلك باسمك الذى تحبى به الموتى » .

أقول : ومثل هذا كثير جداً .

**الخامس** عشر ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه فى كتاب علل الشرايع والاحكام فى باب العلة التى من أجلها سمى على أمير المؤمنين عليه السلام ، والعلة التى من أجلها سمى القائم قائماً قال : حدثنا على بن أحمد بن محمد الدقاق ومحمد بن محمد بن عصام قالا : حدثنا محمد بن يعقوب الكلينى قال : حدثنا القاسم بن العلا قال : حدثنا اسمعيل الفزارى قال : حدثنا محمد بن جمهور القمى عن عبد الرحمن بن أبى نجران عن ذكره عن أبى حمزة الثمالى عن أبى جعفر عليه السلام و ذكر

بحال اول برگشتم . اين حديث را «راوندى» هم در كتاب خرائج ، و على بن عيسى نيز در كشف الغمة ، و «كشى» هم در كتاب رجال نقل میکنند ، اين حديث نيز دليل است كه رجعت ممكن است و انكارش جايز نيست .

**چهاردهم** : بازمه كلينى در باب «دعاى حفظ قرآن» از «ابان بن تغلب» نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) در ضمن اين دعا فرمود : «... ترابآن نامى كه مردگان را بآن زنده ميكنى ، ميخوانم . . .» و امثال اين كلمات فراوان است .

**پانزدهم** : شيخ صدوق در كتاب «علل» در باب «علت اينكه على (ع) را امير- المؤمنين گفتند و علت اينكه حضرت مهدى (ع) را قائم ناميدند» از ابو حمزه ثمالى نقل

حديثاً يقول فيه : لما قتل جدّی الحسین عليه السلام ضجّت الملائكة الى الله بالبكاء ، فأوحى الله اليهم قرّوا ملائكتی وعزّتی وجلالی لا تنتقم منهم ولو بعد حين ، ثم كشف الله عن الأئمة من ولد الحسین فاذا أحدهم قائم يصلى فقال الله عزوجل : بذلك القائم أنتقم منهم .

**أقول :** الحصر الذى يفهم من التقديم هنا يتعين كونه اضافياً بالنسبة الى الوقت الذى ضجّت فيها الملائكة ، وأرادوا تعجيل الانتقام منهم فيه لما يأتى اثباته ان شاء الله ، على ان الحصر الذى يفهم من التقديم ضعيف الدلالة بل لا يتعين هنا كون التقديم هنا للحصر والتخصيص بل لا يبعد كونه لمجرد الاهتمام ، خصوصاً مع كثرة المعارضات ، وهذا يدل على رجوع قتلة الحسین فى زمان القائم عليه السلام كما يأتى التصريح به ان شاء الله .

**السادس عشر** ما رواه ابن بابويه أيضاً فى العلل فى باب نواذر العلل قال : حدثنا محمد بن على ما جيلويه عن محمد بن أبى القاسم عن أحمد بن أبى عبد الله عن أبيه عن محمد بن سليمان عن داود بن النعمان عن عبد الرحمن القصير قال :

ميكند كه حضرت باقر (ع) در حديثى فرمود : وقتى كه جدم حسين (ع) كشته شد ، ملائكه صدا بگريه بلند كردند ، از جانب حق وحى شد : فرشتگانم ! آرام گريد ، بعزت و جلال ! از اينان انتقام گيرم ولو پس از مدتى ، سپس (نور) امامان از فرزندان حسين (ع) را نشان داد كه يكى از آنان بنماز ايستاده بود وفرمود : بدست اين «قائم» از آنان انتقام ميگيرم .

**مؤلف گوید :** ظاهر جمله اخير كه ميفرمايد : بدست اين قائم ، انتقام ميگيرم اين است كه تنها انتقام از آنها در زمان رجعت ويژه است و اين ظاهر مراد نيست (چون مواقع ديگر هم انتقام گرفته شد) بلكه مراد اين است كه الآن وقت انتقام نيست و بايد بتأخير افتد علاوه اصلاً جمله ظهورى در اين ندارد كه فقط در موقع رجعت انتقام هست ، و ذكر آن مورد براى اهميت آن است ، اين حديث هم دليل بر رجوع قاتلان حسين (ع) در زمان حضرت قائم (ع) است ، چنانكه در روايات بعدهم بآن تصريح شده .

**شانزدهم :** باز هم شيخ صدوق در همان كتاب از عبد الرحمن قصير نقل ميكند كه

قال أبو جعفر عليه السلام : امالو قد قام قائمنا لقدردت اليه الحميراء حتى يجلدها ، و حتى ينتقم لامه فاطمة منها ، قلت : جعلت فداك ولم يجلدها الحد ؟ قال : لفريتها على ام ابراهيم ، قلت : فكيف اخر الله ذلك الى القائم ؟ قال : ان الله بعث محمداً رحمة ويبعث القائم نقمة .

**المابع** عشر ما رواه الشيخ أبو على الحسن بن الشيخ أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي في الامالي باسناده عن أبي ذر الغفاري انه اخذ بحلقة باب الكعبة واستند اليها ثم قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : من قاتلني في الاولى و قاتل اهل بيتي في الثانية حشره الله في الثالثة مع الدجال ، وانما مثل اهل بيتي فيكم كسفينة نوح من ركبها نجي ومن تخلف عنها غرق .

**اقول** : الظاهر من الاولى زمانه صلى الله عليه وآله ، و الثانية زمان أمير المؤمنين ، و الثالثة الرجعة ، و اما ان يراى بالثانية و الثالثة الرجعة كما روى في قتلة الحسين انهم يرجعون

حضرت باقر (ع) فرمود : اگر قائم ماقیام کند عاشره را برگردانند تا تازیانه اش بزنند : و انتقام مادرش فاطمه را از او بگیرد ، گفتم : قربانت ! برای چه تازیانه اش میزند ؟ فرمود : برای تهمتی که بمادر ابراهیم ( زن دیگر پیغمبر ) (ص) زد . گفتم : چگونه خدا این انتقام را تا آن وقت تأخیر انداخت ؟ فرمود : خداوند محمد (ص) را برای رحمت مردم فرستاد ، و حضرت قائم (ع) را برای عذاب و انتقام از دشمنان میفرستد .

**هفدهم** : فرزند شیخ طوسی در کتاب «امالی» روایت میکند که ابوذر غفاری حلقه در خانه کعبه را گرفت و تکیه داد و فرمود : شنیدم پیغمبر (ص) میفرمود : هر که «دراول» بامن بجنگد و «دردوم» با اهل بیتم ، «دردوم» بادجال محشور شود ، و مثل اهل بیت من در میان شامثل کشتی نوح است ، هر کس سوارش شد نجات یافت و هر کس تخلف کرد غرق شد .

**مؤلف گوید** . ظاهراً مراد از اول زمان خود آنجناب ، و دوم زمان امیر المؤمنین ، و سوم رجعت است ، یا مراد از دوم و سوم (هر دو) رجعت است ، چنانکه در باره قاتلان حسین (ع) وارد شده که چند مرتبه برمیگردند ، و یا فقط مراد از سوم رجعت است ، و

مراراً ، اويراد بالثالثة وحدها الرجعة وعلى كد حال فالمقصود ثابت .

**الثامن عشر** ما رواه ايضاً فى الامالى باسناده عن صفوان بن ابراهيم الفايدى عن جعفر بن محمد قال بنايبدأ البلاء ثم بكم ، وبنايبدأ الرخائم بكم ، والذى يحلف به لينتصرن الله بكم كما انتصر بالحجارة .

**اقول :** ضمير جمع المخاطبين وغيره من الالفاظ يجب حمله على الحقيقية حتى يتحقق قرينة مانعة قطعاً ، وذلك يستلزم رجوع المخاطبين فى آخر الزمان أو جماعة منهم وهو المطلوب .

**الداسع عشر** ما رواه ايضاً فى الامالى باسناده عن محمد بن حمران قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : لما كان من أمر الحسين ما كان ضجّت الملائكة الى الله تعالى ، قال فأقام الله لهم ظلّ القائم وقال : بهذا أنقم له من ظالميه .

**العشرون** ما رواه ايضاً فيه باسناده عن أبى ذر انه سمع النبى ﷺ يقول :

بهر حال مقصود ما ثابت ميشود .

**هيجدهم** بازهم در «امالى» از «صفوان» نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : بلا اول برما وارد ميشود بعد بر شما ؛ گشایش هم اول برما وارد ميشود بعد بر شما ، بآنكه بوى سوگند ميخورم ؛ خدا از شما كمك گيرد ، چنانكه از سنگهدريارى دين كمك گرفت .

**مؤلف گويد :** الفاظ حديث تافرينه مخالفي پيدانشود بايد حمل بر حقيقت شود ، بنا بر اين بايد اشخاصى كه طرف خطاب بوده اند بازگردند ويارى دين كنند ، مطلوب ما هم همین است .

**نوزدهم :** بازهم فرزند شيخ طوسى در كتاب امالى از محمد بن حمران نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : هنگامى كه كار حسين (ع) خاتمه يافت . ملائكه بدرگاه خدا تضرع كردند . خداوند «شيخ» و نور حضرت قائم (ع) را برپا داشت و بدانها فرمود بوسيله اين از آنان كه باوستم كردند انتقام ميگيرم .

**يستم** بازهم در كتاب امالى از ابوذر نقل ميكند كه گفت : شنيدم پيغمبر (ص) مى

من قاتلنی فی الاولی وقاتل اهل بیته فی الثانیة فهو فیها من شیعة الدجال .

**الحادی والعشرون** مارواه الشيخ الجلیل الثقة ابو القاسم جعفر بن قولویه فی کتاب المزار فی الباب التاسع عشر فی علم الانبیاء بقتل الحسین علیه السلام قال : حدثنی محمد بن جعفر الرزاز عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب وأحمد بن الحسن بن علی بن فضال عن الحسن بن علی بن فضال عن مروان بن مسلم عن بريد بن معاوية العجلي عن أبی عبد الله علیه السلام فی حدیث طویل ان الله وعد الحسین ان ینکره الی الدنیا حتی ینتقم بنفسه ممن فعل ذلك به «الحديث» ویأتی ان شاء الله تعالی .

**الثانی والعشرون** ما رواه الشيخ الثقة الجلیل علی بن ابراهیم بن هاشم فی تفسیره فی أوائله بعد تسع ورقات من اوله فی النسخة المنقول منها فی بحث الرد علی من أنکر الرجعة قال : حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن حماد یعنی ابن عثمان عن أبی عبد الله علیه السلام قال : ما یقول الناس فی هذه الآیة «و یوم نحشر من کل امة فوجاً» ؟ قلت : یقولون انها فی القيامة قال : لیس كما یقولون انها فی الرجعة أیحشر الله فی القيامة من کل امة فوجاً ویدع الباقین ؟ انما آیة القيامة «وحشرناهم

فرمود : هر که در «اول» بامن ، ودر «دوم» با اهل بیتم بجنگد در رجعت از شیعیان «دجال» خواهد بود .

**بیست و یکم** : «ابن قولویه» در باب ۱۹ کتاب مزار ، از «برید بن معاویه عجمی» نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیث طولانی فرمود : خداوند بحسین (ع) وعده داد که او را بدنیا برگرداند تا از قاتلانش انتقام بگیرد «تا آخر حدیث» که انشاء الله بعداً بیاید .

**بیست و دوم** : علی بن ابراهیم در تفسیر در رد منکران رجعت - از «حماد بن عثمان» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : مردم درباره این آیه : «روزی که از هر جمعی دسته ای . . . را محشور کنیم ، نمل ۳۸» چه میگویند ؟ عرض کردم : میگویند : مربوط بقیامت است ، فرمود : چنین نیست ، درباره رجعت است ؛ مگر در قیامت خدا از هر جمعی دسته ای را محشور میکند و دیگران را وامیگذارد ؟ ! آیه قیامت این است : «همه را محشور

فلم تغادر منهم أحداً .

**الثالث والعشرون** ما رواه علی بن ابراهیم ایضاً بعد الحدیث السابق بغير فصل انه بذلك الا سناد ايضاً فی قوله تعالى : « وحرام على قرية أهلكناها انهم لا يرجعون » قال : قال الصادق عليه السلام : كل قرية أهلكها الله بالعذاب لا يرجعون فی الرجعة ، واما فی القيامة فيرجعون ، واما من محض الايمان محضاً و غيرهم ممن لم يهلكوا بالعذاب أو محض الكفر محضاً فانهم يرجعون و رواه فی موضع آخر من تفسيره مرسل مثله

**الرابع والعشرون** ما رواه ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني فی اوائل الروضة من الكافي عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن سليمان المصري عن أبيه عن ابي بصير قال : قلت لابي عليه السلام قوله تعالى « واقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت بلى وعدا عليه حقاً و لكن اكثر الناس لا يعلمون » قال : يا ابا بصير ما يقولون فی هذه الآية ؟ قلت : ان المشر كين يزعمون ويحلفون لرسول الله ان الله لا يبعث الموتى ، قال : فقال تبّاً لمن قال هذا ، سلمهم هل كان المشر كون يحلفون

كنيم ، واحدى از آنان را ، وانگذا ريم ، كهف ، ۴۷ »

**بيت وسوم** : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر - پس از حدیث سابق - درباره این آیه : « برقریه ای که هلاکشان کرده ایم مقرر است که آنها باز نمیگردند ، سوره انبیا ، آیه ۹۵ » نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هرقریه ای را که خدا بعذاب هلاک کرد در رجعت بر نمیگردند ، اما در قیامت بر میگردند ، و در رجعت مؤمن خالص ، و کافر خالص و آنان که بعذاب خدا نمرده اند بر میگردند ، این حدیث را در جای دیگر تفسیر هم نقل می کند .

**بيت و چهارم** : کلینی - در اوائل « روضه کافي » - از ابو بصير نقل میکند که گفت تفسیر این آیه را از حضرت صادق (ع) پرسیدم : « بخدا قسم خوردند ، قسمهای مؤکد که خدا آنان را که میبیرند زنده نمیکند ، چرا ، وعده ای است بر او ثابت ، اما بیشتر مردم نمیدانند ، نحل ، ۳۸ » فرمود : ابو بصير ! مردم در این آیه چه میگویند ؟ عرض کردم : میگویند : مشرکان میگفتند خدا مردگان را زنده نمیکند و برای اثبات این مدعا نزد پیغمبر (ص) قسم میخوردند ، فرمود : مرگ بر آنها که آیه را چنین تفسیر میکنند ، از ایشان

بالله أم باللات والعزى قال : قلت : فأوجد نيه فقال : يا بابصير لو قد قام قائمنا لقد بعث الله قوماً من شيعةنا قباع سيوفهم على عواتقهم فيبلغ ذلك قوماً من شيعةنا لم يموتوا فيقولون : ابعث فلان وفلان وفلان من قبورهم وهم مع القائم، فيبلغ ذلك قوماً من عدونا فيقولون يا معشر الشيعة ما أكذبكم هذه دولتكم وانتم تقولون فيها الكذب لا والله ما عاش هؤلاء ولا يبعثون الى يوم القيمة قال : «فحكى الله قولهم فقال : «واقسموا بالله جهداً يمانهم لا يبعث الله من يموت»، ورواه العياشي في تفسيره على ما نقل عنه .

**الخامس والعشرون** ما رواه الشيخ الجليل المفيد ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان في كتاب الارشاد في حجج الله علي العباد في باب ذكر علامات القائم حيث قال وردت الاثار بذكر علامات قيام القائم المهدي عليه السلام، وحوادث تكون امام قيامه وآيات و دلالات، فمنها خروج السفيا نى الى أن قال : و أموات ينشرون من القبور حتى يرجعوا الى الدنيا فيتعارفون فيها ويتزاوون الى أن قال : فيعرفون

پرس : مشركان بخدا قسم ميخوردند يابه «لات وعزى» ( نام دوت ) ؟ عرض كردم : پس مرا از اين حقيقت آگاه كن ، فرمود : ابو بصير ! هنگام قيام قائم ما خداوند جمعی از شيعیان مارا - درحالی كه قبضه شمشير بردوش نهاده اند - محشور فرمايد اين خبر از طرفی شيعیان ما كه در آن وقت زنده اند برسد ، بيكديگر بشارت دهند كه : فلان وفلان از قبرهايشان محشور شدند و در ركاب حضرت قائم اند ، از طرف ديگر بعهده ای از دشمنان ما رسد گویند : ای گروه شيعه ! شما چقدر دروغ گوئيد ؟ ! اين دوران دولت شما است كه در آن دروغ ميگوئيد ؟ نه بخدا ! اينها زنده نشده اند ، و تا قيامت هم زنده نشوند ، خداوند در نقل اين قصه ميفرمايد : « بخدا ! قسم خوردند قسمهای مؤكد كه هر كس بميرد خدا زنده اش نميكند » اين حديث را گویند « عياشي » هم در تفسيرش نقل ميكند .

**يمنت و پنجم** : شيخ مفيد در كتاب ارشاد در باب «علامات حضرت قائم ع » ميفرمايد : درباره نشانه های قيام آنجناب ، و حوادثی كه پيش از آن رخ ميدهد روايتی هائی وارد شده ، از جمله خروج «سفيا نى» . . . و مردگانی كه از قبر بيرون آيند ، تابديا بر - كردند ، بكدیگر را بشناسند و بدیدن همدیگر روند . . . . . آنگاه بدانند كه حضرت



عند ذلك خروج المهدي عليه السلام بمكة ، فيتوجهون الى النصرة .

**السادس والعشرون** مارواه الشيخ المفيد ايضاً في فصل آخر حيث قال وقد وردت الاخبار بمدة ملك القائم روى عبد الكريم الخثعمي قال : قلت لابي عبد الله عليه السلام : كم يملك القائم (ع) ؟ قال : سبع سنين تطول له الايام والليالي حتي تكون السنة من سنينه مقدار عشرين من سنينكم هذا واذا آن قيامه مطر الناس جمادى الاخرة وعشرايام من رجب مطراً لم ير الخلايق مثله ، فينبئ الله به لحوم المؤمنين وابدانهم من قبورهم ، فكأنني انظر اليهم مقبلين من قبل جهينة ينفضون شعورهم من التراب .

ورواه الطبرسي في كتاب اعلام الوري ورواه علي بن عيسى في كشف الغمة نقلاً عنهما وكذا الذي قبله .

**السابع والعشرون** ما رواه الشيخ المفيد ايضاً في آخر الارشاد قال : روى المفضل بن عمر عن أبي عبد الله عليه السلام انه قال : يخرج القائم عليه السلام من ظهر الكوفة مع سبعة وعشرين رجلاً ، خمسة عشر من قوم موسى الذين كانوا يهدون بالحقو

مهدى (ع) درمكه خروج کرده و برای یاری او بشتابند .

**بیست و ششم** : باز شیخ مفید در فصل دیگری میفرماید : درباره مدت سلطنت حضرت مهدی (ع) حدیثی وارد شده : از جمله عبد الكريم خثعمی گوید : از حضرت صادق (ع) پرسیدم : حضرت قائم (ع) چقدر سلطنت میکند ؟ فرمود : هفت سال ، اما شبانه روزش بقدری طولانی شود که سالش بقدر ده سال شما گردد ، و چون قیامش نزدیک شود ، از اول جمادی الثاني نادم رجب باران بیسابقه ای بیاید و خداوند بدنه ای مؤمنان را در قبرها برویاند ، گویا می بینم که از طرف (قبيلة) «جهينة» می آیند و گرد و خاک از سر و صورت میفشانند . این حدیث را طبرسی هم در کتاب اعلام الوری نقل میکند ، و علی بن عیسی هم در كشف الغمة با حدیث سابق روایت میکند .

**بیست و هفتم** باز هم شیخ مفید در آخر «ارشاد» از «مفضل بن عمرو» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت قائم (ع) با بیست و هفت نفر دیگر - که پانزده نفرشان از قوم موسی هستند که بحق هدایت میگردند و بآن بازمی گشتند - و هفت نفرشان

به يعدلون ، وسبعة من أهل الكهف ، ويوشع بن نون وسلمان و ابا دجانه الانصاري والمقداد ومالك الاشتر ، فيكونون بين يديه انصاراً و حكماً و رواء العياشي في تفسيره علي ما نقل عنه و رواء علي بن عيسى في كشف الغمة نقلاً من ارشاد المفيد . و رواء الشيخ زين الدين علي بن يونس العاملي في كتاب الصراط المستقيم مثله .

**الثامن والعشرون** ما رواه الشيخ الجليل أمين الدين أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي في كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن عند قوله تعالى : « و يوم نحشر من كل امة فوجاً » حيث قال : قد تظاهرت تلك الاخبار عن ائمة الهدى من آل محمد عليهم السلام في ان الله سيعيد عند قيام المهدي عليه السلام قوماً ممن تقدم موتهم من اوليائه و شيعته ليفوزوا بثواب نصرته و معونته ، و يبتهجوا بظهور دولته و يعيد ايضاً قوماً من اعدائه لينتقم منهم ، و ينالوا بعض ما يستحقونه من العذاب و القتل على ايدي شيعته ، و الذل و الخزي بما يشاهدون من علو كلمته .

**التاسع والعشرون** ما رواه الشيخ الجليل أبو جعفر بن بابويه في كتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال في عقاب قاتل الحسين عليه السلام عن محمد بن علي بن ماجيلويه عن محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن محمد بن الحسين عن محمد بن سنان عن بعض أصحابه

از اهل كهف اند با يوشع بن نون ، سلمان ؛ ابو دجانه انصاري ، مقداد ، و مالك اشتر - از پشت كوفه ظاهر ميشوند ، اين عده در برابرش حركت ميكنند ، ياران و حكام رانان او بند . اين حديث را گویند « عياشي » هم در تفسير نقل ميکند ، علي بن عيسى هم در كشف الغمه ، و علي بن يونس عاملي هم در كتاب صراط المستقيم روايت ميکنند .

**يستم و هشتم** : فضل بن حسن طبرسي در كتاب مجمع البيان در تفسير اين آيه : « روزي كه از هر جمعي دسته اي . . . را محشور كنيم » ميفرمايد : روايات بسياري از ائمه عليهم السلام وارد شده كه هنگام قيام حضرت مهدي (ع) خداوند جمعي از شيعيان را كه قبلاً مرده اند زنده ميکند تا ثواب ياري وي برسند ، و بظهور دولتش شادمان شوند و نيز ، جمعي از دشمنانش را زنده ميلند تا قسمتي از عذابي را كه مستحق اند بچشند بدست شيعيان آن جناب كشته شوند ، و از ديدن دستگاه سلطنت او ذلت و خاري بينند .

**يستم و نهم** : شيخ صدوق در كتاب « ثواب الاعمال » از محمد بن سنان از يكي

عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اذا كان يوم القيامة نصب الله لفاطمة قبة من نور فيقبل الحسين عليه السلام و رأسه على يده ، فتصرخ صرخة الى أن قال : فيمثل الله لها في أحسن صورة و هو تخاصم قتلته ، فيجمع الله قتلته و المجهزين عليه و من شرك في دمه ، فيقتلهم حتى أتى علي آخرهم ثم يحشرون فيقتلهم الحسن ، ثم ينشرون فيقتلهم الحسين ثم ينشرون فلا يبقى أحد من ذريتنا الاقتلهم قتلته ، فعند ذلك يكشف الله الغيظ وينسى الحزن و رواه السيد رضي الدين علي بن طاوس في كتاب الملهوف على قتلى الطفوف.

**أقول :** الظاهر ان المراد من القيامة هنا الرجعة لانها مأخوذة من القيام الخاص اي الحيوية بعد الموت وقد اطلق علي الرجعة في كلام بعض المتقدمين اسم القيامة الصغرى والقرينة على ارادة ذلك هنا ما يأتي التصريح به من وقوع هذا بعينه في الرجعة ، و ما هو معلوم من عدم ورود الاخبار بوقوع القتل و الحيوية بعد الموت مراراً كثيرة جداً في القيامة الكبرى اصلاً ، و غير ذلك من القرائن ، على ان

از شيعيان از حضرت صادق (ع) نقل ميکند که پیغمبر (س) فرمود : روز قیامت خداوند قبه ای از نور برای حضرت زهرا سلام الله عليها نصب ميکند ، حسين (ع) درحالی که سر روی دست دارد میآید فاطمه زهرا ناله ای ميزند . . . خداوند حسين (ع) را به بهترین صورتی در میآورد تا با فغانش مخاصمه کند ، آنگاه هر که را که در خون او شرکت داشته و در کشتنش کمک کرده جمع میفرماید و همه را میکشد سپس زنده شوند و امام حسن (ع) همه را بکشد باز زنده شوند و امام حسين (ع) آنها را بکشد و همینطور هر يك از فرزندان ما جدا جدا آنها را میکشد ، آنگاه خداوند خشم و غصه ما را بر طرف کند ، و اندوه را فراموش گرداند . این حدیث را سید رضي هم در کتاب «ملهوف» روایت می کند .

**مؤلف گوید** ظاهرأ مراد از «قیامت» رجعت است چون قیامت مشتق از قیام است یعنی قیام مخصوصی که عبارت از زنده شدن بعد از مرگ است ، چنانکه در کلمات بعضی از متقدمین هم از رجعت بقیامت صغری تعبیر شده ، و شاهد مطلب هم روایاتی است که عین جریان مزبور را راجع برجعت میفرماید - چنانکه بیاید و شاهد دیگر اینکه هیچ چیزی وارد نشده که در قیامت کسی را چند بار بکشند و باز زنده کنند ؛ و شواهد دیگری

هذا لم يكن من قسم الرجعة فلا شك انه أعجب منها و أغرب ، فهو يزيل الاستبعاد لها و يمنع من انكارها والله أعلم .

**الثلاثون** ما رواه الثقة الجليل على بن ابراهيم فى تفسيره مراسلا فى قوله تعالى : « واما نرينك » يا محمد « بعض الذى نعدهم » قال : من الرجعة و قيام القائم « أو تتوفينك » قبل ذلك « فاليئامرجعهم »

( اعلم ان على بن ابراهيم كرر بعض الايات فى تفسيره فى مواضع لمناسبة واورد فى كل موضع احاديث فبعض الاحاديث والايات فيه موجودة فى غير مظانها «منه» .

**الحادى والثلاثون** ما رواه على بن ابراهيم ايضا فى قوله تعالى : « أثم اذا ما وقع آمنتم به » رفعه قال : اى صدقتم فى الرجعة فيقال لهم : الآن تؤمنون به يعنى أمير المؤمنين عليه السلام .

**الثانى والثلاثون** ما رواه على بن ابراهيم ايضا مراسلا فى قوله تعالى : «ولو ان لكل نفس ظلمت آل محمد حقهم ما فى الارض جميعا لأفندت به» يعنى فى الرجعة

هم هست ؛ علاوه بر اینکه اگر این موضوع را از اقسام رجعت نشماریم بى شك از رجعت عجیب و غریب تر است و استبعاد رجعت را بر طرف ، و از انکارش جلو گیرى میکند .

**سی ۴۱ :** على بن ابراهيم در تفسیرش این آیه را چنین معنی میکند : « - اى محمد - اگر قسمتى از آنچه را که - راجع بر رجعت و قيام حضرت قائم (ع) - بآنها وعده میدهیم ، بتو بنمائیم ، یا - پیش از آن - ترا بهیرانیم (در هر صورت) بازگشت آنان بما است ، یونس ۴۶ »

**سی و یکم :** باز هم على بن ابراهيم در تفسیر این آیه : « سپس آیا هنگامى که عذاب وارد میشود بآن ایمان میاورید ؟ یونس ۵۱ » روایت میکند که : يعنى در موقع رجعت تصدیق میکنید ؟ و آنگاه بایشان گویند : اینك باو - يعنى بامیر المؤمنین - ایمان میاورید .

**سی و دوم :** باز هم على بن ابراهيم این آیه را چنین تفسیر میکند : « هر کس که - بآل محمد ص - ستم کرده - و حقشان را گرفته - اگر همه روى زمین را داشته باشد - در رجعت - حاضر است همه را بعبوض خود بدهد ، یونس ۵۴ » .

**الثالث والثلاثون** ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسير قوله : « والذين لا يؤمنون بالآخرة » قال : حدثني جعفر بن أحمد عن عبد الكريم بن عبد الرحيم عن محمد بن علي عن محمد بن الفضل عن أبي حمزة الثمالي قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : في قوله تعالى : « و الذين لا يؤمنون بالآخرة » يعني انهم لا يؤمنون بالرجعة انها تكون « قلوبهم منكرة » يعني كافرة « وهم مستكبرون » يعني انهم من ولاية علي مستكبرون .

**الرابع والثلاثون** ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن أبي ايوب عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « قد مكر الذين من قبلهم فأتى الله بنيانهم من القواعد » الى ان قال : « فاصابهم سيئات ما عملوا وحق بهم ما كانوا به يستهزؤون » يعني من العذاب في الرجعة **الخامس والثلاثون** ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً عن أبيه عن بعض رجاله عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله : « واقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت بلى

**سی و شصم** : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : « آنها که بآخرت ایمان ندارند دلهاشان بانکار خو گرفته . . نحل ۲۲ » اذا بوحمة ثمالی نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : یعنی آنها که بر جعت ایمان ندارند دلهاشان کافر است ، و آنان تکبر دارند یعنی از پذیرفتن ولایت علی (ع) استکبار میکنند .

**سی و چهارم** : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : « کسانی که پیش از اینها بودند مکر کردند ؛ خدا بنیادشان را از ریشه بر کند . . . و سزای اعمال بدشان بآنها رسید ؛ و عذابی که مسخره اش میکردند دامنگیرشان شد ، نحل ، ۲۶-۳۴ » از محمد بن مسلم روایت میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : مراد از عذابی که مسخره میکردند عذاب رجعت است .

**سی و پنجم** : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : « بخدا قسم خوردند قسمهای مؤکد که هر کس بمیرد خدا زنده اش نمیکند ، چرا ، وعده ای است برای خدا ثابت ، نحل ، ۳۸ » از یکی از اصحاب حضرت صادق (ع) نقل میکند که گفت : حضرت فرمود : مردم

وعداً عليه حقاً» قال : ما يقول الناس فيها ؟ قلت : يقولون نزلت في الكفار ، قال : ان الكفار لا يحلفون بالله ، وانما نزلت في قوم من امة محمد قيل لهم ترجعون بعد الموت قبل القيامة فيحلفون انهم لا يرجعون ، فرد الله عليهم فقال : « ليمين لهم الذي يختلفون فيه وليعلم الذين كفروا انهم كانوا كاذبين » يعنى في الرجعة سيردهم فيقتلهم ويشفى صدور المؤمنين منهم .

**الحادس و الثلاثون** ما رواه على بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثنا أحمد بن ادريس قال : أخبرنا أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن ربعي بن عبد الله عن الفضيل بن يسار عن أبي جعفر (ع) في قول الله تبارك وتعالى : « يوم ندعو كل اناس بامامهم » قال : يجىء رسول الله (ص) في قرنه ، ويجىء على (ع) في قرنه ، والحسين في قرنه ، وكل من مات بين ظهراني قوم جاء وامعه . ورواه البرقي في المحاسن عن أبيه عن النضر بن سويد عن ابن مسكان عن يعقوب بن شعيب عن ابي عبد الله (ع) مثله .

**اقول :** في بعض النسخ في قرية بالياء آخر الحروف ، وفي بعضها بالنون ،

درباره اين آيه چه ميگويند ؟ عرض كردم : ميگويند درباره كفار نازل شده ، فرمود : كفار بخدا ، قسم نميخورند ، درباره جمعی ازامت محمد (ص) نازل شده كه چون بآنها گویند: بعد از مرگ ، پيش از قيامت بدنيا برميگرديد ، قسم ميخورند كه برنميگرديم ، خدا در مقام رد گفتار آنان ميفرمايد : ( چرا برميگردند ) « تا آنچه در آن اختلاف دارند براي شان بيان كند ، و آنها كه كافر شدند بدانند دروغگو بوده اند » يعنى در رجعت آنان را برميگردانند و ميكشد تادلهاي مؤمنان را شفا دهد .

**سی و ششم:** باز هم على بن ابراهيم در تفسير اين آيه : « روزی كه هر جمعی را با امامشان بخوانيم ، سورة اسرا ، ۷۱ ، از فضيل بن يسار نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : ( در قيامت ) پيغمبر (ص) با اهل عصر خود ، و على (ع) با اهل عصر خود ، و امام حسين (ع) با اهل عصر خود بيانند ، و همچنين هر كس در ميان جمعی بميرد با هم وارد شوند . اين حديث را « برقي » هم در كتاب محاسن از حضرت صادق بهمين نحو روايت ميكند .

**مؤلف گوید :** در بعضی از نسخه ها است كه پيغمبر (ص) در « قريه ای » و على (ع) در

فعلى الاول هو نص فى الرجعة ، و القرية صادقة على المدينة العظيمة ، و على الثانى يحتمل الرجعة و هو الاقوى ، لما يأتى ان شاء الله من رواية سعد بن عبد الله له فى مختصر البصائر فى أحاديث الرجعة و يحتمل القيامة .

**السابع والثلاثون** مارواه على بن ابراهيم ايضاً فى تفسيره قال : أخبرنا أحمد بن ادريس قال : حدثنا أحمد بن محمد عن عمر بن عبد العزيز عن ابراهيم بن المستنير عن معاوية بن عمار قال : قلت لابي عبدالله عليه السلام : قول الله عز وجل : « ان له معيشتة ضنكاً » قال : هى والله للنصاب ، قلت : جعلت فداك قد رأيناهم دهرهم الاطول فى كفاية حتى ماتوا ، قال : ذلك والله فى الرجعة يأكلون العذرة . ورواه الحسن بن سليمان بن خالد القمى فى رسالته نقلاً من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبد الله مثله .

**الثامن والثلاثون** مارواه على بن ابراهيم ايضاً فى تفسيره عن أبيه عن ابن أبى عمير عن ابن سنان وعن أبى بصير عن محمد بن مسلم عن أبى عبدالله وأبى جعفر عليهما السلام فى قوله

قرية اى . . . . و اردشود ، و قرية شهر بزرگ راهم شامل ميشود ، و باين حساب صريح در رجعت ميشود ، و بنا بر احتمال اول ( که هر کس در میان اهل عصر خود بيايد ) احتمال قوى دارد که مراد رجعت باشد - زیرا چنانکه خواهد آمد « سعد بن عبدالله » اين حديث را ضمن احاديث رجعت نقل کرده - و شايد هم مربوط بقيامت باشد .

**سى و هفتم** : باز هم على بن ابراهيم در تفسير اين آيه : ( هر که از ياد من اعراض کند ) زندگى سختى دارد ، طه ، ۱۲۴ « از معاوية بن عمار نقل میکند که معنى آيه را از حضرت صادق (ع) پرسيدم ، فرمود : بخدا ! راجع بناصبيان است ، گفتم : قربانت ! ما مى بينيم که بسيارى از اينها روزگار درازى را تا دم مرگ در راحت و ثروت بسر مى برند ، فرمود : بخدا ! اين مربوط بر رجعت است که اينان آن روز کثافت مىخورند ، اين حديث را حسن بن سليمان هم در رساله اش بهمين نحو روايت مىکند .

**سى و هشتم** : باز هم على بن ابراهيم در تفسير اين آيه : « بر قرية اى که هلاکشان کرده ايم ثابت است که بر نيگرند انبيا ، ۹۵ » از محمد بن مسلم نقل میکند که حضرت

تعالى : «وحرّام على قرية أهلكناها انهم لا يرجعون» قال : كل قرية أهلك الله أهلها بالعذاب لا يرجعون في الرجعة ؛ فهذه الآية من أعظم الدلالة في الرجعة ، لأنّ أحداً من أهل الاسلام لا ينكر ان الناس كلهم يرجعون في القيامة من هلك و من لم يهلك ، وقوله : لا يرجعون نصّاً في الرجعة ، فأما الى القيامة فيرجعون حتى يدخلوا النار .

**التاسع والثلاثون** مارواه علي بن ابراهيم في تفسيره ايضاً مرسل قال: بشر الله نبيه وأهل بيته أن يتفضل عليهم بعد ذلك ، ويجعلهم خلفاء في الارض ، وائمة على امته ويردهم الى الدنيا مع أعدائهم حتى ينتصفوا منهم .

**الاربعون** مارواه ايضاً فيه مرسل في قوله تعالى : «ونرى فرعون وهامان وجنودهما وهم الذين غصبوا آل نوح حقهم» ما كانوا يحذرون من القتل والعذاب حتى يرددهم ويرد أعدائهم الى الدنيا حتى يقتلوهم .

باقر و حضرت صادق عليهم السلام فرمودند : هر قریه ای که خدا اهلش را بعذاب هلاک کرده باشد ، در رجعت بر نمیگردند ، و این آیه از بهترین ادله رجعت است ، چون هیچ مسلمانی منکر نیست که در قیامت همه زنده میشوند چه هلاک شده باشند چه نشده باشند ، پس اینکه میفرماید آلهائی که هلاک شده اند بر نمیگردند صریح در رجعت است ، و هلاک شدگان قطعاً در قیامت بر میگردند تا وارد دوزخ شوند .

**سی و نهم** : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیرش روایت میکند که : خداوند به پیغمبر و اهلبیتش علیهم السلام وعده داده که بعد از این در حقیقت تفضل فرماید و آنان را در روی زمین جانشین و امام امت قرار دهد ، و آنان را با دشمنانشان بدنیای برگرداند تا از آنها انتقام گیرند .

**چهلم** : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : «... و بدست آنان بفرعون و هامان و لشکر یانشان آن عذابی را که از آن میترسیدند بنمایانیم ، قصص ، ۶» روایت میکند که مراد این است که خداوند آل محمد (ص) را با غاصبان حقیقت در رجعت زنده کند تا آن کشتار و عذابی که دشمنانشان از آن میترسیدند بآنها بچشاند .



**الحادی و الاربعون** ما رواه ايضاً فيه مرسلان قال : و جعلت الجبال يسبحن مع داود أنزل الله عليه الزبور فيه توحيد و تمجيد ودعاء و اخبار رسول الله ﷺ وأمير المؤمنين والائمة (ع) ، و اخبار القائم و اخبار الرجعة وهو قوله : «ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون» .

**الثاني والاربعون** ما رواه ايضاً فيه عن ابيه عن ابن أبي عمير عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام في جملة حديث ان رسول الله ﷺ قال لعلي عليه السلام : يا علي اذا كان في آخر الزمان أخرجك الله في أحسن صورة ومعك ميسم تسم به أعدائك .

**الثالث والاربعون** ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : «يوم نحشر من كل امة فوجاً» قال : قال رجل لابي عبد الله عليه السلام : ان العامة تزعم انها في القيامة فقال : أيحشر الله في القيامة من كل امة فوجاً ويدع الباقيين ؛ لا ولكنه في الرجعة ، و اما آية القيامة فهو قوله تعالى : «وحشرناهم فلم نغادر منهم أحداً» .

**چهل و یکم** : بازم علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که خداوند کوهها را مسخر کرد تا بآباداود تسبیح خدا کنند ، و زبور را - که مشتمل بر توحید و تمجید ، و دعا و اخبار پیغمبر و امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام و اخبار حضرت قائم و اخبار رجعت بود - بر او نازل کرد و این است تفسیر این آیه : «در زبور از پس «ذکر» نوشتیم که زمین را بندگان صالح من بارث میبرند ، انبیا ، ۱۰۵» .

**چهل و دوم** : بازم علی بن ابراهیم از ابوبصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) ضمن حدیثی فرمود : پیغمبر (ص) بعلی (ع) فرمود : خداوند ترا در آخر الزمان به بهترین صورتی زنده میکند ، در حالی که آهنی در دست داری که دشمنانت را بآن داغ میزنی .

**چهل و سوم** : بازم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : «روزی که از هر جمعی دسته ای . . . را محشور کنیم ، نمل ۸۳» میگوید : شخصی بحضرت صادق (ع) عرض کرد : سنیان میگویند این آیه مربوط بقیامت است ، فرمود : مگر در قیامت خدا از هر جمعی دسته ای را محشور میکند و دیگران را وامیگذارد ؟ این مربوط برجعت است ، آیه قیامت این است : «همه را محشور کنیم و از آنها را وا نگذاریم ، کهف ۴۷»

**الرابع والاربعون** ما رواه ايضاً فيه عن أبيه عن ابن أبي عمير عن المفضل عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله عز وجل «و يوم يحشر من كل امة فوجاً» قال : ليس أحد من المؤمنين قتل الا يرجع حتى يموت ، ولا يرجع الا من محض الايمان محضاً ؛ أو محض الكفر محضاً .

**الخامس والاربعون** ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : « اولم يروا انا نسوق الماء الى الارض الجزر » قال : هو مثل ضربه الله في الرجعة و القائم ، فلما أخبرهم رسول الله صلى الله عليه وآله بخبر الرجعة قالوا : « متى هذا الفتح ان كنتم صادقين » .

**السادس و الاربعون** ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً عند قوله تعالى : « ربنا أمتنا اثنتين و احببتنا اثنتين فاعترفنا بذنوبنا فهل الى خروج من سبيل » قال : ذلك في الرجعة .

**السابع و الاربعون** ما رواه ايضاً فيه في قوله : « و ترى الظالمين آل محمد حقهم لمار أو العذاب » و على هو العذاب في الرجعة « يقولون هل الى مرد من

**چهل و چهارم** : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر آیه سابق از مفضل نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هریک از مؤمنین که کشته شده باشد بر میگردد تا برگ عادی بمیرد ، و رجعت مختص مؤمن محض یا کافر محض است .

**چهل و پنجم** : باز هم او در تفسیر این آیه : « مگر نمی بینند که ما آب را بزمینهای بایر میرانیم سوره سجده ، آیه ۲۷ » روایت میکند که این مثل در باره رجعت و حضرت قائم است ، که چون پیغمبر (ص) قضیه رجعت را بآنان خبر داد ، گفتند : « اگر راست می گوئید این فتح و گشایش موعود چه وقت است ؟ سجده ، ۲۸ » .

**چهل و ششم** : باز هم علی بن ابراهیم در ذیل این آیه : « پروردگارا ! ما را دو بار میراندی و دوبار زنده کردی آنگاه بگناهان خویش اقرار کردیم ، غافر ، ۱۱ » میگوید : آیه مربوط بر رجعت است .

**چهل و هفتم** : باز هم علی بن ابراهیم این آیه را چنین تفسیر میکند : ستمگران - بآل محمد (ص) - را می بینی که چون عذاب - یعنی علی (ع) را - که در رجعت برای آنان عذاب است - به بینند ، گویند : آیا راهی برای بازگشت هست - تا ولایت علی را

سبيل ، فنوالى علياً ؟ .

**الثامن و الأربعون** ما رواه ايضاً في قوله تعالى : « و ارتقب يوم تأتى السماء بد خان مبين » قال : ذلك اذا خرجوا من القبور في الرجعة يغشى الناس كلهم الظلمة فيقولوا : « هذا عذاب أليم »

**التاسع و الأربعون** ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : « حملته امه كرهاً و وضعته كرهاً » قال : ان الله بشر نبيه ﷺ بالحسين ﷺ ، ثم أعلمه انه يقتل ثم يردّه الى الدنيا حتى يقتل أعدائه « الحديث » .

**أقول :** و مثل هذا كثير يأتى في الباب الذى يلى هذا ان شاء الله .

**الخمسون** ما رواه ايضاً فيه عند قوله تعالى : « يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج » قال : هى الرجعة .

**الحادى و الخمسون** ما رواه ايضاً فيه قال : حدثنا أحمد بن ادريس قال حدثنا محمد بن أحمد عن عمر بن عبد العزيز عن جميل عن أبى عبد الله ﷺ في قوله تعالى « يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج » قال : هى الرجعة

به پذيريم - ؟ شورى ٤٤ » .

**جهل و هشتم :** باز هم اود در تفسير اين آيه : « منتظر روزى باش كه آسمان دودى آشكار مى آورد ، دخان ١٠ » ميفرمايد : اين وقتى است كه در رجعت از قبرها بيرون آيند ، اين دود تاريك همه را فرا گيرد و گويند « اين عذاب دردناكى است » .

**جهل و نهم :** باز هم على بن ابراهيم در تفسير اين آيه : « مادرش بمشقت باردار او شد و بسختى او را گذاشت ، احقاف ، ١٤ » نقل ميكند كه خداوند بشارت ميلاد حضرت امام حسين (ع) را به پيغمبر (ص) داد و اعلام كرد كه وى كشته ميشود و باز بدنيا برميگردد تا دشمنانش را بكشد « تا آخر حديث » .

**مؤلف گويد :** اين مضمون در روايات زياد است و در باب بعد بخواست خدا بيايد .

**پنجاهم :** باز هم على بن ابراهيم در ذيل اين آيه : « روزى كه صيحه رابحق بشنود اين روز بيرون شدن است ، ق ، ٤٢ » ميفرمايد : اين آيه مربوط بر رجعت است .

**پنجاه و يكم :** باز هم در تفسير همان آيه از « جميل » نقل ميكند كه حضرت صادق (ع)

فرمود : مربوط بر رجعت است .

**الثاني والخمسون** ما رواه ايضاً فيه عند قوله تعالى : « يوم تشقق الارض عنهم سراعاً » قال : في الرجعة .

**الثالث والخمسون** ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : « وفي السماء رزقكم و ما توعدون » قال المطر ينزل من السماء « وما توعدون » من اخبار الرجعة والقيامة و الاخبار التي في السماء ، « فرب السماء والارض انه لحق » يعني ما وعدتكم .

**الرابع والخمسون** ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : « وان للذين ظلموا عذاباً » قال : الذين ظلموا آل محمد عذاباً قال عذاب الرجعة بالسيف .

**الخامس والخمسون** ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : « والمؤتفكة أهوى » عن أمير المؤمنين عليه السلام قال : ان رسول الله صلى الله عليه وآله أخبرني عن جبرئيل انه طوى له الارض فرأى البصرة أقرب الارض من الماء وأبعدها من السماء ايتفتكت باهلها مرتين وعلى الله تمام الثالثة ، وتمام الثالثة في الرجعة .

**بنجاه ودوم** : در تفسير اين آيه : « روزی که زمین برای درآمد نشان بشکافد و شتابان شود ، ق ٤٤ » میفرماید : مربوط بر جمت است .

**بنجاه وسوم** : در تفسیر این آیه : « روزی شما و آنچه وعده تان میدهند در آسمان است ، ذاریات ٢٢ » روایت میکند که : روزی عبارت از باران است که از آسمان میاید و چیزی که وعده میدهند : اخبار رجعت و قیامت ، و اخباری است که در آسمان است ، « بخدای آسمان و زمین ! آنچه وعده تان میدهند حق است » .

**بنجاه و چهارم** : در تفسیر این آیه : « برای آنان که ستم کردند عذابى ( نزدیکتر از این ) هست طور ، ٤٧ » میفرماید : برای آنها که بآل محمد ستم کردند در رجعت عذاب شمشیر هست .

**بنجاه و پنجم** : در تفسیر این آیه : « دهکده های واژگون شده را بيفکند ، نجم ، ٥٢ » از امیر المؤمنین (ع) روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود : جبرئیل بمن خبر داد که زمین را برای وی درهم پیچیدند بصره دادید که از همه جا بآب نزدیکتر و از آسمان دورتر است ، دوبار با اهلش واژگون شده ، و خداوند برای سومین بار در رجعت واژگونش میکند .

**السادس والخمسون** ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : «مطهعين الى الداع» قال : اذا رجع فيقول : ارجعوا «فيقول الكافرون هذا يوم عسر» .

**السابع والخمسون** ما رواه ايضاً فيه عن أبيه عن ابن أبي عمر عن عبد الرحيم القصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سألته عن «ن والقلم» الى قوله : «واذا تتلى عليه آياتنا» قال كنى عن الثاني «نسسمه على الخرطوم» قال : في الرجعة «الحديث» و يأتي ان شاء الله وفيه ان أعداء أمير المؤمنين عليه السلام يرجعون .

**الثامن والخمسون** ما رواه ايضاً في حديث قال : لما أخبرهم رسول الله صلى الله عليه وآله بما يكون من الرجعة قالوا: متى يكون ذلك؟ قال الله تعالى : «قل يا محمد ان أدرى أقرب ما توعدون به أم يجعل له ربي أمداً» .

**التاسع والخمسون** ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : «عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحداً الا من ارتضى من رسول» قال : أخبر الله رسوله الذي يرتضيه بما كان

**پنجاه و هشتم** : در تفسیر این آیه : «شتابان بسوی دعوتگر شوند ، قمر ، ۸ ، می- فرماید : در رجعت بآنان گویند : برگردید ، «و کافران گویند این روز دشواری است» .  
**پنجاه و هفتم** : از عبد الرحیم قصیر نقل میکند که گفت : از حضرت صادق (ع) پرسیدم این آیه : « ن ، قسم بقلم ! . . . . . وقتی که آیات مارا بروی خوانند» گوید افسانه های گذشتگان است ( قلم ۱ - ۱۵ » تأویلش چیست ؟ فرمود : کنایه از دومی است ( که شاید مراد عمر باشد ) سپس میفرماید : « بزودی برینیش داغ نهیم » یعنی در رجعت « تا آخر حدیث » این حدیث بعداً هم ذکر میشود و در آن میفرماید : دشمنان امیرالمؤمنین برمیگردند .

**پنجاه و هشتم** : در حدیثی نقل میکند که چون پیغمبر (ص) قضایای رجعت را بر مردم خبر داد گفتند : کی واقع میشود ؟ وحی آمد : « ای محمد - بگو نیدانم آنچه بشما وعده میدهند نزدیک است ، یا خدای من برایش مدتی قرار میدهد ، جن ۲۵ » .

**پنجاه و نهم** : در تفسیر این آیه : « دانای غیب است واحدی را بر غیب خویش آشکار نکند جز آن پیغمبری را که مورد رضایش باشد ، جن ، ۲۶ ، ۲۷ » نقل میکند که خداوند به پیغمبرش که مورد رضایش بود حوادث زمان خود و حوادث آینده را جمع

عنده من الاخبار ، وما يكون بعده من أخبار القائم والرجعة والقيامة .

**الستون** ما رواه أيضاً فيه في قوله تعالى : «انه على رجعه لقادر» قال : كما خلقه من نطفة يقدر أن يردّه الى الدنيا والى القيامة .

**الحادى والستون** ما رواه على بن ابراهيم في أواخر تفسيره قال : حدثنا جعفر بن أحمد عن عبيد الله بن موسى عن الحسن بن على بن أبى حمزة عن أبيه عن أبى بصير عن أبى عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل : « فمهل الكافرين أمهلهم وريداً » قال : لوبعث القائم فيبعثهم له من الجبارين والطواغيت من قريش وبنى أمية و سائر الناس .

**الثالى و الستون** ما رواه الشيخ الثقة الجليل أبو العباس أحمد بن على بن العباس النجاشى في كتاب الفهرست في ترجمة أبان بن تغلب بعد ما ذكر انه عظيم المنزلة في أصحابنا لقي على بن الحسين وأبا جعفر وأبا عبد الله عليهم السلام وروي عنهم ؛ و كانت له عندهم منزلة وقدم و قال له أبو جعفر عليه السلام : اجلس في مسجد المدينة وأوت الناس فانى أحب أن يرى في شيعتى مثلك .

بحضرت قائم ورجعت وقيامت را خبر داد .

**شصتم** : در تفسیر این آیه : «خدا به برگرداندنش توانا است ، طارق ، ۸ » میفرماید چنانکه بشر را از نطفه آفرید میتواند او را هم در دنیا و هم در قیامت برگرداند .

**شصت و یکم** : در تفسیر این آیه : « کافران را مهلتی ده ، اندکی مهلتشان بده ، طارق ، ۱۷ » از ابوبصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هنگامی که حضرت قائم (ع) ظاهر شود خداوند ستمگران و طغیانگران قریش و بنی امیه و دیگران را برای او زنده کند .

**شصت و دوم** : «نجاشی» در کتاب فهرست در شرح حال «ابان بن تغلب» میفرماید در میان اصحاب ما منزلتی عظیم دارد ، حضرت سجاد و حضرت باقر ، و حضرت صادق علیهم السلام را ملاقات کرده و از آنان حدیث نقل میکند ، در نظر ائمه محترم و عالیقدر بود حضرت باقر (ع) باو فرمود : در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوی بده ، که من دوست دارم

وقال أبو عبد الله عليه السلام لما بلغه نعيه : اما والله لقد أوجع قلبي موت أبان الى أن قال : قال أبو علي أحمد بن رباح الزهرى : حدثنا محمد بن عبد الله بن غالب قال . حدثني محمد بن الوليد عن يونس بن يعقوب عن عبد الله بن خفصة قال : قال أبان بن تغلب : مررت بقوم يعييون على روايتي عن أبي جعفر عليه السلام ، قال : فقلت : كيف تلوهموني في الرواية عن رجل ما سألته عن شيء الا قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله ؟ قال : فمر صبيان ينشدون :

العجب كسل العجب  
بين جمادى و رجب  
فسألتهم عنه ؟ فقال : لقاء الاحياء بالاموات ورواه ميرزا محمد الاسترآبادى فى كتاب الرجال نقلا عن النجاشي .

**الثالث والستون** مارواه الشيخ الجليل نقى الدين ابراهيم بن على الكفعمى العاملى فى كتاب المصباح فى الفصل الحادى والاربعين فى الزيارات وقد اورد فى أكثرها ما يدل على الرجعة الى أن قال : واما زيارة المهدي عليه السلام ثم أوردها فمن جملتها يا مولاي ان أدر كت ايامك الزاهرة فأنا عبدك متصرف بين أمرك و

در شيعيانم امثال تودیده شوند ، حضرت صادق (ع) چون خبر وفاتش را شنید فرمود : بخدا ! مرگ «ابان» دلم را بدرد آورد . . . . عبد الله بن خفقه گوید : ابان گفت : بجمعی گذشتم که از من عیجونی میکردند ، میگفتند ، این از حضرت باقر (ع) روایت نقل میکنند ، گفتم : چگونه مرا در روایت از کسی ملامت میکنید که هرچه از او بپرسم جوابش را از پیغمبر (ص) نقل میکند ؟!! روزی بچه ها عبور میکردند و این شعر میخواندند (ترجمه شعر) « میان ماه جمادى و رجب مطلبی بسیار شگفت انگیز است » از آنجناب پرسیدم : این موضوع چیست (که این طور بر سر زبانها افتاده ) ؟ فرمود : ملاقات زندگان و مردگان است . این حدیث را میرزا محمد استرآبادی هم در کتاب رجال از «نجاشی» نقل میکند .

**شصت و سوم :** شیخ کفعمی در کتاب مصباح در فصل ۴۱ - زیاراتی ایراد میکند که غالباً دلیل بر رجعت است از جمله در یکی از زیارتهای حضرت مهدی (ع) چنین میگوید : « مولای من ! اگر من بروزگار درخشان رسیدم که بنده وافرمانت را گردن می نهیم ،

نهيك . وان ادر كنى الموت قبل ظهورك فانى اتوسل بك وبآبائك الطاهرين واسأله  
أن يصلى على محمد وآله وأن يجعلنى كرهة فى ظهورك ورجعة فى ايامك لابلغ من  
طاعتك مرادى واشفى من اعدائك فؤادى»

**الرابع والستون** مارواه الشيخ الجليل العلامة جمال الدين الحسن بن يوسف  
بن المطهر الحلي فى كتاب الخلاصة قال : داود بن كثير الرقي قال الشيخ : انه ثقة ،  
و روي الكشى بسند فيه يونس عن ذكره عن أبى عبدالله عليه السلام انه من أصحاب  
القائم عليه السلام قال الكشى و تذكر الغلاة انه من أركانهم ، ولم أر أحداً من مشايخ  
العصابة طعن فيه ، وعاش الى زمان الرضا عليه السلام . ونقله ميرزا محمد فى الرجال عنه .  
**الخامس والستون** مارواه الشيخ أبو عمرو الكشى فى كتاب الرجال عن  
علي بن محمد عن أحمد بن محمد عن أبى عبدالله البرقي رفعه قال : نظر أبو عبدالله عليه السلام  
الى داود الرقي وقد ولى ، فقال : من سره ان ينظر الى رجل من أصحاب القائم فليتنظر  
الى هذا ونقله ميرزا محمد عنه .

واگر بیش از طلوع خورشید جمالت مرگ گریبانم را گرفت تو و پدرانت را بدرگاه  
خدا شفیع میکنم که خداوند بر پیغمبرش درود فرستد و در هنگام ظهور دولت مراد دنیا  
برگرداند تا در اطاعت تو بمراد خویش برسم و سینه ام را از کینه دشمنانت شفا دهم .  
**شصت و چهارم** : علامه حلی در کتاب «خلاصه» در شرح حال «داود بن کثیر»  
میفرماید : شیخ طوسی او را «ثقه» دانسته و «کشی» از حضرت صادق (ع) نقل میکند  
که او از اصحاب حضرت قائم (ع) است و نیز «کشی» میفرماید : «غلات» او را از بزرگان  
خود میدانند اما من احدی از بزرگان شیعه را ندیده ام که از وی مذمتی کرده باشد  
و او تا زمان حضرت رضا (ع) زنده بوده . این مطالب را میرزا محمد در کتاب رجال  
نقل میکند .

**شصت و پنجم** : «کشی» در کتاب رجال از «برقي» نقل میکند که «داود رقي»  
میرفت ، حضرت صادق (ع) باونگاهی کرد و فرمود : هر که میخواهد مردی از اصحاب  
حضرت قائم را به بیند این مرد را به بیند . باز این حدیث را میرزا محمد هم  
نقل میکند .



**المادس والستون** ما رواه الكشي ايضاً عن طا هر بن عيسى عن الشجاعى عن الحسين بن بشار عن داود الرقى قال : قلت له يعنى لابی عبدالله عليه السلام : انى قد كبرت سنى ودق عظمى أحب أن يختم عمرى بقتل فى محبتكم فقال : وما من هذا بدّ ان لم يكن فى العاجلة يكون فى الاجلة .

وروى بسند آخر ان داود الرقى مات بعد المائتين بقليل بعد وفات الرضا عليه السلام ونقل ذلك كله ميرزا محمد عنه .

**السابع والستون** ما رواه الكشي ايضاً عن حمدويه بن نصير عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبى عمير ، عن محمد بن مسعود عن أحمد بن منصور عن أحمد بن الفضل عن ابن أبى عمير قال : حدثنا حماد بن عيسى عن عبد الحميد بن أبى الديلم قال : كنت عند أبى عبدالله عليه السلام فأتاه كتاب عبد السلام بن عبد الرحمن بن نعيم ، وكتاب الفيض بن المختار وسليمان بن خالد يخبرونه ان الكوفة شاغرة برجلاها ، وانه لو امرهم بأخذها أخذوها ، فلما قرء الكتاب رمى به ثم قال : ما أنا لهؤلاء بامام ، اما علموا ان صاحبهم السفينانى ونقله ميرزا محمد .

**شصت و ششم** : باز هم «كشى» از همان داود نقل میکند که گفت : بعضرت صادق (ع) عرض کردم : من پير و فرتوت شده ام دوست دارم در راه محبت شما کشته شوم فرمود : ناچار شهادت نصيب خواهد شد ؛ اگر اکنون نشود بعداً ميشود و بسند ديگرى نقل میکند که داود اندکى بعد از وفات حضرت رضا (ع) ، پس از سال دوست از دنيا رفت ، اين جمله را نيز ميرزا محمد از «كشى» نقل میکند .

**شصت و هفتم** : باز هم «كشى» از عبد الحميد نقل میکند که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) بودم نامه هاى از عبد السلام بن عبد الرحمان ، و فيض بن مختار ، و سليمان بن خالد آمد که نوشته بودند : وضع کوفه متشنج است ، والى و حکمران حسابى ندارد ، اگر قرمان دهيد آنرا قبضه کنيم ، نامه را که خواند ، پرت کرد و فرمود : من پيشواى اينان نيستم ( يعنى امامى که تحت سرپرستى او شهرها را فتح میکنند من نيستم ) مگر نميدانند که صاحب آنان «سفينانى» است ( يعنى بايد سفينانى بيايد تا وقت خروج برسد ) اين حديث را نيز ميرزا محمد هم نقل میکند .

**اقول :** هذا دال نصّاً على رجعتهم معه .

**الثامن والتون** ما رواه الكشي ايضاً عن خلف بن حامد عن سهل بن زياد عن علي بن الحكم عن علي بن المغيرة عن أبي جعفر عليه السلام قال : كأني بعبد الله بن شريك العامري عليه عمامة سوداء ذوابتاها بين كتفيه مصعد في لحف الجبل ، بين يدي قائمنا أهل البيت في أربعة آلاف يكرّون ويكرّرون - وفي نسخة يكبرون ويكرّرون .

وقال الشيخ والعلامة وغيرهما انه كان من أصحاب الباقر والصادق عليهما السلام وروى عنهما ، ونقل ذلك كله ميرزا محمد .

**التاسع والتون** ما رواه الكشي ايضاً في كتاب الرجال عن عبد الله بن محمد عن الحسن بن علي الوشاء عن أحمد بن عائذ عن أبي خديجة الجمال قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : اني سألت الله في اسمعيل ان يبقيه بعدي فأبى ولكنّه قد اعطاني منه منزلة اخرى ، انه اول منشور في عشرة من اصحابه ، ومنهم عبد الله بن

**مؤلف گوید :** این حدیث صریحاً دلالت دارد که این عده در زمان حضرت مهدی (ع)

بر میگردند .

**شصت و هشتم :** باز هم « کشی » از علی بن مغیره نقل میکند که حضرت باقر (ع)

فرمود : گویا عبد الله بن شریک عامری را می بینم که عمامه سیاهی بر سر نهاده ، دو طرف عمامه اش بین شانه هایش افتاده ، و بایک سپاه چهار هزار نفری پیش روی قائم ما از دامنه کوه بالا میروند ، و همی تکبیر میگویند . مرحوم شیخ طوسی و علامه و دیگران میفرمایند : عبد الله بن شریک از اصحاب حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام بوده و از آنها روایت میکند . و این جمله را میرزا محمد هم نقل میکند .

**شصت و نهم :** باز هم « کشی » از ابو خدیجه نقل میکند که گفت : شنیدم حضرت

صادق (ع) میفرمود : من از خدا خواستم که (فرزندم) اسماعیل را پس از من باقی بگذارد خدا نخواست اما در باره او مقام دیگری بمن عطا کرد ، که او اول کسی است که باده نفر از یارانش - که از جمله عبد الله بن شریک است - از قبر بیرون میاید ، و عبد الله

شريك العامرى وهو صاحب لوائه .

و رواء ميرزا محمد الاسترآبادي نقلاعنه ورواه الحسن بن سليمان بن خالد القمى  
فى رسالته نقلامن كتاب البصائر لسعد بن عبدالله عن احمد بن محمد بن الحسن بن  
على الوشاء ببقية السند مثله .

**المجهون** ما رواه الكشى ايضا عن خلف بن حامد عن سهل بن زياد عن ابن أبى عمير  
عن يحيى الحلبي عن أيوب بن الحر عن بشير عن أبى عبدالله عليه السلام ، وعن محمد بن  
مسعود عن على بن الحسن بن فضال عن العباس بن عامر عن أبان بن عثمان عن الحرث  
بن المغيرة عن أبى عبدالله عليه السلام قال قلنا له : ان عبدالله بن عجلان مرض مرضه الذى  
مات فيه فكان يقول : انى لأموت فى مرضى هذا ، فقال أبو عبدالله عليه السلام : هيهات  
هيهات انى ذهب ابن عجلان ، لا عرفه الله قبيحاً من عمله ، اما علم ان موسى بن عمران  
اختار سبعين رجلاً فأخذتهم الرجفة ، كان موسى أول من قام منها فقال : يارب أصحابى  
فقال : يا موسى أبدلك بهم خيراً منهم قال : رب انى وجدت ريحهم وعرفت اسمائهم  
قال : ذلك ثلثاً - فبعثهم الله أنبياء . ورواه ميرزا محمد نقلاً عنه .

**اقول :** الظاهر انه عليه السلام اخبر عبدالله بن عجلان انه يجاهد مع القائم عليه السلام

پرجدار او است . ابن حديث را ميرزا محمد ، وحسن بن سليمان هم نقل میکنند .  
**هفتادم :** باز هم « كشى » از بشير ، وحارث بن مغيرة نقل میکنند كه گفتند: عبدالله  
بن عجلان در آن مرضى كه سبب مرگش شد میگفت : من در این مرض نمیرم فرمود :  
هیهات ، هیهات ، ابن عجلان چه اشتباهی کرده ؟! خداوند گناهانش را پرده پوشی کند  
مگر نمیدانست كه موسى بن عمران هفتاد نفر را انتخاب كرد و با خود برد ، و قتی كه  
صاعقه آنها را گرفت موسى اول كسى بود كه از جابر خاست ، عرض كرد : پروردگارا !  
اصحابم را هم زنده كن ، خطاب شد : من بهتر از آنها بتوعوض میدهم ، عرض كرد :  
پروردگارا ! من با آنها خو گرفته بودم و آشنا شده بودم ؛ سه مرتبه این مطلب را تكرر  
كرد ، خدا اصحابش را زنده كرد ، و به پیغمبری مبعوثشان فرمود . این حدیث را هم  
میرزا محمد روایت میکند .

**مؤلف گوید :** ظاهرأ حضرت صادق (ع) بعبدالله عجلان فرموده كه تو در ركاب

فطن ان ذلك قبل الموت ولم يفهم المراد، فهذا وجه اخبار ابن عجلان بانه لا يموت في ذلك المرض، فعلم انه يرجع بعد الموت الى الدنيا في الرجعة، ويفهم من هذا كما ترى ان موسى عليه السلام مات في الرجعة، ثم رجع وأحياه الله كما أحيى السبعين بعد موتهم، وبعضهم أنبياء وقد تقدم مثله كثيراً.

**الحادى والبعون** مارواه النجاشي في كتاب الرجال في ترجمة محمد بن على بن النعمان مؤمن الطاق بعد مامدحه مدحاً جليلاً و ذكرانه روى عن أبى جعفر وأبى عبدالله عليهما السلام قال فاما منزلته في العلم وحسن الخاطر فأشهر من ان يذكر الى أن قال: وكان له مع أبى حنيفة حكايات منها انه قال له يوماً: تقول بالرجعة؟ فقال: نعم، فقال: اقرضنى من كيسك هذا خمسمائة دينار فاذا عدت أنا وأنت رددتها اليك، فقال له فى الحال: اريد ضميماً يضمن لى انك تعود انساناً فانى أخاف ان تعود قرداً فلا أتمكن من استرجاع ما أخذت منى ورواه ميرزا محمد نقلا عنه.

**الثانى والبعون** مارواه العلامة فى الخلاصة فى ترجمة ميسر بن عبدالعزيز بعدما ذكر انه كان ثقة قال روى الكشى روايات كثيرة تدل على مدحه، وروى العقيقى يعنى السيد على بن احمد قال: ثنى عليه يعنى على ميسر آل محمد عليهم السلام و هو ممن يجاهد فى الرجعة، و قال الشيخ: انه مات فى حيوة أبى عبدالله عليه السلام و رواه

حضرت قائم ميجنگى، او خيال کرده مراد پيش از مرگ است و مقصود را نفهميده، از ابن رو گفته من در اين مرض نيميرم، در صورتى كه مراد جنگ بعد از مرگ (در رجعت) بوده، و از اين حديث معلوم ميشود حضرت موسى در آن واقعه مرده و باز زنده شده، چنانكه آن هفتاد نفر هم زنده شدند و به پيمبرى مبعوث گشتند، نظائر آن هم قبل گذشت.

**هفتاد و يكم:** (اين حديث در صفحه ۶۶ از كتاب رجال «نجاشى» نقل شد)

**هفتاد و دوم:** مرحوم علامه در كتاب «خلاصه» در شرح حال «ميسر بن عبدالعزيز» پس از ذكر وثاقت او ميفرمايد: «كشى» روايتهاى بسيارى در مدحش نقل ميكند، «عقيقى» گويد: آل محمد عليهم السلام او را ستوده اند، و وى از كسانى است كه در رجعت جهاد ميكند. و شيخ طوسى فرمايد: او در زمان حضرت صادق (ع) از دنيا رفت اين داود هم نظير

ابن داود مثله .

**الثالث والربعون** ما رواه العلامة ايضاً في الخلاصة وابن داود في كتاب الرجال في ترجمة نجم بن اعين عن السيد علي بن أحمد العقيلي عن أبيه عن عمران بن ابان عن عبد الله بن بكير عن أبي عبد الله عليه السلام انه يعني نجم بن أعين ممن يجاهد في الرجعة .

**الرابع والستون** ما رواه ابن بابويه في كتاب كمال الدين وتمام النعمة ، والطبرسي في كتاب اعلام الوری عن عبد العظيم بن عبد الله الحسنی عن أبي الحسن علی بن محمد علیهما السلام فی حدیث طویل فی أحوال القائم عليه السلام قال فاذا دخل المدينة أخرج اللات والعزی فأحرقهما .

**الخامس والسبعون** ما رواه ابن بابويه في كتاب كمال الدين و الشيخ الطوسي في كتاب الغيبة والطبرسي في كتاب الاحتجاج بأسانيدهم الصحيحة في توقيعات صاحب الامر عليهم السلام على مسائل محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري انه سأله عن رجل ممن يقول بالحق ويرى المتعة و يقول بالرجعة ، الا ان له أهلاً موافقة له قد عاهدوا ان لا يتزوج عليها ولا يتمتع ولا يتسرى ؟ «الجواب» يستحب له أن يطيع الله بالمتعة لينزل عنه الحلف في المعصية ولو مرة واحدة .

این حدیث را نقل میکند .

**هفتاد و سوم :** بازم علامه در کتاب خلاصه ، و ابن داود در کتاب رجال ، در شرح حال «نجم بن اعین» از عبد الله بکیر نقل میکنند که حضرت صادق (ع) فرمود : «نجم» از کسانی است که در رجعت جهاد میکند .

**هفتاد و چهارم :** ابن بابویه در کتاب «اکمال» و طبرسی در کتاب اعلام الوری در حدیث طولانی در حالات حضرت قائم (ع) از حضرت عبد العظيم نقل میکنند که حضرت هادی (ع) فرمود : چون وارد مدینه شود «لات و عزی» را بیرون آورد و آتش زند .  
**هفتاد و پنجم :** (ابن حدیث در صفحه ۶۵ نقل شد) .

**اقول :** هذا يدل على ان القول بالرجعة من علامات التشيع ومن خصائص الشيعة ، وتقرير المهدي عليه السلام دال على صحة ذلك .

**المادس والسبعون** مارواه الشيخ في كتاب الغيبة في فصل مفرد في الاخبار المتضمنة لمن رأى صاحب الزمان و لم يعرفه ثم عرفه بعد ، قال : أخبرنا جماعة عن أبي محمد هارون بن موسى التلعكبري عن أحمد بن علي الرازي عن محمد بن مولي عن محمد بن أحمد بن خلف و ذكر حديثاً طويلاً جرى له مع المهدي عليه السلام ومع بعض خواصه من جملته ان قال له : ما فعل فلان ؟ قال : وسمي بعض اخواني المستبصرين ، قلت : ببرقة قال : صدقت ، ففلان وسمي رفيقاً لي مجتهداً في العبادة مستبصراً في الديانة ، فقلت : في الاسكندرية حتى سمي لي عدة من اخواني ، ثم ذكر اسماً غريباً فقال : ما فعل نقفور ؟ قلت لا أعرفه قال : وكيف تعرفه وهو رومي يهديه الله فيخرج ناصراً من قسطنطينية ، ثم سألتني عن رجل آخر فقلت : لا اعرفه ، فقال : هذا رجل من اهل هبت من انصار مولاي عليه السلام ، امض الي أصحابك فقل لهم : نرجو

**هفتاد و ششم :** شيخ طوسي در کتاب « غیبت » در فصل جدا گانه ای در حکایت

کسانی که خدمت حضرت مهدی (ع) رسیده و او را شناخته اند - در حدیثی طولانی - نقل میکنند که محمد بن احمد بن خلف خدمت آنجناب رسید و مذاکرات مفصلی با او و بعض اصحابش کرد ، از جمله آن کس که از اصحاب حضرت بود حال یکی از برادران شیعه ما را پرسید ، عرض کردم : در شهر «برقه» است ، فرمود : درست گفتی ، باز حال یکی دیگر از برادرانمان را - که مردی عابد و با معرفت بود - پرسید ، عرض کردم : در اسکندریه است ، و با زنام افراد دیگری برد و احوال پرسید ، کرد ، تا رسید بنامی که من نشنیده بودم ، فرمود : «نقفور» چه کرد ؟ گفتم : او را نمیشناسم ، فرمود : آری چگونه او را بشناسی در صورتی که مردی رومی است که خدا هدايتش میکند و از قسطنطنیه بنصرت امام زمان برمیخیزد ، سپس سراغ مرد دیگری را گرفت ، گفتم : نمیشناسم فرمود : این از اهل « هبت » ( یکی از شهر های کنار فرات ) است ، و از پاوران مولای من است ، برو

ان يكون قد اذن الله في الانتصار للمستضعفين ، وفي الانتقام من الظالمين .

**اقول :** من المستبعد جداً بل من المحال عادة ، بقاء المذکورین الى الآن ، بل قد ماتوا قطعاً ، والا لظهر لهم خبر وأثر ، وكانوا من جملة المعمرين ، وصاروا أشهر من نار على علم ، و قد حکم بانهم من أنصار القائم عليه السلام فلا بد من القول برجعتهم .

**السابع والسبعون** ما رواه الشيخ في اواخر كتاب الغيبة عن الفضل بن شاذان عن محمد بن علي عن جعفر بن بشير عن خالد أبي عمار عن المفضل بن عمر قال : ذكرنا القائم عليه السلام ومن مات من أصحابنا ينتظره ، فقال لنا ابو عبدالله عليه السلام : اذا قام اتى المؤمن في قبره فيقال له : يا هذا انه قد ظهر صاحبك فان شئت ان تلحق به فالحق ، وان تشأ أن تقيم في كرامة ربك فأقم .

**الثامن والسبعون** ما رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته في

نزد رفاقت ، و بگو : امید است خدا برای یاری بی پناهان و انتقام از ستمگران رخصت دهد .

**مؤلف گوید :** بسیار بعید - بلکه عادة محال - است که این اشخاصی که در حدیث میگویند از یاوران امام زمان اند تا کنون زنده باشند بلکه قطعاً مرده اند ، و گر نه خبر و اثری از آنان بدست میامد ، و از جمله طویل العمرها بودند و نامشان بر سر زبانها بود ، پس معلوم میشود مراد این است که در رجعت چون بدنیا برگردند از یاوران آنجناب باشند .

**هفتاد و هفتم :** شیخ طوسی در اواخر کتاب « غیبت » از مفضل بن عمر نقل میکند که گفت : در خدمت حضرت صادق (ع) صحبت از حضرت قائم و کسانی که در انتظار او جان داده اند بمیان آمد ، حضرت فرمود : هنگامی که وی قیام کند بر سر قبر مؤمن آیند و گویند : امامت ظاهر شده اگر میخواهی باو ملحق شو ، و اگر میخواهی در جوار پرورد گارت بمان .

**هفتاد و هشتم :** حسن بن سلیمان در رساله ای که درباره رجعت نوشته از جابر بن

باب الکفر آنوما جاء فيها نقلاً من کتاب مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل بن جميل عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر عليه السلام قال : ليس من المؤمنين أحد الا وله قتلّة وموتة ، انه من قتل نشر حتى يموت ، ومن مات نشر حتى يقتل ، وما من هذه الامة برّ ولا فاجر الا سينشر ، فاما المؤمنون فينثرون الى قرّة أعينهم ، واما الفجار فينثرون الى خزي الله اياهم ، ان الله يقول : « وليذيقنهم من العذاب الادنى دون العذاب الاكبر » .

**اقول :** هذا العموم مخصوص بمن محض الايمان محضاً أو محض الكفر محضاً لما مضى ويأتى ان شاء الله ، لان الخاص مقدّم على العام ودلالته صريحة فى منافاة العام فى باقى الافراد و لابدّ من العمل بهما و هو ما قلناه .

**التاسع والجمعون** مارواه ايضاً نقلاً عن مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن صفوان بن يحيى عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال :

يزيد نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : هر مؤمنى مرگى دارد و کشته شدنى ، هر که کشته شده باشد برگردد تا بر گ خود بميرد ، و هر که مرده باشد برگردد تا کشته شود ، و هيچ فردى از افراد اين امت نيست جز اينکه نيك باشد يا بد برمىگردد ، اما مؤمن که برگردد چمش روشن شود ، و بيدين که برگردد دچار عذاب خدا گردد ، چنانکه در قرآن فرمايد : « عذاب نزديگتر را پيش از عذاب بزرگتر بآنها ميچشانيم سجدہ ۲۱ » .

**مؤلف گويد :** بشهادت حديثهاى گذشته و آينده رجعت مختص مؤمن محض و کافر محض است ، و البته آن حديثها مقدم بر اين حديث است که ميفرمايد همه برمىگردند و بقرينه آن احاديث معلوم ميشود مراد از اين حديث هم همه مؤمنان خالص و کافران خالص است .

**هفتاد و نهم :** باز هم حسن بن سليمان از صفوان بن يحيى نقل میکند که حضرت



سمعتہ يقول فی الرجعة : من مات من المؤمنین قتل ومن قتلہ منهم مات .  
 الثمانون مارواه ايضاً نقلاعنه عن محمد بن الحسين و عبدالله بن محمد بن عيسى  
 جميعاً عن الحسن بن محبوب عن علي بن رباب عن زرارة قال : كرهت أن أسأل  
 أبا جعفر عليه السلام فاحتلت مسألة لطيفة لا يبلغ بها حاجتي فقلت : أخبرني عن من مات أقتل ؟  
 قال : لا ، الموت موت والقتل قتل ، قد فرّق بين الموت والقتل في القرآن فقال : « أفان  
 مات أو قتل انقلبتم على أعقابكم » وقال : « ولئن متّم أو قتلتم لآلئ الله تحشرون » ليس  
 كما قلت يا زرارة ؛ الموت موت والقتل قتل وقد قال الله تعالى : « ان الله اشترى من  
 المؤمنين أنفسهم وأموالهم بأن لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون  
 وعداً عليه حقاً » وقال : « كل نفس ذائقة الموت » قال : ليس من قتل بالسيف كمن  
 مات على فراشه ، ان من قتل لابد أن يرجع الى الدنيا حتى يذوق الموت . و رواه

رضا (ع) فرمود : در رجعت هر مؤمنی که مرده باشد کشته شود ، و هر که کشته شده باشد  
 بر مرگ عادی بمیرد .

**هشتماد :** بازم حسن بن سلیمان از «زراره» نقل میکند که گفت : میخواستم  
 از حضرت باقر (ع) سؤالی بکنم اما نخواستم صریحاً بپرسم ، حیلۀ لطیفی بکار بردم ،  
 گفتم : کسی که بمیرد کشته شده ؟ فرمود : نه ، مردن مردن است ، و کشته شدن  
 کشته شدن ، چنانکه قرآن هم فرق گذاشته میفرماید : « اگر او بمیرد یا کشته شود  
 بعقب برمیگردید » و نیز میفرماید : « اگر بمیرد یا کشته شوید بسوی خدا محشور می  
 شوید » چنین نیست که گفتمی ، مردن غیر از کشته شدن است ، خداوند میفرماید : « خدا  
 از مؤمنان جان و مالشان را خرید ، در مقابل اینکه بهشت از آنها است ، در راه خدا جنگ  
 میکنند ، میکشند ، و کشته میشوند ، وعده ای است بر عهده خدا ثابت ؛ توبه ۱۱۱ » و نیز  
 میفرماید : هر کس مرگ را میپشد « آنکه بشمشیر کشته شود مثل کسی که در بستر  
 بمیرد نیست ، هر که کشته شود بناچار بدنیا برمیگردد تا مرگ را بپشد . (معلوم میشود  
 سؤال اصلی «زراره» هم همین بوده که در صورتی که مردن غیر از کشته شدن است ،  
 قرآن هم میفرماید : هر کسی مرگ را میپشد ، پس کشتگان چه میشوند ؟ ) این حدیث

العیاشی فی تفسیره علی نقل عنه عن ززارة مثله .

**الحادی والثمانون** ما رواه ایضاً نقل عنه عن احمد بن محمد بن عیسی و محمد بن عیسی بن عبید عن علی بن الحکم عن مثنی بن الولید الحنط عن أبی بصیر عن أحدهما علیهما السلام قال : فی قوله تعالی : «ومن كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى و أضل سبیلاً» قال : هی الرجعة . ورواه العیاشی عن الحلبي عن أبی بصیر مثله .

**الثانی و الثمانون** ما رواه ایضاً نقل عنه عن أحمد بن محمد بن محمد و اسمعیل عن علی بن الحکم عن رفاعه بن موسی عن عبدالله بن عطاء عن أبی جعفر عليه السلام ان علی بن الحسین عليه السلام قال له : یا بنی ان هؤلاء العراقيين سألونني عن أمر كان مضى من آباءك وسلفك يؤمنون به ويقرّون فغلبنی الضحك سروراً ان فی الخلق من يؤمن به ويقرّ، قال: فقلت: ما هو؟ قال : سألونني عن الاموات متى يبعثون فيقاتلون الاحياء علی الدين؟! وعن السندی بن محمد عن صفوان عن رفاعه مثله

**الثالث والثمانون** ما رواه ایضاً نقل عنه عن علی بن الحکم عن حنان بن سدير

را «عیاشی» هم در تفسیرش بهمین نحو نقل میکند .

**هشتادویکم** : باز هم حسن بن سلیمان از ابو بصیر نقل میکند که حضرت باقر یا حضرت صادق علیهما السلام در باره این آیه : «هر که در این زندگی کور دل باشد ، در زندگی دیگر هم کور و گمراه تراست ، بنی اسرائیل ۷۲» فرمود : مربوط بر جعت است ( که کور دلان ، نابینا بر میگردند ) . این حدیث را عیاشی هم از ابو بصیر بهمین نحو روایت میکند .

**هشتادودوم** : از عبدالله بن عطاء از حضرت باقر (ع) نقل میکند که حضرت سجاد (ع) فرمود : پسر جان ! این عراقیها چیزی از من پرسیدند که پدران و پیشینیان تو فرموده اند ، و اینان هم بآن عقیده و اقرار دارند ، من از خرسندی خنده ام گرفت که در میان مردم کسانی هستند که بآن ایمان و اعتراف دارند ، عرض کردم : آن سؤال چه بود ؟ فرمود : پرسیدند . کی مرده ها زنده میشوند و بازنده ها بر سر دین میجنگند ؟ . این حدیث را از «رفاعه» هم بهمین نحو نقل میکند .

**هشتادوسوم** : از «سدير» نقل میکند که گفت : از حضرت باقر (ع) راجع بر جعت

عن أبيه قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن الرجعة ، فقال : القدرية تمكرها - ثلاثاً - .  
**أقول :** قد روى أحاديث متعددة في لعن القدرية وذمهم و كفرهم وهم منسوبون  
 الى القدر فاما ان يراد بهم من اثبت القدر على وجه الافراط وهم أهل الجبر ، او من  
 نفاه على وجه التفريط وهم أهل التفويض وقد فسر العلماء بالوجهين ، وقد يقر بضم القاف  
 وسكون الدال نسبة الى القدرة ، ويوجه على الوجهين والقسم الاول الاشاعة والثاني  
 المعتزلة والقسمان منكرون للرجعة ولم يقل بها الا الامامية .

**الرابع والثمانون** مارواه ايضاً نقل عنه عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن  
 وهيب بن حفص عن أبي بصير قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عز وجل :  
 ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم وأموالهم الآية فقال : ذلك في الرجعة ما من  
 مؤمن الا وله ميتة وقتلة ، من مات بعث حتى يقتل ومن قتل بعث حتى يموت .  
**الخامس والثمانون** مارواه ايضاً نقلاً عنه عن محمد بن عيسى ومحمد بن عبد الجبار

سؤال کردم ، سه مرتبه فرمود : «قدریه» انکار میکنند .

**مؤلف گوید :** حدیثهای بسیار در لعن «قدریه» و نکوهش و کفر آنان وارد شده ،  
 و آنها منسوب به «قدر» اند ، یا افراطیهای در امر قدراند که جبریا باشند ( که همه  
 چیز را مقدر خدای پندارند و بنده را بی اختیار میدانند ) و یا تقریبیها هستند که «مفوضه»  
 باشند ( که همه چیز را در اختیار بنده میدانند و دست خدا را بکلی بسته اند ) علماء هم بهر  
 دو وجه تفسیر کرده اند ، بعضی هم «قدریه» بضم قاف و سکون دال - منسوب بقدرت -  
 میخوانند ، و باز بهمان دو نحو تفسیر میکنند ، جبریا «اشعری» و تفویضیها «معتزلی»  
 اند ، و هر دو دسته منکر رجعت اند ، و غیر از امامیه کسی بآن معتقد نیست .

**هشتاد و چهارم :** باز هم حسن بن سلیمان از ابو بصیر نقل میکند که تفسیر این  
 آیه را از حضرت باقر (ع) پرسیدم : « خدا از مؤمنان جان و مالشان را خرید . . . »  
 فرمود : این مربوط بر رجعت است ، هر مؤمنی مرگی دارد و کشته شدنی ، هر که مرده  
 باشد زنده میشود تا کشته شود ، و هر که کشته شده باشد بر میگردد تا بمیرد .

**هشتاد و پنجم :** از «ابوبکر حضرمی» نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود :

جميعاً عن محمد بن اسمعيل بن بزيع عن منصور بن يونس عن أبي بكر الحضرمي عن أبي جعفر عليه السلام قال لا يستل في القبر الا من محض الايمان محضاً او محض الكفر محضاً ولا يسأل في الرجعة الا من محض الايمان محضاً او محض الكفر محضاً قلت : فساير الناس ؟ قال : يلهى عنه .

**السادس والثمانون** مارواه ايضاً نقلاً عنه عن محمد بن عبد الجبار واحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن ابيه عن عبيد المثنى عن شعيب الحداد عن ابي الصباح الكناني قال : سألت ابا جعفر عليه السلام عن اشياء جعلت اكره ان اسميها ، فقال : لعلك تسأل عن الكرات ؟ قلت : نعم قال تلك القدرة ولا ينكرها الا القدرة « الحديث » .

**اقول :** اثبات القدر بطريق الجبر يستلزم نفى القدرة عن العبد ، بل وعن الله ايضاً عند التحقيق ، ولعلّ هذا الحديث اشارة الى ذلك ، وفيه ترجيح الارادة للاشاعة وهم اكثر العامة واشهر اصحاب المذاهب المخالفة للإمامية ، فلا يحتمل

سؤال قبر مختص مؤمن خالص وكافر خالص است ، ودر رجعت هم پرسش مختص بهمین دو دسته است ، گفتم : سایر مردم چگونه ؟ فرمود : با آنها کاری ندارند .

**هشتاد و ششم :** از ابو الصباح کنانی نقل میکنند که گفت : میخواستم مسائلی از حضرت باقر (ع) بپرسم و ضمناً مایل نبودم صریحاً سؤال کنم و نام ببرم ، فرمود : گویا میخواهی از رجعتها سؤال کنی ؟ گفتم : آری ، فرمود : این از قدرت خدا است و جز « قدریه » کسی انکار نمیکند « تا آخر حدیث » .

**مؤلف گوید :** لازمه اثبات « قدر » از راه جبر این است که بنده از خود هیچ قدرتی ندارد ، بلکه بر حسب تحقیق قدرت را از خدا هم سلب میکند ، و شاید این حدیث هم اشاره بهمین باشد ( که میفرماید : جز قدریه کسی انکار قدرت خدا نمیکند ) و در این حدیث است که ( اشعریها ) اراده خدا را ترجیح میدهند ( یعنی میگویند بشر در کارها اراده و اختیار ندارد ) و این طائفه بیشتر سنیان و مخالفین امامیه اند ، از این رو حدیثهای رجعت ابداً احتمال تقیه ندارد ( چون اگر تقیه ای در کار بود این طور متعرض اشعریها که جمعیت عمده

شیء من احادیث الرجعة للمتقية .

**السابع والثمانون** ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن صفوان بن يحيى عن ابي خالد القماط عن عبد الرحيم القصير عن ابي جعفر عليه السلام انه قرء هذه الآية : « ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم و أموالهم بأن لهم الجنة » اتدري من يعنى ؟ قلت : المؤمنون فيقتلون ويقتلون ، قال : لا ولكن من قتل رد حتى يموت ، ومن مات رد حتى يقتل وتلك القدرة فلا تنكرها .

**أقول :** هذا مخصوص بما تقدم أعنى من محض الايمان محضاً .

**الثامن والثمانون** ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن أحمد بن محمد بن عيسى ومحمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم قال : سمعت عمران بن أعين وأبا الخطاب جميعاً يحدثان قبل ان يحدث أبو الخطاب ما أحدث : انهما سمعا أبا عبد الله عليه السلام يقول في حديث : وان الرجعة ليست بعامة ، وهى خاصة لا يرجع الا من محض الايمان محضاً او محض الشرك محضاً .

**التاسع والثمانون** ما رواه ايضاً نقلاً عنه بالاسناد السابق عن حماد بن عثمان

مخالفان اند نمیشدند) .

**هشتاد و هفتم :** بازم حسن بن سليمان از عبد الرحيم قصير نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) اين را خواند : « خدا از مؤمنان جان و مالشان را خريد در مقابل اينكه بهشت از آنها است ، توبه ، ۱۱۱ » و فرمود : ميدانى مراد كيانند ؟ گفتم : مراد مؤمنين اند كه در راه خدا ميكشند و كشته ميشوند ، فرمود : نه ، هر كه كشته شده باشد برميگردد تا بميرد ، و هر كه مرده باشد برميگردد تا كشته شود ، اين از قدرت خدا است منكر مشو .

**مؤلف گويد :** اين مخصوص مؤمنين خالص است ، چنانكه قبلاهم تذكر داديم .

**هشتاد و هشتم :** از محمد بن مسلم نقل ميكند كه گفت : عمران بن اعين ، و ابو- الخطاب - پيش از انحرافش - ميگفتند : شنيدم حضرت صادق (ع) در حديثي ميفرمود : رجعت عمومي نيست ، مخصوص مؤمن خالص و مشرك خالص است ، و ديگران بر نميگردند .

**هشتاد و نهم :** از زراره نقل ميكند كه گفت : مطالب مهمي از قبيل رجعت و امثال

عن زرارة قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن هذه الامور العظام من الرجعة واشباهها ، فقال : ان الذى تسألون عنه لم يجرى أوانه بعد ، وقد قال الله تعالى : « بل كذبوا بعالم يحيطوا بعلمه و لما يأتهم تأويله » .

**التمهون** ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن يعقوب بن يزيد و محمد بن الحسين و محمد بن عيسى بن عبيد و ابراهيم بن محمد عن عمر بن اذينة عن محمد بن الطيار عن أبي عبد الله عليه السلام قال : في قوله تعالى : « و يوم نحشر من كل امة فوجاً » قال : ليس أحد من المؤمنين قتل الا سيرجع حتى يموت ، ولا أحد من المؤمنين مات الا سيرجع حتى يقتل .

**الاحادى والتمهون** ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن الحسين بن المختار عن أبي بصير قال : قال أبو جعفر عليه السلام : اينكر اهل العراق الرجعة ؟ قلت : نعم ، قال : سبحان الله أما يقرأون القرآن « و يوم نحشر من كل امة فوجاً » .

**الثانى والتمهون** ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن محمد بن الحسين عن عبد الله بن المغيرة عن حدثه عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « ولئن

آن از حضرت صادق (ع) پرسیدم ، فرمود : اين چیزی که شما میبرسید هنوز و قش نرسیده ، خداوند میفرماید : « بلکه چیزی را که بعلم آن نرسیده اند و هنوز تأویلش نیامده تکذیب میکنند ، یونس ، ۳۹ » .

**نودم** : از محمد بن طیار نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : « روزی که اهر جمعی دسته ای . . . را محشور کنیم » فرمود : هر مؤمنی که کشته شده باشد بر میگردد تا برگ عادى بمیرد ، و هر مؤمنی که مرده باشد بر میگردد تا کشته شود .

**نود و یکم** : از ابو بصیر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : اهل عراق رجعت را انکار میکنند ؟ عرض کردم : آری ؛ فرمود : سبحان الله ! ! مگر قرآن نمیخوانند که میفرماید : « روزی که اهر جمعی دسته ای . . . را محشور کنیم » .

**نود و دوم** : از جابر بن یزید نقل میکند که حضرت باقر (ع) در تفسیر این آیه :

قتلتم فی سبیل الله اومتهم قال : القتل فی سبیل علی و ذریته ، و لیس أحد یؤمن بهذا الا وله قتلة و میتة ، انه من قتل ینشر حتی یموت ، و من مات ینشر حتی یقتل . و رواه العیاشی کما نقل عنه .

**الثالث والتسعون** مارواه ایضاً نقلاً عنه عن محمد بن عیسی عن القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد عن محمد بن عبدالله بن الحسین قال : قال أبی لابی عبدالله علیه السلام : ما تقول فی الكرة ؟ قال : اقول فیها ما قال الله عزوجل و ذلك أن تفسیرها جاء الى رسول الله صلی الله علیه و آله قبل هذا فی قوله تعالی «تلك اذا كرة خاسرة» اذ ارجعوا الى الدنيا و لم یقضوا دخولهم قال له أبی : «فانما هی زجرة واحدة فاذا هم بالساهرة» قال : اذا انتقم منهم و ماتت الابدان بقیة الارواح ساهرة لانما و لاتموت .

**الرابع والتسعون** مارواه ایضاً نقلاً عنه عن محمد بن عیسی عن الحسین بن

«اگر در راه خدا کشته شوید یا بمیرید (آمرزش و رحمت خدا از آنچه جمع میکنند بهتر است ، آل عمران ، ۱۵۷» فرمود : علی (ع) و فرزندانش در راه خدا کشته شدند ، و هر مؤمنی که باین آیه ایمان داشته باشد کشته شدنی دارد و مرگی ، اگر کشته شده باشد زنده شود تا بمیرد ، و اگر مرده باشد زنده شود تا کشته شود . این حدیث را عیاشی هم نقل میکند .

**نود و سوم :** از محمد بن عبدالله بن حسین نقل میکنند که گفت : پدرم بحضرت صادق (ع) عرض کرد : راجع بر جعت ، چه میفرمائید ؟ فرمود : همانکه خدا فرماید ، و پیش از این تفسیرش برای پیغمبر (ص) آمده ، که در این آیه میفرماید : «(گویند : این بازگشتی زبان بار است ، نازعات ۱۲» این وقتی است که بدنیا برگردند و نتوانند کاری انجام دهند ، پدرم آیه بعد خواند که : «فقط يك فریاد است که همان دم ( از گورها بیرون شده) روی زمین اند (البته این ترجمه ظاهر آیه است اما در حدیث معنی دیگری فرموده) نازعات ، ۱۳ ، ۱۴» فرمود : وقتی که از آنها انتقام گیرند و بدنهای بمیرد و روحها بیدار بماند ، نه خواب رود و نه بمیرد .

**نود و چهارم :** از جابر نقل میکنند که حضرت باقر (ع) فرمود : امیر المؤمنین و امام

سفیان عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبی جعفر علیه السلام قال : ان لعلي علیه السلام الى الارض كرتة مع الحسين عليه السلام يقبل برأيته حتى يتمم من بنی امیه و معاوية و آل معاوية ، ثم يبعث الله بأنصاره . يومئذ اليهم من الكوفة ثلثين ألفاً و من سائر الناس سبعين ألفاً فيقاتلهم بصفين مثل المرة الاولى حتى يقتلهم ، فلا يبقى منهم مخبر **« الحديث »** .

**الخامس والتسعون** ما رواه أيضاً نقلًا عنه عن موسى بن عمر بن يزيد عن عثمان بن عيسى عن خالد بن يحيى عن ابی عبد الله علیه السلام فی حديث قال : اتقوا دعوة سعد ، قلت : وكيف ذلك ؟ قال : ان سعداً يكر حتى يقاتل امير المؤمنين علیه السلام .

**السادس والتسعون** ما رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي ايضاً فی رسالته نقلًا من كتاب الواحدة عن محمد بن الحسن بن عبد الله عن جعفر بن محمد البجلي عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي عن عبد الرحمن بن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر علیه السلام فی حديث فی الرجعة يقول فيه : فيا عجباً من أموات يبعثهم الله أحياء مرة بعد مرة ، قد شهر واسيوفهم يضربون بهامهم الجبابرة و أتباعهم حتى ينجز الله ما وعدهم **« الحديث »** .

حسين عليه السلام بازگشتی بدنیا دارند ، با پرچم خویش بیايد تا از بنی امیه و معاويه و کسانی انتقام گیرد ، سپس خدا ياوران را - سی هزار از کوفه و هفتاد هزار از سائر مردم - زنده کند ، تا مثل دفعه اول در صفين بجنگند ، و دشمنان را بکشند بقدری که احدى از آنها باقی نماند که شرح واقعه گوید **« تا آخر حديث »** .

**نود و پنجم** : از خالد بن يحيى نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی فرمود از دعوت «سعد» بپرهیزید ، گفتم : چه دعوتی ؟ فرمود : وی بر میگردد تا با امیر المؤمنین بجنگد .

**نود و ششم** : از ابو حمزة ثمالی نقل میکند که حضرت باقر (ع) در حدیث رجعت فرمود : شگفتا از مردگانی که خدا نوبتی پس از نوبتی زنده شان کند ! شمشیرها از غلاف بیرون کشند ، و مغز ستمکاران و پیروانشان را بشکافند تا خدا وعده ای که بآن داده وفا کند **« تا آخر حديث »** .



**السابع والتسعون** ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً نقلاً من كتاب سليم بن قيس الهلالي الذي رواه عنه أبان بن أبي عياش وقرئه جميعه على علي بن الحسين عليه السلام بحضور جماعة من أعيان الصحابة منهم أبو الطفيل فاقرأه عليه مولانا زين العابدين عليه السلام و قال : هذه احاديثنا صحيحة ، قال أبان : لقيت أبا الطفيل في منزله فحدثني في الرجعة عن اناس من اهل بدر و عن سلمان والمقداد وأبي ذر وأبي بن كعب ، فعرضت الذي سمعته على أبي طالب عليه السلام فقال هذا علم خاص من علمنا لا يسع الامة جهله ورد علمه الى الله ، ثم صدقني بكل ما حدثوني فيها ؛ وتلى علي بذلك قراءة كثيرة وفسره تفسيراً شافياً حتى صرت ما أنا بيوم القيمة اشد يقيناً مني بالرجعة « الحديث » .

**أقول :** قد رأيت كتاب سليم بن قيس المذكور وبقي عندي سنين كثيرة ، ولكن لم يحضرني وقت جمع هذه الاحاديث فلذلك نقلت هذا الحديث من رسالة الحسن بن سليمان .

**الثامن والتسعون** ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً في رسالته في باب الكرات

**نود و هفتم :** از كتاب سليم بن قيس هلالی - که ابان بن ابی عیاش آنرا از سليم روایت میکند ، و همه این کتاب را بر حضرت سجاد (ع) در حضور جمعی از بزرگان صحابه مانند « ابوطیفیل » خواند و حضرت تصدیق کردند و فرمودند اینها حدیثهای ما است و همه صحیح است - نقل میکند که ابان گفت : ابوطیفیل را در منزلش ملاقات کردم حدیث رجعت را از عده ای از اهل بدر ، و سلمان ، و مقداد ، و ابوذر ، و ابی بن کعب روایت کرد ، من حدیث او را بر حضرت امیر المؤمنین (ع) عرضه کردم فرمود : این از علوم خاص ما است ، که امت را نباید از آن بی خبر باشند و علمش را بخدا برگردانند ، سپس هر چه آنها گفته بودند تصدیق کرد ، و در این باره مطالب بسیاری با تفسیر کافی فرمود ، بقدری که یقین من بر رجعت اسرحد یقینم بقیامت رسید ، « تا آخر حدیث » .

**مؤلف گوید :** من کتاب سليم بن قيس را دیده ام ، چند سالی هم نزد من بود ، ولی چون اکنون در اختیارم نیست این حدیث را از کتاب حسن بن سليمان نقل کردم .

**نود و هشتم :** از « عقبه » نقل میکند که گفت : از حضرت صادق (ع) پرسیدم :

وحالاتها عن السيد الجليل بهاء الدين على بن عبد الحميد الحسيني بطريقه عن أحمد بن محمد الايادي رفعه الى أحمد بن عقبة عن أبيه عن أبي عبد الله عليه السلام انه سئل عن الرجعة أحق هي؟ قال: نعم وذكر الحديث الى أن قال فيأتون أفواجا قوم بعد قوم.

**الناصح والذمعيون** ما رواه ايضاً نقلاً من كتاب التنزيل عن أحمد بن محمد السيارى عن محمد بن خالد عن عمر بن عبد العزيز عن عبدالله بن نجيح اليماني قال قلت لابي عبد الله عليه السلام: «كلا سوف تعلمون ثم كلا سوف تعلمون» قال: مرة في الكرة واخرى في القيامة.

**المائة** ما رواه ايضاً نقلاً عن مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب و يعقوب بن يزيد عن أحمد بن الحسن الميثمي عن محمد بن الحسن عن أبان بن عثمان عن موسى الحنط قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: أيام الله ثلاثة، يوم يقوم القائم، ويوم الكرة، ويوم القيامة.

**الاول بعد المائة** ما رواه ايضاً نقلاً عنه عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن سيف بن عميرة عن أبي داود عن بريدة الاسلمي قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اذا سألت امتي عن المهدي يأتيها مثل قرن الشمس يستبشر به أهل السماء والارض،

رجعت حق است؟ فرمود: آری . . . . . دسته دسته پشت سرهم بیایند .

**نود و نه** : از عبد الله بن نجیح نقل میکند که گفت : معنی این آیه را از حضرت صادق (ع) پرسیدم : « بس کنید بزودی خواهید دانست ، باز هم بس کنید بزودی خواهید دانست ، تکاثر ، ۳ ، ۴ » فرمود : یک مرتبه در رجعت است ، و یک مرتبه در قیامت .

**صد** : از «موسای حنط» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : روزهای خدا ( که به حضرت موسی (ع) میفرماید : قوم خویش را متذکر روزهای خدا کن ) سه تا است : روز قیامت حضرت قائم (ع) ؛ روز رجعت ، روز قیامت .

**صد و یکم** : از «بریده اسلمی» نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : در آن میان که امت من سراغ حضرت مهدی را میگیرند ، مانند خورشید صبحدم طلوع کند و اهل آسمان

فقلت : یا رسول الله بعد الموت ؟ فقال : والله ان بعد الموت هدی وایماناً و نوراً ، فقلت : وأی العمرین أطول ؟ قال : الآخر بالضعف .

**اقول :** یحتمل أن یكون المراد بالموت موت الناس یعنی أیخرج المهدي بعد ما مات أكثر الناس ؟ فقال : ان بعد الموت « الخ » و له احتمال آخر یأتی انشاء الله .

**الثانی بعد المائة** ما رواه نقلاً عنه عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب عن عمر بن عبد العزیز عن جمیل بن دراج عن أبی عبد الله عليه السلام فی قوله تعالى : « واستمع يوم ینادی المناد من مکان قریب \* » يوم یسمعون الصیحة بالحق ذلك يوم الخروج قال : هی الرجعة .

**الثالث بعد المائة** ما رواه ایضاً نقلاً عنه عن احمد بن محمد و عبد الله بن عامر عن محمد بن خالد البرقی عن الحسین بن غنم عن محمد بن الفضیل عن أبی حمزة قال : قال أبو جعفر علیه السلام : کان امیر المؤمنین علیه السلام یقول : من أراد أن

و زمین خرسند شوند ، عرض کردم : یا رسول الله ! این بعد از مرگ است ؟ فرمود : بخدا ! پس از مرگ هدایت و ایمان و نوری است گفتیم : کدامیک از دو عمر طولانی تر است ؟ فرمود : دومی دو برابر اولی است .

**مؤلف گوید :** شاید مراد از مرگ : مرگ مردم باشد ، یعنی راوی میبرد : ظهور آنجناب بعد از مرگ بیشتر مردم است ؟ میفرماید : بعد از مرگ آنان هدایت و ایمان و نوری خواهد بود ، احتمال دیگری هم دارد که خواهد آمد .

**صد و دوم :** از جمیل بن دراج نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : « روزی که جارچی از جای نزدیکی فریاد زند ، گوش فرادار ، روزی که صیحه را بحق بشنوند ، این روز بیرون شدن است ، ذاریات ، ۴۱ ، ۴۲ » فرمود : این در وقت رجعت است .

**صد و سوم :** از ابو حمزه از حضرت باقر (ع) نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : هر که میخواهد با پیروان دجال بجنگد با هر کس که بر کشتن عثمان یا کشتن

یقاتل شیعة الدجال فلیقاتل الباکی علی دم عثمان ؛ و علی دم أهل النهر و ان لقی الله مؤمناً بأن عثمان قتل مظلوماً لقی الله ساخطاً علیه ، ولا یدرک الدجال الا آمن به ، قیل : فان مات قبل ذلك ؟ قال : فیبعث من قبره حتی یؤمن به و أن رغم أنفه .

**الرابع بعد المائة** ما رواه ایضا نقلاً عنه عن السندی بن محمد عن صفوان بن یحیی عن رفاعه بن موسی عن عبد الله بن عطاء عن أبی جعفر علیه السلام ان علی بن الحسین علیه السلام قال : ان هؤلاء العراقریین سألونی عن أمر ما كنت أری ان أحداً عمله من أهل الدنیا غیری ؛ فقلت : عم سألوک ؟ فقال : سألونی عن الاموات متی یبعثون فیقاتلون الاحیاء علی الدین .

**الخامس بعد المائة** ما رواه ایضاً نقلاً عنه عن أحمد بن محمد عن ابن أبی نصر عن الحسین بن یزید عن عمار بن أبان عن عبد الله بن بکیر عن أبی عبد الله علیه السلام قال : کانتی بحمران بن أعین و میسر بن عبد العزیز یخطبان الناس بأسیافهما بین الصفا و المروة .

«نهر و انبها» گریسته جنگ کند (یعنی اینان از پیروان دجال اند) و اگر کسی با این عقیده بمیرد که عثمان مظلوم کشته شده در حالی مرده که خدا بر او غضبناک است ، و اگر تا وقت خروج دجال زنده ماند بوی ایمان آورد ، برسیدند : اگر پیش از او بمیرد چطور ؟ فرمود : از قبر بیرونش آرند تا باو ایمان آورد ، اگر چه مایل نباشد .

**صد و چهارم** : از عبد الله بن عطاء از حضرت باقر (ع) نقل میکند که حضرت سجاد (ع) فرمود : این عراقیها چیزی از من میپرسیدند که گمان ندارم احدی از اهل عالم غیر از من بداند ، عرض کردم : چه پرسیدند ؟ فرمود : گفتند : کی مرده ها زنده میشوند و بر سر دین بازنده ها میجنگند ؟ .

**صد و پنجم** : از عبد الله بن بکیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : گویا «حمران بن أعین . و میسر بن عبد العزیز» را می بینم که شمشیر دست گرفته و بین صفا و مروه برای مردم خطبه میخوانند .

**اقول :** هذا لم يقع قطعاً وانما هو اخبار برجعتيها وقد تقدم التصريح برجعة ميسر سابقاً .

**الحادس بعد المائة** مارواه ايضاً نقلاً عنه عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام انه قيل لامير المؤمنين عليه السلام بعد ما أخبرهم بالرجعة يا أمير المؤمنين أحيوة قبل القيمة وموت ؟ فقال : نعم والله لكفرة من الكفرات بعد الرجعة أشد من الكفرات قبلها

**السادس بعد المائة** ما رواه ايضاً ؛ نقلاً عنه عن محمد بن عيسى بن عبيد عن القاسم بن يحيى عن جده الحسن بن راشد عن أبي ابراهيم عليه السلام قال : لترجعون نفوس ذهبت ، وليقيضن قوم لقوم ، ومن عذب عذب بعذابه ، ومن اغتبط اغاظ بغيطه ، ومن قتل اقتص بقتله ؛ ويرد لهم اعداؤهم حتى يأخذوا بشارهم ، ثم يعمرون بعدهم ثلاثون شهراً ثم يموتون في ليلة واحدة ثم ادركوا انارهم وشفوا أنفسهم و يصير

**مؤلف گوید :** قطعاً این قضیه تا کنون واقع نشده ، پس باید مربوط بوقت رجعت آنها باشد چنانکه سابقاً هم رجعت «میسر» صریحاً ذکر شد .

**صد و ششم :** از جابر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : چون حضرت امیر المؤمنین (ع) رجعت را برای مردم بیان کرد ، پرسیدند : مگر پیش از قیامت هم زنده شدن و مرگ دوباره ای هست؟ فرمود : آری ، بخدا ؛ یکی از کفرهای بعد از رجعت از کفرهای پیشین شدیدتر است .

**صد و هفتم :** از حسن بن راشد نقل میکند که حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود : حتماً عده ای پس از مرگ زنده شوند ، و قطعاً جمعی بنفع جمع دیگر حکم کنند ، هر که کسی را عذاب کرده باشد در مقابل عذابش کنند ، و هر که از دیگری خشمگین شده باشد وی را خشمگین کند ، و هر که کشته شده باشد قاتلش را بکشد ، و ستمگران زنده شوند تا مظلومان از آنها خونخواهی کنند ، و سی ماه پس از آنان زندگی کنند ، سپس در یک شب همه بمیرند ، سپس از قاتلان خونخواهی کنند ، ( ظاهراً این قسمت مربوط ببعثت مرگ است ) ، و دلهای خویش شفا دهند ، و دشمنان و ستمگران بسخت ترین آتشها

عدّوهم الى اشدّ النار عذاباً ؛ ثم يوقفون بين يدي الجبار عزّ و جلّ فيؤخذ لهم بحقوقهم .

**الثامن بعد المائة** ما رواه ايضاً نقلاً من كتاب تصنيف السيد الجليل الموفق بهاء الدين على بن عبد الكريم بن عبد الحميد الحسيني بطريقه عن علي بن ابراهيم بن مهزيار انه رأى في منامه قائلاً يقول له: حج في هذه السنة فانك تلقى صاحب الزمان، وذكر الحديث بطوله الى أن قال: اذا سار العباسي وبويع السفيناني يؤذن لولي الله فاخرج بين الصفا والمروة ، واحج بالناس وأجئ الى يشرب فاهدم الحجرة فاخرج من بها وهما طريان فأمر بهما تجاه البقيع، وأمر بخشبتيّن يصلبان عليهما الى أن قال : قلت : يا سيدي ما يكون بعد ذلك ؟ قال : الكرّة الكرّة ، الرجعة الرجعة ، ثم تلا هذه الآية: « ثم رددنا لكم الكرّة وأمددناكم باموال و بنين وجعلناكم أكثر نفيراً » .

**التاسع بعد المائة** ما رواه ايضاً قال : حدثني الاخ الصالح الرشيد محمد بن

بسوزند ، پس از آن در برابر خدای جبار بایستند و حقوق خویش دریافت کنند .

**صد و هشتم :** از کتاب علی بن عبد الکرم نقل میکند که علی بن مهزیار خواب دید کسی میگوید : امسال حج برو که حضرت صاحب الزمان رامی بینی . . . . (پس از آنکه رفت و بمقصد رسید در ضمن مطالب بوی فرمودند : ) وقتی که «عباسی» (شخصی از اولاد عباس بن عبدالمطلب) حرکت کند ، و مردم با «سفینانی» (که از نسل ابوسفیان است) بیعت کنند ، امام زمان را رخصت ظهور دهند ، آنگاه میان صفا و مروه ظاهر شود و با مردم حج گزارد ، و بمدینه آید ، آن حجره را خراب کند و آن دو نفر را ترو تازه بیرون کشد و دستور دهد و بروی قبرستان بقیع بدارشان آویزند . . . . عرض کرد : سرور من ! پس از آن چه می شود ؟ فرمود : باز گشت ، باز گشت ، رجعت ، رجعت ، سپس این آیه را خواند : « آنگاه برضد آنها دولت بشما دادیم ، و شمارا باموال و اولاد مدد کردیم و عدد نفراتتان را زیادت‌ر گردانیدیم ، بنی اسرائیل ؛ ۶ » (آیه مربوط به بنی اسرائیل است و حضرت برجعت تأویل فرموده اند) .

**صد و نهم :** از «مفضل بن عمرو» در حدیثی طولانی در حالات حضرت مهدی (ع) و

ابراهيم بن محسن المطار آبادی قال : وجدت بخط أبي عن الحسين بن حمدان عن عمران بن الفرات عن محمد بن المفضل عن المفضل بن عمر عن الصادق عليه السلام في حديث طويل في احوال المهدي عليه السلام وخروجه ومن يخرج معه يقول فيه المفضل : ياسيدي فالأثنان وسبعون رجلاً الذين قتلوا مع الحسين يظهرون معه ؟ قال : نعم يظهرون معه ، وفيهم الحسين في اثني عشر ألفاً مؤمنين من شيعة علي عليه السلام ، الى أن قال : ثم تظهر الدابة بين الركن والمقام فيكتب في وجه المؤمن مؤمن ، و في وجه الكافر كافر ، وذكر فيه اخراج ضجيعي رسول الله صلى الله عليه وآله و صلبهما و انزالهما اليه ، قال : فيحييهما باذن الله تعالى ويأمر الخلايق بالاجتماع ، ثم يقصّ عليهم قصص فعالهما بعدده عليهما ويلزمهما اياه فيعترفان به ، ثم يأمر بهما فيقتصّ منهما في ذلك الوقت بمظالم من حضر ، ثم يصلبهما على الشجرة قال المفضل : فقلت : ياسيدي هذا آخر عذابهما ، قال : هيهات يا مفضل والله ليردن وليحضرن السيد الاكبر محمد رسول الله والصدیق الاعظم أمير المؤمنين ، و فاطمة والحسن والحسين والائمة عليهم السلام ، و كل من محض الايمان محضاً ومحض الكفر محضاً وليقتصنّ منهما بجميع المظالم ثم يأمر بهما فيقتلان كل يوم وليلة ألف قتلة ، ثم ذكر رجعتهم (ع) وانتقامهم من أعدائهم الى أن قال المفضل : يا مولاي فان من شيعتكم من لا يقول برجعتكم ؟ فقال الصادق عليه السلام : أما سمعوا قول جدنا رسول الله صلى الله عليه وآله و نحن ساير الائمة نقول :

بيان خروج و خصوصيات ياوراناش - نقل میکند که از حضرت صادق (ع) پرسید : هفتاد و دو نفری هم که در خدمت امام حسین (ع) بودند ظاهر می شوند ؟ فرمود : آری ، با دوازده هزار شیعه علی (ع) . . . . سپس میان رکن و مقام آن جنبنده ظاهر شود و در صورت مؤمن و کافر علامت نهد ، و آن دو نفر را از پهلوی پیغمبر (ص) بیرون کشد و بدار آویزد ، سپس پائین آورد و زنده شان کند و مردم را جمع کرده کارهای آنها را شرح دهد تا اقرار کنند و کیفرشان دهد پیغمبر (ص) ، علی (ع) حضرت فاطمه و سایر ائمه (ع) و هر مؤمن خالص نیز زنده شود و از دشمنان انتقام گیرند . . . . عرض کردم بعضی از شیعیان رجعت را قبول ندارند ، فرمود : مگر آیه قرآن را که برجد ما نازل شده و ما ائمه هم بآن اقرار داریم نشنیده اند که

«ولنذيقنهم من العذاب الأدنى دون العذاب الأكبر» .

ثم قال الصادق عليه السلام : يا مفضل من أين قلت برجعتنا ومقصرة شيعتنا تقول : معنى الرجعة ان يرد الله اليها ملك الدنيا ويجعله للمهدي ويحبهم متى سلمنا الملك حتى يرد علينا ، قال المفضل : لا والله ما سلمتموه لانه ملك النبوة والرسالة والوصية والامامة ، فقال الصادق عليه السلام : لو تدبر شيعتنا القرآن لما شكوا في فضلنا أما سمعوا قول الله عز وجل «ونريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين» ونمكن لهم في الارض ونرى فرعون وهامان وجنودهما منهم ما كانوا يحذرون» والله يا مفضل ان تنزيل هذه الآية في بني اسرائيل وتأويلها فينا وان فرعون وهامان تيم وعدى .

ثم ذكر قيام الائمة عليهم السلام واحداً واحداً الى رسول الله صلى الله عليه وآله وشكوى كل واحد منهم مما فعل به من قتله وظلمه ، قال المفضل : فقول له : «ليظهره على الدين كله» ؟ قال : انما يظهر على الدين كله في هذا اليوم وهذه الرجعة .

ميفرمايد : «از عذاب نزديكتر پيش از آن عذاب بزرگتر بآنها بچشانيم ، سجده ، ۲۱» ای مفضل تواز کجا برجعت معتقد شدی در صورتی که شیعیان کوتاه فکر ما میگویند : رجعت عبارت از این است که خداوند ملك و قدرت دنیا را بپایر گرداند و بحضرت مهدی (ع) دهد ؟ کی ملك و سلطنت «واقعی» را از ما گرفت که دوباره برگرداند ؟ ! گفتم نه سرور من ! این ملك پیبری و وصایت و امامت است و هیچگاه از شما گرفته نشده ، فرمود : اگر شیعیان مادر قرآن تدبر و تأمل می کردند در فضل ما شك نمی کردند ، مگر خدا نمیفرماید : «می خواهیم بر آنان که در زمین ضعیف شمرده شدند منت نهیم ، امام و وارشان قرار دهیم ، در زمین مستقرشان کنیم و بدست آنها بفرعون و هامان و سپاهشان آن چیز را که از آن میترسند بنمایانیم ، قصص ، ۶» بخدا ! ای مفضل این آیه راجع به بنی اسرائیل نازل شده اما تأویلش راجع بـ ما است ، و فرعون و هامان (بحساب تأویل) ابوبکر و عمرند ، سپس قیام يك يك ائمه (ع) و شکایت آنها را از بستمها شرح میدهد ، مفضل گوید : عرض کردم این آیه : «تا این (دین) را بر همه اديان غلبه دهد» مربوط بچه وقت است ؟ فرمود : در همان روز رجعت آنرا بر سایر ادیان غلبه خواهد داد .



**العاشر بعد المائة** ما رواه ايضاً عن أمير المؤمنين عليه السلام انه خطب الناس فقال: امرنا صعب مستصعب الى قال: يا عجباً كل العجب بين جمادى ورجب، فقيل: ما هذا العجب؟ فقال: مالي لا أعجب وقد سبق القضاء فيكم وأى عجب أعجب من أموات يضربون هام الاحياء! والذي فلق الحبة وبرى النسمة لكانى انظر اليهم قد تدخلوا سلك الكوفة قد شهروا سيوفهم على عواتقهم، يضربون كل عدو لله ولرسوله وللمؤمنين، وذلك قول الله عز وجل: «لاتتولوا قوماً غضب الله عليهم قد يئسوا من الآخرة كما يئس الكفار من اصحاب القبور» الى أن قال: فيومئذ تأويل هذه الآية: «ثم رددنا لكم الكرة عليهم».

**الحادى عشر بعد المائة** ما رواه ايضاً عن أمير المؤمنين عليه السلام فى حديث طويل انه قال فى ذكر خروج المهدي عليه السلام ووقائع آخر الزمان: وينادى مناد من ناحية المشرق يا أهل الهدى اجتمعوا وينادى مناد من ناحية المغرب يا أهل

**صدودهم**: از امير المؤمنين روايت ميکند که در خطبه اى فرمود: امر ما سخت و دشوار است... شگفتا! همه شگفتى ميان ماه جمادى و رجب است، پرسيدند: چه امر عجيبي است؟ فرمود: چگونه تعجب نکنم با اينکه قضا و قدر درباره شما جارى شده چه چيزى عجب تر از اين است که مردگان شمشير بر سر زندگان زنند؟! بآن کسيکه دانه را شکافت و بندگان را آفريد! گوي آنها را مى بينم که باشمشيرهاى کشيده در کوچه هاى کوفه ميگردند، و هر کس دشمن خدا و پيغمبر و مؤمنين باشد ميزنند، و اين تأويل اين آيه است: «با جمعيتى که خدا بر آنها غضب کرده طرح دوستى نريزيد، ايشان از آخرت نا اميد شده اند، چنانکه کفار از مردگان قبرستان نااميدند، ممتحنه؛ ۱۳» تأويل اين آيه هم آن روز است: «سپس برضد آنها بشما دولت داديم، بنى اسرائيل، ۶»

**صدو يازدهم**: در حديث طولانى ديگر نقل ميکند که حضرت امير المؤمنين (ع) در شرح خروج حضرت مهدي (ع) و حوادث آخر الزمان - فرمود: شخصى از طرف مشرق فریاد زند: ای اهل هدایت گرد آئید، و شخص دیگر از طرف مغرب فریاد زند:

الضلال اجتمعوا ويفرق بين الحق والباطل تخرج الدابة و تقبل الروم الى قرية بساحل البحر عند كهف الفتية ، ويبعث الله الفتية من كهفهم واليههم رجل يقال له مليخا ، فيبعث احدا بنيه الى الروم فيرجع بغير حاجة ، ثم يبعث الاخر فيرجع بالفتح ثم يبعث الله من كل امة فوجاً ليريههم ما كانوا يوعدون ، فيومئذ تأويل هذه الاية «ويوم نبعث من كل امة فوجاً» ونسير الصديق الاكبر براية الهدى و السيف ذي الفقار حتى ينزل دار الهجرة وهى الكوفة الى أن قال : وعدة أصحابه ثلثمائة وثلاثة عشر منهم تسعة من بنى اسرائيل، وسبعون من الجن، وسبعون الذين عصموا النبي ﷺ اذ هجمت عليه مشركو قريش و عشرون من اهل اليمن فيهم المقداد بن الاسود و مائتان و أربعة عشر كانوا بساحل البحر فبعث اليهم نبي الله برسالة فأتوا مسلمين «الحديث» .

الثانى عشر بعد المائة ما رواه الكليني فى كتاب الجنائز فى باب ما يعاين المؤمن و الكافر عن محمد بن يحيى ع. عن أحمد بن محمد عن محمد بن سنان

اى كمر اهان گرد آئيد ، آنگاه حق و باطل جدا شود آن جنبه ديروني آيد وروميان بطرف قريه اى كنار دريا كه اصحاب كهف در آنجا بند روند ، و خدا اصحاب كهف را - كه نام رئيسشان «مليخا» است - زنده فرمايد ، يكي از دو پسرش را براى فتح روم فرستد بدون اخذ نتيجه برگردد ، دومى را فرستد فاتح باز گردد ، سپس خدا از هر جمعى دسته اى را محشور كند تا آنچه وعده شان دادند بآنان بنمايد ، آنروز تاويل اين آيه است : «روزي كه از هر جمعى دسته اى . . . را محشور كنيم» و «صديق» اكبر (حضرت امير ع) با پرچم هدايت و ذوالفقار حرکت كند تا در كوفه منزل كند . . . . . عدد اصحاب اوسى صد و سيزده نفر اندن نفر از بنى اسرائيل ، هفتاد نفر از جنيان ، هفتاد نفر : آنان كه پيغمبر ( ص ) را از هجوم مشركين قريش حفظ كردند ، بيست نفر از اهل يمن كه از جمله آنها است مقداد بن اسود ، و دو يست و چهارده نفر آنها كه در كنار دريا بودند ، پيغمبر خدا قاصدى فرستاد و دعویشان كرد همه مسلمان شدند « تا آخر حديث » .

صد و دو از دهم : كلينى از عمار بن مروان نقل ميكند كه شخصى گفت حضرت صادق

عن عمار بن مروان عن سمع أبا عبد الله عليه السلام يقول : وذكر حال المؤمن بعد الموت الى ان قال : فاذا وضع في قبره فتح له باب من أبواب الجنة قال : ثم تزور آل محمد في جبال رضوى يأكل من طعامهم و يشرب من شرابهم و يتحدث معهم في مجالسهم ، حتى يقوم قائمنا أهل البيت ، فاذا قام قائمنا بعثهم الله فأقبلوا امعه يلميثون زمراً ، فعند ذلك يرتاب المبطلون و يضمحل المحلون و نجى المقربون « الحديث » .

قال في القاموس رجل محل منهك للحرام ولا يرى للشهر الحرام « انتهى » و المقربون بفتح الراء الذين لا يستعجلون هم المقربون أو بكسر الراء الذين يقولون الفرج قريب .

**الثالث عشر بعد المائة** ما رواه سعد بن عبد الله في مختصر البصائر على ما نقل عنه عن أحمد بن محمد عن أحمد بن عبد الله بن قبيصة عن أبيه عن بعض رجاله عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل : « يوم هم على النار يفتنون » قال : يكرّون في الكرّة كما يكرّ الذهب حتي يرجع كل شيء الى شبهه يعنى الى حقيقته .

(ع) در بیان حال مؤمن بعد از مرگ فرمود : هنگامی که او را در قبر گذارند یکی اذدر های بهشت برویش گشوده شود سپس در کوه های « رضوی » آل محمد علیهم السلام را ببیند از غذا و آبشان بخورد ، و با آنان هم نشین و هم زبان باشد تا قائم ما اهل بیت قیام کند ، آنگاه خدا مؤمنان را زنده کند تا در حضور او روند و دسته دسته دعوتش را اجابت کنند آن دم باطل خواهان بشکافتند و گنهکاران پامال شوند و « مقربان » - یعنی آنها که ( در امر امام زمان ع ) تعجیل نمیکردند یا آنها که میگفتند : فرج نزدیک است - نجات یابند « تا آخر حدیث » .

**صد و سیزدهم :** سعد بن عبد الله در کتاب « مختصر البصائر » نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : « روزی که آنان بر آتش گذاخته شوند ، ذاریات ۱۳ » فرمود : در رجعت بر میگردند چنانکه طلاب حالت سابق بر میگردد ، تاهر چیزی بحقیقت خود باز گردد .

**اقول :** لعله اشارة الى مزج الطينين ثم تمييزهما في الرجعة ؛ او المراد امتحانهم حتي يظهر حقايقهم .

**الرابع عشر بعد المائة** ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن وهب بن حفص عن أبي بصير قال : قلت لابي عبد الله عليه السلام : انا نتحدث ان عمر بن ذر لا يموت حتي يقاتل قائم آل محمد ، فقال : ان مثل ابن ذر مثل رجل كان في بنى اسرائيل يقال له عبد ربه ، و كان يدعو أصحابه الى ضلالة فمات ، فكانوا يلودون بقبيره و يتحدثون عنده اذ خرج عليهم من قبره ينفض التراب من رأسه و يقول لهم : كيت و كيت .

**اقول :** المراد ان ابن ذر يحيى بعد موته و يقاتل القايم في الرجعة . فيقال له لا يموت حتي يقاتل يعنى في الرجعة .

**الخامس عشر بعد المائة** ما رواه العياشي في تفسيره على ما نقل عنه بعض ثقات الاصحاب عن زرارة قال : قال أبو جعفر عليه السلام كل نفس ذائقة الموت ، لم يذق

**مؤلف گوید :** شاید مراد این باشد که طینتهای پاک و نا پاک که بهم مخلوط شده در رجعت جدا میشود ، یا اینکه آزمایش شوند تا حقیقت هر يك روشن گردد .  
**صد و چهاردهم :** با هم سعد بن عبدالله از ابو بصير نقل میکند که گفت : حضرت صادق (ع) عرض کرد : میان ما معروف است که «عمر بن ذر» نمیرد تا با قائم آل محمد جنگ کند ؟ فرمود : مثل وی مثل مردی اسرائیلی - بنام «عبد ربه» - است که اصحابش را بگمراهی دعوت میکرد بعد از مرگش پیروانش بقبرش پناه میبردند و آنجا با هم گفتگو میکردند ، تا اینکه روزی از قبر بیرون آمد ، گرد و خاک از سرافشانند و چنین و چنان گفت .

**مؤلف گوید :** مراد این است که «عمر بن ذر» پس از مرگ زنده شود و در رجعت با حضرت قائم (ع) جنگ کند ، و اینکه مردم گویند : نمیرد تا با وی جنگ کند مراد موقع رجعت است .

**صد و پانزدهم :** «عیاشی» در تفسیر از زراره نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : هر کس بناچار مرگ را میپسندد ، آنکس هم کشته شده و مرگ را نپسندیده باید

الموت من قتل و قال : لا بدان يرجع حتى يذوق الموت .

**الحادس عشر بعد المائة** ما رواه ايضاً فيه عن سيرين قال : كنت عند ابي عبد الله عليه السلام اذ قال : ما يقول الناس في هذه الآية : « و اقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت » ؟ قلت : يقولون لا قيامة و لا بعث و لا نشور ، فقال : كذبوا و الله انما ذلك اذا قام القائم و كرّ المكرّون ، فقال اهل خلافكم : قد ظهرت دولتكم يا معشر الشيعة و هذا من كذبكم تقولون : رجع فلان و فلان ؛ لا و الله لا يبعث الله من يموت ؛ ألا ترى انهم قالوا : « و اقسموا بالله جهد ايمانهم » كانت المشركون اشدّ تعظيماً باللات و العزى من أن يقسموا بغيرها فقال الله تعالى : « بلى و وعداً عليه حقاً » .

**الحابع عشر بعد المائة** ما رواه ايضاً فيه عن ابي بصير قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزّ و جلّ : « ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم و

بر گردد تا بچشد .

**صد و شانزدهم** : باز هم « عياشي » از « سيرين » نقل ميکند که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) بودم . فرمود : مردم در باره اين آيه چه ميگويند : « بخدا قسم خوردند ، قسمهاي مؤکد که هر کس بپيرد خدا زنده اش نميکند ، نجل ، ۳۸ » گفتم : ميگويند مربوط بانکار قيامت و حشرون شر است ، فرمود : بخدا ! دروغ ميگويند ، مربوط بر رجعت است که چون حضرت قائم (ع) قيام کند وعده اي بر گردند ، سنين گويند : دولت شما شيعيان ظاهر شد ، و اين هم از دروغ شما است که ميگوئيد فلان و فلان زنده شدند ، و قسم ميخورند که هر کس بپيرد خدا زنده اش نميکند ، مگر نمي بيني که ميفرمايد : « بخدا ، قسم خوردند . . . » مشرکين منکر قيامت به « لات و عزي » قسم ميخورند ، و براي آنها پيش از خدا احترام قائل اند ، خداوند هم در رد همان مخالفين شما ميفرمايد : « چرا ، وعده اي است بر خدا ثابت » .

**صد و هفدهم** : از ابو بصير نقل ميکند که گفت : تفسير اين آيه را از حضرت صادق (ع) پرسيدم : « خدا از مؤمنان جان و مالشان را خريد (در مقابل اينکه) بهشت از آنها است

أموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون « الى آخر الآية فقال: ذلك في الميثاق ، ثم قرئت « التائبون العابدون » فقال : لا تقرء ذلك ولكن اقرء « التائبين العابدین » الى آخر الآية ثم قال : اذا رأيت هؤلاء فهم الذين اشترى منهم أنفسهم و أموالهم یعنی في الرجعة ، ثم قال أبو جعفر عليه السلام : ما من مؤمن الا وله ميتة وقتلة ، من مات يبعث حتى يقتل ، و من قتل يبعث حتى يموت.

**الثامن عشر بعد المائة** ما رواه أيضاً فيه عن رفاعه بن موسى قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : اول من يكرّ الى الدنيا الحسين بن علي وأصحابه ويزيد بن معاوية وأصحابه ، فيقتلهم حذو القذة بالقذة ، ثم قرء أبو عبد الله عليه السلام : ثم رددنا لكم الكربة عليهم و أمددناكم بأموال و بنين و جعلناكم أكثر نفيراً .

**التاسع عشر بعد المائة** ما رواه الشيخ ابو الفتح الكراجكي في كتاب كنز الفوائد على ما نقل عنه قال : روى الحسن بن أبي الحسن الديلمي باسناده الى محمد

درواه خدا جنگ میکنند ، میکشند و کشته میشوند ، سورة توبه ، آیه ۱۱۱ فرمود : این معامله در عالم ذربوده ، سپس آیه بعد را خواندم : «التائبون العابدون . . .» (یعنی مؤمنان عبارت اند از توبه کنان ؛ و عبادتکاران . . .) فرمود : چنین بخوان : «التائبين العابدین . . .» آنگاه فرمود : هر گاه این توبه کنندگان و عبادتکاران و و را دیدی بدان هم آنهاست که خدا جان و مالشان را خریده - یعنی در رجعت - هیچ مؤمنی نیست جز اینکه مردنی دارد ، و کشته شدنی ، هر که بمیرد زنده شود تا کشته گردد ، و هر که کشته شود ، زنده گردد تا بمیرد .

**صده و هیجدهم** : از «رفاعة بن موسى» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : اول کسی که بدنیا بر میگردد حسین و اصحاب اویند ویزید و یارانش ، آنگاه بدون دزدی کم و زیاد از آنان انتقام گیرد ، چنانکه در قرآن میفرماید : «سپس برضد آنها دولت بشما دادیم ، و بمال و اولاد مددتان کردیم ، و عدد افرادتان را زیادتیر کردیم ، بنی اسرائیل ، ۶» .

**صده و نوزدهم** : شیخ ابو الفتح کراجکی در کتاب «کنز الفوائد» روایت میکند

بن علی عن ابي عبد الله عليه السلام في قول الله عز وجل : « أفمن و عدناه وعداً حسناً فهو لاقيه » قال : الموعود علی بن ابيطالب ، و عده الله أن ينتقم له من أعدائه في الدنيا ، و وعده الجنة له ولأوليائه في الآخرة .

**العشرون بعد المائة** ما رواه الكشي في كتاب الرجال عن محمد بن الحسن بن بندار القمي من كتابه بخطه عن الحسن بن أحمد المالكي عن جعفر بن فضيل عن محمد بن الفرات عن الاصبغ انه سمع أمير المؤمنين عليه السلام يقول علی المنبر : أنا سيد الشيب وفي سنة من ايوب ؛ و الله ليجمعن الله لي شملی كما جمعه لايوب .

**اقول :** قد تقدم ان الله أحیی لايوب من مات من أهله ، و رواه العياشي في تفسيره علی ما نقل عنه عن مسعدة بن صدقة عن الصادق عليه السلام .

**الحادی و العشرون بعد المائة** ما رواه الكليني في الروضة عن الحسين بن محمد و محمد بن يحيى عن محمد بن سالم بن ابي سلمة عن الحسن بن شاذان الواسطي قال : كتبت الي أبي الحسن الرضا عليه السلام اشكو اليه جفاء أهل واسط

که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه « آیا آنکس که وعده نیکش داده ایم و بآن خواهد رسید (مثل کسی است که ازمتاع زندگی این دنیا برخوردارش کرده ایم) ؟ قصص ۶۱ » فرمود : آنکس که وعده نیکش داده اند علی بن ابيطالب (ع) است که خدا وعده اش داده در دنیا از دشمنانش انتقام گیرد ، و در آخرت خود و دوستانش را وارد بهشت کند .

**صد و یستم :** « کشی » در کتاب « رجال » از « اصبغ » روایت میکند که گفت : امیرالمؤمنین (ع) بالای منبر فرمود : من بزرگ موسفیدانم ، و درمن نمونه ای از ایوب است ، بخدا قسم خدا پراکندگی مرا جمع کند چنانکه از ایوب را جمع کرد .

**مواف گوید :** سابقاً گذشت که خداوند کسان ایوب را که مرده بودند زنده فرمود : این حدیث را « عیاشی » هم در تفسیر از حضرت صادق (ع) نقل میکند .

**صد و بیست و یکم :** کلینی از حسن بن شاذان روایت میکند که گفت : نامه ای بحضرت رضا (ع) نوشتم و ازستم اهل « واسط » و هجومشان بر من شکایت کردم ، زیرا جمعی از

و حملهم على وكانت عصابة من العثمانية تؤذيني، فوقع بخطه ان الله جل ذكره أخذ ميثاق اوليائنا على الصبر في دولة الباطل، فاصبر لحكم ربك فلو قد قام سيد الخلق لقالوا: «يا ويلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون».

**الثاني و العشرون بعد المائة** ما رواه أصحابنا في المزار كالشهيد والمفيد وابن طاووس وغيرهم في زيارة القائم عليه السلام في المرداب: و وقفني يارب للقيام بطاعته والمثوى في خدمته، فان توفيتني قبل ذلك فاجعلني ممن يكر في رجعتهم ويملك في دولته و يتمكن في ايامه.

**الثالث و العشرون بعد المائة** ما رواه ايضا في زيارة اخرى له عليه السلام: وان ادر كني الموت قبل ظهورك فأتوسل بك الى الله ان يصلي على محمد و آله، و ان يجعل لي كرامة في ظهورك، ورجعة في ايامك، لا بلغ من طاعتك مرادى؛ وأشفي من أعدائك فؤادى.

عثمانيتها مرا آزار میدادند، حضرت بخط خویش مرقوم فرمود: خداوند از دوستان ما پیمان گرفته که در دولت باطل صبر کنند، نسبت بحکم پروردگات صابر باش، که چون آقای مردم قیام کند ستمگران گویند: «ای وای بر ما، که ما را از خوابگاه خویش برانگیخت؟ این همان است که خدای رحمان وعده میداد و پیمان راست میگفتند».

**صدویست و دوم:** جمعی از علمای ما - مثل شهید، مفید، ابن طاووس و غیره در زیارت حضرت قائم (ع) در سرداب مطهر نقل میکنند که بگو: پروردگارا! مرا توفیق ده که بطاعت اوقیام کنم، و در خدمت او ثابت باشم، و اگر پیش از آنکه ظهور کند جانم را گرفتی مرا از آنان قرار ده که در رجعت وی برمیگردند، و در دولتش حکومت میکنند و در دوران قدرت می یابند.

**صدویست و سوم:** باز هم علما در زیارت دیگر آنجناب چنین مینویسند: اگر پیش از ظهورت مرگ گریبان مرا گرفت ترا بدرگاه خدا شفیع میکنم که بسر محمد و آلش درود فرستد و هنگام ظهورت مرا باز گرداند و در رجعت زنده ام فرماید تا از اطاعت تو مراد خویش برگیرم، و از دشمنانت سینه ام را شفاعدهم.



**الرابع والعشرون بعد المائة** مارووه ايضاً فى زيارة اخرى له ﷺ : اللهم أرنا وجه وليك الميمون فى حيوتنا و بعد المنون ، اللهم انى ادين لك بالرجعة بين يدي صاحب هذه البقعة .

**الخامس و العشرون بعد المائة** ما رووه ايضاً فى الزيارات عن الصادق ﷺ انه قال : من دعا الله أربعين صباحاً بهذا العهد كان من انصار قائمنا ؛ فان مات قبله أخرجه الله من قبره وأعطاه بكل كلمة الف حسنة ، ثم ذكر الدعاء .

**السادس و العشرون بعد المائة** ما رواه الشيخ ابوالفتح الكراجكى فى كنز الفوائد عن محمد بن العباس بن مروان و هو ثقة عن على بن عبد الله بن أسد عن ابراهيم بن محمد عن أحمد بن معمر عن محمد بن الفضيل عن الكلبي عن أبى صالح عن ابن عباس فى قوله تعالى : ان نشأ نفل عليهم من السماء آية فظلمت أعناقهم لها خاضعين ، قال : هذه نزلت فىنا وفي بنى امية يكون لنا عليهم دولة ، فتدل أعناقهم لنا بعد صعوبة و هو اننا بعد عز .

**صدويست و چهارم** : بازهم در زیارت دیگر آنجناب چنین نقل میکنند: «خداوندا ! روى مبارك ولى خود را در اين دنيا و بعد از مرگ بما بنما ، خداوندا ! من در برابر صاحب اين بارگاه اقرار ميكنم كه رجعت جزء عقايد دينى من است .

**صدويست و پنجم** : بازهم روايت ميكنند كه حضرت صادق (ع) فرمود: هر كه چهل صبحگاه عهد خویش با امام زمان تازه كند و عهدنامه او را بخواند از ياوران آنجناب باشد ، و اگر پيش از خروج او بميرد خداوند از قبر بيرونش آورد ، و در مقابل هر كلمه اى هزار حسنه بوى عطا كند ، و عهدنامه در كتب زيارت ثبت است .

**صدويست و ششم** : شيخ ابوالفتح كراجكى در كتاب «كنز الفوائد» نقل ميكنند كه ابن عباس در تفسير اين آيه : اگر بخواهيم نشانه اى از آسمان بر آنها بفرستيم كه گردنهايشان در برابرش رام و خاضع شود ، شعرا ، ٤ گفت : اين آيه در باره ما و بنى اميه است ، كه ما بر آنان حكومت و دولتى بياييم كه پس از گردنكشى رام ما شوند ، و پس از عزت خوار گردند .

**المابع و العشرون بعد المائة** مارواه الحسن بن سليمان نقلا من كتاب المشيخة للحسن بن محبوب عن محمد بن سلام عن أبي جعفر عليه السلام قال : فى قوله تعالى : « ربنا أمتنا اثنتين و أحبيتنا اثنتين » قال : هو خاص لا قوام فى الرجعة بعد الموت ويجرى فى القيامة .

**الثامن والعشرون بعد المائة** ما رواه سعد بن عبد الله فى رسالته فى أنواع آيات القرآن برواية ابن قولويه على ما نقل عنه قال : قال أبو جعفر عليه السلام : نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية هكذا : « فان للظالمين آل محمد حقهم عذاباً دون ذلك » يعنى عذاباً فى الرجعة .

**التاسع والعشرون بعد المائة** مارواه العياشى فى تفسيره على ما نقل عنه عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام فى قوله تعالى « الذين لا يؤمنون بالآخرة قلوبهم منكرة » يعنى لا يؤمنون بالرجعة انها حق .

وعن أبى حمزة عن أبى عبد الله عليه السلام (أبى جعفر خ ل) مثله .

**الثلاثون بعد المائة** ما رواه الكراجكى فى كنز الفوائد عن محمد بن العباس

**صدويست و هفتم** : حسن بن سليمان از محمد بن سلام نقل میکند که حضرت باقر (ع) در تفسیر این آیه . « پروردگارا ! ما را دوبار میراندی و دو بار زنده کردی ، غافر ، ۱۱ » فرمود : این مخصوص عده ایست که بعد از مرگ در رجعت زنده میشوند و در قیامت هم « جریان » دارد ( یعنی در باره رجعت نازل شده و با قیامت هم قابل تطبیق است ) .

**صدويست و هشتم** : سعد بن عبد الله از حضرت باقر (ع) نقل میکند که فرمود : جبرئیل این آیه را چنین نازل کرد : « آنها که حق آل محمد را گرفتند عذابى غير از این ( یا نزدیکتر از این ) دارند » و این عذاب در رجعت است .

**صدويست و نهم** : « عياشى » در تفسیر این آیه : « آنها که با آخرت ایمان ندارند دلهاشان بانکار خو گرفته ، نحل ، ۲۲ » از جابر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : يعنى آنها که بر رجعت ایمان ندارند . از ابو حمزه هم نظیر این حدیث را نقل میکند .

**صدوسی ام** : « کراجكى » در کتاب کنز الفوائد از فضل بن عباس نقل میکند که

عن علی بن محمد عن أبی جمیلة عن الحلبي وعن علی بن الحکم عن أبان بن عثمان عن الفضل بن عباس عن أبی عبد الله عليه السلام فی قوله تعالى : «قدمم علیهم ربهم بذنهم فسواها» قال : فی الرجعة «ولا يخاف عقبيها» قال : لا يخاف من مثلها إذا رجع .  
**اقول :** الظاهر ان المراد بربهم و هو أمير المؤمنين عليه السلام ليعود اليه ضمير يخاف ويناسب التفسير .

**الحادی والثلاثون بعد المائة** ما رواه الصدوق فی معانی الاخبار عن أبيه عن سعد عن البرقي عن محمد بن علي عن سفيان عن فراش عن الشعبي قال : قال ابن الكوا لعلی یا امیر المؤمنین أ رأیت قولک : العجب کل العجب بین جمادی ورجب قال : ويحك یا أعور جمع اشتات ونشر أموات وحصد نبات ، وهنات بعد هنات ؛ مهلكات مبيرات لست انا ولا أنت هناك .

**اقول :** حمل الصدوق آخر الحديث علی التقية . فقال : ان امیر المؤمنین عليه السلام اتقى ابن الكوا فی هذا الحديث لانه كان غیر محتمل لاسرار آل محمد علیهم السلام «انتهی» ويمكن أن يكون اشارة الى رجعة بعض الشيعة و أعدائهم فی زمن المهدي

حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : «پروردگارشان بسزای گناهانشان هلاکشان کرد و دیارشان را هموار کرد ، شمس ، ۱۴» فرمود : این در رجعت است ، و بعد که میفرماید : (و از عاقبت آن بیم ندارد) یعنی چون برگردد از مثل آن باك ندارد .

**صدوسی و یکم :** صدوق در کتاب معانی الاخبار از «شعبي» نقل میکند که «ابن کوا» بعلی (ع) گفت : این که شما میفرمائید : «عجب ، همه عجب میان ماه جمادی و رجب است» یعنی چه ؟ فرمود : وای بر تو ای يك چشم ، گرد آمدن پراکنده ها ، و زنده شدن مردگان و درو گیاهان ، و وقایع ناگفتنی دیگری است که هلاک میکند و اذین میبرد ، آنجا نه من هستم و نه تو .

**مؤلف گوید :** مرحوم صدوق آخر حدیث را (که میفرماید : نه من هستم و نه تو) حمل بر تقيه کرده میفرماید : چون «ابن کوا» تاب تحمل اسرار آل محمد را نداشت حضرت با تقيه صحبت کرده . وای ممکن است تقيه نباشد و مراد این باشد که بعضی از شیعیان

عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وان ذلك يكون بين جمادى و رجب ؛ و اما رجعة أمير المؤمنين عَلَيْهِ السَّلَامُ فهي متأخرة عن هذه الرجعة كما يأتي ، ولعلها لا يكون بين جمادى و رجب ؛ فلا حاجة الى التأويل بالحمل على التقية ، وقد تقدم ما يدل على مضمون الباب ويأتي ما يدل عليه ، فان أحاديث هذه الابواب كلها متعاضدة فى الدلالة ، وقد عرفت وجه افراد هذا الباب عما بعده والله الموفق .

## الباب العاشر

فى ذكر جملة من الاخبار المعتمدة الواردة فى الاخبار بالرجعة  
لجماعة من الالبياء والائمة عليهم السلام

**الحديث الاول** مما يدل على ذلك ما رواه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبو جعفر محمد بن علي بن بابويه فى كتاب من لا يحضره الفقيه فى باب المتعة بطريق القطع والجزم من غير حواله على سند حيث قال : قال الصادق عَلَيْهِ السَّلَامُ : ليس منا من لم يؤمن بكرتنا ويستحل متعتنا .

**اقول** : هذا الضمير الموضوع للمتكلم و معه غيره دال بطريق الحقيقة

وبعضى از دشمنان اهليت عليهم السلام ميان ماه جمادى و رجب محشور شوند ، و رجعت امير المؤمنين (ع) بعد از آن باشد ، و بين اين دو ماه نباشد .

این باب پایان یافت ، حدیثهای بابهای گذشته و آینده هم احادیث این باب را تأیید میکند ، زیرا همه این ابواب یکدیگر مربوط است ، و سبب جدا کردن این باب از بابهای بعد قبلاً گفته شد .

## باب دهم

در قسمتی از اخبار معتبر راجع بر رجعت جمعی از انبیاء و ائمه علیهم السلام

**حدیث اول** : شیخ صدوق در کتاب « من لا یحضر » در باب « متعه » بطور قطع و جزم بدون اعتماد بسند میفرماید : حضرت صادق (ع) فرمود : هر که بر رجعت ما ایمان نداشته باشد و متعه ما (یعنی صیغه کردن زنان) را معتقد نباشد ازمانست .

**مؤلف گوید** : اینکه میفرماید : « رجعت ما » علامت این است که حضرت صادق

على دخول الصادق عليه السلام في الرجعة ؛ و معه جماعة من أهل العصمة عليهم السلام أو الجميع ، و لا خلاف في وجوب الحمل على الحقيقة مع عدم القرينة .

**الثاني** ما رواه الشيخ الجليل رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في المصباح الكبير في أعمال يوم الجمعة عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام انه قال : من أراد أن يزور قبر رسول الله صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين وقبور الحجج عليهم السلام وهو في بلده فليفتسل يوم الجمعة الى ان قال : وليقل : السلام عليك أيها النبي ورحمة الله و بركاته السلام عليك أيها النبي المرسل و الوصي المرتضى والسيدة الكبرى و السيدة الزهراء و السبطان المنتجبان و الاولاد و الاعلام ؛ و الامناء المستحزون جئت انقطاعاً اليكم و الى آبائكم و ولدكم الخلف على بركة الحق فقلبي لكم سلم و نصرتي لكم معدة حتى يحكم الله بدينه ، فمعكم معكم لا مع عدوكم ، اني من القائلين بفضلكم مقرر برجعتكم لأنكر الله قدرة ، و لا ازمع الا ما شاء الله **«الحديث»** .

**الثالث** ما رواه الشيخ ايضاً في المصباح في أعمال رجب قال : زيارة رواها

باجمعي ازامه عليهم السلام يا همه آنان در رجعت بر ميگردند ، و تا قرينه ای بر خلاف نباشد ظاهر حديث را نبايد تاويل کرد .

**دوم** : شيخ طوسي در کتاب مصباح در اعمال روز جمعه از حضرت صادق (ع) نقل ميکند که فرمود : هر که بخواد از راه دور بيغمبر (ص) يا امير المؤمنين يا حضرت فاطمه يا يکي ازامه عليهم السلام را زيارت کند غسل کند . . . و بگويد : درود ، و رحمت و بر کتھای خدا بر تو ای بيغمبر مرسل ، و ای وصي پسندیده ، و ای بانوي بزرگوار ، و ای دونو باوة برگزيده بيغمبر ، و ای فرزندان رسول ، و راهنمايان امت ، و امينان وحي خدا از همه بريدم و بسوی شما و پدران ، و فرزند جانشينتان شتافتم ، دلم در اختيار شما است . و نيرويم در کمکتان آماده است ، تا وقتي که خدا دينش را تحکيم فرمايد ، باشمايم باشما ، نه بادشمنان شما ، بفضلتان عقیده مندم و برجعتتان اقرار دارم ، قدرت خدا را منکر نيستم ، و جز خواست خدا را بي ندارم **« تا آخر حديث »** .

**سوم** : با زهم شيخ طوسي در کتاب مصباح در اعمال ماه رجب از حسين بن روح نقل

ابن عیاش قال : حدثنی خیر بن عبد الله عن مولاہ یعنی أبا القاسم الحسین بن روح قال : زرای المشاهد کنت بحضرتها فی رجب تقول : الحمد لله الذی اشهدنا مشاهد أولیائه فی رجب ، و أوجب علینا من حقهم ما قد وجب ، وصلى الله علي محمد المنتجب ، وعلى أوصیائه الحجب الی أن قال : والسلام علیکم ورحمة الله وبر کاته حتی العود الی حضرتکم والفوز فی کر تکم والحشر من زمر تکم .

**الرابع** مارواه رئیس المحدثین ابو جعفر ابن بابویه فی الفقیه وعیون الاخبار ورئیس الطائفة ابو جعفر الطوسی فی التهذیب بأسانیدهما الصحيحة عن محمد بن اسمعیل بن البرمکی عن موسى بن عبد الله النخعی عن الامام علی بن محمد علیهما السلام فی الزیارة الجامعة یقول : فیها اشهد الله و اشهدکم انی مؤمن بکم و بما آمنتم به کافر بعدوکم و بما کفرتم به الی أن قال : معترف بکم مؤمن پایابکم مصدق برجعتکم منتظر لامرکم مرتقب لدولتکم «ثم قال» : و نصرتی لکم معدة حتی یحیی الله دینه بکم و یردکم فی ایامه ویظهرکم لعدله و یمکنکم فی أرضه «ثم قال» :

میکنند که فرمود : ماه رجب در هر زیارتگاهی که هستی بگو : شکر خدا را که ماه رجب ما را در زیارتگاه دوستانش حاضر کرد ، و حق آنها بر ما ثابت و لازم فرمود ، درود بر پیغمبر بر گزیده اش محمد (ص) و اوصیایش که مبین شرع اند . . . . و سلام و رحمت و بر کتہای خدا بر شما باد ، تا وقتی که دوباره حضورتان شرفیاب شوم . و در رجعتان رستگار گردم ؛ و در زمره و حزب شما محشور شوم .

**چهارم** : شیخ صدوق در کتاب «فقیه» و «عیون» و شیخ طوسی در «تهذیب» بسندهای صحیح از موسی بن عبد الله نخعی نقل میکنند که حضرت هادی (ع) در زیارت جامعه فرمود : خدا و شما را شاهد میگیرم که من بشما و هر چه شما عقیده دارید ، معتمد ، بدشمنان شما و هر چه شما عقیده ندارید بی عقیده ام . . . . بمقاماتان اقرار دارم برجعتان ایمان دارم ، بازگشتتان را تصدیق میکنم ، در انتظار سلطنت و دولتتان بسر میبرم ، نیرویم آماده یاری شما است ، تا وقتی که خدایتان را بدست شما زنده کند ، و در روزهای موعود خویش شما را برگرداند ، و برای گستردن بساط عدلش شما را ظاهر

فثبتني الله أبداً ما بقيت على موالاتكم وجعلني ممن يقتص آثاركم ويسلك سبيلكم  
و يهتدى بهديكم و يحشر في زمركم و يكرّ في رجعتكم و يملك في دولتكم  
و يشرف في عافيتكم و يمكن في أيامكم و تقرّ عينه غداً برؤيتكم .

**اقول :** قد عرفت ان الحمل على الحقيقة واجب متعين في امثال هذه الالفاظ  
اجماعاً مع عدم القرينة كما هنا .

**الخامس :** ما رواه الشيخ و ابن بابويه ايضاً بالسند السابق بعد الزيارة  
الجامعة في زيارة الوداع قال : اذا أردت الانصراف فقل : السلام عليكم سلام مودع  
الى أن قال : السلام عليكم حشرني الله في زمركم و أوردني حوضكم و جعلني  
من حزبكم و أرضاكم عني و مكنتني في دولتكم و احياني في رجعتكم و ملكني  
في أيامكم .

**السادس :** ما رواه ابن بابويه ايضاً في كتاب عيون الاخبار في باب ما جاء عن  
الرضا عليه السلام في وجه دلائل الائمة و الرد على الغلاة و المفوضة قال : حدثنا تميم  
بن عبد الله بن تميم القرشي قال : حدثني أبي قال : حدثني احمد بن علي الانصاري

كند ، و در زمين قدرتتانه دهد . . . . خدا همیشه مرادوستی شما ثابت دارد ، و از آنها قرار  
دهد که از شما پیروی میکنند در راهتان میروند ، بنور هدایتتان رهبری میشوند ، در  
زمره تان محشور میشوند در رجعتتان باز میگردند ، در دولتتان حکومت میکنند ، در زمان  
راحت و عافیتتان شرف می یابند ، در روز گارتان قدرتمند میشوند ، و فردا چشمشان  
بجمالتان روشن میشود .

**مؤلف گوید :** قبلاتند کردادیم که باتفاق همه علماء تافرینه و شاهی در کار نباشد  
این مطالب را نباید تأویل کرد و بمعنای مجازی حمل کرد .

**پنجم :** باز شیخ طوسی ، و صدوق پس از زیارت «جامعه» در زیارت و داع چنین  
نقل میکنند : سلام بر شما ، سلام و داع . . . سلام بر شما ، خدا مرا در زمره شما محشور  
و بر سر حوضتان وارد کند ، و از حزب شما قرار دهد ، و شما را از من خشنود فرماید ، و در  
دولتتان قدرتم دهد ، و در رجعتتان زنده ام کند ، و در روز گارتان حکومتم دهد .

**ششم :** شیخ صدوق در کتاب عیون از حسن بن جهم - در حدیثی طولانی - نقل میکند

عن الحسن بن الجهم فی حدیث طویل ان المأمون قال لابی الحسن الرضا علیه السلام : ماتقول فی الرجعة ؟ فقال الرضا علیه السلام : انها الحق قد كانت فی الامم السالفة وقد نطق بها القرآن ، وقد قال رسول الله صلی الله علیه و آله : يكون فی هذه الامة كل ما كان فی الامم السالفة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة . وقد قال علیه السلام : اذا خرج المهدي من ولدی نزل عیسی بن مریم فصلی خلفه .

وقال علیه السلام : ان الاسلام بدأ غریباً و سيعود غریباً فطوبی للغرباء ، قيل : یا رسول الله ثم يكون ماذا ؟ قال : ثم يرجع الحق الي أهله ، فقال المأمون : فماتقول فی القائلین بالتناسخ ؟ فقال : من قال بالتناسخ فهو كافر مكذب بالجنة الحديث .

**اقول :** رجعة عیسی علیه السلام قد صرح بها فی هذا الحديث وغيره ، بل تواترت وفي القرآن ما يدل علی وفاته كقوله : «و كنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم فلما توفیتنی كنت انت الرقیب علیهم» ، وقوله تعالی : «انی متوفیک ورافعک الی» ، وغير ذلك والاحادیث

که مأمون بحضرت رضا (ع) عرض کرد : درباره رجعت چه میفرمائید ؟ فرمود : حق است ؛ در اتمهای سابق هم بوده ، قرآن هم بیان میکند ، پیغمبر (ص) هم فرمود : هر چه در اتمهای گذشته بود بدون کم و زیاد در این امت هم خواهد بود ، و نیز فرمود : وقتی که مهدی اولاد من خروج کند عیسی بن مریم پشت سرش نماز گزارد ، و باز فرمود : اسلام اول غریب بود و آخر هم غریب شود ، خوشا بحال غریبان ، رسیدند : یا رسول الله ! بعد از آن چه میشود ؟ فرمود : حق باهلهش بر میگردد ، مأمون گفت : درباره قائلین به «تناسخ» (یعنی حلول روح بعد از مرگ در بدن دنیائی دیگر) چه میفرمائید ؟ فرمود هر که بتناسخ معتقد باشد کافر است ، و بهشت را دروغ پنداشته ، «تا آخر حدیث» .

**مؤلف گوید :** در این حدیث و غیره بلکه در حدیثهای متواتر تصریح شده که عیسی بزمین بر میگردد ، از قرآن هم استفاده میشود که وفات کرده ، زیرا اذ زبان او نقل میکند که در قیامت عرض میکند : «من تا مادامی که میان آنها بودم گواهشان بودم و چون مرا برگزفتی (و بتفسیر مؤلف ، چون مرا میراندی) تو خود نگهبانشان بودی ، مانده ، ۱۱۷» و نیز عیسی خطاب میکند : «من ترا بر میگیرم (و بتفسیر مؤلف میبرانم) و بجانب



فیه کثیره ، وان کان بعض العامة ینکر وفاته فلیس بمعتبر ، و ما ذاک الا لافراطهم فی انکار الرجعة ، وقوله : ثم یرجع الحق الی أهله یدل علی رجعة الائمة علیهم السلام مضافاً الی التصریحات الکثیره ، ولو کان المراد خروج المهدي علیه السلام وحده لما کان من قسم الرجعة لما عرفت من معناها ، وصرّح به صاحب الصحاح و القاموس و غیرهما ؛ وقد عرفت ایضاً ان الطبرسی ذکر ان ذلک تأویل صدر من بعضهم ثم حکم بانه مخالف لاجماع الامامیه ، والتصریحات المنافیة لهذا التأویل البعید أكثر من أن تحصی ، ثم ان الحکم بعدها ببطلان التناسخ یدل علی عود الروح فی الرجعة الی بدنہا الحقیقی لا الی بدن آخر ، والالکان تناسخاً قطعاً .

**المابع** مارواه ابن بابویه فی عیون الاخبار فی باب «ما حدث به هرثمة بن أعین من وفات الرضا علیه السلام» عن تمیم بن عبدالله القرشی عن أبیه عن محمد بن مشن عن محمد بن خلف الطاطری عن هرثمة بن أعین عن الرضا علیه السلام فی حدیث طویل قال : ان المأمون سيقول لك وأنت تغسلني أليس زعمتم ان الامام لا يفسله الا امام فأجبه وقل له : ان الامام

خود بالامير» و همچنین آیات دیگر ، احادیث هم در این باره بسیار است ، اگر چه بعضی از سنیان منکر وفات اویند ولی قول آنها معتبر نیست ، و این از جهت تند روی در انکار رجعت است ، مرگ اورا انکار میکنند که رجعت ثابت نشود ، و اینکه میفرماید سپس حق باهش بر میگردد دلیل رجعت ائمه علیهم السلام است . و اگر مراد خروج حضرت مهدی (ع) باشد از اقسام رجعت حساب نمیشود زیرا قبلاً گفتیم که معنی رجعت - چنانکه از کتاب «صحاح» و «قاموس» و دیگران هم استفاده میشود زنده شدن پس از مرگ است ، و نیز گفتیم که مرحوم «طبرسی» میفرماید بعضی این تأویل را گفته اند اما بر خلاف اجماع امامیه است ، و تصریحهای بیشمار روایات هم آنرا رد میکند و اما اینکه میفرماید ، «تناسخ» باطل است ، دلیل بر این است که در رجعت روح ببدن اصلی بر میگردد نه بدن دیگر ، و گرنه قطعاً تناسخ خواهد بود .

**هفتم :** شیخ صدوق در کتاب «عیون» - در حدیثی طولانی - از هرثمة بن اعین نقل میکند که حضرت رضا (ع) فرمود : وقتی که تو مشغول غسل دادن منی مأمون بتو خواهد گفت : مگر شما معتقد نیستید که امام را غیر از امام غسل نمیدهد ؟ بگو : البته

لا يجب أن يغسله الامام ، فان تعدى متعدف غسل الامام لم تبطل امامته ولا امامة الذي بعده ، ولو ترك الرضا بالمدينة لم يغسله الا ابنه ظاهراً مكشوفاً ، ولا يغسله الا الا هو من حيث يخفى .

**اقول:** هذا المعنى قد ورد في الاحاديث كثيراً و هو يؤيد الاحاديث الكثيرة الواردة في الاخبار برجعة الحسين ليغسل المهدي عليه السلام .

**الثامن** مارواه الكليني في باب زيارة الحسين عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن ايوب عن نعيم بن الوليد عن يوسف الكناسي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : اذا أتيت قبر الحسين عليه السلام ثم ذكر الزيارة بطولها تقول فيها : اشهدكم اني بكم مؤمن وبايا بكم موقن الى أن قال : والعن قتلة الحسين عليه السلام اللهم اجعلنا ممن ينصره وينتصر به وتمن عليه بنصره لدينك في الدنيا والاخرة . ورواه أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في المزار بالسند الذي يأتي ذكره عقيب هذا الحديث ان شاء الله .

امام را بايد امام غسل بدهد اما اگر ستمگری تجاوز کرد و او را غسل داد امامت او امامت آن امام بعدی باطل نمیشود ، اگر حضرت رضا در مدینه بود پسرش آشکارا غسل میداد اکنون هم بطور مخفی او غسل میدهد .

**مؤلف گوید :** این موضوع ( که امام را باید امام غسل دهد ) در روایات بسیاری وارد شده ، و این مؤید اخبار بسیاری است که میفرماید امام حسین (ع) حضرت مهدی را غسل میدهد .

**هشتم :** کلینی در باب « زیارت امام حسین » از یوسف کناسی نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : وقتی بر سر قبر حسین (ع) رفتی بگو . . . . . شهادت میدهم که من بشما ایمان دارم ، و برجعتان یقین دارم . . . خداوند ! قاتلان حسین (ع) را لعنت کن ما را از آنان قرار ده که او را یاری میکنند و از آنها کمک میگیرد ، و بر آنان منت مینهی دنیا و آخرت در صف یاوران دین توهستند .

این حدیث را « ابن قولویه » هم در کتاب « مزار » روایت میکند .

**التاسع :** ما رواه الكليني ايضاً في الباب المذكور بالسند السابق يقول فيه أبو عبد الله عليه السلام : اذا أردت أن تودعه فقل السلام عليك ورحمة الله وبركاته استودعك الله الي أن قال : اللهم لاتجعل آخر العهد منا ومنه اللهم ابعثه مقاماً محموداً تنصر به دينك وتقتل به عدوك و تبريه من نصب حرباً لآل محمد فانك وعدت ذلك وأنت لاتخلف الميعاد والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته ، اشهد انكم نجباء شهداء جاهدتم في الله وقتلتم على منهاج رسول الله صلى الله عليه وآله .

ورواه الشيخ الثقة الجليل أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار المسمى بكامل الزيارة عن أبيه ، ومحمد بن الحسن بن الوليد عن الحسين بن الحسن ابن ابان عن الحسين بن سعيد مثله .

وأورد هذا الحديث في الباب الثامن والثمانين في وداع قبر الحسين عليه السلام و أورد الحديث الذي قبله في الباب الذي قبله بهذا السند .

**العاشر :** ما رواه الكليني ايضاً في باب «ان الائمة لم يفعلوا شيئاً ولا يفعلون الا بأمر من الله» عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن أبي عبد الله البزاز عن حريز عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث قال : ان لكل واحد

**نهم :** بازهم كليني روايت ميکند که حضرت صادق (ع) فرمود : وقتیکه خواستی با حسين (ع) وداع کنی ؛ بگو : السلام عليك ورحمة الله وبركاته . . . خداوندا ! اين زيارت را آخرين زيارت من قرار دهم ، خداوندا ! آنجناب را در مقام شايسته اي بگمار که بدست او دينت را ياری کنی ، دشمنانت را بکشی ، و هر کس با آل محمد جنگ کند نابودش فرمائی ، که تو خود چنين وعده داده اي و البته خلف وعده نمي فرمائي و السلام عليكم ورحمة الله وبركاته ، شهادت ميدهم که شماها بزرگواران و گواهان مردميد ؛ در راه خدا جهاد کرديد . و بروش و سنت پيغمبر (ص) کشته شديد .

اين حديث را هم «ابن قولويه» در کتاب «مزار» در دواحيهمين نحو روايت ميکند **دهم :** بازهم كليني در باب «اينکه ائمه جز بامر خدا کار نميکنند » از «حريز» نقل ميکند که حضرت صادق (ع) در حديثي فرمود : ما هر کدام دفتري داريم که وظائف

منا صحیفه فیہا ما یحتاج الیہ أن یعمل بہ فی مدتہ ، فاذا انقضی ما فیہا مما أمر بہ عرف ان أجله قد حضر ، فأتاه النبی صلی اللہ علیہ و آلہ ینعی الیہ نفسه و أخبرہ بمالہ عند اللہ ، و ان الحسین علیہ السلام قرء صحیفته التي اعطیها وفسرله ما یأتی و بقی اشیاء لم تقض ، فخرج للقتال و كانت تلك الاشیاء التي بقيت ؛ ان الملائکة سألت اللہ فی نصرته فاذن لها فمکثت تستعد للقتال وتتأهب لذلك حتی قتل ، فنزلت و قد انقطعت مدته و قتل عليه السلام ؛ فقالت الملائکة : یاربنا اذن لنا فی الا نحدوا رواذنت لنا فی نصره و قد قبضته ؛ فأوحى اللہ الیہم ان الزموا قبرہ ، حتی تروه و قد خرج فانصروه ، و ابکوا علیہ و علی ما فاتکم من نصرته ، فانکم قد خصصتم بنصرته وبالبکاء علیہ ، فبکت الملائکة حزناً علی ما فاتہم من نصرته ، فاذا خرج یكونون من أنصاره .

و رواه الثقة الجلیل أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه فی الباب السابع و العشرين من کتاب المزار قال : حدثنی محمد بن عبد اللہ بن جعفر الحمیری

دوران حیاتمان در آن ثبت است ، و قتیکہ آن دفتر بآخر رسید می فهمیم مرگمان فرا رسیده آنگاه پیغمبر (ص) میآید خبر وفاتمان را بمامیدهد و اجر و ثوابی را کہ نزد خدا داریم بیان میکند ، چنانکہ حضرت امام حسین (ع) دفتر خود را کہ خواند دید قسمتی از وظائف انجام شده و قسمتی مانده از این رو بجانب کربلا حرکت کرد ، و از جمله چیزها یکہ باقیمانده بود این بود کہ : ملائکہ از خدا خواستند اجازه دہد اورا نصرت کنند اجازه داد ، همان دم کہ آماده جنگ می شدند آنجناب شہید شد ، وقتی بزمین رسیدند کہ کار وی تمام شده بود ، عرض کردند : پروردگارا ! اجازه دادی ما بزمین آمدم ، اجازه یاری ہم دادی اما پیش از آنکہ ما برسیم جان مقدسش را گرفتی ، وحی شد : ملازم قبرش باشید تا و قتیکہ خروج میکند یاریش کنید ، اکنون برای فیضی کہ از دستتان رفت و برای مصائب او بگریید کہ شما مخصوص نصرت و گریه برای او هستید ، فرشتگان از حسرت خویش گریستند ، و هنگامی کہ آنجناب خروج کند از یاوران وی خواهند بود .

این حدیث را ہم «ابن قولویه» در باب ۲۷ کتاب «مزار» از «حریز» بہمین نحو

عن أبيه عن علي بن محمد بن سالم عن محمد بن خالد عن عبد الله بن حماد البصري عن عبد الله بن عبد الرحمن قال : حدثنا أبو عبيدة البراز عن حريز قال : قلت لابي عبد الله عليه السلام وذ كرمثله .

**الحادی عشر** مارواه الكليني ايضاً في اواسط الروضة عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن الحسن بن شمون عن عبد الله بن عبد الرحمن عن عبد الله بن القاسم البطلي عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى : «وقضينا الى بنى اسرائيل في الكتاب لتفسدن في الارض مرتين» قال : قتل على بن أبي طالب و طعن الحسن «ولتعلن علواً كبيراً» قال : قتل الحسين عليه السلام «فاذا جاء وعد اوليهم» فاذا جاء نصر الحسين «بعثنا عليكم عباداً لنا اولى بأس شديد فجاسوا خلال الديار» يبعثهم الله قبل خروج القائم فلا يدهون وترأ لآل محمد الاقتلوه «وكان وعداً مفعولاً» خروج القائم «ثم ردنا لكم الكرة عليهم» خروج الحسين عليه السلام في سبعين من اصحابه عليهم البيض الذهب ؛ لكل بيضة وجهان المؤدون الى الناس ، ان هذا الحسين قد خرج حتى لا

نقل ميکند .

**یازدهم** : از عبد الله بن قاسم نقل می کند که حضرت صادق (ع) در تأویل این آیه : «در آن کتاب به بنی اسرائیل اعلام کردیم که شما دو نوبت در زمین فساد می کنید ، سوره بنی اسرائیل ، ۴ -» فرمود : این دو فساد : قتل علی بن ابیطالب (ع) و خنجر زدن به حضرت امام حسن (ع) است (یعنی تأویل آیه در این امت و تطبیقش با مسلمانان منافق چنین میشود) - و سرکشی می کنید ، سرکشی بزرگی - این قتل حسین (ع) است - هنگامی که نوبت اولی رسید - یعنی نوبت نصرت حسین (ع) شد - جمعی از بندگان با صلابت خویش را بر شما گماشتیم تا در داخل دیارتان کشتار کردند - اینان را خدا پیش از خروج حضرت قائم (ع) میفرستد تا هر کس را که خونی از آل محمد بگردنش باشد بکشند - و این یعنی خروج حضرت قائم (ع) - وعده ای انجام شدنی بود ، سپر برضد آنان دولت بشما دادیم - این خروج حضرت حسین (ع) است با هفتاد نفر یا ورش که خودهای دوروی طلاب بر سر دارند ، و بمردم اعلام می کنند که این حسین است خارج شده

یشک فيه المؤمنون ، وانه ليس بدجال ولا شيطان ، والحجة القائم بين أظهرهم فاذا استقرت المعرفة في قلوب المؤمنين انه الحسين عليه السلام جاء الحجة الموت ، فيكون الذي يغسله ويكفنه ويحنطه و يلحده في حفرته الحسين بن علي عليه السلام ، ولا يلي الوصي الاوصي .

ورواه ابن قولويه في المزار في الباب الثامن عشر فيما نزلت من القرآن في قتل الحسين عليه السلام ، وانتقام الله له ولو بعد حين . قال : حدثني محمد بن جعفر الرزاز عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن موسى بن سعد ان الحنات ، عن عبدالله بن القاسم الحضرمي عن صالح بن سعد عن أبي عبدالله عليه السلام مثله الى قوله : « و كان وعد الله مفعولا » .

**اقول :** وانما ترك آخر الحديث لانه لا يدل على مضمون الباب ، وهذه عادته كما قرر في اول كتابه وفيما أورده كفاية هنا .

واعلم ان بعض الاصحاب المعاصرين استشكل هذا الحديث جداً و الذي ظهر لي في حل اشكاله وجوه :

**احدها** انه قد تقرر ان للقرآن ظاهراً وباطناً ، وانه لا يعلم جميع معانيه الا الائمة عليهم السلام ، فلعل ما ذكر معناه الباطني وظاهره غير مراد .

تا برای مؤمنان شکي نماند که او دجال و شیطان نیست ، امام زمان (ع) هم در میان آنها است ، وقتی که مؤمنان اطمینان پیدا کردند حضرت حجت را مړک درمی یابد و بدست آنحضرت غسل و کفن و حنوط و دفن میشود ، امام را غیر از امام غسل نمیدهد . این حدیث را «ابن قولويه» هم در کتاب «مزار» باب ۱۸ - در آیاتی که درباره قتل حسین (ع) و انتقام از دشمنانش وارد شده - نقل میکند اما آخر حدیث را که بفرض او مربوط نیست بیان نمیکند .

**یکی** از علمای عصر ما در این حدیث اشکال کرده که آیه صریحاً در بیان حال بنی اسرائیل است و بطی بقتضی کربلا یا سایر وقایع این امت ندارد امام ممکن است بچندوجه جواب داد ۱ - قرآن ظاهری دارد و باطنی ، و باطنش را غیر از ائمه علیهم السلام

و ثانیها انه قد تقرّر ایضاً بالاحادیث الكثيرة ان بعض الايات أو أكثرها قد اريد به معنیان فصاعداً ، بل سبعون معنی ، فلعل هذه الایة المراد منها ظاهرها ، والمعنی المروی ایضاً و غیرهما .

و ثالثها أن يكون لفظ بنی اسرائیل فی الآیة کنایة عن هذه الامة لمشا بهتهم لهم فی أكثر الاحوال أو كلها كما مرّ ، و يكون استعارة ، فلا يكون المراد بها ظاهرها أصلاً .

و رابعها أن يكون المراد بها ظاهرها ، و تكون فی حکم بنی اسرائیل و يكون الحديث الوارد فی تفسیرها المذكور هنا اشارة الى الاحادیث السابقة ، ان كل ما كان فی بنی اسرائیل يكون فی هذه الامة مثله حدو النعل بالنعل و القذة بالقذة ، فكانه قال : ظاهر الایة واضح ، و معناها الذی يفهم منها مراد ، و نظیر هذا الامر فی هذه الامة ما ذكرنا ، ثم أورد الوقایع المشابهة للوقایع السابقة فی بنی اسرائیل والله أعلم .

**الثاني عشر** ما رواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابويه فی كتاب الخصال فی باب العشرة عن محمد بن أحمد بن ابراهيم عن أبي عبدالله الوراق عن محمد بن عبد الله بن الفرّج عن علي بن بنان المقرئ عن محمد بن سابق عن زائدة عن الاعمش

كسی خبر ندارد . شاید این معنی باطن آیه باشد و ظاهرش مراد نباشد ۲ - بحديثهای بسیاری ثابت شده كه قسمتی از آیات یا بیشتر آنها معانی زیادی تا هفتاد معنی دارد پس شاید ظاهر آیه مراد باشد ، آن هم كه در حديث است معنای باطنش باشد ۳ - ممكن است بنی اسرائیل در آیه كناية از همین امت باشد زیرا در بسیاری از امور باهم شباهت دارند بنا براین اصلاً ظاهرش مراد نیست ۴ - مراد همان امت موسى است اما چنانكه در حديثهای سابق هم بیان شد هرچه در بنی اسرائیل بوده بدون كم و زیاد در این امت هست پس مراد از آیه همین معنای ظاهری است اما حديث میفرماید نظیر آن در این امت هم هست كه عبارت از قتل امیر المؤمنین (ع) و و و باشد .

**دوازدهم :** شیخ صدوق در كتاب خصال از حذیفه بن اسید نقل میکند كه پیغمبر (ص)

عن فرات القزاز عن أبي الطفيل عامر بن واثلة عن حذيفة بن أسيد الغفاري عن رسول الله ﷺ قال : انكم لا ترون الساعة حتى تروا قبلها عشر آيات : طلوع الشمس من مغربها ، و الدجال ، و دابة الارض ، و خروج عيسى بن مريم ، و خروج يأجوج ومأجوج « الحديث » .

**اقول :** يأتي ان شاء الله ما يدل صريحاً على ان دابة الارض أمير المؤمنين عليه السلام وتقدم ما يدل على ذلك ايضاً .

**الثالث عشر** ما رواه رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في المصباح الكبير في ذكر قنوت الوتر قال : ويستحب ان يزداد هذا الدعاء « الحمد لله شكراً لنعمائه » و ذكر شكايه طويلة من أحوال الغيبة والدعاء لصاحب الزمان بتعجيل الفرج والخروج الى أن قال : « اللهم وشرّف بما استقلّ به من القيام بأمرك لدي مواقف المسار مقامه وسرّ نبيك محمداً ﷺ برؤيته ومن تبعه على دعوته » ثم قال : « ورد عنه من سهام المكارة ما يوجهه اهل الشنآن اليه والى شركائه في أمره ومعاونيه على طاعة ربه » الدعاء .

**الرابع عشر** ما رواه الشيخ ايضاً في المصباح في ادعية الصباح والمساء في الدعاء

فرمود : تاده علامت ديده نشود قيامت نيابد : طلوع خورشيد از مغرب ، دجال ، جنبنده زمين ، خروج عيسى بن مريم ، و خروج « يأجوج ومأجوج » « تا آخر حديث » . احاديثي بعداً بيايد كه صريحاً ميفرمايد : مراد از جنبنده زمين حضرت امير المؤمنين (ع) است قبلاً هم اشاره شد .

**سيزدهم :** شيخ طوسي در كتاب « مصباح كبير » در قنوت نماز « وتر » در ضمن دعائي راجع بشكايت از غيبت امام زمان (ع) ، و دعا براي فرج آنجناب چنين نقل ميكند خداوند ! او را توفيق ده دينت را در سرتاسر دنيا نسردهد ، و بانجام اين وظيفه كه تنها در عهده او است مقام او را شرافت ده ، و بديدن او چشم پيغمبر (ص) و آنها را كه از دعوتش پيروي ميكنند ، روشن فرما ، تيرهاي شوم دشمنان را از وجود آن بزرگوار و باورانش بگردان « تا آخر دعا » .

**چهاردهم :** بازم شيخ طوسي در « مصباح » در آخر دعای معروف بدعای « حريق »



الکامل المعروف بدعاء الحریق یقول فی آخره : «اللهم صل علی محمد و أهل بیته الطاهرین وعجل اللهم فرجهم وفرجی وفرج کل مؤمن مهموم من المؤمنین اللهم صل علی محمد و آل محمد وارزقنی نصرهم واشهدنی ایامهم واجمع بینی و بینهم فی الدنیا والاخرة ، واجعل علیهم منک وافیة حتی لا یخلص الیهم الا بسبیل خیر و علی معهم و علی شیعتهم و محبیهم و أولیائهم» الدعاء . ورواه الکفعمی فی مصباحه فی الفصل الرابع عشر .

**الخامس عشر** ما رواه ایضاً فی المصباح فی الصلوات المرغب فی فعلها یوم الجمعة فی صلوة اخرى لفاطمة قال : روى ابراهيم بن عمر الصنعانی عن أبي عبد الله عليه السلام ثم ذکر کیفیة الصلوة والدعاء بعدها الی أن قال : «واسئلك أن تصلى علی محمد و آل محمد وأن تفرج عن محمد و آل محمد وتجعل فرجی مقروناً بفرجهم» الدعاء .

**اقول :** ومثل هذا کثیر جداً فی الادعية ، و الحمل علی الحقیقة الذی هو واجب قطعاً مع عدم قرينة المجاز یدل علی الرجعة ویؤید التصریحات الکثیرة جداً

چنین نقل میکند : خداوندا ! بر محمد و آل پاکش درود فرست ، و فرج آنها ، و ما و هر مؤمن غمزده ای را نزدیک فرما خداوندا ! بر محمد و آلش درود فرست ، مرا توفیق باری آنانده ، در روزگار دولتشان حاضر کن ، دنیا و آخرت میان من و آنها جدائی مینداز ، از جانب خودت نگهبانی برای آنان قرار داده که جز براه خیر دست کسی بدامنشان نرسد ، من و شیعیان و دوستانشان را نیز با آنها در حمایت خود حفظ فرما « تا آخر دعا» این دعا را « کفعمی » هم در کتاب مصباح خود نقل میکند .

**پانزدهم :** بازم شیخ طوسی در «مصباح» در دعای بعد از نماز حضرت فاطمه سلام الله علیها در روز جمعه از حضرت صادق (ع) چنین نقل میکند . . و از تو مسألت میکنم که بر محمد و آل محمد درود فرستی ، و غصه از دل آنان بزدائی ، و فرج مرا بفرج آنها قرین گردانی « تا آخر دعا » .

امثال این مضمون در دعاها بسیار زیاد است ، و تا قرینه ای در کار نباشد باید معنای حقیقی آنرا رد هانکرد ( یعنی شخص دعا میکند که مرا از باوران امام زمان قرار بده ، یا فرج مرا با فرج آنها قرین کن ) و این دلیل بر رجعت است .

**السادس عشر** ما رواه أيضاً في المصباح في دعاء كل يوم من شهر رمضان بعد ما ذكر الصلوة على النبي و الأئمة عليهم السلام واحداً واحداً قال : اللهم صل علي ذرية نبيك اللهم اخلف تهماً في اهل بيته اللهم مكّن لهم في الارض اللهم اجعلنا من عددهم ومددهم وأنصارهم على الحق في السر والعلانية اللهم اطلب بذحلهم و وترهم ودمائهم وكف عنا و عنهم وعن كل مؤمن ومؤمنة بأس كل طاغ و باغ الدّعاء .

**اقول :** معلوم ان ضمير مكّن لهم عائد الى الجميع فهو كآية الوعد باسنة خلافهم وتمكّنيهم والحمل على الحقيقة كما عرفت دال على الرجعة مع عدة من القرائن كسؤال كف البأس عنهم وغير ذلك مع التصريحات الكثيرة التي لا يحصى

**السابع عشر** ما رواه الشيخ ايضاً في المصباح في اعمال ذي القعدة في دعاء يوم الخامس والعشرين منه اللهم داحي الكعبة و فالق الحبة الى أن قال : و اشهدني اوليائك عند خروج نفسي و حلول رمسى اللهم عجل فرج اوليائك

**شانزدهم :** باز در «مصباح» در دعای هر روز ماه رمضان پس از صلوات بر محمد (ص) و يك يك ائمه عليهم السلام چنین نقل میکند : خداوندا بر ذریه پیغمبرت درود فرست خداوندا ! در میان اهلبیتش جانشین او باش ، آنها را در زمین قدرت ده ، مرا جزء افراد و یاوران آشکار و نهانشان قرار ده ، کشتگانسان را تو خود خونخواهی کن شر ستمگر و سرکشی را ازما و آنها و هر زن و مرد باایمان دور فرما «تا آخر دعاء» .

**مؤلف گوید** اینکه میگوید : آنها را در زمین قدرت ده ، ظاهرش اینست که همه آنها را ، و این نظیر آیه سورة نور است که میفرماید : (خدا با آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند وعده داده) در زمین جانشینشان کند ، و قدرت و استقرارشان دهد و اگر تأویل نشود ظاهر در رجعت است چنانکه قرائن دیگر - از قبیل دعای دفع دشمن از آنها و غیره - هم شهادت میدهد ، علاوه بر تصریحهای که در احادیث دیگر است .

**هفدهم :** در دعای روز بیست و پنجم ذی قعدة چنین نقل میکند : ای خدائی که زمین کعبه را گستردی ، و دانه را شکافتی ، . . . . هنگام خروج جان ، و رفتن زیر خاک دوستان را بیالین من برسان ، خداوندا ! فرج دوستان را نزدیک کن ، آنچه بستم

واردد عليهم مظالمهم و اظهار بالحق قائمهم ثم قال : « اللهم صل عليه وعلى آباءه و اجعلنا من صحبه و ابعثنا فى كرته حتى نكون فى زمانه من اعوانه »  
و رواه الكفعمى فى مصباحه ، و كذا اكثر الادعية المذكورة هنا ودلالاتها  
على المراد بملاحظة ضمائر الجمع والحمل على الحقيقة و القرائن و التلويحات  
فهى مؤيدة للتصريحات .

**الثامن عشر** ما رواه ايضا فى المصباح فى زيارة الحسين عليه السلام يوم عرفة اشهد  
انك الامام البر التقى و ان الائمة من ولدك كلمة التقوى و اعلام الهدى « اشهد الله  
وملائكته و انبيائه و رسله اني بكم مؤمن و بايا بكم موقن » الزيارة  
**اقول** : هذا أوضح دلالة فى رجعتهم عليهم السلام فان الاياب الرجوع وليس  
المراد القيامة قطعاً لعدم افادته وعدم اختصاص الاقرار بالزائر أصلاً .

**التاسع عشر** ما رواه الشيخ ايضا فى المصباح فى زيارة العباس بن عليه السلام  
يقول فيها « اشهد انك قتلت مظلوماً وان الله منجز لكم ما وعدكم جئتك يا بن  
امير المؤمنين عليه السلام و قلبى لكم مسلم ورأى لكم تبع ونصرتى لكم معدة حتى يحكم  
الله و هو خير الحاكمين فمعكم معكم لا مع عدوكم اني بكم و بايا بكم م . ن

از آآن گرفته اندبايشان رد كن ، قائمشان رابحق ظاهر كن ، خداوندا ! بر آن بزرگوار  
و پدرانش درود فرست ، و ما را از اصحابش قرارده ، در رجعتش محشورمان فرما ، تاجزه  
ياورانى باشيم . اين دعا و بسيارى از دعا هاى ديگرا « كفعمى » هم در كتاب مصباح  
نقل ميكند ، دلالت اين حديث هم بر رجعت نظير دلالت حديث سابق است .  
**هيچدهم** : در زيارت امام حسين (ع) در روز عرفه چنين روايت ميكند : شهادت  
ميدهم كه تو امام نيكو كار پرهيز گارى ، و امامان از نسل تو كلمه هاى پرهيز گارى و  
چراغهاى هدايت اند ، خدا و ملائكه و پيغمبرانش را شاهد ميگيرم كه من بشما ايمان دارم  
و بيازگشتن يقين دارم « تا آخر زيارت » .

**نوزدهم** : در زيارت حضرت ابا الفضل عليه السلام چنين نقل ميكند : شهادت  
ميدهم كه ترا مظلوم كشتند ، و خدا آن وعده اى كه بشما داده وفا ميكند ، اى پسر  
اميرالمومنين ! در حالى بزيارت آمده ام كه دلم تسليم ؛ و رأيم تابع ، و نيرويم آماده يارى  
شما است تا وقتى كه خداى احكم الحاكمين (ميان شما و دشمنانتان) حكم فرمايد باشمايم باشما  
نه با دشمنان شما ، من بشما و رجعتان ايمان دارم ، از مخالفان و قاتلانان بيزارم . . . .

المؤمنين وبمن خالفكم وقتلكم من الكافرين ؛ الى أن قال: « جمع الله بيننا وبينك وبين رسوله وأوليائه » .

ورواه الشيخ أيضاً في التهذيب . ورواه الثقة الجليل أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في المزار في باب زيارة العباس قال : حدثني أبو عبدالله ( الرحمن خ ل ) أحمد بن الحسين العسكري ، عن الحسن بن علي بن مهزيار ، عن أبيه عن ابن أبي عمير عن محمد بن مروان عن أبي حمزة الثمالي قال : قال الصادق عليه السلام ثم اورد الزيارة .

أقول : الاياب الرجعة و هو اشارة الى رجوع الحسين عليه السلام و السبعين الذين قتلوا معه و من جملتهم العباس .

العشرون ما رواه أيضاً في المصباح في زيارة أمير المؤمنين عليه السلام يقول فيها: « أتيتك انقطاعاً إليك و الى وليك الخلف من بعدك على الحق فقلبي لك مسلم وأمرى لك متبع و نصرتي لك معدة » الى أن قال : « اللهم لا تخيب توجهي إليك برسولك و آل رسولك أنت مننت عليّ بزيارة أمير المؤمنين و ولايته و معرفته فاجعلني ممن ينصره وينتصر به ومن عليّ بنصره لدينك في الدنيا والاخرة » .

خدا میان من و شما ، و پیغمبر ، و دوستانش جمع کند .

ابن حدیث را در کتاب « تهذیب » هم نقل میکند ، « ابن قولویه » در کتاب « مزار » از ابو حمزه ثمالی از حضرت صادق (ع) روایت میکند ، و اینکه میگوید بباز گشتتان ایمان دارم ، بلز گشت آنها همان رجعت حسین (ع) و یارانش و از جمله حضرت عباس (ع) است .

یستم : باز هم در « مصباح » در زیارت حضرت امیر المؤمنین (ع) چنین نقل میکند از دیگران بریده بکوی تو آمده ام ، دل بتو و جان نشین بر حق بستم ، دلم تسلیم شما ، اختیارم بدست شما و نیرویم برای نصرتتان آماده است ، ... خداوند ! توسل من پیغمبر و آلش را رد مکن ، تو بر من منت نهادی زیارت ؛ و ولایت و معرفت علی (ع) نصیبم کردی مرا از آنها قرارده که وی را یاری میکنند ، و از او کمک میگیرند ؛ و بر من منت گزار دنیا و آخرت در صف باوران او قرارم ده .

و رواه الشيخ الجليل أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار في باب زيارة أمير المؤمنين عليه السلام قال : حدثني محمد بن الحسن بن الوليد فيما ذكره في كتابه الذي سماه الجامع قال : روي عن أبي الحسن عليه السلام انه كان يقول عند قبر أمير المؤمنين عليه السلام ثم ذكر الزيارة بطولها .

ورواه الكفعمي في المصباح في الفصل الحادي و الأربعين

**الحادي و العشرون** ما رواه الشيخ أيضاً في التهذيب وفي المصباح في زيارة الأربعين من أعمال صفر قال : أخبرنا جماعة عن هارون ابن موسى التلعكبري قال : حدثنا محمد بن علي بن معمر عن علي بن محمد بن مسعدة والحسن بن علي بن فضال جميعاً عن سعدان بن مسلم عن صفوان بن مهران قال : قال لي مولاي الصادق عليه السلام في زيارة الأربعين تقول : «السلام علي الحسين الشهيد المظلوم» الي ان قال : «اشهد انك الامام البرّ التقى و ان الائمة من ولدك كلمة التقوى ، أشهد اني بكم مؤمن وبايا بكم موقن بشرايع ديني و خواتيم عملي وأمرى لامر كم متبع ونصرتي لكم معدة حتى يأذن الله لكم فمعكم معكم لامع عدوكم»

**الثاني والعشرون** ما رواه الشيخ أيضاً في المصباح في عمل شعبان قال : اليوم

ابن حديث را «ابن قولويه» هم در كتاب «مزار» در باب زیارت حضرت امیر (ع) ، و کفعمی هم در «مصباح» روایت میکنند .

**بیست و یکم** : شیخ طوسی «در کتاب» تهذیب و «مصباح» در زیارت اربعین از صفوان نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : در زیارت اربعین بگو : سلام بر توی حسین شهید ، .. شهادت میدهم که تو امام نیکو کار پرهیز کاری ، و امامان از نسلت کلمه پرهیز کاری اند ، من شما ایمان دارم و بیازگشتتان واحکام دینم و سر انجام کارم یقین دارم ، در هر امر پیرو شمایم ، و نیرویم برای نصرتتان آماده است تا وقتی که خدا شما رخصت خروج دهد ، باشمایم ، باشما ، نه بادشمنان شما .

**بیست و دوم** : باز هم در مصباح در اعمال ماه شعبان میفرماید : سوم شعبان تولد امام

الثالث منه فيه ولد الحسين بن علي عليه السلام خرج الى القاسم بن العلاء الهمداني وکیل  
 ابي محمد عليه السلام ان مولانا الحسين بن علي عليه السلام ولديوم الخميس لثلاث مضین من شعبان  
 فصم وادع فيه بهذا الدعاء اللهم اني استلک بحق المولود فی هذا اليوم الموعود  
 بشهادته قبل استهلاله وولادته ؛ بکته السماء ومن فیها والارض ومن علیها ولما یطأ  
 لابیها قتیل العبرة وسید الاسرة الممدود بالنصرة يوم الکرة المعوض من قتله ان  
 الائمة من نسله والشفاء فی تربته والفوز معه فی اوبته والوصیاء من عترته بعد قائمهم  
 وغیبتة حتی یدرکوا الاوتار ویثاروا الثار ویرضوا الجبار ویکنوا خیر أنصار ، و  
 صلی الله علیهم مع اختلاف اللیل والنهار ، اللهم فصل علی محمد وعترته واحشرنا فی  
 زمرة بوبو ثنامعه دار الکرامة ومحل الاقامة ، اللهم وکما اکرمتنا بمعرفته فاکرمنا  
 بزلفته وارزقنا مرافقته وسابقته ، واجعلنا ممن یسلم لامره ویکثر الصلوة علیه عند  
 ذکره وعلی جمیع اوصیائه الاثنی عشر النجوم الزهر ؛ اللهم وهب لنا فی هذا اليوم

حسین (ع) است ، ونامه ای از حضرت عسکری (ع) برای وکیلشان قاسم همدانی آمد که  
 نوشته بودند : مولای ما حسین بن علی (ع) بنجشنبه سوم شعبان بدنیا آمد ، آنروز را روزه  
 بگیر و این دعا را بخوان : خداوندا ! بحق مولود امروز که پیش از تولد خبر شهادتش را  
 دادی ، و پیش از آنکه با بر زمین مدینه نهد ، آسمان واهلش ، وزمین و مردمش بر او گریستند  
 آن کشته اشک ، و سرور اهل بیت که وی را در رجعت مدد میکنی ، و در عوض شهادت امامان را  
 از نسل او ، و شفارا در تربتش قرار دادی ، و در هنگام بازگشت غلبه را برای او مقدر  
 کردی ، و بعد از حضرت قائم و غیبت وی اوصیایش را از عترت آنجناب مقرر کردی تا انتقام  
 خونهای مقدس را بگیرند ، و خدای جبار را خشنود کنند ، و بهترین یاور دین باشند ، رحمت  
 خدا بر آنها باد ، مادام که شب و روز پشت سر یکدیگر در حرکت اند ، خداوندا ! درود بر  
 محمد و آلش فرست و ما را در زمرة او محشور فرما ، و باوی در منزل نیکان و سرای جاودان  
 جایمان ده ، خداوندا ! چنانکه ما را بمعرفت او سرفراز کردی ، بمجاورتش نیز مفتخرمان  
 فرما ، و همنشینی او را نصیبمان گردان ، ما را از آنان قرار ده که در برابر او تسلیم اند ،  
 چون یاد او میکنند درود فراوان بر خود و دوازه سناره فروزان ، اوصیای بزرگوارش  
 میفرستند ، خداوندا ! امروز بهترین عطاها را بمانعایت کن ، چنانکه حسین را بمحمد عطا

خیر موهبة كما وهبت الحسين لمحمد جدّه و هان فطرس بمهده فنحن عائذون بقبره من بعده نشهد تربته و ننتظر أوبته آمين رب العالمين »

**الثالث والعشرون** مارواه الكليني في باب ما يعاين المؤمن والكافر من كتاب الجنائز عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن سمع أبا عبد الله عليه السلام و ذكر حال المؤمن بعد الموت الى أن قال : فاذا وضع في قبره فتح له باب من أبواب الجنة ثم يزور آل محمد في جبال رضوي يأكل من طعامهم و يشرب من شرايبهم و يتحدث معهم في مجالسهم حتى يقوم قائمنا أهل البيت فاذا قام قائمنا بعشهم الله فأقبلوا معه يلبنون زمراً فعند ذلك يرتاب المبطلون و يضمحل المحلون و نجا المقربون « الحديث » .

**الرابع والعشرون** مارواه الكليني في باب الاشارة والنص على الصادق عليه السلام عن الحسين بن محمد عن معلى بن محمد عن انوشاعن أبان بن عثمان عن ابي الصباح الكفائي قال : نظر أبو جعفر الى أبي عبد الله عليه السلام وهو يمشي فقال: تري هذا ؟ هذا من الذين قال الله عز وجل «و نريدان نمنّ على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين و نمكّن لهم في الارض» .

**الخامس والعشرون** مارواه الكليني ايضاً في باب نكت و نتف من التنزيل

کردی ، خدايا «فطرس» ملك بگهواره او پناه برد ما بقبرش پناه آورده ايم ، تربت باکش رامينگر ايم و در انتظار بازگشتش بسر ميبريم .

**بيت وسوم :** ( اين همان حديث صدو دوازدهم باب سابق است ) .

**بيت و چهارم :** كليني از ابو الصباح نقل ميکند که گفت : حضرت صادق (ع) راه ميرفت ، حضرت باقر ( ع ) نگاهی باو کرد و فرمود : اين را می بينی ؟ اين از آن کسانی است که خدا ميفرمايد : « ميخواهيم بر آنها که دو زمين نا توان شمرده شدند منت نهيم ، امامشان قرار دهيم ، وارثان کنيم ، و دو زمين استقرارشان دهيم

قصص ۵۰

**بيت و پنجم :** بازم کليني از محمد بن فضل نقل ميکند که حضرت کاظم (ع)

فی الولاية عن علی بن محمد عن بعض أصحابنا عن ابن محبوب عن محمد بن الفضیل عن أبي الحسن الماضي عليه السلام فی قوله تعالى : « هو الذي أرسل رسوله بالهدى ودين الحق » قال : الولاية هي دين الحق ، قلت : « ليظهره علی الدين كله » قال : يظهره علی جميع : الاديان عند قيام القائم « الحديث » .

**اقول :** الحمل علی الحقيقة الذي هو واجب عند عدم القرينة يستلزم الحكم بالرجعة مضافاً الي التصريحات الكثيرة .

**السادس والعشرون** ما رواه الكليني فی أوائل الروضة عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن سليمان عن عیثم بن أسلم عن معاوية بن عمار عن أبي عبد الله عليه السلام فی حديث ان جبرئیل عليه السلام قال لرسول الله صلى الله عليه وآله : فمنكم القائم فیصلی عیسی بن مریم خلفه اذا أهبطه الله إلى الارض

**السابع والعشرون** ما رواه ابن بابويه فی كتاب العلل فی باب العلة التي من اجلها سمی ذو القرنين عن ابيه عن محمد بن يحيى عن الحسين بن الحسن بن ابان عن محمد بن أورمة عن القاسم بن محمد عن بريد العجلي عن الاصمغ بن نباتة قال : قال امير المؤمنين عليه السلام - وقد سئل عن ذي القرنين - فقال : لم يكن نبياً ولا ملكاً ولم يكن

---

در تفسير ابن آیه : « اوست که پيغمبر خویش را بهدايت و دين حق فرستاد ، توبه ۳۲ ، فرمود : دين حق « ولايت » است ، گفتم بعد میفرماید : « تا آنرا بر همه دينها غلبه دهد » فرمود : هنگام قيام حضرت قائم (ع) اين وعده عملی شود « تا آخر حديث » .

**مؤلف گوید :** بمقتضای اینکه لفظ را بايد بر معنای اصلی و حقیقی حمل کرد لازمه اين حديث صحت رجعت است (ظاهراً مؤلف ضمير (بظهره) را به پیغمبر (ص) بر گردانده ، یعنی تا پیغمبر را بر همه دينها غلبه دهد ، و لازمه اين موضوع همان رجعت است) **یست و هشتم :** با زهم کلینی از معاویه بن عمار نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی فرمود جبرئیل (ع) بحضرت رسول (ص) عرض کرد : آن قائمیکه چون عیسی بر زمین آید پشت سرش نماز گزارد ، از شما است .

**یست و هفتم :** شیخ صدوق در کتاب (علل) از اصمغ بن نباته نقل میکند که شرح حال ذو القرنین را از امیر المؤمنین (ع) پرسیدند ، فرمود نه پیغمبر بوده نه پادشاه



قرناه من ذهب ولا فضة ، ولكن كان عبداً أحب الله فأحبه الله ، وانما سميت ذوالقرنین لانه دعا قومه الى الله فضربوه على قرنه فغاب عنهم حيناً ثم عاد اليهم فضربوه على قرنه الاخر وفيكم مثله .

**اقول :** قد عرفت سابقا ان المراد بمثله امير المؤمنين عليه السلام ، و قد صرح به ابن بابويه وعلى بن ابراهيم وغيرهما و هو المفهوم من قوله وفيكم وقد تقدم ان ذالقرنين لما ضربوه مات خمسمائة عام ثم رجع حياً ثم ضربوه فمات كذلك ثم رجع **الثامن والعشرون** مارواه الشيخ أبوعلی الحسن بن الشيخ أبی جعفر الطوسی فی مجالسه باسناده عن أمير المؤمنين عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال له : كأنی بقوم قد تأولوا القرآن و أخذوا بالشبهات ؛ الى أن قال : هم اهل فتنه يعمهون فيها ، الى أن يدر كههم العدل ، فقلت : يا رسول الله العدل منّا ام من غيرنا ؟ قال : بنا فتح الله وبنا يختم ، و بنا يؤلف القلوب بعد الشرك ، و بنا يؤلف القلوب بعد الفتنه .

شاخ طلا و نقره هم نداشت ، بنده ای بود خدا را دوست میداشت ، خدا هم او را دوست داشت ، و ذوالقرنین - یعنی صاحب دو شاخ - گفتند زیرا بخدا دعوت کرد ضربتی بريك طرف پيشانیش زدند مدتی از نظرها غایب شد و باز برگشت ، ضربت دیگری بطرف دیگر پيشانیش زدند ؛ در میان شما هم نظیر او هست .

**مؤلف گوید :** سابقاً گفتیم نظیر ذوالقرنین در این امت خود امیر المؤمنین (ع) است چنانکه ابن بابویه و علی بن ابراهیم و دیگران هم تصریح میکنند ، کلمه : «در میان شما» هم ظاهر در همین معنی است ، و نیز قبلاً گذشت که ذوالقرنین پس از ضربت اول مرد ، و بعد از پانصد سال زنده شد و باز بعد از ضربت دوم مرد و دوباره زنده شد .

**یست و هشتم :** فرزند شیخ طوسی در کتاب «مجالس» از امیر المؤمنین (ع) نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : گویا می بینم که جمعی قرآن را تاویل کرده ، دست بشبهه هازده اند . . . اینان در فتنه ها سرگردانند ، تا وقتی که عدل آنان را دریابد ، عرض کردم : یا رسول الله ، عدل از ما است یا از دیگران ؟ فرمود : خدا بما افتتاح کرد و بما ختم میکند بما پس از شرک دلها را مهربان میکند ، و بما پس از فتنه قلبها را الفت میدهد .

**أقول :** قد عرفت ان الحمل على الحقيقة يوجب الحكم بالرجعة ، مضافاً الى التصريحات الكثيرة .

**التاسع والعشرون** ما رواه ايضاً فيه باسناده عن سفيان بن ابراهيم العائذي عن جعفر بن محمد عن أبيه عليهما السلام قال : بنا يبدء البلاء ثم بكم ، وبنا يبدء الرخاء ثم بكم ، والذي يحلف به لينتصرن الله بكم كما انتصر بالحجارة .

**أقول :** ومثل هذا والذي قبله كثيرة جداً .

**الثلاثون** ما رواه ايضاً فيه باسناده عن حذيفة بن اسيد عن أبي ذرانه سمع النبي ﷺ يقول : من قاتلني في الاولى وقاتل أهل بيتي في الثانية فهو فيها من شيعة الدجال .

**أقول :** هذا دال كما ترى على رجعة أهل البيت عليهم السلام في وقت خروج الدجال ؛ وعلى رجعة جماعة من الذين قاتلوه **عليه السلام** ايضاً .

**الحادي والثلاثون** ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في كتاب كمال الدين وتمام النعمة في اوائله عن محمد بن ابراهيم بن اسحق عن عبد العزيز بن يحيى عن الحسين بن معاذ عن قيس بن حفص عن يونس بن أرقم عن أبي سيار الشيباني عن الضحاك بن مزاحم عن النزال بن سبرة عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث يذكر فيه أمر الدجال و خروجه الى أن قال : يقتله الله بالشام على يدى من يصلى خلفه المسيح عيسى بن مريم الا ان بعد ذلك الطامة الكبرى

**مؤلف گوید :** بر حسب رعایت معنای حقیقی ، این حدیث هم از ادله رجعت است .

**یست و نهم** (این همان حدیث هیجدهم باب سابق است) .

**سی ام :** (این هم حدیث بیستم باب سابق است) این حدیث دلیل بر رجعت اهل بیت علیهم السلام و رجعت جمعی از جنک کنندگان بایغمبر اکرم (ص) است .

**سی و یکم :** شیخ صدوق در کتاب « اکمال » از « نزال بن سبرة » نقل میکند که امیرالمؤمنین (ع) در حدیث دجال فرمود : . . . خداوند در شام وی را بدست کسی که عیسی پشت سرش نماز میگزارد ، خواهد کشت ، اما بدانید که بعد از آن بلیه عظمی

قلنا : وما ذاك يا امير المؤمنين ؟ قال : خروج دابة الارض من عند الصفا معها خاتم سليمان وعصا موسى ، يضع الخاتم على وجه كل مؤمن فيطبع فيه هذا مؤمن حقاً ويضعه على وجه كل كافر فيطبع فيه هذا كافر حقاً ثم ترفع الدابة رأسها فيراها من بين الخافقين باذن الله بعد طلوع الشمس من مغربها ، فعند ذلك ترفع التوبة «الحديث» .

و رواه الراوندى فى اواخر كتاب الخرايج والجرايح في العلامات الدالة على صاحب الزمان عليه السلام عن الاصمغ بن نباته عن امير المؤمنين عليه السلام مثله .

**اقول :** يأتى ان شاء الله ما هو صريح في ان دابة الارض امير المؤمنين عليه السلام انه يخرج في الرجعة .

**الثانى والثلثون** ما رواه ابن بابويه أيضاً في كتاب كمال الدين باسناده عن عبدالله بن سليمان و كان قارياً للكتب انه قرء في الانجيل و ذكر كلاماً طويلاً في أخبار الله عيسى عليه السلام بأحوال محمد صلوات الله عليه وآله وأحوال امته يقول فيه : ارفعك الى ثم اهبطك في آخر الزمان لترى من امة ذلك النبى العجايب ، ولتعينهم على قتل اللعين الدجال ؛

است گفتیم : آن بلیه چیست ؟ فرمود : خروج جنبنده زمين از حدود كوه صفا است ، انگشتر سليمان وعصای موسى بدست دارد ، انگشتر را بصورت هر مؤمن بگذارد نقش شود : اين حقاً مؤمن است ، بصورت هر كافر بگذارد نقش شود : اين حقاً كافر است ، سپس سر بلند كند و باذن خدا هر كه میان مغرب و مشرق باشد او را بنگرد ، اين جريان بعد از آن است كه خورشيد از مغرب طلوع كرده ، و آن موقع ديگر توبه پذيرفته نشود « تا آخر حديث » .  
اين حديث را « راوندى » هم در كتاب « خرائج » از اصمغ بن نباته بهمين نحو روايت ميكند .

**عواف گوید :** بر حسب تصريح حديثهاى آينده مراد از جنبنده زمين حضرت امير (ع) است كه در رجعت خارج ميشود .

**سى و دوم :** از عبدالله بن سليمان - كه كتب انبياي گذشته را خوانده بود - نقل ميكند كه گفت : در انجيل شرح حال محمد (ص) و امتش را خواندم از جمله چنين نوشته بود : ترا بجانب خود بالا ميبرم ، سپس در آخر الزمان فرود ميآورم تا از امت اين پيغمبر عجايبي به بينى

أهبطك في وقت الصلوة لتصلى معهم انهم امة مرحومة .

### الثالث والثلاثون ما رواه ايضاً في باب اتصال الوصية من لدن آدم ﷺ

عن أبيه عن محمد بن الحسين (الحسن خل) عن سعيد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن العباس بن معروف عن علي بن مهزيار عن الحسن بن سعيد عن محمد بن اسمعيل عن حماد بن عيسى عن ابي رافع عن أبيه عن رسول الله ﷺ في حديث ان اليهود ادعت انهم دفنت عيسى حياً وادعى بعضهم انهم قتلوه وصلبوه ولم يكن الله ليجعل لهم عليه سبيلاً وانما شبهه لهم يقول الله : «انى متوفيك ورافعك الى ومطهرتك من الذين كفروا» فلم يقدروا على قتله وانما رفعه الله اليه بعد أن توفاه الحديث .

**اقول :** وفي معناه أحاديث كثيرة في وفاة عيسى رواه الطبرسي عن ابن عباس وغيره ، وتلك الروايات موفقة للقرآن في عدة آيات ، وقد تواترت الاحاديث من طريق الخاصة والعامة برجعة عيسى ﷺ في آخر الزمان ، وهنا كلام آخر يأتي في محله ان شاء الله .

ودر کشتن دجال کمک کنی ، هنگام نماز ترا فرو میفرستم تا با آنها در نماز شرکت کنی ، اینان امت آمرزیده اند .

**سی و سوم :** اذا بورافع نقل میکند که پیغمبر (ص) در حدیثی فرمود : یهود، ادعا کردند که عیسی را زنده بخاک سپردند ، بعضی از یهودیان مدعی شدند که وی را کشتند و بدار کشیدند در صورتی که خدا او را هرگز تسلیم آنان نمیکرد ، مطلب بر آنها مشتبه شد چنانکه خداوند میفرماید : « من ترا برگیرم و بسوی خود بالا برم و از ( معاشرت با ) کفار پاک کنم ، آل عمران : ۵۵ » پس یهودیان نتوانستند او را بکشند . بلکه خداوند بعد از آنکه او را میراند بسوی خود بالا برد « تا آخر حدیث » .

**در ارجع بو فوات** حضرت عیسی (ع) حدیثهایی بهجین مضمون وارد شده که طبرسی از ابن عباس و غیره نقل میکند ، این روایات با چند آیه قرآن هم تطبیق میکند ، و بحسب روایات متواتر سنی و شیعه هم حضرت عیسی (ع) در آخر الزمان بزمین بر میگردد ، در این زمینه مطلب دیگری هم هست که در جای خود تذکر میدهم .

**الرابع والثلاثون** ما رواه أيضاً فيه في باب ما نص الله على القائم عن الحسين بن أحمد بن أدریس عن أبيه عن سهل بن زياد عن محمد بن آدم الشيباني عن أبيه آدم عن ابن عباس عن المبارك بن فضالة عن وهب بن منبه رفعه إلى ابن عباس عن رسول الله ﷺ في حديث قدسی طویل فی النص علی الأئمة (ع) يقول فيه : وآخر رجل منهم يصلی خلفه عیسی بن مریم .

**الخامس والثلاثون** ما رواه أيضاً في الباب المذكور عن أحمد بن محمد بن سعيد عن محمد بن حماد عن غياث بن ابراهيم عن حسين بن زيد بن علي بن جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عن رسول الله ﷺ قال : ابشروا ثم ابشروا إلى أن قال : فكيف تهلك أمة أنا أولها واثنان عشر من بعدى من السعداء أولى الالباب والمسيح بن مریم آخرها .

**السادس والثلاثون** ما رواه أيضاً فيه باسناده عن ابن عباس عن رسول الله ﷺ في حديث أنه قال . لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لـطوّل الله ذلك اليوم حتى يخرج المهدي فينزل عیسی بن مریم فيصلّي خلفه ؛ و تشرق الارض بنور ربها .

**سی و چهارم** : از ابن عباس نقل میکنند که پیغمبر اکرم (ص) ضمن حدیث قدسی طویلی - راجع بامامت ائمه علیهم السلام فرمود : آخرین نفر آنها را عیسی بن مریم پشت سرش نماز میگذارد .

**سی و پنجم** : از زید بن علی از پدر بزرگوارش نقل میکنند که پیغمبر (ص) فرمود : شمارا بشارت باد ، بازهم بشارت باد . . . . امتی که من اولشان باشم ، و بعد از من دوازده جانشین خرد مند سعادت مند میانشان باشند ، و عیسی در آخرشان چگونه هلاک میشوند ؟ .

**سی و ششم** : از ابن عباس نقل میکنند که پیغمبر (ص) در حدیثی فرمود : اگریش از یک روز از عمر دنیا نمانده باشد خدا آن روز را طولانی کند تا حضرت مهدی ظاهر شود ، و عیسی بن مریم پشت سرش نماز گزارد ، و روی زمین بنور پروردگارش روشن گردد .

**السابع والثلاثون** ما رواه ايضاً فيه باسناده عن ابن عباس عن رسول الله ﷺ في النص على الائمة عليهم السلام الى أن قال : والحسن بن علي ومن يصلي خلفه عيسى بن مريم القائم عليه السلام .

**الثامن و الثلاثون** ما رواه ايضاً في باب ما روى عن الحسن بن علي عليه السلام عن المنظر بن جعفر العلوي عن جعفر بن محمد بن مسعود عن ابيه عن جبرئيل بن أحمد عن موسى عن الحسن بن محمد الصيرفي عن حنان بن سدير عن أبيه عن أبي سعيد عقيصاعن الحسن بن علي عليه السلام في حديث قال : أما علمت انه مأمناً أحد الا ويقع في عنقه بيعة لطاغية زمانه الا القائم الذي يصلي خلفه عيسى بن مريم .

**التاسع و الثلاثون** ما رواه ايضاً في باب ما أخبر به الصادق عليه السلام باسناده عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث انه قال له : فمن القائم منكم ؟ قال : الخامس من ولد ابني موسى الى أن قال : ثم يظهر فيفتح الله على يديه مشارق الارض و مغاربها و ينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلي خلفه . **لاربعون** ما رواه الكليني في آخر كتاب الحج و الزيارات في باب النوادر

**سی و هفتم** : باز از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر (ص) در تعیین ائمه عليهم السلام فرمود : . . . و حسن بن علي ، و آن قائمی که عیسی بن مریم پشت سرش نماز میگذارد .

**سی و هشتم** : از ابوسعید نقل میکند که حضرت امام حسن (ع) در حدیثی فرمود : مگر نمدانی که هیچ امام بر حق نیست جز اینکه بیعت پادشاه گرد نکش زمانش را در گردن دارد ، مگر آن قائمی که عیسی بن مریم پشت سرش نماز میگذارد .

**سی و نهم** : از ابوبصیر در حدیثی نقل میکند که گفت : بحضرت صادق (ع) عرض کردم قائم شما کیست ؟ فرمود : پنجمین فرزند پسر موسی . . . ظاهر شود و خداوند بدست او شرق و غرب را بگشاید ، و عیسی بن مریم فرود آید ، پشت سرش نماز گذارد .

**چهارم** : کلینی در کافی میفرماید : روایت شده که هنگامیکه خاک قبر حسین (ع)

قال : و روي اذا أخذته يعنى تراب قبر الحسين عليه السلام فقال : « اللهم بحق هذه التربة الطاهرة و بحق البقعة الطيبة و بحق الوصى الذى وارثه و بحق جدّه و أبيه و أخيه و الملائكة الذين يحتفون به و الملائكة العكوف على قبر وليك ينتظرون نصره صل على محمد و آلّه و اجعل لى فيه شفاء من كل داء ، الدعاء . و رواه ثقة الجليل جعفر بن محمد بن قولويه فى كتاب المزار قال : حدثنا محمد بن يعقوب و أورد الحديث .

**الحادى و الاربعون** ما رواه الشيخ الجليل الثقة أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه فى كتاب المزار المسمى بكامل الزيارة و فضلها الذى صرح فى أوله انه ألّفه لاجل تحصيل الثواب و التقرب الى الله و النبى و الائمة عليهم السلام و انه خرجّه و جمعه مما وقع اليه من أحاديث الثقات من أصحابنا و انه لم يخرج فيه حديثاً واحداً روى عن الشاذ من الرجال يأتى ذلك عن المذكورين غير المشهورين بالحديث و العلم ، فروى فيه فى الباب الثامن عشر فيما نزل من القرآن فى قتل الحسين عليه السلام و انتقام الله له ولو بعد حين قال : حدثنى أبى رحمه الله عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى عن العباس بن معروف عن صفوان بن يحيى عن الحكم الحنط عن ضريس عن أبى خالد

را برداشتى ، بگو : « خداوندا ! بحق اين تربت پاك ، و اين بقعه پاك ، و آن جسد پاكي كه در اين خاك نهان است ، و بحق جد و پدر و برادرش ، و بحق آن فرشتگاني كه او را احاطه كرده اند ، و ملائكه اى كه در اين كوى اقامت گزيده اند و در انتظار يارى اين امام بزميبرند ! بر محمد و آلش درود فرست و اين خاك را شفاى هر دردى قرار ده » تا آخر دعا اين حديث را « ابن قولويه » هم در كتاب « مزار » از كليني نقل مي كند .

**چهل و يكم** : « ابن قولويه » در كتاب « مزار » - كه در اولش مينويسد اين كتاب را براى رضاى خدا و تقرب به پيغمبر و ائمه عليهم السلام تأليف كردم ، و همه حديثهاى آن را از را و بيان موثق نقل كردم و حتى يك حديث هم از آنان كه در حديث و علم شهرتى ندارند روايت نكردم - در باب هيجدهم از ابو خالد كاهلى روايت مي كند كه حضرت باقر (ع) در تأويل اين آيه : « كسانى كه مورد حمله دشمنان واقع شدند چون ستمديدند رخصت

الکاملی عن أبی جعفر عليه السلام في قول الله عز وجل : « اذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا و ان الله على نصرهم لقدير » قال : علىّ والحسن والحسين عليهم السلام .

**اقول :** يفهم منه الوعد بر جعتهم و نصرهم حملاً على الحقيقة كما هو الواجب ؛ وقد فهم منه المصنف ذلك كما ذكره في العنوان ، فهو مؤيد للتصريحات الكثيرة .

**الثاني و الاربعون** مرواه جعفر بن محمد بن قولويه ايضاً في المزار في الباب التاسع عشر في علم الانبياء بقتل الحسين عليه السلام قال : حدثني جعفر بن محمد الرزاز عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب و أحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن الحسن بن علي بن فضال عن مروان بن مسلم عن بريد بن معوية العجلي قال : قلت لابي عبدالله عليه السلام أخبرني عن اسمعيل الذي ذكره الله في قوله : « واذكر في الكتاب اسمعيل انه كان صادق الوعد و كان رسولا نبياً » كان اسمعيل بن ابراهيم ؟ فقال : ان اسمعيل مات قبل ابراهيم ، و ابراهيم كان حجة الله قائماً صاحب شريعة ، فالي من أرسل اسمعيل قلت : فمن كان ؟ قال : كان اسمعيل بن حزقيل النبي بعثه الله الى قومه فكذبوه

(جنگ) دارند و خدا بر یاری آنها توانا است حج ، ۳۹ فرمود : مراد ، امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام است :

**مؤلف گوید :** بر حسب ظاهر ، این وعده ای است راجع بر جعت این سه امام چنانکه مرحوم «ابن قولويه» هم همینطور فهمیده ، لذا تصریحات بسیار سایر روایات را تأیید میکند .

**چهل و دوم :** در باب نوزدهم همان کتاب از «برید بن معاویة عجلي» نقل میکند که گفت : بحضرت صادق (ع) عرض کردم : این اسماعیل که خداوند میفرماید : «در این کتاب اسماعیل را یاد کن که او درست وعده و پیغمبری فرستاده بود ، مریم ۵۴» همان فرزند حضرت ابراهیم بود ؟ فرمود : آن اسماعیل پیش از حضرت ابراهیم از دنیا رفت ، و حضرت ابراهیم حجت وقت و صاحب شریعت بود ، دیگر اسماعیل پیغمبر که بود ؟ گفتم : پس این اسماعیل کیست ؟ فرمود : اسماعیل فرزند حزقیل پیغمبر است ، خدا او را بسوی قومش فرستاد ، او را تکذیب کردند و کشتند و پوست صورتش را کردند خدا بر آنان غضب



و قتلوه و سلخوا و وجهه ، فعضب الله عليهم فوجه اليهم سطا طائيل ملك العذاب فقال له : يا اسمعيل وجهي رب العزة اليك لا عذب قومك بأنواع العذاب ان شئت فقال له اسمعيل : لا حاجة لي الى ذلك ، فأوحى الله اليه يا اسمعيل فما حاجتك يا اسمعيل ؟ فقال : يا رب انك أخذت الميثاق لنفسك بالر بوبية ، ولمحمد بالنبوة وأوصيائه بالولاية ؛ وأخبرت خلقك بما يفعل امته بالحسين بن علي من بعد نبيها ، وانك وعدت الحسين عليه السلام أن تكررته الى الدنيا حتى ينتقم بنفسه ممن فعل ذلك به ، فحاجتي اليك يا رب ان تكررني الى الدنيا حتى انتقم ممن فعل ذلك بي كما فعل كما تكرر الحسين ، فوعده الله اسمعيل بن حنظل ذلك فهو يكرر مع الحسين بن علي عليه السلام .

**الثالث والاربعون** مارواه ابن قولويه ايضاً في المزار في الباب التاسع والسبعين في زيارة الحسين بن علي عليه السلام قال حدثني الحسين بن محمد بن عامر عن أحمد بن اسحق قال : حدثنا سعدان بن مسلم قائد أبي بصير قال : حدثني بعض أصحابنا عن أبي عبد الله عليه السلام وذكر الزيارة للحسين عليه السلام يقول فيها بعد ذكر النبي والائمة عليهم السلام : « وجئت الى مشاهدكم حتى تلمحقني بهم وتجعلهم لي فرطاً وتجعلني لهم

کردو «سطا طائيل» : فرشته عذاب را فرستاد ، بوی گفت : ای اسماعیل خداوند مرا بسوی تو فرستاده که اگر اجازه دهی این قوم را هلاک کنم فرمود : من باین کار احتیاجی ندارم از جانب خدا وحی شد : پس چه حاجت داری ؟ عرض کرد : پروردگارا ؛ تو برای خداوندی خود و پیغمبری محمد (ص) و امامت اوصیایش از مردم پیمان گرفته ای ، و مصیبت های حسین بن علی را ب مردم خبر داده ای و حسین (ع) را وعده داده ای که او را بدنیابر گردانی تا خود از دشمنانش انتقام گیرد ، اکنون حاجت من این است که مرا هم آن موقع بدنیابر گردانی تا از دشمنانم انتقام گیرم ، خدا بوی وعده داد که او را بر گرداند ، و با حسین علیه السلام بر خواهد گشت .

**چهل و سوم** : در باب هفتاد و نهم از سعدان بن مسلم نقل میکند که گفت : یکی از اصحاب ما زیارت حسین (ع) را از حضرت صادق (ع) نقل کرد که پس از ذکر پیغمبر و ائمه علیهم السلام میگوید : « من زیارت آنان آمدم که بآنها ملحقم کنی ، و آنان را پیشرو من ، و مرا

تبعاً في الدنيا والاخرة» قال : ثم يقول : «لبيك داعي الله ان كان لم يجئك بدني فقد أجابك قلبي وشعري وبشري و هوأى على التسليم لخلف النبي المرسل والسبط المنتجب فقلبي لك مسلم وأمرى لك متبع ونصرتى لك معدة حتى يحييكم الله لدينه و يبعثكم فمعكم لامع عدوكم انى من المؤمنين برجعتمكم لانكره الله قدره ولا أكذب له مشية ولا أزعمن ان شاء الله لا يكون» وذكر الزيارة .

**الرابع والاربعون** مارواه ايضاً فى الباب المذكور قال : حدثنى محمد بن أحمد بن الحسين العسكرى ومحمد بن الحسن بن الوليد جميعاً عن الحسن بن على بن مهزيار عن أبيه عن على بن مهزيار عن محمد بن أبي عمير عن محمد بن مروان عن أبي حمزة الثمالي قال قال الصادق عليه السلام : اذا أردت المسير الى الحسين عليه السلام ثم ذكر آداب الزيارة وأورد زيارة طويلة يقول فيها : «وقد أتيتك زائر أقبر ابن بنت نبيك فاجعل تحفتي فكأك رقبتي من النار» الى أن قال : «و اجعلنى من أنصاره يا أرحم الراحمين» . ثم قال فيها «أتيتك انقطاعاً اليك والى جدك و أبيك و ولدك الخلف من بعدك

دنيا و آخرت پير و آنان قرار دهی ، ای دعوت کننده بخدا ، لبیک ، اگر بدنم یاربت نیامد ، قلب ومو ، و پوستم همه جواب ترا میدهد و در برابر جانشین پیغمبر و نبیره بر گزیده او دلم تسلیم است ، قلبم تسلیم تو ، و اختیارم بدست تو است ، و نیرویم برای یاربت آماده است ، تا آندم که خدا شمارا برای نشودیش زنده کند ، با شمایم نه بادشمنانتان ، من از کسانی هستم که بر جعت شما عقیده مند ، قدرت خدا را انکار نمیکنم مشیت او را تکذیب نمیکنم ، چنین عقید ندارم که چیزی را خدا بخواهد ونشود ، تا آخر زیارت .

**چهل و چهارم :** در همان باب اذا بوحمره ثمالی نقل میکند که حضرت صادق (ع) پس از بیان آداب زیارت امام حسین (ع) در ضمن زیارت چنین فرمود : برای زیارت قبر پسر دختر پیغمبرت آمده ام ، بجای هر تحفه ای مرا از آتش دوزخ آزاد فرما . . . و مرا از یاوران او قرار بده ، . . . (ای پسر پیغمبر ؛) من از همه بریدم و بتو وجد و پدر ، و فرزند جانشینت پیوستم و زیارتت آمدم ، دلم در برابرت تسلیم ، و رأیم پیرو و

فقلبی لك مسلم ورائی لك متبع ونصرتی لك معدة حتى یحییكم الله لدینه وبعثكم  
و اشهد انكم الحجة وبكم ترجا الرحمة فمعكم لا مع عدوكم انی بايا بكم من  
المؤمنین لا انكر الله قدرة ولا اكذب منه مشیة ثم قال فیها : « و تصلی علی الائمة  
كلهم كما صلیت علی الحسن و الحسین علیهم السلام » ثم تقول : « اللهم تمّم  
بهم كلماتك و أنجز بهم وعدك و أهلك بهم عدوك و عدوهم من الجن و الانس أجمعین  
اللهم اجعلنا لهم شیعة و أعواناً و انصاراً علی طاعتك و طاعة رسولك و أحنیام حیاهم  
و امتنا مماتهم و اشهدنا مشاهدهم فی الدنيا و الآخرة الی أن قال : « اللهم ادخلنی  
فی اولیائك و حبیب الی مشاهدهم و شهادتهم فی الدنيا و الآخرة انك علی كل شیء  
قدیر ثم قال : « اللهم اجعلنی ممن ینصره و ینتصر به لدینك فی الدنيا و الآخرة » الی ان قال :  
« اللهم اجعلنی ممن له مع الحسین بن علی قدم ثابت و اثبتنی فیمن یرستشهد معه » .

**الخامس و الاربعون** ما رواه الثقة الجلیل علی بن ابراهیم بن هاشم فی

نیرویم آماده یاری شما است تا آندم که خدا شما را برای نصرت دینش زنده کند ،  
شهادت میدهم که شما حجت خدائید ، بوسیله شما از خدا امید رحمت داریم ، با شما یم  
نه بادشمنان شما ، برجعتتان عقیده مندم ، قدرت خدا را منکر نیستیم ، و مشیتش را تکذیب  
نمی کنم ، سپسر میفرماید : بر سایر ائمه هم درود فرست چنانکه بر حسن و حسین علیهما  
السلام فرستادی و بگو : خداوندا ! بدست اینان کلمات را تمام کن ، و وعده هایت را  
رفا کن ، و همه دشمنان جنی و انسی خود و آنها را هلاک فرما ، خداوندا ! مارا از شیعیان  
و یاوران آنان قرارده تادر طاعت تو آنها را کمک دهیم ، زندگی مارا مثل زندگی آنان  
و مرگ مارا مثل مرگشان قرارده ، دنیا و آخرت مارا توفیق حضور ایشان ده . . . .  
خداوندا ! مراجزه دوستان قرار بده ، و دنیا و آخرت محضر آنان را محبوب من گردان  
که تو بر هر کار توانائی ، خداوندا ! مرا از آنها قرارده که دنیا و آخرت در راه دین او را  
یاری میکنند و از او کمک میگیرند . . . . خدا و ندا ! مرا از آنان قرار ده که  
در دوستی و ولایت حسین بن علی ثابت قدم اند ، و نام مرا جزء شهادی راه او  
ثبت فرما .

**چهل و پنجم** : علی بن ابراهیم در تفسیرش از عبد الله بن مسکان نقل میکند که

تفسيره في اوائله بعد تسع ورقات من أول النسخة المنقول منها في بحث الرد على من أنكر الرجعة قال على بن ابراهيم : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن عبد الله بن مسكان عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى : « واذ أخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه » قال : ما بعث الله نبياً من لدن آدم و هلّم جرأ الا و يرجع الى الدنيا فينصر رسول الله صلى الله عليه و آله وأمير المؤمنين ، و قوله : « لتؤمنن » به يعنى رسول الله « ولتنصرنه » أمير المؤمنين و روى الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته نقلا من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبد الله بسند آخر .

**المادس والاربعون** ما روى على بن ابراهيم ايضاً في اوائل تفسيره مرسلًا في قوله تعالى : « وعد الله الذين آمنوا منكم يا معشر الائمة و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم و ليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم و ليبذلنهم من بعد خوفهم أمناً » قال : هذا مما يكون في الرجعة .

**المابع والاربعون** ما روى على بن ابراهيم ايضاً فيه مرسلًا في قوله تعالى :

حضرت صادق (ع) در تفسير این آیه : « هنگامی که خدا از پیمان گرفتن که این کتاب و حکمتی را که بشما دادم ، اگر پیغمبری سويتان آمد و آنچه نزد شما است تصدیق کرد باید بوی ایمان آرید و یاریش کنید ، آل عمران ، ۸۱ » فرمود : از زمان حضرت آدم تا کنون خدا هیچ پیغمبری نفرستاده جز این که بدنیا بر میگردد و پیغمبر و امیر المؤمنین را یاری میکند ، و تأویل آیه چنین است که « باید به پیغمبر ایمان آرید و امیر المؤمنین را یاری کنید » .

این حدیث را حسن بن سلیمان هم در رساله اش نقل میکند .

**چهل و ششم** : باز در تفسیر این آیه : « خداوند بکسانی از شما که ایمان آورده عمل صالح کردند و وعده داده که در زمین جانشینان کند چنانکه پیشینیان را جانشین کرد ، و دینشان را که برایشان پسندیده است استقرار دهد ، و پس از ترس و خوف ایمانشان گرداند ، نور ، ۵۵ » میفرماید : مراد ائمه است و این وعده در رجعت عملی میشود .

**چهل و هفتم** : در تفسیر این آیه : « میخواهیم بر آنان که در زمین ضعیفشان شمردند

«ونريد أن نمّن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين و نمكّن لهم في الارض» قال : هذا مما يكون في الرجعة .

**الثامن و الاربعون** مارواه ايضاً فيه قال : حدثني أبي عن أحمد بن النضر عن عمرو بن شمر قال ذكر عند أبي جعفر عليه السلام جابر فقال : رحم الله جابراً لقد بلغ من علمه انه كان يعرف تأويل هذه الآية «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» يعنى الرجعة .

**التاسع و الاربعون** مارواه المفيد في الارشاد في اخبار امير المؤمنين عليه السلام في فصل مفرد قال : ومن كلامه عليه السلام مارواه الخاصة والعامة انه عليه السلام قال في خطبة له نحن أهل بيت من علم الله علمنا ، و بحكم الله حكمنا ، فان تتبعوا آثارنا تهتدوا بمصابيرنا ؛ وان لم تفعلوا يهلككم الله بأيدينا ، الا و بنا يدرك ترة كل مؤمن ، و بنا تخلع ربقة الذل من أعناقكم ، و بنا فتح لابكم و بنا يختم لابكم .

**الخمسون** مارواه على بن عيسى في كتاب كشف الغمة نقلاً من كتاب الدلائل

منت نعيم ، يشوا و وارثان كنيم ، و روى زمين استقرارشان دهيم ، قصص . ۵۰ ميفر مايد اين آيه مربوط بزمان رجعت است .

**چهل و هشتم** : از عمرو بن شمر نقل ميکند که گفت : خدمت حضرت باقر (ع) بودم فرمود : خدا «جابر» را رحمت فرمايد ، علمش بجائی رسیده بود که تأويل اين آيه را ميدانست : « آن کس که اين قرآن را بعهده تو گذاشت بياز گشتگهای خواهدت برد ، قصص : ۸۵ » ميدانست که مربوط بر رجعت است .

**چهل و نهم** : : شيخ مفيد در کتاب «ارشاد» ميفر مايد : از کلمات امير المؤمنين (ع) که شيعه و سنی نقل ميکنند اين است که در خطبه ای فرمود : ما خاندانی هستيم که علمان از علم خدا و حکيمان از حکم اوسر چشمه گرفته ، اگر از ما پيروي کنيد از نورمان هدايت شويد ، و اگر نکنيد خدا بدست ما هلاکتان کند ، بدانيد خون هر مؤمنی را ما انتقام ميگيريم ، و ما گردنهای شمارا از زیر بار ذلت بيرون ميکشيم ، بما افتتاح شده شما ، بما ختم ميشود نه شما .

**پنجاهم** : على بن عيسى در کتاب كشف الغمة در حديثی نقل ميکند که حضرت

لعبدالله بن جعفر الحمیری فی دلائل الباقر علیه السلام فی حدیث ان اباہ اوصی الیه ان یغسله وقال : ان الامام لا یغسله الا امام .

**اقول :** هذا یؤید ماروی ان الحسین علیه السلام یرجع لیغسل المهدی علیه السلام .  
**الجادى والخمسون** ما رواه ایضاً فیہ من طرق متعددة من کتب العامة و الخاصة ان عیسی علیه السلام یرجع و یهبط الی الارض ویصلی خلف المهدی علیه السلام  
**الثانی والخمسون** مارواه الشیخ الجلیل امین الاسلام أبوعلى الطبرسی فی کتاب مجمع البیان فی تفسیر قوله تعالى : «فتلقى آدم من ربه كلمات» عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم انه قال : بادروا بالاعمال ستاً : طلوع الشمس من مغربها ، و الدجال ؛ و الدخان ، ودابة الارض ، وخويصة أحدكم الموت ، وأمر العامة یعنی القيمة .  
**اقول :** قدوردت الاحادیث الصریحة ان دابة الارض هی امیر المؤمنین و قد تقدم ذلك ، ویأتی مثله ان شاء الله .

**الثالث والخمسون** ما رواه الطبرسی ایضاً فیہ عند قوله تعالى : «یا عیسی انی

سجد ( ع ) وصیت کرد کہ حضرت باقر (ع) غسلش دهد و فرمود : امام را جز امام نباید غسل دهد .

**هؤلف گوید :** ابن حدیث مؤید احادیثی است کہ میفرماید امام حسین (ع) باز میگردد تا حضرت مهدی را غسل دهد .

**پنجاه و یکم :** از چند طریق از کتابهای سنی و شیعه روایت میکنند کہ حضرت عیسی (ع) بزمین برمیگردد و پشت سر حضرت مهدی (ع) نماز میگزارد .

**پنجاه و دوم :** «طبرسی» در کتاب مجمع البیان در تفسیر این آیه : «آدم از پروردگار خویش کلماتی فرا گرفت ، بقره : ۳۷» از پیغمبر (ص) نقل میکند کہ فرمود : در کارهای خیر سرعت کنید پیش از آنکه شش چیز بیاید : طلوع خورشید از مغرب ، دجال دود (آسمانی) . جنبندة زمین ، مرگی کہ هر کس را میگیرد ، و قیامت عمومی .  
**هؤلف گوید :** چنانکہ گذشت و باز ہم بیاید احادیثی رسیده کہ جنبندة زمین حضرت امیر (ع) است .

**پنجاه و سوم :** در تفسیر این آیه : «ای عیسی من ترا بر میگیرم و بسوی خود بالا

متوفيك ورافعك اليّ، قال: قد صح عنه عليه السلام انه قال: كيف انتم اذا نزل ابن مريم فيكم واما مكّم منكم رواه البخاري ومسلم في الصحيح.

**الرابع والخمسون** مارواه الطبرسي ايضاً عن امير المؤمنين عليه السلام قال: ان ذالقرنين كان عبداً صالحاً أحب الله فأحبه ونصح لله فنصحه الله، أمر قومه بتقوى الله فضربوه بالسيف على قرنه فمات زماناً، ثم رجع اليهم فدعاهم الي الله فضربوه على قرنه الاخر بالسيف، فذلك قرناه، وفيكم مثله يعني نفسه عليه السلام.

**الخامس والخمسون** مارواه ايضاً عند قوله تعالى: «واذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض» عن حذيفة عن النبي صلى الله عليه وآله قال: دابة الارض لا يدركها طالب ولا يفوتها هارب، تسم المؤمن بين عينيه وتكتب بين عينيه مؤمن؛ وتسم الكافر بين عينيه وتكتب بين عينيه كافر.

ميرم آل عمران: ۵۵ ميفرمايد: «مسلم» و «بخاری» بسند صحيح روايت میکنند که پیغمبر (ص) فرمود: هنگاميکه عیسی بن مریم میان شما آید و امامتان از خودتان باشد حال شما چگونه خواهد بود؟

**پنجاه و چهارم**: از امیر المؤمنین (ع) نقل میکنند که: ذوالقرنین بنده صالحی بود خدا را دوست میداشت خداهم او را دوست داشت، برای خدا مردم را موعظه کرد خداهم برایش خیر خواست قوم خود را بهره‌ز گاری دعوت کرد شمشیری بیک طرف پیشانیش زدند مرد و پس از مدتی زنده شد و دعوت را از سر گرفت، ضربت دیگری بطرف دیگر پیشانیش زدند این بود دوشاخ او (که ذوالقرنین، یعنی صاحب دوشاخش گفتند) در شاهم نظیر اوهست، و مراد خود آنجناب است.

**پنجاه و پنجم**: در تفسیر این آیه: «هنگامي که عذاب بر آنان محقق شود جنبنده‌ای از زمین برایشان بیرون آوریم ... نمل: ۸۲» از حذیفه نقل می‌کند که پیغمبر (ص) فرمود این جنبنده زمین کسی است که هر کس تعقیبش کند دستش با و نرسد و هر که از وی فرار کند رهایی نیابد، در پیشانی مؤمن نشان نهد: این مؤمن است، در پیشانی کافر نشان نهد: این کافر است.

**السادس والخمسون** ما رواه أيضاً فيه عن النبي ﷺ انه قال : يكون للدابة ثلث خرجات من الدهر ، خروجاً باقصى المدينة فيفشو ذكرها بالدابة ، ولا يدخل ذكرها القرية يعنى مكة ، ثم ذكر تفصيل المرات الثلاث ، وانها تسم المؤمن في وجهه والكافر في وجهه ، ويكتب على وجه كل أحد مؤمن أو كافر «الحديث» .

**السابع والخمسون** ما رواه الطبرسى أيضاً عن أمير المؤمنين عليه السلام انه قال : أنا صاحب العصا والميسم .

**الثامن والخمسون** ما رواه الكليني في زيارة طويلة لامير المؤمنين عليه السلام قال : أشهد انك صاحب العصا والميسم .

**التاسع والخمسون** ما رواه على بن ابراهيم في تفسيره ونقله عنه الطبرسى عن أبى عبدالله عليه السلام قال : قال رجل لعمار بن ياسر : آية فى كتاب الله أفسدت قلبى ، قال عمار : آية آتتهى ؟ قال : هذه الآية « واذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض تكلهم » فقال عمار : والله لا أجلس ولا آكل ولا أشرب حتى أرى كها ،

**بمجاهد وشمس** : اذ يغمبر (ص) رواية ميكنده كه «جنبند زمين» سه نوبت خارج شود

يكى در آخر نقطه شهر مدينه ، ونامش در باديه : جنبند ، مشهور شود ونامش بمكه نرسد ؛ سپس دونوبت ديگرا شرح ميدهد ، و ميفرمايد بصورت مؤمن و كافر نشان مى نهد در صورت مؤمن مينويسد اين مؤمن است ، و در صورت كافر مينويسد اين كافر است «تا آخر حديث» .

**بمجاهد و هفتم** : اذا مير المؤمنين (ع) روايت ميكنده كه فرمود : من صاحب عصا و آهن نشان زننده ام .

**بمجاهد و هشتم** : كلينى در زيارت طولانى امير المؤمنين (ع) چنين نقل ميكنده : شهادت ميدهم كه تو صاحب عصا و آهن نشان زننده اى .

**بمجاهد و نهم** : على بن ابراهيم در تفسير از حضرت صادق (ع) نقل ميكنده كه مردى بعمار ياسر گفت : يك آيه از قرآن دل مرا ناراحت كرده ؟ برسيد : کدام آيه ؟ گفت : اين آيه : « هنگامى كه عذاب بر آنان محقق شود جنبند اى از زمين برايشان بيرون آريم كه با آنان سخن گويد ، نمل : ۸۲ » عمار گفت : بخدا ! نشينم ، و نخورم و ننوشم تا آن



فجاء عمار مع الرجل الى أمير المؤمنين و هو يأكل تمرأ و زبدأ فقال : يا ابا اليقظان هلم ، فجلس عمارياً كل معه فتمعجب الرجل ، فلما قام عمار قال الرجل : سبحان الله حلفت انك لا تأكل ولا تشرب ولا تجلس حتى ترينها ؟ قال عمار : قد أريتكمها ان كنت تعقل .

**المتون** ما رواه الطبرسی ايضاً نقلاً عن تفسير العياشي انه روى مثل هذه القصة بعينها عن أبي ذر ايضاً .

**الحادی و المتون** ما رواه الشيخ أبو جعفر الطوسی فی آخر کتاب الغيبة عن الفضل بن شاذان عن الحسن بن محبوب عن عمرو بن أبي المقدام عن جابر الجعفی قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول والله ليملكن من أهل البيت رجلاً بعد موته ثلثمائة سنة يزداد تسعاً قلت : متى يكون ذلك ؟ قال : بعد القائم ، قلت : وكم يقوم القائم في عالمه قال : تسع عشرة سنة ثم يخرج المنتصر فيطلب بدم الحسين عليه السلام ودماء أصحابه فيقتل ويسير حتى يخرج السفاح .

**أقول :** الظاهر ان قوله : ثلثمائة سنة ظرف للموت ، بمعنى انه يملك بعد

جنبه رابثون بمايم ، باهم خدمت حضرت امير (ع) آمدند ، حضرت خرما و كره ميخورد فرمود : عمار جلوبيا عمار نشست مشغول خوردن شد ، مرد تعجب كرد ، وقتی كه برخاست گفت سبحان الله تو قسم خوردی كه چیزی نخوری و نوشی و بزمن نشینی تا آن جنبه رابثون بنمائی ؟ ! عمار گفت : بتو نماياندم ، اگر فهم داشتی .

**شصتم :** «طبرسی» از تفسير «عياشي» نقل ميکند كه عين همین قصه را از ابوذر روايت ميکند

**شصت و يکم :** شيخ طوسي در آخر کتاب «غيث» از جابر جعفی نقل ميکند كه حضرت باقر (ع) فرمود : بخدا ! يکی از ما اهلبيت بعد از مرگ سيصد سال سلطنت ميکند نه سال هم اضافه ميکند گفتم : کي ؟ فرمود : بعد از حضرت قائم ، پرسيدم : حضرت قائم در عالم خود چند سال سلطنت ميکند ؟ فرمود نوزده سال سپس «منتقم» خارج شود و خون حسين (ع) و اصحابش را مطالبه کند ، ميکشد و پيش ميرود تا «سفاح» خروج کند .

**مؤاف گويد :** ظاهراً مراد اين است كه سيصد سال بعد از مرگش زنده ميشود و

مضى موته ثلاثمائة سنة وليس بصريح فى انه يملك بعدها بغير فصل ، بل اذا خرج بعد ذلك بألف سنة صدقت البعديہ المذكوره ؛ والحكمة فى عدم ذكر الفاصلة لاتخفى ؛ وقوله يزداد تسعاً يحتمل ان يراد بها الزيادة فى مدة موته وان يراد بهامدة ملكه لانها زيادة على عمره الاول ويحتمل أن يكون مجموع الثلاثمائة والتسعة مدة ملكه كما لا يخفى ، وقوله بعد القائم يمكن أن يراد به بعد غيبته أو خروجه ؛ ويمكن أن يقرء بعد بضم العين فعلاً ما ضياً ، و القائم الثانى يحتمل المهدي ؛ المذكور أولاً على بعض الوجوه وقوله : ثم يخرج المنتصر لايلزم كونه بعد القائم بل يحتمل الحمل على أنه عطف على قوله ليملكن و لا يبعد أن يكون المراد بالمنتصر الحسين وبالسفاح امير المؤمنين عليه السلام وقد وقع التصريح بالثانى فى رسالة الحسن بن سليمان خالد القمى فى رواية هذا الحديث ويأتى ان شاء الله مزيد

سلطنت ميکند ، وصراحتى ندارد که بعد ازاين مدت بلا فاصله خروج ميکند ، بلکه اگر هزار سال بعد از آن هم خروج کنده ميتوان گفت: سيصد سال بعد از مرگ زنده شد و سلطنت کرد ، حکمت ذکر نکردن فاصله بين مردن و سلطنت هم معلوم است ( نظير همان حکمتى که در مخفى داشتن وقت ظهور امام زمان (ع) است ) و اما اينکه ميفرمايد : نه سال هم اضافه ميکند ؛ شايد مراد اضافه به مدت مرگ باشد ، شايد هم اضافه به مدت سلطنت باشد ، چون اين نه سال بر عمر او لش اضافه ميشود ؛ شايد هم تمام سيصد و نه سال مدت سلطنت باشد ، اما اينکه ميفرمايد : « بعد القائم » ممکن است بعد از غيبت يا خروج او باشد ، و ممکن است « بعد » بضم عين خواند که فعل ماضى باشد ( يعنى با حضرت قائم فاصله دارد ) قائم دوم هم ممکن است همان حضرت مهدى (ع) باشد ، خروج « منتقم » لازم نيست بعد از حضرت قائم باشد بلکه اگر بر « ليملکن » عطف شود چنين ميشود که : مردى از ما اهليت سلطنت کند و پس از سلطنت يافتن او منتقم خارج شود ، و بعيد نيست که « منتقم » حضرت امام حسين (ع) باشد ، و « سفاح » حضرت امير (ع) چنانکه در رساله حسن بن سليمان بن خالد هم باين معنى تصريح شده ، باز هم تحقيق بيشترى در اطراف اين حديث خواهد آمد

تحقیق للحال والله أعلم .

**الثانی والستون** ما رواه الشيخ الجليل أبو محمد الحسن بن محمد الديلمي في كتاب ارشاد القلوب الى الصواب في الباب الخامس عشر في أشراف الساعة قال: خطب الناس رسول الله صلى الله عليه وآله فقال: أفضل الحديث كتاب الله، وأفضل الهدى هدى الله؛ و شرّ الامور محدثاتها، و كل بدعة ضلالة، الى أن قال: لا تقوم الساعة حتي يقبض العلم، و يكثر الزلزال، و تطلع الشمس من مغربها؛ تخرج الدابة، و يظهر الدجال، و ينزل عيسى بن مريم « الحديث » .

**الثالث والستون** ما رواه علي بن ابراهيم بن هاشم في تفسيره في قوله تعالى: « و ان من أهل الكتاب الا ليؤمننّ به قبل موته » قال: روى ان رسول الله ﷺ اذا رجع آمن الناس كله .

**الرابع والستون** ما رواه ايضاً فيه عند هذه الآية قال: حدثني أبي عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود المنقري عن أبي حمزة عن شهر بن حوشب قال:

**شصت و دودوم :** «ديلمي» در کتاب «ارشاد» میفرماید: پیغمبر (ص) در خطبه ای فرمود: بالاترین سخنان: کلام خدا است، افضل هدایتها: هدایت خداست، بدترین کارها: کارهای تازه و جدید الاحداث است، هر «بدعتی» گمراهی است، . . . قیامت برپا نشود تا علم گرفته شود و اضطراب و زلزله زیاد گردد، و خورشید از مغرب طلوع کند، و «جنبنده» از زمین بیرون آید، و دجال ظاهر شود، و عیسی فرود آید «تا آخر حدیث»

**شصت و سوم :** علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه: «هیچیک از اهل کتاب نیست جز اینکه پیش از مردنش - یعنی مردن حضرت عیسی - باو ایمان آورد، نساء، ۱۵۹» از پیغمبر (ص) نقل میکند که فرمود: وقتی که - عیسی (ع) - بر گردد همه مردم باو ایمان آورند .

**شصت و چهارم :** باز در تفسیر همان آیه از «شهر بن حوشب» نقل میکند که

قال لى الحجاج : آية في كتاب الله قد أعيتنى ، قلت : ايها الامير آية آية ؟ قال : قوله تعالى : « وان من اهل الكتاب الا ليؤمننّ به قبل موته » و الله انى لآمر باليهودى و النصرانى فتضرب عنقه ثم أرمقه فما أراه يحرق كشتفيه حتى يخمد ؛ فقلت : ليس على ماتأولت ؛ ان عيسى ينزل قبل يوم القيامة الى الدنيا فلا يبقى أهل ملّة يهودى و لا غيره الا آمن به قبل موته ، و يصلى خلف المهدي ؟ قال : انى لك هذا ؟ قلت : حدّثنى به محمد بن على بن الحسين بن على بن أبي طالب ، فقال : جئت بهامن عين صافية .

**الخامس و الستون** ما رواه ايضا فيه عن أبى الجارود عن أبى جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « ان الله قادر على أن ينزل آية » قال سيريك في آخر الزمان آيات منها دابة الارض ؛ و الدجال ، و نزول عيسى بن مريم ، و طلوع الشمس من مغربها .

**السادس و الستون** ما رواه ايضا فيه عند قوله تعالى : « الذين آمنوا به » يعنى برسول الله « و عزّروه و نصرّوه و اتبعوا النور الذى انزل معه » يعنى

گفت : حجاج بمن گفت : يك آيه در قرآن مرا عاجز کرده ، كفتم : امير ! کدام آيه ؟ گفت : اين آيه : « هيچيك ازاھل كتاب نيست جز اينكه پيش از مردنش باوايمان آورد نساء ۱۵۹ » بخدا ! گاهى دستور ميدهم يك يهودى يا نصرانى را گردن ميزند ، و بادقت اورا مينگرم تا آخرين نفس لبش را حرکت نميدهد (واظهار ايماني نميکند ) گفتم معنای آيه چنين نيست كه تو بندا شتى ، حضرت عيسى پيش از قيامت بدنيا بر ميگردد و اهل هر ملتي از يهودى وغيره - پيش از مرگش - باوايمان ميآورند ، و آنجناب پشت سر حضرت مهدي (ع) نماز ميگزارد ، حجاج گفت : اين مطلب را از كجا آورده اى ؟ گفتم : حضرت باقر (ع) فرمود ، گفت از سرچشمه زلالى گرفته اى .

**شصت و پنجم** : در تفسير اين آيه : « خداوند قدرت دارد كه نشانه اى نازل كند انعام : ۳۷ » از ابوالجارود نقل ميکند كه حضرت باقر (ع) فرمود : در آخر - الزمان خدا نشانه هاى مينما ياند ، مانند جنبنده زمين ، دجال ، عيسى بن مريم ، و طلوع خورشيد از مغرب .

**شصت و هشتم** : در تفسير اين آيه : « آنان كه باو يعنى به پيغمبر (ص) - ايمان آورند

أمیر المؤمنین علیه السلام قال : أخذ الله میثاق الرسول علی الانبياء ان یخبروا أممهم به و ینصروه فقد نصره بالقول و أمروا أممهم بذلك ، و سیرجع رسول الله و یرجعون و ینصرونه فی الدنيا .

**المابع والستون** ما رواه ایضاً فیہ عند قوله تعالى : «أنتم إذا ما وقع آمنتم به» قال ای صدقتم به فی الرجعة، فیقال : لهم الآن تؤمنون به یعنی أمیر المؤمنین علیه السلام **الثامن والستون** ما رواه ایضاً فیہ عن أحمد بن ادريس عن أحمد بن محمد بن عیسی عن الحسن بن سعید عن حماد بن عیسی عن ربیع بن عبد الله عن الفضیل بن یسار عن أبي جعفر علیه السلام فی قول الله عز وجل : «یوم ندعو کل اناس بامامهم» قال : یجى رسول الله صلی الله علیه و آله فی قرية ویجى علی علیه السلام فی قرية، والحسن فی قرية، ؛ والحسن علیه السلام فی قرية ، و کل من مات بین ظهرانى قوم جاؤامعه .

**أقول :** فی بعض النسخ كما نقلنا قرية بالياء المثناة التحتانية ، والمراد حیثیئذ الرجعة قطعاً اذلا قرية فی القيمة، والقرية تطلق علی المدينة العظيمة ، و فی بعض النسخ قرنه بالنون ، و حیثیئذ یحتمل ارادة الرجعة و یحتمل ارادة القيمة .

**الناسع والستون** ما رواه علی بن ابراهیم ایضاً فی تفسیره مراسلاً فی قوله

وگرمایش دارند و یاریش کنند ، و از آن نوری که با او نازل شده ایمان آورند (هم آنان رستگارانند) اعراف ، ۱۵۷ « روایت میکند که مراد از آن نور امیر المؤمنین (ع) است خداوند از پیمبران پیمان گرفت که امتشان را بآمدن پیغمبر (ص) بشارت دهند و او را یاری کنند ، انبیا هم با گفتار او را یاری کردند و بامتشان دستور نصرت دادند ، طولی نمیکشد که همه بدنیا بر میگردند و در همین دنیا او را یاری میکنند .

**شصت و هفتم :** در تفسیر این آیه : « سپس آیا آندم که واقع شود باو ایمان آرید ؟ یونس ، ۵۱ « میفرماید : یعنی آیا در رجعت او را تصدیق میکنید ؟ و آنروز گویند : اینک باو - یعنی بامیر المؤمنین ایمان میآوردید .

**شصت و هشتم :** ( این همان حدیث ۳۶ باب سابق است ، کلام مؤلف در ذیل آن هم همان است که آنجا گذشت ) .

**شصت و نهم :** در تفسیر این آیه : « خدا بآنها که ایمان آورده عمل صالح

تعالی: «وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض» قال: خاطب الله الائمة عليهم السلام ووعدهم أن يستخلفهم في الارض من بعد ظلمهم وغصبهم وهذا ما تأويله بعد تنزيله .

**السبعون** ما رواه ايضا فيه رفعه قال: وبشر الله نبيه وأهل بيته أن يتفضل عليهم بعد ذلك؛ ويجعلهم خلفاء في الارض وأئمة على امته ، ويردهم الى الدنيا مع أعدائهم حتى ينتصفوا منهم .

**الحادي والسبعون** ما رواه ايضا فيه مرسلا في قوله تعالى « ونرى فرعون وها مان وجنود هما » قال : هم الذين غصبوا آل محمد حقهم « وما كانوا يحذرون » قال : من القتل والعذاب حين يردهم ويرد أعدائهم الى الدنيا حتى يقتلوه .

**الثاني والسبعون** ما رواه ايضا فيه قال : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن أبي بصير عن أبي عبد الله (ع) قال : انتهى رسول الله ﷺ الى أمير المؤمنين وهو نائم في المسجد فحرّكه من رجله وقال قم يا دابة الارض فقال رجل يا رسول الله أيسمى بعضنا بعضاً بهذا الاسم ؟ فقال لا والله ما هو الا له خاصة ، وهو الدابة التي ذكرها الله في كتابه ، فقال : «واذا وقع

کردند و عده داده در زمین جانشینان کند . . . » میفرماید : این وعده مربوط بآنمه عليهم السلام است ، که وعده فرموده پس از آنهمه ظلم و غصب حقشان ، در زمین جانشینان گرداند ، و این از آیه هائی است که «تأویلش» بعد از «تنزیلش» میرسد.

**هفتادوم** : در تفسیر همان آیه میفرماید : خدا به پیغمبر و اهلبیتش بشارت داده که بر آنان تفضل فرماید و در آینده روی زمین جانشین و امام امتشان گردانند ، و آنانرا با دشمنانشان زنده کند تا از آنها انتقام گیرند .

**هفتادویکم** : (این همان حدیث چهارم باب سابق است) .

**هفتادودوم** : از ابو بصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : امیر المؤمنین (ع) در مسجد خوابیده بود ، پیغمبر (ص) آمد با هایش را حرکت داد و فرمود : ای «جنبنده زمین» برخیز ، مردی گفت : یا رسول الله ! ما هم یکدیگر را باین نام بخوانیم ؟ فرمود : نه بخدا ! این لقب اختصاصی او است ، او جنبنده ای است که خدا میفرماید : «هنکامی که عذاب و اجبانشان شود «جنبنده ای» از زمین بیرون آوریم که با آنان سخن گوید ، نمل ،

القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ثم قال : یا علی اذا کان فی آخر الزمان اخرجک الله فی أحسن صورة ومعک میسم تسم به أعداءک «الحديث» :

**الثالث و السبعون** ما رواه علی بن ابراهیم ایضاً فی تفسیره عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن المفضل عن أبی عبد الله عليه السلام فی قوله تعالى : «و یوم نحشر من کل امة فوجاً» قال : لیس أحد من المؤمنین قتل الا یرجع حتی یموت ، ولا یرجع الا من محض الايمان محضاً أو محض الکفر محضاً .

**أقول** : ومثل هذا کثیر جداً تقدّم بعضه ، ولا یخفی ان هذا دل علی رجعتهم (ع) بطریق الاولیة ، مضافاً الی التصریحات الكثيرة .

**الرابع و السبعون** ما رواه ایضاً فیہ عن أبیه عن حماد عن حریز عن أبی جعفر عليه السلام قال : سئل عن جابر فقال : رحم الله جابراً لقد بلغ من فقهه انه کان یعرف تأویل هذه الایة « ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد » یعنی الرجعة .

**الخامس و السبعون** ما رواه ایضاً فیہ قال : حدثنی أبی عن النضر بن سويد عن یحییٰ الحلبي عن عبد الحمید الطائی عن أبی خالد الکابلی عن علی بن الحسین

۸۲» سپس فرمود : ای علی ، در آخر الزمان خدا ترابه بهترين صورتي بیرون آرد ، در حالی که آهني در دست داری دشمنانت را بآن داغ نشان «تا آخر حدیث» .

**هفتاد و سوم** : از مفضل نقل میکنند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : «روزی که از هر جمعی دسته ای .. را محشور کنیم» فرمود : هر مؤمنی کشته شده باشد برگردد تا ببرد و جز مؤمن خالص و کافر خالص برنگردد .

**مؤلف گوید** : نظیر این حدیث بسیار است که قسمتی از آنها قبلاً گذشت ، و دلالت این حدیث بر رجعت ائمه علیهم السلام از راه «اولویت» است ( یعنی در جایی که هر مؤمن خالصی برگردد ائمه بطریق اولی برمیگردند ) علاوه بر تصریحاتی سایر روایات .

**هفتاد و چهارم** : ( این همان حدیث ۴۸ است اینجا جز «حریز» نقل میکنند ) .

**هفتاد و پنجم** : در تفسیر این آیه : «آنکه این قرآن را بعده تونهاد ترا بباز گشتگامی برگرداند قصص : ۸۵» از ابو خالد کابلی نقل میکنند که حضرت سجاد (ع)

ﷺ في قوله تعالى : « ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد » قال : يرجع اليكم نبيكم وأمير المؤمنين والأئمة عليهم السلام .

**السادس والسبعون** ما رواه أيضاً فيه فى قوله تعالى : « انا لننصر رسلنا والذين آمنوا في الحياة الدنيا » قال : هو الرجعة اذا رجع رسول الله ﷺ والأئمة عليهم السلام .

**السابع والسبعون** ما رواه أيضاً فيه عن أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمد عن عمر بن عبد العزيز عن جميل عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قلت له : قول الله عز وجل : « انا لننصر رسلنا والذين آمنوا في الحياة الدنيا » قال : ذلك والله فى الرجعة أما علمت ان الانبياء لم ينصروا فى الدنيا وقتلوا والأئمة من بعدهم لم ينصروا وقتلوا وذلك فى الرجعة .

و رواه سعد بن عبد الله فى مختصر البصائر كما نقله عنه الحسن بن سليمان بن خالد فى رسالته .

**الثامن والسبعون** ما رواه أيضاً فيه فى قوله تعالى « ويريكم آياته » قال : يعنى أمير المؤمنين والأئمة عليهم السلام فى الرجعة فاذا رأوهم قالوا آمناً بالله

فرمود : پیغمبرتان با امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام بسویتان باز میگردند .

**هفتاد و ششم :** در تفسیر این آیه : « ما پیغمبران خود و آنهارا که ایمان آوردند در این زندگی دنیا ، . . یاری میکنند ، غافر : ۵۱ » روایت میکند که مراد وقتى است که پیغمبر و ائمه علیهم السلام بر میگردند .

**هفتاد و هفتم :** از جمیل نقل میکنند که گفت : تفسیر آیه فوق را از حضرت صادق (ع) پرسیدم فرمود : بخدا ! این مربوط بر رجعت است ، مگر نمیدانی که پیغمبران و ائمه در دنیا یاری نشدند بلکه کشته شدند ، این نصرت و یاری در موقع رجعت است . این حدیث را سعد بن عبد الله هم نقل میکند .

**هفتاد و هشتم :** در تفسیر این آیه : « آیات - و نشانه های - خود را بشما می نمایاند ، غافر : ۸۱ » نقل میکنند که مراد : امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام است که در رجعت



وحده و کفرنا بما کُتِبَ به مشرکین فلم یُکَ یُنْفَعُهُمْ اِیْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بِأَسْنًا .

**التاسع والسبعون** ما رواه ایضاً فی قوله تعالى « وترى الظالمین آل محمد حقهم لما رأوا العذاب » وعلىّ هو العذاب فی الرجعة « یقولون هل الی مرد من سمیل » فنوا لی علیاً ؟ ! .

**الثمانون** ما رواه ایضاً فیهِ مرسل قال : ذکر الله الأئمة فقال : « وجعلها کلمة باقية فی عقبه لعلهم یرجعون » ای فانهم یرجعون الی الدنيا .

**الحادی و الثمانون** ما رواه ایضاً فیهِ فی قوله تعالى : « و وصینا الانسان بوالدیه حسناً حملته امه کرهاً و وضعته کرهاً » یعنی الحسین وذلك ان الله أخبر رسول الله ﷺ و بشره بالحسین قبل حملهِ ، و ان الامامة تكون فی ذریته الی یوم القيمة ، ثم أخبره بما یصیبه من القتل و المصیبة فی نفسه و ولده ، ثم عوضه بأن جعل الامامة فی عقبهِ ، و أعلمه انه یقتل ثم یردّ الی الدنيا ویُنصره حتی یقتل

نمایانده شوند ، وقتی که کافران آنهارا به بینند گویند : « بخدای یگانه ایمان آوردیم و بآنچه شریک خدا قرار داده بودیم کافر شدیم ، اما هنگامی که عذاب مارا به بینند ایمان نشان سودی نبخشد » .

**هفتاد و نهم** : (این همان حدیث ۴۷ باب سابق است) .

**هشتادم** : روایت میکند که خدا راجع بایم فرمود : « و آن- یکتا پرستی- را در اعقاب خویش کلمه ای پاینده کرد ، شاید باز گردند ، زخرف : ۲۸ » و ائمه در رجعت برمیگردند .

**هشتاد و یکم** : در تفسیر این آیه : « انسان را به نیکی با پدر و مادر سفارش کردیم مادرش او را بمشقت (یا بکراهت، بنا بر تفسیر حدیث) حمل کرد و بمشقت بگذاشت ؛ احقاف ۱۵ » روایت میکند که مراد حضرت امام حسین (ع) است که خدایش از حملش به پیغمبر بشارت داد که متولد میشود ، و خود و فرزندانِش کشته میشوند و در عوض خدا امامان را تا تاقیامت از نسل او قرار دهد ، و پس از مرگ او را بدینیا برگرداند و یاریش کند تا دشمنانش را بکشد ، و سلطنت روی زمینش دهد ، چنانکه در قرآن میفرماید « میخواهیم بر

أعدائه، و يملكه الارض، و هو قوله : « و نريد أن نمنّ على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين و نمكنّ لهم في الارض . »

**الثاني والثمانون** ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى: « ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون » قال : بشر الله نبيه ان اهل بيته يملكون الارض و يرجعون اليها و يقتلون أعدائهم فأخبر رسول الله صلى الله عليه وآله فاطمة عليها السلام بخبر الحسين عليه السلام وقتله فحملته كرهاً ثم قال أبو عبد الله عليه السلام : فهل رأيتم أحداً يبشّر بولد ذكراً فتحمله كرهاً ؟ اي انها اغتممت و كرهت لما أخبرت بقتله .

**الثالث والثمانون** ما رواه ايضاً فيه قال : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن عبد الرحيم القصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : سألته عن «ن و القلم» و ذكر الحديث الى أن قال : « و اذا تملى عليه آياتنا » قال : كنى عن الثاني قال : « اساطير الاولين » اي اكاذيب الاولين « سنسمه على الخرطوم » قال : في الرجعة اذ ارجع امير المؤمنين

---

آنان که در زمین ناتوان شمرده شدند منت نهیم امام و وارثان قرار دهیم و روی زمین استقرارشان دهیم ، » .

**هشتاد و دوم** : در تفسیر این آیه : « در زبور بعد از ذکر نوشتیم که زمین را بندگان صالح من بادث میبرند انبیا : ۱۰۵ » روایت میکند که : خدا به پیغمبر (ص) بشارت داد که اهلبیتش مالک روی زمین میشوند ، بدنیابرمیگردند و دشمنان را میکشند ، پیغمبر (ص) این قضایا را باخبر گشته شدن حسین (ع) بفاطمه زهرا سلام الله علیها فرمود ، از این جهت حضرت زهرا بکراحت بار دارا شد سپس حضرت صادق (ع) فرمود : تا کنون شنیده اید زنی را بشارت پسر دهند ، بکراحت و اندوه باردار شود ؟ کراحت او برای خبر قتل فرزندش بود .

**هشتاد و سوم** : از عبد الرحیم قصیر نقل میکند که گفت : تفسیر آیات سوره «ن» را از حضرت صادق (ع) پرسیدم ، حضرت چنین تفسیر فرمود : « چون آیات ما بر او و یعنی بر دومی بخوانند ، گوید : افسانه ها - یعنی دروغهای - پیشبان است ، بر بینی او

عليه السلام ورجع أعدائه فيسمهم بميسم معه كما توسم البهايم على الخراطيم الانف والشفتان .

**الرابع والثمانون** ما رواه أيضاً فيه عن أبيه عن الحسين بن خالد عن أبي الحسن الرضا عليه السلام في قوله تعالى : « وان المساجد لله فلا تدعوا مع الله أحداً » قال : المساجد الائمة الى أن قال : « حتى اذا رأوا ما يوعدون » قال : القائم وأمير المؤمنين عليه السلام في الرجعة « فسيعلمون من أضعف ناصرأ وأقل عدداً » .

**الخامس والثمانون** ما رواه أيضاً فيه في قوله تعالى : « قتل الانسان » اي أمير المؤمنين « ما اكفره » اي ما فعل وأذنب حتى قتلتهموه « ثم السبيل يسره » قال : يسرله طريق الخير « ثم اذا شاء أنشره » قال : في الرجعة « كلا لما يقض ما أمره » اي لم يقض أمير المؤمنين ما قد أمره وسيرجع حتى يقضى ما أمره .

**السادس والثمانون** ما رواه أيضاً فيه قال : أخبرنا أحمد بن ادريس عن أحمد

داغ نهميم ، يعنى در رجعت ، هنگامی که امیرالمؤمنین و دشمنانش برگردند با آهني بر آنان نشان زند ، چنانکه بريني و لب حيوانات داغ نهند .

**هشتاد و چهارم** : از حسين بن خالد نقل ميکند که حضرت رضا (ع) در تفسير اين آيه : « و اينکه مساجد برای خدا است پس با خدا ديگری را نخوانيد (و شريك نکنيد) ... تا چون آنچه را وعده شان ميدهند به بينند خواهند فهميد : چه کس ياورش ناتوان تر و عددش کمتر است ؟ جن : ۱۸ - ۲۴ » فرمود : « مساجد » ائمه اند ، و آنچه بکافران وعده ميدهند حضرت قائم و اميرالمؤمنين عليهم السلام است ، که در رجعت ميآيند .

**هشتاد و پنجم** : در تفسير سورة « عبس » چنين ميفرمايد : « انسان - يعنى اميرالمؤمنين (ع) کشته شد ، چه کفراني کرده بود ؟ - يعنى چه گناهي کرده بود که او را کشتيد ؟ ... سبسر راه - يعنى راه خير - را بر او آسان کرد ، آنگاه وقتی که بخواهد يعنى در رجعت زنده اش کند ، چنين است ، فرمانی که باو داد اجرا نکرد - يعنى اميرالمؤمنين مأموريت خویش پيايان نرساند و باز بر ميگردد تا انجام دهد - سورة عبس ۱۷ - ۲۳ »

**هشتاد و هشتم** : از ابو اسامة نقل ميکند که گفت : تفسير آيات فوق را از حضرت

بن محمد عن ابن أبي نصر عن جميل بن دراج عن أبي اسامة عن أبي جعفر عليه السلام قال: سألته عن قوله تعالى: «قتل الإنسان ما أكفره» قال: نزلت في أمير المؤمنين عليه السلام «ما أكفره» يعني بقتلكم إياه «من أي شيء خلقه» يقول: من طينة الأنبياء خلقه «فقدومه» للخير «ثم السبيل يسره» يعني سبيل الهدى «ثم أماته فأقبره» ثم إذا شاء أنشره» قال: في الرجعة «كلا لما يقض ما أمره» قال: يمكنك بعد قتله في الرجعة فيقض ما أمره.

**السابع والثمانون** ما رواه أيضاً فيه عن جعفر بن أحمد عن عبدالله بن موسى عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى: «والسماء والطارق» قال: السماء هنا أمير المؤمنين عليه السلام إلى أن قال: قلت «النجم الثاقب» قال: ذاك رسول الله صلى الله عليه وآله، ثم قال: «انه على رجعه لقادر» كما خلقه من نقطة يقدر أن يردّه إلى الدنيا وإلى القيمة

**الثامن والثمانون** ما رواه الشيخ الجليل تقى الدين ابراهيم بن

باقر (ع) پرسیدم . فرمود : درباره امیرالمؤمنین (ع) نازل شده یعنی آنجناب کشته شد «چه کرده بود که او را کشتید ؟ از چه چیز خدایش آفریده - یعنی از گل پیمبران آفریدش و - برای کارهای خیر - آماده اش کرد ، سپس راه - یعنی راه هدایت - را برایش آسان کرد ، سپس میراندش و بخاکش سپرد ، آنگاه هروقت بخواهد - یعنی در رجعت - زنده اش میفرماید ، نه چنین است ، مأموریت خویش بسر نبرد و در رجعت مدتی در دنیا میماند تا کار خود بیابان رساند .

**هشتاد و هفتم** : از ابو بصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : «قسم بآسمان و ستاره شبرو !» فرمود : مراد از آسمان امیرالمؤمنین (ع) است . . . . این آیه را پرسیدم (ستاره فروزان است) فرمود : مراد پیغمبر (ص) است ، بآنان قسم یاد شده که «خدا بر بازگرداندن انسان توانا است» یعنی چنانکه او را از نطفه آفرید میتواند در دنیا یا در قیامت زنده اش فرماید .

**هشتاد و هشتم** : شیخ (کفعمی) در کتاب مصباح فصل ۴۶ در دعای بعد از نماز

علی العاملی الکفعمی فی المصباح فی الفصل السادس والاربعين فی جملة الدعاء  
الذی یدعی به بعد صلوة العید : « اللهم صل علی محمد و علی ائمة الهدی الائمة  
المهیدین و الحجج علی خلقک » الی أن قال : « اللهم اشعب بهم الصدع و ارتق بهم  
الفتق و أمت بهم الجور و أظهر بهم العدل و زین بطول بقائهم الارض و أیّدهم  
بنصرک و انصرهم بالرعب ، و قوّ ناصرهم و اخذل خاذلهم و دمدم علی من نصب  
لهم و أعز بهم المؤمنین و اخذل بهم المنافقین » الدعاء .

**التاسع والثمانون** ما رواه الشيخ الثقة الجلیل أبو عمرو الکشی فی کتاب  
الرجال فی ترجمة جابر بن عبد الله الانصاری عن أحمد بن علی القمی السلولی عن  
ادریس بن ایوب القمی عن الحسن بن سعید عن ابن محبوب عن عبد العزیز العبیدی  
عن زرارة عن أبی جعفر علیه السلام قال : جابر یعلم و أثنی علیه خیراً قال : فقلت له : و  
کان من أصحاب علی علیه السلام ؟ قال : کان جابر یعلم قول الله عزوجل : « ان الذی فرض  
علیک القرآن لرادک الی معاده » .

**التسعون** ما رواه الکشی ایضاً فی کتاب الرجال عن أحمد بن علی بن ادریس

عیدچنین نقل می کند : « خداوندا ! بر پیغمبر و امامان ، رهنمایان هدایت یافته و حجت های  
خلق درود فرست ... خداوندا ! بدست آنان شکافها را برطرف کن ، مفسد را اصلاح کن ،  
ستم را نابود و عدل و داد را آشکار فرما ، زمین را بطول بقائشان زیور بخش بنصرت  
خود ، آنان را یاری کن ، و باترس نصرتشان ده ، یاورا نشان را تقویت کن رها کننده گانشان  
را مغذول کن ، دشمنانشان را هلاک کن ، مؤمنان را بوسیله ایشان عزت ده ، و منافقان  
را مغذول گردان » تا آخر دعا .

**هشتاد و نهم** : « کشی » در کتاب « رجال » در شرح حال جابر بن عبد الله از « زرارة »

نقل می کند که حضرت باقر (ع) فرمود : جابر میدانند - و او را ستایش کرد - گفتیم : جابر  
از اصحاب علی (ع) بود ، فرمود : جابر تأویل این آیه را میداند : « آنکه این قرآن  
بمهد تو گذاشت ترا بیاز گشتگاهی برمیگرداند ، قصص : ۸۵ »

**نودم** : از محمد بن مسلم و زرارة نقل می کند که گفتند : احادیثی از حضرت باقر (ع)

عن الحسين بن بشير عن هشام بن سالم عن محمد بن مسلم و زرارة قال : سألنا ابا جعفر عليه السلام عن أحاديث فرواها لنا عن جابر فقلنا : ما لنا و لجابر ؟ فقال : بلغ من ايمانه انه يقرء هذه الاية « ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد » .

**الحادى و التمهون** ما رواه ايضاً فيه عن احمد بن على القمى عن شقران السلولى عن الحسين بن سعيد عن محمد بن اسمعيل عن ابن اذينة عن زرارة عن أبى جعفر عليه السلام قال : قلت مالنا و لجابر تروى عنه ؟ فقال : يا زرارة ان جابر أكان يعلم تأويل هذه الاية « ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد » .

**الثانى و التمهون** ما تضمنته الصحيفة الشريفة الكاملة المتواترة وسندها معلوم ، وذلك فى دعائه عليه السلام يوم الاضحى والجمعة « اللهم صل على محمد و آل محمد انك حميد مجيد ، كصلواتك و بركاتك على أصفياؤك ابراهيم و آل ابراهيم و عجل الفرج والروح و النصر و التمكين و التأييد لهم ، اللهم و اجعلني من أهل التوحيد و الايمان بك و التصديق برسولك ، و الائمة الذين حتمت طاعتهم ممن يجرى ذلك به و على يديه آمين رب العالمين » .

پرسيديم ، همدا از « جابر » روايت كرد ، گفتيم : مارا چه بكار جابر ؟ فرمود : ايمان جابر بجائى رسیده بود كه اين آيه (يعنى همان آية فوق) را ميخواند .

**نود و يكم :** از زرارة نقل ميكنند كه گفت : بحضرت باقر (ع) عرض كردم : مارا چه بكار جابر كه شما از او حديث نقل ميكنيد ؟ فرمود : زرارة ؛ جابر تأويل اين آيه (يعنى همان آية سابق) را ميدانست

**نود و دوم :** در صعيقة سجادية - كه متواتر و سندش معلوم است - در دعای روز عيد قربان ، و جمعه ميفرمايد : « خداوندا ! مانند آن درود و بركتها كه بر گزيده گان خود : ابراهيم و آلش - نازل كردي ، بر محمد و آلش نازل فرما كه تو ستوده و بزرگواري ، و فرج ، و رحمت ، و نصرت ، و قدرت ، و تأييد آنانرا نزديك فرما ، خداوندا ! مراهم از اهل توحيد ، و ايمان ، و تصديق به پيغمبران و اماماني كه طاعتشان را واجب كرده اي از آن كساني كه توحيد و ايمان بدستشان ترويج ميشود - قرار ده ، اي پروردگار جهانيان اين دعا را مستجاب فرما » .

**الثالث والتمهون** ما رواه الشيخ ابو منصور أحمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی فی کتاب الاحتجاج فی احتجاج رسول الله ﷺ عن معمر بن راشد عن ابی عبد الله علیه السلام فی حدیث ان رسول الله ﷺ قال : و من ذریمتی المهدی اذا خرج نزل عیسی بن مریم لنصرته فقدّمه و صلّی خلفه .

**الرابع و التمهون** ما رواه الطبرسی ایضاً فی الاحتجاج فی اواخره عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری انه قال : خرج من الناحية المقدسة بعد المسائل بسم الله الرحمن الرحيم الى أن قال : اذا أردتم التوجه بنا الى الله فقولوا كما قال الله سلام علي آل يس ، السلام عليك يا داعي الله الى أن قال : أشهدك يا مولاي أني أشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و أن محمداً عبده و رسوله لا حبيب الا هو وأهله ، و أشهد ان أمير المؤمنين حجته ، والحسن حجته ، و الحسين حجته ، و علي بن الحسين حجته ، و محمد بن علي حجته ، و جعفر بن محمد حجته ، و موسى بن جعفر حجته ، و علي بن موسى حجته ، و محمد بن علي حجته ، و علي بن محمد حجته ، و الحسن بن علي حجته ، و اشهد انك حجة الله ، أنتم الاول و الآخر ، و

**نود و سوم :** «طبرسی» در کتاب «احتجاج» از معمر بن راشد از حضرت صادق (ع)

در حدیثی نقل میکند که : پیغمبر (ص) فرمود : یکی از فرزندان من مهدی است ، که چون ظاهر شود عیسی بن مریم برای یاریش فرود آید و پشت سرش نماز گذارد .

**اود و چهارم :** از «حمیری» نقل میکند که گفت : امام زمان (ع) در جواب نامه

ای - پس از جواب مسائل - مرقوم فرموده بودند : بسم الله الرحمن الرحيم . . . . . وقتی که خواستید بوسیله ما متوجه خدا شوید ، چنانکه خدا فرموده بگوئید : سلام بر آل پس ، سلام بر توای دعوت کننده بسوی خدا . . . . . مولای من ! ترا گواه میگیرم ، که من شهادت میدهم : خدا یکی است ، یکتا و بی شریک است ، محمد (ص) بنده و فرستاده او است ، جز او و خاندانش حبيب و دوستی نیست ، شهادت میدهم که امیر المؤمنین حجت خدا است ، حسن ، حسین ، علی بن الحسین ، محمد بن علی ، جعفر بن محمد ، موسی بن جعفر ، علی بن موسی ، محمد بن علی ، علی بن محمد ، و حسن بن علی حجهای خدایند شهادت میدهم که توحجت خدائی ، اول و آخر ، شماست ، رجعت شما حق و بی تردید است

ان رجعتکم حق لا ریب فیہا یوم لا ینفع نفساً ایمانہم لم تکن آمنتم من قبل أو کسبت فی ایمانہا خیراً ، و ان الموت حق و ان ناکراً و نکیراً حق و ان النشور حق و البعث حق الحدیث .

**الخامس والتمسون** ما رواه الشيخ الثقة الجلیل قطب الدین سعید بن ہبۃ اللہ الراوندی فی نوادر المعجزات من کتاب الخرائج والجریج فی فصل الرجعة عن سهل بن زیاد عن الحسن بن محبوب عن ابن فضیل عن سعد الجلاب عن جابر عن أبی جعفر علیہ السلام قال قال الحسن علیہ السلام لأصحابہ قبل أن یقتل ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال لی یا بنی انک ستساق الی العراق و انک تستشهد و یتشهد معک جماعة من أصحابک لا یجدون الم مس الحدید وتلا «قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراہیم» یكون الحرب علیک وعلیہم برداً و سلاماً ، فابشروا فو اللہ لئن قتلونا فانا نرد الی نبینا قال : ثم أمکت ما شاء اللہ فأ کون اول من تنشق عنه الارض فاخرج خرجه توافق خرجه امیر المؤمنین و قیام قائمنا ، ثم لیمنزلن عیسی و وفد من السماء من عند اللہ لم یزلوا الی الارض قط ، و لیمنزلن الی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل

روزی کہ ہر کس قبلاً ایمان نیاوردہ باشد ، یا در ایمانش خیری بدست نیاوردہ باشد ، ایمانش سود نبخشد ۔ گواہی میدہم کہ مرگ حق است ، «ناکر» و «نکیر» (فرشتگان مأمور سؤال بر) حق اند ، و قیامت و معاد حق است ۔

**نود و پنجم :** قطب راوندی در «نوادر کتاب خرائج» در فصل رجعت ، از حضرت

باقر (ع) نقل میکند کہ حضرت امام حسین (ع) پیش از شہادت باصحابش فرمود : پیغمبر (ص) بمن فرمود : پسرجان ! ترا عراق میبرند ، و آنجا باجمعی از اصحابت کہ گزند آہن را نمیچشند ۔ شہید میشوید ، سپس این آیہ خواند : «گفتیم : ای آتش برابر ابراہیم سرد و سلامت شو» و فرمود : جنگ بر تو و اصحابت سرد و سلامت است ، شمارا بشارت باد ۔ بخدا ! اگر مارا بکشند نزد پیغمبر مان برویم ، مدتی بآن حال میمانیم ، آنگاہ اول کسی کہ از قبر بیرون آید منم کہ ہنگام خروج امیر المؤمنین (ع) و قیام حضرت قائم (ع) خارج شوم ، سپس حضرت عیسی باجمعی از فرشتگان ۔ کہ تا کنون بزمین نیامدہ اند ۔ فرود آیند ، جبرئیل ، میکائیل ، اسرافیل ، وعدہ ای دیگر از ملائکہ



وجنود من الملائكة ولیر کبسن محمد و علی و أنا و أخی و جمیع من من الله علیه فی حمولات من حمولات الرب، جمال من نور لم یر کبها مخلوق، ثم لیهزن محمداً لواه ولید فعنه الی قائمنا مع سیفه، ثم انا نمکت ما شاء الله، ثم ان الله یرج من مسجد الکوفة عیناً من ذهب وعیناً من ماء وعیناً من لبن ثم ان امیر المؤمنین علیه السلام یدفع الی سیف رسول الله صلی الله علیه وآله فیبعثنی الی المشرق والمغرب فلا آتی علی عدو الا اهرقت دمه، ولادع صنماً الا احرقته حتی آتی علی الهند فافتحها، و ان دانیال و یونس یرججان الی امیر المؤمنین یقولان : صدق الله ورسوله ؛ ولیبعثن رسول الله صلی الله علیه و آله معهما الی البصرة سبعین رجلاً ؛ فیقتلون مقاتلهم، و یبعث بعثاً الی الروم فیفتح الله له، ثم لاقتلن کل دابة حراماً کلها حتی لا یكون علی وجه الارض الا الطیب و تعرض علی اليهود و النصارى و سایر أهل الملل کلها لاختیرهم بین الاسلام و السیف، فمن اسلم مننت علیه، و من أبی الاسلام اهرق الله دمه، ولا یبقى أحد من شیعتنا الا بعث الله الیه ملكاً یمسح عن وجهه التراب و یعرفه أزواجه و منزلته فی الجنة، ولا یبقى علی وجه الارض أعمی ولا مقعد ولا مبتلی الا کشف الله عنه بلاءه بنا أهل النبیت ؛ ولتنزلن البرکات من السماء الی الارض

هم فرود آیند، من وجد و پدر و برادر، باهر کس که خدا بر او منت نهاده باشد بر شترانی از نور که هیچ مخلوقی سوارش نشده، سوار شویم، جدم بر چم خویش باهتزاز آورد و آنرا با شمشیرش بدست قائمان سپارد، از مسجد کوفه چشمه هادر آید، امیر المؤمنین شمشیر پیغمبر بمن دهد و مرا بمشرق و مغرب فرستد، خون هر دشمنی را بریزم، و هر بتی را بسوزانم، هند را بگشایم، دانیال و یونس خارج شوند و تصدیق خدا و رسول بنمایند و پیغمبر (ص) هفتاد نفر با آنها ببصره فرستد، جنگجویان را بکشند، و سپاهی بروم فرستد آنجا را بگشایند، سپس حیوانات حرام گوشت را بکشم، اهل هر ملتی را بین اسلام و شمشیر مخیر کنم. هر که ایمان آورد در امان باشد و هر که نپذیرد خونش ریخته شود، ملائکه خاک از روی شیعیان مایفشانند و مقامشان را در بهشت معرفی کنند دیگر روی زمین کور و نه زمینگیری و دردمندی نماند ! بیرکت ما اهل بیت خدا همه را شفا بخشد، برکت از آسمان بر زمین فرود آید

حتى ان الشجرة لتضعف بما يزيد الله فيها من الثمرة ، ولتؤكل ثمرة الصيف في الشتاء وثمره الشتاء في الصيف، وذلك قوله تعالى : «ولو أنهم آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والارض ولكن كذبوا» ثم ان الله ليهب شيعتنا كرامة لا يخفى عليهم شيء في الارض وما كان فيها .

و رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته قال : رواه لي و رويته عنه المولى السعيد بهاء الدين علي بن السعيد عبد الكريم بن عبد الحميد الحسيني باسناده عن أبي سعيد سهل رفعه الى أبي جعفر عليه السلام مثله .

**السادس والستون** ما رواه رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في كتاب الغيبة قريباً من نصف الكتاب معلقاً عن محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري عن أبيه عن علي بن سليمان بن رشيد عن الحسن بن علي الخزّاز قال : دخل علي بن أبي حمزة علي أبي الحسن الرضا عليه السلام فقال له : انت امام ؟ فقال : نعم ، فقال : اني سمعت جدك جعفر بن محمد يقول : لا يكون الامام الا وله عقب ، فقال : أنسيت يا شيخ أم تناسيت ليس هكذا قال : جعفر عليه السلام ؛ انما قال جعفر عليه السلام

بطوري که درخت تاب کشیدن میوه را نداشته باشد : میوه تابستانی در زمستان خورند و میوه زمستانی در تابستان ، چنانکه خدا میفرماید : اگر ایمان میآوردند و پرهیز کار میشدند درهای برکت را از آسمان و زمین بر ایشان میگشودیم ، ولی تکذیب کردند ، اعراف ، ۹۶ ) سپس خداوند کرامت بشیعیان ما دهد که هیچ چیز در زمین از نظرشان مخفی نماند .

این حدیث را حسن بن سلیمان هم به همین نحو روایت میکند .

**نود و هشتم** : شیخ طوسی در کتاب «غیبت» از حسن بن علی خزّاز نقل میکند که گفت : علی بن ابی حمزه خدمت حضرت رضا (ع) رسید و گفت : شما امامید ؟ فرمود : آری گفت : من از جدت حضرت صادق (ع) شنیدم که فرمود : هیچ امامی نیست جز اینکه فرزندی دارد ، فرمود : ای شیخ فراموش کرده ای یا خود را بفراموشی میزنی ؟ جدم چنین نفرموده ، فرموده هیچ امامی نیست جز اینکه فرزند دارد ، غیر از آن امامی که

لا يكون الا وله عقب الا الذي يخرج عليه الحسين بن علي فانه لا عقب له ، فقال له : صدقت جعلت فداك هكذا سمعت جدك يقول .

**السابع والتسعون** ما رواه الشيخ الطوسي في كتاب الغيبة في فصل في الاخبار المتضمنة لمن رأى صاحب الزمان و لم يعرفه تم عرفه بعد ، عن أحمد بن عبد و ن عن محمد بن الشجاعى عن محمد بن ابراهيم النعماني عن يوسف بن أحمد الجعفرى وذكر حديثاً طويلاً جرى له مع صاحب الزمان عليه السلام و براهين رآها منه الى أن قال يوسف : فقلت له : متى يكون هذا الامر ؟ قال : اذا حيل بينكم وبين سبيل الكعبة ، واجتمع الشمس والقمر ؛ واستدار بها الكواكب والنجوم ؛ فقلت : متى يابى رسول الله ؟ فقال : في سنة كذا وكذا تخرج دابة الارض بين الصفا والمروة معه عصا موسى وخاتم سليمان ؛ ويسوق الناس الى المحشر «الحديث».

**الثامن والتسعون** ما رواه ايضاً في آخر كتاب الغيبة عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميرى عن أبيه عن يعقوب بن يزيد عن علي بن الحكم عن حماد بن عثمان عن أبي بصير قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : مثل أمرنا في كتاب الله مثل صاحب الحمار أماته الله مائة عام ثم بعثه .

حسين بن علي در زمانش خارج میشود که او فرزندان ندارد ، گفت : درست فرمودی قربانت! همینطور فرمود .

**نود و هفتم :** در نقل قصه کسانی که خدمت امام زمان (ع) رسیده و اورا شناخته اند ، قصه ای طولانی راجع بیوسف بن احمد جعفری نقل میکند که خدمت آنجناب رسید و معجزاتی مشاهده کرد تا آن جا که میگوید : پرسیدم : فرج چه وقت میرسد؟ فرمود : وقتی که راه مکه بسته شود ، و ماه و خورشید جمع شوند ، و ستارگان بدور آن ها بگردش آیند ، عرض کردم : یا این رسول الله ! این چه وقت است ؟ فرمود : در فلان سال «جنبده زمین» میان صفا و مروه باعصای موسی و انگشتر سلیمان بیرون آید ، مردم را بمحشر برانند «تا آخر حدیث» .

**نود و هشتم :** از ابو بصیر نقل میکند که ؛ گفت حضرت باقر (ع) فرمود : مثل کار ما در قرآن مثل صاحب الاغ است که خدا او را میراند و پس از صد سال زنده کرد .

**اقول:** المراد أمرهم في الرجعة كما هو ظاهر .

**التاسع والتسعون** ما رواه أيضاً فيه عن محمد بن عبدالله الحميري عن أبيه عن جعفر بن محمد الكوفي عن اسحق بن محمد عن القاسم بن ربيع عن علي بن خطاب عن مؤذن مسجد الاحمر قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام هل في كتاب الله مثل القائم ؟ فقال نعم آية صاحب الحمار ، أماته الله ثم بعثه .

**اقول:** المراد بالقائم هذا معناه اللغوي أغنى من يقوم منهم في الرجعة ، بقرينة آخر الحديث والتصريح بالموت والبعث .

**المائة** ما رواه أيضاً فيه عن ابن فضال عن حماد عن الحسين بن المختار عن أبي بصير عن عامر بن واثلة عن أمير المؤمنين عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال : عشر قبل الساعة لا بد منها ، السفيا نبي ؛ والدجال ، والدخان ؛ وخروج القائم ، وطلوع الشمس من مغربها ؛ ونزول عيسى بن مريم عليه السلام . **الحديث** .

**الاول بعد المائة** ما رواه أيضاً فيه عن سعد بن عبدالله عن الحسن بن علي الزينوني وعبدالله بن جعفر الحميري جميعاً عن أحمد بن هلال عن الحسن بن محبوب عن أبي الحسن الرضا عليه السلام في حديث يذكر فيه أحوال الغيبة وآخر الزمان يقول فيه : ويرون بدنأً بارزاً نحو عين الشمس ، ومنادياً هذا أمير المؤمنين قد كرت في هلاك الظالمين .

**مؤلف گوید:** مراد اذکار آن هاجریان رجعت است .

**نود و نهم:** (ابن همان حدیث ۴۱ باب ۶ است ، ذیلش هم همان است) .

**صدم:** از عامر بن واثله ، از امیر المؤمنین (ع) نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : ده

چیز پیش از قیامت حتماً واقع شود : خروج سفیانی ، دجال ، دود (آسمانی) خروج حضرت قائم ، طلوع خورشید از مغرب ، نزول حضرت عیسی «تا آخر حدیث» .

**صد و یکم:** از حسن بن محبوب نقل میکند که حضرت رضا (ع) در حدیثی در شرح

احوال غیبت ، و آخر الزمان فرمود : بدن واضحی در چشمه خورشید به بینند و شخصی فریاد زند : این امیر المؤمنین است ، برای هلاک کردن ستمگران بازگشته .

**الثانی بعد المائة** مارواه ایضاً فیہ عن الفضل بن شاذان عن نصر بن مزاحم عن أبی لصعة عن أبی ذرعة عن عبد الله بن رزین عن عمار بن یاسرانه قال : دعوة أهل بیت نبیکم فی آخر الزمان ، فالزموا الارض وکفوا حتی ترد أوقاتہا ، ثم ذکر جملة من علاماتها .

**الثالث بعد المائة** مارواه ایضاً فیہ عن الفضل عن علی بن الحکم عن سفیان الجریری عن أبی صادق عن أبی جعفر علیه السلام قال : دولتنا آخر الدول ، ولن یبقی أهل بیت لهم دولة الا ملکوا قبلنا لئلا یقولوا اذا رأوا سیرتنا اذا ملکنا سرنا مثل سیرة هؤلاء ، وهو قول الله تعالی : «والعاقبة للمتقین» .

**الرابع بعد المائة** مارواه الثقة الجلیل سعد بن عبد الله فی مختصر البصائر علی ما نقله عنه الحسن بن سلیمان بن خالد القمی فی رسالته فی باب الکرات وما جاء فیها عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل بن جمیل عن جابر بن یزید عن أبی جعفر علیه السلام قال : لیس أحد من المؤمنین الا وله قتلة و میته ، من قتل نشر حتی یموت ، و من مات نشر حتی یقتل ، الی أن قال : فی قوله تعالی : «یا ایها المدثر قم فانذر» قال : یعنی محمد و قیامه فی الرجعة ،

**صدودوم :** از عمار یا سر نقل میکند که گفت : دعوت اهل بیت پیغمبر شما در آخر الزمان است ، از جای خود حرکت نکنید و دست نگهدارید تا وقتش برسد ، سپس قسمتی از نشانه های آن را بیان میکند .

**صدوسوم :** از «ابو صادق» نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : دولت ما آخر دولتهاست ، هر خاندانی که دولتی داشته باشند پیش از ما بآن میرسند تا چون روش سلطنت ما را دیدند نگویند اگر ما هم سلطنتی داشتیم همینطور رفتار میکردیم ، همین است که قرآن میفرماید : «عاقبت از بهر هیز گاران است» .

**صدو چهارم :** سعد بن عبد الله در کتاب «مختصر البصائر» از جابر بن یزید نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : هر مؤمنی کشته شدنی دارد و مرگی ، هر که کشته شود باز گردد تا بمیرد ، و هر که بمیرد برگردد تا کشته شود ، تا آنجا که در تأویل این آیه : «ای جامه بخود پیچیده ، برخیز و ( مردم را از عذاب خدا ) بترسان ، مدثر» فرمود :

و قوله : « انها لاحدى الكبر نذيراً للبشر » يعنى محمد ﷺ في الرجعة و قوله : « انا ارسلناك كافة للناس » قال : في الرجعة و قوله : « هو الذى ارسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله » قال : في الرجعة و فى قوله : « حتى اذا فتحنا عليهم باباً ذا عذاب شديد » قال : هو امير المؤمنين عليه السلام في الرجعة قال : و قال ابو عبد الله عليه السلام : في قوله تعالى : « ربما يؤد الذين كفروا لو كانوا مسلمين » قال : في الرجعة .

**الخامس بعد المائة** ما رواه ايضاً فيه بهذا الاسناد عن أبى جعفر عليه السلام قال : ان المدثر هو كائن في الرجعة فقال له رجل : احيوة قبل القيمة و موت ؟ قال : فقال : نعم والله ، لكفرة من الكفريات بعد الرجعة أشد من الكفريات قبلها .

**السادس بعد المائة** ما رواه ايضاً في مختصر البصائر على ما نقل عنه عن عمر بن عبد العزيز عن جميل بن دراج عن المعلى بن خنيس و زيد الشحام عن أبى عبد الله عليه السلام قال : سمعناه يقول : أول من تكرر في رجعته الحسين بن على عليه السلام يمكث في الارض حتى يسقط حاجباه على عينيه .

مراد قيام بيغمبر (ص) در رجعت است ، و اينكه بعد ميفرمايد : « اين يكي از حوادث بزرگ است ترساننده بشر است ، مدثر ، ۳۵ ، ۳۶ » باز هم مراد بيغمبر است در رجعت ، و نيز اين آيه : « ترا بسوى همه مردم فرستاديم » و اين آيه : « اوست كه بيغمبرش را بهدايت و دين حق فرستاد تا بر همه اديان غلبه اش دهد » هم مربوط بر رجعت است ، و اين آيه : « تا وقتى كه درى از عذاب سخت بر آنان گشوديم ، مؤمنون ، ۷۷ » مراد حضرت امير (ع) در رجعت است ، و حضرت صادق (ع) فرمود : اين آيه : « بسا باشد كسانى كه كافر شدند آرزو كنند : ايكاش مسلمان بوديم ، حجر ، ۲ » راجع بموقع رجعت است .

**صد و پنجم** : از حضرت باقر (ع) نقل ميكند كه فرمود : « جامه بر خود پيچيده » در رجعت هم هست ؛ مردى پرسيد : مگر پيش از قيامت هم زنده شدن و مردنى هست ؟ فرمود : آرى بخدا ! يكي از كفر هاى موقع رجعت از كفر هاى قبلش سخت تر است .

**صد و ششم** : از « معلى بن خنيس » و « زيد شحام » نقل ميكند كه گفتند : حضرت صادق (ع) فرمود : اول كسى كه در رجعت بر ميگردد حسين (ع) است ، بقدرى در دنيا بماند كه ابرو هايش روى چشمانش را بگيرد .

**المابع بعد المائة** ما رواه ایضاً فیہ عن أحمد و عبد الله ابني محمد بن عيسى عن ابن محبوب عن ابی جمیلة عن ابان بن تغلب عن أبی بصیر عن أبی عبد الله عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال : كيف انتم معاشر قريش وقد كفرتم بعدى ثم رأيتموني في كتيبة أضرب وجوهكم بالسيف و رقابكم ، فقال جبرئيل : يا محمد ان شاء الله أنت أو على بن أبيطالب فقال رسول الله : أو على بن أبيطالب ؟ فقال جبرئيل واحدة لك و اثنتان لعلي .

**أقول :** المراد واحدة لك في الرجعة و اثنتان لعلي احديهما بعد الرسول صلى الله عليه وآله بخمس و عشرين سنة ، و ذلك بعد قتل عثمان ، والاخرى في الرجعة وقد صرح بذلك بقوله : و قد كفرتم بعدى ثم رأيتموني في كتيبة اضرب وجوهكم الخ .

**الثامن بعد المائة** ما رواه ايضاً فيه عن ابن فضال عن أبی المعز عن داود بن راشد عن حمران بن أعين قال : قال أبو جعفر عليه السلام لنا : ان أول من يرجع لجاركم الحسين بن علي عليه السلام فيملك حتى تقع حاجباه على عينيه من الكبر ، و رواه

---

**صدوهفتم :** اذا بوبصير از حضرت صادق (ع) نقل ميکند که پيغمبر (ص) فرمود : شما مردم قريش اگر پس از من کافر شويد ، و روزی مرا در میان سپاهی به بينيد که شمشير بصورت و گردن هايتان ميزنم چه خواهيد کرد ؟ جبرئيل گفت : شما يا علي بن ابی طالب ، فرمود : مگر علي بن ابيطالب هم هست ؟ گفت : یکی از شما است و دوتا از علي .

**مؤلف گوید :** مراد این است که يك مرتبه شما شمشير بروی آنها میکشيد که در رجعت باشد ، دو مرتبه علي (ع) یکی بيست و پنج سال بعد از رحلت پيغمبر (ص) پس از قتل عثمان ، دیگری موقع رجعت ، چنانکه فرمود : اگر بعد از من کافر شويد ، سپس مرا در میان سپاهی به بينيد . . . .

**صدوهشتم :** از حمران بن اعين نقل ميکند که حضرت باقر (ع) فرمود : اول کسی که بر ميگردد همسایه شما حسين بن علي (ع) است ، بقدری سلطنتش طول میکشد

باسناد آخر.

**التاسع بعد المائة** ما رواه ايضاً فيه عن أحمد بن محمد بن عيسى و محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم قال : سمعت حمران بن أعين و أبا الخطاب يحدثان قبل أن يحدث أبو الخطاب ما أحدث انهما سمعا أبا عبد الله عليه السلام يقول : أول من تنشق عنه و يرجع الى الدنيا الحسين بن علي عليه السلام ، و ان الرجعة ليست بعامة و هي خاصة لا يرجع الا من محض الايمان أو محض الشرك محضاً .

**العاشر بعد المائة** ما رواه ايضاً فيه عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن سنان عن عبد الله بن مسكان عن قيصر بن أبي شيبه قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول في هذه الآية : « واذ أخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرننه » قال : ليؤمنن برسول الله و لينصرن أمير المؤمنين علياً عليه السلام قال : نعم والله من لدن آدم و هلم جراً ، فلم يبعث الله نبياً ولا رسولا الا رد جميعهم الى الدنيا حتى يقتلوا بين يدي علي بن ابي طالب عليه السلام

که از پیری ابروهایش روی چشمانش را میگیرد .

**صدونهم** : از محمد بن مسلم نقل میکند که گفت : شنیدم : حمران بن اعین و ابو الخطاب پیش از انحرافش میگفتند : حضرت صادق (ع) فرمود : اول کسی که از قبر بیرون آید و بدنیا برگردد حسین بن علی (ع) است ، و رجعت عمومی نیست ، مختص مؤمن خالص و مشرک خالص است .

**صدو دهم** : از قیصر بن ابی شیبہ نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : « آندم که خدا از پیمبران پیمان گرفت که این کتاب و حکمتی که بشما دادم اگر پیغمبری آمد و آنچه باشماست تصدیق کرد باید بوی ایمان آرید و بارش کنید ، آل عمران ، ۸۱ » فرمود : انبیا به پیغمبر (ص) ایمان میآوردند ، و علی (ع) را یاری میکنند ، بخدا ! هـ پیمبران از آدم تا خاتم همه باذن خدا بر میگردند و مقابل امیر المؤمنین (ع) « در جنگ » کشته میشوند .



و رواه العياشي في تفسيره على ما نقل عنه عن فيض بن أبي شيبه مثله .

**الحادی عشر بعد المائة** ما رواه ايضاً فيه عن أحمد بن محمد عن علي بن النعمان عن عامر بن معقل عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر عليه السلام قال : لا ترفعوا علياً فوق ما رفعه الله ولا تضعوا علياً دون ما وضعه الله ، كفى بعلي ان يقاتل أهل الكربة ويزوج أهل الجنة .

و رواه ابن بابويه في كتاب الامالي في المجلس الثامن و الثلاثين ، عن محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، عن محمد بن الحسن الصفار ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن علي بن الحكم ببقية السند مثله .

**الثاني عشر بعد المائة** ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن موسى بن سعدان عن عبد الله بن القسم عن عبد الكريم بن عمر وعن أبي عبد الله عليه السلام قال : ما من امام الاويكر في قرنه و بكر معه البر والفاجر في دهره حتى يميز المؤمن من الكافر .

**أقول :** هذا مخصوص بمن محض الايمان محضاً أو الكفر محضاً اماماً .

**الثالث عشر بعد المائة** ما رواه ايضاً فيه بالاسناد السابق قال : ان ابليس

ابن حديث را (عياشي) هم در تفسيرش روايت ميکند :

**صدويازدهم :** از ابو حمزة ثمالی نقل ميکند که حضرت باقر (ع) فرمود : علي را از آن مقدار که خدا بالا برده بالاتر نبريد ، و از آن مقام هم تنزلش ندهيد ، در فضل علي اين بس که در رجعت با کافران مي جنگد ، و ( در آخرت ) اهل بهشت را تزويج ميکند .

ابن حديث را صدوق هم در کتاب «امالي» بهمين نحو روايت ميکند .

**صدودوازدهم :** از عبد الكريم بن عمرو نقل ميکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هر امامی با اهل عصر خویش بر ميگردد ، و نيک و بد همه با او زنده ميشوند تا مؤمن را از کافر جدا کند .

**مؤلف گويد :** چنانکه گذشت اين مخصوص بمؤمن خالص و کافر خالص است .

**صدوسيزدهم :** باز از عبد الكريم بن عمرو نقل ميکند که حضرت صادق (ع) فرمود : ابليس

قال : « انظرنى الى يوم يبعثون » فأبى الله ذلك وقال : « انك من المنظرين الى يوم الوقت المعلوم » فاذا كان ذلك اليوم ظهر ابليس فى جميع اشياعه الى يوم الوقت المعلوم ، وهى آخر كرة يكرها أمير المؤمنين عليه السلام ، قلت : وانها الكرات؟ قال: نعم انها الكرات؛ وما من امام فى قرن الا ويكر فى قرنه يكرمه البر والفاجر حتى يميز المؤمن من الكافر ، فاذا كان يوم الوقت المعلوم كر أمير المؤمنين عليه السلام وأصحابه و ابليس وأصحابه ، فيقتلون قتلا لم يقتل مثله قط ، الى أن قال : فيهبط رسول الله صلى الله عليه وآله فيطعن ابليس طعنة يكون هلاكه و هلاك جميع أتباعه ؛ ويملك أمير المؤمنين عليه السلام أربعاً واربعين ألف سنة ، حتى يولد للرجل من شيعة على ألف ولد من صلبه الحديث .

**الرابع عشر بعد المائة** مارواه ايضاً فيه عن أيوب بن نوح عن الحسن بن على بن عبدالله بن المغيرة عن العباس بن عامر عن سعيد بن جبیر وعن داود بن راشد عن حمران بن أعين قال : أول من يرجع الحسين بن على ، فيمكث حتى تقع حاجباه على عينيه من الكبير .

**الخامس عشر بعد المائة** مارواه ايضاً فيه عن جماعة من أصحابنا عن الحسن

از خدا تاروز قیامت مهلت خواست خدا فرمود : « تو تا روز وقت معلوم از مهلت دارانى » چون آن روز برسد ابليس در میان پیروانش ظاهر شود ، و این در آخرین بازگشتی است که امیرالمؤمنین (ع) در آن باز میگردد ، عرض کردم : مگر باز گشتهای مکرری است ؟ فرمود : آری چند بازگشت است ، هر امامی با اهل عصر خود بر میگردد و نیک و بد همه با او زنده میشوند تا مؤمن را از کافر جدا کند ، در آنروز امیرالمؤمنین (ع) و اصحابش ، ابليس و یاورانش بیایند و کشتار بی سابقه ای واقع شود . . . . . پیغمبر (ص) فرود آید ابليس رانیزه ای زند که خود و پیروانش هلاک شوند ، « تا آخر حدیث » .

**صد و چهاردهم** : از حمران بن اعین نقل میکند که گفت : اول کسی که برگردد حسین بن على (ع) است بقدری درد دنیا بماند که از پیری ابروهایش روی چشمانش را بگیرد .  
**صد و پانزدهم** : از سلیمان دیلمی نقل میکند که گفت : تفسیر این آیه را از حضرت

بن علی و ابراهیم بن اسحق عن محمد بن سلیمان الدیلمی عن أبیه قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل : « اذْجَعَلْ فِيكُمْ أَنْبِيَاءَ وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا » فقال : الأنبياء رسول الله و ابراهيم واسماعيل والملوك الأئمة قلت : وأي ملك أعطيتهم ؟ قال : ملك الجنة وملك الكرة .

**السادس عشر بعد المائة** ما رواه أيضاً فيه عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد و محمد بن خالد البرقي عن النضر بن سويد عن يحيى بن عمران الحلبي عن المعلى بن عثمان عن المعلى [ بن خنيس قال : قال لي أبو عبد الله عليه السلام أول من يرجع الى الدنيا الحسين بن علي ، فيملك حتى يسقط حاجباه على عينيه من الكبر .

**السابع عشر بعد المائة** ما رواه أيضاً فيه بهذا الاسناد قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : في قوله تعالى : « ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاده قال : نبينكم راجع اليكم .

**الثامن عشر بعد المائة** ما رواه أيضاً فيه عن محمد بن عيسى عن الحسين بن سفيان عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال : ان لعلى عليه السلام الى الارض لكرة مع الحسين عليه السلام يقبل برأيته حتى ينتقم من بني امية ومعوية وآل معاوية

صادق (ع) پرسیدم : « میان شما پیمبرانی قرار داد و شمارا پادشاه کرد ، مائده ، ۲۰ » فرمود : پیمبران : حضرت رسول و ابراهیم و اسماعیل اند ، و سلاطین ائمه اند ، عرض کردم : چه سلطنتی بشما داده شده ؟ فرمود : پادشاهی بهشت ، و زمان رجعت .

**صد و شانزدهم** : از « معلى بن خنيس » نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : اول کسی که دنیا بر میگردد حسین بن علی است ، بقدری سلطنتش طول میکشد که ابروانش روی چشمانش را بگیرد .

**صد و هفدهم** : از حضرت صادق (ع) نقل میکند که در تفسیر این آیه : « آنکس که این قرآن بعهده تو گذاشت ؛ ترا بیازگشتگاهی بر میگرداند قصص ، ۸۵ » فرمود : پیغمبرتان بشما بر میگردد .

**صد و هیجدهم** : از جابر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : علی (ع) دو رجعت دارد ، یکی با حسین (ع) ، که با پرچم خویش بیاید و از معاویه و یاورانش وسایر

ثم يبعث الله اليهم بأنصاره يومئذ من الكوفة ثلثين ألفاً ومن ساير الناس سبعين ألفاً فيقاتلهم بصفين مثل المرة الاولى حتى يقتلهم فلا يبقى منهم مختبر ، ثم كرامة اخرى مع رسول الله ﷺ حتى يكون خليفته في الارض ، يعطى الله نبيه ملك جميع أهل الدنيا حتى ينجز له موعوده في كتابه ، كما قال : « ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون » .

**الثاسع عشر بعد المائة** ما رواه ايضاً فيه عن موسى بن عمر عن عثمان بن عيسى عن خالد بن يحيى عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث قال : اتقوا دعوة سعد ، قلت : و كيف ذلك ؟ قال : ان سعداً يكرّ حتى يقاتل أمير المؤمنين عليه السلام .

**العشرون بعد المائة** ما رواه الحسن بن سليمان بن خسا لد القمي ايضاً في رسالته نقلاً من كتاب الواحدة عن محمد بن الحسن بن عبد الله عن جعفر بن محمد البجلي عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي عن عبد الرحمن بن أبي نجران عن عاصم بن حميد عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : ان الله واحد أخذ الى أن قال : وأخذ الله ميثاق الا نبياء بالايمان و النصره لنا وذلك

بنی امیه انتقام گیرد ، خداوند سی هزار یاور از کوفه و هفتاد هزار از جاهای دیگر برایش بفرستد ، در «صفین» مثل دفعه اول جنگ کنند و بطوری دشمنان را نابود کنند که یک نفر از آنان نماند که سرگذشت جنگ گوید ، رجعت دوم در حضور پیغمبر (ص) است بر میگردد ، که جانشین او باشد ، خدا سلطنت روی زمین به پیغمبر دهد چنانکه در قرآن وعده داده : (اوست که پیغمبر خویش را به هدایت و دین حق فرستادم) تا وی را بر همه ادیان غلبه دهد ، هر چند مشرکان کراهت داشته باشند .

**صد و نوزدهم** : از خالد بن یحیی نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی فرمود : از دعوت «سعد» بهره‌زید (شاید مراد سعد و قاص باشد) گفتیم : مگر سعد دعوتی دارد ؟ فرمود : آری بر میگردد تا با امیر المؤمنین (ع) بجنگد .

**صد و بیستم** : حسن بن سلیمان در رساله خود از ابو حمزه تمالی از حضرت باقر (ع) نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : خدا یکتا و بی همتا است . . . .

قول الله عز و جل : « و اذاخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمة ثم جئتكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه » يعنى لتؤمنن بمحمد و وصيه و لتنصرنه و سينصرونه جميعاً ؛ و ان الله أخذ ميثاقى مع ميثاق تجد بالنصرة بعضنا لبعض ، فقد نصرت تجداً وجاهدت بين يديه ، و قتل عدوّه و وفيت بما أخذ على من العهد و النصره لمحمد ، و لم ينصرنى أحداً من أولياء الله و رسله ، و ذلك لما قبضهم الله اليه و سوف ينصروننى و يكون لى ما بين مشرقها الى مغربها ، و سيبعثهم الله احياء من لدن آدم الى تجد يضربون بالسيف هام الاموات و الاحياء جميعاً ، فيا عجباً من أموات يبعثهم الله احياء زمرة بعد زمرة ؛ قد شهروا سيوفهم يضربون بها هام الجبابرة و أتباعهم حتى ينجزلهم ما وعدهم فى قوله : « وعد الله الذين آمنوا منكم و عملوا الصالحات ليستخلفنهم فى الارض » الآية و ان لى الكفرة بعد الكفرة ، و الرجعة بعد الرجعة ، و انا صاحب الكرات و الرجعات ، و صاحب الصولات

از پيمبران پيمان گرفت كه بما ايمان آرند و نصرتمان دهند ، چنانكه ميفرمايد : « آدم كه خدا از پيمبران پيمان گرفت : اين كتاب و حكمتى كه بشما دادم اگر پيغمبرى آمد و آنچه باشما است تصديق كرد ، بايد بوى ايمان آرند و ياريش كنند ، آل عمران ، ۸۱ » يعنى بايد بمحمد و وصيش ايمان آرند و او را يارى كنند ، بزودى همه او را يارى كنند ، و نيز خدا از من و پيغمبر هم پيمان گرفت كه يكديگر را يارى كنيم ، من نيز او را كمك دادم و پيش رويش جنگيدم و دشمنانش را كشتم و بعهد خويش وفا كردم ، اما هيچيك از دوستان و پيغمبران خدا مرا كمك نكردند زيرا قبلا از دنيا رفته بودند ، ولى بعداً هنگامى كه سلطنت شرق و غرب باهم خدا هم را زنده كند و باشمير بر سر دشمنانم زند و مرا يارى كنند ، شگفتا از مردگانى كه با من خدا دسته دسته زنده شوند ، شمشير ها بكشند و برفرق ستمگران و باورانشان زند تا خدا وعده خويش عملى كند كه فرمود : « خدا بكدانى از شما كه ايمان آورده و عمل صالح كردند ، وعده داده كه در روى زمين جانشينشان گرداند ، نور ، ۵۵ » من بعد از رجعت هم رجعتى دارم ، من صاحب رجعتها و حمله ها و سطوتها و انتقامها و دولتها و عجايب ، من « جنبنده زمينم » و من صاحب عصا

و النقمات ، و الدولات العجيبات ، و انا دابة الارض و انا صاحب العصا و الميسم «الحديث» .

**الحادی والعشرون بعد المائة** ما رواه ايضاً نقلاً من كتاب سليم بن قيس الهلالي الذي رواه عنه أبان بن أبي عياش وقرأه جميعه على علي بن الحسين عليهما السلام بحضور جماعة من أعيان الصحابة منهم أبو الطفيل عامر بن واثلة فافرء عليهم مولانا زين العابدين عليه السلام و قال : هذه أحاديثنا صحيحة ، قال أبان : لقيت أبا الطفيل فحدثني في الرجعة عن أناس من أهل بدر عن سلمان و المقداد و أبي بن الكعب فعرضت الذي سمعته منهم على علي بن أبي طالب عليه السلام فقال : هذا علم خاص يسع الأمة جهله ، ثم صدقني بكل ما حدثوني فيها ، و تلى علي بذلك قراءة كثيرة حتى صرت ما أنا بيوم القيمة أشد يقيناً مني بالرجعة . فقلت له : يا امير المؤمنين « و اذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم » ما الدابة ؟ قال : يا أبا الطفيل اله عن هذا ؛ قلت : أخبرني به ، قال : هي دابة يأكل الطعام و تمشي في الاسواق و تنكح النساء ، قلت : من هو ؟ قال : رب الارض ، قلت : من هو ؟ قال : صدق الأمة و فاروقها و ذوقرنيها ، قلت : من هو ؟ قال : الذي عنده علم الكتاب و الذي جاء بالصدق و صدق به ، انا و الله ،

و آمن داغ زنده ام «تا آخر حديث» .

**صدويست ويكم :** (اول اين حديث - تا «اشديقنا مني بالرجعة» در حديث نود و هفتم باب نهم گذشت لذا تنمۀ آن ترجمه ميشود) از كتاب سليم بن قيس از ابو طفيل نقل ميكند كه گفت بحضرت امير المؤمنين (ع) عرض كردم : اين آيه كه ميفرمايد : «چون عذاب واجبشان شود «جنبنده اي» از زمين بيرون آريم كه با آنان سخن گويد ، نمل ۸۲» اين جنبنده چيست ؟ فرمود : ابو طفيل ! از اين سؤال بگذر ، اصرار كردم ، فرمود : اين جنبنده اي است كه ميخورد و در بازار راه ميرود وزن ميگيرد ، گفتم : كيست ؟ فرمود : پادشاه زمين است ، گفتم : باز نشناختم فرمود : «صدیق» و «فاروق» و «ذوالقرنین» اين امت ، گفتم . باز هم نشانی دهيد ، فرمود : آنكه علم كتاب نزد او است ، آنكس

کلیهم کافرون غیرى و غیر محمد ، قلت : سمّه لى ، قال : قد سمیته لك ، ثم قال : ان حدیثنا صعب مستصعب « الحدیث » .

**الثانى والعشرون بعد المائة** ما رواه الحسن بن سلیمان ایضاً نقلاً من کتاب محمد بن الحسن الصفار عن علی بن حسان و أبی عبد الله الریاحی عن أبی جعفر علیه السلام قال : قال أمیر المؤمنین : انا قاسم النار الى أن قال : و انی لصاحب الکرات و دولة الدول ، و انی لصاحب العصا و المیسم و الدابة التى تکلم الناس .

**الثالث والعشرون بعد المائة** ما رواه الحسن بن سلیمان ایضاً فی باب الکرات و حالاتها عن السید الجلیل بهاء الدین علی بن عبد الحمید الحسینی بطریقه عن أحمد بن محمد بن محمد الایادی یرفعه الى أحمد بن عقیبة عن أبیه عن عبد الله علیه السلام انه سئل عن الرجعة أحق هی ؟ قال : نعم ، قلت : من أول من یرجع ؟ قال : الحسن بن علی یرجع علی أثر القائم ، قلت : و معه الناس کلهم ؟ قال : لا بل کما ذکر الله فی کتابه : « فیاأتون أفواجا » قوماً بعد قوم .

که راستی آورد و راستی را تصدیق کرد من بودم ، بخدا ! همه کافر بودند غیر از من و محمد ، عرض کردم : او را نام بر فرمود : نام بردم ، حدیث ماسخت و دشوار است « تا آخر حدیث » .

**صد و بیست و دوم :** باز هم حسن بن سلیمان از حضرت اقر (ع) نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : من قسمت کننده دوزخم . . . . من صاحب رجعتها و دولتها ، و صاحب عصا و آهن داغ زننده ام من آن جنبنده زمینم که با مردم سخن میگوید .

**صد و بیست و سوم :** از « عقبه » نقل میکند که : از حضرت صادق (ع) پرسیدم : رجعت حق است ؟ فرمود : آری ، عرض کردم : اول کسی که بیرون میآید کیست ؟ فرمود : حسین بن علی (ع) است که پس از قیام حضرت قائم خارج میشود ، گفتم : مردم هم همراه اویند ؟ فرمود : نه ، چنانکه خدا میفرماید : « دسته دسته بیایند » بترتیب خواهند آمد .

**الرابع و العشرون بعد المائة** ما رواه ايضاً عنه عليه السلام قال : يقبل الحسين عليه السلام في أصحابه الذين قتلوا معه ومعه سبعون نبياً كما بعثوا مع موسى بن عمران ؛ فيدفع اليه القائم الخاتم فيكون الحسين عليه السلام هو الذي يلي غسله و كفنه وحنوطه و ابلاغه حفرته .

**الخامس و العشرون بعد المائة** ما رواه فيه عن بهاء الدين المذکور بسنده الى أسد بن اسمعيل عن أبي عبد الله عليه السلام انه سئل عن اليوم الذي ذكره الله في كتابه فقال : « في يوم كان مقداره خمسين ألف سنة » فقال : هي كرامة رسول الله صلى الله عليه وآله فيكون في كرامته خمسين ألف سنة ، و يملك امير المؤمنين عليه السلام في كرامته أربعاً و أربعين ألف سنة .

**أقول :** قد استبعد منكر الرجعة أمثال هذا جداً مع أنه يحتمل الحمل على المبالغة وغيرها ، وقد ذكر جمع من المفسرين في قوله تعالى : « كان مقداره خمسين ألف سنة » وفي طول القيمة انه يقضى فيه من الامور ما يقضى في مثل هذه المدة ، و انه

**صدويست و پنجم :** از حضرت صادق (ع) نقل میکند که فرمود : حسین (ع) با اصحابش و هفتاد پیغمبر بیایند - چنانکه هفتاد نفر همراه حضرت موسی فرستاده شدند - آنگاه حضرت قائم انگشتر رابوی میسپارد ، و متصدی غسل و کفن و حنوط و دفن حضرت قائم (ع) آنجناب است .

**صدويست و پنجم :** از اسد بن اسماعیل نقل میکند که گفت : از حضرت صادق (ع) پرسیدم آن روزی که خدا میفرماید : « در روزیکه بقدر پنجاه هزار سال است » چه روزی است ؟ فرمود : رجعت پیغمبر (ص) است که پنجاه هزار سال طول میکشد .

**مؤلف گوید :** منکران رجعت امثال این مطلب را بسیار بعید میدانند ، با اینکه در صورتیکه ممکن است حمل بر مبالغه و امثال آن شود ، چنانکه جمعی از مفسرین راجع بآیه مذکور و درازی روز قیامت میگویند : مراد این است که کار هائی انجام میگیرد که معمولاً بقدر پنجاه هزار سال وقت لازم دارد ، یا از بس سخت و دشوار است بمقدار پنجاه هزار سال نمود دارد ، اینجاهم اگر این حدیث معارض صریحی داشته باشد ممکن



لشدته یری طولہ کہنہ المدة ، و هذان الوجهان ممکنان هنا غیر بعیدین [علی تقدیر وجود معارض له صریح] .

**السادس والعشرون بعد المائة** ما رواه أيضاً نقلاً عن ابن بابويه عن محمد بن أحمد بن إبراهيم عن محمد بن عبد الله بن الفرّج عن علي بن سنان الطقري عن محمد بن سابق عن زائدة عن الأعمش عن فرار الفزاري عن أبي الطفيل عامر بن واثلة عن حذيفة بن أسيد الغفاري عن رسول الله ﷺ قال : لا ترون الساعة حتى تروا قبلها عشر آيات طلوع الشمس من مغربها ، و الدجال ، و دابة الارض ، و خروج عيسى بن مريم «الحديث» .

**السابع و العشرون بعد المائة** ما رواه الحسن بن سليمان أيضاً نقلاً من كتاب السيد رضي الدين علي بن طاووس قال : وجدت في كتاب جعفر بن محمد بن مالك الكوفي باسناده الى حمّار بن أعين قال : عمر الدنيا مائة ألف سنة لسائر الناس عشرون ألف سنة ؛ وثمانون ألف سنة لآل محمد عليهم السلام .

**اقول :** هذا أيضاً لا يبعد أن يراد به المبالغة ، وقد يراد به أن نسبة دولة أهل الدول الى دولة آل محمد كهذه النسبة يعنى الخمس والله أعلم ، هذا على تقدير معارض

است بيكى از اين دو وجه توجيهش كرد .

**صد و بیست و ششم :** از حذیفه بن اسید نقل میکند کہ پیغمبر (ص) فرمود : قیامت رانہ بینید تادہ علامت بوجود آید : طلوع خورشید از مغرب ؛ دجال ، جنبندہ زمین ، و خروج عیسی بن مریم «تا آخر حدیث» .

**صد و بیست و هفتم :** از حمّار بن اعین نقل میکند کہ گفت : عمر دنیا صد ہزار سال

است . بیست ہزار سال از سایر مردم و ہشتاد ہزار از آل محمد علیہم السلام .

**مؤلف گوید :** بعید نیست کہ مراد از این ہم مبالغہ باشد ، و شاید ہم مراد این باشد کہ نسبت سایر دولتها بدولت آل محمد مثل نسبت بیست ہزار بہشتاد ہزار یعنی

ثابت له ، والا فلاستبعاد ليس بشيء وهو بالنسبة الى قدرة الله وقابلية أهله قليل كما لا يخفى .

**الثامن والعشرون بعد المائة** مارواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في الامالي في المجلس الثامن عن محمد بن علي ماجيلويه عن محمد بن أبي القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن ثابت بن أبي صفية عن سعيد بن جبیر عن عبد الله بن عباس قال : قال رسول الله ﷺ : ان الله أمرني ان أقیم لكم علياً علماً واماماً وخليفة ووصياً الى ان قال : ان علياً صديق هذه الامة وفاروقها ومحدثها ؛ انه هارون وهاويوشعها وآصفها وشمعونها ، انه باب حطتها وسفينه نجاتها انه طالوتها وذوقرنيها «الحديث» .

**اقول :** الحكم بمساواته ﷺ للمذكورين يدل على رجعتة عليه السلام لان اكثرهم أولكلهم قد رجعوا كما مرّ و اوضح ما فيه ذكر ذی القرنين ، فانه قد رجع كما تقدّم وملك الارض كلها ، وقد مرّ حديث خاص بالحكم بمما ثلته لعلی

خمس است ، والله اعلم .

**صدويست و هشتم :** شيخ صدوق در كتاب « امالي » اذ ابن عباس نقل ميكنند كه پيغمبر ( ص ) فرمود : خداوند بمن دستور داده كه علي را بر هبري وامامت و خلافت و وصايت ميان شما نصب كنم . . . . . علي « صديق » و « فاروق » و محدث و هارون و يوشع و آصف ، و شمعون اين امت است ، علي باب « حطه » ( آن دري كه بنی اسرائيل از جانب خدا مأمور شدند از آن بگذرند و از خدا بخواهند گناهان شان را بيمارزد آنرا باب « حطه » گویند و در روایات بسیاری است كه اهلبیت عليهم السلام در این امت چنین منزلتی دارند ) و كشتی نجات و طالوت و ذوالقرنین این امت است « تا آخر حديث » .

**هواف گويد :** حكم بمساوي بودن علي (ع) با اين عده دليل بر رجعت او است ، چون بسیاری از آنها ياهمه برگشتند ، و از همه روشن تر قصه ذوالقرنین است كه بطوري كه سابقاً نقل كرديم برگشت و سلطنت روي زمين يافت ، و در بعضي روايات هم بود كه بخصوص علي عليه السلام بذوالقرنين تشبيه شده بود ، پس ناچار او هم بر ميگردد

عليه السلام فعلم انه لا بد من رجعته وتملكه الدنيا كلها مضافاً الى التصريحات الكثيرة التاسع والعشرون بعد المائة ما رواه ابن بابويه ايضاً في المجلس التاسع والثلاثين عن محمد بن علي ما جيلويه عن عمه محمد بن أبي القاسم عن أحمد بن هلال عن الفضل بن دكين عن معمر بن راشد عن أبي عبد الله عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله في حديث انه قال : و من ذريتي المهدي اذا خرج نزل عيسى بن مريم فقد مه وصلى خلفه .

الثلاثون بعد المائة ما رواه ابن بابويه ايضاً في المجلس الرابع و السبعين عن محمد بن موسى بن المتوكل عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن محمد بن أبي عمير قال : حدثني من سمع ابا عبد الله عليه السلام يقول :

لكل اناس دولة يرقبونها ودولتنا في آخر الدهر تظهر

أقول : الحمل علي الحقيقة في ضمير المتكلم و معه غيره يدل على الرجعة كما مرّ مراراً

الحادي و الثلاثون بعد المائة ما رواه ايضاً في المجلس الثالث و الثمانين عن أبيه عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن خالد عن القاسم بن يحيى عن جده الحسن بن راشد عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام

و سلطنت میکند .

صد و یست انهم : از معمر بن راشد از حضرت صادق (ع) نقل میکند که پیغمبر (ص) در حدیثی فرمود : از نسل من مهدی است که چون ظاهر شود عیسی بن مریم فرود آید و پشت سرش نماز گزارد .

صد و سی ۱۱ : از ابن ابی عمیر نقل میکند که شخصی گفت از حضرت صادق (ع) شنیدم که این شعر را میخواندند ( ترجمه شعر ) : هر جمیعی دولتی دارند که در انتظارش هستند و دولت مادر آخر الزمان ظاهر میشود .

مواقف گوید : چنانکه مکرر گفته ایم الفاظ باید بر معنای حقیقی حمل شود ، بنا براین ، لازمه این حدیث هم رجعت است ، چون میفرماید : دولت ما ، آنوقت ظاهر میشود . صد و سی و یکم : از حضرت صادق از پدران بزرگوارش علیهم السلام از پیغمبر (ص)

عن رسول الله ﷺ انه قال فى حديث طويل : يا على ان لك بيتاً فى الجنة وأنت ذو قرنيها .

قال صاحب النهاية فيه «وأنت ذو قرنيها» اي طرفى الجنة . وقال ابو عبيدة أراد ذو قرنى الامة «انتهى» .

أقول قد تقدم الكلام فى مثله .

**الثانى و الثلاثون بعد المائة** ما رواه الثقة الجليل محمد بن الحسن الصفار فى كتاب بصائر الدرجات فى باب ان الائمة جرى لهم ما جرى لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم عن على بن حسان عن أبى عبدالله الرياحى عن أبى الصامت الحلوانى عن أبى جعفر عليه السلام فى حديث ان امير المؤمنين عليه السلام قال : انا قسيم الجنة والنار ، الى أن قال : وانى لصاحب الكرات ودولة الدول ، وانى لصاحب العصا والميسم والدابة التى تكلم الناس .

**الثالث و الثلاثون بعد المائة** ما رواه ايضاً فى الباب المذكور عن احمد بن محمد وعبد الله بن عامر عن محمد بن سنان عن مفضل الجعفى قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول فى حديث : ان علياً عليه السلام كثيراً ما كان يقول : انا قسيم الجنة والنار ، وانا

در حديثى طولانى نقل ميكند كه خرمود : اى على در بهشت خانه ايست و تو ذوالقرنين آن هستى ابن اثير در كتاب نهايه گويد : يعنى تو ذوالقرنين بهشتى يعنى دو طرف بهشت در اختيار تو است ، ابو عبيدة گويد : مراد ذوالقرنين امت است (يعنى در اين امت مثل ذوالقرنينى) نظير ابن حديث سابقاً هم گذشت .

**صدوسى و دوم :** محمد بن حسن صفار در كتاب «بصائر الدرجات» در حديثى از حضرت باقر (ع) نقل ميكند كه امير المؤمنين (ع) فرمود : من قسمت كنده بهشت و دوزخم ، . . . من صاحب رجعتها ، و صاحب دولت دولتها ، و عصا و آهنم ، منم آن «جنبنده» اى كه بامر دم سخن ميگويد .

**صدوسى و سوم :** از حضرت صادق (ع) در حديثى نقل ميكند كه : امير المؤمنين (ع) مكرر ميفرمود : من قسمت كنده بهشت و دوزخم ، من «فاروق» اكبر ، و صاحب عصا و

الفاروق الاكبر، وأنا صاحب العصا والميسم «الحديث»

**الرابع والثلاثون بعد المائة** ما رواه أيضاً في أول الجزو الثالث من بصائر الدرجات عن يعقوب بن يزيد عن الحسن بن علي الوشاء عن محمد بن حمران عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال : حدث عن بنی اسرائیل یا زرارة ولا حرج ، قلت : ان فی احادیث الشيعة ما هو أعجب من أحاديثهم ؟ فقال : وأى شيء هو يا زرارة ؟ فاختلس في قلبي فكنت ساعة لأذكر ما أريد ، فقال : لعلك تريد الرجعة ؟ قلت : نعم ، قال : حدث بها فانها حق .

**اقلول :** رجعة الشيعة ليست بأعجب من أحاديث بنی اسرائیل ، وانما ذاك رجعة الائمة عليهم السلام .

**الخامس و الثلاثون بعد المائة** ما رواه الشيخ الجليل علي بن محمد الخزاز القمي في كتاب الكفاية في باب الحسن عليه السلام قال : حدثنا محمد بن علي يعني ابن بابويه عن المظفر بن جعفر العلوي عن جعفر بن محمد بن مسعود عن أبيه عن جبرئيل بن أحمد عن موسى بن جعفر البغدادي عن الحسن بن محمد الصيرفي عن حنان بن سدير عن أبيه عن أبي سعيد عقيصا عن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام في حديث

آهنم ( آن آهني كه بآن مردم راداغ ميزند ) « تا آخر حديث » .

**صدوسی و چهارم :** از « زرارة » نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : ای زرارة درباره بنی اسرائیل هرچه میخواهی بی باک بگو ، گفتم : در حدیثهای شیعه مطالبی عجیب تر از قصه های بنی اسرائیل هست ! فرمود : چیست ؟ هرچه فکر کردم آن موقع چیزی بذهنم نیامد ، فرمود : شاید رجعت را میگوئی ؟ گفتم : آری ، فرمود : آنرا هم بگو که حق است .

**هواف گوید :** رجعت شیعه عجیب تر از حوادث بنی اسرائیل نیست ، آنچه مایه تعجب زرارة بود رجعت ائمه علیهم السلام بود .

**صدوسی و پنجم :** علی بن محمد خزاز قمی در کتاب کفایه از ابوسعید در حدیثی طولانی نقل میکند که حضرت مجتبی (ع) فرمود : مگر نمیدانید که هیچیک ازمانست مگر

طویل قال : أما علمتم انه مامنا أحد الار تقع فی عنقه بیعة الطاغیة فی زمانه الا القائم الذی یصلی خلفه روح الله عیسی بن مریم «الحديث» .

**السادس والثلاثون بعد المائة** ما رواه ایضاً فی باب ما جاء عن أبی هريرة قال : حدثنا محمد بن عبد الله الشیبانی عن هشام بن مالك أبی دلف الخزاعی عن العباس بن الفرج الریاشی عن شرحبیل بن أبی عون عن یزید بن عبد الملك عن سعید المقبری عن أبی هريرة عن رسول الله ﷺ فی حديث قال : ان الائمة بعدی اثنا عشر من أهل بیتي علی أولهم وأوسطهم محمد وآخرهم محمد وهو مهدي هذه الامة الذی یصلی خلفه عیسی بن مریم .

**السابع والثلاثون بعد المائة** ما رواه ایضاً فی باب الحسين عليه السلام عن المعاف بن زكريا عن أحمد بن محمد بن شعيب عن أحمد بن الحسن بن سعيد عن أبيه عن جعفر بن الزبير المخزومي عن عمران بن يعقوب الجعدي عن أبيه عن يحيى بن جعدة ابن هبيرة عن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام عن رسول الله ﷺ فی حديث قال : كيف تهلك امة انا أولها و اثنا عشر من بعدی من السعداء أولى الالباب والمسيح بن مریم آخرها **الثامن والثلاثون بعد المائة** ما رواه رجب الحافظ البرسی فی کتاب مشارق

بیعت پادشاه جابر زمانش را در گردن دارد ، غیر از آن قائمی که عیسی بن مریم پشت سرش نماز میگزارد «تا آخر حدیث» .

**صدوسی و ششم :** از ابوهریره نقل میکنند که پیغمبر (ص) در حدیثی فرمود : امامان بعد از من دوازده نفر از اهلبیت هستند ، اولشان علی ، وسطشان محمد ، و آخرشان هم محمد است ، و او مهدی این امت است که عیسی بن مریم پشت سرش نماز میگزارد . **صدوسی و هفتم :** از یحیی بن جعد از حضرت امام حسین (ع) نقل میکنند که پیغمبر (ص) در حدیثی فرمود : امتی که اولش من باشم ، و پس از من دوازده نفر از سعادتندان و خرد مندان ، و آخرش مسیح بن مریم چگونه هلاک میشود ؟ .

**صدوسی و هشتم :** حافظ رجب برسی در کتاب «مشارق» از سلمان ابوذر نقل

أنوار الیقین فی حقایق اسرار امیر المؤمنین علیه السلام فی أواخر السکتاب فی فصل مفرد عن سلمان وأبی ذر عن امیر المؤمنین علیه السلام فی کلام طویل یقول فیہ : یا سلمان و یا جندب وکان تَحَدَّ الناطق وانا الصامت ، ولا بد فی کل زمان من نا طق وصامت ؛ فمحمّد صاحب الجمع وانا صاحب الحشر ، و تَحَدَّ صاحب الجنة وأنا صاحب الرجعة .

**الناسع والثلاثون بعد المائة** مارواه ایضاً فیہ فی فصل آخر عن الاصبغ بن نباتة عن امیر المؤمنین علیه السلام فی حدیث قال : ومن أنکر ان لی فی الارض کرة بعد کرة ودعوة بعد دعوة وعودة بعد رجعة حدیثاً کما کنت قدیمافقدرد علینا ، و من رد علینا فقدرد علی الله .

**الاربعون بعد المائة** مارواه ایضاً فیہ فی فصل آخر عن امیر المؤمنین علیه السلام فی خطبة له یقول فیہا : هیہات هیہات اذا کشف المستور وحصل ما فی الصدور لقد کررتم کرات و کم بین کرة و کرة من آية و آیات ؛ الی أن قال : وباعث تَحَدَّ و ابراهیم لا قتلن أهل الشام بکم قتلات وأی قتلات ولا قتلن أهل صفین بکل قتلة سبعین قتلة

میکنند کہ امیر المؤمنین (ع) در کلامی طولانی - فرمود : ای سلمان وای جندب ! (جندب نام ابوذر است ) محمد (ص) ناطق و گویا بود ، و من سا کتم ، در هر زمانی هم باید گویائی باشد و سا کتی ، محمد (ص) صاحب جمع محمد (ص) صاحب بهشت است و من صاحب رجعتم .

**صدوسی و نهم :** از اصبغ بن نباته در حدیثی نقل می کنند کہ امیر المؤمنین (ع) فرمود : هر که انکار کند کہ پس از بازگشت اول بازگشتی دارم ، و بعد از دعوت نخستین دعوت دیگری و بعد از رجعت رجعتی - کہ دوم هم نظیر اول است - ، ما دارد کرده و هر که ما دارد کند خدا را دارد کرده .

**صد و چهلیم :** باز از حضرت امیر (ع) نقل می کنند کہ در خطبه ای فرمود : هیہات ، هیہات ، آن دم کہ پوشیده ها آشکار شود ، و آنچه در سینه ها است مشخص گردد ، چند نوبت رجعت حاصل شده کہ میان هریک با دیگری نشانه هائی است . . . . .

قسم بآنکه محمد و ابراهیم را فرستاد ! شامیان را چند نوبت بکشم چه کشتنی ؟ ! و اهل

و لاردن الى كل مسلم حيوة جديدة ، ولاسلم من اليه صاحبه و قاتله ولا قتلن  
 بعمار بن ياسر وبأويس القرني ألف قتيل ، الى أن قال : لا و كيف واين ومتى وانى  
 وحتى ، ثم قال : لاتستعظموها هذا فاننا أعطينا علم المنايا والبلايا ، كانى بهذا وأشار  
 الى الحسين عليه السلام قد نار نوره بين عينيه ، وثار معه المؤمنون من كل مكان ، وأيم  
 الله لو شئت سميتهم رجلا رجلا بأسمائهم و اسماء آبائهم ، فهم يتناسلون من  
 أصلاب الرجال وأرحام النساء الى يوم الوقت المعلوم ، الي أن قال : حتى يخرج  
 الى ما أعد لى من الخيل والرجل ، فاتخذها أحببت وأترك ما أردت ، ثم أسلم الى عمار  
 بن ياسر اثني عشر ألف أدهم على كل أدهم منها محب لله و لرسوله مع كل واحد  
 اثني عشر ألف كتيبة ، لايعلم عددها الا الله .

**الحادى والاربعون بعد المائة** مارواه ايضا فيه فى فصل آخر عن أمير المؤمنين  
عليه السلام فى حديث طويل قال : انا صاحب النشر الاول و الاخر انا صاحب المناقب و  
 المفاخر ، الى أن قال : انا الذى أقتل مرتين وأحى مرتين ، انا المذكور فى سالف  
 الزمان والخارج فى آخر الزمان .

صفين را بهر قتلى هفتاد بار بکشم ، وهر مسامانى را زند گى تازه اى بخشم ، و قاتلش را  
 تسليمش کنم ، بجای عمار ياسر ، واويس قرنى هزار نفر را بکشم ، . . . چون و چرا ،  
 وکى و کجا ؟ ندارد . . اين خبر را بعيد شماريد ، که علم مرگها و گرفتار بهار بما  
 داده اند ، گویا اين - حسين - را مى بينم که ميان چشمانش نور ميدرخشد و مؤمنان از  
 هر جا با او نهضت کرده اند ، بخدا ! اگر بخواهم نامشان را مى برم اينان از صلب پدران و  
 رحم مادران منتقل ميشوند تا روز موعده معين برسند ، . . . تا اسب و سپاهى که براى  
 من آماده شده ظاهر گردد و هريك را بخواهم انتخاب کنم و هريك را نخواهم رد کنم ،  
 سپس بعمار يا سرداو زده هزار اسب تحويل دهم که دوستان خدا و رسول بر آنها سوارند .  
**صد و چهل و يكم** : باز از امير المؤمنين (ع) نقل ميكند که در حديثى فرمود : من  
 صاحب «نشر» اول و آخرم ، من صاحب مناقب و مفاخرم . . . منم که دوبار كشته شوم  
 و دوبار زنده گردم ، منم که نامم در گذشتگان بوده و در آخر الزمان خارج مى شود .



**الثاني والاربعون بعد المائة** مارواه السيد المرتضى في رسالة المحكم والمتشابه قال : قال أبو عبد الله محمد بن ابراهيم بن حفص النعماني في كتابه في تفسير القرآن أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة قال : حدثنا أحمد بن يوسف بن يعقوب الجعفي عن اسمعيل بن مهران عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن اسمعيل بن جابر قال : سمعت أبا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام يقول : ان الله بعث محمداً فختم به الانبياء و أنزل عليه كتاباً فختم به الكتب ؛ الى أن قال : و لقد سئل أمير المؤمنين عليه السلام شيعته عن هذا ؟ فقال : ان الله أنزل القرآن على سبعة أحرف ثم قال : وان في القرآن ناسخاً ومنسوخاً ومحكماً ومتشابهاً الى ان قال : و منه رد على من أنكر الرجعة ثم قال : فكانت الشيعة اذا تفرغت من تكاليفها فسأله عن قسم قسم منها فيخبرها الى أن قال : و أما الرد على من أنكر الرجعة فقول الله عز وجل : «ويوم نحشر من كل امة فوجاً ممن يكذب بآياتنا فهم يوزعون» اي الى الدنيا فاما حشر الاخرة فبقوله تعالى : «وحشرناهم فلم نغادر منهم أحداً» وقوله عز وجل : «وحرام على قرية أهلكناها أنهم لا يرجعون»

**صدوجهل ودوم** : سيد مرتضى در رساله « محكم ومتشابه » از اسماعيل بن جابر نقل ميکند که گفت : شنيدم حضرت صادق (ع) مي فرمود : خداوند محمد را فرستاد و پيمبري را باو ختم کرد ، کتابي بر او نازل کرد و کتب آسماني را بآن خاتمه داد ، . . . . شيعيان اين مطلب را از امير المؤمنين (ع) پرسيدند ، فرمود : خدا قرآن را بهفت « حرف » (در تفسير هفت حرف خلاف است بعضي گويند مراد هفت معني است ) نازل کرد ، قرآن ناسخ ومنسوخ دارد ومحکم ومتشابه . . . . قسمتي اذ آن رد منکران رجعت است - سپس سيد مرتضى مي فرمايد : - شيعيان هر وقت فرصتي پيدا ميکردند هريک از اقسام قرآن را اذ آنجناب ميپرسيدند . . . . (علي (ع) فرمود : ) اما رد منکران رجعت ، اين آيه است : «روزي که اذر جمعي دسته‌اي از آنان را که آيات ما را تکذيب مي کنند محشور کنيم و بازداشت شوند ، نمل ۸۳ » مراد برگشتن بدنياست ، اما آيه قيامت ، اين است : « همه را محشور کنيم واحدي را وانگذاريم » و اين آيه : «هر قره‌اي که هلاک کرده ايم مقرر است که برنميگردند ، انبياء ، ۹۵ » مربوط بر رجعت است ، اما رد

فی الرجعة فاما فی القيمة فانهم يرجعون ومثل قوله تعالى : «واذأخذالله ميثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به و لتنصرنه» وهذا لا یكون الا فی الرجعة ، ومثله ماخاطب الله به الائمة وعدهم بالنصر والانتقام من أعدائهم فقال سبحانه : « وعدالله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبذلنهم من بعد خوفهم أمناً » وهذا یكون اذا رجعوا الی الدنیا ومثل قوله تعالى : « ونريد أن نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکنن لهم فی الارض » وقوله سبحانه : « ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد » ای رجعة الدنیا ومثله قوله تعالى : « الم تر الی الذین خرجوا من ديارهم وهم ألو ف حضر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحیاهم » ثم ماتوا وقوله تعالى : « و اختار موسى قومه سبعین رجلاً لمیقاتنا » فردهم الله بعد الموت الی الدنیا فأکلوا و

قیامت ، همه برمی گردند ، ونیز این آیه : « آندم که خدا ازیمبران پیمان گرفت : این کتاب وحکمتی که بشماداده ام اگر پیغمبری آمد که آنچه باشماست تصدیق کرد باید باوایمان آرید و یاریش کنید ، آل عمران ؛ ۸۱ » در غیر رجعت نیست ، و همچنین آیه ای که باو به وعده نصرت و انتقام اذ دشمن می دهد که می فرماید : « خدا بکسانی از شما که ایمان آورده عمل صالح کردند وعده داده در زمین جانشینشان کند چنانکه پیشینیان را جانشین کرد ، و دینشان را که رای آنان پسندیده استقرار دهد ، و بس از ترس و خوف ایمنشان گرداند ، نور ، ۵۵ » این هم وقتی است که بدنیا بر گردند و همچنین این آیات که می فرماید : « می خواهیم بر آنان که روی زمین ناتوان شمرده شدند منت نهیم ، امام و وارشان قرار دهیم ، و در زمین استقرارشان دهیم ، قصص ، ۵ » : « آنکسر که این قرآن بهمهده تو گذاشت ترا ببازگشتگاهی برگرداند ، قصص ، ۸۵ » که مراد بازگشت بدنیا است ، « مگر قصه آنان را ندانستی که هزاران نفر بودند و از بیم مرگ اذ دیار خویش بیرون رفتند خداوند بآنها فرمود بمیرید ، سپس زنده شان کرد ، بقره ، ۲۴۳ » و این عده پس از زنده شدن باز مردند : « موسی هفتاد نفر از قومش را رای وعده گاه ما انتخاب کرد ، اعراف ، ۱۵۵ » اینها هم بعد از مرگ بامر خدا زنده شدند ، خوردند ، و نوشیدند ، و زن گرفتند ،

شربوا ونكحوا ومثله خبر العزيز .

**الثالث والاربعون بعد المائة** ما رواه سعد بن عبدالله في مختصر البصائر على ما نقل عنه الحسن بن سليمان بن خالد عن أحمد بن محمد بن عيسى و محمد بن الحسين عن البزنطي عن حماد بن عثمان عن بكير بن أعين قال : قال إبي من لاشك فيه يعنى أباجعفر (ع) ان رسول الله (ص) وامير المؤمنين (ع) سيرجعا .

**الرابع والاربعون بعد المائة** ما رواه فيه بالاسناد عن حماد عن الفضيل عن أبي جعفر (ع) قال : لاتقولوا الجبت والطاغوت ، لاتقولوا الرجعة؛ فان قالوا لكم قد كنتم تقولون ذلك فقولوا أما اليوم فلا نقول ان رسول الله (ص) قد كان يتألف الناس بالمائة ألف درهم ليكفوا عنه فلاتتألفونهم بالكلام .

**الخامس والاربعون بعد المائة** ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن الحسن بن أبي الخطاب عن موسى بن سعدان عن عبدالله بن القاسم عن الحسين بن أحمد

واذ اين قبيل است قصه «عزيز» .

**صد و چهل سوم :** سعد بن عبدالله در كتاب «مختصر البصائر» از «بكير بن اعين» نقل ميكنند كه گفت : كسى كه در صدق گفتارش شك ندارم - يعنى حضرت باقر (ع) - فرمود : پيغمبر و امير المؤمنين عليهم السلام بر ميگردند .

**صد و چهل چهارم :** از فضيل نقل ميكنند كه حضرت باقر (ع) فرمود : راجع بجبت و طاغوت (كه كنايه از اول و دوم است) و رجعت اباسنيان و مخالفان ) صحبت نكنيد و نام آنها را نبريد ، اگر گفتند : شما سابقاً راجع بآنها عقايد اظهار مي كرديد؛ بگوئيد امروز ديگر نيمگوئيم ، پيغمبر (ص) گاهي تا صد هزار درهم بمردم ميداد براي اينكه باوي مهربان شوند و آزارش ندهند ، شما حاضر نيستيد مردم را با حرف بخودتان نزديك كنيد ( اين حديث سرمشق بسيار جامع و جالبى است كه مى فرمايد در برابر اشخاص سست عقيدة يا مخالف مطالبى را كه جز با كدلان و ثابته قدمان تاب تحملش راندارند نبايد گفت ، و اشخاص را با گفتن اين مطالب نبايد از حريم دين راند ، مترجم ) .

**صد و چهل و پنجم :** از بونس بن ظبيان نقل ميكنند كه حضرت صادق (ع) فرمود :

المنقرى عن يونس بن ظبيان عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ان الذى يلى حساب الخلايق قبل يوم القيمة الحسين بن علي عليه السلام فأما يوم القيمة فانما هو بعث الى الجنة وبعث الى النار .

**المادس والاربعون بعد المائة** ما رواه فيه ايضاً عن ابراهيم بن هاشم عن البرقى عن محمد بن سنان او غيره عن عبد الله بن سنان قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : لقد اسري بى ربي عز وجل فاوحى الى من وراء حجاب ما أوحى ، وكلمنى بما كلمنى به و كان مما كلمنى به أن قال : يا محمد انى انا الله لا اله الا أنا عالم الغيب والشهادة الى أن قال : يا محمد ، على أول من أخذ ميثاقه من الائمة ، يا محمد على آخر من أقبض روحه من الائمة وهو الدابة التى تكلمهم « الحديث » .

**المابع و الاربعون بعد المائة** ما رواه العياشى فى تفسيره على ما نقله عنه بعض ثقات المعاصرين عن سلام بن المستنير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : لقد تسموا باسم مسمى الله به أحداً الاعلى بن أبى طالب و ماجاء تأويله قلت : متى يجىء تأويله؟ قال : اذا جاء جمع الله أمامه النبيين والمرسلين حتى ينصروه وهو قول الله : « و ان أخذ الله

آنكه پیش از قیامت بحساب مردم میرسد حسین بن علی است ، اما روز قیامت یا بهشت است یا جهنم

**صد و چهل و ششم :** از عبد الله بن سنان از حضرت صادق (ع) نقل می کند که پیغمبر (ص) فرمود : پروردگارم مرا بمعراج برد و از پس پرده ای بمن وحیها کرد و سخنانی فرمود ؛ از جمله فرمود : ای محمد ، منم خدائی که جز من خدائی نیست ، دانای نهان و عیانم . . . ای محمد ، نخستین امامی که برایش ایمان گرفته شد : علی است ، و آخر امامی که جانش را میگیرم علی است ، او است « جنبنده » ای که با مردم سخن میگوید « تا آخر حدیث » .

**صد و چهل و هفتم :** « عیاشی » در تفسیرش از سلام بن مستنیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : نامی را بر خود نهادند که خدا بر غیر علی بن ابیطالب ننهاد و « تأویلش » (یعنی حقیقتش) هنوز نیامده (مراد لقب : امیر المؤمنین است ) گفتم تأویلش کی میآید ؟ فرمود : هنگامی میآید که خدا پیمبران را حضور دوی جمع کند و او را یاری

میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب و حکمة الی قوله: «وانا معکم من الشاهدين» فیومئذ یدفع رسول الله ﷺ اللواء الی علی بن أبی طالب فیکون أمیر الخلائق کلهم أجمعین یکون الخلائق کلهم تحت لوائه ، ویکون هو أمیرهم فهذا تأویلہ .

**الثامن والاربعون بعد المائة** ما رواه أبو الفتح الكراچکی فی کنز الفوائد عن محمد بن العباس وهو ثقة ثقة عن أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمد عن ابن أبی نصر عن جميل بن دراج عن أبی سلمة عن أبی جعفر عليه السلام فی قول الله تعالى: « قتل الانسان ما أكفره » قال: نزلت فی أمیر المؤمنین عليه السلام « ما أكفره » یعنی بقتلکم اياه الی أن قال: « ثم أماته » میته الانبياء « فأقبره ثم اذا شاء أنشره » قال: یمک بعد قتله فی الرجعة فیقضي ما أمره .

**التاسع والاربعون بعد المائة** ما رواه أيضاً فيه عن محمد بن العباس عن جعفر بن محمد بن الحسين عن عبد الله بن عبد الرحمن عن محمد بن عبد الحميد عن مفضل بن صالح عن جابر عن أبي عبد الله الجدلی قال: دخلت علی علی بن أبی طالب عليه السلام يوماً فقال: انا دابة الارض .

کنند ، چنانکه در قرآن میفرماید: « آندم که خدا از پیمان بران گرفت. . . . تا آنجا که میفرماید: - من هم باشما از گواهانم « آنروز پیغمبر ( ص ) برجم را بدست علی سپارد وی امیر همه مردم باشد و مردم همه تحت فرمانش باشند این تأویل این نام (امیر المؤمنین) است .

**صد و چهل و هشتم:** « کراچکی » در کتاب کنز الفوائد از ابوسلمه نقل میکند که حضرت باقر (ع) در تأویل این آیه: « قتل الانسان ما اکفره » فرمود درباره حضرت امیر المؤمنین (ع) است ، یعنی چه کرده بود که او را کشتید ؟ . . . بعد می فرماید: « سپس او را - مانند پیمبران - میراند و بخاکش سپرد ، آنگاه هروقت بخواهد زنده اش می کند ، سورة عبس ، ۸۰ » در رجعت مدتی میماند و دستورهای الهی را اجرا می کند .

**صد و چهل و نهم:** از ابو عبد الله جدلی نقل می کند که گفت: روزی خدمت علی (ع) رسیدم فرمود: « جنبندة زمین » منم .

**الخمسون بعد المائة** ما رواه عنه عن محمد بن العباس عن جعفر بن محمد بن مالك عن القاسم بن اسمعيل عن علي بن خالد العاقولي عن عبد الكريم الخثعمي عن سليمان بن خالد قال : قال أبو عبد الله عليه السلام في قوله تعالى : « يوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة » قال الراجعة الحسين بن علي ؛ و الرادفة علي بن أبي طالب عليه السلام ، و اول من ينفذ عن رأسه التراب الحسين بن علي في خمسة و سبعين ألفاً و هو قوله تعالى : « انا لننصر رسلنا والذين آمنوا في الحياة الدنيا ويوم يقوم الاشهاد »

**الحادی والخمسون بعد المائة** ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمد بن عيسى عن يونس عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى : « ان نشأ ننزل عليهم من السماء آية فظلت أعناقهم لها خاضعين » قال : تخضع لها رقاب بنى امية ، قال : وذلك علي بن أبي طالب يبرز عند زوال الشمس على رؤس الناس ساعة حتى يبرز وجهه يعرف الناس حسبه ونسبه ، ثم قال : اما ان بنى امية ليخمين الرجل منهم الى جنب شجرة فيقول : هذا رجل من بنى امية فاقتلوه .

**صد و پنجاهم** : از سليمان بن خالد نقل می کند که حضرت صادق (ع) در تأویل این آیه : « روزی که لرزانشده بلرزاند ، و لرزانشده دیگر از پس آن آید ، نازعات ۶ ، ۷ » فرمود : اولی حسین (ع) ، و دومی امیر المؤمنین است ، اول کسی که گردد خاک از سر می فشاند حسین بن علی (ع) است که با هفتاد و پنج هزار نفر وارد می شود و این است تفسیر این آیه « ما پیغمبران خویش ، و آنها را که ایمان آوردند در این زندگی دنیا و روزی که گواهان بر خیزند یاری کنیم ، غافر ؛ ۵۱ » .

**صد و پنجاه و یکم** : از ابو بصیر نقل می کند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : « اگر بخواهیم نشانه ای از آسمان برای آنان می فرستیم که گردنهایشان در برابرش رام شود ، شعرا ، ۴ » فرمود : آن نشانه علی بن ابیطالب است که هنگام ظمربالای سر مردم ظاهر شود ، بطوری که او را بحسب و نسب بشناسند و گردن بنی امیه در برابرش خاضع و رام گردد ، اگر یکی از آنان در پناه درختی مخفی شود عاقبت او را پیدا کنند و بکشند .

**الثانی والخمسون بعد المائة** ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن علي بن أحمد بن حاتم عن اسمعيل بن اسحق عن خالد بن محمد عن عبد الكريم بن يعقوب عن جابر بن يزيد عن أبي عبد الله الجدلي عن أمير المؤمنين في حديث انه قال : انا دابة الارض انا أنف المهدي وعينه .

**الثالث والخمسون بعد المائة** ما رواه أيضاً فيه عن محمد بن العباس عن أحمد بن محمد بن سعيد عن الحسن السلمي عن أيوب بن نوح عن صفوان عن يعقوب بن شعيب عن عمران بن ميثم عن عباية قال : أتى رجل أمير المؤمنين عليه السلام فقال : حدثني عن الدابة ؟ قال : هي دابة مؤمنة تقرء القرآن و تؤمن بالرحمن ، و تأكل الطعام وتمشي في الاسواق .

**الرابع والخمسون بعد المائة** ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمد بن عيسى عن صفوان مثله وزاد في آخره قلت : ومن هو ؟ قال هو عليّ تكلمتك امك .

**الخامس والخمسون بعد المائة** ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن اسمعيل القاضي عن عبد الله بن أيوب المخزومي عن يحيى بن أبي بكر عن أبي حريز عن

**صد و پنجاه و دوم :** از ابو عبد الله جدلي نقل می کند که امیر المؤمنین (ع) در حدیثی فرمود : من «جنبندة زمینم» من بجای چشم و دماغ حضرت مهدی هستم (یعنی پیشرو و پاور اویم) .

**صد و پنجاه و سوم :** از «عبایة» نقل می کند که مردی خدمت علی (ع) رسید و عرض کرد : مرا از «جنبندة زمین» خبر ده ، فرمود : جنبندة با ایمانی است ، قرآن میخواند و بخدای رحمان ایمان دارد ، غذا می خورد ، و در بازارها راه میرود .

**صد و پنجاه و چهارم :** حدیث سابق را از صفوان بهمان نحو نقل می کند و در آخرش میگوید سائل گفت : او کیست ؟ فرمود : او علی است مادرت برایت بگرید **صد و پنجاه و پنجم :** از ابوهریره نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : «جنبندة

علی بن زید عن خالد بن اوس عن ابي هريرة قال : قال رسول الله ﷺ يخرج دابة الارض معها عصا موسى وخاتم سليمان ، تجلو وجه المؤمن بعصا موسى وتسم وجه الكافر بخاتم سليمان

**الحادس والخمسون بعد المائة** ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن احمد بن محمد عن احمد بن ابي عبيدة عن الحسين بن علوان عن سعد بن طريف عن الاصمغ بن نباتة قال : دخلت على أمير المؤمنين وهو يأكل خبزاً وخلاً وزيتاً فقلت : قوله تعالى : «واذا وقع القول عليهم اخرجناهم دابة من الارض» ما هذه الدابة ؟ فقال : دابة تأكل خبزاً وخلاً وزيتاً .

**السادس والخمسون بعد المائة** ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمد بن عيسى عن يونس بن عبد الرحمن عن سماعة بن مهران عن الفضيل بن الزبير عن الاصمغ بن نباتة قال : قال لى معوية ، يا معشر الشيعة تزعمون ان علياً دابة الارض ؟ فقلت : نحن نقول بقول اليهود فارسل الى رأس الجالوت فقال : ويحك تجدون دابة الارض عندكم ؟ فقال : نعم فقال : ماهى ؟ فقال : رجل ، فقال أتدرى ما اسمه ؟ قال : نعم اسمه اليا ، قال : فالتفت الى فقال : ويلك يا اصمغ ما

زمین» در حالی که عصای موسی و انگشتر سلیمان بدست دارد بیرون آید ، روی مؤمنان را بعصای موسی جلوه دهد و صورت کافران را بانگشتر سلیمان داغ زند .

**صد و پنجاه و ششم :** اذا صبغ بن نباتة نقل میکند که گفت : خدمت امیر المؤمنین (ع) رفتم نان و سرکه و زیتون می خورد ، این آیه خواندم « هنگامی که عذاب و اجیشن شود » جنبنده ای از زمین بیرون آریم ، نمل : ۸۶ و گفتم : این جنبنده چیست ؟ فرمود : جنبنده ای است که نان و سرکه و زیتون میخورد

**صد و پنجاه و هفتم :** باز اذا صبغ نقل میکند که معاویه بن گفت : شما شیعیان گمان می کنید که « جنبنده زمین » علی (ع) است گفتم : ما از یهودیان نقل میکنیم ، معاویه رئیس علمای یهود را حاضر کرد و گفت : در کتب شما نام « جنبنده زمین » هست ؟ گفت آری ، پرسیدن آن چیست ؟ گفت مردی است ، پرسید : اسمش را میدانی ؟ گفت آری ، نامش « الیا » ، معاویه بمن نگاه کرد و گفت : اصمغ ، وای بر تو « الیا » چقدر



أقرب اليامن علياً .

**الثامن والخمسون** بعد المائة مارواه عن محمد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمد بن عيسى عن يونس عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : «واذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم» فقال هو أمير المؤمنين عليه السلام **التاسع والخمسون** بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن محمد بن الحسن عن الحسين بن الحسن عن علي بن الحكم عن أبان بن عثمان عن عبد الرحمن بن سيابة و يعقوب بن شعيب عن صالح بن ميثم عن أبيه انه سمعه يقول : ان علياً دابة الارض؛ وعرض الحديث على أبي جعفر عليه السلام فلم ينكره بل أقر به .

**المتون** بعد المائة مارواه فيه عن محمد بن العباس عن حميد بن زياد عن ابن نهيك عن عيسى بن هشام عن أبان عن عبد الرحمن بن سيابة عن صالح بن ميثم عن أبي جعفر عليه السلام في حديث ان علياً عليه السلام دابة الارض قال : وان علياً راجع اليها وقرء : «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد».

**الحادی والمتون** بعد المائة مارواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمد بن عيسى عن يونس عن ابراهيم بن عبد الحميد عن ابان الاحمر عن

بعلی نزدیک است ؟ ! .

**صد و پنجاه و هشتم:** اذا ابو بصير نقل می کند که حضرت باقر (ع) در تفسیر «جنبنده

زمین» فرمود : مراد امیر المؤمنین (ع) است .

**صد و پنجاه و نهم :** از صالح بن ميثم نقل می کند که گفت : پدرم « ميثم »

میگفت : علی (ع) «جنبنده زمین» است ، من این حدیث را بر حضرت باقر (ع) عرضه کردم و در آن تردید نکرد بلکه تصدیق کرد .

**صد و شصت :** باز از صالح بن ميثم نقل میکند که حضرت باقر علیه السلام

در حدیثی فرمود : علی (ع) «جنبنده زمین» است بدنیا بر میگردد و این آیه را خواند : «آنکس که این قرآن بعهده تو نهاد ترا بباز گشتگاهی برمیگرداند ، قصص ، ۸۵» .

**صد و شصت و یکم :** از « ابان احمر » نقل می کند که حضرت باقر (ع) در

أبى جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد » فقال أبو جعفر عليه السلام : ما احسب نبيكم الا سيطلع عليكم اطلاعة .

**الثانى والستون بعد المائة** مارواه فيه عن محمد بن العباس عن جعفر بن محمد بن مالك عن الحسن بن علي بن مروان عن سعيد بن عامر عن أبى مروان قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل : « ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد » فقال : لا والله لا تنقض الدنيا ولا تذهب حتى يجتمع رسول الله و على عليهما السلام بالثوية فيلتقيان ويبنيان بالثوية مسجداً له اثنتى عشر ألف باب ، يعنى موضعاً بالكوفة

وعن أحمد بن هوزة عن ابراهيم بن اسحق عن عبد الله بن حماد عن أبى مریم الانصارى عن أبى عبد الله عليه السلام مثله.

**الثالث والستون بعد المائة** مارواه فيه عن محمد بن العباس عن محمد بن عيسى عن يونس عن المفضل بن صالح عن زيد الشحام عن أبى عبد الله عليه السلام قال : « العذاب الادنى دون العذاب الاكبر » : الرجعة.

**الرابع والستون بعد المائة** مارواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن محمد بن محمد بن عيسى عن يونس عن مفضل بن صالح عن زيد الشحام عن أبى عبد الله

تفسير آية فوق فرمود در باره پیغمبر (ص) گمانی ندارم جز اینکه ناگهان چشم بسوی شما بگشاید .

**صد و شصت و دوم :** از ابو مروان نقل می کند که گفت : تفسیر همان آیه سابق را از حضرت صادق (ع) پرسیدم فرمود : بخدا ! دنیا خاتمه نپذیرد تا پیغمبر و علی علیهما السلام در « ثویه » - که موضعی است در کوفه - جمع شوند و مسجد بزرگی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد . این حدیث را بسند دیگری هم از حضرت صادق علیه السلام بهمین نحو روایت می کند .

**صد و شصت و سوم :** از « زید شحام » نقل می کند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : « عذاب کوچکتر را بیش از عذاب بزرگتر بآنان بچشانیم » فرمود : عذاب کوچکتر رجعت است .

**صد و شصت و چهارم :** باز از « زید شحام » از حضرت صادق (ع) نقل می کند که عذاب

عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : «العذاب الادنى» دابة الارض .

**الخامس والمتون** بعد المائة مارواه فيه عنه عن هاشم بن أبی خلف عن ابراهيم بن اسمعيل عن يحيى بن مسلمة بن كهيل عن أبيه عن مجاهد عن ابن عباس عن النبي ﷺ قال في خطبة خطبها في حجة الوداع : لاقتلن العمالقة في كتيبة فقال له جبرئيل : أوعلی فقال : أوعلی بن أبی طالب .

**اقول :** وقد نقل هذه الاحاديث كلها الحسن بن سليمان بن خالد البرقي عن محمد بن العباس ما نزل من كتاب تأويل ما نزل من القرآن وغيره في محمد وآله عليهم السلام .

**السادس والمتون** بعد المائة مارواه جعفر بن محمد بن قولويه في المزار عن الحسين بن محمد عن معلى بن محمد عن ابی الفضل عن ابن صدقة عن المفضل بن عمر عن أبی عبد الله ﷺ قال : كأني بسرير من نور قد وضع وقد ضربت عليه قبة من ياقوتة حمراء ، مكللة بالجواهر وكانی بالحسين ﷺ جالسا على ذلك السرير وحوله تسعون ألف قبة خضراء ، وكانی بالمؤمنين يزورونه ويسلمون عليه ، فيقول الله عز وجل لهم : أوليائي مسلمون فظالمأ

کوچکتر «جنبندہ زمین» است .

**صد و شصت و پنجم :** اذ ابن عباس نقل میکند کہ پیغمبر (ص) در خطبہ ای در سفر «حجة الوداع» فرمود : من در میان سپاهی ، عمالقه را (یعنی ستمگرانی را) کہ از بقیہ قوم عاد در شام مانده بودند) می کشم ، جبرئیل گفت : بگو (من) یا علی (آنها را میکشیم) فرمود : (من) یا علی بن ابیطالب .

**هواف گوید :** همه این حدیثها را حسن بن سلیمان از کتاب محمد بن عباس نقل میکند .

**صد و شصت و ششم :** «ابن قولويه» در کتاب «مزار» از مفضل بن عمر نقل میکند کہ حضرت صادق (ع) فرمود : گویا می بینم کہ تختی از نور نهاده اند و قبه ای از یاقوت سرخ جواهر نشان بر آن زده اند ، حسین (ع) روی آن نشسته و اطرافش قبه های سبزی زده اند ، مؤمنین اورا زیارت میکنند و بر او سلام میکنند ، از جانب خدا خطاب میشود : دوستان من ! بسیار ذلت و آزار کشیدید و ستم دیدید ، این

او ذیتم وذللتتم واضطهدتم فهذا يوم لاتسألون حاجة من حوائج الدنيا والاخرة الا قضيتها لكم ، فيكون أكلهم وشربهم من الجنة .

**اقول :** سؤال حوائج الدنيا يدل على أن هذا في الرجعة اذهي لاتسأل في الاخرة .  
**التابع والمستون بعد المائة** ما رواه النعماني في تفسيره على ما نقل عنه عن ابن عباس في قوله تعالى : « والنهار اذا جليها » قال : يعنى الائمة منا أهل البيت يملكون الارض في آخر الزمان فيملاءونها عدلا وقسطاً .

**الثامن والمستون بعد المائة** ما رواه البرقي في المحاسن عن أحمد بن محمد وعبد الله بن عامر عن ابن سنان عن المفضل عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : انا صاحب العصا والميسم .

**التاسع والمستون بعد المائة** ما رواه محمد بن الحسن الصفار في بصائر الدرجات عن عبد الله بن محمد عن ابراهيم بن محمد الثقفي رفعه عن أبي عبد الله عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : انا صاحب العصا والميسم .

**السيعون بعد المائة** ما رواه ايضاً فيه بسنده عن سلمان الفارسي عن أمير

روزی است که هر حاجتی از حاجتهای دنیا و آخرت بخواید بر آورم، آنگاه از خودا کهای بهشتی میخورند و مینوشند .

**مؤلف گوید :** چون خواهش حاجتهای دنیا در آخرت معنی ندارد پس حدیث مربوط بر جعت است .

**صد و شصت و هفتم :** «نعمانی» در تفسیرش از ابن عباس نقل میکند که در تفسیر این آیه : «قسم بربوژ آندم که زمین را روشن کند ، شمس ، ۳» گفت : مراد امامان از ما اهل بیت اند که در آخر الزمان حکومت کنند و زمین را از عدل و داد پر کنند .

**صد و شصت و هشتم :** «برقی» در کتاب «محاسن» از حضرت صادق (ع) نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : من صاحب عصا و آهن داغ زننده هستم .

**صد و شصت و نهم :** «صفار» در «بصائر الدرجات» حدیث سابق را از حضرت امیر (ع) نقل میکند .

**صد و هفتادم :** از سلمان فارسی نقل میکند که حضرت امیر المؤمنین (ع) فرمود

المؤمنین علیه السلام قال : أنا صاحب المیسم وأنا الفاروق الا کبر ، وأنا صاحب الکرات ودولة الدول «الحديث» .

**الحادی والجمعون بعد المائة** ما رواه العیاشی فی تفسیره علی ما نقل عنه عن رفاعه عن أبی عبد الله علیه السلام قال : اول من یکر الی الدنيا الحسین بن علی و أصحابه «الحديث» وقد مر .

**الثانی والجمعون بعد المائة** ما رواه ایضاً عن مسعدة بن صدقة عن الصادق علیه السلام ان علیاً علیه السلام قال علی المنبر : انا سید الشیخ وفي سنة عن ایوب والله لیجمعن الله لی شملی كما جمعه لا یوب .

ورواه الکشی فی کتاب الرجال کما مر .

**الثالث والجمعون بعد المائة** ما رواه العیاشی فی تفسیره علی ما نقل عنه عن صالح بن سهل عن أبی عبد الله علیه السلام فی قوله تعالی : « ثم رددنا لکم الكرة علیهم » قال : خروج الحسین علیه السلام فی الكرة فی سبعین من أصحابه الذین قتلوا معه «الحديث» .

من صاحب آهـن داغ زننده ، و «فاروق اکبر» ، و صاحب رجعتها ، و صاحب بهترین دولتهایم «تا آخر حدیث» .

**صدوهفتاد و یکم** : «عیاشی» در تفسیرش از «رفاعة» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : اول کسی که بدنیا بر میگردد حسین بن علی (ع) و اصحاب او بند «تا آخر حدیث» این حدیث قبلاً هم گذشت .

**صدوهفتاد و دوم** : از حضرت صادق (ع) نقل میکند که علی (ع) بالای منبر فرمود : من سرور موسفیدام و درمن نشانه ای از ایوب است ، بخدا قسم خداوند پراکنندگی مرا جمع کند چنانکه از ایوب راجع کرد . این حدیث را کشی هم در کتاب رجال نقل میکند .

**صدوهفتاد و سوم** : از صالح بن سهل نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : «سبب برضد آنها دولت بشما دادیم» فرمود : درباره خروج حسین (ع) و آن هفتاد نفری است که در رکابش شهید شدند «تا آخر حدیث» .

**الرابع والسبعون بعد المائة** ما رواه المفيد في ارشاده عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبدالله عليه السلام ان أمير المؤمنين عليه السلام قال أنا سيد الشيب وفي سنة من أيوب، وسيجمع الله لى أهلى كما جمعهم ليعقوب، وذلك اذا استدار الفلك وقلت (وقلتم ظ) مات أو هلك «الحديث» وفيه جملة من علامات آخر الزمان.

**الخامس والسبعون بعد المائة** ما رواه محمد بن علي بن ابراهيم بن هاشم في كتاب علل الشرايع على ما نقل عنه قال: أخبر الله نبيه في كتابه يصيب أهل بيته بعده من القتل والغضب (الغضب) والبلائم يردّهم ويقتلون أعدائهم ويملكهم الارض وهو قوله تعالى: «ولقد كتبنا فى الزبور من بعد الذ كر ان الارض يرثها عبادى الصالحون» وقوله تعالى: «وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات» الآية.

**السادس والسبعون بعد المائة** ما رواه صاحب كتاب المناقب عن الرضا عليه السلام فى قوله تعالى: «أخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم» قال: على عليه السلام.

**صد وهفتاد و چهارم**: شيخ مفيد در كتاب ارشاد از حضرت صادق (ع) نقل ميکند که امير المؤمنين (ع) فرمود: من سرور (پير مردان و) موسفيدانم، در من نشانه اى از ايوب است، خدا کسان مرا جمع آورى کند چنانکه فرزندان يعقوب را جمع کرد، واين موقعى است که فلک دور خود را بزند و شما گوئيد: (مهدى امت) مرد يا هلاک شد «تا آخر حديث».

در اين حديث قسمتى از علامات آخر الزمان هم مذکور است.

**صد وهفتاد و پنجم**: محمد بن علي بن ابراهيم در کتاب «علل الشرايع» ميگويد: خداوند در کتاب خود به پيغمبر خبر داد که پس از او اهليبيتش دچار کشتار و غصب حق و گرفتارى شوند، سپس برگردند و دشمنانشان را بکشند و پادشاه روى زمين گردند، آنجا که ميفرمايد: «در زبور از بس «ذکر» نوشتيم که زمين را بندگان صالح من بارش ميبرند، انبيا، ۱۰۵» و باز ميفرمايد: «خدا بآنها که ايمان آورده و عمل صالح کردند وعده داده (که در زمين جانشينشان گرداند) . . . . نور ۵۵»

**صد وهفتاد و ششم**: صاحب کتاب مناقب از حضرت رضا (ع) نقل ميکند که در تفسير اين آيه: «جنبند اى از زمين بيرون آريم» فرمود: مراد على (ع) است:

**السابع والسبعون بعد المائة** ما رواه ايضاً فيه عن أمير المؤمنين عليه السلام في هذه الآية انه قال : انا دابة الارض .

**الثامن والسبعون بعد المائة** ما رواه فيه عن الباقر عليه السلام في شرح قول أمير المؤمنين عليه السلام : على يدى تقوم الساعة ؛ قال : يعنى الرجعة قبل القيمة ينصرنى و بذريتى المؤمنين .

**أقول** : فهذه جملة من الاحاديث التى حضرتنى فى هذا الوقت مع ضيق المجال عن التتبع التام ، وقلة وجود الكتب التى يحتاج اليها فى هذا المرام ، ولا ريب فى تجاوزها حد التواتر المعنوى وقد تقدم فى غير هذا الباب ما يدل على ذلك ، ويأتى ما يدل عليه و العقل يجزم باستحالة اتفاق جميع هؤلاء الرواة على الكذب و الافتراء ؛ ووضع هذه الاحاديث الكثيرة جداً ولعل مالم يصل اليها فى هذا المعنى اكثر مما وصل اليها وليت شعري أى عاقل يجوز الكذب على جميع هؤلاء الرواة الذين رروا هذا المعنى ، ويرد شهادة المشايخ المؤلفين للمكتب المعتبرة حيث شهدوا وبصحة احاديثها ، أو يتعرض لتأويلها مع صراحتها جداً ، حتى انها أكثر من احاديث

---

**صد وهفتاد وهفتم** : از امير المؤمنين (ع) نقل ميکند که فرمود : «جنبنده زمين» منم .

**صد وهفاد وهفتم** : از حضرت باقر (ع) نقل ميکند که در شرح اين کلام على (ع) بدست من قيامت بيا ميشود . فرمود : مراد رجعت است يعنى خدا بوسيلة من وفرزندانم مؤمنين را يارى ميکند .

**هؤالف گويد** : اينها حديثهاى است که - باکمی فرصت و کمبود کتابهاى لازم - فعلا در دسترس من بود ، وبدون شك اينها از حد «تواتر معنوى» متجاوز است ، حديثهاى ابواب قبل و بعدهم دلالت بر مطلوب دارند ، و عقل محال ميداند که تمام راويان اين احاديث دروغ گفته باشند ، با اينکه شايد احاديثى که بما نرسيده بيش از اينها باشد ، کدام عاقل است که احتمال بدهد همه اين راويان دروغ گفته اند ، و همه اين نويسندگان کتاب هاى معتبرى که اين احاديث را صحيح دانسته اند ، اشتباه کرده اند ، يا اينکه اين همه حديثهاى صريح را تأويل کند با اينکه اينها از اخبارى که در تعيين هر يك از ائمه

النصوص على كل واحد من الائمة عليهم السلام؛ وأوضح دلالة و تصریحاً ، ولا يكاد يوجد في شيء من مسائل الاصول و الفروع اكثر مما وجد في هذه المسئلة من الادلة والایات والروایات والله الهادي .

## الباب الحادي عشر

في انه هل بعد دولة المهدي عليه السلام دولة ام لا

روى الشيخ الاجل أبو جعفر الكليني في باب تسمية من رآه عليه السلام باسناده الصحيح عن عبدالله بن جعفر الحميري انه سأل العمري رحمه الله فقال له : اني اريد ان اسألك عن شيء وما أنا بشاك فيما أريد ان أسالك عنه ؛ فان اعتقادي ودينني ان الارض لا تخلو من حجة الا اذا كان قبل القيامة بأربعين يوماً ، فاذا كان ذلك رفعت الحجة و أغلق باب التوبة فلم يك ينفع نفساً ايما نها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في ايمانها خيراً ، فاولئك شرار من خلق الله و هم الذين تقوم عليهم القيامة؛ ولكنني أحببت أن ازداد يقيناً «الحديث» .

وارد شده زیادترو واضح ترو صریح تراست ، و در هیچ مسأله ای راجع باصول یا فروع دین بیش از این آیه و خبر وارد نشده ، البته رهبر و رهنا خدا است .

## باب یازدهم

در اینکه آیا پس از دولت حضرت مهدی (ع) دولتی هست یا نه ؟ شیخ کلینی در باب «اسامی اشخاصی که خدمت امام زمان (ع) رسیده اند» از «حمیری» نقل میکند که به «عمری» (وکیل امام زمان (ع) گفت : من میخواهم چیزی از تو پرسم با اینکه در آنچه میپرسم شک ندارم ، من معتقدم که زمین از حجت خالی نمیماند ، مگر چهل روز پیش از قیامت که در آنوقت حجت از روی زمین برداشته شود و در توبه بسته گردد ، و هر کس تا آن وقت ایمان نیاورده باشد یا در ایمانش خیری کسب نکرده باشد دیگر ایمانش سود ندهد ، و اینان بدترین خلق خداوند و اینها قیامت را درک میکنند ، عقیده من چنین است ، و لی میخواستم بقیتم زیاد تر شود «تا آخر حدیث» ،



**اقول :** وقد روي هذا المعنى الشيخ وابن بابويه وغيرهما بطرق كثيرة .

وروى الشيخ في كتاب الغيبة في جملة الاحاديث التي رواها من طرق العامة في النص على الائمة عليهم السلام قال : أخبرنا جماعة عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن سفيان البرزوفري عن علي بن سنان الموصلي العدل عن علي بن الحسين عن أحمد بن محمد بن الخليل عن جعفر بن أحمد البصري عن عمه الحسن بن علي عن أبيه عن أبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام عن أبيه عن آباءه عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال : في الليلة التي كان فيها وفاته : يا أبا الحسن احضر دواة وصحيفة ، فأملى رسول الله صلى الله عليه وآله وصية حتى انتهى الى هذا الموضع فقال : يا أبا الحسن انه يكون بعدى اثني عشر اماماً ومن بعدهم اثني عشر مهدياً ، فأنت يا علي أول الاثني عشر اماماً ، وذكر النص عليه السلام فقال : اذا حضرته الوفاة فليسلمها الى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد فذلك اثني عشر اماماً ، ثم يكون من بعده اثني عشر مهدياً فاذا حضرته الوفاة فليسلمها الى ابنه أول المقربين له ثلثة أسامى ؛ اسم كاسمى ، واسم كاسم أبي وهو عبدالله وأحمد ، والثالث المهدي هو أول المؤمنين .

وروى الشيخ في كتاب الغيبة في آخره عن محمد بن عبدالله الحميري عن أبيه

ابن مضمون را شيخ طوسی ، وصدوق و دیگران هم بطریقهای بسیار روایت میکنند  
**شیخ طوسی** در کتاب «غیبت» - در حدیثهایی که از طریق سنیان در باره ائمه  
علیهم السلام روایت میکند - از حضرت صادق از پدران بزرگوارش نقل میکند که پیغمبر  
(ص) - در شب آخر عمرش - بعلي (ع) فرمود : دوات و کاغذی بیاور و وصیت خویش را  
بیان کرد و علی (ع) نوشت تا باینجا رسید که فرمود : ای ابوالحسن ، بعد از من دوازده  
امام اند و بعد از آنها دوازده «مهدی» ، ای علی تو اول آن دوازده امامی .... چون او  
(یعنی امام یازدهم) را مرگ فرارسد ، امامت را بفرزندش : محمد - که در آل محمد مقام  
نگهبانی و محافظت داد - واگذارد ، این دوازده امام ، بعد از آنها دوازده مهدی اند  
که چون وی را مرگ در باید و ولایت را بفرزندش - اول مقربان که سه نام دارد : احمد ،  
عبدالله ، مهدی ، واگذارد .

**شیخ طوسی** در کتاب غیبت از ابو حمزه نقل میکند که حضرت صادق (ع) در

عن محمد بن عبد الحمید و محمد بن عیسی عن محمد بن الفضیل عن أبی حمزة عن أبی عبد الله علیه السلام فی حدیث طویل قال : یا با حمزة ان منابعد القائم اثنی عشر مهدياً من ولد الحسن علیه السلام .

وروی الشيخ ایضاً فی المصباح الکبیر حیث آورد دعاء ذکرانه مروی عن صاحب الزمان خرج الی أبی الحسن الضراب الاصفهانی بمكة باسناد لم نذكره اختصاراً ثم آورد الدعاء بطوله الی أن قال : اللهم صل علی محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمة الزهراء و الحسن الرضا و الحسن المصطفی و جمیع الاوصیاء مصابیج الدجی الی أن قال : وصل علی ولیک و ولایة أمرك و الائمة من ولده ، و مد فی أعمارهم و زد فی آجالهم و بلغهم أقصى آمالهم دیناً و دنیا و آخره ، انک علی کل شیء قدير .

وروی ایضاً فی المصباح بعده بغير فصل دعاء مرویاً عن الرضا علیه السلام فقال : روى عن یونس بن عبد الرحمن عن الرضا علیه السلام انه كان یأمر بالدعاء لصاحب الامر علیه السلام بهذا الدعاء اللهم ارفع عن ولیک و خلیفتک الی أن قال : اللهم وصل علی ولایة عهده و الائمة من بعده و زد فی آجالهم و بلغهم آمالهم «الدعاء» وهو یشتمل علی أوصاف

حدیثی فرمود : بعد از حضرت قائم (ع) دوازده مهدي از فرزندان حسین (ع) میباشند  
**باز شیخ طوسی** در کتاب مصباح دعائی طولانی از حضرت صاحب الزمان (ع) نقل میکند که در آخرش چنین میفرماید : خداوندا ! بر محمد مصطفی و علی مرتضی ، و فاطمة زهراء ، و حسن و حسین و همه اوصیا که چراغهای ظلمات (جهل و گمراهی) اند، درود فرست ... و بر ولی خود (امام زمان ع) و سایر اولیاء، و امامانی که اذنسل اویند درود فرست ، عمرشان را طولانی گردان ، و آنها را بیالاترین آرزوهای دنیا و آخرتشان برسان که تو بر هر چیز توانائی

**باز در مصباح** از حضرت رضا (ع) نقل میکند که در دستور دعای برای حضرت صاحب الامر (ع) چنین فرمود : خداوندا ! بر ولیعهد و امامان بعد از او درود فرست ، عمرشان دراز گردان و آنان را بآرزوهایشان برسان «تا آخر دعاء» در این دعا اوصاف و

وَأَلْقَابُ لَا تَكَادُ تَسْتَعْمَلُ فِي غَيْرِ الْمَهْدِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

وروى ابن بابويه في كتاب الخصال في باب الاثنى عشر عن عبدالله بن محمد عن محمد بن سعيد عن الحسن بن علي عن أبي اسامة عن ابن مبارك عن معمر عن سمع وهب بن منبه يقول : يكون بعدى اثنى عشر خليفة ثم يكون الهرج ، ثم يكون كذا وكذا .

وبالاسناد عن الحسن بن علي عن وليد بن مسلم عن صفوان بن عمرو عن شريح بن عبيد عن عمر والبكابي عن كعب الاحبار قال في الخلفاء : هم اثنى عشر ، فاذا كان عند انقضائهم وأتى طائفة صالحة مد الله لهم في العمر ، كذلك وعد الله هذه الامة ، ثم قرأ : « وعد الله الذين آمنوا ليسمخلفهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم » وكذلك فعل الله ببني اسرائيل وليس بعزيران يجمع الله هذه الامة يوماً أو نصف يوم ، « وان يوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون » .

القابى ذکر شده که در غیر امام زمان (ع) استعمال نمیشود .

**شیخ صدوق** در کتاب خصال از وهب بن منبه نقل میکند که گفت : بعد از من

دوازده خلیفه است سپس هرج و مرج پدید آید و چنین و چنان شود

**و از کعب الاحبار** نقل میکند که گفت : خلفا دوازده نفر اند و بعد از آنها طائفه

شایسته ای آیند که خدا عمرشان را طولانی کند ، خدا باین امت چنین وعده داده ، سپس این آیه خواند : « خدا بکسانی از شما که ایمان آورده عمل صالح کردند وعده داده که در زمین جانشینشان گرداند » چنانکه در بنی اسرائیل هم این کار را کرد و بعید نیست که خدا این امت را در يك روز یا نصف روز جمع کند « و يك روز نزد خدای تو باندازه هزار سالی است که شما میشمرید » ( کعب الاحبار مردی یهودی است که با اظهار اسلام بمنظورهای سیاسی مطالب خرافی تورات را بصورت حدیث و امثال آن بمردم القامیگرد و از این راه ضربت سختی بر تاریخ اسلام زد ، مطالب فوق را هم باید از جمله معمولات او شمرد چون آیه ای که اول استشهاد کرده بنص حدیثهای سابق مربوط ، بوقت قیام امام زمان ( ع ) است و این مرد برای بعد از خلفای دوازده گانه گذاشته ، وشواهد کذب دیگری هم در این گفتارش هست که بر اهلش پوشیده نیست ، علاوه کعب الاحبار عمر

و فى باب اتصال الوصية من لدن آدم من كتاب كمال الدين لابن بابويه حدثنا أبى قال : حدثنا سعد بن عبد الله وعبد الله بن جعفر عن أيوب بن نوح عن الربيع بن محمد عن عبد الله بن سليمان العامري عن أبى عبد الله عليه السلام قال : ما زالت الارض الاولى تعالى فيها حجة يعرف الحلال من الحرام ، ويدعو الى سبيل الله ، ولا تنقطع الحجة من الارض الا أربعين يوماً قبل القيمة ، واذا رفعت الحجة أغلق باب التوبة ، فلا ينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في ايمانها خيراً أولئك شرار خلق الله وهم الذين يقوم عليهم القيمة .

ورواه البرقى فى المحاسن عن على بن الحكم عن الربيع بن محمد مثله . وقال الطبرسى فى كتاب اعلام الورى فى آخر الباب الرابع : قد جاءت الرواية الصحيحة انه ليس بعد دولة المهدي عليه السلام دولة الاما ورد من قيام ولده مقامه الاما شاء الله ولم ترد على القطع والبت ، واكثر الروايات انه لن يمضى من الدنيا الا قبل القيمة بأربعين يوماً يكون فيها الهرج ، وعلامة خروج الاموات وقيام الساعة والله اعلم « انتهى » .

وابوبكر وعثمان راهم بغلافت ميشناخت ، پس لابد مرادش دوازده خليفة ابن طورى است .  
**بازهم شيخ صدوق** در كتاب « كمال الدين » از عبدالله بن سليمان عامرى نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : همیشه از طرف خدا حجتى روى زمين هست كه حلال و حرام را بشناسد و براه خدادعوت كند ، زمين هرگز از حجت خالى نماند مگر چهل روز پيش از قيامت ، و هنگامى كه زمين از حجت خالى ماند در توبه بسته شود و هر كس تا آن وقت ايمان نياورده باشد يادر ايمانش خيلى كسب نكرده باشد ديگر ايمانش سود ندهد اينان بدترين خلق خدايند و اينهايند كه قيامت بر آنها قيام ميكند اين حديث را « برقى » هم در كتاب محاسن بهمين نحو روايت ميكند .

**« طبرسى »** در كتاب « اعلام الورى » ميفرمايد : روايت صحيحى وارد شده كه بعد از دولت حضرت مهدى (ع) دولتى نيست مگر آنچه در بعض احاديث وارد شده كه : فرزندان بجايش مى نشيند ، اما بطور قطع يقين فرموده اند در بيشتر روايات هم نقل شده كه آن جناب چهل روز باخر دنيا وفات كند ، سپس هرج و مرج شود ، و نشانه هاى زنده شدن مردگان و قيام قيامت پديد آيد .

و قال المفید فی الارشاد : لیس بعد دولة القائم لاحد دولة ثم ذکر مثل کلام الطبرسی .

و قال صاحب کتاب صراط المستقیم وهو الشیخ زین الدین علی بن یونس العاملی لیس بعد المهدي عليه السلام دولة واردة الافی رواية شاذة من قیام اولاده من بعده ، وهی ما روی عن ابن عباس من قول النبی ﷺ لن تهلك امة انا اولها و عیسی بن مریم آخرها والمهدي فی وسطها .

ومثله روی عن أنس وهاتان تدلان علی دولة بعد دولته ، وأكثر الروایات انه لا یمضی الا قبل القيمة بأربعین يوماً وهو زمان الهرج ؛ وعلامة خروج الاموات للحساب « انتهى » .

**اقول :** اما حدیث وفاة المهدي عليه السلام قبل القيامة بأربعین يوماً فقد ورد من طریق متعددة لاتحضرنی الآن ، والاحادیث فی ان الارض لاتخلو من حجة كثيرة،

**مرحوم مفید در «ارشاد»** فرماید: بعد ازدولت حضرت قائم دولتی نیست، سپس نظیر کلمات «طبرسی» را ذکر میکند .

**علی بن یونس** عاملی در کتاب صراط المستقیم می گوید : بعد از حضرت مهدی (ع) دولتی نیست فقط در روایت ضعیفی هست که فرزندان بجایش می نشینند ، این روایت را ابن عباس نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : امتی که من اولش باشم ، و عیسی بن مریم آخرش و مهدی وسطش هرگز هلاک نشود نظیر این حدیث از «انس» هم نقل شده و بمقتضای این دو حدیث بعد از دولت آن جناب باز هم دولتی هست ، اما در بیشتر روایات است که حضرت مهدی (ع) تا چهل روز پیش قیامت نمیرد ، و آن موقعی است که هرج و مرج و نشانه های قیامت پیدا شود .

**مؤلف گوید :** حدیث وفات حضرت مهدی (ع) چهل روز قبل از قیامت، بسندهای متعدد نقل شده - که اکنون در دسترس من نیست - درباره خالی نماندن زمین از حجت هم حدیث بسیار است ، و ادلة عقلی هم در کار هست ، حدیثهای انحصار ائمه در دوازده نفر هم بسیار زیاد است ( بنابر این اشکالی تولید می شود که بمقتضای این چند دسته

والادلة العقلية على ذلك قائمة ، وأحاديث حصر الائمة في الاثني عشر ايضاً كثيرة جداً ويحتمل هنا وجوه :

احد ها ان يكون خلو الارض من امام على ظاهره في هذه الاربعين ، ويكون موت الناس و جميع المكلفين قبل الامام ، وتكون في تلك المدة اليسيرة خالية من المكلفين ومن الامام ، ولا ينافي ذلك هاروي من خروج المهدي عليه السلام من الدنيا شهيداً ، لا مكان ان يسقيه أحد السم أو يضربه بالسيف ونحوه ، ثم يموت القاتل وسائر المكلفين قبل الامام ، ويكون الرجعة بعد المدة المذكورة أو قبلها ، ولا يبعد كون أهل الرجعة غير مكلفين ، ويكون اغلاق باب التوبة لانقطاع التكليف و موت المكلفين ، فلا ينفذ نفساً ايمانها لانتقال النفوس من الدنيا التي هي دار التكليف الى البرزخ أو القيامة ، ويكون المشار اليه بأولئك هم الذين لم يؤمنوا

حديث: (۱) حضرت مهدي چهل روز پیش از قیامت وفات میکند (۲) و زمین هم هرگز از حجت خالی نمی ماند (۳) و ائمه هم پیش از دوازده نفر نیستند این مطالب باذیل حدیث سابق که از مرحوم صدوق نقل شده که: هنگامی که زمین از حجت خالی ماند در توبه بسته می شود و ایمان کسی قبول نمی شود و اینان بدترین خلق اند و قیامت بر آنها قیام می کند، سازگار نیست ، زیرا اگر زمین از حجت خالی نمی ماند پس بعد از حضرت مهدي کسی نباید باشد که توبه اش قبول نشود یا ایمانش سود ندهد و امام دیگری هم که نیست چون ائمه دوازده نفر اند و همچنین کلمات طبرسی و احادیثی که میفرماید بعد از حضرت مهدي (ع) دوازده مهدي دیگر هست با این سه دسته حدیث موافقت ندارد ، لذا برای حل اشکال مرحوم مؤلف می فرماید : ( در اینجا چند احتمال هست :

**اول** در مدت این چهل روز هیچکس روی زمین نباشد و همه مردم پیش از امام مرده باشند ، و این با احادیثی که می فرماید امام شهید می شود منافات ندارد چون ممکن است کسی آن جناب را مسموم کند یا شمشیری بوی بزند و خود قبل از امام بمیرد ، رجعت هم ممکن است بعد از این مدت یا قبل باشد و شاید اهل رجعت مکلف نباشند و از این جهت البته راه توبه هم باز نیست ، چون مکلفی در کار نیست ، و اینکه در آخر حدیث می فرماید: اینها پند

أُولَمْ يَكْسِبُوا فِي إِيْمَانِهِمْ خَيْرًا ، وَذَلِكَ غَيْرُ بَعِيدٍ لِقُرْبِ الْمَشَارِ إِلَيْهِمْ فِي الذِّكْرِ ، وَ يَكُونُ قِيَامُ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِمْ إِشَارَةً إِلَى أَنَّهَا عَلَيْهِمْ لِإِلَهِمْ ، بِخِلَافِ غَيْرِهِمْ فَإِنَّهَا لَهُمْ أَوْ عَلَيْهِمْ أُولَهُمْ وَنَحْوُهُ : «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» وَالْحَاصِلُ أَنَّهُ لَا يُلْزَمُ حَمْلُهُ عَلَى بَقَاءِ الْمُحْجُوجِ بَعْدَ فَنَاءِ الْحُجَّةِ .

و ثَانِيهَا إِنْ يَكُونُ إِشَارَةً إِلَى قَوْمٍ لَا يَمُوتُونَ عِنْدَ مَوْتِ صَاحِبِ الزَّمَانِ ، بَلْ يَصِيرُونَ فِي حُكْمِ الْأَمْوَاتِ وَبِمَنْزِلَةِ الْمَعْدُومِينَ لَا رَتْفَاعَ التَّكْلِيفِ عَنْهُمْ لِقُدُومِ الْعَقْلِ أَوْ غَيْرِ ذَلِكَ ، كَاقْتِضَاءِ الْحِكْمَةِ الْإِلَهِيَّةِ انْقِضَاءَ مَدَّةِ التَّكْلِيفِ وَقِيَامَ السَّاعَةِ وَلَعَلَّ هَؤُلَاءِ الْجَمَاعَةَ الْمَشَارِ إِلَيْهِمْ بِقَوْلِهِ تَعَالَى : «وَنَفْخُ فِي الصُّورِ فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْأَمْنُ شَاءَ» وَحِينَئِذٍ تَخْصِيصُ الْأَحَادِيثِ الْمَعَارِضَةِ الْمَشَارِ إِلَيْهَا بِزَمَانِ التَّكْلِيفِ أَوْ يَحْمَلُ الْحُجَّةَ فِيهَا عَلَى مَا هُوَ أَعْمُ مِنَ الْأَمَامِ وَ الْعَقْلُ مَمَارُوهَا الْكَلْبِيْنِي وَ غَيْرِهِ عَنْهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى النَّاسِ حَجَّتَيْنِ ظَاهِرَةٌ وَبَاطِنَةٌ ، وَالظَّاهِرَةُ الْإِنْبِيَاءُ وَالْإِئِمَّةُ ، وَالبَاطِنَةُ الْعَقْلُ.

۱- (كه قیامت بر آنها قیام می کند) مراد کسانی اند كه ایمان نیاورده اند یا در ایمان نشان خیری كسب نكرده اند ، یعنی قیام قیامت بضرر اینهاست ، برخلاف دیگران كه قیامت خالصاً بنفع آن ها است یا نفع و ضررشان باهم است ، زیرا كلمه (على) گاهی برای افاده ضرر استعمال می شود مثل این آیه : «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ» (یعنی اگر خوبی کرده بنفع او است و اگر بدی کرده بضررش) بهر حال لازم نیست حدیث را حمل كنیم بر این كه بعد از وفات حجت وقت ، مكلفی روی زمین باشد .

دوم- اینکه اشخاصی كه در آن چهل روز باقی میمانند در حكم مرده باشند ، زیرا شرائط تكلیف از قبیل عقل در آن ها نباشد و یا حكمت خداوندی اقتضا كند كه مدت تكلیف سر آید و قیامت بر پا شود و شاید این عده همان ها باشند كه خدا میفرماید : در «صور» دمیده شود و هر كه در آسمان ها و زمین است - جز آن كه خدا خواهد - بیهوش شود ، زمر ، ۶۸» بنابراین حدیثهایی كه میفرماید : زمین از حجت خالی نمیماند اختصاص بزمان تكلیف پیدا میكند ، یعنی تا مكلف در عالم هست حجت هم هست ، شاید هم مراد از حجت عقل باشد كه حجت باطن است ، و بیغمبران وائمه حجت ظاهرند ( این احتمال فسادش ظاهر است ، اگر این احتمال را ، با بد احادیث امامت مورد اشكال میشود و برای دشمنان میدان باز میگردد )

أولم يكسبوا في إيمانهم خيراً ، وذلك غير بعيد لقرب المشار اليهم في الذكر ، و يكون قيام القيامة عليهم اشارة الى انها عليهم لالهم ، بخلاف غيرهم فانها لهم أو عليهم أولهم ونحوه : « لها ما كسبت وعليها ما اكتسبت » والحاصل انه لا يلزم حملة على بقاء المحجوج بعد فناء الحجة .

و ثانيها ان يكون اشارة الى قوم لا يموتون عند موت صاحب الزمان ، بل يصيرون في حكم الاموات و بمنزلة المعدومين لارتفاع التكليف عنهم لفقداهم العقل أو غير ذلك ، كاقضاء الحكمة الالهية انقضاء مدة التكليف وقيام الساعة ولعل هؤلاء الجماعة المشار اليهم بقوله تعالى : « ونفخ في الصور فصعق من في السموات والارض الا من شاء » وحينئذ تخصيص الاحاديث المعارضة المشار اليها بزمان التكليف أو يحمل الحجة فيها على ما هو أعم من الامام و العقل مमारواه الكليني وغيره عنهم عليهم السلام ان الله على الناس حجتين ظاهرة وباطنة ، والظاهرة الانبياء والائمة ، والباطنة العقل.

- (كه قيامت بر آنها قيام می کند) مراد کسانی اند که ایمان نیاورده اند یا در ایمان شان خیری کسب نکرده اند ، یعنی قیام قیامت بضرر اینها است ، برخلاف دیگران که قیامت خالصاً بنفع آن ها است یا نفع و ضرر شان باهم است ، زیرا کلمه (علی) گاهی برای افاده ضرر استعمال می شود مثل این آیه : « لها ما کسبت وعلیها ما اکتسبت » (یعنی اگر خوبی کرده بنفع او است و اگر بدی کرده بضررش) بهر حال لازم نیست حدیث را حمل کنیم بر این که بعد از وفات حجت وقت ، مکلفی روی زمین باشد .

دوم- اینکه اشخاصی که در آن چهل روز باقی میمانند در حکم مرده باشند ، زیرا شرائط تکلیف از قبیل عقل در آن ها نباشد و یا حکمت خداوندی اقتضا کند که مدت تکلیف سر آید و قیامت برپا شود و شاید این عده همان ها باشند که خدا میفرماید : در « صور » دمیده شود و هر که در آسمان ها و زمین است - جز آن که خدا خواهد - بیهوش شود ، زمر ، ۶۸ » بنابراین حدیثهایی که میفرماید : زمین از حجت خالی نمیماند اختصاص بزمان تکلیف پیدا میکند ، یعنی تا مکلف در عالم هست حجت هم هست ، شاید هم مراد از حجت عقل باشد که حجت باطن است ، و بیغمبران وائمه حجت ظاهرند ( این احتمال فسادش ظاهر است ، اگر این احتمال را ، یا بد احادیث امامت مورد اشکال میشود و برای دشمنان میدان باز میگردد )



**وثالثها** أن يكون المراد بالاربعين يوماً مدة الرجعة و يكون ذلك اشارة الى قلمتها ، فانه يعبر بالسبعين عن الكثرة ؛ و بما دونها من القلة ، او اشارة الى ما مر في هذه الاحاديث من قوله في هذا المقام «وان يوماً عند ربك كألف سنة مما تعدون» و يكون وفاة جميع المكلفين قبل المهدي عليه السلام ، و يكون أهل الرجعة غير مكلفين ؛ و يأتي ان شاء الله تمام الكلام .

**ورابعها** أن يكون القيامة التي أخبر بوقوعها بعد الاربعين يوماً هي قيام الاموات وحيوتهم بعد الموت ، و يكون المراد الرجعة التي هي القيامة الصغرى ، ثم القيامة الكبرى ، ولا ريب في جواز استعمال القيامة فيما يشمل القيامة الصغرى و الكبرى بل قد تقدم اطلاق الاخرة في القرآن على الرجعة ، و ورد الحديث بذلك .

**وخامسها** أن يكون المراد ليس بعد دولة المهدي عليه السلام دولة مبتدئة فلا ينافي الرجعة لانها دولة ثانية ، والاربعون يوماً يحتمل كونها فاصلة بين الدولتين .

**وسادسها** أن يكون المراد بموت المهدي عليه السلام الذي لا يتاخر القيمة عنه الاربعين

**سوم:** شايد چهل روز ايام رجعت باشد و اين عدد اشاره بكمي دورانش باشد ، چون مقدار زياد را بعد هفتاد معرفي مي كنند و كم را با اعداد كمتر و با اينكه هر روزي هزار سال باشد چنانكه مي فرمايد : « يك روز نزد پروردگار مثل هزار سالي است كه شما ميشريد » ، بنا بر اين حضرت مهدي پس از تمام مكلفين وفات ميكند و مردم رجعت تكليف ندارند .

**چهارم:** شايد مراد از قيامت در حديث مزبور قيامت صغرى يعني رجعت باشد و البته اطلاق قيامت بر رجعت مانعي ندارد و ممكن است قيامت بر هر دو اطلاق شود ، چنانكه قبلا گفتيم كه در قرآن اطلاق « آخرت » بر آن شده ، و در احاديث هم وارد است .

**پنجم:** شايد مراد از حديثي كه مي فرمايد: بعد از دولت مهدي دولتي نيست . دولت ابتدائي باشد ، اما رجعت دولت دوباره گذشتگان است ، پس منافاتي با هم ندارند ، آن چهل روز هم شايد فاصله بين دو دولت باشد .

**ششم :** شايد مراد از مرگ حضرت مهدي كه چهل روز پيش از قيامت است : مردن

یوماً الموت الثانی بعد رجعتہ علیه السلام ، وقد ذکر بعض المحققین من المعاصرين وأورد أحادیث متعددة دالة على رجعتہ علیه السلام ، و ذکر انه نقلها من کتب المتقدمین و الله أعلم ، وأما أحادیث الاثنی عشر فلا یخفی انها غیر موجبة للمقطع أو الیقین لذلک و رها و قلمتها و کثرة معارضتها کما أشرنا الی بعضه ، و قد تواترت الاحادیث بان الائمة الاثنی عشر ، وان دولتهم ممدودة الی یوم القيامة ، و ان الثانی عشر خاتم الاوصیاء والائمة والخلف ؛ و ان الائمة من ولد الحسین الی یوم القيامة ، و نحو ذلك من العبارات ، فلو کان تجب علینا الاقرار با مائة اثنی عشر بعدهم لوصل الینا نصوص متواترة تقاوم تلك النصوص ، لینظر فی الجمع بینهما .

وقد نقل عن السید المرتضی انه جوز ذلك علی وجه الامکان والاحتمال ، و قال : لا تقطع بزوال التکلیف عند موت المهدي علیه السلام ، بل يجوز أن یبقى بعده ائمة یقومون بحفظ الدین و مصالح أهله ؛ ولا یخرجا ذلك عن التسمية بالاثنی عشرية ؛ لانا کلفنا أن نعلم امامتهم و قد بیننا ذلك بیاناً شافياً ، فانفردنا بذلك عن غیرنا « انتهى » .

دوباره باشد ، چنانکه یکی از علمای عصر ما حدیثهای نقل کرده که آنجناب هم رجعت دارد ، والله اعلم .

**اماراجع** بحديثهای که میفرماید بعد از مهدی دوازده نفر امام دیگرند ، روایاتی که در این زمینه وارد شده دلالت قطعی ندارد در روایات بسیاری هم وارد شده که ائمه دوازده نفر اند و دلالتان تأیید ادامه دارد ، و دوازدهمین آخر اوصیا ، و امامها ، و جانشینان است ، و ائمه تأییدات از اولاد حسین (ع) اند و اگر بر ما لازم بود که با امامت دوازده نفر بعد از آنها (که در روایات دیگری وارد شده) اقرار کنیم باید حدیثهای متواتری هم در این باره باشد که در برابر حدیثهای معارض بتواند مقاومت کند و ملاحظه جمع بین آنها بشود . از سید مرتضی هم نقل است که فرموده : شاید بعد از حضرت حجت (ع) خلفائی باشند ؛ و بر طرف شدن تکلیف بعد از آنجناب حتمی نیست ، ممکن است پس از او امامانی باشند که دین و مصالح مؤمنین را حفظ کنند ، و این دوازده نفر بودن ائمه منافات ندارد ، زیرا آنها که ما باید بشناسیم همین دوازده نفر اند ، و ما کتاب مستقلى در این زمینه نوشته ایم « پایان کلام سید مرتضی »

ویؤیدہ عدم الدلیل العقلی القطعی علی النفی ، وقبول الادلة الثقلیة للتقید والتخصیص ونحوهما لو حصل ما یقاومهما ، ولا یخفی ان الحدیث المنقول أولاً من کتاب الغیبة من طرق العامة ، فلا حجة فیہ فی هذا المعنى ، وانما هو حجة فی النص علی الاثنی عشر ؛ لموافقه لروایات الخاصة ، و قد ذکر الشیخ بعده وبعد عدة احادیث انه من روایات العامة ، والباقی لیس بصریح ، وقد تقدم فی الحدیث السادس و التسعین من الباب السابق ما هو صریح فی ان المهدي عليه السلام له عقب ، و هی هنا احتمالات :

«اولها» ان یکون البعدیة غیر زمانیة بل هی مثل قوله تعالی : فمن یتهدی من بعد الله ، فیجوز کون المذکورین فی زمن المهدي عليه السلام ، ویکونوا نواباً له ، کل واحد نایب فی جهة ، أوفی مدة .

«وثانیها» ان قوله : من بعده ، لابد فیہ من تقدیر مضاف ، فیمکن من بعد ولادته أو من بعد غیبتہ ویکون اشارة الی السفر او الی کلاله ( النفر او الی کلاله خل ) علی الانس والجن او الی اعیان علماء شیعتہ فی مدة غیبتہ ؛ و یمکن أن یقد رهن

مؤید کلام مرحوم سید ابن است که دلیل عقلی قطعی نداریم که بعد از امام دوازدهم خلیفه ای نیست ، دلیلهای نقلی هم قابل تصرف است - البته اگر حدیث معتبری در مقابل باشد - اما آن حدیث اول که از کتاب «غیبت» شیخ طوسی نقل کردیم چون از طریق سنیان نقل میکند برای ما حجت نیست ، فقط در تعیین عدد دوازده امام که با ما موافقت دارد حجت است ، مرحوم طوسی هم پس از چند حدیث دیگر میفرماید این حدیث از حدیثهای سنیان است ، سایر احادیث هم صراحتی ندارد ، باقی میماند حدیث نود و ششم باب سابق که صریحاً میفرماید : بعد از حضرت مهدی (ع) جانشینانش هستند ، اما این حدیث هم چند احتمال دارد :

یکی اینکه مراد بعد زمانی نیست بلکه رتبه ای است - نظیر اینکه در قرآن میفرماید : « بعد از خدا که او را هدایت میکند ؟ » یعنی فرزندان او تحت نظر او حکومت میکنند و نایب او هستند ، و در رتبه بعداند .

دوم اینکه مراد بعد از تولد یا غیبتش باشد ، و اشاره بو کلاء و نمایندگان یا علمای شیعه باشد که در زمان غیبت نایب امام اند یا بعد از خروج که ممکن است آن موقع نیز

بعد خروجه ؛ فیکونون نواباً له كما مر .

وقد روى الصدوق فی کتاب کمال الدین وتمام النعمة عن علی بن أحمد بن موسی الدقاق عن محمد بن أبی عبدالله الکوفی عن موسی بن عمران النخعی عن عمه الحسین بن یزید النوفلی عن علی بن أبی حمزة عن أبیه قال : قلت للصادق ﷺ : سمعت من أبیک انه قال : یکون من بعد القائم اثنی عشر مهدياً ؛ فقال : قد قال : اثنی عشر مهدياً ولم يقل اثنی عشر اماماً ولكنهم قوم من شیعتنا یدعون الناس الی ولایتنا ومعرفة فضلنا .

**اقول :** فهذا الحديث یناسب الوجوه المذكورة ؛ ویوافق ما یأتی ایضاً علی وجه ، علی أنه یحتمل الحمل علی التقیة علی تقدیر أن یراد منه نفی الرجعة ، كما حملة بعض المحققین .

« و ثالثها » أن یکون ذلك محموا لا علی الرجعة ، فقد عرفت جملة من الاحادیث الواردة فی الاخبار برجعتهم علیهم السلام علی وجه الخصوص ، و عرفت جملة من الاحادیث الواردة فی صحة الرجعة علی وجه العموم فی کل من محض الا یمان محضاً أو محض الکفر محضاً ، و کل واحد من القسمین قد تجاوز حد

نیابت داشته باشند . مرحوم صدوق هم در کتاب « اکمال » اذا ابو حمزه نقل میسکند که گفت : بحضرت صادق (ع) عرض کردم : من از پدرتان شنیدم که : بعد از قائم دوازده مهدی هست ، فرمود : دوازده « مهدی » فرموده اند نه دوازده امام ، اینان عده ای از شیعیان ماستند که مردم را بولایت و معرفت ما میخوانند .

**مؤلف گوید .** این حدیث با این چند وجهی که اخیراً ذکر شد مناسب است ، و شاید با حدیثهای آینده هم موافق باشد ، علاوه که ممکن است - اگر مراد حضرت صادق (ع) نفی رجعت باشد - از باب تقیه فرموده باشد ، چنانکه بعضی از محققان هم همینطور فهمیده اند .

**نوم** اینکه مربوط بر رجعت باشد ، چنانکه در بسیاری از روایات بود که ائمه علیهم السلام بر میگرددند و در قسمتی از احادیث هم بود که هر مؤمن خالص یا کافر خالصی بر میگردد

التواتر المعنوی بمراتب ، كما رأيت في الابواب السابقة ، وعلى هذا فالائمة من بعده هم الائمة من قبله قد رجعوا بعد موتهم ، فلا ينافي ما ثبت من أن الائمة اثني عشر ؛ لان العدد لا يزيد بالرجعة ، وهذا الوجه يحصل به الجمع بين رواية اثني عشر و رواية أحد عشر ، فان الاولي محمول على دخول المهدي او النبي ﷺ و الثانية لم يلاحظ فيها دخول أحد منهما بالحكمة اخرى ، ومثل هذا في المحاورات كثير ، و التخصيص بالذكر لا يدل على التخصيص بالحكم ، و ليس بصريح في الحصر و ما تضمنه الحديث المروي في كتاب الغيبة أو على تقدير تسليمه في خصوص الائمة عشر بعد المهدي ﷺ لا ينافي هذا الوجه ، لاحتمال أن يكون لفظ ابنه تصحيفاً و اصله أبيه بالياء آخر الحروف ، ويراد به الحسين ﷺ لما روى سابقاً في أحاديث كثيرة من رجعة الحسين ﷺ عند وفاة المهدي ﷺ ليغسله ، ولا ينافي ذلك الاسماء الثلاثة لاحتمال تعدد الاسماء والالقاب لكل واحد منهم عليهم السلام ، وان ظهر بعضها ولم يظهر

بنا براین امامهای بعد از او همان ائمه سابقانند ، پس این دوازده نفر بودن ائمه منافات ندارد و باین وجه بین روایتی که میفرماید : ائمه دوازده نفراند و آنکه میفرماید بازده نفراند جمع میشود ، چون اگر خود آنجناب یا پیغمبر (ص) را هم حساب کنیم دوازده نفر میشود ، اگر حساب نکنیم بازده نفر میشود ، منتهی يك نفر آنها نام برده نشده چنانکه در مکالمات معمولی هم گاهی از بین عده ای چند نفر را نام میبرند و از بقیه صحبتی نمیکنند ، و این دلیل بر انحصار نیست .

اما اینکه در حدیث کتاب غیبت میگوید : دوازده نفر از فرزندان او . . . بر فرض که حدیث صحیح باشد - باین مطلب منافات ندارد ، چون ممکن است کلمه «ابنه» (یعنی ولایت را به پسرش و امیگذازد ) غلط باشد و اصلش «ابیه» باشد (یعنی پدش را میگذارد) که مراد حضرت امام حسین (ع) باشد ، چون روایات بسیاری سابقاً نقل کردیم که میفرماید حضرت امام حسین (ع) بر میگردد و پس از وفات حضرت مهدی وی را غسل میدهد ، اما اینکه در حدیث کتاب غیبت میفرماید : جانشین او سه نام دارد : احمد ، عبدالله ، و مهدی ، آنها باین مطلب منافاتی ندارد ، چون ممکن است هر يك از ائمه چند نام

الباقى ولا حتمال تجدد وضع الاسماء فى ذلك الزمان له عليه السلام ، لاجل اقتضاء الحكمة الالهية ، وقوله عليه السلام فى حديث أبى حمزة : اثنى عشر مهدياً من ولد الحسين لا يبعد تقدير شىء له يتم به الكلام بأن يقال أكثرهم من ولد الحسين ولا يخفى انه قد يبنى المتكلم كلامه على الاكثر الا غلب عند ظهور الامر ، أو ارادة الا جمال ، ومما يقرب ذلك ويزيل استبعاد ماورد فى أحاديث النص على الأئمة الاثنى عشر عليهم السلام انهم من ولد على وفاطمة ، والحديث موجود فى أصول الكلىنى ، ولا بد من حملة على ما قلناه لخروج امير المؤمنين عليه السلام هذا الحكم ، ودخوله فى الاثنى عشر عليهم السلام والضاير فى الدعائين يحتمل عودها الى الرسول والى الحسين عليه السلام ، ويحتمل الحمل على الرجعة كما مر . لكن فى الدعاء الثانى لافى الاول بوجود لفظ ولده فيه ، وحديث كعب ووهب يحتملان بعض مامروهما الى الرجعة اقرب على ان قولهما ليس بحجة ، لكن الظاهر انهما راويان لهذا المعنى عن بعض أهل العصمة عليهم السلام ويأتى زيادة تحقيق لبعض مضمون هذا الفصل ان شاء الله تعالى .

وچند لقب داشته باشد ، اگر چه بعضی اظهار شده باشد ، و بعضی نشده باشد ، علاوه ممکن است این نامها - بحسب حکمت الهی - آن وقت جعل شود ، اما اینکه در حدیث ابو حمزه میفرماید : دوازده مهدی از نسل حسین ع ، شاید مراد این باشد که اکثرشان از نسل اویند ، چنانکه غالباً وقتی که مطلب معلوم باشد یا بخواهند مجمل گوئی کنند ، حکم مربوط با کثر را بهم نسبت میدهند ، نظیر اینکه مرحوم کلینی در باره تعیین دوازده امام حدیثی نقل میکنند که میفرماید : دوازده امام از نسل علی و فاطمه سلام الله علیها هستند ، با اینکه یازده نفرشان از نسل آنهایند ، اما اینکه در آن دو دعائی که از کتاب « مصباح » نقل کردیم ، میفرماید : بر امامان از نسل او ، یا امامان بعد از او درود فرست شاید مراد ائمه از نسل پیغمبر ص یا حسین ع باشد ، دعای دوم احتمال دیگری هم دارد که مراد امامان هنگام رجعت باشد ، حدیث و هب بن منبه و کعب الاحبار هم قابل همین تاویلها هست اما بار رجعت مناسب تر است ، با اینکه اصلاً گفتار آنها حجت نیست ، ولی ظاهر آن چه گفته اند از بعض معصومین نقل کرده اند .

## الباب الثاني عشر

### فی ذکر شبهه منکر الرجعة و اجواب عنها

لا يخفى انه لا يكاد يوجد حقاً خالياً من شبهة تعارضه ، فان الجهل أكثر من العلم في هذه النشأة ، وشياطين الانس والجن يجهدون في ترويج الشبهات وتكثيرها ، وقد قال الله سبحانه : « هو الذي أنزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن أم الكتاب وأخر متشابهات » و معلوم انه لا بد من حكمة في خلق الشهوات ونصب الشبهات ، و انزال المتشابهات ، و مما ظهر لنا من الحكمة في ذلك ارادة امتحان العقول ، وتشديد التكليف والتعريض لزيادة الثواب والعوض على تحصيل الحق والعمل به ، ومع ذلك فمن أخلص نيته وأراد الحصول الى الحق من كلام الله وكلام نبيه وأوصيائه عليهم السلام ، وجدده راجعاً على الشبهات جداً .

**اذعرفت هذا فقول :** قد ثبت ان الرجعة حق بتصريح الايات الكثيرة وتصريحات

### باب دوازدهم در شبهه منكرين رجعت و جواب آن اين مطلب معلوم است

که هیچ حقی نیست که پیرامونش شبهه‌ای نباشد ، زیرا در این جهان جهل و نادانی بر علم و دانش غلبه دارد ، و شیطان‌های انس و جن می‌کوشند که شبهات را زیاد کنند و بازار اینگونه مطالب را رواج دهند ، خداوند می‌فرماید : « او است که این قرآن بر تو نازل کرد ، قسمتی آیه‌های محکم (و واضح) است ، اینها اصل و مرجع کتاب است ، و قسمتهای دیگر «متشابهات» است ، آل عمران ، ۷ » و البته در خلقت شهوات و ایجاد شبهه‌ها ، و نازل کردن «متشابهات» حکمتی نهفته است ، و از جمله اینکه وسیله آزمایش عقول ، و سنگین شدن بار تکلیف است ، تا اجر و ثواب در پیدا کردن راه حق و عمل با احکام زیاد تر گردد ، و البته هر کس نیت خویش خالص کند و بخواهد از راه قرآن و احادیث معصومین علیهم السلام بحق برسد راه‌رانی یابد و شبهه‌ها برایش حل میشود و حق در نظرش واضح میگردد .

**اینک میگوئیم :** که حقانیت رجعت بصریح آیات بسیار و حدیثهای متواتر - بلکه

الا حادیت المتواترة ، بل المتجاوز حد التواتر ، وباجماع الامامية ، حتی انا لم نجد أحداً من علمائهم خرج بانکار الرجعة ولا تعرض لتضعیف حدیث واحد من أحادیثها ولا لتأویل شيء منها ، وأکثرها كما رأیت لا تناله يد التأویل ؛ وکل منصف يحصل له من أدلة الرجعة اليقین وحينئذ يمكنه دفع کل شبهة بجواب اجمالی بأن يقول هذا معارض للیقین وکل ما کان كذلك فهو باطل ، وأنا أذکر ما یخطر لی من الشبهات التي استند اليها منکرها ، واجیب عنها تفصيلاً فأقول :

**الشبهة الأولى** الاستبعاد وهذا كان اصل انکار من أنکرها ، وذلك ان كثيراً من العقول الضعيفة لا تجوز ذلك ولا تقبله ، وخصوصاً ما روى فی بعض الاحادیث السابقة مما ظاهره ان مدة رجعة آل محمد علیهم السلام ثمانون ألف سنة ، الى غیر ذلك من الامور البلیغة الهائلة .

**فالجواب اولاً :** ان خصوص هذا التحديد لم يحصل به اليقین ، ولا وصل الى حد التواتر ، وکل من جزم بالرجعة لا يلزمه الجزم بهذه المدة .

متجاوز از تواتر - و اجماع امامیه ثابت است ، تا آن جا که ما حدی از علمای امامیه را سراغ نداریم که رجعت را انکار کرده باشد ، یا حتی یکی از احادیث را رد یا تأویل کرده باشد ، و چنانکه دیدیم غالب احادیث قابل تأویل نیست ، و هر با انصافی با مطالعه این ادله یقین پیدا میکند ، و میتواند بنحو اجمال از هر شبهه ای جواب دهد که برخلاف یقین است و هر چه بایقین یا مطالب یقینی معارضه کند باطل است ، اکنون شبهه هائی که از منکرین رجعت در نظر است ذکر میکنیم و تفصیلاً جواب میدهم .

**شبهة اول -** استبعاد است ، و ریشه انکار منکرین همین است ، چون بسیاری از عقلهای ضعیف از پذیرفتن اینگونه مطالب عاجز است ، مخصوصاً بلحاظ شاخ و برگهائی که در بعض احادیث اضافه شده ، نظیر حدیثی که مدت رجعت آل محمد علیهم السلام را هشتاد هزار سال معرفی میکند ، و سایر مطالب وحشت آور دیگر

**اما جواب ،** اولاً خصوص این مدت مزبور دلیل حتمی ندارد و جزء معنای رجعت نیست ، ممکن است کسی بر رجعت معتقد باشد و اینگونه مطالب را معتقد نباشد .



**وثانياً :** ان الاستبعاد ليس بحجة ولا دليل شرعى ، فلا يجوز الالتفات اليه .  
**وثالثاً** ان هذا لا يصل الى حد الامتناع ؛ بل هو ممكن لايجوز الجزم بنفيه ،  
 لانه يستلزم دعوى علم الغيب .

**ورابعاً** انه لا يوجد له معارض صريح بعد التتبع التام فلا يجوز ردّه  
**وخامساً** انه يحتمل حمله على المبالغة ، وأن يكون مثل قوله تعالى : « و  
 ان يوماً عند ربك كألف سنة مما تعدّون » وقوله تعالى : « ويوم كان مقداره  
 خمسين ألف سنة » كما ذكر بعض المفسرين ان المراد ما يقضى فى ذلك اليوم و  
 يفصل ، ويقع من الامور العظيمة يحتاج الى مثل هذه المدة من السنين فى الدنيا .  
**وسادساً** ان ذلك ان كان المراد منه ظاهره فهو بالنسبة الى فضل الائمة عليهم السلام  
 قليل ، وبالنسبة الى قدرة الله تعالى سبحانه وكرمه أقل ، وما أحسن ما قاله في  
 هذا المقام رجب البرسى فى كتابه بعدما اورد حديثاً عجيباً فى فضلهم عليهم  
 السلام فى أوایل كتابه وقال بعده ما هذا لفظه : أنكر هذا الحديث من فى قلبه مرض ،

**ثانياً** استبعاد حجت ودليل شرعى نیست ، وبادليل تاب مقاومت ندارد .  
**ثالثاً** مطالب محال نیست ، وچون ممکن است ، احتمال وقوع دارد ، و علم غیب  
 میخواهد که کسی بگوید : حتماً رجعتی نیست (بنابر این کسی نباید انکار رجعت کند بلکه  
 حداکثر اگر دلیلی پیدا نکند باید بطورشك وترديد تلقی کند ، نه بنحورد وانکار ) .  
**رابعاً** پس از اینکه ممکن شد و دلیلی هم بردش نبود ، انکارش جایز نیست ،  
**خامساً** شاید مدت مشارالیه از باب مبالغه باشد نظیر اینکه خدامیفرماید : « يك  
 روز نزد پروردگار بمقدار هزار سال از سالهائی است که شما می شمارید » و یا آیه دیگر :  
 « روزی که بمقدار پنجاه هزار سال است » که بعضی از مفسرین گویند مراد این است که بمقدار  
 هزار ، یا پنجاه هزار سال کار در آن انجام میشود .

**سادساً** اینگونه مطالب نسبت بفضل ائمه عليهم السلام چیزی نیست ، ونسبت بقدرت  
 وكرم خدا بمقدار تراست ، «حافظ رجب برسى» اول کتابش حديث عجيب وغريبی در  
 فضل ائمه نقل میکند وبعد ( چون خودش می فهمد اینگونه احادیث مورد قبول عموم

فقلت له: تنکر القدرة أم النعمة [أم] ترد على المؤیدین بالعصمة، فان أنكرت قدرة الرحمن فانظر الى ماروی عن سليمان ان سماطه كان كل يوم ملحة سبعة اكراد . فخرجت دابة من دواب البحر وقالت: يا سليمان اضفني ذلك اليوم، فأمر أن يجمع لها مقدار سماطه شهراً؛ فلما اجتمع ذلك على ساحل البحر و صار كالجبل العظيم أخرجت الحوت رأسها و ابتلمعته وقالت: يا سليمان أين تمام قوتي اليوم فان هذا بعض طعامي، فتعجب سليمان فقال لها: هل في البحر دابة مثلك؟ فقالت: ألف ألف مرة . فقال سليمان: سبحان الله الملك العظيم و يخلق ما لا تعلمون، و اما نعمته الواسعة فقد قال الله سبحانه لداود: و عزتي و جلالی لو أن أهل سماواتی و أرضی أمثلوني فأعطيت كل مؤمل أمله، و بقدر دنیاكم سبعین ضعفاً لم يكن ذلك الا كما يغمس أحدكم ابره في البحر و يرفعها، فكيف ينقص شيء أنا فيهم؟ «انتهی كلام الحافظ البرسی» ثم ذكر أحاديث في كثرة العوالم الموجودة الان وراء هذا العالم .

**الثانية** أن أحاديث الرجعة لم تثبت في كتب معتدة، و لا وصلت الي حدٍ يوجب

نیست ( میگوید: شخصی که دلش، ریش بود این حدیث را منکر شد، گفتیم قدرت خدا را انکار می کنی یا نعمتش را، یا امامان و معصوم را رد می کنی؟ اگر قدرت را منکر کنی بنگر که چگونه یک نهنگ عظیم دریا غذائی را که یک ماه حضرت سلیمان در سفره مینهاد بلعید و گفت این قسمتی از خوراک روزانه من بود، حضرت سلیمان با تعجب پرسید: دریا جانور دیگری نظیر تو دارد؟ گفت: هزارها مثل من هستند، حضرت سلیمان فرمود: خداوند پادشاه عظیم الشأن منزّه است، چیزهایی می آفریند که مردم خبر ندارند، اما دستگاه نعمتش بقدری وسیع است که بحضرت داود خطاب شد: بعزت و جلال! اگر همه خواسته ها و آرزوهای اهل آسمانها و زمین را بدهم و هفتاد برابر این دنیا بآنها عطا کنم (در جنب کرم من) بقدری است که شما سوزنی را در دریا فرو برید و برون آرید، چیزی که وجودش بدست من است چگونه کم میشود؟ «پایان کلام حافظ رجب» سپس حدیثهایی درباره عوالم زیادی که خدا آفریده نقل میکند .

**شبهه دوم:** اینکه حدیثهای رجعت نه در کتابهای معتبر ثبت شده و نه بحدی است

العلم ، وذلك ان رسالة الرجعة التي جمعها بعض المعاصرين ووصلت الي هذه البلاد اشتملت على أحاديث كثيرة ذكر في اولها انه نقلها من كتب المتقدمين ولم يذكر في كل حديث من أي كتاب نقله فكان ذلك ايضاً شبهة وسبباً للانكار ، وظن بعضهم ان ذلك لم يوجد في الكتب المعتمدة والاصول الصحيحة ، الا أن يكون بطريق الاحاد ، ولذلك لم نقل منها من تلك الرسالة شيئاً مع أن احاديثها لا تقصر عن الاحاديث التي جاء عنها في العدد والاعتماد .

**والجواب** قد عرفت ان كتب الحديث و المصنفات المعتمدة مملوءة من ذلك وقد ذكرنا اسماء الكتب التي نقلنا منها ، مع اننا لم نتمكن من مطالعة الجميع لضيق الوقت وكثرة الموانع ولا حضرنا جميع ما هو بأيدي الناس الا ان من الكتب المشتملة على ذلك ؛ فضلا عن كتب المتقدمين التي ألفوها في ذلك ، وغيره مما هو أهم منه وقد عرفت ثبوت أحاديث الرجعة في الكتب المعتمدة ، وانه لا يخلو كتاب منها الا نادراً ، فبطلت الشبهة ولا وجه للتوقف بعد ذلك .

که موجب قطع و یقین شود ، منشأ این شبهه این است که یکی از علمای عصر ما رساله ای درباره رجعت منتشر کرده و حدیثهای زیادی در آن نوشته و اولش میگوید : این احادیث را از کتب متقدمین نقل میکنم اما هر حدیثی را با مدرك ذکر نمیتکنند و این سبب شبهه و انکار شده بطوری که بعضی گمان کرده اند این احادیث در کتابهای معتبر نیست و اذا اعتبار سافط است ، از این جهت من هم در این کتاب اصلاً از آن رساله چیزی نقل نکردم با اینکه احادیثش از نظر عدد و اعتبار از احادیثی که ما جمع کردیم کمتر نیست .

**اما جواب** ، اینکه کتب حدیث و مؤلفات معتبر علماء از احادیث رجعت پر است ، چنانکه نام کتابهایی را که از آن نقل کردیم اول کتاب تذکر دادیم ، باینکه تنگی وقت و زیادی موانع اجازه مطالعه تمام کتب را نداد ، و همه کتابهایی هم که اکنون در دست مردم است در اختیار من نیست ، تاچه رسد کتابهای پیشینیان ، و نیز قبلاً تذکر دادیم که احادیث رجعت در کتابهای معتبر ثبت است ، و کمتر کتاب حدیثی است که از این حدیثها خالی باشد ، با این بیان دیگر جای برای شبهه نمی ماند .

**الدائنة** ما ورد فی بعض أحادیث التلقین عند وض. ح المیت فی القبر انه ینبغی ان یقال له هذا أول يوم من ایام الاخرة ؛ و آخر يوم من ایام الدنيا ، فهذا یدل علی نفی الرجعة .

**الجواب اولاً :** ان الرجعة غیر عامة لكل أحد وانما ینبغی تلقین المیت بذلك لعدم العلم بأنه من أهل الرجعة قطعاً ، والاصل عدم كونه منهم ان یتحقق ویثبت .  
وثانیاً ان الرجعة واسطة بین الدنيا والاخرة ، فیجوز أن یطلق علیها كل واحد منهما ، وقد عرفت اطلاق أهل اللغة اسم الدنيا علیها ؛ ورأیت للإحادیث التي تفید اطلاق كل واحد من اللفظین علیها باعتبارین ، وتقدم حدیث صریح فی اطلاق اسم الاخرة علیها .

وثالثاً ان أهل الرجعة یحتمل كونهم غیر مكلفین ، والمراد بالدنيا فی حدیث التلقین دار التکلیف كما یفهم منه بالقرينة .

**ورابعاً** ان الحيوة الاولى بالنسبة الى الثانية یجوز ان یطلق علیها اسم الدنيا بحسب وضع اللغة بأن یكون وضعت للاولی خاصة ، اما من الدنيا أو من الدناءة ،

**شبهه سوم :** در بعضی از احادیث تلقین میت است که چون میت را در قبر گذارند بگویند : این اولین روز از روزهای آخرت ، و آخرین روز از روزهای دنیا است ، از اینجا معلوم میشود این مرده دیگر بدنیا بر نمیگردد و عمر دنیایش تمام شد

**جواب اینکه :** اولاً رجعت عمومی نیست و مادامی که نمیدانیم کسی از اهل رجعت است یا نه مستحب است این دعا را در تلقینش بخوانیم

ثانیاً رجعت واسطه بین دنیا و آخرت است ، هم ممکن است آن را دنیا نامید هم آخرت اهل لغت دنیا بش گویند ، و در احادیث گاهی دنیا گفته شده و گاهی آخرت ، و در حدیثی که سابقاً گذشت- صریحاً نام آخرت بر آن نهاده شده .

ثالثاً : شاید اهل رجعت مکلف نباشند و مراد از دنیا در حدیث تلقین دار تکلیف باشد .

**رابعاً :** زندگی پیش از مرگ نسبت بزندگی بعد از آن بحسب وضع لغوی دنیا است ، چون دنیا یا مشتق از «دنو» (بمعنی نزدیکی) یا از «دنات» (بمعنی پستی) است ،

و يكون اطلاقها على الحيوة الثانية محتاجاً الى القرينة ، لانه انما يصدق عليها ذلك المعنى بالنسبة الى القيمة الكبرى لامطلقاً

**وخامساً** ان الحديث المشار اليه غير متواتر ؛ فلا يقاوم أحاديث الرجعة و أدلتها لو كان صريحاً في المعارض ، فكيف واحتمالاته كثيرة .

**الرابعة** الأدلة العقلية والنقلية الدالة على امتناع خلو الارض من امام طرفة عين ، و امتناع تقدم المفضول على الفاضل ، مع الاحاديث الصريحة في حصر الائمة في اثني عشر ، وان الامامة في ولد الحسين الى يوم القيمة ، وقولهم عليهم السلام في وصف الامام الامام واحد دهره ، لايدانيه عالم ؛ ولا يوجد له مثل ولا نظير ، وما تقر من ان الامامة رياسة عامة ، وان المهدي عليه السلام خاتم الاوصياء والائمة ، فلا يجوز ان تكون الرجعة في زمان المهدي عليه السلام ولا بعده ، لانه يلزم امام عزله عليه السلام وقد ثبت استمرار امامته الى يوم القيمة ، واما تقديم المفضول على الفاضل أو زيادة الائمة على اثني عشر ، وعدم عموم رياسة الامام ، وهذه أقوى شبهات منكر الرجعة .

اما اطلاق آن برزندگی دوم محتاج بقرينه است ، زیرا گرچه در مقابل قیامت کبری رجعت رامیتوان دنیا گفت ، اما بطور اطلاق نمیتوان نام دنیا بر آن نهاد .

**خامساً** : حدیث مزبور متواتر نیست ، و اگر صریح در معارضه و مخالفت هم بود با دله رجعت تاب مقاومت نداشت ، تا چه رسد که صریح هم نیست .

**شبهه چهارم** : باده عقلی و نقلی اثبات شده که : ممکن نیست یک چشم بهم زدن زمین از حجت خالی بماند ، و ممکن نیست غیر افضل بر افضل مقدم شود ، حدیثهای صریحی هم دلالت دارد که ائمه دوازده نفراند و امامت تاقیامت در نسل حسین (ع) است ، و نیز در وصف امام رسیده که : یگانه روزگار است ، در علم و فضل مثل و مانند ندارد ، و امامت ریاست بر عموم مردم است ، بالاین مقدمات رجعت معنی ندارد ، چون لازم آید یا او از امامت عزل شود - در صورتی که بر حسب ادله امامت او تاقیامت ادامه دارد - یا غیر افضل ( یعنی امام زمان ع ) بر افضل ( یعنی حضرت امیر (ع) یا حضرت امام حسین ع ) مقدم باشد ، و با عدد امامان ازدوازده نفر زیادتر باشد ، و ریاست امام عمومی نباشد ، این قوی ترین شبهه منکرین رجعت است .

**والجواب من وجوه احدها** انه يحتمل كون أهل الرجعة غير مكلفين كما يفهم من بعض الاحاديث السابقة و انهم انما يرجعوا ليحصل الفرج والسرور للمؤمنين و ينتقم من اعدائهم و يظهر تملکهم و تسلطهم ، و يحصل الغم و الذل للكافرين و اعداء الدين ، و ليس عندنا دليل قطعی علی كونهم مكلفين ، و الالجاز ان يتوب كل واحد من اعداء الدين ، لاطلاعه علی جملة من أحوال الآخرة و الادلة الدالة علی انقطاع التكليف بالموت بل قبله عند المعايضة كثيرة في الكتاب و السنة ، فمن ادعى تكليفاً بعد الموت فعليه الدليل ، و لا سبيل اليه ، و عمومات الخطاب قابلة للتخصيص ، علی انها لم تتناول جميع الازمان بالاجماع و ليس هنا جماع ، و كونهم يجاهدون و يفعلون أفعالا كثيرة لا يدل علی انهم مكلفون بها ، كما انهم في الآخرة يفعلون اشياء كثيرة جداً لا يمكن عدّها من المشي الي موقف الحساب ؛ و أخذ الكتاب باليمين و الشمال ، و الجواب عن كل ما يسئلون عنه ، و من المرور علی الحوض و سقى من يسقى و طرد من يطرد ، و من حمل اللواء و تمييز أهل الجنة و النار ، و سوفهم الي منازلهم و الشفاعة ؛ و هبة بعضهم حسناته لبعض ، و غرض أبصارهم عند

**جواب این شبهه** چند چیز است : اول اینکه شاید اهل رجعت مکلف نباشند چنانکه از بعض احادیث گذشته هم استفاده میشود ، بنابر این برگشتن آنها فقط برای شاد مانی مؤمنان و انتقام از دشمنان و ظهور دولت و سلطنت اهل ایمان ، و غصه و خوارى کافران است ، دليل قطعی هم نداریم که حتماً تکلیف دارند ، و گر نه ممکن بود هر يك از دشمنان دین - چون عذاب آخرت را چشیده اند - توبه کنند ، ادله زیادی هم در قرآن و احادیث هست که بمردن تکلیف منقطع میگردد ، اگر کسی دعوی تکلیف تازه کند باید دلائل آورد ، در صورتی که دلیلی در کار نیست ، ادله عمومی تکالیف هم قابل تخصیص است ، علاوه که باتفاق علماء ادله تکالیف شامل همه زمانها نیست و اجماعی هم بر تکلیف آن دوره نداریم جهاد و سایر کارهای آنان هم (که در اخبار گفته شده) دليل تکلیف نیست ، چنانکه در آخرت هم مردم کارهای زیادی میکنند - از قبیل : حرکت بموقف حساب ، گرفتن نامه عمل بدست راست یا چپ ، جواب پرسشها ، رفتن بر سر حوض ، آب دادن بعضی و رد کردن بعضی ، حمل و نقل پرچم ، جدا کردن بهشتی و جهنمی ، جادادن هر دسته ای در منزل خویش ، شفاعت ، بخشیدن عده ای حسنات خود را ببعضی ،

مرور فاطمة وركوب بعضهم ، و مشى الباقيين ، وقسمة الجنة والنار ، والجنو على الركب تارة والقيام اخرى ؛ ودخول الجنة والنار والنزول بمنزل خاص ، وما يصدر من الكلام الطويل بينهم ومن الاكل والشرب والجماع والنوم والجلوس والمشي وزيارة بعضهم بعضاً ، ومن التحميد والتسبيح وغير ذلك مما هو كثير جداً وليسوا مكلفين بشيء من ذلك ، وقد ذكر هذا الوجه صاحب كتاب الصراط المستقيم فقال : بعد ما ذكر بعض الآيات والاخبار في رجوع الائمة الاطهار :

« فان قيل : فيكون عليّ في دولة المهدي وهو أفضل منه ؟ قلنا » قد قيل : ان التكليف يسقط عنهم ، وانما يحييهم الله ليريهما وعدهم ، وبهذا يسقطما خيالوا به من جواز رجوع معاوية وابن ملجم وشمر ويزيد وغيرهم ، فيطيعون الامام وينتقلون من العقاب الى الثواب ، وهو ينقض مذهبكم من انهم ينشرون لمعاقتهم و الشفاهه فيهم ، قلنا اولاً لا تكليف يومئذ ولا توبة ، وثانياً قد ورد السمع بخلودهم في النيران وتبرى الائمة منهم ولعنهم الى آخر الزمان ، فقطعنا بانهم لا يختارون الايمان و

چشم پوشیدن هنگام عبور حضرت زهرا سلام الله عليها ، سوار شدن جمعی و پیاده رفتن دیگران ، گاهی بزانو در آمدن و گاهی ایستادن ، ورود در بهشت و جهنم ، گفتگو های فراوان ، خورد و خوراك ، جماع ، خواب ، نشست و برخاست ، ذكر خدا ، وغيره در صورتیكه تكلیفی در كار نیست ، این جواب راصاحب كتاب صراط المستقیم ذكر میکند ، وی پس از بیان آیات و اخبار مربوط بر رجعت ، میگوید : اگر گویند بنا بر این حضرت امیر (ع) با اینکه افضل است باید در حکومت حضرت مهدی باشد ، **جواب گوئیم :** بقول بعضی تكلیف از آنها ساقط است ، فقط زنده میشوند تا وعده های خدا را به بینند ، این مطلب جواب شبهه دیگری را هم میدهد كه گویند : اگر رجعتی باشد ممکن است معاویه و ابن ملجم و شمر ؛ ویزید و دیگران برگردند و اطاعت امام کنند و عذابشان بثواب مبدل شود ، و این مخالف با عقیده شیعه است كه میگویند اینها كه برگردند برای انتقام و عقاب است ؟ جواب اینکه اولاً آنروز نه تكلیفی هست نه توبه ای ثانیاً بر حسب دلیلهای نقلی این عده تاابد در آتش اند ، و ائمه علیهم السلام از آنان بیزارى جسته اند و لعنتشان کرده اند ، از اینجا میفهمیم كه هر گز ایمان نیآورند و

لوردوا لعادو المانهوا عنه ، ولانه اذا نشرهم الانتقام منهم فلا يقبل توبتهم كما وقعت فی الاخرة ، وقد تظاهرت الاحادیث عنهم علیهم السلام بمنع التوبة عند خروج المهدي عليه السلام « انتهى » واذا كانوا غیر مکلفین فلا حرج فی اجتماعهم كما فی القيامة.

**وثانیها** انه يمكن أن يكونوا مکلفین بتکلیف خاص لانبوة وامامة بعد الموت والرجعة ، لما روى فی الاحادیث من أن الله أوحى الى نبيه فی آخر عمره انه قد انقضت نبوتك وانقطع اكلك فاجعل العلم والايمان وميراث النبوة فی المقب من ذريتک وغير ذلك .

**وثالثها** انه يمكن كون الرجعة للائمة علیهم السلام كلها بعد موت المهدي علیه السلام وهو الظاهر ، لما روى من طرق كثيرة ان اول من يرجع الى الدنيا الحسين علیه السلام فی آخر عمر المهدي ، فاذا عرفه الناس مات المهدي وغسله الحسين علیه السلام وتلك العدة اليسيرة جداً تكون مستثناة للضرورة او لخروج المهدي عليه السلام عن التکلیف

اگر هم برگردند بکارهای زشت خویش عود میکنند ، ونیز در جائی که اینها را بمنظور انتقام زنده میکنند هرگز توهان را نمی پذیرند چنانکه در آخرت هم پذیرند روایات بسیاری هم رسیده که هنگام خروج حضرت مهدی (ع) توبه مقبول نیست « پایان کلام صاحب صراط المستقیم » پس اگر مکلف نباشند جمع شدن ائمه در يك زمان مانعی ندارد .

**دوم** - اینکه ممکن است مکلف باشند اما بتکلیف مخصوصی نه بنبوت وامامت . زیرا در احادیثی رسیده که خداوند به پیغمبر (ص) در آخر عمر وحی کرد : دوران پیغمبریت پایان یافت ، ومدت تمام شد ، علم وایمان ومیراث نبوت را در نسلت قرارده .  
**سوم** - اینکه شاید رجعت ائمه بعد از وفات حضرت مهدی (ع) باشد ، و ظاهر هم همین است ، زیرا در حدیثهای زیادی وارد شده که اول کسی که بدنیا برمیگردد ، حسین (ع) است ، که در آخر عمر حضرت مهدی بیاید وهنگامی که مردم او را شناختند وحضرت مهدی از دنیا رفت غسلش میدهد ، واین مدت ناچیز (که هر دوامام در دنیا هستند ) - بجهت ضرورت یا بسبب انقطاع تکلیف حضرت مهدی (ع) در وقت احتضار -



ساعة الاحتضار لكن لابد من رجعة المهدي عليه السلام بعد ذلك في وقت آخر كما يفهم من الاحاديث ، ووقع التصريح به في احاديث نقلت من كتب المتقدمين ولم نقلها ههنا لما مر ، و رجعة الرعية يحتمل التقدم والتأخر و التعدد ولا مفسدة فيها أصلاً فلذلك أقر بها منكر رجعة الاثمة عليهم السلام ، مع ان النصوص على الثانية اعنى رجعة النبى و الاثمة عليهم السلام أكثر مما دل على الاولى ، واما ما دل على ان المهدي خاتم الاوصياء وانه ليس بعده دولة فلا ينافى لما تقدم بيانه

**ورابعها** انه يمكن اجتماعهم في زمن المهدي عليه السلام ولا يكونون من رعيته لعدم احتياجهم الى امام لعصمتهم ، فان سبب الاحتياج الى الامام عدم العصمة ، والا لاحتاج الامام الى امام ويلزم التسلسل ؛ و اذا لم يكونوا من رعية المهدي عليه السلام لا يلزم تقديم المفضل على الفاضل كما هو ظاهر ، و يكون الامام على الاحياء والاموات الذين رجعوا هو المهدي عليه السلام ، فان الامام يجب ان يكون أفضل من رعيته ، ولا يلزم أن يكون أفضل من جميع الموجودات وأشرف من ساير المخلوقات و ان كان ائمتنا عليهم السلام كذلك بالنسبة الي من عداهم و معلوم

مستثنى است ولى البته حضرت مهدي (ع) در موقع ديگر زنده خواهد شد ، چنانکه در احاديثي که از کتابهای متقدمين نقل شده صريحاً مذکور است ، رجوع مردم عادى هم ممکن است مقدم باشد يا مؤخراً در چند نوبت انجام گيرد ، و اشکالى هم لازم نيآيد از اين رومنکر رجعت ائمه ، رجعت مردم را انکار ندارد ؛ باینکه روايات رجعت انبياء و ائمه بيش از روايات رجعت ديگران است اما احاديثي که مي فرمايد حضرت مهدي خاتم اوصياست ، و پس از او دولتي نيست ، جوابش مفصلاً معلوم شد .

**چهارم** - اينکه شايد در زمان حضرت مهدي (ع) همه ائمه مجتمع شوند ولى حضرت مهدي امام آنها نباشد ، زيرا آنان در اثر عصمت احتياج بامام ندارند ، و گرنه بايد هر امامى امامى داشته باشد و عدد امامان نامتناهى گردد ، بنا بر اين تقديم غير افضل بر افضل نيز لازم نيآيد و امام همه مردم حضرت مهدي (ع) است ، امام هم بايد از تمام مردم عادى افضل باشد ، نه اينکه از همه موجودات افضل و اشرف باشد - هر چند ائمه ماهمين طور بودند - خلاصه اينکه ائمه ديگر در اثر اينکه چهل ندارند ، و ممکن نيست فسادى از آنان سرزند ، و يا

انهم اذا اجتمعوا لا يحتاج أحد منهم الى الآخر لعدم جهلهم ، و استحالة صدور فساد منهم وعدم جواز الاختلاف عليهم ، ومعارضة بعضهم بعضاً ؛ ويؤيده الاحاديث الدالة على انه لا يكون امامان الا واحد هما صامت ، و لا يلزم كون حكم الرجعة موافقاً لما قبلها ؛ اذ ليس على ذلك دليل قطعي .

**وخامسها** انه يمكن اجتماع اثنين منهم فصاعداً و يكون كل واحد اماماً لجماعة مخصوصين او أهل بلاد منفردين ، او كل واحد امام أهل زمانه الذين رجعوا معه بعد موتهم ولا يكون أحد منهم اماماً للآخر ولا احد من الرعية مشتركاً بينه وبين غيره ؛ وهذا الوجه ربما يفهم من بعض الاحاديث السابقة ، ويؤيده الاحاديث الكثيرة في ان كل ما كان في الامم السابقة يكون مثله في هذه الامة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة ، وقد كان تجتمع في الامم السابقة حجتان فصاعداً من الانبياء والوصياء ، بل مئات وألوف في وقت واحد كما ذكرنا لاشخص واحد بان يكون رعية لنبيين او امامين ، وحينئذ يتم توجيه الظواهر المشار اليها سابقاً كما لا يخفى

**وسادسها** ان احاديث الرجعة صريحة غير قابلة للتأويل بوجه كما عرفت ،

اختلاني در آنان پیداشود و بایکدیگر معارضه کنند احتیاج بامام ندارند شاهد این مدعاهم احادیثی است که می فرماید : در يك وقت دو امام نیست مگر اینکه یکی ساکت ( و بدون مأموریت تبلیغ ) باشد .

**پنجم** اینکه در صورت رجعت بعضی از ائمه دیگر در زمان حضرت مهدی ( ع ) ممکن است هر کدام امام عده مخصوص یا ناحیه خاصی باشند ، یا هر کدام امام اهل زمان خود باشند که با او برگشته اند ، و هیچیک بر دیگری امام نباشد ، و بیروان هر يك هم از بیروان دیگری جدا باشند . چنانکه در بعض احادیث سابق هم اشاره ای باین معنی بود ، و شاهد آن هم احادیثی است که میفرماید هر چه در سایر امتها بود بدون کم و زیاد در این امت هم هست ، در امتهای گذشته گاهی چند پیغمبر یا چند وصی در يك زمان بودند و هر يك مأمور عده ای بودند .

**ششم** اینکه احادیث رجعت صریح و غیر قابل تأویل است ، معارض صریحی هم ندارد ،

ولا وجد لها معارض صريح أصلا ، و الاحاديث المشار اليها في هذه الشبهة ظواهر ليس دلالتها قطعية بل لها احتمالات متعددة ، اما ما دل على حصر الائمة في اثني عشر فظاهره انه بالرجعة لا يزيد العدد ، فان من مات ثم عاش لا يصير اثنتين ؛ وما الموت الا بمنزلة النوم في مثل ذلك ، واما ما دل على ان الامة في ولد الحسين عليه السلام الى يوم القيمة فلا ينافي الرجعة على جملة من الوجوه السابقة مع احتمال حمل القيمة على ما يشمل الرجعة كما مر ، و احتمال استثناء مدة الرجعة بدليل خاص قد تقدم ومعلوم انه يمكن الاستثناء من هذه المدة ، ولا تنافي أصلا ، لانها تدل على شمول اجزائها بطريق العموم ؛ وهو قابل للتخصيص ؛ الا تري انه يجوز ان يقال يجب الصوم في شهر رمضان من اوله الى آخره الا لليل ، ويجوز صوم ذي الحجة من اوله الى آخره الا العيد و ايام التشريق ، وقولهم عليهم السلام الامام واحد دهره محمول اما على ما عدمدة الرجعة فانه يوجد فيها من يماثله وليس من رعيته ، أو علي اراده تفضيله على جميع رعيته بقرينة قوله عليه السلام لا يدانيه عالم ، وان جبرئيل أعلم منه وعن الانبياء ، ولا أقل من المساوات ، فان علمهم وصل اليهم بواسطة فكيف يصدق انه لا يدانيه عالم ، و الحاصل انه

---

اما احاديثي که در اين شبهه اشاره شده ظواهری است که دلالتش قطعی نیست ، و احتمالهای متعدد دارد

اما اخباری که عدد ائمه را منحصر بدوازده میکنند ، بازجت ائمه منافی نیست ، چون همان ائمه سابق اند زنده میشوند ، نظیر اینکه خوابیده باشند و بیدار شوند .

اما اخباری که میفرماید امامت تا روز قیامت در نسل حسین علیه السلام است ، با بعضی از وجوهی که ذکر شد منافات ندارد ، با اینکه ممکن است مراد قیامت صغری یعنی همان رجعت باشد ، و نیز ممکن است مدت رجعت را به حکم ادله از آن اخبار استثناء کرد چنانکه اگر بگوئیم : از اول تا آخر ماه رمضان باید روزه گرفت بجز شبها ، و روزه ماه ذی الحجة از اول تا آخر جایز است بجز روز عید و سه روز بعد از آن : صحیح است .

و اما اینکه گویند امام یگانه روزگار است ، یا مقصود غیر از مدت رجعت است - که آن زمان نظیر او در غیر پیروانش پیدا میشود - و یا مراد این است که از همه پیروانش افضل است ، بقرینه اینکه میفرماید : هیچ عالمی با او برابری نکند ، و نیز بقرینه اینکه

ظاهر لآنص<sup>۱</sup> فهو محتمل للتخصیص والتقیید و غیرهما ، وعموم ریاسة الامام لیس علیها دلیل عقلی لانهم قد تعددوا فی الامم السابقة ، والظواهر لاتمنع من العمل بمعارضها الخاص لو ثبت التعارض ، فان ادلة الرجعة خاصة ، والخاص مقدم علی العام ، والعجب ممن یأتی تخصیص العام وینکر تقیید المطلق ویجتري علی رد الدلیل الخاص أو تأویل بعضه ورد الباقي ، ویقدم ما یحتمل التأویل علی ما لا یحتمله ، مع أن احادیث الرجعة كما عرفت لیس لها معارض صریح .

وسابعها ان ما ذکر فی الشبهة معارض و ما تقدّم اثباته من وقوع الرجعة فی الانبیاء والاصیاء السابقین فی بنی اسرائیل و غیرهم فان کل نبی افضل من وصیه قطعاً و کذا کل وصی<sup>۲</sup> افضل ممن بعده ایضاً لامتناع تقدیم المفضل علی الفاضل ، و کل وصی<sup>۳</sup> کان النص علیه مقیداً بمدة ، اما خروج نبی آخر اُموت ذلك و قیام غیره مقامه ، فلما رجع من رجع الی الانبیاء والاصیاء السابقین لم یلزم فساد ولا بطلان تدبیر ، ومهما أجبتم هنا فهو جوابنا هناك .

جبریل از او واز انبیا اعلم ، یا با آنها مساوی است ، زیرا علم آنان بوسیله اوردیده با این حال چگونه میتوان گفت : هیچ عالمی با او برابری نکند ، خلاصه اینکه چون این اخبار صریح نیست قابل تصرف و تأویل است ، و دلیل عقلی هم بر ریاست امام بر کلمه افراد نیست که قابل تصرف نباشد ، در سایر امتها هم در یک وقت پیمبران متعددی بوده اند ، پس ادله رجعت که صراحت دارد بر آنها مقدم است ، و عجب از کسانی است که تخصیص عام را جایز میدانند و تقیید مطلق را انکار میکنند ، و دلیل خاص دارد و تأویل میکنند .

**هفتم** اینکه این شبهه مخالف مطلبی است که قبلاً اثبات کردیم که انبیا و اصیای گذشته هم رجوع کرده اند ، با اینکه قطعاً هر پیغمبری از وصیش و هر وصی از وصی بعدی افضل بوده زیرا تقدیم غیر افضل بر افضل ممکن نیست ، و خلافت هر وصی هم مدت معینی داشته - پس در صورتی که رجعت انبیای سابق باشکالی بر نخورده ، رجعت ائمه هم اشکالی ندارد ، و هر جوابی شما آنجا دادید ما هم اینجا میدهیم .

و بالجمله الادلة القطعية لاتنا في الرجعة . والظواهر محتمل لوجوه متعددة ؛ فلا تعارض الدليل الخاص اصلاً ، وناهيك أن جميع علماء الامامية قدروا أحاديث الرجعة المتواترة الصريحة ، وماضعتوا شيئاً منها ولا تعرضوا بتأويله ، بل صرحوا باعتقاد صحتها ؛ فكيف يظن أنه ينافي اعتقاد الامامية .

**وثانها** انه معارض بمادل على رجعة النبي والائمة عليهم السلام في هذه الامة وحيوتهم بعد موتهم خصوصاً حيوة الرسول ﷺ بعد تفسيله وتكفينه قبل الدفن ، وعند كلام لابي بكر ، فقد روى ان الرسول ﷺ دفن يوم الرابع من موته وقيل الثالث وبمحتمل كون رجعته ثلاثة ايام و ثلث ليال او أقل أو أكثر وعلى كل حال فقد كان امير المؤمنين ﷺ امامة وحجة وخليفة ولم يلزم من ذلك عزله ولا عدم عموم رياسته ، ولا تقدم المفضل على الفاضل ، لان الرسول لم يكن من رعية أمير المؤمنين ﷺ ، ومهما أجبت به فهو جوابنا ، والامكان لازم للموقع

**وتاسعها** انه معارض بالمعراج ؛ بيانه ان الاحاديث الكثيرة دالة على ان

بهر حال دليل قطعي صريحى بارجعت مخالف نیست، فقط ظواهرى است که احتمالهاى متعدد دارد ، وبا دليل صريح تاب مقاومت ندارد ، بدليل اینکه همه علمای امامیه احادیث رجعت را نقل کرده اند و نه هیچیک را ضعیف دانسته ، نه تأویل کرده اند ، بلکه با کمال صراحت بصحش اقرار دارند ، پس چگونه میتوان گفت رجعت با عقیده امامیه مخالف است ؟ !

**هشتم** اینکه ابن شبهه مخالف احادیثی است که میفرماید: پیغمبر (ص) وائمه علیهم السلام پس از مرگ زنده شده اند ، مخصوصاً راجع به پیغمبر (ص) که میگوید بعد از غسل و کفن، و پیش از دفن ، در موقع گفتگوی با ابو بکر زنده شد زیرا بر حسب روایتی آنجناب را روز چهارم و بقولی روز سوم دفن کردند ، با اینکه بعد از رحلت او حضرت امیرالمؤمنین (ع) امام بود نه معزول شد ، نه بریاست عمویش ضرری وارد شد ، هر جوابی معترض آنجا گفت ماهم اینجا میگوئیم .

**نهم** اینکه با حدیث معراج هم مخالف است ، توضیح آنکه احادیث بسیاری دلالت

الارض لاتخلو من حجة طرفه عين ، ولو خلت لساخت بأهلها ، والادلة العقلية دالة على ذلك وثبوت المعراج لاشك فيه وقد نطق به القرآن ، وقد روى الكليني انه عرج برسول الله ﷺ مرتين . وروى ابن بابويه في الخصال انه عرج به مائة وعشرين مرة ، ولا شك ان المرأة الواحدة متواترة مجمع عليها ففي الحال المعراج اما ان يكون الارض خالية من امام و حجة فيلزم تخصيص تلك الاحاديث ، و الادلة والقول بان أمير المؤمنين عليه السلام كان يومئذ اماماً ، فان كان الاول فيمكن التخصيص بمدة الرجعة ايضاً ، وان كان الثاني انتفت المفسدة التي ادعيتموها في اجتماعهم ، و الاحاديث الدالة على أن أمير المؤمنين عليه السلام اماماً وخليفة في زمن الرسول ﷺ و بعده كثير ومن جعلتها أحاديث وفاة فاطمة بنت اسد أم علي عليه السلام و تلقين الرسول ﷺ لها ، وانها سئلت عن امامها فقال لها الرسول ﷺ : ابنك ابنك ، فلا مفسدة ، و الحاصل انك لاترى في شيء من الشبهات المذكورة ماهو صريح في المنافاة أصلاً بل يمكن توجيه الجمع بوجوه قريية قد ذكرنا جملة منها .

دارد که يك چشم بهم زدن زمین از حجت خالی نیماند ، و اگر خالی ماند اهلش را فرو میبرد ، این مطلب بادلۀ عقلی و نقلی ثابت است ، چنانکه در معراج پیغمبر (ص) هم شک نیست ، قرآن شهادت میدهد ، و در حدیث کافی است که او را دو نوبت بمعراج بردند ، و صدوق در خصال نقل میکند که صد و بیست نوبت بمعراج رفت ، و يك نوبتش باجماع و تواتر ثابت است ، بنا بر این در موقع معراج یا باید بگوئید زمین از حجت خالی مانده و ادله ای را که میفرماید هیچگاه زمین خالی نیماند بدلیل معراج که قطعی است تخصیص زنید ، یا بگوئید موقتاً امیر المؤمنین (ع) امام بوده ، اگر حرف اول را انتخاب کردید معلوم میشود آن احادیث قابل تخصیص است ، پس در بارۀ رجعت هم تخصیص ممکن است ، اگر حرف دوم را پذیرفتید معلوم میشود ممکن است در يك زمان دو حجت از جانب خدا باشد ، پس در رجعت هم جایز است ، احادیثی هم که بر امامت امیر المؤمنین (ع) در زمان پیغمبر (ص) دلالت دارد بسیار است ، از جمله اخباری که در وفات مادر حضرت امیر (ع) وارد شده که در موقع تلقین پیغمبر (ص) پرسید : امامت کیست ؟ فرمود : بسرت ، بسرت ، پس ممکن است در يك زمان دو حجت باشد ، خلاصه اینکه رجعت با هیچیک از مطالبی که در شبهه بیان شد منافات ندارد ، و همه قابل توجیه است .

**الخامسة** قوله تعالى : «حتى اذا جاء أحدهم الموت قال رب ارجعون لعلى أعمل صالحاً فيما تركت كلا انها كلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الى يوم يبعثون »  
**والجواب من وجوه احدها** انه ليس فيها شيء من الفاظ العموم ، فلعل المشار اليهم لا يرجع أحد منهم ، لان الرجعة خاصة كما عرفت .  
**وثانيها** انه على تقدير ارادة ظاهرها غير شاملة لا هل العصمة عليهم السلام قطعاً ، لانه لا يقول أحد منهم ذلك ، فلا يصح الاستدلال بها على نفى رجعتهم .  
**وثالثها** ان الذى يفهم منها ان المذكورين طلبوا الرجعة قبل الموت لا بعده ، والمدعى هو الرجعة بعده ، فلا تنافى صحة الرجعة بهذا المعنى .  
**ورابعها** ان الآية تحتل ارادة الرجعة مع التكليف بل هو الظاهر منها ، بل يكاد يكون صريح معناها ، ونحن لانجزم بوقوع التكليف فى الرجعة فان اريد منها نفيه فلا فساد فيه

**شبهة پنجم** : در قرآن میفرماید : «تا چون مرگ پیکی از آنان برسد، گوید: پروردگارا ! برابر گردان تا در آنچه ترك کرده ام عمل شایسته ای کنم ، هرگز ، این کلمه ای است که وی میگوید و در جلوشان برزخی است تا روزی که ببعوث شوند ، مؤمنون ۱۰۰ » ( ظاهر آیه این است که هر که مرد بر نمیگردد و تمنای برگشتن کاملاً بی مورد است ) .

**جواب این شبهه چند چیز است اول** : اینکه آیه دلالت ندارد که هیچکس بر نمیگردد ، شاید اشاره بکسانی باشد که بر نمیگردند ( زیرا رجعت عمومی نیست ) .  
**دوم** اینکه بر فرض هم که آیه مربوط به همه مردم باشد قطعاً شامل معصومین نمیشود زیرا هیچیک آنان آرزوی برگشتن بدنیا نمیکنند ، لذا رجعت آنها را نفی نمیکند .  
**سوم** اینکه آیه باز گشت پیش از مرگ را نفی میکند ( یعنی این عده آرزو میکنند که مرگشان تأخیر بیفتد ) و رجعت مربوط ببعد از مرگ است .  
**چهارم** اینکه این اشخاص تقاضا میکنند که برگردند و عمل از سر گیرند و گذشته را جبران کنند ، و این رجعت باتکلیف است ، اما رجعت معهود ممکن است بدون تکلیف

و خامسها ان الرجعة التی يقول واقعة فی مدة البرزخ ، فلا ینافی مدلول الآیة ، ولعلمهم طلبوا رجعة العمر الاول بعینه وسایراً حواله .

وسادسها ان البعث اعم من الرجعة فلعل المراد بالبعث فیها الرجعة ثم القيامة ؛ وانهم طلبوا الرجعة عاجلة قبل حضور وقتها ، فلم یجابوا الیه .

السابعة مارواه الصدوق فی معانی الاخبار عن محمد بن الحسن بن الولید عن الصفار عن احمد بن محمد عن عثمان بن عیسی عن صالح بن میثم عن عبایة الاسدی قال : سمعت امیر المؤمنین علیه السلام و هو مشتمکی وانا قائم علیه : لابن بمصر منبراً ؛ ولا نقض دمشق حجراً حجراً ، ولا خرجن اليهود والنصارى من کل کور العرب ، ولا سوفن العرب بعصای هذه ، فقلت له : یا امیر المؤمنین کانک تخبرنا انک تحیی بعد ما تموت ؟ فقال : هیهات یا عبایة ذهبت فی غیر مذهب یفعله رجل منی .

اقول : روی الصدوق قبله حدیثاً عن ابن الکوا وقد تقدم فی آخر الباب التاسع ، ثم قال : ان امیر المؤمنین اتقی عبایة الاسدی فی هذا الحدیث ، و اتقی

باشد و برای توبه و عمل صالح محلی نباشد .

پنجم اینکه رجعت در مدت زندگانی برزخی است ، و شاید تقاضای اینها چنین بوده که عمر دنیا را از سر گیرند نه اینکه از عالم برزخ بدنیا برگردند .

ششم اینکه شاید مراد از روزی که مبعوث میشوند همان رجعت باشد و بعد از رجعت هم قیامت ، زیرا احتمال دارد اینها بازگشت فوری را میخواستند و این تقاضا رد شده . شبهه ششم اینکه شیخ صدوق در کتاب «معانی الاخبار» از «عبایة اسدی» نقل میکند که گفت حضرت امیر المؤمنین (ع) مریض بود ، من بالای سرش ایستاده بودم فرمود : منبری - در مصر بسازم و شهر دمشق را سنگ بسنگ خراب کنم و یهود و نصاری را از شهرستانهای عرب دور کنم و عرب را با این عصا برانم ، گفتم : یا امیر المؤمنین ، گویا شما از زنده شدن بعد از مرگ خبر میدید ؟ فرمود : هیهات بخطا رفتی ، یکی از فرزندان من چنین میکند .

مؤلف گوید : مرحوم صدوق پس از نقل این حدیث و حدیث «ابن کوا» که در آخر باب نهم گذشت میفرماید : حضرت امیر (ع) در این دو حدیث از «ابن کوا» و «عبایه»



ابن الکوافی حدیث الاول، لانہما کانا غیر محتملین لاسرار آل محمد علیہم السلام «انتہی» .  
 ولا یخفی انه لا ینافی رجعتہ عَلَّیْہِ بل یدل علی ان الفاعل لہذہ الافعال  
 غیرہ ؛ ولم یرد فی احادیث الرجعة ان امیر المؤمنین عَلَّیْہِ هو الذی یفعلہا ، فظہر عن  
 ہذہ الشبهة جوابان صحیحان ، ولیس الحدیث بصریح فی نقیہ رجعتہ عَلَّیْہِ کما لا  
 یخفی علی منصف وأما التعرض لتأویل الرجعة برجوع الدولة و خروج المہدی  
عَلَّیْہِ فلا یخفی علی منصف بطلانہ وفسادہ لوجوہ اثنی عشر .

**الاول :** انه خلاف الا جماع الذی نقلہ جماعة من الایان ، ولم یظہر فیہ  
 ما ینافیہ أصلاً .

**الثانی** انه خلاف المتبادر من معنی الرجعة ؛ والتبادر علامة الحقیقة .  
**والثالث** ما یرتفع من تتبع مواقع استعمالہا ، و القرائن الكثيرة الدالة علی  
 المعنی المراد منها .

**الرابع** ما عرفت سابقاً من نص علماء اللغة علی تفسیر معناہا ، و التصریح  
 بحقیقتہا ، و ان المراد بہا الرجوع الی الدنیا بعد الموت ، ذکرہ صاحب القاموس

تقیہ فرمودہ ، چون تاب تحمل اسرار آل محمد را نداشته اند .

**ولی** ابن حدیث بارجعت آنجناب منافات ندارد ، فقط میفرماید: ابن کارها بدست  
 من انجام نمیگیرد ، در احادیث رجعت ہم نیست کہ حضرت امیر (ع) ابن کارها را میکند،  
 خلاصہ اینکه حدیث رجعت اورا انکار نمیکند پس دوجواب صحیح از شبہہ داده شد .  
 اما اینکه بعضی گویند مراد از رجعت : خروج حضرت مہدی (ع) و بر گشتن دولت  
 بدست آل محمد علیہم السلام است ، این شبہہ بدوازدہ دلیل باطل است :

**اول :** برخلاف اجماعی است کہ جمعی از بزرگان نقل کرده اند، و دلیل معارضی ہم ندارد .

**دوم :** خلاف ظاہر اولی معنای رجعت است ، و ہر معنائی کہ ابتداءً بآیند  
 معنای حقیقی لفظ است .

**سوم :** از مراجعہ بموارد استعمال کلمہ رجعت و ملاحظہ شواہد بسیاری معلوم می  
 شود مقصود زندہ شدن بعد از مرگ است .

**چہارم :** تصریح علمای لغت با اینکه مراد از رجعت زندہ شدن و بر گشتن

والصاح وغيرهما .

**الخامس** ما تقدم من التصريحات الكثيرة التي لا تحتمل التأويل بوجه .  
**السادس** ان الاحاديث اشتملت على الفاظ كثيرة غير الرجعة كلها دال على معناها ، ولا سبيل الي تأويل الجميع .

**السابع** لا يعهد اطلاق الرجعة على خروج المهدى عليه السلام في النصوص أصلاً ، وعلى تقدير وجود شيء نادر فكيف يجوز الالتفات اليه بعد ما تقدم .

**الثامن** اعترفهم بانه تأويل ، وقد عرفت سابقاً ما دل على عدم جواز التأويل بغير نص ودليل ، ومعلوم انه لا يجوز ما دام الحمل على الظاهر ممكناً ، وقد عرفت انه لا ضرورة اليه هنا .

**والناسع** ان العامة لا تنكر الرجعة بهذا المعنى ، ولا يختص الشيعة بالاقرار به ؛ بل لا ينكره أحد وقد عرفت اجماع الامامية على الاقرار بها واجماع المخالفين على انكارها ولا وجه لهذا التأويل .

بدنيا است ، چنانکه از صاحب قاموس وصحاح و دیگران نقل کردیم

**پنجم :** تصریحهای بسیاری که هر گز قابل تأویل و توجیه نیست .

**ششم :** احادیثی که لفظ رجعت را ندارد و الفاظ دیگری ذکر کرده که تأویل پذیر نیست .

**هفتم :** در هیچ حدیثی سابقه ندارد که ظهور حضرت مهدی (ع) را رجعت نامیده باشند اگر هم باشد بقدری نادرست است که با این همه شواهد مخالف ، قابل توجیه نیست .

**هشتم :** خود این آقایان قبول دارند که این « تأویل » است ، و قبلاً ثابت کردیم که بدون دلیل معتبر و صریح تأویل کلمات جایز نیست ، اینجا هم که الزامی بتأویل نیست .

**نهم :** رجعت بمعنای ظهور حضرت مهدی (ع) را سنیان منکر نیستند و اختصاصی بشیعه ندارد ، در صورتی که در اول کتاب گفتیم رجعت را امامیه باتفاق قبول دارند و سنیان باتفاق منکر اند پس این رجعت غیر از خروج آنجناب است .

**العاشر** ان الطبرسی صرح بان من تأولها بذلك ظن انها تنافي التكليف ؛ وذلك ظن فاسد فانه لا يلزم عدم تكليف أهل الرجعة ولا تكليفهم ؛ بل يحتمل الامرین والتبعیض ، وربما يستفاد الاخير من بعض ما مر كما أشرنا اليه في محله . **الحادي عشر** انه يلزم عدم مساواة أحوال هذه الامة للامة السابقة حذو العمل بالنعل والقذة بالقذة ، لعدم الرجعة في هذه الامة ، وكثرة وجودها في الامة السابقة كما عرفت . **الثاني عشر** ان بعض المعاصرين قد نقل حديثاً في الرجعة عن المفضل بن عمر عن الصادق عليه السلام في انكار من تأول الرجعة بر جوع الدولة في زمان المهدي عليه السلام والتصريح بفساده ، وهو طويل يشتمل على مبالغة زائدة في الانكار لهذا التأويل ، وقد ذكرنا بعض هذا الحديث سابقاً .

واما تأويل الرجعة بالحمل على العود بالبدن المثالي فهو ايضاً باطل فاسد لوجه له .

**دهم** : مرحوم طبرسی تصریح میکند که سبب تأویل رجعت این است که آقا یان خیال کرده اند رجعت با تکلیف سازگار نیست ، در صورتی که این اشتباه است ، ممکن است اهل رجعت همه مکلف باشند ، یا هیچکدام نباشند ، یا بعضی باشند ، و بعضی نباشند ، و قبلاً اشاره کردیم که بعضی احادیث بر وجه سوم دلالت دارد .

**یازدهم** : لازم آید این امت با سایر امتها مساوی نباشند ، زیرا در آنها رجعت بسیار بوده ، و این امت هم باید موبموراه آنان را به پیماید .

**دوازدهم** : یکی از علمای این عصر حدیثی طولانی از مفضل بن عمر نقل میکند که حضرت صادق (ع) تأویل مزبور را شدیداً رد میکند و تصریح میفرماید که این تأویل فاسد است ، قسمتی از این حدیث را هم قبلانقل کردیم .

**اما** : تأویل رجعت با ینکه مراد برگشتن روح ببدن مثالی است ( یعنی ببدنی که در صورت شبیه همین بدن است ، اما در حقیقت غیر از اینست ) این هم از چند جهت باطل است .

اما اولاً فلانه تناسخ فان التناسخ هو تعلق الروح ببدن آخر فی الدنيا ، وقد دلت النصوص المتواترة والاجماع علی بطلانه ، و العجب ان منکر الرجعة تخیل انها تستلزم التناسخ ثم وقع فيه .

واما ثانیاً فللتصریحات الكثيرة السابقة بأنهم يخرجون من قبورهم ، وانهم ینفضون التراب عن رؤسهم وغير ذلك .

واما ثالثاً فلانه خلاف الظاهر ، ولا موجب للمعدول عنه .

واما رابعاً فلان الانسان عند تعلق روحه بذلك البدن اما أن يكون ذلك الانسان الاول اولاً ، فان كان الاول لزم ما تقدم من المفسد التي ادّعواها ، وان كان غيره لم یجز عقوبته بالضرب والقتل والاهانة والصلب والاحراق ونحو ذلك ، لان هذا البدن لم یذنب ، وايضاً یلزم علی قولکم أن يكون مكلفاً اذا رجع الي الدنيا و تعود المفسد ، واذا كان الانسان الثاني غير الاول لم تصدق احادیث الرجعة ، و اما عذاب البرزخ فلانسبة له الى عذاب الرجعة ، وانما هو عذاب للروح .

اول : اینکه عقیده « تناسخ » است چون تناسخ عبارت از تعلق روح ببدن دیگری در همین دنیا است ، و این عقیده بحکم روایات متواتر ، واجماع علماء باطل است ، و عجب اینجا است که منکر رجعت بخیال اینکه رجعت سراز « تناسخ » در میآورد این تاویل را کرده و خود گرفتار تناسخ شده .

دوم : اینکه صریح حدیثهای بسیاری است که عده ای از قبرها بیرون آیند و خاک از سریفشانند ( و این تعبیر و امثال آن هرگز با این تعویل سازگار نیست ) .  
سوم : اینکه بر خلاف ظاهر است ، و صرف نظراً ظاهراً احادیث سبب ندارد .

چهارم اینکه اگر روح بدن دیگر تعلق گیرد ، اگر این انسان همان انسان اول باشد همان مفسادی که برای فرار از آن دست بتأویل زدند ، لازم آید ، و اگر شخص دیگری باشد انتقام از او - بزدن و کشتن ، و اهانت ، و دار کشیدن و سوزاندن - جایز نیست چون این بدن گناهی نکرده اما عذاب برزخ ، مربوط بروح است ، نه جسم ( تا اشکال

واما خامساً فلا نهم هربوا من لزوم عود التكليف لوحكموا برجع الروح الى البدن الاول، وقد عرفت انه غير لازم بل يحتمل الامرين .  
واما سادساً فلما مر من الاحاديث الدالة على انه يكون في هذه الامة كل ما كان في الامم السابقة حذوا النعل بالنعل والقذة بالقذة ومعلوم ان الرجعة التي وقعت في تلك الامم مراراً كثيرة جداً لم تكن بالبدن المثالي قطعاً فهذا ما خطر بالبال واقتضاء الحال من الكلام في اثبات الرجعة ودفع شبهاتها على ضعفها وعدم صراحتها في ابطال الرجعة وقوة احاديث الرجعة وادلتها كما رأيت ، فانها وصلت الى حد التواتر ، بل تجاوزت بمراتب ، فأوجب قطع واليقين بل كل حديث منها موجب لذلك لكثرة القرائن القطعية من موافقة القرآن والادلة والسنة النبوية

شود: آنچه هم بدن برزخی گناهی نکرده که عذابش کنند) و نیز اگر در قالب دیگر می باشد باز لابد وقتی که دنیا می آید تکلیف دارد ، و دوباره همان مفسد پیش می آید که ممکن است امثال عمر و یزید و غیره توبه کنند؛ و بحق گرایند ) و باز اگر بدن دوم غیر از اول باشد آمدن رجعت نخواهد بود.

پنجم اینکه سبب این تأویل این است که خیال کرده اند اگر روح بین اول بر گردد باید تکلیف هم دوباره بیاید ، ولی گفتیم که تکلیف در رجعت حتمی نیست ، ممکن است باشد ممکن است نباشد .

ششم همان که در جواب تأویل سابق گفتیم که این مطالب خلاف احادیثی است که میفرماید هر چه در امتهای گذشته بود بدون کم و زیاد در این امت هم هست ، و قطعاً در آنها رجعت مکرر بوده ، و بآینده « مثالی » هم نبوده .

این مطالبی بود که درباره اثبات رجعت و دفع شبهات - متناسب حال بنظر رسید - بالاینکه شبهه ها خود ضعیف است ، و در رد رجعت صریح نیست ، و احادیث و ادله رجعت - چنانکه معلوم شد - در کمال قوت بلکه بعد تواتر یا بدرجائی بالاتر از تواتر است ، از این جهت موجب قطع و یقین است ، بلکه میتوان گفت هر يك از این احادیث بلحاظ خواهد قطعی زیادی که دارد موجب یقین است ، زیرا باقر آن و ادله و سنت پیغمبر (ص) موافق است ،

و تعاضدها ، و کثرتها ، و صراحتها ، و اشتمالها علی ضرر و بمن التأكيدات ، و موافقتها لاجماع الامامية و اطباق جميع الرواة و المحدثين علی نقلها ، و وجودها فی جميع الكتب المعتمدة ، و المصنفات المشهورة المذکورة سابقاً و غيرها ، و عدم وجود معارض صریح لها أصلاً ، و عدم احتمالها للمتقية ، و استحالة اتفاق رواتها علی الکذب ، و لعدم قول أحد من العامة المخالفين للامامية بها ، و لعدالة أكثر رواتها و جلالتهم ؛ و لصحة طرق كثيرة من أحاديثها ، و لكون أكثر رواتها من أصحاب الاجماع الذين اجتمعت الامامية علی تصحيح ما یصح عنهم ، و تصديقهم و اقرّ و الهم بالعلم و الفقه ؛ و للعلم القطعی بان كثيراً من هذه الاحادیث كانت مروية فی الاصول المجمع علی صحتها ، التي عرضت علی الائمة علیهم السلام فصحت حووها و أمروا بالعمل بها ، و لكثرة تصانیف علماء الامامية فی اثبات الرجعة ، و لم یبلغنا ان أحداً منهم صرح بردها و انكارها فضلاً عن تألیف شیء فی ذلك ؛ و انی مع قلة تتبعی لواردت الان لاضفت الی أحادیث هذه الرسالة ما یزید علیها فی العدد ، فمتضاعف الاحادیث ، لانی لم أنقل من رسائل المتأخرين

در معنای خود صریح و مشتمل بر انواع تأکید است ، باتفاق امامیه و اجماع اهل حدیث موافق است ، در کتابهای معتبر و مشهوری که سابقاً اشاره شد ثبت است ، معارض صریحی ندارد ، احتمال تقیه ندارد ، محال است این همه راوی دروغ گفته باشند ، هیچیک از سنیان و مخالفین امامیه با آنها موافق نیستند ، بیشتر راویانش عادل و عاقل قدر اند ، بسیاری از اسنادش صحیح است ، بسیاری از روایاتش کسانی هستند که باتفاق همه علمای شیعه سند با آنها که رسید مورد قبول است ، و همه بعلم و فقهانشان اقرار دارند ، بطور قطع میدانیم که بسیاری از آنها در کتابهایی ثبت شده که صحیحش اتفاق است ، چون برائمه علیهم السلام عرضه شده و صحیحش را تصدیق فرموده اند ، بالاینکه کتابهای زیادی در این باره نوشته شده نشنیده ایم که کسی آنها را رد یا انکار کرده باشد تاچه رسد که کتابی در این زمینه نوشته باشد ، و من بالاینکه تنوع و تفحصی ندارم اگر بخواهم ممکن است بقدر احادیثی که در این کتاب نوشتم بایبستر اضافه کنم که احادیث دو برابر شود ، اما از کتابهای علمای اخیر چیزی نقل نکردم در صورتی که سه رساله از آنها در اختیارم بود ، امید

شيئاً؛ مع انه حضرني منها ثلاث رسائل ، وفيما ذكرنا بل في بعضه كفاية ان شاء الله تعالى ، فقد ذكرنا في هذه الرسالة من الاحاديث والايات والادلة ما يزيد على ستة مائة وعشرين ، ولا اظن شيئاً من مسائل الاصول والفروع يوجد فيه من النصوص اكثر من هذه المسئلة ، والله الموفق

وكان الفراغ من تأليفه يوم العشرين من شهر ربيع الاول سنة ١٠٧٩ من الهجرة



وقد فرغت من تصحيحه في ثلاث ليال بدين من شعبان سنة ١٣٨١

من الهجرة النبوية على هاجرهما ألف سلام وتحية وأنا العبد

المذنب الفاني السيد هاشم بن السيد حسين

الرسولي المحتلتي

است آنچه نقل شد كفايت كند چون متجاوز از شصت و بيست آيه و حديث آوردم ، و

گمان ندارم هيچ مسأله ای از اصول يا فروع دين بيش از اين مدرك داشته باشد .

روز بيستم ربيع الاول هزار و هفتاد و نه اين رساله پايان يافت

## فهرست موضوعات

<u>موضوع</u>	<u>صفحه</u>
مقدمه <sup>۴</sup> کتاب	۲
باب اول: در مقدمات، که دوازده مقدمه است	۶
اول - در وجوب تسلیم در برابر آنچه از ائمه علیهم السلام وارد شده است	۶
دوم - در اینکه حدیثهای اهل بیت سخت و دشوار است	۸
سوم - در اینکه تاویل مطالب دین بدون دلیل محکمی جایز نیست	۱۱
چهارم - در اینکه تعمق و موشکافی بحدی که منافی تسلیم باشد، جایز نیست	۱۳
پنجم - در وجوب رجوع در همه احکام به اهل عصمت (ع)	۱۴
ششم - در وجوب عمل بحدیثهایی که احتمال تقیه ندارد	۱۵
هفتم - اینکه در همه احکام باید بر اوایان حدیث رجوع کرد	۱۷
هشتم - اینکه اگر حدیثی مورد شک شد، یا دو حدیث مخالف نقل شد باید آنها را به قرآن عرضه کرد	۲۰
نهم - اینکه در دو حدیث مخالف، آنرا که موافق اجماع شیعه	
و یا مشهور بین آنها است باید گرفت	۲۱



موضوع	صفحه
دهم - اینکه در مورد معارضه و مخالفت دو حدیث	۲۲
یازدهم - در وجوب رجوع به چهار کتاب معتبر	۲۳
دوازدهم - در ذکر کتابهای معتبری که دلیلهای و حدیثها	
و مقدمات رجعت را از آنها نقل میکنیم	۲۶
باب دوم: در استدلال بر صحت، و امکان، و وقوع رجعت	۲۹
اول - دلیلی که بر صحت معاد به آن استدلال کرده اند	۳۰
دوم - آیات بسیاری که به صراحت یا بکمک حدیثهای معتبری	
که در تفسیرش وارد شده	۳۱
سوم - حدیثهای متواتری که در کتابهای معتبر از پیغمبر (ص)	
و ائمه علیهم السلام نقل شده	۳۱
چهارم - اجماع و اتفاق همه شیعیان دوازده امامی بر صحت	
رجعت	۳۳
پنجم - ضرورت است،	۶۰
ششم - اینکه رجعت در بنی اسرائیل و امت های گذشته در میان	
پیغمبران و اوصیاء و مردم عادی اتفاق افتاده	۶۸
هفتم - اینکه: ائمه علیهم السلام همه باتفاق به صحت و ثبوت	
رجعت معتقد بوده اند	۶۹
هشتم - اینکه: ما مأموریم که به رجعت اقرار کنیم	
در دعاها و زیارتها	۶۹
نهم - اینکه هیچیک از سنیان به رجعت عقیده ندارند	۶۹
دهم - اینکه دعای امام مستجاب است	۷۱
یازدهم - اینکه: خداوند هیچ فضیلت و علمی به پیغمبری	
نداده	۷۱

موضوع	صفحه
دوازدهم - اینکه: امام (ع) اسم اعظم را میداند و اگر خدا را به آن بخواند مردگان را زنده کند	۷۱
باب سوم: در قسمتی از آیات قرآن که ولو بضمیمه حدیثهایی که در تفسیرش وارد شده بر صحت رجعت دلالت میکند	۷۲
اول - روزی که از هر گروهی دسته‌ای از آنان را که آیات ما را تکذیب میکنند	۷۳
دوم - خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده عمل صالح کردند وعده داده که در زمین جانشینانش کند	۷۴
سوم - می‌خواهیم بر آنان که در زمین ضعیفشان کرده‌اند منت نهیم	۷۵
چهارم - هنگامی که عذاب بر آنان واجب میشود	۷۶
پنجم - بخدا قسم خوردند، قسمهای مؤکد	۷۶
ششم - خدا بر همه چیز توانا است	۷۷
هفتم - مگر این خدا قدرت ندارد که مردگان را زنده کند؟	۷۷
هشتم - مگر آنکه آسمانها و زمین را آفرید نمیتواند امثال اینان را بیافریند	۷۷
نهم - مثلی برای ما زد، و آفرینش خویش را فراموش کرد	۷۸
دهم - مگر قصه آنان را ندانستی که هزارها بودند و از بیم مرگ از وطن خویش بیرون رفتند	۷۸
یازدهم - یا مثل آنکه به قریه‌ای - که همهء سقفهایش روی هم ریخته بود - گذر کرد	۷۸
دوازدهم - آندم که خدا به عیسی فرماید: نعمت من یادآور	۷۹
سیزدهم - آندم که ملائکه گفتند	۸۰

موضوع	صفحه
چهاردهم - ای پسران اسرائیل نعمت مرا که به شما دادم یاد آرید .	۸۰
پانزدهم - آندم که ابراهیم گفت : پروردگارا	۸۱
شانزدهم - آندم که موسی به قومش گفت :	۸۱
هفدهم - مگر قصه آنرا ندانستی که دربارهٔ خدایش که سلطنت بوی داده بود	۸۲
هیجدهم - سیصد سال در نمازشان ماندند	۸۲
نوزدهم - ما پیغمبران خود و مؤمنان را در این زندگی نصرت دهیم	۸۲
بیستم - از آن پیغمبران ما که پیش از تو فرستادیم	۸۳
بیست و یکم - آندم که خدا از پیغمبران پیمان گرفت	۸۳
بیست و دوم - پروردگارا :	۸۴
بیست و سوم : چگونه بخدا کافر می شوید	۸۴
بیست و چهارم - دربارهٔ حضرت عیسی میفرماید	۸۴
بیست و پنجم - از قول حضرت عیسی نقل میکند	۸۶
بیست و ششم - موسی هفتاد تن از قوم خویش را برای وعده گاه انتخاب کرد	۸۶
بیست و هفتم - اگر قرآنی باشد که بوسیلهٔ آن کوهها حرکت کند	۸۶
بیست و هشتم - در آن کتاب به بنی اسرائیل اعلام کردیم	۸۷
بیست و نهم - ترا از ذوالقرنین پرسند	۸۷
سی ام - و ایوب را یاد کن که پروردگار خویش را ندا کرد	۸۹
سی و یک - بر قریه ای که هلاک کرده ایم	۸۹
سی و دوم - آنکه این قرآن بر عهدۂ تو نهاد به بازگشتگاهت برمیگردند	۸۹

موضوع	صفحه
سی و سه - هیچیک از اهل کتاب نیست	۹۰
سی و چهارم - خداوند قدرت دارد که نشانه‌ای فرود آورد	۹۰
سی و پنجم - یا قسمتی از آنچه بآنان وعده می‌دهیم بتو می‌مایانیم	۹۰
سی و هشتم - آیا پس از وقوع عذاب بآنان ایمان می‌آورید	۹۰
سی و نهم - اگر هر کس ستم کرده همه روی زمین را داشته باشد	۹۱
سی و دهم - اگر راجع به آنچه بر تو نازل کرده ایم	۹۱
سی و یازدهم - آنان که به آخرت ایمان نیاورند	۹۱
چهل و یکم - آنگاه سزای کارهای بدشان بایشان رسید	۹۱
چهل و دویم - روزی که هر عده‌ای را به پیشوایشان بخوانیم	۹۲
چهل و سوم - هر که از یاد من اعراض کند	۹۲
چهل و چهارم - داود را از جانب خویش فضیلتی دادیم	۹۲
چهل و پنجم - در زبور پس از ذکر نوشتیم	۹۲
چهل و ششم - مگر ندیده‌اید که ما آبرو بر زمین بی‌گناه می‌فرستیم	۹۳
چهل و هفتم - مگر در زمین نگشته‌اید	۹۳
چهل و هشتم - آیات خویش بشما بنمایاند	۹۳
چهل و نهم - ستمگران را ببینی که چون عذاب را ببینند	۹۳
پنجاه و یکم - یکتاپرستی را در نسل خویش سختی پانیده کرد	۹۴
پنجاه و دویم - منتظر آتروز باش که آسمان دودی آشکارا آورد	۹۴
پنجاه و سوم - به انسان سفارش کردیم که با پدر و مادرش نیکی کند	۹۴
پنجاه و چهارم - روزی که صیحه را بحق بشنوند	۹۴
پنجاه و پنجم - روزی که زمین برای درآمدنشان شکافته شود	۹۵
پنجاه و ششم - روزیتان و چیزی که بشما وعده می‌دهند	۹۵
در آسمان است	۹۵
پنجاه و هفتم - برای آنان که ستم کردند عذابی نزدیکتر از این	۹۵
هست	۹۵

موضوع	صفحه
پنجاه و شش - شتابان بسوی دعوتگر روند	۹۵
پنجاه و هفت - بزودی بر بینی او داغ نهیم	۹۵
پنجاه و هشت - تا چون وعده‌ای که به آنان می‌دهند	۹۶
پنجاه و نهم - بگو نمیدانم وعده‌ای که بمشا می‌دهند نزدیک است	۹۶
شصت - غیب‌دان است	۹۶
شصت و یکم - مرگ برای انسان که چه نمک‌نشان است	۹۶
شصت و دوم - خدا بر بازگرداندنش توانا است	۹۷
شصت و سوم - آنان را بروزهای عذاب خدا متذکر کن	۹۷
شصت و چهارم - هر که در این جهان کوردل باشد	۹۷
باب چهارم: در اثبات اینکه هر چه در امت‌های سابق واقع شده در این امت هم خواهد شد، شامل ۲۶ حدیث	۹۸
باب پنجم: در اثبات اینکه رجعت در امت‌های گذشته بوده	
شامل ۶۰ حدیث	۱۱۲
باب ششم: در اثبات وقوع رجعت در انبیاء و اوصیای گذشته	
شامل ۴۷ حدیث	۱۵۷
باب هفتم: در اثبات اینکه در این امت هم اجمالا "رجعت واقع شده، تا آن رجعتی را که در آخر الزمان وعده داده‌اند بعید شمارند، دلیل این موضوع هم حدیث‌هایی است شامل ۲۹ حدیث	۱۹۰
باب هشتم: در اثبات اینکه اجمالا "رجعت انبیاء و ائمه در این امت هم بوده،	
شامل ۴۰ حدیث	۲۰۸